رياض الشعراء

٣٩٩

Riyázushshuara

by Daghistani

[illegible]
1875

تاریخ وفاتش
پیوست و الہ رحمت
سنه ۱۱۷۰
هجری





بسم الله الرحمن الرحیم

تذکره محفل خاطر قدسی مآثر صاحبدلان آگاه حمد ناطقیست
که نظم مجموعهٔ ممکنات را بکلمهٔ کن از قلم معنی طراز کلکی
بر لوح تکوین با حسن نظامی جلوهٔ ظهور بخشید از خوان
ملاحت این طرفه پری زادان انجمن خوبی و زیبا شاهدان محفل
محبوبی شور و شکور و غلغلهٔ صور در صوامع هوش ادانیوش بود
نوانان صفائح بیاض شهود انداخت الحق سپاس
ثنا لایق مبدعیست که سبعهٔ معلقهٔ افلاک را به پیشگاه انشا
بصد زیب و بها افراخته و ستایش بایسته صانعی که لفظ
رمشجان مهر و ماه را از قلم موهبت رقم در دایره خاک عبنک
راست بینی کج نظران حرف ناشناس پرداخته حاشا
لله چه بگویم عثرة القلم اشد من عثرة القدم دور گردان
بساط امکان که غریبان دیار عرفان و بومیان شهر کوراند
بچه آشنائی و کدام روشنائی توانند راه بیت المعمور ساخت

عرشش پیوند خاک‌نشینان خساست مآب بمقصود وهم
ما للتراب و رب الارباب بچه استعداد و کدام یمن پایه مجال یابند
که حرفی از دیوان کمالش گویند آنجا که حریم بی‌نیازیست
اندیشه را خیال باز نیست پندار چه از میانه بردار توحید تو
شرک است هشدار گفتند مسبحان افلاک سبحانک
نحن ما عرفناک احمد که خلاصه وجودست لا احصی گوی در سجود
است محمل بندان بیدای حجاز سعادت و حدی سرایان
وادی اقبال و ضراعت را راست نوائی که از کجروی ضلا
حمایت نموده دلیل کعبه توفیق و هادی حرم تحقیق توانند با جاز
توقیع رفیع ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما درود قافله سالاریست که خضر
فرخ پی یکی از لب تشنگان سبوی او و دنباله روان آبله پای کاروان
جلال اوست و مسیح زنده دم یکی از بادپیمایان نفس گوشه
و محرومان غم اندوخته خاک بوس آستان اجلال او نور بینا
اگر چون طور سینا پرتو لوامع انوارش ندیدی مانند کور
خطری چاه از راه نشناختی و اگر از شفاخانه ید امتش بخشش نجات
نیافتی عقل ضعیف القوی را در ورطه هلاک انداختی
سرو سرخیل مقبولان درگاه و دلش خلوت سرای لی مع الله وز
تکریمش نسب آدم مکرم بتعظیمش قد معقف آسمان خم زبانش

مظهر آیات تنزیل طواف درگهش معراج جبرئیل ز القدسش
دل قدوسیان شاد ز نامش کام جانها عنبرآباد و خیابان
روشنی بخش دل تنگ ز خاکش چهرهٔ امید گلرنگ طفیلش
نوار خوان جودش افلاک گواه این سخن منشور لولاک و نخل
برومند امید عالمیان نتیجهٔ طیبهٔ مودت عترت طاهرهٔ آل سرورست
که از زوادی قدس در دلهای پاک طینتان بآبیاری جویبار ایمان
سرسبز و ریانست علیهم من الصلوات حظها الاکمل ومن التسلیمات
قسطها الاشمل والابد دانای رموز سبحانی علیقلی داغستانی
متخلص به واله بزبان کلک شکسته زبان نقاب از عذار
عذرای شاهد لفظ و لیلای معنی کشیده بر ضمیر حقایق پذیر سخنگویان
شیوهٔ نکته دانی عرضه میدارد که چون عبور بر نکات صفحات اخبار
گذشتگان عصر و اوان و مرور بر مجاری احوال هنرپروران هر عهد
و زمان منتج اعتبار و مثمر فواید بیشمارست و بسا باشد
که بمقتضای کلام حکمت نظام امام همام مولی الانام علی ابن ابی
طالب علیه السلام ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان
فابتغوا لها طرائف الحکمة سالکان مسالک فضل و
کمال و واقفان مواقف ذوق و حال را جهت اصلاح
طبع و انبساط مزاج بملاعب کودک پسند جهال و اف
های لاطایل ارباب قال حاجت افتد و ازینجاست که

زمرهٔ از اساطین حکمای یونان پیشین با وجود جلالت قدر و عظمت
شأن جهت حکمت را ملاحظه نموده در امثال مضاحک
و ملاعب و افسانها و اصناف کلمات بیهوده سخنها رانده
کتب پرداخته اند بالجمله بر هوشمندان عالی فطرت و سخن
سنجان روشن طبیعت مستور نیست که فن شعر و شاعری
از فنون جلیله است بر لطف و نشان لطافت طبع و استقامت
سلیقه است و بتواتر پیوسته که جمعی از انبیا و اوصیا و اولیا و
عظمای حکما مبتلی بانشای شعر و خواندن و شنیدن آن بوده
اند و فصحای هر قوم و بلغای هر عرب و شعرای هر ملک و ملت محسود
و متبوع اهل زمان و ممدوح زبان وحی ترجمان انبیا بوده اند
کما قال النبی علیه السلام شعر ان لله حکماء امسکها عن الانبیاء
یجریها علی لسان الشعراء ان لله کنزا تحت العرش مفاتیحها
لسان الشعراء ان من الشعر لحکمة الشبه الخلق اقلام الحق
الشعراء امراء الکلام للکلام الطیب حول العرش دوی کدوی
النحل لکل شیء لسان و لسان الزمان شعراء اعطاء الشعراء
من بر الوالدین قال الفرزدق للشعر سجدات کسجدات القرآن
والحق شاید که در گنجینهٔ امکان گوهر گرامی تر از در شاهوار سخن
بدیدهٔ اعتبار جوهریان بازار روزگار در نیاید هر چند درین
زمانه کرم افزا دکان فضل و هنر یکباره تخته بند و بساط

گوهر فروشان سخن گستر چون گنج شایگان در زیر خاک نهفته است
مثل ع گر انجا به کاسد مباد و گر باد بر زعم حاسد مباد و این بی
سر و پایان هیچمدان در چنین مخطط سال کمال و عهد سراپا ملال چنانچه
بیشتر از آن در ضمن این اوراق و طی تحریر مجمل احوال کثیر الاختلال
خویش مرقوم قلم صدق رقم خواهد گشت بعلت تمادی رواج حوادث
و محن و توالی عواصف فتنه های ضمن و لیکن از دیار ایران
ببلاد هندوستان افتاده بمضمون کل امر یفارقه اخوه الا
الفرقدان از اهل و اوطان دور و از دوستان مهجور در زاویهٔ
خمول روزگاری بسر برده از اکثر ابناء وقت که اکثر هوا زده
سر زدی بیابان و آب بخاک گشته سبک سیری های البا
دور و نفور بوده اغلب خاطر افسرده را بخیال شعر و مطالعهٔ
سفاین و دواوین شعرا مشغول ساخته بیاض را با سواد اعظم
مقابل میساختم ع اگر قدری ندارم پیش یاران و لیکن قدر
یاران می شناسم و چون خار مهاجرت یاران نکته پرور
و دوستان سخن گستر در نخراش اوفتاده بود بخاطر افسرده رسید
که درین محفل از ذکر فضلا و شعرا مجمع آراسته و از گلهای ریاض
فیاض آن انجمن آرایان بهارستان کمال و چمن پردازان نگارستان
خیال دسته پیراسته دل غم اندوخته را نشاط و ازین نکهت
دل سوخته را تشفی نماید لهذا از قلت بضاعت و عدم لیاقت

خود ببند لیبت بابن عزم تصمیم نمود و از کرم عمیم واهب کریم مامول
آنکه چون بمودای صدق انتمای عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه
در ضمن انتقال بذکر جمع کثیر از اهل فضل و افضال و اتقیای
اصحاب قلوب و ارباب حال خامه صدق مقال رطب اللسان گشت
از برکات ایشان دور و از رحمت بی پایان مهجور نباشد و از
صاحبدلان سینه صاف و روشن ضمیران صاحب انصاف
متوقع است که بمقتضای اذا مروا باللغو مروا کراما در مقام عیب
جوئی نبوده باصلاح و اغماض ستاری نموده بر قلت استطاعت
راقم ترحم فرمایند چه از تلخ کامان شیرین کلامی عجیب است و از تیره
مزاجان روشن بیانی غریب و نیز مستغنی است که امثال این
رسایل بعد وفات تالیف نموده اند با وجود کمال استعداد و بیانی و
تامل و جمع اسباب و حضور خاطر بجمیع از منه تنقیح و تکمیل
پرداخته احوال هر کس را در وقت اطلاع بوجه لایق مرقوم
ساخته اند و این بی بضاعت محض اندیشه بی تکلفانه شروع
نموده در ظرف معدودی از لیالی و ایام این مجلس را فراهم آورده
یمکن که بسیاری از سخن سرایان معاصر و غیر معاصر از خاطر قاصر
رفته خود گوشزد دیده باشند و ممتنع که درین صفایح سمت نگارش
یافته اند بسیار بود که اشعار بلند و افکار ارجمند ایشان هنگام
تحریر بنظر نرسید لهذا آنچه در خاطر مانده بود و رسیده بود نوشته

و در سفینه‌ها بنظر در آمد در مقام حاجت اختصار نموده و نیز
جمعی را که اشعار خوب از ایشان بنظر نرسید بجهت اختصاری
کتاب ترک ذکر ایشان کرده در ذکر معاصرین خصوص شعرای
هندوستان بقلیل اکتفا نموده چه اکثر افکار این جماعه مزخرف
و لاطایل است و غرض راقم حروف در تسوید این اوراق
این است که بقدر مقدور اشعار بلند و افکار ارجمند فراهم آید و این کم
جمعی کثیر از موزونان ذکر نمایند و از جمیع شعرا درین تذکره بانتخاب
غزل و قصیده و قطعه و رباعی اکتفا نموده و متوجه بانتخاب مثنویات
مشهوره نگردیده چه اگر از شاهنامهٔ فردوسی و خمسهٔ شیخ نظامی و سبعهٔ
مولوی جامی و مثنوی حضرت مولوی روم قدس سره و غیر ذلک
انتخابی میکرد قریب لک بیت بر این تذکره می‌افزود
و از فرط تطویل کمتر کسی را رغبت بخواندن و نوشتن آن می‌شد
و اگر چند بیت از هر مثنوی بر غایت اختصار نگاشته
میشد راه توهم این مرتبت که شاید باعتقاد مؤلف اشعار بلند درین
مثنوی همین قدر بوده لیس الا والا همین دید که اصلا
تعرض بذکر مثنویات ننماید مگر بر سبیل تحفه از مثنویهای غیر مشهوره
هر چند ابیات منتخبه در جامعیت این نسخه میکرد اما بمقتضای الاهم فالاهم
تدارک آن دو خلل را واجب دانسته و بعضی ابیات اتفاقیه
بعض احوالات و سوانح اوقات را که بکتب سیر و تواریخ الیق بود

و چندان

وچندان مناسبتی بسیاق تذکرة الشعرا نداشت چون خالی از
فایده نبود در سلک تحریر کشید و باین سبب اگر معدودی از
موزونان معاصر را که اشعار ایشان لایق تحریر بوده ذکر کرده
باشد معذور است و اکثر در هنگام تحریر این اوراق قریب بهفتاد
دیوان از شعراء فصیح البیان و تذکره های خلف و سلف و چند جلد
تاریخ و کتب دیگر مثل نفحات و مجالس العشاق وغیره در نظر راقم
حروف بود و اختلافاتیکه در کتب مذکوره بنظر رسید حتی المقدور
در تصحیح آنها کوشش نمود و بدانچه از کتب معتبره مثل نفحات و
امثال آن بنظر آمد آنرا معتبر داشته خلاف دیگر آنرا اعتبار نمود
و همچنین مراتب تخلص و رتبه کلام هر یک را مرعی داشته اگر
خرده ایست بیند بصحت آن کوشد و همانرا اعتبار کرد لیکن بگونه که
دل میخواست صورت نیافت بنا بر آنکه تحقیق این مراتب
بسیج دلخواه موقوف بود و بیاوری دماغ و جمع اسباب
و مددگاران صاحب حافظه متتبع کاردان و فرصت بسیار
در وقت تحریر اسباب مذکور آمادگی نداشت و از آنجا
که اراده تحریر این اوراق قرار یافته بود در تعویق بیم آن بود که مبادا
یکباره شاهد مطلب در پرده خفا مانده بجلوه ظهور نیاید لهذا
بمصداق ع صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست
فردا گفتن از شرط طریق انتظار حصول اسباب را اختیار راه مقصد

دانسته چراغ همت از آن در گنبد و بی تکلفانه شروع در مقصود
نمودم این نامه که خامه کرد بنیاد توفیق قبول روزگارش باد
و هر جا بزبان خامهٔ مشکین شمامه ذکر خاقان عالم مآب
گذر دهم مراد پادشاه شهید اول سلطان شاه حسین صفوی
حشره الله مع اجداده الطاهرین است و از خسرو بیهمال گیتی
کشا شهید ثانی شاه طهماسب مغفور بسلطان صاحبقران
تعبیر شده و قصداً از ذکر قهرمان ایران نادرشاه و مطلب از
لفظ عالم پناه پادشاه محمد شاه است و در این کتاب ترکیب
حروف تهجی را هم عبدالله سیف زمان از رعایت نمایند
و همچنین مراتب فضل و جاه را نیز مرعی نداشته مقید بآن
نمیگردد رعایت این دقایق را فرصت دیگر بایست و
چون این اوراق مخصوص بذکر شعرا است رعایت تخلص نمود
و اگر تخلص معلوم نبود رعایت اسم و اگر آنهم معلوم نبود رعایت
کنیت و لقب کرده شد و اگر احیاناً کنیت اشتهار داشته
تابع شهرت گردیده بجهة سهولت انتقال اذهان در اکثر حروف
قطع نمودم و برای هر حرفی از حروف تهجی روضه قرار دادم و این
شاهد زیبا را بریاض الشعرا موسوم ساختم و مجملی از شرح
احوال سراپا اختلال این شکسته دیار غربت در خاتمه گذارش
خواهد یافت بعون الله و حسن توفیقه روضة الالف

الو

ابوالحسن خرقانی قدس سره العزیز مهر سپهر طور حقیقت سلیمان ملک
طریقت الیاس بحر معرفت خضر وادی هدایت بوده با جاه کمال
آز آن عالی مرتبت که طایر قیاس بشهپر خیال اوج گرای حقیقت
او نتوانند شد از رؤسا و اصلین و اجلای کاملین فرقهٔ ناجیه علیه
صوفیه است تربیتش از روح حضرت سلطان العارفین ابو
یزید بسطامی قدس سره بوده چنانچه حضرت مولوی رومی نیز در مثنوی
معنوی اشاره باین معنی فرموده اگرچه اسم مبارکش علی ابن جعفر است
لیکن چون اشتهار بکنیت دارد تابع شهرت گردیده در حرف الف
مذکور نمودیم وفاتش در شب سه شنبه عاشوره سنه ۴۲۵ این رباعی
از ابیات اوست تا کفر کشی با لوثنت یار نبود در کیش ازین
بهر بتی عار نبود آنرا که میان بسته بزنار نبود آنرا بمیان عاشقان
کار نبود و رباعیات دیگر ایشان نیز بهمین سیاقت است منجمله
بزبان پهلوست سلطان المشایخ شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره
قاید صراط المستقیم طریقت قافله سالار مراحل معرفت
دلیل بوادی وفا هادی وادی بقاست از فیض حضرتش
اکثر اولیای کبار بمعارج فنا ترقی نموده مشرف بتشریف
بقای سرمدی شده اند نام مبارکش فضل الله مولدش
ارض مهنه خاوران است بیعت طریقتش شیخ ابوالفضل سرخسی
و خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده و اخذ کار از شیخ ابوالعباس

قصاب آملی بوسه شرح عظمت شانش ازان زیاده است که بشمار
خامه بریده زبانان از عهده تحریر و تقریر آن توان برآمد مدت عمر شیخ
بزرگوار هشتاد و چهار سال و چهار ماه بوده در سنه گوش هوش
بندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی نهاده در جنت وصال آرام
گرفت سوای رباعی شعر دیگر ازان جناب بنظر راقم حروف دیگر نرسیده
است و رباعیات وی مشهور آفاق است و خواص بسیار و
فواید بیشمار دارد بعض آنها بتجربه رسیده در هنگام گنجایش تحریر
ندارد شیخ ابو اسمعیل عبدالله الانصاری الهروی قدس سره العزیز
لقب او شیخ الاسلام است و سلسله نسبش با ابو ایوب انصاری
رضی الله عنه میرسد و ابو ایوب در وقت هجرت بمدینه صاحب
رحل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود جناب شیخ الاسلام
قدوه اولیاء زمان خود بوده و از عربیت و علم حدیث بهره
وافی داشته کتاب منازل السائرین که در دقایق عبارات
و لطایف اشارات و شرح مقامات و کشف حالات بی
نظیر واقع شده از مصنفات آن برگزیده حضرت باریست منبع
اشعار بلغای عرب را بافصح اللغات رسانیده بود
چنانچه خود میفرموده است که من صد هزار شعر تازی از متقدمان
و متاخران در ذکر دارم و زیاده از شش هزار شعر در زبان

تازی

تازی گفته ام و خود میفرماید که من در دبیرستان بودم کودکی زیبا
روی ابو احمد نام در آنجا می آمد یکی گفت برای وی شعری بگو من
این بیت گفتم شعر لابی احمد وجه قمر اللیل غلامه ولحظ غزال رشیق
القلب سهامه ولادت باسعادتش در ماه شعبان سنه
سبعصد و نود و شش در خجند واقع شد و هشتاد و سه سال
عمر کرد و در سنه چهارصد و هشتاد و یک متوجه عالم آخرت گردید
سلطان حسین میرزای مغفور در کتاب مجالس العشاق که از مولفات
آن بادشاه والاجاهست این غزل را در باب از حضرت شیخ ذکر
کرده ای ملامت کنان بیحاصل سعی کم کنید در باطل هستیم
آشفته هر زنجیر که بر او شب بری واله و ملک واصل دل دیوانه در
سر زلفش کی بزنجیرها شود عاقل از خیالش چشم کم کو بنیز
نشد از حال عاشقان غافل الصبا الصبا غلام توام گر
گذاری کنی بدان منزل حال بیچارگان بادیه را برسانی بر پیش
آن محمل گوی در آرزوی انصاری جان همی داد حسرت اندر دل
گاه پیر انصار و گاه پیر هرات تخلص میفرماید شیخ ابو سعید قدس سره
از جمله کاملان محققست سلسله خرقه حضرت شیخ از جانب عم بوده
اند از مشایخ کرام که رئیس ایشان شیخ نجیب الدین علی بزغش
بوده و وی از اصحاب شهاب الدین سهروردیست و شیخ
ابو سعید در نوبر فراغت نظم طبع لطیف داشته از این

دو رباعی ظاهر است رباعی دل که بنگاه در دفتر عشق جز لوحی خوش نوشت
ندید اندر نور عشق چندانکه رخت حسن نهاد بر گرسنه بیچاره دلم
عشق نهاد بر سر عشق ایضا ای دوست ز جمله نایب و بگذشتم
کافر بودم ز تو مسلمان گشتم هر چیز که بر خلاف رای تو بود کی خود
همه دین است آز و بر گشتم رباعی اول را بنام شیخ سعد الدین
حموی و شیخ احمد غزالی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ ابو سعید ابو الخیر
نیز نوشته اند والله اعلم استاد ابو شکور استاد ابو شکور را
از زمرهٔ حکما و استادان معتبر بلخ است در تقدم زمان از رودکی
و شهید کوئی سبقت برده و کلام او را جسته جسته اوستادان
سند آورده اند شعر او اگر چه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب
در سنه ثلثین و ثلثمایه تمام کرده بوده است ابو الفرج بن مسعود
رونی استاد الشعرا و افصح البلغاست مولدش قریه
رون از مضافات سیستان است و بطرف غزنین
و لاهور افتاده و اینکه در افواه بابو الفرج سنجری شهرت یافته
غلط است و سبب این آنست که چون وی سگزیست و
معرب آن سجزی بفتح سین و سکون جیم است بعضی
تصحیف کرده بفتح سین و سکون نون و فتح جیم خوانده به
سنجرش منسوب ساخته اند گویند عمرش از یکصد و شصت
سال زیاده بوده بخدمت اکثر سلاطین عظام رسید

فاده

مادح ابو علی سیمجور و مداح آل سبکتکین است مسعود سعد سلمان
بسبب عناد وی محبوس گردید و ابو الفرج رونی بدو
هزار و دویست بیت مثنوی و لیست لیکن اشعارش بسیار
بوده بسبب غزارت زمان از میان رفته شیخ الرئیس ابو علی
ابن عبد الله بن حسن بن سینا سرور علمای اعلام و حکمای
اسلام است و برا شهرت زیاده از آنست که محتاج بتحریر باشد
مولدش بلخ است گویند که در سن هفت سالگی جامع جمیع
مراتب حکمت شد و در زمانیکه سلطان علاء الدوله
از سلطان مسعود هزیمت یافتند و برا بجهت آن شیخ
همراه خود بهمدان برده بود و در آنجا بمرض اسهال در گذشت
و در خرقان بصحبت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله روحه
رسیده و سلطان المشایخ شیخ ابو سعید ابو الخیر را با او ملاقات
و سوالات واقع شده گویند که از آن جمله روزی در مجلس
سلطان ابو سعید مذکور شیخ ابو علی مذکور شد سلطان
فرمودند که شیخ ابو علی تهذیب اخلاق ندارد چون این
سخن بشیخ رسید رساله در علم اخلاق تالیف نموده بخدمت
سلطان فرستاد سلطان فرمودند که ما نگفته ایم ابو
علی اخلاق نمیداند که گفته ایم ندارد و ازین مقوله سخنها
فیما بین بسیار واقع شده که ذکر آن موجب اطناب بود

سید ابو علی ابن الحسینی از اکابر فضلا بوده موطنش نشابور است
در وصف پسر علاقه بندی گفته است بیت انگشت لب او کان
گهر کیسه نهاد قلبست هر آن نقد که در کیسه نهاد بند کیسه ی
خریدم گفتا عاشق دیدی که بند بر کیسه نهاد رئیس الفضلا ملک الشعرا
نظام الدین ابو العلای گنجوی قوانین الفاظ را طبع وقادش
دستور گشته و خزاین معانی را ذهن نقادش گنجور بوده در خدمت
سلطان جلال الدین منوچهر اخستان شروانشاه کبیر
او را ثروات عظیم حاصل شده استاد فلکی و عز الدین شروانی
و حکیم خاقانی از تربیت یافتگان وی اند چون خاقانی بوی
رسید یک هنوز سبزه باغ عذارش نادمیده و ثمرات نهال
کمالش نارسیده بود بنظر شفقت و محبت در وی دیده به
لشکر لطف تربیت و شرف دامادی خود مشرف و ممتاز
کرده بود در مجلس پادشاه وی را بر اقران ترجیح نهاد ولیکن در
آخر بسبب گفتن منافقان محبت بعداوت منجر شد و بهاجا
رکیکه فیما بین الشان واقع گردید ابو الفخر رازی از فضلای معروف
و فصحای مشهور است در زمان سلطان غیاث الدین محمد
ابو الفتح بن ملکشاه ظهور یافته قصیده مشهور که بمطلع
الشاه ابنت آزوست بیت بال مرصع بلوخت مرغ ملمع پرن
اشنگ زلیخا بخت یوسف گل بهر بن شیخ ابو بکر رازی در

مرصاد العباد

مرصاد العباد شیخ نجم الدین دایه است رباعی بنام وی مذکور است
هر دل که شد یار به بیان سخنم هر جان بخشند ذوق بیان سخنم زین گونه
معما که زبان سخنست هم من دانم که ترجمان سخن ام ۵ ابوبکر کرمانی
بغایت عالی فطرت بوده جلال الدین ابو القاسم وزیر
وزیر صاحب کفایت و اهلیت بوده در زمان محمد ابن محمود
بن ملکشاه وزیر مستقل عراقین گشت و شرح احوالش در تواریخ
مسطور است شیخ ابو القاسم بشر یاسین از مشاهیر علمای عصر و کبار
مشایخ صوفیه است مولد و منشاء وی مهنه بوده و شیخ ابو سعید
ابو الخیر فرموده که در طفولیت بخدمت وی رسیدم مرا گفت ای پسر
خواهی که سخن با خدای گوئی گفتم خواهم گفت در خلوت این دو بیت بگو
بی تو جانا قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد گر بر تن
من زبان شود هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد من هر روز این
بیت میگفتم تا ببرکت آن در کودکی راه حق بر من گشاده شد قطب
الاقطاب شیخ قطب الدین محمد بن شیخ شمس الدین مطهر ابن شیخ احمد جامی
گاهی ابن مطهر و گاهی قطب و گاهی محمد تخلص میکند سلطان علاء
الدین اتسز پادشاه عادل باذل فهیم بوده وی از صلب قطب
الدین انوشتکین خوارزمشاه است که غلام زاده و طشت دار
سلطان سنجر بوده در تلاش و تلقین و حمایه مزاج سلطان
از وی انحراف پذیرفته بحیثیت گوشمال او لشکر بخوارزم کشید

وی تاب مقاومت نیاورده هزیمت نمود و از واقعات سلطان
سنجر اتسیز اراده جهانگیری نموده پا به دولت مرتبه بمرتبه بلند کرد چنانچه
رشید وطواط در مدیح وی گفته چون ملک اتسیز بتخت ملک
برآمد دولت سلجوق و آل او برآمد رشید وطواط و ظهیر الدین فاریابی
و شهاب الدین ادیب صابر از مداحان وی اند در جنگیکه سلطان
سنجر بروی لشکر میکشید این چند بیت گفته بخدمت او فرستاد
مرا ملک طاقت جنگ نیست ولیکن بصلحش سر آهنگ
نیست اگر باد پا لیست یکران شاه کمیت مرا پای هم لنگ نیست
چو او آید اینجا من آنجا روم خدای جهانرا جهان تنگ نیست
ملک شهریار است شاه جهان گریزد چنین پادشا ننگ نیست
دو قطعه از دو دیوان رشید مرقوم است که بمطالع آنها این است
منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال مبرزم دشمن بالم بهرزم دشمن فال
اثیر الدین محمد اخسیکتی از استادان معروف مشهور و معاصر و
مقابل حکیم خاقانیست واخسیکت که مولد و منشاء اوست
از اعمال فرغانه ترکستان است وی در زمان ایلدگز با آذربایجان
رو بهمت نموده و بنا در خلخال بسر برده همانجا در گذشت اثیر
الدین اومانی شاعر شیرین زبان صحیح بیان است گوی سبقت
از اکثر اوستادان ربوده و علم فصاحت در معرکه سخنوری افراخته
است با کمال الدین اسمعیل و جمال الدین عبد الرزاق و رکن الدین

دعوی برابری

دعوی داری فهمی معاصر بوده و مدح هم کرده اند و دیوانش معروف
اثیر الدین ابهری از افاضل دهر و حکماء عصر بوده تصانیف در
حکمت دارد اثیر الدین بخاری این رباعی از وی مشهور است
رباعی کر باز اثیر توبه کردی و شکست انکار که مرغ بکرفت و بجست
چون بیهده از کار جهان هشیار است هشیار کجا توان شدن تا شده
مست شیخ احمد غزالی قدس سره پایه جاهش از آن عالی تر است
که شاهباز اندیشه بهمه امون آن تواند رسید کوهرش در سلک
شیخ ابوبکر نساج منتظم است تصنیفات و تالیفات بسیار دارد
از جمله سوانح است که شیخ عراقی قدس سره در لمعات تتبع طرز
وی فرموده وفاتش در پانصد و بیست و هفت بوده در قزوین
مدفون است شیخ الاسلام احمد نامقی جامی قدس سره العزیز نام
مبارکش ابو النصر احمد بن ابو الحسن است امی بوده در بیست و
دو سالگی توفیق توبه یافته هژده سال در کوه نشسته بریاضات
شاقه و باشتغال نفس داده و در چهل سالگی بسوی خلق شتافته
مقتدای زمان گردیده در معرفت و توحید و حکمت تصانیف
کامله دارد از جمله کتاب سراج السائرین است و شرح حالاتش
از آن بیشتر است که درین مختصرات گنجد در ۵۳۶ خلعت فانی
را بر آورده بتشریف باقی مشرف شد احمد جامی قدس سره
تاریخ وفاتش بر کزیده دیده است اندم که روح را تن خاکی

قرین نبود جز داغ بندگی تواش جبین نبود آن دم که ما ببار امانت
در آمدیم جز باده خزانه رحمت امین نبود آن دم که عشق بر سر کوی
تو خانه ساخت آدم هنوز محرم خلد برین نبود آن دم که بی نفس ما
جهان لب گشود خورشید را زمانه هنوز آتشین نبود ابو منصور
عبد الرشید احمد بن یوسف هروی محمد عوفی در تذکره خود این
رباعی را از او نقل کرده است گفتم که چه دارد علمت گفت قمر
گفتم که چه بارد قلمت گفت گهر گفتم که چه دارد چشمت گفت ظفر
گفتم که چه کارد کرمت گفت خطر شهاب الدین ادیب صابر
جامع کمالات و فضایل بوده مایده بیانش نمکین و پایه سخنانش
بر فرق علیین است گویند مولد وی ترمذ و اصلش از بخارا است
در خدمت سلطان سنجر معتبر بوده لهذا چون از سلطان اتسز
در خوارزم تمرد و عصیان ظاهر شد سلطان سنجر وی را بجهت
تفحص و تجسس احوال بخوارزم فرستاد میان او و رشید وطواط
مباحثات و مناقشات و مهاجات رکیکه واقع شده عاقبت
اتسز او را در جیحون غرق کرد وی در فنون شعر از استادان
مسلم الثبوت است در بدایت حال مربی او ابو جعفر علی
بن جعفر موسوی رئیس خراسان است که برادر خوانده سنجر بود
در مدح وی قصاید غرا دارد استاد او رشیدی نام او و استاد
ابو محمد رشید است وی صیرفی بازار سخنوری و جوهری جهان نکوئی

بود

معزی نیشابوری بوده مداح ملکشاه قدرخان و ممدوح معزی و مسعود
سعد سلمان بسیاری از شعرا و زوالش ویرا ستوده اند قصه
مهر و وفا از منظومات اوست حکیم ابوبکر ازرقی هروی در علوم جمیع
خصوص در علم حکمت یگانه دهر و در مراتب سخنوری فرید عصر
بوده کتاب الفیه شلفیه را به نظم داده و در مجلس با شکال خاصه
مختلفه بجهت قوت شهوانی طغانشاه ترتیب داده تا شاه
که قالع ذوق شهوت بود بسبب هیجان بخار نفسانی انحلال
پذیرفت و حکیم باین سبب با نعامات و اکرامات وافره
کامیاب گردید نظامی عروضی گفته که روزی طغانشاه با امیر
احمد بدلی بجاوندی نرد میباخت در آخر بازی احمد را دو
مهره در یک گاه و شاه را دو مهره در ششگاه مانده و ضرب در
دست شاه بوده پس شاه ثلاث بجت و اقبال خود نموده
کعبتین افکند دو یک نشست این معنی بر خاطرش گران آمد و اهل
مجلس بیکبار بهم برآمدند و شاه را غضب و اندوه فرو گرفت حکیم
ابوبکر فی البدیهه این رباعی را در خدمت شاه خواند و طغانشاه چنان
از جا بر آمد که بر خاسته سر بر چشم و روی و دهان حکیم
بوسه داد و انعام وافر نموده و به تشریف این تحسین عظیم مرتبت
فرمود رباعی قد بور اینست گر شاه دو شش خواست دو یک
ضرب افتاد تا ظن نبری که کعبتین داد نداد آن نقش که کرد رای

ستایشنه باد در خدمت شاه روی بر خاک نهاد محمد ازهری

مروزی از استادان کامل فاضل بوده مداح سراج الملک تاج

الدین محمد السعدی می کرده سعد الدین السنجاری سمرقندی از اجله

قدمای حکما بوده محمد عوفی گوید که در رو دگری کردی او راست رباعی

دیوانه مرا دو زلف پر بند تو کرد بیگانه مرا ز خویش پیوند تو کرد قصه

چکنم دراز کوته است یار السمرقند سمرقند تو کرد حکیم السعدی طوسی

شیرین بیت معنی پروری و نمک لطف سخنوری بوده استادیست

که شرح علو طبعش از مراتب بیان مستغنی است اکمل مهارت

و قدرتش زیاده از آنست که بتقریر گنجد در زمان سلطان محمود

غزنوی علم سحر بیانی برافراشته تاج الدین اسمعیل باخرزی

از دانشمندان عالی همت و از شاعران بلند مرتبت بوده

اشهری نیشاپوری در خدمت ظهیر الدین فاریابی استفاده

نموده در حساب و سیاق و علم تاریخ کمال مهارت داشته سالک

شاه پوری که استیفا تالیف اوست در رکاب تبریز با

ظهیر الدین در یک مصنجعت و بر ایست عقیق را ز لب

آب در دهان آید خدنگ ترا ز نوک ناب در قربان آید

بر نخل میل کنند با هم گهر نجف اگر لب تو بدست خدایگان آید

دو بیت اول را مرزا صاحب مرحوم بنام شاه قوز نوشته

مشهور اند لو که اسم اشهری شاه قوز بوده باشد شمس الدین

حسن شبه فی هم قندی وی از شعراء مشهور است و اشعارش
در السنه جمهور مذکور دیوانش متداول است بنظر راقم حروف
رسیده اشعار آبدار بسیار دارد اعجازی مازندرانی از معلم
بن سلاجقه بوده ضیاء الدین علاء الملک ابوبکر بن احمد جاجی
از امرای نامدار و وزرای عالیمقدار است کریم نهاد ستوده
خصال دوست نواز دشمن مال بوده تربیت ارباب
فضل و کمال نمودی و ابواب انعام و اکرام بر روی خاص
و عام گشودی مدتها در سیستان وزارت و در دهلی امارت
نموده بسیاری از اکابر گلهای مراد از گلشن اقبال او چیده
اند محمد عوفی گوید که من بشرف خدمت او رسیدم و بنوازش
او مفتخر گردیدم و هم او گوید که چون او متوجه سیوستان بود
در معذرت قدوم صاحب اجل قوام الملک گفته
که یکی براه از اسب بر خاست کر سر مژه دیده کنندش چرخ روا است
من منع خویش را القصه کمی عذر قدمت هم کرد است خواهد خواست
خواجه افضل الدین محمد کاشی قدس سره جلالت شانش
از آن مشهورتر است که محتاج بتوصیف و تعریف باشد
خواجه نصیر الدین طوسی رحمة الله علیه همشیره زاده وی بوده
خواجه افضل الدین از پیشوایان صوفیه و رهنمایان این فرقه
علیه است لطایف عالی از وی مانده و از فیض نفس

مبارکش جمع کثیر کامیاب گردیده بمراتب عالیه رسیده اند
و چند رباعی از نتایج طبع آن قبله آفاقست و این رباعی
که بنام بابا افضل مشهورست در دیوان شاه نعمت الله نظر
رسیده ٥ تا حاصل دردم سبب درمان شد پستیم بلند
شد و کفر ایمان شد جان و دل و تن حجاب ره بود کنون
تن دل شد و دل جان شد و جان جانان شد [illegible] در
تواریخ مسطورست که ایشان پنج برادر متفق الرای بودند
در کمال قدرت و سطوت و شجاعت و ثروت و همت
از فرزندان بغوی بن طغان اند و بغو در زمان سلطان محمود
حاکم قبا بود و بعد از فوت او که نوبت باین پنج برادر رسید
و سپاه محمودی خراج خواستند برادر بزرگ این ابیات گفته
بخدمت سلطان فرستاد ٥ ما پنج برادر از قبائیم دریا
دل و آفتاب رائیم ما ملک زمین همه گرفتیم اکنون بتفکر
سمائیم که چرخ بکام ما نگردد چنبر زهش فرو گشائیم سلطان
جواب الهذا العنصری ام کفو و بعضی گفته اند که خود فرمود ٥
نمرود بگاه بود آخر منکف خدای خلق مائیم جبار پشه برانش اورا
نوش داد سزا و ما کوائیم و متعاقب این جواب سلطان
محمود ارسلان صاحب را با لشکر جرار بگوشمال ایشان فرستاد
بعد از انکه از چیره دستی لشکر سلطانی عاجز شدند این

ابیات

ابیات را بخدمت سلطان فرستادند که ما پنج هزار دزد از قبائیم
در محظ نیاز مبتلائیم شاها تو چو خضر ملک مصری اخوان گناه کار
مائیم بهر حالت زار ما ببخشائی از فضل و کرم که بینوائیم شمس
الدین التمش از بلغاء روزگار بوده الغ خان که او را الغ
خان اعظم گویند بغایت فهیم و دانشمند و بزرگ بوده طبقات
ناصری بنام او صورت اتمام یافته سلطان شمس الدین او را
در سنه ۶۲۴ در دهلی خرید و بلبن نام نهاد و بعد از وی سلطنت
هند باو مقرر شد ابن نجار نام او عبد الرحمن ابن احمد بلخ است مشهور
بابو سرا او از شعرای غرای رسالت محمد عوفی گفته که مداح سلطان
محمود غزنوی و معاصر عنصری و فردوسی بوده شیخ ابن الاثیر
بن شیخ عماد شیخ ضیاء الدین مسعود بلبانی از عرفای زمان و کاملان
عصر بوده در خدمت شیخ اوحد الدین عبد الله بجزات عالی نسبت
بعد از وی جانشین او بود مفتخر بلقب بلبان کازرونست
وفاتش در سنه ۶۸۶ بوده امین الدین داودی مروزی از بزرگان
سلسله صوفیه و نجابت شیخ موحد و صاحب کشف و کرامات
بوده اشعار بسیار دارد امامی هروی از علمای نامدار خراسان
بوده و در کرمان نشو نما یافته در علوم غریبه و در روش سخن کمال
مهارت داشته و صاحب دیوان است و بعض از اعزه
در سخندانی امامی و سعدی و مجد همگر را حکم کرده اند مجد در جواب گفته

ما که در نطق طوطی خوش نفسیم بر شکر گفتهای سعدی مگسیم
در شیوهٔ شاعری باجماع امم هرگز و سعدی باوامی نرسیم خواجه
ابو الوفا از خلفای شیخ نجم الدین کبری است زبدهٔ واصلان و قبلهٔ
عارفان بوده مولدش خوارزم و وفاتش در سنه ۸۳۵ واقع شده
بعضی از حالاتش در نفحات و دیگر کتب مذکور است در حرمی
می بوده و هم جمع لطایف تمام می نموده مولانا امان الله قهستانی
امینی تخلص میکرده در تاریخ احوال صفویه محمود خوند نیز آورده که وی
از اعیان هرات بغایت فهیم و بلند همت و شیرین زبان بوده
در رکاب پادشاه زاده والاگهر فرخنده سیر سام میرزای مغفور در سنه ۹۴۲
در جنگ اوزبک شهید شد و او راست در چمن یار چو با
آن قد و قامت بخرامست سرو منشست ز دعوی که قیامت
بخرامست گل و شکوفه هم است یار نیست چه سود شگفت
غنچه ولی لعل یار نیست چه سود و هم در حبیب السیر مسطور است
که وی در تاریخ فوت میر نظام الدین عبد الحی موسوی که مشهور که بمیر خواب
بین بوده گفته است سید عالی نسب سلطان عبا انکه می
گفتندش خردمند اهل یقین میرزا جان خواب بین شیوه بود سال
فوت اوست میر خواب بین حکیم اوحد الدین انوری خاوری
از آن مشهورتر است که شرح احوالش محتاج بیان باشد اصل
وی از ابیورد است از قریهٔ مهنهٔ خاوران لهذا اول خاوری
تخلص

تخلص کردی و نام او ضیا ابن محمود بن اسحق است قبل از شاعری
مدتها در مدرسهٔ منصوریهٔ طوس بکسب علوم عقلی و نقلی کوشیده و
در شعر عبارات و حکمیات بسیار با ضمیر سرآمد روزگار بوده اگرچه در
اصل علم و اوایل حال پیشهٔ وی شاعری نبود لیکن در اواخر اراده شاعری
نموده بچوگان فکرت گوی از میدان همکنان ربوده دیوانش مشهور
و اشعارش در السنهٔ عالم مذکور است اگرچه انتخاب اشعارش
از آن بیشتر است که درین مختصر گنجد لیکن نظر باین مثل مشهور که مشتی
باشد نمونهٔ خرواری شیخ اوحدی مراغی قدوهٔ اولیای دهر و زبدهٔ ازکیای
عصر بوده خرقه از شیخ اوحدالدین کرمانی قدس سره یافته و بهمان نسبت
اوحدی تخلص نموده است اصل وی از مراغهٔ تبریز و اکثر در اصفهان
بسر میبرده ظهورش در زمان ارغون خانست جام جم که از منظومات
اوست جلالت شأنش را حجتیست قاطع و برهانیست ساطع
و مرقدش در مراغهٔ تبریز است و تاریخ وفاتش را در سنهٔ ثمان و
ثلثین و سبعمائه نوشته اند شیخ اوحد بن عبدالله بن ضیاء الدین مسعود
بلیانی از فرزندزادگان شیخ ابوعلی دقاق است گویند شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی را بخدمت وی ارادت بوده و
شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس الله سره العزیز نیز بصحبت
وی رسیده و وی ارشاد ایشان بصحبت شیخ زاهد گیلانی قدس
سره حواله فرموده وفاتش در عاشورا سنهٔ ٦٨٣ بوده در بقعه اش

کرمانی
که در سلیمان کاخ دولت مدفون شده شیخ ابو حامد اوحد الدین
از مقتدایان صوفیه و پیشوایان این طبقه علیه بوده توصیفش از حد
بیان بیرون و لطف نقلش از حوصله گمان افزون است شرح حالاتش
از آن مشهورتر است که محتاج تحریر و تقریر باشد از مریدان شیخ
شهاب الدین سهروردی است با شیخ عراقی و سید حسینی مصاحبت
و هم حجله بوده و شیخ المحققین شیخ محی الدین ابن عربی رضی الله عنه را
دریافته چنانچه جناب شیخ در موضعی از فتوحات از وی حکایت
نموده اند صاحب دیوان است این رباعی نیز که بنام الشیخ مذکور است
بنام حسینی نیز نقل کرده اند در حسینی بنظر اوراق دیوان او در نظر
نبود که متحقق شود رباعی اینست خاک سر کوی آن بت
مشکین خال می بوسیدم دوش بامید وصال ناگهان زره رقیب
آمد و در گوشم گفت شیخا غم واد خاک بر لب میمال فخر الدین
امیر محمود بن یمین از عارفان کامل و سالکان واصل بوده در نظم
قدرت بکمال داشته وی خلف الصدق امین الدین محمود الفریومدی
الطغرائی است دیوانش در خدمت عزیزان در سنه ۷۶۳ از
دنیا رفت لهذا اشعارش کمیاب است ابن نصوح با خواجه
سلمان ساوجی معاصر و مداح سلطان ابو سعید خان و شیخ اویس
بوده و در بغداد میگذرانیده شیخ اوحدی این رباعی را بنام وی
نوشته و در کشکول شیخ بهائی قدس سره الواقی ضبط شده رباعی

فی مونس

بی مونس و یار غریبشم کردی با محنت و درد و غم قرینم کردی آخر ز
سرگردان در غربت یا رب بچه خدمت اینچنینم کردی جمال الدین
ابن حسام هروی است و اصلش از خاف بوده و مادح ملک شمس
الدین کرت است در سنه ۷۳۶ وفات یافته مولانا محمد المعروف به ابن
حسام قهی پسر جمال الدین بن حسام بوده از فضلای صاحب کمال
عالیمقدار و مداح رسول و آل اطهار است از قید تعلقات وارسته
است و در گوشه انزوا نشسته در سنه ۸۷۵ وفات یافته خاورنامه از واست
ابن جلال از عراق بوده و از ارباب کمال است ابن جاجرمی
پسر بدر الدین جاجرمی است با پدرش در اصفهان می بوده مداح
سلطان ابو سعید بوده در فوت وی و خرابی اصفهان نیز این
بیت را مصنوع گفته که اکنون نیز در اصفهان همان حال واقع
است شیخ ابو الفضل مهنه از اولاد شیخ ابو سعید ابو الخیر بوده
و در کمال پرهیزکاری و زهد روزگار گذرانیده او راست ۵ فرزا
نگان هری بکر بیغ آلاید چشم ساخت منزل در دل و دیگر آید
بچشم خواجه ابو سعید مهنه وی نیز از اولاد شیخ مغفور است
قدس سره خواجه ابو النصر مهنه برادر خورد ابو سعید مذکور
و ولد خواجه موید بوده خواجه ابو القاسم ولد خواجه شهاب
خافی است بصلاح متصف است و خط نستعلیق را خوش می نوشت
میرزا ابو بکر بن میرزا جوکی میرزا شاهرخ در کمال فطانت و فهم

و کمال بوده بعقیدت تمام بخدمت عم خود میرزا الغ بیک آمد بیک
از شرف خدمتش رفع غموم و هموم نماید و خود بنابر حب جاه و اغراض
دنیوی اول محبوس و آخر بسلو الفراش فرستاد و همین شربت را خود هم
از دست فرزندش نوشید وقع فی سنه ۸۵۳ او راست سلطان
ابوسعید خان ایلخانی بعد از پدر خود سلطان محمد خدابنده بر تخت
عزت جلوس کرده از روم تا کنار جیحون را متصرف در آورد و پادشاه
نیکوسیرت بوده است در جوانی رحلت نمود و بعد از وی فتورات
در ایران بهم رسید و خرابیهای تمام راه یافت در تواریخ همایونی
و تواریخ دیگر نقل است که در نه سالگی پادشاه شد و در سنه ۷۳۶
بکشور فنا نهضت نمود او راست بذات پاک خدای
که شاهیم داد است که شادی و غم دنیا به پیش من باد است منم
یگانه خوبان ابوسعید بنام که کردگار جهانم شهنشهی داد است میرزا
ابوبکر بن سلطان ابوسعید گورکانی بر سر ملک منازعت نموده
و بجانب امیر کبیر حسن بیک مکرر مصافها با معاندانش روداده
و آخر گرفتار گشته در دست سلطان حسین میرزای بایقرا در هرات
کشته شد در سنه ۸۸۴ میرزا ابراهیم بدخشانی خلف الصدق میرزا
سلیمان است در شجاعت و سخاوت و کمال فطانت یگانه
عصر بوده تاریخ ولادتش نخل امید مید و تاریخ رحلتش
کو نخل امید بید است شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی قدس سره

قدوه اولیای

فرمانروای اقلیم ولایت نکته‌فرمای دیهیم کرامت بوده در زمان ملوک
کرت بعرصهٔ ظهور آمده گویند ملک غیاث الدین از معتقدان وی
بوده است همت او را از ظلم و تعدی مانع نشده و نصایح مینموده و
بجهت رفع ظلم از مظلومی این رباعی را بملک غیاث الدین نوشت
فایده نبخشید شیخ و بر او نفرین کرد در همان آوان ملکش با میر تیمور صاحبقران
انفعال یافت رباعی اینست رباعی ای از ملوک را نسبت بدین
در هر دلکی از تو نهیب است ببین با خلق ستمگری کنی ننگ است این در هر سخنی
با تو حسیب است ببین و امیر تیمور صاحبقران السبت ارادت
بخدمت شیخ بوده ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ فوت
وی گفته تاریخ سنه احدی و تسعین بود تاریخ گذشته
هفصد از سلخ محرم شب نصف النهار پنجشنبه که روح
پاک مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک هم
گفتند از جان خیر مقدم خواجه ابن عماد گویند از خراسان است
و در شیراز می بوده نامه گفته که مطلع اینست الحمد لخالق
البرایا والشکر لواهب العطایا ابن معین از شعرا بوده او راست
بنالد از غم من چرخ اگر رسد سوی بسوزد از نفسم مرغ اگر کند
پرواز مرا چنین که منم لطف او علاج کند طبیب عام چه
داند دوای اهل نیاز سلطان ابو اسحق شیرازی از سلاطین
مشهور فارس است مدتها باستقلال در آن ملک سلطنت

کرده و با محمد مظفر مصافها و خصومتها نموده تفصیل آن در تواریخ
مسطور است عاقبت الامر سلطان محمد مظفر فرار نموده بخانه
شیخ الاسلام مولانا اصیل الدین که گمان دوستی او داشت
در آمد او شحنه بیم و تباهی نموده مقید کرده بخدمت مظفر و سالار
و سلطان مزبور او را به پسر میر حاج سپرد که بخون پدرش بقصاص
رسانید و وقوع هذه الامر فی شهر جمادی الاول سنه ٩ و تفصیل
حکایات و حالات آن در تاریخ خلاصة الاخبار و غیره مذکور
است و صاحب تاریخ شاهرخی گوید که در وقت کشتن این
دو رباعی گفته است رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا که در این مدت عمر
از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو
با گردش چرخ در میاویز و برو یک کاسه زهر است که مرگش خوانند
خوش درکش و جرعه‌ای در جهان ریز و برو مولانا ابدالی از مجردان
ابدال خویش بوده و اشعارش مشهور است مولانا ابدال اصفهانی
در ملازمت پادشاهزاده والا گهر مغفور مبرور سام میرزای صفوی
می بوده در جنگ قندهار بدرجه شهادت رسید حافظ ابوالکرم
سمرقندی شهر غنچه سمرقندی بوده الوب ابوالکرم که غنچه گلبن وجود
و قرة العین حیات شهود داشت و الحق فیما بین او و امیر علیشیر
در خواندن خصوص تصحیف لفظ در شعر او گذشته است و در تذکره
سامی و غیره

ساقی و غیره مذکور است در اینجا ایراد نکرد و امیر علیشیر
سوی مزاحی باو داشته است خواجه ابوطاهر ابن خواجه عبدالله
طبعش در نظم درست بوده است و او راست ه اگرچه
شبها بر دلم زندان جفت بر خم مبست بر گرفتاران زنجیر بلا کم مبستند
میر ابراهیم قانونی قانون سخن را بمضراب فکرت خوب نواختی مولانا
الهی بوسهٔ گل از باغ ساده رویان چیدی و ثمر مرادش از نخل
قامت ایشان بکام دل رسیدی مولانا انسی از صاحب طبعان
روزگار بوده زمان خاقان سلیمان شاه اسمعیل مغفور را دریافته است
و او راست ه تا با غمم بوده است در آغوش کرده ام از هجر
غربت فراموش کرده ام بی بی آتون زن مولانا بقائی است
و هر دو محرم و ندیم عبدالله خان بوده اند و در حضور او بایکدیگر مطایبات
میکرده اند در جواب لوهر خود گفته و شعر بقائی هم در تحفه اسمش مذکور
است رباعی فلا غم و باز عشوه آغاز کنند مرا تا چند زبان طعنه
با تو کشند مرا شبها همه شب بوی تو من خواب کنی مگذار که دل گرفت
از لب مرا سلطان احمد جلایر ابن سلطان اویس شیخ حسن
نویان است در بغداد بعد از پدر سلطنت کرد با فضلا و فقرا و
سادات و ارباب کمال باادب سلوک میکرد از فرط سیاست
سپاهش او گردان شده بدست قرا یوسف ترکمان افتاده
کشته شد او راست ه ولا فراغت زندگی بادشاهی

دمی فراغت خاطر نمی‌خواهد به سلطان احمد گلبرگه که از پادشاهان
هند بوده شیخ آذری چون بوی استبداد ضمیر ادراک انجام کرده شیخ
از کمال بی‌نیازی قبول ننموده او راست لب لعل تو
یاقوتست یاقوت مرجانه که از عکس عقیق آب خون گشته است
مرجانه حافظ احمد راست گفتمش در نظر آن مه صفای
گوهرست زیر لب خندید زبان کف صفای دگرست خواجه
اختیار زاده از اماجد فضلا و متوطن علیین بوده و بعضی او را شیعی
دانسته اند در زمان شاه طهماسب باقی بوده کتاب مختار
الاختیار از منظومات اوست و این بیت که بنام میر والی قمی
بنظر رسید بوی مکتوب داشته اند دوزخ بی عقوبت
ما کافران نکشت الهی اگر بآتش هجران بسوزند مولانا امیدی
رازی نام وی خواجه ارجاسپ است و در سلک تلامذه محقق
دوانی بوده از شعرای معتبر عهد اوست و مداح خاندان نبوت
و مداح میرزا شاه حسین وزیر پادشاه بی‌نظیر شاه اسمعیل صفوی
الحسینی گفته باغی در کنار شهر طهران و نام آنرا امیدآباد گذاشته
بوده است هنوز نخل امیدش بارور گشته که شاه نعمة الله
پدر شاه قاسم نوربخش بسبب عداوتهای سابق که با او داشته
در کنار همان باغ بدرجه شهادتش رسانید پادشاه جنت مکان
شاه طهماسپ ماضی صفوی و میر اکبر چون مولانا امیدی بنجر تمام

هلاک سیاحت چون روی او را آتش میسوخت میفرمود که لو
صاحب این بیت را کشته که در مدح امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفته بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی
سر انگشت و صفحه بشماری غیاث الدین امیر خواند جامع صفات
پسندیده و صاحب اخلاق حمیده بوده تاریخ روضة الصفا که
نمونه روضه رضوانست باغیست از روضات کمال او و کلید
کتابخانه سلطان حسین میرزا و امیر علیشیر در کف اختیار
وی بوده و امیر مذکور از مجالس خود دور نکرده ویرا کرده و بسیار ستوده در
حبیب السیر مسطور است که در ذی قعده سنه ۹۰۳ در مرض سوء القنیه
بحق واصل گردید و عمر وی شصت و شش سال بوده مغفرت ... شعر
میگفته این بیت از وست [illegible] از آب حیوان شست
خضر وقت اوست هر که از ظلمات نفس آید برون اسکندر است
سید قطب الدین امیر حاج خنابدی در غزل انیس و در
قصاید میر حاج تخلص کردی در کمال استغنا و انزوا وی تعلق
زیسته و دامن همت از آلایش اسباب و اعتبارات دنیوی
بر چیده داشته معاصر سلطان حسین میرزا و امیر علیشیر بوده
مدایح اهل بیت میکرده و در طرز سخنوری کمال مهارت و
در بدیهه گوئی نهایت قدرت داشته و فتح جمیل غزل امیر خسرو
را که امیر علیشیر مطرح ساخته بود در یک مجلس گفته مولوم

بار بعینه نموده امیر علیشیر نجابت وی آورده صلهٔ نمایان کرد از این
مقبول شد مولانا انوری لقب اوحدی نوشته که سودائی بود و
این معنی را الصدق این قول شاهد آورده که با وجود حکیم انوری این
تخلص اختیار کرده ست و راست ست ای زناب فی تراصد
کونه بر رخسار گل سبزهٔ باغ جمالت اندک و بسیار گلی مولانا
انوری بخارائی از خوش نویسان و خوش طبعان بوده عجب
که لقب اوحدی ایمان دلیل این معنی است را لسودائی نوشت وی
در کتابخانه امیر علیشیر کتابت کردی و اکثر در میخانها متواری
شدی مولانا محمد شاه بابلی عندلیب قندهاری مشهور بوده در عهد همایون
بادشاه از ماوراءالنهر به بغداد آمده قدری اعزاز یافت خواجه
اوحدی مستوفی از دانشمندان صاحبدل و از فضلای کامل است
قامت قابلیتش به تشریف کمالات آراسته و چهرهٔ احوالش
به زیور اخلاق حمیده پیراسته بود در اکثر علوم مهارت تمام داشته
خصوص در ریاضی از شعروانست که یگانه آفاقست مجلس او مجمع
مجمع فضلا و ارباب کمال بوده مدت عمر وی هشتاد سال در
سنه ۷۳۸ در سبزوار رحلت یافته سلطان اویس بن شیخ حسن
نویان احوالش مفصل در تواریخ مسطور است وی بعد از رحلت
سلطان ابوسعید در آذربایجان و عراق عرب تکیه بر مسند
شهریاری کرده بادشاه مستقل شد در تربیت فضلا و شعرا
و ارباب

و ارباب کمال دقیقه فرو گذاشت ننموده سلمان ساوجی را
در مدح وی قصاید غراست در علم موسیقی بی نهایت ماهر بوده
در عین جوانی البرزی جاودانی شتافت بسال رحلتش [illegible]
و برادر شاه شجاع بن محمد مظفر گفتگوهای ناخوش میان آمده طعنهٔ
سخت بشاه شجاع زده است او هم ابیات در جواب گفته در تخت
آشمش قلعه خواهد گرفت ای شاه شجاع ملک و دولت و دین
خود را بجهان وارث محمود مبین هر روز اگر مستی دو سه روز
بالله که بهم سپرد زیر زمین اشاره بمحمود شاه برادر شاه شجاع
است که سلطان اویس حامی وی گردید آخر شاه شجاع
محمود شاه برادر خود را نهی که در تواریخ مسطور است هلاک ساخت
و انمعنی موجب ملال خاطر سلطان اویس گردید گویند که چون این
هر دو برادر متفق شده پدر خود را که محمد مظفر بوده باشد گرفتند و شاه شجاع
او را مکحول ساخت یکی از زوجات رغبت بهم ساینده نزدیکی
کرده این فعل او اشتهار یافت چنانکه سلطان اویس این
طعن را بوی در بین اشعار زده است ٥ ابیاتی که باوصاف
فضل موصوفی شهنشهی چو تو آزاد در زمانه نزاد ز خاصگان
بزرگان دهر و دانایان کسی بمدح و بزرگی خود زبان نگشاد نخوانده
ایم فراوان درین مجموعه کتاب نظم و تاریخ در بر استاد نخوانده
ام نشنیده ندیده ام هرگز کسیکه چشم پدر کور کرد و مادر گاد مولانا

اهلی خراسانی از شعرای مشهور و ندمای معروف سلطان حسین
میرزا است اکرچه در عالم سخنوری بمولانا اهلی شیرازی همسر لیکن او
نیز از ولیشادان است ارباب تذکره مثل بادشاه زاده والا کهر
تحفهٔ سیر سلیم شاه میرزای مذکور مغفور وغیره نقل کرده اند که وی عاشق
محمد مومن میرزا بوده روزی میرزا در باغ خلوت داشته تحفه نام
غلامی را بر در باغ نشانیده است که احدی داخل باغ نشود مولانا
اهلی می آید از قضیه مطلع شده عزلی کفته در سببی لتغیب کرده
بر روی تخته کذاشته به نهر که اندرون عمارت باغ میرفته سر میدهد
تا بمیرزا میرسد و مولانا را طلبیده التفات مینماید مولانا اهلی از
سخنوران عالیقدر نکته پرور و صاحب دیوانست نهایت شیرین
و نازک و کمال نکته است چنانکه از کلامش مستفاد می شود احوالش
بمفصل معلوم نشد خواجه ابو ایوب بن ابو البرکه جانشین کلامش کام
جانها را شیرین نموده و ملاحت بیانش کباب دلها را نمکین ساخته
در بعضی تذکره ها از جمله در تحفه سامی شرح احوالش مسطور است میرزا
ابراهیم صفاهانی ولد میرزا شاه حسین وزیر بادشاه دین بناه شاه
اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی الحسینی است جامع اکثر
کمالات بوده فرهنگ او در لغت فارسی است وفات
وی در اواخر عهد شاه طهماسب مغفور در اصفهان واقع شده
ابن بیت هم از میرزا ابراهیم ناميست معلوم نشد که از وست یا دیگری

قدوه فصحا و زبده بلغا است [illegible] فضایل و کمالات [illegible] سخنوران [illegible]
[illegible]

بگو ای همنشین حال دلم تا چند میگوئی بلند است شب مجال گفتگو
این بار نخواهم گفت. ابراهیم خان بن محمد خان لاری بعد از عم
خویش در سلطنت لار تمکین یافته در نهایت عدل وداد
سلطنت کرده ملا ابراهیم حقیقی نیز دلبستگی با مولانا و حسن
نسبت و خصوصیت بسیار داشته و مانند راقم حروف
از علوم بی بهره بوده در سنه ۲۳ ارتحال یافته ابراهیم بیگ وی
بسیار ظریف و فهیم و خوش صحبت شیرین کلام بوده اصلش
از طوایف قزلباش است بهند افتاده در ملازمت جهانگیر
پادشاه بسر برده است شاه ابراهیم نام شاعر است
شیخ ابوالقاسم کازرونی از افاضل عصر و دانشمندان
دهر بوده لقبی اوحدی در تذکره [illegible] آورده که وی را با فن نسبت
اتحاد و دوستی و نیکوئی است بصحبت او مکرر رسیده ام و
هم او ذکر کرده است که وی و محمد مولانا صوفی قصاید در مدح بکلر
گفته اند شیخ ابوالقاسم ولد شیخ شهاب الدین و از معاصرین
شاه طهماسپ ماضی است بغایت متقی و به هنر کار بوده میر
ابوالقاسم فندرسکی قدس سره در حکمت ارسطوی زمان
و در تصوف بایزید دوران بوده شرف بزرگی و جلالت شان
آن زاهد زمان زیاده ازان است که این بی سواد مکتب دانش
شمه ازان تواند بیان نمود اکثر لباس نمدی پوشید و با اوباش

و اجامره صحبت میداشت در حلقهٔ معرکه فروش بازان حاضر شده
خروش زیر بغل خود میگرفت گویند شاه عباس مذکور مغفور
واضح از زین مطلع شد بخاطرش رسید که جناب میرزا را با جماعه
منع نماید روزی که در اثنای صحبت به میر مغفور گفت خبر بسیار
غریبی شنیده شد که بعض طلبه در سلک اجامره در کنار
معرکه‌ها البتاده می‌شوند میر فرمود که این را الشما دروغ گفته‌اند چه
من هر روز در کنار معرکه‌ها حاضر میباشم هیچ یک از طلبه را
آنجا ندیده‌ام شاه خاموش شد و جناب میر فکر بسیار بد و شان
آمده‌اند و در آنجا نیز خود را مستور داشته‌اند یکبار در بند و شان
در ترد شخص و بلتیس عبارت از پیاده است که در جلو سوار
شمشیر و سپری دارد [illegible] بود و در یکی از منابر حکمیه ثابت
می‌شود و میر در برابر البتاده بوده است تا اینکه می‌بیند این هر دو
نادر بوط گفتن را از حد گذرانیده‌اند پیش آمده میگوید که شما هر دو
غلط میگویند این مثل چنین است آقای میر فند بور بر خاسته دستش
را میگیرد و میگوید راست تو گفتی میر ابوالقاسم میگوید با آن شخص
بدست پای میر افتاده اظهار شرمندگی و اظهار عفو جرائم خود
میکنند میر میگوید شما را تا حال جرمی نیست لیکن اگر بعد از این منع
احوال من شوی مجرم خواهی بود همان عشت او را وداع کرده
از آن شهر بر میآید چند آن شخص التماس میکنند قبول نمیکنند و

[illegible]

میفرماید

مبنی مانند که با وجود الحال آن سلوک سابق را نخواهی کرد و من بعد
آن خویش ندارم لیکن در اواخر هم کس جناب میرزا شاه حسین بوده‌اند
مشهور به نواب التفات‌اند عاقبت وی را با پادشاه هند نیز اتفاق
صحبت می‌شود حضرت میرزا در جمیع علوم قدر کامل بوده
خصوص در حکمت و جفر و اعداد و کیمیا و سیمیا و تسخیرات
و خوارق عادات در حیات و ممات الفقیر از جناب میر
سرزده که شرح نتوان کرد حکیم ربانی آصف صمدانی آخوند ملا
محمد صادق اردستانی که روح ارسطو از شاگردان رکاب او بوده
مبنی نموده است که قریب [illegible] ماه هر روزه بر سر قبر میر رفته در خدمت
او درس خوانده‌ام و وفات جناب میر در اصفهان مصنف و نعش
در قبرستان بابا رکن و تکیه میر مشهور و [illegible] زیارتگاه خاص و
عام است الحق عجب مکان بافیض است الکتبت حضرت میرزا را
در سخنوری نیز دستگاه عالی بود مولانا ابتری در زمان جلال
الدین اکبر پادشاه در هند بوده و با امرا مصاحبت کردی خوش
طبع آن وی را وکیل فرعون میگفته‌اند حکیم ابوالفتح گیلانی ابن
مولانا عبدالرزاق است به هندوستان آمده به خدمت اکبر پادشاه
بهم رسانیده امارت رسید بلکه مدار المهام گردید بسیار دانشمند و
جواد و مردانه بوده در تربیت ارباب کمال سعی بلیغ مبذول می‌نموده
است مولانا عرفی شیرازی علیه الرحمه مداح وی بسیار کرده

دلنوازیهای بیشمار ازوی یافته و در یکسال که سنه ۹۹۹ بوده باشد
رحلت کرده اند او راست شعر سنگ میزان پشیمانی اگر خواهند سنگ
جرم هر چند کلانست خدا می بخشد میر ابو البقاء تفرشی
از فحول علما و در جرگه شعرا بوده معاصر پادشاه مغفور شاه عباس
ماضی است نقلست که شعرا در پیش دانشمند توفیق اتمام نیافته او راست
شعر سر شوریده عاشق زه بالین نمی داند وگرنه بالش خورشید بود
تکیه گاه من میر ابو المعالی از ارباب علم و ملازم رکاب و مشرف
اصطبل سرکار پادشاه ملایک سپاه شاه عباس ماضی بوده
این دو بیت منسوب باوست شعر بیمار هجران تا بکی بر بستر مردن
فتد کو کشمکش برکف های اجل در خانه ات شیون فتد زمزم
اشک السنین بر پای [illegible] پروانه خون و خرمنم در خطر در داغ فتد
ابو عطا ابن مولانا احمد مهنه الیف و در کاشان بوده منبع
علوم و چشمه فضایل بوده در مدرس فضلای عالیمقدار را
درس میگفته در فضیلت و حافظه نادره دوران و اعجوبه
زمان بوده خواجه افضل شیرازی ملا فتح اوست میر ابو الحسن
فراهانی از افاضل عالیمقدار و شعرای فصاحت شعار
روزگار است در زمان شاه عباس صفوی انار الله برهانه
کوس بلاغت می نواخته شیخ ابو سعید کابلی از مرتاضان
هند بوده میر ابو الهادی از موزونان و شیرین خیالان بوده

مولانا

تضمین [illegible]

مولانا اسیری مشهدی بوده از شعرای عهد پادشاه مغفور شاه عباس
حافظ است اسیری فاضل بوده میر اسیری رازی اوجی دیوانه
بلخ است در زمان اکبر پادشاه بهند آمده بوده میر احسنی از شعرای
عهد اکبر پادشاه بوده وطنش معلوم نیست گویند این رباعی از او
با انعام نوعی مشهور است خوبان زمانه جملگی سیم طلب
عشاق فتاده در طمعهای عجب افسوس که از کف کسی گردون
دو روئی در حسن جدا نماند در عشق ادب از هر کس که هست خوب
گفته است مولانا حسینی متنه که از شعرای عهد اکبر شاه است شیخ
احمد فرودینی است و معاصر شاه دین پناه شاه طهماسب حافظ
بوده احمد بیگ سیستانی در عهد اکبر پادشاه بهند آمده بوده است
خواجه احمد صراف صفاهانی از [illegible]گار بوده است خواجه
میرزا احمد رازی برادر خواجه محمد شریف لقب هجری است که وی پدر نور
محل زوجه جهانگیر پادشاه است معین الدین مولف کتاب
هفت اقلیم فرزند او بوده گویند در زمانی که میرزا اسمعیل مجددی
از اسب افتاده و دندانش شکسته بوده است و این رباعی
را گفته و الحق خوب گفته ظلمی که فلک با اهل عالم بکند
بشکست برای گوشش خورشید درست چون جنس نفیس بخراب است
ماند بکفش از جفا یاقوت لبم زاین گوهر احمد نامی دیگر
بوده میرزا احمد کمانچه کاشی در علم موسیقی و فن خوش یگانه

اغاقی بوده در خدمت بادشاه مغفور شاه عباس ماضی عزت

داشته میرزا احمد قزوینی از خوشنویسان خیال الفت او راست

می بیکر بود و صلوای ارام جان ما را که از خوبان برابریست از

بیکان کمان ما را، خان احمد خان کارکیای گیلانی بادشاه عالی

جاه گیلان بوده شرح احوالش مفصل در تاریخ عالم آرای عباسی مسطور

است مجمل الفت که وی نسبت سببی با سلاطین صفویه داشته

چون از جاده ادب انحراف نموده بادشاه دین پناه شاه

طهماسپ ماضی گیلانرا از وی گرفته او را در قلعه قهقهه محبوس فرمود

تا دوازده سال در انجا بود در عهد سلطان محمد خدابنده صفوی

مستخلص شده باز بر املاکی خود مستقل گردید تا در زمان بادشاه

مغفور شاه عباس ماضی که باز حرکات منافقانه از وی بظهور

رسید موجب نفار خاطر اقدس گردیده سپاه بر سر وی فرستاد

او تاب مقاومت نیاورده فرار نموده بعتبات عالیات رفته

پناه بانجا جست الحق عجب جاه کاهیست مرام میسر نشد و برادر

اکثر علوم دستگاه عالی بوده و صحبت ارباب کمال میل نموده

است بجهت و جرات که لازمه بادشاهان و امرای عالیجاه است

الطاف داشته و با شعرا و فصحا اکثر مجالست و مصاحبت

می نموده در نظم صاحب دستگاه است در هنگام محبوسی گفته

از کف نشد چرخ و از کون نبکریم وز جور زمانه بین که چون نبکریم باقد

خمیده

حمیت چنین مراجست و روز در فیقه ام ولیک خون است کم
احمد بیگ صالحی برادر مهین محمد صالح است از مستعدان بوده
قاضی احمد لاهو وی برادر خواجه یحیی است و اصل ایشان از فراه
است لیکن ساکن سیستان بوده اند از دانشمندان و سخن سنجان اوایل
عهد پادشاه معدلت گستر دین پرور شاه طهماسب قاضی صفوی
اند احمد بیگ لنگ سیاق را خوب دانسته مشرف زرگرخانه
پادشاه مغفور شاه عباس ماضی بوده بهند آمده به دیوانی پتنه
سربلند شد و در سنه ۱۰۲ در آن شهر رحلت نموده اصلش از ری
بوده میرزا احسن الله خلف الصدق خواجه ابوالحسن تربتی وزیر
جهانگیر پادشاه است اختری یزدی از شعرای عهد شاه عباس
مغفور ماضی است در هندوستان آمده در خدمت میر جمله شهرستانی
می بود بعد از فوت وی با ایران رفت و باز بهند مراجعت
نموده اختری تبریزی بعضی گویند با بادل در السنه اند اخگری کلار
مولانا آدای اصفهانی از شعرای زمان پادشاه دین پرور شاه
طهماسب معدلت گستر بوده ادای قمی راست ای خوب خو
در سبزه کاری به هم زنان رستم دوست آزاری ندروید هم سبزه محبت که در دل
من سبزه کاری میر محمد مومن ادای از وارستگان قلم و وجد
و نظارگیان جمال شهود بوده مصداق این رباعی شیخ ابو علی سینا
با این همه نادان که چنین مسبب اند از جهل که دانای جهان اند

خراباتش که انجا عمر از فرط خوبی هر گونه خرابست کافرش منجو اینذ
منهم بالحاد شده به بدترین صورت آمد و در نهایت زهد و ورع
بسر میبرده نوافل شبانه روزش هرگز فوت نشد پیوسته صایم
بوده و افطار بقدری نان جو بنانی مینموده روزی گفت که از
زندگی این جهان سیر شده ام و بعد از دو روز رحلت کرد
بدون رنجی و مرضی مولانا ادائی یزدی در هندی بوده است
و در سنه ۲ فوت شده مولانا قاسم ارسلان از مشهد مقدس
است و در عهد اکبر پادشاه در هند بوده در احمد آباد درگذشته
ظاهرا ارسلان تخلص میکرده است میر مراد از سخنوران بوده
اسد بیک قزوینی در هند بوده معاصر اکبر پادشاه جهانگیر شاه
است مولانا اسد بن احمد قصه خوان وی و برادرش که مولانا
فتح بوده باشند شاهنامه خوان بودند و در شغل خود بی نظیر آفاق
مولانا بهندوستان آمده مخاطب بمحفوظ خان شد در سنه
در اردوی جهانگیر پادشاه وفات یافت میرزا اسد الله
نام شاعری اسیری تخلص در عهد پادشاه مغفور شاه طهماسب
حافظ بوده مغفور تخلص اسیری از صاحب طبعان نکته سنج بوده
میرزا اسد بیک خلف قلیچ خان ذو القدر و از اعیان طایفه
قزلباش است بصفت شجاعت و فهم موصوف بوده
در سنه ۱۰۲ وفات یافته میرزا ابو القاسم رازی اسیری تخلص

خالش

دانسته و از نیکو طبعان بوده حاجی اسمعیل قزوینی در عهد پادشاه
دین پرور شاه طهماسب قاضی بوده میر سنجر کاشی ولد سید غیاث
محتسب از شعرای زمان پادشاه مغفور شاه طهماسب ماضی صفوی
مدتها در قم می بوده و آخر بهندوستان افتاده ملازم اکبر بادشاه
شده وی برادر بزرگ میر حضوری است با غزالی مشهدی و غیره
او را مشاعرات واقع شده عاقبت در سرای نادر الملک
مصور جدائی تخلص چهره وجودش از صحیفه ایام سترده گردید
در حین وفات دیوان شعر را بمیر جدائی داده که اشعارش
را برطرف سازد وی خود خیانت کرده آنچه بکارش آمد بنام
خود کرد و باقی را شست چنانچه غزالی در هجو میر جدائی فرمود
طعنه این کار بوی زده از آنجا که گفته است ع شعر وا مانده تو گفته
اوست اشعارش پست و بلند و بی طرح و بالش بسیار دارد
مضمون بخاطر دیگری هم رسیده اغلب که میرزا صائب باشد
وان اینست ب لب بمک بکشا اختر ز نقش شن پر سود اینم که
نهی طوق بگردن فکند اندر پایم میر محمد باقر داماد افاض علیه الرحمة
والغفران قدوه فضلای عالیمقدار و زبده حکمای روزگار
بوده صیت فضل و دانشش عرصه عالم را فرو گرفته
و آوازه جاه و منزلتش از قاف تا قاف جهان رسیده
و بر امثال المعلمین کو بنید تصانیف عالیه‌اش علاوه

علیه فضلای نامدار و حکمای والا مقدار و از فرط شهرت محتاج
بتفصیل نیست مجملاً جناب میر شمره منجزه و حجة مسعود میر شمس الدین
الشهیر بداماد است یعنی داماد مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی
و جناب شیخ مذکور در خواب حضرت سید الاوصیا علیه السلام
را می بیند که بشیخ میفرمایند دختر خود را بامیر شمس الدین عقد کن که از
وی فرزندی متولد خواهد شد که وارث علوم انبیا و اوصیا باشد
شیخ بموجب ارشاد آن حضرت صبیه خود را با وی عقد میکند بعد از انقضای
مدتی صبیه شیخ بجوار رحمت ایزدی می پیوندد و طفلی از ان
بوجود نیامده شیخ اندیشه مند میگردد که اثر آن خواب بظهور
نیامد باز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بخواب می بیند که میفرمایند
ما این دختر را نگفته بودیم بلکه غرض ما را با فلان دختر بود شیخ همان
دختر را در حباله نکاح میر شمس الدین در می آورد و او والد ماجد
میر است مجملاً جناب میر در بدایات در خراسان و عراق در خدمت
دانشمندان مشغول بتحصیل علوم شد فطنه دانش عرصه آفاق
را فرو گرفته در تصفیه باطن و تزکیه نفس ریاضات عظیمه کشیده
مشهور است که چهل سال بعلو بستر تکیه نگذاشته و از شرح محامد
صفات و اخلاق حمیده او زبان عالم عاجز ممکن و لطیف
کمالات او در عهد شاه صفی مغفور باتفاق وی بزیارت
عتبات عالیات رفته در نجف اشرف معالباسل

جوار رحمت

عاریت انداخته در جوار آن امام البشر آسود و ملا عبد الله آقانی
تاریخ فوت آن قدوة الفضلا را چنین یافته ع عروس علم
دین را مرده داماد حضرت میر در انشای شعر طبع بغوث و قدرت
داشته اشراق تخلص می‌فرماید اشرف خان منشی در عهد اکبر بادشاه
در هندوستان بوده او راست ع ما هم بعالم که دل شاد نداریم
ما شاد ولی چون دل خود یاد نداریم میرزا صافی تقی اوحدی گفته
که من او را دیده ام و این بیت که بوی منسوب است بدیگری هم نسبت
داده اند ع مرا در دیده نور از لگدگاه آن سیاه آمد بحمد الله که نور چشم
من از کف نه آمد اصدقی همدانی تقی اوحدی این را هم دیده مولانا
اظهری از شعرای عهد جهانگیر بادشاه بوده با مظهر کشمیری پیوند و خویشی
داشته و مظهری با آنکه مربی اظهری است مشاعرات و مباحثات
با یکدیگر دارند از جمله روزی اظهری بمظهری میگوید که تو مظهری
تخلص داری و مظهری محمل اظهری است مظهری میگوید آری اگر
مظهری محمل اظهری است لیکن اظهری مستعمل مظهری است و یراست
ع عمر تو مرحله پیما و میر منزل بود بهر زمین که رسیدم بهر کجا رفتیم
و این اشعار که خواهد آمد میرزا صاحب مرحوم بنام اظهری نام شاعر
نوشته معلوم نشد که از همین اظهری است یا از اظهری [illegible]
ع درمانده ام از خواهش عزیز ببر عاجزم چون گنگ خواب دیده
ز گفتن عاجزم ع خواه با اظهری و خواه به بیگانه نشین من همان

شعرم برابر تو نگهبان کردم ه در دو بن نسیم هر که حقایق والف
بر آل و بر اصحاب تحیت خوانند • هستند چهار یار چون چار
کتاب • از آن چار عناصر مثابه • فرالف • اعلم کرمانی نیز درزمان
عصر بوده ازوست ه جنس غم و درد است متاع دل
دارم سهل است کش کرمی بازار نباشد • اغلو سلطان نام
سنجکی مولانا افتی توتی بوده ازوست ه دل ولی متهم بهر علایق
اگر افتند هرجا و از او که حکایت نه نشنید نور الله افندی از ماوری
کاهی زنندی و کاهی بدیهی تخلص میکرده از ملازمان پادشاه مغفور
عباس ماضی و در امتحان نامدار بوده خواجه افضل الدین محمد ترکه
صفاهانی علیه الرحمه از افاضل عالیمقدار و علمای نامدار است تبحرش
در علوم بمرتبه بود که غواص اندیشه را راه بپایان نبشت فاضل نور
الدین اصفهانی و فاضل معز برادرش و حلبی علامی از بلافاده او بند
و بهرا الله مخدوم شریفی که در عهد شاه اسمعیل ثانی اظهار حمایت
اهل السنت منمود و مباحثات عظیم میان آمده و مکرر او را الزام داد
جناب خواجه اکثر در دار المؤمنین کاشان ساکن و در خدمت
مولانا ابوالحسن مهذب کسب علوم و فضایل نموده اند و مدت
دو سال در مشهد مقدس رضوی بخدمت تولیت آن آستانه
مبرکه استسعاد یافته تقی اوحدی گفته که او را در صغر سن دیده
ام افضل از معاصرین تقی اوحدی بوده میر افضل نام شاعری از

ازقم

افضلی منشی بوده از معاصرین پادشاه مغفور شاه طهماسب ماضی است
او راست شعر بحمد الله ملک آباز نگری در خیال آمد شب هجران
گذشت و نوبت روز وصال آمد این بیت که بوی منسوب
است بنام قاضی یحیی لاهیجی هم نوشته اند شعر خوش ایلدم کز کمال
آشنائیها مرا گفتی که بگذر پیش مردم بعد ازین بیگانه وار از پیش من
افسری تخلص دیگری بوده او راست شعر بود در عشقان نو باشم
مرادی نیست جز اینم که در پیت امل پیش سر بازند و بر روی تو بینم مولانا
محمد افلس الشهیر باورسی مشهدی است و نهایت لطیف و مطبوع
و بذال و مفلس بوده شرح احوالش در تذکره کعبه عرفان تحریر یافته
است در اینجا از آن جهت اختصار نمود در قزوین در سنه
درگذشت و درشت است شش سال عمر یافته اکبر جهاد فانی
تخلص اسمش بوده جلال الدین اکبر پادشاه بن همایون پادشاه
بعد از پدر فرمانفرمای ممالک هندوستان گردید ابواب شفقت
و معدلت بر روی خاص و عام و بیگانه و آشنا گشود در همت
و شجاعت در عالم طاق و در عقل و تدبیر یگانه آفاق بود با
طوایف و فرق مختلف چنان سلوک میفرمود که هر فرقه
وی را از خود دانستند بلکه چنان وانمود که اهل هر مذهبی او را
مقتدای خود شمرده اند و ما یعرف خود را از خزاین و جواهر
بر وی ایثار کردند و شعورش بمرتبه بوده که قتل مست را عفو

طلبید فیلبانان التماس نمود که فرود بیاید و بخوف خرطوم آنها ابدا فرود
گرفته با فرزندانش میکند است و سوار می شد و بضرب چابک و
قوت دل مطیع و منقاد خود میکرد و دیگر از افراط جرأتش
آنکه روزی بر فیل بر سر چاه بسیار عمیق که بی‌ان بنظر تیره آمد و
تاریک بوده میرسید از دیدن آن هراس بخاطرش راه می یابد
فی الفور خود را عمداً با آن چاه می اندازد مردم هجوم آورده جمع
بریسمان خود را بته چاه رسانیده او را بر می آورند قدری کوفت
و ضرب با عضایش رسیده بوده است از سبب این حرکت
سوال میکنند میگوید از بیم چاه در خاطر من هراس پیدا شد و اگر از این
میگذشتم هراس در دل من میماند و پادشاهی که در دلش هراس این
خانه کرده باشد لیاقت سلطنت ندارد لیکن من خود را بچاه
انداختم اگر زنده ماندم رفع هراس شد و اگر مردم تحفه بهتر از انست
که هراس سلطنت کنم و از این نکته میتوان یافت که جرأتش
در چه درجه بوده است شرح حالاتش در تواریخ مذکور است فوت
شد اکبر است تاریخ وفاتش جز از سال فوتش میدید و میر
حیدر معمای کاشی اسم جم را بدیه در تاریخ آن پادشاه جم جاه ربی سعید
گفته الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه مولانا الهی
هروی است مداح خاندان نبوت میکرده میر الهی همدانی
اسدوی عماد الدین محمود بن محبة الله سعد آباد است در عربی

و فار

و نواب صاحب دستگاه است بهند آمده و با اکثر اوحدی
معاصر و هم صحبت بوده در خدمت امرای هندوستان کمال
اعزاز داشته حکیم صدر الدین محمد المخاطب بمسیح الزمان تخلص
الهی بوده در عنفوان جوانی بهندوستان آمده بمناصب عالیه
سرفراز گردید در سنه ۱۰۳۲ بزیارت کعبه معظمه رفته باز معاودت
بهندوستان نمود القصه برادر شیخ عثمان تخلص کرده البته از اوست
ــ تو بوی ملک داری و بوی گل فردوس جز بهر غم جان
بال همان بو لن تناسب اردوغدی بیک که این بیت ترکی
منسوب بشاه عالم بیک سروری هم نوشته اند ــ
آنم که گر بسوزی خاکسترم نه بینی از فرط غباری نبود عجب باشد
خواجه الله فضل در اصفهان فاضل بوده معاصر بادشاه مغفور
شاه طهماسب صاحب ثروت خواجه امین الدین وی نیز از اکابر
عصر همان بوده از اوست ــ مقدم بخود مزان می نشاند یار در
مجلس که کردم شرمسار از وضع خویشش زود برخیزم امینی
هروی در هند بوده از معاصرین اکبر بادشاه است امینای
نجفی ولد مولانا محمود کلیددار آستانه شاه اولیاست علیه
السلام گویند که با صفهان آمده عاشق جوانی شده بود بیت
از اوست ــ فرصتم کی شد که دارم دامن وصلش بکف تا
گریبان دست اگر برداشتم بر سر زدم میرزا ادهم بغداد

از معاصرین سلطان سلیمان خوندکار و از مستعدان روزگار
بوده مولانا ادهم کاشی اکثر در تبریز بسر کرده و بغایت ظریف
و خوش طبیعت بود این رباعی منسوب باوست اگرچه بنام
دیگری هم مذکور کرده اند ۵ دوشنبه صبحدم تبریزی من آمد گذر راه
بخون ریزی من عریان ز لباس عاریت ساخت مرا این بود
نتیجه سحرخیزی من گویند یکی از جوانان تبریز عاشق بوده معشوق
قدبور صبحگاه کمین کرده در رهگذر یکا ضربت باو رسانید در حالت
نزع این رباعی را گفته مولانا ادهم فروخی ابن خواجه مراد بیک
نامی بوده است و خطاطی میکرده شیخ جلال الدین آذری از مشایخ
طبقه علیه صوفیه بوده فضلای عصر و بلغای دهر روی نیاز بآستان
کمالش سائیدندی نام شریفش خواجه حمزه بن علی ملک الطوسی
البیهقی است پدرش از سربداران بیهق است و او صاحب
اختیار الفوائد گفته است گویند که شیخ مذکور چهل سال بر سجاده فقر نشسته
و در خدمت شیخ محیی الدین طوسی طی مقامات علیه شرف فرموده گویند
که چون رقم ملک الشعرائی بنام وی زدند میانه وی و خواجه عبد القادر
مراغی بمعارضه خاست مولانا آذری گویند از ولایت آزلبت
و این بیت او راست ۵ بر خاکم اگر مرکب چون باد دوانند
از آتش دل لعل شود نعل سمندش ۵ بی بی آرزوی سمرقندیست
گویند خوش طبیعت بوده و این بیت را بوی منسوب داشته اند

دلا تو که

در تذکره ساقی نامه بنام هر تویی شیرازی یاد کرده شده — ماند داغ از عشق او
بر جانم از هر آرزو زدل بشوریست عشق و من اسیر آرزو و شیخ محمد
لاهیجی نوربخشی از کبار مشایخ صوفیه و بزرگان این سلسله علیه است
گلشن راز را شرح کرده و شیخ زاده فدائی تخلص نوباوه وجود او
سید اسد الله حسین خوش طبیعت و معمائی بوده این معما باسم حسین
و گدا از وست — ای سرو خرامان ز گدا این همه سرکشی هر جا که
روی جلوه کنان جان منست، مولانا اهلی هروی از شعرای عهد خراسان
بوده او راست — بیت: در شام اجل غیر دو چشم تر من
مهربانی که دمی گریه کند بر من، درویش اشرف در زمان بایسنغر میرزا
بوده خواجه آصفی عبد الرحمن پسر خواجه مقیم است که وزیر و مشرف سلطان
ابو سعید خان بوده از فصحای دهر و بلغای عصر خویش است گوی
سبقت از اکثر اقران خود ربوده دیوانش تا حال در عرصه
روزگار باقی و اشعارش در السنه جمهور مشهور و مذکور است
وفاتش در سنه ۹۲۳ در زمان سلطان حسین میرزا بوده مولانا اصلا
نسخ تعلیق را خوش می نوشته امیر علیشیر میگوید که از مشهد است
و در آن شهر شاعری مثل اکنون او نیست او راست — چو
بگذرد لبش به بینم نمودم اهل دین را که شود بلای جانها آشنا سیر چرخ
این را، خواجه افضل الدین محمد ابن خواجه ضیاء الدین کرمانی است
از وزرای سلطان حسین میرزای بایقرا است گویند که فاضل و

مورخ بوده او راست • بگوئی چشم خود بستم برای دفع
آزارش خیال دوست اینجا بود نشنیدم ز اغیارش • افضل
الدین کرمانی معلوم نشد که همان خواجه افضل الدین مذکور است
یا غیر او این قطعه و یک رباعی بوی منسوب است • هر کلیچه نام
تو بنگاشتیم پس فکندم پیش سگ تا خایدش چون گفت بوی
شفقتی می آیدش که خامه ارسال بحجر کنند در شرح غم فراق تقصیر
کنند این قطعه لکاغذ و قلم نیاید راست دل خود بر لبت تا کی تقریر
کنند خواجه افتخار خواجه افتخار بعضی وی را با حکیم افتخار متحد دانسته
اند علی ای حال او راست • زهی سلطنت که گدای تو باشم
و گر زنده باشم برای تو باشم ز روز ازل بسته ام عهد و پیمان
که فردا ابد در وفای تو باشم امروز در میخانها بر یاد تو نوشیده می
با هم انچنان در ملک غم کم گم کرده ام • مولانا افسری از شعرای
مشهور عهد سلطان بابر میرزاست و این بیت ازوست •
میکنم دیوانگی تا بر سر غوغا شود شاید از بهر تماشا آن پری
پیدا شود • به هنگام صبوحی لرزه در جام شراب افتد ز عکس
روی ساقی جام می در اضطراب افتد میرزا الغ بیک الغی
کورکانی از پادشاهزادگان عالی تبار ذوی الاقتدار بوده صیت
دانش و کمالاتش عرصه عالم را فرو گرفته شاید التمغی زیجی که ازو
در صحیفه روزگار است کافیست قرآن را به هفت قرائه حافظ

بوده

بوده عاقبت بدست پسر عاقبتش عبد اللطیف میرزا
کشته شد و تفصیل آن در تواریخ مسطور است گاهی شعر
میگفته الفتی قالب تبریزی شهر بوده که او هم بتبریز آمده او باش
وضع و هرزه گرد بوده است او راست ◌ الفتی را چاک
دل دوزید یاران بعد از این می شد او در خود رستی از وی که دیگر خون
نماند ابن قطب صاحب وجد و حال بوده اشعارش
مدوّن کرده از طبع لؤلؤی منثور سطلبن است ابن قطب تخلص
میکرده این دو اشعار اوست ◌ کسی که ودیعه بنهاند اله
خبر از صورت زیبا نداشته بیا کام روز بکام خوش برآییم که کس
امید بر فردا نداشته مولانا بخاری لؤلؤ بخارا بوده و داعیه
ملک الشعرای داشته او راست ◌ ای آب و رنگ
از گل روی تو لاله را چشم تو بر دل شوخ چشم غزاله را سید
بدر الدین محمد گاهی الهی و گاهی شید تخلص میکرده صاحب دیوانست
از اوست ◌ زمان زمان ز تو دور افکند زمانه مرا جدا کند
ز وصالت بصد بهانه مرا چه کینه بود بداغ زمانه را با من
که دور باخت از آن خاک آستانه مرا شیخ ابو الواسع
از سخنوران شیرین زبان بوده او راست ◌ از صحبت
خلق دیده بر دوخته ام وز لاطائل صحبت آموخته ام عیبم
مکن ار بظاهر افروخته ام در باطن بین که چون سوخته ام

صحبت از

ابو الحسن میرزا ابن سلطان حسین میرزا بایقرا است در کمال
حسن و لطافت طبع بوده میانه وی و محمد مومن میرزا کار به
عداوت کشیده تا شبی در عالم مستی حکم قتل او را از پدر گرفته
بود از آن هر دو را شد الست کور کردند او راست

روزی که دیدم او را از دست رفت کارم مردم بجان رسیدم
از ناله های زارم گلگون ز اشک و آهم شد خاک آستانش از
عشقبازی او رنگی گرفت کارم

اعتصاب بیگ در زمان
همایون پادشاه در خدمت بیرم خان می بوده از اعیان
امرا گشت گرفتار جوانی شده و شخص دیگر نیز بر آن جوان گرفتار
گشته هر دو باتفاق خود لباس تجرید پوشیده بحجاز و سیر ایران و
توران رفته باز مراجعت بهندوستان کردند او راست

دلبران جا کنم فدای شما سر من باد خاک پای شما
همه دعوی بخون من دارید بجز این نیست مدعای شما
هست رای شما چو کشتن من جان فدا میکنم برای شما

شیخ امان الله امانی از مشایخ هندوستان بوده معاصر
و مداح همایون پادشاه و اکبر پادشاه است اشعار ساده
بی تکلفانه میگفته خواجه ابن اتابک نظری صاحب کمال و
فهم بوده سیاق را نیز خوب میدانسته مدتی اشرف نویسی
مشهد مقدس امام الجن والانس علیه السلام اختصاص یافته

او را

وله ایضاً هیچکس نیست هم‌نفس ور کرم کریمان بر نخاست همت
ور عزیمت نکنم جا بکه طوفان بر نخاست ایضاً اگر کوه نهال وفا
و بلطف تو می‌رنجی شکایت چون کنم از جور چشم فتنه انگیز نیست
مولانا قاسم امری چون بادشاه مغفور شاه طهماسب ماضی در
شریعت حصه کمال برفع داشت و اهل عجم مولانا را متهم بالحاد نموده
اند در سنه ۹۶۴ بدیع جهان بینش میل کشیده و در سنه ۹۹۹ در شیراز جاهلی
عوام هجوم کرده شهیدش کردند و شهید خدا تاریخ قتل آن با مراد یافته
اند در علوم غریبه و اعداد و اسرار لفظ بی نظیر بوده منظومات بسیار
از وی مانده مانند رساله ذکر و فکر و جواب مرآت الصفا و قصاید
غرا از واست ایضاً چون بفضل ایزد فرجان بخود دانا شدم آگه از کنه
رموز علم الاسما شدم بر براق تن چو بر معراج جان کردم عروج عارف
اسرار سبحان الذی اسری شدم کو بنده داوان شهادت چو لش
بخوارج محمود دیدار غیاثی تخلص نموده بود مولانا امینی از معاصرین
شاه طهماسب ماضی مغفور و شاه عباس مبرور بوده او راست
ایضاً آنانکه گل بکوشش و ستار میزنند توفیقشان مباد که خاکی کنند
میرزا امانی صفاهانی وی نیز از معاصرین آن بادشاه مغفور بوده میرزا
امان الله بن مهابت خان المخاطب تخلص وی امانی بوده از امرای
ذی شوکت عالی فطرت صاحب همت است بعد از
پدر در عهد جهانگیر بادشاه صوبه دار بنگاله شده و در سخن سنجی یگانه دهر

ودر زینت اهل کمال وحید عصر بوده است محمد قاسم ابیهی کاه
جران هم تخلص میکرد در عهد پادشاه دین پرور شاه عباس ماضی
صفوی بوده وی از سادات قاین و برادر میر خرد است و در
شاعری کمال قدرت داشته خواجه آقا میر همدانی از سخنوران
شیرین مقال بوده او راست رباعی بی بادسران و شب خوان
اشتاقی مردند بحسرت و غم از ناکامی محنت زدگان وادی شوق اینجا
محنت کش و اجل کش بدنامی ولہ غم خانه دل بکر بلا میماند مجنون
بمن بی سر و پا میماند جغدی الم ای من بشب آید کفن خانه
بویرانه ما میماند رباعی آفر العصر از میر عقیدت عیب شیرازی
دانسته اند و رباعی اول را در کشکول شیخ بهائی بنام شیخ ابو
ابو سعید ابو الخیر است و ثانی را وحدی بنام خواجه میر ضبط کرده اما می
اردوبیاد از صاحب طبعان بوده او راست رباعی با خلق
خدا سخن لب شیرین کن اظهار نیاز و عجز و مسکینی کن تا بر سر دیده
جادهند مردم چون مردم دیده ترک خود بینی کن امین
تخلص او راست ٥ جانسوزتر از آتش حسرت دل ماست خالی
زنشاط و عیش بسر منزل ماست ما را بجز از غصه و غم چیزی نیست
ناکامی عالم ای امین حاصل ماست خواجه محمد امین کوچ
کائی بی نهایت خوش طبع و شوخ بوده و در عهد جهانگیر
پادشاه بهند آمده بامر تجارت اشتغال داشته و در هجو شیخ

کفرها

گفته وله انجواب شنید تلخ هردو دو دخان ؛ یا با سر خفه برای خدادادی
دان ؛ بینی دم کوه دهن و دندان کاز ؛ یا ابرو وست جگر و
سر سندان ؛ قاضی امین خوانساریست و قضای آن شهر باو متعلق
بوده مولانا امینی یزدی امینی مشهدی نامش گنج بوده است
و این بیت را تقی اوحدی از وی نقل کرده ﻩ خوش آنکه
جان سپرد شب وصل یار خویش ؛ دیگر بروز هجر نینداخت کار
خویش ؛ انسی مشهدی کار است ﻩ پیش چشم ترم ای ابر
تنگ مایه ملاف ؛ شد مرا بر مژه خشک انجم هزار در جگرست ؛
تقی اوحدی نوشته که این بیت بنام امینی هم شنیده شده است
الله اعلم عبدالرحمن انسی ابن نجبا در بیکع سپاه دانی جوانی
بوده بصفت همت و دانش موصوف قدها در هند بسر
کرده در سنه ۱۰۲۵ چند لی بر و غالب شده بکی پیوست حسن بیگ
انسی در عهد جهانگیر بادشاه بهند آمده بود وی خلف عشا بیگ
شعبان عشا ذوالقدر مهماندار است و طاهران دلبری تخلص
میکرده آخر در هندوستان قرار داده اسمعیل بیگ انسی از اکابر
طایفهٔ بلو بوده و در خدمت خانخانان مرحوم بزرگ شده
نهایت حسن داشته است عمر خود را در هندوستان بسر کرده
در عین جوانی در سنه ۱۰۲۰ کشته شده او راست ﻩ دیوانه باش
تا غم تو دیگران خورند ؛ آنرا که عقل خویش غم روزگار بیش ؛ ﻩ

کشت گلشن بوزون آزرده باری هر بنداشت وفصل گل بگذشت
و ستم زخم خاری هر نداشت سبب آخر را بدیگری نیز منسوب داشته
اند **بلقی بیک افشار** از اعیان طایفه شاملو و از یکه تازان معرکه
سخنوری و شهسواران اقلیم معنی پروری بوده گلستان افکارش
نمونه خلد برین و نگارستان اشعارش چون خورشید منیر از افق
از طایفه شاملو ارباب کمال بسیار برخاسته اند خصوص جمعی که
کمالات آنها از شرح و بیان مستغنی است از جمله اینست که
یکتای آفاق بوده و در عهد اکبر پادشاه بهندوستان آمده در خدمت
خانخانان مرحوم بسر کرده و در همان عهد وفات یافته مثنوی
محمود و ایاز وی مشهور است و الحق بسیار خوب گفته شده
الهی لاهوری نام وی نور محمد بوده از معاصرین جهانگیر پادشاه است
اوج کشمیری از شعرای همان عصر بوده **مولانا اوجی** ولد مولانا صافی
شیرازی است وی نیز از همان عصر بوده **مولانا اهلی** وی از شعرای
همان زمان است در خوانندگی خوش آهنگ و در مزامیر نغمه
پرداز و همسنگ بوده **محمد شریف ابن وی قزوینی** و آن نیز در آن
عهد بوده و در مثنوی گوئی مهارت داشته **مولانا امیری یزدی**
وی نیز در همان عهد بوده و سیاحت میکرده و بهندوستان هم آمده
است او راست **رباعی** هر نکبت و بد جهان بهر گردد دریغ
که خنده زنم چو برق و گریه چو میغ غیر از لب تیغ و دم صبح مرا
لبهانب

لبالب جاری گشت و در همان دم شیخ بیت ای ساقی باده محبت جامی
وی قاصد عمر دوستان پیغامی تا کی هدف تیر تغافل باشم مهدی
لطفی نسبته و شناعی رباعی آخر بنام ملا لطفی ابن عرفی تبریزی
بنظر رسیده مولانا ابراهیم تبریزی از مشاهیر زمان پادشاه مغفور
شاه طهماسب فاضلی است جامع کمالات بوده مولانا
منجم غلام زینب بسکم عمر پادشاه مغفور شاه طهماسب فاضلی
است گویند که بسیار غیور و خودستا بوده بجرم داشتن علم اعداد
و نیرنجات به تیغ قهر آن پادشاه والاجاه هلاک شد مولانا
اوحد نظربلب از شعرای تبریز بوده در زمان شاه
عباس مغفور فاضی در خدمت حسنخان بیگلربیگی هرات
بسر کرده دیوانش بدو هزار بیت میرسد اخراعی از شعرای
هندوستان بوده او راست بیت چشم با هم زدم انجام شد
آغاز عمر طی شد اینست آنجهان کاوازهای بزنجاست امینای
یزدی مشهور بدفاق از ارباب فضل و کمال بود در تاریخ گوئی
و معمائی نظیر از معاصرین شاه عباس مغفور بوده او راست
بیت زبان روشن از لب تیره والفروز کارم را بخاموشی و صحبت
متکلم شمع فرازم را انصاری از شیرین زبانان قم بوده او را
است بیت آئی و بلند کنی ناز و هیچ نگری الجان من فدا شود این نیز بگذرد
مقیما احسان از شعرای مشهد مقدس است لیکن در زمان

شاه سلیمان در اصفهان می بوده بلطف طبع و شیرین زبانی
مشهور مجنون صحراگرد ملا امین محمد افضل بانی پتی تخلص بفضایل صوری
و معنوی و به کمالات ظاهری و باطنی محلی و آراسته و از جام شوق
عشق و مشرب فقر سیراب اسنه شعر هندی و فارسی را بانجاب خوب
میگفت و عرایس اسرار و معانی آبدار در لباس نظم و
نثر بجلوه گاه ظهور میاورد و مقبول خاص و عام بل مطبوع جمهور فرق
انام بود و جمعی کثیر و جمی غفیر در حلقه درس او حاضر میگشتند و استفاضه
انوار علوم از شعشعه ضمیر خورشید منیرش می نمودند که ناگاه عشق هندو
زنی بر سلطان دلش بحرمت استیلا یافت که دستگیر محصلان
اندوه و الم و پای بند زندان محنت و غم گردید لاجرم شیفته جمال
و آشفته غنج و دلال او شده مجنون صفت متاع زهد و تقوی
را بتاراج سپاه نظاره چشم آن لیلی نگاه داد و خرمن آسا
نقد صبر و شکیب را بقمار محبت آن شیرین ادائی سنگدل مب
برست و برباخت لیل و نهار مانند ابر بهار در طوف کوی
آن مشکین موی با چشم خونبار میگشت و از طوفان گریه و زاری
مستغرق بحر اندوه گشته آتش از سر میگذشت و دران بیخودی
و سوز اکثر غزلهای عاشقانه دل دوز میفرمود که این مطلع
از آن جمله است ۵ عالم خراب حسن قیامت نشان
کیست دور کدام فتنه کست و زمان کیست : عاقبت از

فرط شوق

از فرط عشق و جنون سراپای خود را در سنگلاخ محبت
آن محبوب چون سنگ آسیای محنت سود و اصلا آن سیاه
چشم تیره درون نگاه بحال سحر آن حال آن عاشق بیدل
مفتون نفرمود تا آنکه آن صنم خانهٔ رعنائی و مشهور دیار بد
نامی و رسوائی بهری و از نظر آن گرفتار حجره را مخفی و نهان
ساخت و از برآمدن خانه و تردد بیرون پای در عزلت
کشید و چون نوبت از آن عاشق غم کشیده مستور و متواری
شد و در مراسم حجاب و شیوه خفا بجدی تقید نمود که در
اعیاد نیز و موسم معهود هم قامت افراز و جلوه پرداز
نبود تا آنکه آن عاشق زار یکباره از لقای دلدار دل آزار
مایوس گشت و در کوچهٔ او با دل زار و چشم اشکبار سر
بدیوار حیرت داده گشت عاقبت خویشان و نیز و نیکان
او صلاح در آن دیدند که آن بلای ایمان و آفت جان را
بخانهٔ اقربای او که در قصبهٔ مهرا سکونت دارند و از بین دیار دور
دست افتاده باید فرستاد تا این شورش فساد دفع و این ننگ و
عار رفع شود چون آن معشوق از بین دیار دور مستور گردید و عاشق
بعلت پیری و ضعف قوی از طی مسافت بعید معذور
بمکن که از بین سودای خام و ارادهٔ ناتمام باز ماند آخر الامر شب آن
ماه را در محافه نشانده باحتیاط تمام مخفی بآن دیار فرستادند

داون

مدتی مدید چون آن شیدای رمیده آرام آن ترکی آهوان محبوب گل
اندام ندید در تفحص افتاد که دریافت که آن شهرهٔ شهر و او را آن گل
چهره و جوانان کدا اند بشهر منهار رفته است. از استماع این خبر جانکاه
جامهٔ صبر و شکیبائی چاک کرده با چشم پر آب و جگر کباب
بسر نیای آن حور لقا تنها افتاد و خبر آن دیار محبوب رسید
در مقام تفحص و تجسس افتاد تا آنکه روزی در چشم خونبارش
جمعی از دختران لیلی عذار خورشید رخسار آمدند که نشاط و انبساط
تمام با هم بسر میکردند و آن ماه روی زهره لقا نیز در میان ایشان بودی
اختیار نمود یک رفته دیده ظلمت هجران کشیده را بمشاهده طلعت
خورشید مثالش منور کرد امید و با اختیار این نوع حسب حال بر او
خواند خونبار سوائی و حال تباه بسر آه و آه و نگاه
آن لیلی وش جفاکار و شیرین ادای تلخ گفتار جدا از معرفت و شناخت
لب شکر بار را باین جواب ترش کرد که ترا شرم از محاسن
سفید نیست که سودای عشقبازی با چون من جوانی در سر داری با موی
ازین سخن انفعال عظیم کشید و در فکر بند شد و بخاطرش خطور کرد
که تا تیز تکی در بند این خطر نشد و غزالی را دام صیادی اش نرد
آن وحشی غزال در دام و آن طایر رمیده رام نگردد و لهذا لباس ترا
فرنیار زد بخیه تلبیس بر همیان بر آمد و مرید فرید رسا گشان بتخانه
انجا گشت و خدمت شبانه روزی او را اختیار نموده شروع
در تقبل

در تحصیل علوم هندوی نمود و در اندک زمانه حاوی جمیع فنون
و کمال آن مسلک برآمد و مرتبهٔ معلومات کش در آن وادی بجائی
رسید که خدمهٔ بتخانه نایب مناب مرشد خودش تصور کردند
و بعد از چندی بر حسب تقدیر آن پیر برهمن را مرض موت دریافت
و شاگرد رشید و خلافت بغیر از وکسی دیگر را نشناختند و هنگام نزع
بهمه پیران وصیت کرده بجائی خود مقرر ساخت و بلا فاصله بعد از
مردن استاد مولوی را بجائی او نشاندند و تعظیم و تکریم استاد
را می نمودند زیاده از آن در کاروی بعمل آوردند و مولوی دام
تزویر گسترانید مرغ دلهای عوام را صید نمود و سکان آن مقام
را اعتقادی و ارادتی در خدمتش بهم رسید و عادت اهل
آن دیار آن بود که در سالی یک روز اناث بزیارت بتخانه
می آمدند و نذر و نثار بسیار میگذرانیدند و آنرا از اعاظم خیرات و
مبرات و وسیلهٔ حصول حاجات و مرادات میدانستند اتفاقاً
آن روز موعود رسید جمعی از عورات برسم معهود جهت پرستش
و زیارت پیری می آمدند و قدمبوس آن بهزاران عجز و افسوس
می نمودند چون نوبت پابوس آن منشاء عشق و جنون رسید
مولانا دست او را بذوق و شفقت تمام بدست گرفته بچشم خود
مالید و بزبان آورد که مرا ای شاب چون آن شوخ چشم بالا کرد
شناخت که این همان پیر مفتون است که اکنون بجای مرشد و پیر است

مبهوت وار زمانی در ورطهٔ حیرت افتاده خاموش ماند از فرا دام
صورت عشق او بهر در آئینهٔ دل منعکس گشته بی اختیار متأثر شد و اشک
افشان و گریه کنان در جواب گفت که برای خاطر چون تو ناکس
این همه تصدیع و تعب کشیدند و بکره چه در آن رضای شماست
رضای ماست و آنچه ارشاد فرمایند سمعاً و طاعتاً مقبولست چون
آثار سعادت ازلی در ناصیهٔ حال او پیدا و انوار خورشید ایمان
مانند صبح صادق از جبین او هویدا گشت مولانا اسلام بر او عرض
کرد و بتلقین شهادت مبادرت فرمود و آن زن عاقبت بخیر
ببرکت عشقبازی او بشرف دین مبین مشرف شده هر دو از
لباس کفر معرا و از آن آیین متبرا گشتند و بدیار خود مراجعت نموده
مدت حیات با خود بسر بردند این چند بیت از اشعار عاشقانهٔ
اوست ∽ جلوهٔ زلف شاهدی بر دو دل مستبد را پی بکجا برد
کس مرغ لب بریده را ∽ غمت هر دم بدلهای شکسته بود
چون سنگ بر پای شکسته ∽ اشکم از شکست دل خبر داد بزار و
می زد مینای شکسته ∽ این رباعی را در اسلوب عشق و سوز جنون گفته
رباعی با زلف تو نو توده‌های عنبر چکنم با خال تو نسخه‌های اذفر چکنم
تو کافر و زلف کافر و دل کافر من تنها مسلمان به سه کافر چکنم در
سنه ۲۵ بروضهٔ رضوان شتافت انوار رحمت الله راست ∽ زمین
الشوق بدخو مبکر نبرد غلام او منم او مبکر نبرد افلاکی راست ∽ زآب

دیده خون

دیده قد سرو ناز برو رفتم چنان رسید که افکند سایه بر سر من اسلم بیگ

ازبک است ؎ تا غم محکم و نار دوست افزون از این دور نشد که بسیار

نازک است میرزا اکبر اسم پدرش میرزا الضبر است از ارباب دولت بوده

آصف محمد اصلش ازبل بهار بوده در زمان سابق بهندوستان

آمده بوده است میرزا جلال اسیر علیه الرحمه از سادات رفیع الدرجات

شهرستان و در هنرمندی یگانه جهان است مصاهرت بادشاه مغفور

شاه عباس ماضی صفوی ممتاز بوده مجلسش از ارباب کمال

خالی نمانده در انشای شعر نهایت نزاکت و شیرینی بکار برده است

چون اکثر مست باده ارغوانی بوده در آن حال شعر میگفت

عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده اند بنابراین دیوانش

در هندوستان نهایت مرغوب طبایع شده است زیرا که اکثر

مردم هند پیوسته بخوش لفظی رنگین می باشند و آن ابیات

بعضی که در سستی گفته شده مناسبت تام با اذهان و افهام آنجماعه

دارد لیکن اشعار خوبش بسیار خوب است عماد اکرام ظاهرا تخلص وی

اکرم است از خوش خیالان و شیرین کلام بوده ابو جابر غزنوی

از بلغای فصحای و از فصحای بلغاست افکارش شسته و پخته

قصاید غرا در مدح بهرام شاه گفته است و این قصیده در مدح

ممدوح که بهرام شاه باشد گوید ؎ گردی ابلیس سجده کی بودی

خاک آدم ز خاک صحن درش ابو الفتح بستی از اجلای قدما

و اعاظم بلغا بوده عباسقلی خان خلف ارشد حسن خان شاملوست
در جمیع امور نمونهٔ والد بزرگوار و جد عالی تبار خود بوده در اوایل
حال بحکومت هرات و جاه سرفرازی یافته در کمال استقلال و
مردانگی بحکومت آنجا پرداخت چنانچه مکرر با سپاه اوزبک
جنگهای مردانه نموده شکستهای فاحش داده سرداران عظیم آنجماعت
را سر از تن جدا کرده بحضور اقدس فرستاد بعضی اوقات متوجه شعر
می‌شده تخلصش اعظم و دیوانش دو هزار بیت است ملک
ابوالفتح از امیرزادگان سیستان و ملکان آنملک بوده با برادرش
ملک حمزه غافل تخلص که در روضة العین نعت گذارش خواهد
یافت بهر شاعری دعوی داشته ازوست جذبهٔ بوی وفا
میخواهم از خود کشم بر ره الفت کز کاروان وا مانده‌ام پیشم برد مجنون
بیگ الکبیری از سادات بوده لیکن انکه از تلطف اشراک
سیادتش مختفی مانده در زمان سلطان سلیمان مغفور فوت شد
ادهم بیگ اصلش از ترکان است اجدادش در زمان شاه
اسمعیل مغفور ماضی بمنصب ترخانی امتیاز داشتند و او خود
معاصر شاه سلیمان بوده ظفرخان احسن نامش میرزا احسن الله
و خلف الصدق میرزا ابوالحسن است که در زمان اکبر بادشاه بهند آمده
بکمال اعتبار بهم رسانید و ظفرخان در زمان شاهجهان بادشاه
صوبه‌دار کشمیر گردیده داد معدلت گستری داد و در تربیت فضلا و

شعر او ارباب کمال فرو گذاشت نموده میرزا صائبای مرحوم در وقتیکه
بهندوستان آمده بود در صحبت و رفاقت ظفر خان اکثر در فضائل
در مدح وی گفته و کمال خصوصیت و مردمی با میرزای مرحوم مینمود
گاهی منوچهر [illegible] شوقی شده این الشعار را میرزا صائب مرحوم از آن باب
ذکر کرده است لیکن در خاک وی شش ناصیه بود هم احسن آنرا بخط
توان خواند زیبائی ماه عنایت خان آشنا المتخلص محمد طاهر
است و خلف الصدق ظفر خان احسن مانند پدر خود مجموعه کمالات
بوده پیوسته با الشعرا صحبت میداشته و با ابوطالب کلیم خصوصیت
می نمود این الشعار را میرزا صائبای مرحوم از آن باب حفظ نموده
که تو گوی در سخن با وی بجای دو دستی فن [illegible] ما انتها
دوست میرزا محمد اکبر قزوینی در زمان سلیمان مغفور بوده از اکابر
شهر قزوین است امیر شاه حسین ایمان تخلص معمارباشی بوده مسجد
جامع جدید عباسی بمعماری او اتمام پذیرفته سید احمدی خلف
میرزا محمد صالح [illegible] و صبیه زاده ملا محمد تقی مجلسی مرحوم در
زمان عالمگیر پادشاه بهندوستان آمده مدتها مانده باز بایران
مراجعت نموده باز در اصفهان ساکن گردید الشعار شش
مدون است ملا محمد سعید اشرف از اشراک بوده در کرمان
بشغل کلانتری اشتغال داشته ظرف عمل او را انجمن از
حسن خطای فروغ کرده بلکه بر جمیع [illegible] نهاده آقا الدو شوشتری

از دولت [illegible] املی [illegible] خود بود
والله با خوبی عمر [illegible]
[illegible] که [illegible]
رود [illegible] فاضل [illegible]
والله

در سلک نجار بوده میرزا طاهر نصرآبادی در تذکره خود نوشته که شیخ این ابیات
را بنام او خوانده ـ تو جوان آئی و من چون عکس چون از ناز بخرامی طبیبانه
سراپای وجودم را ز هم پاشند ـ کردم چو سراغ دل گم گشته ز چشمش
گفتا ببر زلف که در زیر سر اوست ؛ استاد عباس معمار باشی
بوده مسجد جامع عباسی جدید بمعماری او اتمام پذیرفته میرزا ابوالحسن از
سادات انجوی شیراز و همیشه با اهل کمال دمساز بوده معاصر شاه
سلیمان مغفور است احمد بیک برادر مولانا میرزا محمد مجذوب تبریزی است
که در روضة النعیم مذکور است میرزا ابراهیم از اجله اردوباد بوده در زمان
شاهجهان بادشاه بهندوستان آمده ثروت وافی بهم رسانده
ذوقی بی تعلقی بیان کرد خاطر نشین گشته اسباب خود را بتاراج داده
ملبس بلباس فقر گردیده باصفهان رفت و در آنجا فوت شد
میر افضل خلف میر نجم کار ثانی است میر حاجی تبریزی کو نغلب در لباسات
و ذکاوت طبع بوده چنانچه آخر همین سبب بقتل رسید اسیری شیرازی
والد شیخ بوده این بیت را میرزا طاهر نصرآبادی بنام وی ذکر کرده
است ـ دلم بر سینه زخون هر لحظه میزند انگشت که همچو شیشه می
گریه در گلو دارم ؛ ملا حسین الشوب فارزند است بهندوستان
آمده مدتها با ظفرخان می بوده بعد از با ایران رفته باز بهند آمده
مولانا عبد الله آقاکی بهندوستان آمده در خدمت محمد سعید میر جمله
مرحوم سهرستانی می بوده مراجعت بایران نموده در اصفهان فوت
شد

حالا اکبر که مصرعه شور قمر وده کنیسه
حال امیر نشانی سید ابدال تخلص است
حالا کیه عبدالله عقل کاتب باشد

شده بود آتش به هزار زیب مرتب میرزا اشرف الهام از اقوام میر صبری
اصفهانی بوده بهندوستان آمده در سنه یکهزار و بیست و شش هجری فراغت
باصفهان نمود بحسن خلق و صفای طویت یگانه زمان و مشهور جهان بود
ملا محمد زمان اشرف مازندرانی که در اصفهان بتحصیل علوم مشغول بود معاصر
شاه سلیمان مغفور است میرزا ابراهیم ادهم خلف الصدق سید مغفور میرزا
میرزا رضی آرتیمانی است که بوفور فضیلت و عرفان مشهور و میرزا ابراهیم مغفور
در هنرمندی و کمال از نوادر دهور بوده در شوخی طبع و لعب مشرب
و خوش صحبتی عدیل نداشته نقلهای نمکین و حرفهای شیرین از وی بر زبان
هاست چنانچه میرزا حبیب الله صدر که خالوی میرزا بوده وی را تکلیف
تاهل مینماید بعد از مناجات بسیار میرزا ابراهیم راضی میشود بشرط آنکه
هر کس را وی اختیار کند بخطبت او خواستگاری نماید نواب صدر قبول
میفرمایند بعد از چند روز بعرض نواب میرساند که فلان حلوائی طفلی
دارد اگر نسبت فرامیکنند با آن طفل بکنید و الا هر چند نواب او را
منع میکنند که اهل سوق کفو ما مردم نیستند از اعزه سادات و اعظم شهر
دیگری را اختیار کن سودی نمی بخشد از فرط محبتی که نواب صدر را با او
بوده قبول میفرمایند با آنکه دون مرتبه نواب بود از روی اضطرار بخانه
حلوائی تشریف میفرمایند و حلوائی را ازین معنی که نواب صدر بخانه
او آمده سر افتخار بفلک میرسد بعد از گذارش آداب بندگی و شرائط
سر افکندگی که از وضیعه ظهور می آید نواب مزبور تفقد بسیار باحوال او فرموده

ظاهر می‌نماید که سبب آمدن ما بخانهٔ تو با این حجت است که صبیهٔ شما را
برای میرزا ابراهیم میخواهیم یکبرهٔ حلوای بلب بناز زیاد آورده بود رسیده بعوض
میرساند و سوگند یاد میکنند که دختر را صبیه نیست و سوای یک پسر اولادی
ندارم نواب صدر الفعال از علوم تحقیق کشیده میرزا ابراهیم که در آن مجلس
حاضر بوده خطاب میفرمایند که شما چرا تحقیق ناکرده مادر او این مرد عزیز را
تصدیع داده به میرزا ابراهیم عوض میرسانند که دختر خود عرض نکرده بودم که
دختری دارد و عرض نمی‌نمایم همین پسر است که در خدمت ایستاده است
نواب صدر لاحول گفته از حلوای فرمودند عذر بسیار خواسته بخانهٔ خود می
آید بعد از چند روز میرزا ابراهیم در شارع عام گوشش الاغ دهقانی را
می‌برد دهقان بخدمت نواب صدر آمده شکوه می‌نماید نواب میرزا
ابراهیم را طلب فرموده معاتب می‌نمایند وی در جواب میگوید که
امروز باقی حرف من نبود که شرط کرده ام هر جا خری ببینم گوشش را ببرم
خلاصه ازین مقوله حرکات شنیع و سخنان مهمل ازوی بسیار سر زده که
ایراد آنها موجب طول مقال میگردد و از میرزا ابراهیم مغفور در زمان
شاهجهان پادشاه بهندوستان آمده در خدمت پادشاه اقدام
یافت صبیهٔ پادشاه دختری از پرورش کرده های خود را بمیرزا
داد لیکن میرزا لطف با اهلیهٔ خود نداشته و حضرت بیگم یعنی صبیهٔ پادشاه
ازین معنی اطلاع داشت تا آنکه روزی میرزا دو چار سواری بیگم
می‌شود لابد فرود آمده کورنش میکنند بیگم میرزا را نزدیک طلبیده فرمی

گفتم

فرمایند که شما چرا نسبت با ائمه جعفر کم تخفیف واقع شده اند میرزا عوض
میکند که ملک آفاق لب الامت و محاسن این است که اهل سنت عزیز بوده اند
بحکم سیوف باید که عزیز باشد چه بیرون میرزا دستار جعفر را بر زمین زده فریاد
میکند که ابطال محکم جمیع عزیز بوده اند از بس همراهش حرکات بسیار از وی
صادر میشد تا آنکه روزی در زمان عالمگیر پادشاه در دربار معلی
یکی از امرای پنجهزاری افغان که نهایت شوکت و ابهت داشت
نزدیک شده میگوید که دیشب منع حضرت صدیق اکبر را رضی
الله عنه در خواب دیدم که محاسن شریف بسیار کم تا محاسن
ملازمان گرامی بود لهذا التماس دارم که رخصت دهید تا منع تو
بمحاسن شریف ملازمان ببیند و زیارت نماید آن بیچاره صادق
الولایی مضایقه محاسن خود را پیش میبرد که میرزا بوسه میرزای
هزال بد افعال بلغم از دهان بر ریش آن افغان انداخته و خود را
براسب رسانیده بخانه حکیم داود فرار مینماید افاغنه تعاقب وی
کرده حکیم داود مغفور را محاصره مینمایند تا آنکه بعرض پادشاه میرسد
و افاغنه در کشتن میرزا اصرار داشته اند و فرار این میدهند که
چون میرزا اهانت مسلمان و امیر پادشاه کرده چند تا زیانه حکیم داود
بگوید که باو بزنند که اطفای نائره فتنه شود ناچار بعمل می آورند
لیکن از فرط غیرت میرزا بیمار شده در اندک روزی وفات یافت
ابوالمکرم فراهانی لیکن در شیراز توطن داشته احوال حالش نبود

صلاح آراسته بوده معاصر شاه سلیمان مغفور است میرزا عبد الغنی بیگ
از اهالی خراسان بوده در زمان شاهجهان بادشاه بهند آمده قبول
ملا اعظام متخلص باعجاز [illegible] در زمان شاه سلیمان باصفهان آمده
بود چند انجا فوت شد طاهری قهپایه در اوایل کبوتر بازی میکرده و
آخر در دماغش خللی بهم رسیده قلندروار که محلات و بازارها میگشته
او راست گذشت عمر بنبردیم پی بمنزل یار نیافتیم که این حجره در
کجا بند است ملا امانی از اعزه بخارا بوده در زمان شاه سلیمان
مغفور باصفهان آمده در سلک عمله کتابخانه شاهی ملازم گردید از اوست
از دل ما کی خیال آن پریرو می رود فتنه از کوی بتان هرگز
سوی می رود مولوی محمد سعید اعجاز مستجمع کمالات صوری و معنوی
بوده بیشتر اوقات عمرش در تحصیل علوم و کسب هنر میگذشته
از اهالی شاهجهان آباد و معاصر عالمگیر بادشاه بوده او را
گشته ام از جنون ساغر بکه بدوش نماند ذکر معامله با پیر
می فروش نماند محمد ابراهیم الفت از نبایره خیالان شد
و معاصر اورنگ عالمگیر بادشاه مغفور بوده او راست
ن از دغم زبیتاب بخت شادمانی هم گران بار شد با این بهار
مردن زندگانی هم میرزا عبد الرزاق مستغنا از مردم هند بوده او راست
نه بکین حیف منت آن دوست دشمن هم می آید غم هم خاک از م
عاجزم از فرخم می آید محمد سلیم افغان متخلص نبیره خان جهان لودی

بودی و در جلوس قدیم بملازمت عالمگیر بادشاه بسر برده در وقتیکه
بادشاه مزبور تربیت خان را بحجابت پیش شاه عباس
ثانی مغفور فرستاده بود مشارالیه با او باصفهان رفته و صحبت میرزا
صائب مرحوم دریافته دیوانش که قریب دو هزار بیت بود
از اتفاقات در آتش سوخت و اثری از آن نماند اخوند
شفیعای اثر شیرازی از شعرای مشهور و بلند سخنان معروف بود و
کافه سخن سرایان عهد او را باستادی مسلم داشتند در بدایت
حال در سلک طلبه علوم منسلک و در دار الفضل شیراز که مولد
آن بلند مرتبه است بقدر تحصیل مقدمات علمیه نموده در زمان اوان
بعلتی چشمش از حلیه بصر عاری شده از تحصیل باز ماند طبع نقاد
لطیف و ظرافتهای نمکین داشت و در مجامع مصاحبت مثل او کمیاب
بود بدار السلطنه اصفهان آمده مدتها در آن بلده فاخره با شعرای آن
هر طایفه محشور و بزم سخن سرائی را گرم میداشت لیکن بسبب نکته‌چینیهای
طبع بیجا مایل شده جمعی کثیر را هدف ناوک لسان ساخت
چنانکه هجو صفاهانش مشهور و بر السنه جمهور مشهور است الحق نهایت
شاعری و استادی و فصاحت در آنها بکار برده کلیاتش
که مشتمل بر همه اقسام شعر است بده هزار بیت میرسد میرزا ابراهیم بیک
خلف ابو القاسم خان بیگلربیگی قم و جوان خوش صحبت نیکو اخلاق
پاکیزه روزگار بود و در اخلاف سلسله علیه شاملو بخوبی او کمتر دیده می

شد طبعش بنظم و صحبت اشعار بسیار و مایل افتاده از صغر سن با میر
نجات مرحوم و سایر شعرا هم صحبت بوده در اواخر شعرا خوب میگفت
در ایام انقلاب افاغنه فوت شد این مطلع ازوست ورق
ورق دل صدپاره را بیاد تو دیدم بغیر نام خوشت هر چه بود حلقه کشیدم
برهان الملک بهادر موسوی متخلص بامین از اعاظم سادات بلده نیشابور
و دوران ملک بین الجمهور بنیت مشهور و معروف بوده در عهد بهادر شاه
مرحوم بهندوستان آمده چندی با ختلال اوضاع روزگار بسر برده در
عهد بادشاه مغفور محمد فرخ سیر رفته رفته رفاه احوالش بهم رسیده و بعد
از وقوع واقعه کشته شدن آن بادشاه در زوال و حدوث فتنه و
فساد چند که شرح آنها موجب طول مقال و خارج از مقام است
دوارکر قلع سلطنت بادشاه عالم پناه ادام الله اقباله کشته شدن
حسین علیخان امیر الامرا و عبدالله خان برادرش که وزیر اعظم و
قاتلان بادشاهان مرحوم سابق الذکر و مصدر فساد بودند واقع
شد میر برهان الملک بهادر مرحوم و دو سه کس دیگر نمایان کرده
بمنصب هفت هزاری و صوبه داری اکبرآباد سرفراز گردیده
صیت سطوت و اقتدارش عالم را فرو گرفت بعد از آن
بصوبه داری بلده اوده و لکهنو معین شد و بسرکوبی تنبیه سرکشان
آنجا رفت که بطغیان و سرکشی مشهور و مغرور بودند نمود که موجب حیرت
خاص و عام گردید جمیع سرکشان هندوستان را گوشمال داده همگی ازو

در حساب

در حساب نشدند و اکثر صوبه‌داران و راجه‌های عظیم الشان و زمینداران
عمده و فوجداران ممالک محروسه امرش را امتثال نموده پیشکشها می
فرستادند راقم حروف در هندوستان بخدمت آن عظیم الشان مشرف شده
بود چون مکان سکونت فقیر بحسب اتفاق قریب بدولتخانه آن عالیشان واقع شده
و کمال خصوصیت و اتحاد فیمابین متحقق بود هرگاه به شاهجهان آباد تشریف
می آوردند بعضی از اوقات در لیالی و نهار در صحبت یکدیگر می‌گذشت
توجهات و التفات او اگرچه عام بود لیکن در خصوص فقیر به حدی بود که بتحریر و
تقریر در آید چون طبعش بغایت سرکش و غیور بود و به تندی مزاج و بخالتش
مشهور لهذا طبع پادشاه و امرا از حضور آن عالیشان نفور و بدوریش راضی و مسرور
گردیده بنابر آن اکثر در سرحد صوبه‌داری تخت تشریف میداشت و کوفتنگی
دشمن قوی هیچ غنیم و کهنه سرکشی نمی افراخت و کار بر همه مشکل می ساخت
اضطرار آبدیدگانش را امن و پناه سایه شمشیر آن غازی می‌جستند الحق در شجاعت
نمونه حیدر کرار بخراش و بهر چه دلاور از رستم و اسفندیار در پیش در
صفت مروت و غیرت و حیا و در شیوه فتوت و حمیت و وفا
در عالم طاق و بی نظیر آفاق بود اعدائش را که پیوسته در صدد قتل
و خرابیش بودندی در هنگام اضطرار اعانت نمودی و جان و مال
دریغ نفرمودی و مکرر دیده شد که بعد از فوت اعادی تحف تحیت
آن عالیشان رفته می‌کرد و افسوس می‌خورد و بازماندگانش را بکمال پرستاری
و اعانت و غمخواری می‌فرمود غبار کینه در آئینه خاطرش راه نداشت

عذر مجرمان در حضرتش مسموع و پذیرا بودی گنهگاران و کودک اطفال و اناث
از کفره بود از ضرب شمشیرش بشرف اسلام مشرف گشته همین قدر البته
از انجماعه در محاربات قتیل شمشیر آبدار عساکر فیروزی مآثرش شده خواهند
بود عجبش در قلوب اعالی و ادانی بمرتبه نشسته بود که اگر با هزار قصد تنبیه
پنجاه هزار سوار میفرمود بدون وقوع محاربه و مقابله طرف تاب گردیده خصم
را پای ثبات قایم نمی ماند حقا که اگر مهموم ماتم زده بخدمت آن شان فی
رسید حزنش بسرور مبدل میگردید نهایت بشاش و خوش صحبت
و خلیق و متواضع بود با آنکه شصت سال از عمر شریفش گذشته و محاسن
تمام سفید شده القصه خوش سیما بود که وصف آن نتوان کرد سپاه و در انجام
و اسباب دولتش نهایت نداشت در هنگامیکه قهرمان ایران عزم
تسخیر هندوستان فرموده و صوبه کابل مخیم آن شهریار گردیده بود بادشاه
عالم پناه الشان از صوبه جنت بحضور انور طلب فرموده باز بمصلحت صمصام
الدوله خان دوران مرحوم که امیر الامرا و اعداعد والاشان بود از اندیشه
آنکه بسبب خجسته تنها مبادا با بادشاه والا جاه ایران در ساحت یکبار کار
برهم مشکل گردد موقوف داشتند و آخر که کار از کار گذشت و تلافی
قریب نزدیک شد کرت ثانی طلبیداشته بادشاه عالم پناه نیز از
شاهجهان آباد بسمت لاهور حرکت آمدند و دشت کرنال که در
منزل چهار از شاهجهان آباد واقع است مخیم بادشاه مزبور گردید
برهان الملک بهادر مرحوم بایلغار تمام با سپاه مانده از کار رفته متعاقب

۱۱ خود را رسانیده لنصف شب شنبه چهاردهم شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۵
ملحق بسپاه پادشاه گردیده متصل اردوی لشکر خود فرود آورد و هم
همان شب بملازمت پادشاه رفت در همانجا بود که قراولان
و هرکاره‌ها خبر رسانیدند که سپاه قزلباش متصل به لشکر برهان الملک
آمده چند کس شتر گرفته بردند چون مزاج جبلی ایشان بود بمجرد
انحرف منتظر نکرده در پیش پادشاه گذاشته شده بود برداشت و بعزم
جنگ رخصت شد هر چند پادشاه و امرا ممانعت کردند که تامل باید
کرد در جواب گفت که بهر صورت ما مغلوبیم و الحال کار از دست
ما رفته است تحمل شما کار را باینجا رسانید و زیاده بر این بعد
این نخواهد شد که بدون جنگ هندوستان رود امروز نوبت
کشته شدن من است بعد از کشته شدن من فردا شما را هر چه بهتر
بخاطر برسد بکنید این را گفته و از لشکر پادشاه بقصد جنگ سوار
شد و حال آنکه قریب سه ماه بود که در پای ایشان زخمی بهم رسیده
و منجر بمرض شقاقلوس گردیده چنانچه در کرسی نشسته چهار کس
برداشته حرکت میدادند و بحضور پادشاه نیز بهمین روش
رفته بود اگرچه گنجایش داشت که در اینجا حقیقت آمدن
قهرمان ایران را بهندوستان و باعث چگونگی آنرا مفصل
بنگارد لیکن چون زیاده طول دادن مقال مناسب مقام
این کتاب نبود لهذا باختصار پرداخت تا رعایت هر دو

شنوی چنانچه در دیباچه اشاره بآن شده ثبت کرده باشند و ناظران
و مطالعه کنندگان را الیقین حاصل باشد که راقم حروف را از این جهات
و صداقت فطرتیست بدون عصبیت آنچه بیان واقع و نفس الامر
باشد قلمی نموده است فارغ از مکر جمعی را خوش آید یا ناخوش آید
مجملا مرحوم مذکور سوار فیلبان شده از همان راه با چهار صد یا پانصد سوار
و همین قدر پیاده متوجه جنگ قزلباش شد و لشکریان معسکر
خود فرستاده سپاه را طلبید و حال سپاه ایشان آنکه از صوبه ی اوده
تا بنگاله که یکماهه راه است کوچ در کوچ دو منزل یکی آمده بودند
و چون سپاه هندوستان عادی بایلغار نیستند معهذا از غایت
اسپ زیاده از جان حفظ می نمایند بنابر آنکه حقیقتا اسپ
نوکر است اگر اسپ بمیرد یا لاغر و معیوب شود نوکری آن شخص
هم موقوف می شود و اکثر مردم هند بنوکری است و در این کار
بعینه روش مزدور دارند سیاست خود در این مملکت
دستور نیست ضمیمه این علتها مردم این ملک نهایت آرام
طلب و ضعیف الحال میباشند بنابر این سپاه مذکور از اوده
تا بنگاله مانند قافله دراز شده می آمدند چنانچه منزلی از منازل
نبود که جمعی از سپاه مرحوم الملک در آنجا نمانده باشند
خصوصا از شاهجهان آباد تا بنگاله که نصف سپاه بجهت
کارسازیهای خود در آنجا مانده بودند و نصف دیگر در منازل

متفرق

متفرق و بتأنی تمام می‌آمدند و جمعی که همراه رسیده بودند حال این داشتند
که به مقتضای یعنی آید بیعت الضعف شب بمنزل رسیده و تمام مانده و از
حال رفته و از قرب سپاه قزلباش منزه یک بیخبر و در گوشه
آسوده بودند هرچند نقشبیان فریاد میکردند که نواب بجنگ رفته
سوار شوید چون نواب بملازمت بادشاه رفته بود و مطلق خبر
جنگ نبود احدی قبول نمیکرد چون نقشبیان هم حال سایر سپاه داشتند
یک دو باری فریادی زده خفتگان را بخود خبر نشد و بیداران بجهات
منفصل ذیل گوشه عمیدا او ند نقشبیان هم در پهلوی ایشان نشسته به
آرام و استراحت مشغول شده لحظه را غنیمت میدانستند با وجود
اینحال قریب چهار پنج هزار سوار و یکهزار پیاده که کم رفته بنواب موصوف ملحق
گردیدند و نواب مزبور یکبار یک گاه بخود آمدن دریافت این نمود
که با این حال یکایک اینطور کار فرمودن و خود را مفت هدف تیر بلا
کردن فایده ندارد لیکن چون شب وارد این مکان شده و سپاه بی
ترتیب فرود آمده بودند و توپهای کوچک جلو که همراه آورده بودند
جابجا در اطراف لشکر میچیدند که قراولان سپاه قزلباش که در همان
نواحی منتشر بودند نمایان گردیده کم میدان داری شده تیر و تفنگ
از جانبین پیغام جنگ میرسانید نواب موصوف چون از
جنگ همین دلاوری آموخته و مطلق از روش حزم آگهی نداشت
و سپاه قزلباش خود مخیل و کارآزموده بجنگ گریز ایشان را امیدان

گنبده از لشکرگاه بقدر یک کروه هندی که تخمیناً ثلث فرسنگ بوده باشد
جدا ساختند و هندیان ناکرده کار کم حوصله را گمان بلکه یقین اینکه افواج
ایران تاب مقاومت نیاورده منهزم میروند از هر طرف هرکاره
های هندوستان پی در پی خبر فتح هندیان و هزیمت ایرانیان را بنواب و
امرا و لشکریان میرسانیدند لیکن برهان الملک بهادر مرحوم دانست که
انجا غوغا اول سپاه ایرانند و اصل لشکر در دنبالست از پادشاه
کمک می‌طلبید و مبالغه در سوار شدن و تکلف آوردن پادشاه بمعرکه
جنگ مینمود و پادشاه فرستاده های برهان الملک بهادر را با معتمدان
سدّه سنیه اعیان و امرا فرستاده از حال جنگ و کمک طلبیدن و
تکلیف سواری نمودن برهان الملک اطلاع داده و امر بر قلتن
امرا اشنو نمودند بشرط اصلاح و صوابدید امرا خود هم اراده معرکه جدال
داشت لیکن امرای کلان که روی سخن با ایشان بود منحصر بود در سه کس
که یکی نظام الملک بهادر آصف جاه که وکیل مطلق و سپه سالار کثیر الاقتدار
باشد و دویم خان دوران صمصام الدوله که امیر الامرا و میر بخشی و مدار المهام
جز و کل بود سیوم قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله وزیر اعظم و بخشی
دویم و سه هزار سوار و لشکر نجام بسیار همراه داشت و امرای ثلاثه را
حرف اینکه امروز جنگ انداختن غلط بود در حال که اتفاق شد کمک
کردن مصلحت نیست و حق واقع آنکه از خورد و کلان با یکدیگر در کمال
نفاق و همگی بدفع هم راضی و خوشنود بودند اگرچه در میان این سه امیر کبیر

اختلا

اختیار و اقتدار صمصام الدوله در جمیع امور بیشتر و احدی را یارای
مخالفت امر و نواهی او نبود و بادشاه نیز بر نوع فدویت و دولت
خواهی او کمال اعتقاد و اعتماد داشت لیکن چون نواب آصف
جاه از همه بزرگتر و جنگ دیده و مهارتش در امر حرب و تعبیه داری
بیشتر از همه بود لهذا در آن سفر اختیار کل تعلق بنواب آصف جاه
داشت و نواب معز الدوله مذکور سی هزار سوار از خود داشتند بعذر
آنکه چون در ایام آمدن از دکن که محل صوبه‌داری ایشان است
بسبب منتظر بودن بادشاه سپاه خود را که پنجاه هزار سوار است در دکن
گذاشته و خود با یکدو هزار کس آمده بودیم الحال که ناگهان چنین ضرورت
واقع شد فرصت و وقت آن نمانده که افواج خود را از دکن بطلبیم
و با سپاه نو نگهداشته کنم که از حال و اطوار ایشان مرا اطلاعی
نباشد چه کار از پیش میتوان برد و چه اعتماد بایشان توان کرد اما
کل سپاه بادشاه و امرا که هفتاد هزار سوار میرسید در امر و نهی ایشان
بودند خلاصه بعد از آنکه برهان الملک بمقام کرد از این طرف جمع
بسبب آشنائی مرحوم و بر خط طریق خوش آمد رفته بوی ملحق گردیدند
آصف جاه بهادر چون بمبالغه برهان الملک بهادر و بادشاه را
دیدند بادشاه بمقام [illegible] ضرورت صمصام الدوله
که در سمت شمالی فرود آمده میمنه متعلق باوست و جنگ هم
متصل او در سمت شمال واقع شده است ایشان کمک کنند

بادشاه را بتوسط امیر الامرا اطلاع فرمود امیر الامرا درین باب تامل
داشت که مقارن این حال هرکاره او خبر آورد که برهان الملک بهادر
شهریار ایران را با دو صد سوار در باغ محاصره کرده عنقریب دستگیر
مینمایند و این خبر را اعتبار تمام خواجه سرای که معتمد و داروغه جواهر بس
و هرکارهای او بود بنواب معز الیه رسانید بی اختیار ایشان ازجا
برآمده بگمان اینکه برهان الملک بهادر این گوی را تنها از میدان
خواهد برد و این فتح نمایان باین آسانی بنام او خواهد شد بعد ازین
که نمودی خود را ساخته درین فتح و یهی شریک گشته بلکه بطفیل خود
شریک غالب وا نماید نمود بر فیل سواری که بدستور ضابطه مقرری در
چوکی حاضر بود سوار شده بتعجیل تمام بدون اینکه انتظار جمع شدن سپاه
بکشد روان شد با معدودی محدود معرکه جدال گشت در معرکه شد
خبر سوار شدن وی بهکم رسید سوار شده مناقب روانه شد داروغه
توپخانه آتش عرض کرد که درباب توپخانه و جزایرچیان چه امر است
در جواب گفت که احتیاج اینها نیست در دفع اینجماعه سپاه
و مست کافیست خلاصه کلام با جمعیت هشت هزار سوار که
تا دربی بارشان ملحق شده بودند بمعرکه جنگ وارد شد
در اثنا جمعی دانایان کار آموز کان خیرخواه برهان الملک بهادر
خاطرنشان کرده بودند که اینجماعه فراوان اند و شمارا بمیدان می
کشند بتعاقب ایشان منازعت برهان الملک را غیر این حرف

معقول

معقول افتاده آهسته آهسته در مراجعت بود که امیرالامرا بایشان
رسید از حقیقت جنگ استفسار نمود برهان الملک گفت
انجا عمده قراولان را امروز علی قدر مرا انهادت بازی کافیست
و نباید که کاوش کردن مصلحت الحال مراجعت باید کرد و
شما هم مراجعت فرموده انجه را بپاتان قرار کیرد و فردا العمل خواهیم
آورد صمصام الدوله را بخاطر رسید که برهان الملک چون امروز جنگ
کرد میخواهد که در این امر تنها نیکنام شود پس من هم اندک ترکتازی کرده
جمعی قلیل با انها را به پای هوس پامال ساخته هرگاه خواهم عطف
عنان نموده همگنان حقه مرحوم تا در این کار شریک نام نیک شده باشم
برهان الملک مرحوم در جواب گفت که شما خود یک کوچ
رنجی برویت الحال حادث و پای را حرکت خواهم داد و هرچند
برهان الملک خواست که معقول او نتواند شد که زیاده امروز کاوش
نمودن مناسب نیست مفید نکردید لابد برهان الملک از طرف
راست میمنه معرکه کارزار عطف عنان نموده و او از طرف
چپ روانه شد مقارن اینحال قراولان لشکر شهریار ایران
خبر رسانیدند که هندیان بالعزم جنگ سوار شده می آیند اتفاقا
همان لحظه که فتح بظهور بود سپاه ایران بالفاصله چهار
کروه فرود آمده منزل نموده بودند بمجرد رسیدن این خبر فرمان
ایران متوجه حرب هندیان کردید میمنه را البر دار کثیر الاعتذار

خان
طهماسپ خان جلایر سپرده و میرزا ابوالفتح علی خان و لطف علی
افشار را همراه فرموده و قلب را بوجه نصرالله میرزا القوی بخشیده جمعی از
امرا را ملازم رکاب بادشاهزاده فرموده خود بنفس نفیس معا
با چهار پنج هزار پیاده جزایرچی چرخچی شد بمقابله شتافته قدم بمیدان نصرت
گذاشت ه ازان سو قزلباش چون چشم یاران همه تیره و از ان
ابلق سوار از زین سوزنی پوش شدندی تمام چو زاغی که پیچیده باشند
بدام القصه گرد سپاه قزلباش روی هوا را تیره و تار گردانیدند
برهان الملک بهادر دانست که سپاه کلان الحال اردو با الوقت
سپاه هند نیز چهل هزار سوار پیاده دران دشت حاضر شده بودند
اگرچه بنا بر عادت همیشه نداشتند لیکن سپاه ایشان هم بسیار
می نمود و در رکاب ظفر انتساب تخمینا به هم جهت چهل هزار
سوار سپاه بلکه کمتر حاضر بود لیکن چون سکون و حرکات ایشان
بترتیب و قانون می بود سپاه هشتاد هفتاد هزار سوار میدانستند
خلاصه پادشاه جم جاه نیز بود خود بنفس نفیس بمقابله برهان الملک
بهادر لوای نصرت کشود و یک دو هزار سوار و یکهزار جزایرچی
بمقابله خان دوران مقرر و یکهزار سوار دیگر بمشغول داشتن سپاه
متفرقه ایشان مامور فرمودند میمنه و میسره را بلفاصله یک
گروه از معرکه جنگ دور باز داشتند چنانچه صفوف ثلاثه
آواز توپ و تفنگ معرکه را می شنیدند فاصل کارزار را

سپاه
سوار و چهار هزار

سبب بعد مسافت حسب الواقع نتوانستند تماشا کرد با این روش
معرکه گیر و دار گرم گردید بندبان بی ترتیب شده از حال یکدیگر مطلع
نبودند خاندوران تخمینا دو هزار یا الفصد سوار مجتمع صف بسته
ایستاده بودند و قریب دو هزار سوار نیز با شهداد خان افغان
و عبد الحامد خان کوکه که هر دو رفیق قدیم و مبتشیر بودند حرب جمی
شد متوجه حرب گردیدند و همچنین هزار کس و یا الفصد کس و سیصد کس
و چهار صد کس متفرق ایستاده و بعضی را جرئت فرو گرفته و بعضی بیهوده
راه ادبار دانسته و بر جای سرگردان مانده و جمعی را راه فرار مسدود شده بود
و لشکر برهان الملک بهادر نیز همین حال داشتند خلاصه در اندک
فرصتی شهداد خان و عبد الحامد خان با جمعی از لشکریان هدف تیر
جزایرچیان گردیده بعالم دیگر شتافتند و کار بخاندوران افتاد
ایشان نیز در اندک ساعتی مجروح جزایر شده سپاهش بقدر
هفتصد و هشتصد سوار از اسب فرود آمده داد مردانگی داده متوجه
تیر اندازی شدند و این ادای خارج مضحک را در هندوستان
باصطلاح خود اوباره گویند و باین هنر مفاخرت مینمایند لیکن درین کار
بجهات چند حق بجانب ایشان ست زیرا که قاطبه مردم
هند از سواری اسپ عاری و این هنر بالمره در هندوستان مفقود
ست معهذا اسپان خود را بسعی تمام و لغب فالاکلام از خصلت
و عادت فرس بر آورده بصروع و دیوانه میکنند چنانچه مطلق

حرکت آنها معقول است و ممکن نیست که در آن اختیار راکب باشند
راقم حروف مکرر بحسب اتفاق منظور سواری خود کرده بگمان آنکه مجال
بی اندامی نخواهد یافت سوار این اسپان شده بلی اغراق اگر بسمت
مشرق اراده نموده اسپ بسمت مغرب یا جنوب یا شمال برود
و همچنین عکس آن و اگر خواهد که اسپ را نگاهداری کند که بطریق معهود
روان شود یا بر دو پا ایستاده شده بعقب می افتد یا خود را بدر رود و بوار
الفتد می زند که راکب را مضحک میکند یا بحرکت دیگر اراده میکند و راه
رفتنش منحصر است در جستنهای خارج از روش و همچنین اسپ را
بمبالغ کثیر خریداری نموده در زیادتی این حرکات سعیها بکار می برند
انحرف اسپان خوش است و اسپان بدرش با آنکه راه رفتن هم
نمیدانند از زین اداها عاری هستند مگر به ندرت و سواران شیراوژن
هندوستان در روز جنگ یا باید بمعرکه داخل نمانند فرار برفرار
داده زحمت نکشند و اگر در معرکه گرفتار شوند سوای فرود آمدن از
اسپ و سر دادن آن ممکن نیست که چاره داشته باشند اگر چه هم
در صورت کشته می شوند لیکن در شق فرود آمدن احتمال زیست
فی الجمله هست و در شق دیگر ممکن نیست چه بدشمن نارسیده اسپ
گشته است بهر تقدیر این حرکت ملبس بشجاعت شده موجب افتخار
شان میگردد خلاصه افواج خاندوران تمام با این روش بدون
آنکه یک کس از فرزندان را مجروح نمایند از اسپها فرود آمده

در کمال

در کمال جهالت و حماقت هدف جزایر گردیده از کشته‌های شان
پشته‌ها شد و خاندوران که سرگروه این جهال بود الحق کمال استادگی
و ثبات قدم بکار برده زخمدار از معرکه بیرون رفته روز سیوم بعالم
دیگر شتافت بعد از آن افواج مقابل خاندوران متوجه لشکر شده و
بند شده هر کس را هر جا و در هر مکان دیدند کشتند از جمله مظفر خان برادر
خاندوران که از امرای کلان و دور از برادر خود ایستاده بود بهدف
تیر جزایر شده پیش از نظر اقدس گذشت و از افواج برهان الملک
بهادر نیز جمعی کثیر هدف جزایر گردیده بعضی عطف عنان نموده و
هر طرف متفرق شدند برهان الملک مستقل بنفس النفیس استادگی و کوشش
نمود که نام رستم و اسفندیار از صفحهٔ شجاعت محو گردید جناب شهنشاه
ایران حکم فرمودند که اینقدر استادگی که از برهان الملک ملاحظه شد
در این همه محاربات که فرموده‌ایم از هیچکس واقع نشده بود و همیشه
تحسین و آفرین برهان الملک می‌فرمودند القصه برهان الملک با یک دو
کس از اقوام و چند کس از رفقا زخمی و دستگیر شد و موجب
دستگیر شدن آن اینکه فیل سواری شیر جنگ بهادر که برادرزادهٔ
نواب معزالیه باشد مست بود بفیل سواری نواب دویده او را
در پیش را بی‌اختیار کشتک زنان تا لشکر قزلباش رسانید
هر چند فیل مذکور را شمشیر و کمان زدند متنبه نشد و فی الحقیقت
این امر از کمال علو اقبال آن شهنشاه زمان بود بعد از آن همت

بلشکر هندوستان افتاده هرکس توانست و راه یافت خود را بعسکر
رسانیدند و بسیاری کشته شدند چنانچه عدد مقتولین بهزار کس
مذکور میشد مقتول طرفین و از طرف قزلباش دویست کس
مجروح و چهل و دو کس مقتول گشته از مجروحان نیز اغلب که مجروح
مرده باشند وجه این امر عجیب آنکه هندیان مثل جماد ایستاده بودند
و کمانداری میکردند و قزلباش در نهایت جرئت و اطمینان
قلب بجا آورده تیر کمان جواب تیر جزایر نمیداد لهذا جمع کثیر با این
روش کشته شده بعد از هزیمت ایشان سواران قزلباش بهر کس
رسیدند از پا انداختند افواج ایران تا کنار لشکر پادشاهی تعاقب کرده کشتگان
نمودند چون نزدیک شام شده بود قهرمان ایران عطف عنان فرموده
بمنزل خود بسعادت معاودت نمود و سپاه نیز مراجعت کرده بقدر شش
هزار سوار قراول مقرر شد که مابین هر دو لشکر مشغول گشته آگاه باشند
که مبادا هندیان فرار کرده کار نزدیک بدور انجامد برهان الملک را
بعالیجاه مصطفی خان شاملو سپردند چون زخم داشت یکی از تیر
و یکی از نیزه و وجع پا که مرض مهلک بود و اینهم صدمه باو رسیده و
این جراحات علاوه بدان شده جدا بود تمام روز گرسنه و تشنه
با کرسی این همه مشقت کشیده کدورت و الم بیشمار مزید بر آن دردها
گردید شبیه بموت حالتی داشت نیم شب شاه و ...
شاه هندوستان الحال که عساکر شاه مظفر بعد از مراجعت سپاه
قزلباش

قزلباش که نسب شده بود نواب آصف جاه بهادر و اعتماد الدوله
بهادر بادشاه را سوار کرده آهسته آهسته تا عسکر غارت شده بهادر
رفته برهان الملک آورده بودند لیکن همان مثل مشهور است بعد از جنگ
عجایبهای آنزمان که بنائی بکار میرفت چون لشکر ایشان از تفنگ و بندوق
سیصد هزار بلکه چهار صد هزار کس با خزینه و رجاله بودند و هیبت
امرا و کیفیت احوال محاربه کما هو حقه بخاصان معلوم نبود تا بعوام چه رسد
لیکن بعد از رسیدن ایشان بلشکرگاه برهان الملک نواب آصف
جاه را از حقیقت شکست و گرفتاری با فقدان برهان الملک
و زخمی شدن او و مراجعت نمودن خاندوران با کشته شدن او اطلاع
حاصل شد حق الانصاف اگر نواب آصف جاه بدون جنگ کوبا
فتح کرد حجتش اینست که بعد از وقوع اینحال دید که اگر آن دین مقدمه
بر ملا شود این لشکر بهمین طرز که سوار اند با التمام رو بفرار خواهند آورد
پس تدبیری اندیشیده به بادشاه عرض کرد که سپاه ایران شکست
کرد و برهان الملک و صمصام الدوله تعاقب ایشان رفته اند
و جمعی کثیر از سرداران سپاه ایران دستگیر شده عنقریب می آرند مبارک
باد داده امر بنواختن نقاره شادیانه فرمود و خبر فتح هندیان در
ساعت در لشکر ایشان منتشر شد بعد از آن عرض کرد که درین
وقت چون شب است مصلحت درین است که بخیمه ها مراجعت
نموده فردا بتعاقب برهان الملک روانه خواهیم شد و بادشاه

بیاتی تمام نقاره زنان و شادی کنان بخیمه رسانیده فرود آورد و لشکر
را حکم فرمود که بدستور جا بجا و مکان بمکان در خیمه‌های خود فرود آیند
و شادی کنند و آهسته بپادشاه عرض کرد که مقصد چنین است و این
تدبیر بجهت عدم تفرقه سپاه بود از استماع این حرف طرف تورانی و تورانی
باحوال پادشاه و هر کس که شنید راه یافت لیکن آن شب این حرف
را مخفی داشتند علی الصبح باندیشه اینکه مبادا سپاه قزلباش سر
ایشان بتازند پادشاه را سوار کرده و سپاه تمام سوار شده خیمه‌ها را
فرود آورده در همان مقام تا شام ایستاده شدند لیکن بحالتیکه خدا
نماید هر گاه خبر مجروح آمدن صمصام الدوله رسانید باری آنچه مناسب
وقت بود لیت و لعل آورده‌اند از هر طرف قراولان سپاه
ایران خبر رسانیدند که لشکر هندوستان سوار شده مقصد فرار دارند
بمجرد استماع این حرف همرهان ایران مبهوت لشکر هند شد بعد از یک دو
ساعت خبر رسید که خبر اول غلط است همرهان ایران مراجعت
نموده بخیمه نزول فرمود آنروز هم برهان الملک مغضوب بود فردای
آنروز از برای برهان الملک خبر مرحمت نمود و پیغام فرمود
که فکر نموده بتوجه فاشتمال باش برهان الملک هم آنچه مناسب
وقت بود بوساطت امرا عرض نمود بجمیع بحفظ القدری و
عنایت لیت و لعل می آمد برهان الملک عرض کرد که اگر حکم
شود من سپاه خود را که در لشکر هندوستان اند الطلبم عوضش قبول
افتاد

افتاد وی کس فرستاده اسباب و افواج خود را که در نهب روز قریب
ده دوازده هزار کس محل اسباب و خیمه‌های عالی و اسباب بسیار آورده
در یک عقب لشکر ایران فرود آمده خیمه و بارگاه بر پا کردند و همراهان
ایشان را حیرت دست داد و اینمعنی مبنی بر موجب تشخص برهان الملک
بهادر گردید به هر حال مختصر آنکه با استصواب برهان الملک پیغام صلح
کرده شد و نوشتجات بیاوشاد و هر یک امرا فرستادند لیکن احدی
اعتبار باین صلح نمیکرد و گویا شیخ بعد از گفتگو عهد و میثاق قرار
باین شد که بادشاه هندوستان آمده با همراهان ایران ملاقات نماید
و از گذارش مال فروغ نکنند از ینطرف عهد است که بجان و ناموس
و ملک وی اذیت نرسد اگر هندیان کی باور داشتند
که اینمعنی صورت خواهد بست و وفا باین عهد خواهند فرمود لیکن
اضطرار که اگر نمیکردند چه میکردند تن داده بعد از گفتگو و بهم رسی
بسیار آصف جاه بهادر نشیر دولت فرموده بلین تنها بملازمت
بادشاه ایران مشرف گردیدند آخر شب چنانچه فرموده بودند
قرار بان داده بادشاه را آوردند بمجرد ساعت ملاقات
یکدیگر نموده ازدحام مرضی همراهان ایران در بین بود که آنروز بادشاه
و الا جاه هندوستان لا اقل شام در ینجا باشد لیکن ظرف
ثانی راضی با آن نشده بلشکر گاه تحف و لشکر لطف بر و باری نگذرد
روز دیگر به پیغام گذشت عاقبت الامر مقرر شد که خزینه و سلطان

سپاه خود را مرخص نماید که بشاهجهان اباد داخل شهر برند و بعد از آنکه
با هر جای دیگر خواهند که بروند و خود با همراه کس بالکی که از این سر زمین
آورده متصل از روی معاف فرود آید و بعد از سه روز باتفاق
یکدیگر حرکت فرموده بشاهجهان آباد داخل شهر بند و بعد از آنکه
دو ماه تمام مهمان پادشاه هندوستان باشند مهرجان ایران عزم
سلطنت م هندوستان را کماکان بپادشاه عالم پناه ادام الله اقباله م خود دستر بنفو باید و سلطنت
تفویض فرماید بعد از شنیدن این بسیار خوف و هراس منهمار
لاچار با بغض همین اراده مصداق ع مرغ زیرک چون بدام
افتد تحمل بایدش را مرعی نشده بهمان روش عمل آوردند برهان
الملک بهادر چند روز بود که بخلاع فاخره سرافراز و بین الامثال
مفتخر و ممتاز گردیده باریاب محفل ارم شاکل شده بالمشافه
بعرض حرالفس ببرداخت سپاه او نیز مرخص شده از سمت
دیگر بصوب آتش رفتند و برهان الملک را وکیل مطلق دولتین
و صاحب اختیار کل فرموده مقرر شد که عالیجاه سردار کثیر الاقتدار
طهماسب خان جلایر با چهار پنجهزار سوار باتفاق برهان الملک
بهادر قبل از ورود موکب همایون شاهجهان اباد رفته
به تنظیم و تنسیق شهر پرداز و در قلعه پادشاهی که سکنای
پادشاه گشته بجهت نزول اجلال امکنه مقرر و تیار نماید و
نگذارند که حیف و میل در شهر و کارخانجات پادشاهی شود
مردم شهر را

مردم شهر را استمالت نموده امیدوار ساخت و برهان الملک بهادر
بموجب امر اقدس شاهجهان آباد لشکر آورده بامور
مرجوعه پرداخته ظل عاطفت و مرحمت بر فرق اعالی
و ادانی گسترد و الحق ملکی بود در لباس بشر باری و در چند روز
موکب همایون بمرافقت موکب بادشاه هندوستان وارد
گردید از عجایب حال و غرایب احوال آنکه این دو بادشاه
عظیم الشان بفاصله یک تیر تفنگ از یکدیگر سوار شده
هر یک بدستور ضوابط خود یک وقت تمام وارد منزل گردید همان
فاصله که بیان نموده شد روبروی یکدیگر فرود می آمدند اگرچه با
بادشاه هندوستان کمتر از بیست هزار سوار نبود لیکن با قمر الدین خان
اعتماد الدوله قریب ده پانزده هزار سوار بود و متفرقه
هم بسیار بودند و از قشون قزلباش سوای عبد الباقی
خان مرحوم که از امرای سلسله زنگنه و عمده داران بادشاه
هندوستان گرفتار شده بود و جمعی دیگر که شاید بدویست
سوار نمی رسیدند کسی همراه آنها نبود و هندیان همه مکمل و
مسلح با دبدبه تمام می آمدند لیکن بمنزله اسیر رفیق راه
بودند بهر حال روز جمعه هشتم شهر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار
یکصد پنجاه و یک شهریار ایران بشاهجهان آباد وارد
گردید و برهان الملک بهادر در جلوی مبارک بادشاهی

تا شام حاضر بود لیکن از شدت مرض بلا صدمات گزائی حالتی
داشت که گاه در ضعف بودی و گاه بهوش آمدی با اینحال
از فرط غیرت خودداری نمی نمود و بلحظه مورد عتاب و مرحمت
تازه می شد مقرر شد که وزارت نیز بر ایشان تکلیف کنند و شاهنشاه بمهر و ابرو
بر سرش ایستاده کرده جمیع امرای ایران و هند بلا امتثالش حرفوند
برهان الملک مرحوم قبول آن نمی نمود که خاطر اعتماد الدوله قمر
الدین خان شکسته خواهد شد و حمل بر کم فرصتی خواهند کرد عرض کرد
که خدمتگذاری من بجهت این دولت والبته وزارت شب
بلکه وزارت کشان من است بهر حال آن روز تا نماز خفتن در قلعه بود
بعد از آن بخانه خود آمده در نهایت ناخوشی احوال در فراش
افتاده مسئلت مرگ از جناب احدیت مینمود و میگفت
که الحال دیگر زندگی مزه ندارد چنانچه از چند روز ترک مرهم
زخم پا نموده بود نزدیک بصبح بهر دعائش بهدف اجابت رسیده
بعالم جاودانی شتافت و عالمی را بجا گذاشت ماتم نشانده دوست
و دشمن را با آتش داغ خویش سوخت طرفه آشوبی و عجب حالتی
در شهر برپا شد و الحق از سستی طالع هندوستانیان بود که چنین
شفیقی و انفسی رحیمی از میان ایشان رفت که نیک و بد در
ظل عاطفتش می آسودند برهان این دعوی آنکه روز دوم از رحلت
آنمرحوم مردم قزلباش بدستور عادت خود شروع بدست اندازی

و شلتاق

و تسلط بر مردم هندوستان نمود و عوام آن ملک که اجهل خلق عالم
اند و عادت بخود سری نموده هرگز با نفس سلوک نزدیک بملک
نشینند اند تاب نیاورده ایشان هم دست اندازی کرده فتنه برپا
شده دور و تسلسل لازم آمد تا رفته رفته هجوم عام شده بر سر ایرانیان
که در کوچه و بازار میگردیدند هر کرا می‌شناختند کشتند و آوازه انداختند که
بادشاه هندوستان کار فرمای ایران را تمام کرد اتفاقاً آن روز شهریار
مزبور بدیدن حرم هندوستان رفته و قهوه در آنجا خورده بود این خبر
دروغ صحت را است نما نمود مردم ایران بهم بر آمدند و طرفه آشوبی
برپا شد چهار ساعت از شب گذشته بود که شهرسان شهرسان انجمن
را بسمع مهرجان ایران رسانیدند که در شهر چنین هنگامه برپا شده است
معقول طبع وی نگردیده فرمود که شماها از راه شرارت طبع بعث
انفس جرایم بهندیان می‌بندید تا جمعی را بکشتن داده غارت اموال
ایشان نمایند بعد از آنکه پی در پی این خبر بسبب تحقیق از یساولان
معروف را فرموده که رفته حقیقت دریافته بعرض رسانند یساول
بمجرد بر آمدن از قلعه کشته شد دیگری نیز بهمان قسم رخت هستی
بر بست بعد از آنکه یقین شد فرمودند از کس جزایرچی بیرون رفته
این جماعت مجتمع را پراکنده نمایند بموجب فرموده بعمل آوردند
اما حسب الواقع اطفای نایره فساد نشد ثلث آخر شب فی الجمله
تسکین یافت و اول صبح باز همان آتش حرکات شد و هندیان

لی حیائی را به مرتبه رسانیدند که ما فوق آن متصور نیست چنانچه در آن
فتنه قریب سه هزار کس از سپاه ظفر پناه ایران کشته شده بود
دو ساعت از روز بر آمده قهرمان ایران خود سوار شده از قلعه
بیرون خرامیده از مسجد روشن الدوله که در عین بازار واقع
است جلوس فرموده جزایرچیان را با دو سه هزار کس دیگر
امر فرمود که در قتل هندیان کوتاهی ننمایند چنانچه دو ساعت
از روز بر آمده قتل عام رواج یافت هر کس را دیدند کشتند عجب اینکه
جماعه اوباش و اجلاف که مصدر این فساد بودند گریخته کناره گرفتند
بعضی بمحلات دیگر رفتند و ساکنین دیگر که خانه‌دار بودند و شرم و
ناموس دامنگیرشان گردیده بود طعمه تیغ آبدار شدند اکثر گناه‌کار
هم کشته شد لیکن نصف اینها بیگناه بود که البلیة اذا عمت
طابت از کوتوال شهر و جمعی دیگر شنیده شد که قریب صد هزار
کس کشته شده‌اند لیکن راقم حروف اینقدر را اغراق میداند انچه
خود تخمین کرده قریب به بیست هزار کس خواهند بود الحق عوض
قهرمان ایران قتل اجماع نبود چون بی‌اندامی و بی‌حیائی اینان
از حد تجاوز نمود اینقدر تنبیه هم ضرورت والا تهمت لازم شد
والا به هیچ نحو اطفای نائره فساد ممکن نبود و این واقعه در دو
سه محله و بازار که متصل قلعه مبارک بود واقع شد و یک محله
غله‌فروشان که دور از قلعه و اصل فتنه از آنجا برخاسته بود

بتر قتل

نیز قبل کرده بود و آفرین‌ها فرمودند غرض اگر برهان الملک مرحوم
در حیات می‌بود امکان نداشت که این حادثه در آن شهر
تواند شد چه اطفای نایره این فساد را در لحظه‌ای می‌فرمود بهر حال
این رباعی را راقم حروف در مرثیه آن مرحوم منظوم نموده است

دور از تو سپهر واژگون میگرید تنها نه که زمانه بیتو خون میگرید رفتی
ز جهان و لیک شمشیر شکست با قامت خم تمیمه خون میگرید

نواب معز الیه مرحوم اگرچه چندان ربطی بسخن نداشتند لیکن گاه گاهی اشعار
سپاهیانه از خاطرش سر میزد این بیت از آنجمله است

ز کدام ره بیایم که بجستجو درآیم که بدور چشم مستت همه شهر سپاهست

احمد مسا خان انجمن تولدش در دار المومنین قم شده در ایام
سلطنت اورنگ زیب بادشاه عالمگیر بکابل آمده قدری
در آنجا بسر برده آخر الامر بهندوستان وارد شده بود تا آنکه در زمان
بادشاه عالم پناه بمنصب پنجهزاری و لوازم آن سرفراز گردید در
صفت مردمی و کوچک دلی و حسن خلق و صفای طینت یگانه
آفاق بود با راقم حروف نهایت خصوصیت و اتحاد داشت دیوانی
ترتیب داده لیکن چون نونهالان گلستان خیالش بی ترتیب
باغبانان این بوستان نشو نما یافته از لباس رعنای ظهور عور مانده
و لهذا در پرده خفا مستور مانده اند اگرچه بیشتر شعرش مربوط بهم باشد
در آنمیان نادر است لیکن انصاف این است که بعضی از مصرعها در

نهایت بیحیا و شتناک است و در جنگ گزال که نظر بخصوصیات و مناسبات
از پادشاه رخصت خواسته با برهان الملک شفق گردیده بود بعالم
جاودانی شتافت بعشق نیز یافته از اینجهت منتخب اشعار آن
مرحوم است ٭ در کوی عشق یار قراری گرفته‌ایم از خویش رفته
ایم و کناری گرفته‌ایم بیوصف بخت ما غنچه‌سان که از پنجروز رفته
شماری گرفته‌ایم ٭ سرفرازیم ز پابوس تو از همایه ناز سایهٔ سرو قدت
کم نشود از سر ما ٭ ملا نظام ظاهرا از مردم اصفهان است و در یکی از
مدارس عباس آباد اصفهان سکنی داشت بکسب
کمالات و تحصیل علوم متداوله اشتغال مینمود لیکن چندان بهره از
ملائی نیافت این مطلع از وست ٭ زان لب بگیر و دار بما کام
میرسد این روزی گدائیست باهرام میرسد ٭ میرزا اسعد بلخی
الاصل ساکن جهان‌آباد بوالی آنجا کرده چند سال قبل از این رحلت
کرده است شاگرد ملا شهادت بوده ٭ آقا ابراهیم اظهر در نهایت
مردمی و همواری بود مدتی در هندوستان گردیده باز بمعاودت شاه
جهان‌آباد نموده بود از حیات و مماتش اطلاع نیافت طبعش
خالی از لطافت نبود این مطلع از وست ٭ بروز بگر چشم
شوخ تو مست غرور بود در سنگ بود هر آنکه کور بود ٭ میرزا
ابو المعالی از سادات خدام عتبهٔ علیهٔ رضویه علی مشرفها التحیة
و الثنا و از اعیان آن دیار فیض آثار است در ورع و تقوی

و حسن خصال

وحسن خصال بی‌همال بود و در زمرهٔ طلبهٔ صاحب کمال بود باشعار
عربی و فارسی بسیار مربوط و گاهی خود نیز رغبت بسخن‌گستری فرموده
شعرشان هموار و خالی از بلاغت و حالتست الحال در همان
آستان مقدس مشرف‌اند میر نورالدین قمی پدرش بشغل معماری در
آن بلده معروف و خود بمناسبت شوق کیمیا که بمزاجش استیلا
داشت اکسیر تخلص مینمود و از کهنه شاعران بود طبعش در کمال
قدرت و ابیاتیکه بدستیاری فکرش رنگ ریخته میشد به
اسلوب مرغوب جلوه مینمود لیکن معتقد بادا و طرف بسیار بود بان
سبب گاهی از متانت خارج شعر سخن بخامی میکشید در اوایل
استیلای افاغنه فوت شد میرزا محمد امین ازل از ازل قامت
قابلیتش بتشریف کمالات صوری و معنوی آراسته و چهرهٔ
نجابتش بنور استعداد ظاهری و باطنی پیراسته بود مشارالیه
برادر میرزا محمد مهدی مستوفی موقوفات و در سخن چکیده‌تر از برادر
خوش و بعلو طبع و حسن طبیعت از همگنان در پیش بود در
سخن‌سنجی و سلامت کلام طبعش قدرت تمام داشت سخنش
مخصوص خواص طلبه و ارباب کمال می‌بود و اکثر اوقات به نشر لف
را صرف آیاته میکرد رانید فکر چندی به نیابت برادر که بکنز عتبات
عالیات رفته بود تا مراجعت او مرتکب استیفای موقوفات
شد در ایام محاصرهٔ اصفهان بجوار رحمت ایزدی پیوسته

در پهلوی برادر مدفون گردید میرزا اشرف خلف امجد میرزا
عبد الحبیب و نواده سبط اجل میر محمد باقر داماد طاب ثراه است
بفضل و صلاح و محامد صفات معروف و مشهور و ملجاء جمهور بود
صحبت بسیاری از فضلای کرام و عرفای اعلام را دریافته بدوام
حضور ایشان تکمیل کسب ورزیده بود و در ترتیب نظم طبع نقادی
داشت این بیت از ایشان نگاشته شد از عکس روت
آینه پر نور میشود در هر زمین که جلوه کنی طور میشود میرزا ابوالقاسم
هدایة متخلص باحیا عارف عظیم الشان و فاضل بی همتا دوران بود از
بدایت سن همت بر تحصیل علوم گماشته بسیاری از مراتب را
در آن بلده طی نموده بشوق استفاده و ادراک علمای اعلام بدار
السلطنه اصفهان آمده قریب بده سال در آن بلده نظرا
بعوائق عیال خلاصه اوقات شبانروزی را صرف مطالعه و مذاکره
نموده هر فن را از اهل آن حسب الواقع اخذ نموده حدت
ذهن و علو فطرت و حسن سلیقه ایشان بمثابه بود که وصف آن
نتوان نمود در فصاحت لسان و بلاغت بیان و حسن تحریر
قرینه نداشت بالجمله در اواسط شباب در فضل و عرفان
صاحب مرتبه عالی بود در هر کمال بدرجه کمال رسید ملفنون
حکمیات حتی ریاضیات و طب و موسیقی مهارتش
بحد ریاست و حسن اخلاق و اطوارش مشهور و از یکتائی روزگار

بود از اصفهان عازم مشهد مقدس رضوی علی مشرفها السلام گردیده
بشرف زیارت مشرف و با فضلا و مستعدان آن دیار
مدتی گذرانیده مراجعت بهمدان نموده و تدریس آن بلده از
اولیای دولت قاهره حسب الاستحقاق بایشان مرجوع شده با
وجود شغل تدریس خود را از معالجه بیماران معاف نداشته
طبابت نفوس و ابدان هر دو را باهم جمع ساخته متکفل
بود و اوقات گرامی را در نهایت ضبط و صفا گذرانیده از فیض
صحبت کثیر المواهب عموم مستعدان و طالبان بهره مند میگردیدند
در شعر و انشا و معما سلیقه رسا و طبع عالی داشت و بطور
شعرا و استادان قدما بیشتر محظوظ و آشنا بود تا آنکه در ایام
استیلای افاغنه باغیه و اختلال نظام دولت صفویه
شان که رومیه نیز نقض صلح و دستور قدیم نموده با پاشایان و
سرداران عظیم الشان بعزم تسخیر و تخریب ولایات سرحدات ایران
لشکر کشیدند و شهر همدان محصور پاشای بغداد و گروه انبوه
عساکر روم گردید و جمهور آن شهر از غایت غیرت و حمیت
بهیچ گونه راضی بتسلیم و مصالحه نشده بمحارست شهر پرداخته
مستعد پیکار شدند آخر الامر بحسب تقدیر مغلوب شده قتل عام
در آن شهر رواج یافته هر کس را یافتند کشتند گروهی از رومیه
بخانه فاضل مذکور در آمده او را با جمعی از منسوبانش از میان

مرتب چنانچه بعد این رباعی از نتایج افکار ایشان در خاطر بود
ثبت نمود این است رباعی در کوره دلی اگر پی اخگر زدم تحمل جسم
برای لطیفش بازم بر من بحقارت منگر موزم من ساختنش لصنع سلیمان
سازم ملا محمد هادی شهیدی المتخلص بایما از طالبعلمان نمایان
بوده و فی الحقیقت در علوم ادبیه و فقه و حدیث کمال متانت
و مهارت داشت مدتها بود که از مشهد مقدس باصفهان آمده
ساکن شده بافاده مشغول بود در اوایل سانحه انقلاب ایران فوت
شد و الحال خلف ارشدش محمد اشرف نام جوانی در نهایت
استعداد و قابلیت است بتحصیل اگر همت بکمال رساند اگر توفیق
یابد از مشاهیر فضلا خواهد شد و مولوی مرحوم بصحبت شعر بسیار
مایل گاهی که خود فکر مینمود خالی از کیفیت و متانت نبود این
مطلع از ایشان است مطلع لب بینه چنگ زدم دل در اضطراب
آمد بدیر حلقه زدم کعبه در جواب آمد حاجی لطفعلی بیک
متخلص بآذر از سلسله جلیله شاملو و برادرزاده ولی محمد خان
مسرور مبرور است در عین جوانی که الحال سنش از بیست و پنج نگذشته
است بقوت استعداد چنان در میدان سخنوری جولان مینماید
ممنوع شد که بسبب اقتضای زمان قدری توقف و بی پروا واقع شده
است چون جوان مستعد است امید که حق تعالی اصلاح احوالش
نماید اول واله و بعد نکهت تخلص میکرد آخر بآذر قرار داده ابیاتش

بالش

باکش فی الحقیقه پهلو زده فقیر الله آفرین لاهوری در آن شهر سخن
سرایی مشهور بوده در سلسله عالیه که راقم حروف وارد بلده مزبور گردید
او را طلبیدم چون ترک آمیزش خلق خصوص اغنیا و ارباب
دنیا نموده عزلت گزین بود مضایقه نمود این بیت مشهور را که
دیدن من وحشت افزاید بنیاد من لباس نکته تسمع بالمعیدی خیر ان
من آن تراه با یک مکتوب و چند غزل از خود نوشته با رقعه مشتمل
معذرت بسیار فرستاد بعد از آنکه از حقیقت احوال این شکسته
بال مطلع شد بخلاف اول عذر نا آمدن نخواست و چند روز
در کلبه فقیر ماند صحبتهای داشت چون سراپا درد آلوده بود از ملاقات
و مکالماتش کیفیت عجیبی بردم الحق با این دردمندی کم کسی دیده شده
غرض تا در لاهور بودم اکثر قدم رنجه مینمود و از صحبتش بهره‌ور و ذوقم
می افزود چند سال قبل از این بجوار رحمت الهی پیوسته در شهر
مذکور مدفون گردید دیوانش قریب به دوازده هزار بیت
بخود اذعان داشت که مردم هندوستان بتکلیف تمام در فارسی
تکلم نمایند تا بشعر گفتن چه رسد در واقع اگر آن مغفور در ایران نشو و نما
میکرد از اساطین سخنوران زمان می‌شد چون متتبع این زبان
بود لهذا گاهی کمیت فکرش در میدان فصاحت و عرصه
بلاغت لغزش یافته در ادای لغات و اصطلاحات
غلط و اشتباه مینمود او راست آفرین خاک شد اعضا و

همان بیضای بنام بال و پر نجنبد و شوخی پرواز نجاست میرزا امین
از اقوام میرزا طاهر نصرآبادی بوده خلیفه ابراهیم قدس الله سره النور
نور سیمای لاهوت مشکوة محفل یاهوت مصباح منور شبستان
لاهوتی کوکب دری ظلمستان جبروتی نسخه مبارکه بوستان ملکوتیان
هادی روشن ضمیر سبیل ناسوتیان دانای رموز حقیقت عالم
اسرار طریقت قافله سالار شریعت محمدی قاید رهروان سبل
احمدی است چون حدیث روی شمس الدین رسید شمس
چارم آسمان در سر کشید میتوان هم مثل او مقبول کرد اصل این
لعل قدرت نایاب خاص از کان بدخشان لامکان است والد
ماجد آن تفسیر سورهٔ اخلاص که مسمی بمجمع عشاق مشهور بحاجی بابا بوده
از ترکستان یعنی بلند و شان صورت خرامیده تولد حضرت مخدومی
خلیفة الزمانی در سنه یکهزار و هشتاد و هفت موافق عدد محمد ابراهیم
خلیل الله در شاهجهان آباد دهلی واقع گردیده و در صغر سن آثار
بزرگی از جبههٔ مبارکش هویدا و علامات ولایت از غرهٔ ناصیه
انورش پیدا بود در اول شباب در سلک سپاه محمد اورنگ
زیب عالمگیر بادشاه منسلک و در زمرهٔ نوابین فتح الله خان
خوشنی که از امرای دلاوران بادشاه والا جاه بود انتظام
داشت و از انجا که منشب ازلی بر سبب این مظهر بلیل
قرار گرفته بود میر جلال الدین حسین بدخشانی قدس سره که

شعر در وفات ...

ادهم

اودهم متوطن هندوستان است و جماعت داری ایشان اختصاص
داشت قطب زمان خود بود لیکن احدی بر حقیقت احوال میر
قدس سره اطلاع نداشت رفته رفته بعنوان خفا متوجه صحبت
حضرت مخدومی شده در اندک زمانی بدرجه علیای ولایت
رسیده بی اختیار کرامات و خوارق عادات از ایشان بمنصه
ظهور میرسید و این معنی موجب افشای اظهار آن هر دو بزرگوار
گردید چنانچه بعضی را عقیدت تمام بخدمت مخدومی بهم رسیده
استدعای حصول حوایج از جناب عالم مآب ایشان نموده کامیاب
میشدند و گاهی بحسب اختلال عقاید خلق ادا و اطوار چند
ظاهر میفرمودند که موجب توحش عوام شده وقت را بر ایشان
ضایع ننمایند آخر الامر رفته رفته همچو آفتاب مشهور و معروف نزدیک
و دور گردیدند تا آنکه شاهزاده محمد معز الدین بن محمد معظم بهادر شاه
بن محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را اعتقاد و رسوخ تمام
بجناب مخدومی بهم رسیده بیشتر اوقات خود را بصحبت و
خدمت حضرت خلیفة الزمانی مصروف میداشت و بشارت
سلطنت از جناب مخدومی یافته چنانچه بعد از ۳ سال
که والد خلد منزلش بعالم جاودانی شتافت بر ۳ برادر
دیگر غالب آمده بتکیه فرمای سریر سلطنت هندوستان گشت
ملقب بجهاندار شاه گردید خلاصه از آن حضرت مخدومی را

هر یکی از زبان عالی شرف که مجرمان زمان و معترفان جهان از عهده
تحریر و تقریر آن نتوانند بر آمد پس همان بهتر که بقصور خود اعتراف کرده
بمصداق انقطاع فارغست از مدح و تعریف آفتاب
زبان بیان را در کام خاموشی در زدیده دارد و تجارتی که بنابر ضرورت
مقام اظهار آن لابد است اکتفا نماید و آن این است که حضرت
مخدومی با آنکه امی واقع شده دانش ناصیه معلمان و متعلمان جهان
عالم علم لدنی و کاشف سر سلونی است شاهد حال انفعال کتاب
مثنوی است که باشارت روحانیت حضرت مولوی معنوی قدس
سره و باجازت پدر خود مخدوم جلال الدین بدخشی در سلک نظم
کشیده و استمداد از حضرت شاه ولایت علی ابن ابیطالب
علیه السلام خواسته آنقدر حقایق و معارف که تا حال در پرده
خفا مانده بود در آن کتاب ظاهر فرموده که احصای آن فوق
طاقت انسانست و باعث نظم آن کتاب این است
که چون قصهٔ شاهزادگان در آخر دفتر ششم ناتمام مانده بدفتر هفتم
موقوف بود چنانچه سلطان ولد قدس سره درین خصوص فرموده
است بیت مدتی زین مثنوی چون والدم شد خمش گفتم ورا کای
زنده دم از چه رو دیگر نمیگوئی سخن بهر چه بستی در علم لدن گفت
نطقم چون اشتر زین پس بخفت نیستش با هیچکس تا حشر گفت
وقت رحلت آمد و جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه ست

بارف

باقی شرح این لیکن چون روان بسته شد دیگر نمی آید بیرون همچو شتر ناطقه
اینجا بخفت او نگوید بعد ازین دهان بستم زگفت باقی این گفته
آید بی زبان در دل آنکس که دارد نور جان و در اینجا اشاره
بحضرت مخدومی نموده جز اتمام آنرا از زبان وحی ترجمان شان داده اند
لهذا بتنظیم آن پرداخته دفتر هفتم را باتمام رسانیده اند و از بین دفتر چهار دفتر
دیگر بهم رسید که مجموع پنج دفتر بر شش دفتر مثنوی معنوی افزوده و کتاب
مستطاب مزبور تخمیناً مشتمل بر شش هزار بیت است لیکن بسبب امی
بودن و عدم ربط بقواعد و ضوابط شاعری بمصداق وما علمناه
الشعر بعضی جا اعتنائشان بحر و قافیه نفرموده اند ❁ موسیالات
اهل ادب دانا دیگر اند سوخته جان و روانان دیگر اند راقم حروف
در بعض نسخ آن اینچند بیت را که نفس الامر است بمعرض تحریر آورده
در آخر آن کتاب ثبت نموده است مختصر آنکه حضرت مخدومی
اکثر بلاد از ممالک دکن و احمدآباد و گجرات و بندر سورت و ملک پنجاب
و پورب و مالوه و راجپوتانه را بیمن قدوم برکات لزوم متبرک
و سیر فرموده و بصحبت مشایخ و درویشان عالیمقدار رسیده
اکتساب فیوضات لاانتهای نموده اند در سلسله علیه نقشبندیه
خرقه از حضرت میر جلال الدین حسین بدخشانی قدس سره گرفته
و خلافت این سلسله را از حضرت خدایگان میر مغفور مزبور
یافته اند و همچنین از حضرت مشایخ چشتیه و قادریه و سهروردیه

و شطاریه و قلندریه نیز خلافت دارند لیکن بیشتر معمول آنحضرت
طریقه نقشبندیه است که اول ما آخر هر منتهی آخر ما جیب تمنا تهی
جناب مخدومی قریب است پنج سال در بلده لکهنو تشریف
داشتند و باعث این بود که چون خلق این دیار را از اعالی
و ادانی رسوخ عقیدت تمام در جناب مخدومی متحقق است
و شاهزاده محمد معز الدین که آخر ملقب بجهاندار شده بود باعانت
ظاهری و باطنی آنحضرت تکیه فرمای وساده جهانداری گردیده و بعد
از آنکه پا از جاده معدلت بیرون گذاشته و از پاس شریعت
غرا چشم پوشیده جناب مخدومی از معسکری کناره جسته ترک
ملاقات و آشنائی نمودند انجمن موجب رنجش طبع آن بادشاه
مغرور گردیده در صدد عفو زلات و استغفار بر نیامد تا آنکه بعد
از یازده ماه مغلوب برادر زاده خود که محمد فرخ سیر مرحوم باشد گردیده
همگی را العین شد که محمد معز الدین بتوجه حضرت مخدومی بسلطنت رسیده
و نیز بسبب بی توجهی آنجناب عروس ملک و شاهد حیات را
طلاق گفت و محمد فرخ سیر خود بسبب آنکه با عموی وی اتفاق
کرده بدفع پدرش توجه فرموده از حضرت مخدومی ناخوش بود
لهذا در ایام سلطنت او که مدت هفت سال گذشته آنجناب
در دکن و ممالک دیگر تشریف میداشتند بعد از محمد فرخ
سیر که نوبت به جهان آباد دهلی تشریف آوردند ارکان دولت

ابدیت و مقربان پایهٔ عزت خاطر اقدس را از جناب مخدومی
منقوش نموده‌اند در آن وقت صوبه‌داری اوده و لکهنو برهان
الملک تفویض یافته بود و آن مرحوم با حضرت مخدومی کمال محبت
و عقیدت داشت لهذا بادشاه اقدس برهان الملک
اینان را تکلیف حرکت بالسمت نموده چند ده را جهت
مدد معاش و خادمان آنجناب مخصوص فرمود چنانچه الی
یومنا هذا محصول دیهات مذکور صرف خانقاه است خلاصه
بعد از رحلت برهان الملک مغفور و مراجعت نمودن قهرمان
ایران از هندوستان و آمدن نواب صفدر جنگ بهادر
که همشیره زاده و داماد نواب معز الیه مرحوم است و الحال صوبه
دار اوده است بحضور لامع النور اقدس حضرت مخدومی با تجدید
اخلاص عقیدت کیش تحمل اراده بجانب این مجنون بیدای
شفقت نکاراند سایه عزت بر فرقم انداختند از خاکم برداشتند
قصه مختصر آنکه حالت تحریر که یکهزار یکصد و شصت هجریست
در شاهجهان آباد تشریف دارند و انوار فیوضات
بر روی جهانیان مفتوح میفرمایند تألیفات و تصنیفات
آنحضرت که مشتمل بر حقایق و معارف و کشف اسرار و نکات
مشکله و اصطلاحات صوفیه و بیان مطالب عالیه است مشهور
و معروفست از جمله شرح نکات سید نعمت الله کرمانی است

قدس سره که بالتماس راقم حروف قلمی فرموده‌اند و در آن
کتاب القدر مطالب عالیه بیان شده و حل نکات مشکله
بمیان آمده است که عارفان کامل و محققان واصل معلوم خواهد
بود بتمنا و تبرکا از مثنوی آنحضرت یک فصل درین کتاب ایراد
مینماید چون فائده عظیم در فهم آن ملحوظ است اگر بطولی رفته باشد
معذور خواهد بود در بیان عالم معنوی حقیقت که این حکایت مسمی
باحسن القصص است درین مثنوی و این راز در لباس قصه بیان شده
و وزیر و مشورت کردن با یکدیگر در بنای عالم کبیر و عالم صغیر و خلق
جدید بموجب این آیه کریمه افعیینا بالخلق الاول بل هم فی
لبس من خلق جدید که مبنی بر این است چنانکه ملایک ثلثه
از برای آفرینش عالم صغرا و کبرا از حقیقت نور محمدی فرستاده
شد که آن عالم هم بموجب نقل عالم اکبر کبری بظهور آید چنانچه در دو
بدل حسب حال ملایکه و با نور محمدی فیما بین این هر سه گفتگو
در میان آورده شد مختار کردن بادشاه وزیر را بر جمیع ارکان
قزلباش خان امید علیه الرحمه و الغفران اسمش محمد رضا و مولدش
همدان است در اصفهان فردوس نشان نشو و نما یافته تخلص از نواب
میرزا طاهر وحید دارد و با میر نجات مرحوم وفا الفقی الهی و دیگر موزونان
آنجا معاشر بوده در اوایل جلوس بهادرشاه وارد هندوستان
گردیده بوساطت ذوالفقار خان مرحوم بمنصب هزاری و خطاب

قزلباش خان

قزلباش خانی اختصاص یافت اما بدان پایه قانع و خورسند
نبوده چنانچه خود گفته همچو بلبل همیشه نالانیم این بود منصب
هزاری واه آخر الامر در دکن در خدمت نواب نظام الملک آصف
جاه ترقیات نمایان و داروغگی الماس و دیگر خدمات
الحدود باو مرجوع شد و در سنه هزار و صد و چهل و هشت برفاقت
نواب مزبور بدار الخلافه دهلی مراجعت نموده بعد از وقوع آشوب
هندوستان و معاودت نمودن فرمان ایران بممالک خود و
عزیمت نواب آصف جاه بسمت دکن ترک رفاقت نواب
نموده در دار الخلافه دهلی اقامت گزید و قریب بدوازده
سال در پناه سواد اعظم داد عشرت و کامرانی داده در سنه هزار
و صد و پنجاه و نه بمرض سکته درگذشت و داغ حسرت بر سینه احبا
گذاشت در علم موسیقی بنوعی ماهر بود که استادان این فن او را
مسلم میداشتند هرگز از شور عشق و ناله و آه خالی نبود بزم عشرت
احبا بی او نمک نداشت در هر بزمیکه وارد میشد کیفیت آن بزم
دوبالا میکرد بعد از فوت آن مرحوم طرفه المی بدوستانش خصوص براقم
حروف رو نموده تا حال که پنج سال و چند ماه از آن واقعه گذشته
طبع را ملالت روز اول حاصلست و مجلس منعقد نمیشود که در یاد
آن مرحوم گریه و ناله نگذرد و این رباعی در مرثیه او از کلک راقم حروف
تراوش نموده از رفتن او امید دلم خون شد و رفت با اشک ز راه

دیده بیرون شد و رفت چشم اشک فشان که قطرهٔ او چو شد دل
خنده زنان که قطره چه چون شد و رفت و میر شمس الدین فقیر عباسی
دهلوی این قطعه در مرثیه و تاریخ وفاتش بقلم آورده قطعه واحسرتا
دریغا که چون شمع کشته مرگ از پا فتاده ناکام سرو روان امید بیرون عمر ان
در مرگ او کبود است گلهای باغ روی در فصل خزان امید سیلاب باغ
هستی در خشکسال داغش آب حباب بر باد از بوستان امید
بر شاخسار معنی چون بلبل آشیان داشت چون نقش پا است اکنون خالی
آشیان امید جستم فقیر از عقل تاریخ این مصیبت گفتا که بی آب
باغ جهان امید از لفظ بی آب اسقاط عدد مراد است و لون آن
از صفت نثر ابیات متجاوز است الا بحکم آنکه [illegible] شعرا اعجاز ما
لی علیه و لب شب رطب و یابس در کلامش لستار است و اشعار
مربوط بهمان قدر است که میر شمس الدین فقیر بیرون آورده نواب نظام
الملک آصف جاه از اعظم امرای هندوستان و تربیت یافتهٔ عالمگیر
بادشاه است نسب شریفش بشیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهر
وردی قدس سره میرسد و اجداد بزرگوارش از کبار مشایخ سمرقند
بوده اند خصوصاً عالم شیخ رحمه الله که قد نهادر آن دیار بر جای پالش
ارشاد و ارشاد تمکن داشته جد امجدش عابد خان بطواف
بیت الله الحرام وارد هندوستان گردیده با عالمگیر بادشاه در دو
ملاقات نموده بمنصب سعادت اثر ممتاز شد و بعد از چندی از
انجا

انجام راجعت فرموده بتکلیف آن بادشاه مغفور اختیار ملازمت
نموده و منصب جلیل القدر صدارت باو مفوض گشت و پسرش
میر شهاب الدین در اطراف دکن ترددهای نمایان بظهور آورده
بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب
گردید و بنوعی در دل بادشاه جا کرده که بعد از بادشاه زاده گرامی
تری از و نبود و در همان اوان بادشاه مرحوم صبیه سعد الله خان وزیر
اعظم شاهجهان آباد بادشاه را بحباله نکاح او در آورد و گوهر شهوار
وجود فایض الجود آصف جاه از صدف بطن آن عفیفه دوران جلوه
ظهور یافته از بدو ولادت بپایه امارت رسید و چون بسن رشادت
و تمیز پا نهاد بخطاب چین قلیچ خان بهادر مخاطب گردیده بحضور
امثال و اقران شد و در اواخر عهد عالمگیر بادشاه تقرب و خصوصیت
او بحدی رسیده بود که شاهزادها رشک بحالش می بردند بعد از
فوت آن خسرو سکندر شان که منصب علیای خلافت و جهانبانی
به بهادر شاه قرار گرفت نواب عالیجاه مزبور از فرط غیرت و
حمیت دست از منصب و نوکری برداشته در دار الخلافه دهلی
پای همت در دامن عزلت و انزوا کشیده و در زمان فرخ سیر
باز لوای دولت برافراشته بخطاب نظام الملک مخاطب
گردید و در پایان عهد آن بادشاه حکومت دکن باو تعلق گرفت
و چون بادشاه عالم پناه بر سریر سلطنت و فرمانروائی جلوس

فرمودند بعد از چند سال آن برگزیدهٔ اولیای دولت از دکن عزیمت
دار الخلافه نموده سعادت عتبه‌بوسی خلافت را دریافت و
بمنصب وزارت اعظم و خطاب آصف جاهی علم امتیاز
افراشت و دو سال با آن امر خطیر اشتغال داشته جهت
اطفای نائرهٔ فساد و فتن باز عازم دکن گردید و وزارت اعظم
بنجم الدین خان پسر عمش قرار یافت تا حال تحریر که سی سال
از جلوس بادشاه عالم پناه بسر رفته در آن مملکت مسند آرای
حکومت و فرمانروائیست و خلائق آن دیار بفراغ بال و آسودگی
خاطر در سایهٔ لوای معدلتش بسر میبرند در بالغش شریعت غرا و
محافظت ملت بیضا پیوسته ساعی و کافه برایا را الطاف اعمال
خیر همیشه راغبست باعتنای نامتناهیش صاحب کمالان اطراف
اکناف عالم را در آن سرزمین نهال کرده و هر کس را در خور استعداد
و قابلیت پایهٔ معین فرموده در امور ملک داری و کشورستانی
بی نظیر دوران و در اصابت رای و درستی تدبیر نادرهٔ زمانست
ابواب خیرات و مبرات را پیوسته بر روی خلائق مفتوح میدارد
طوفان زدهٔ روزگار از پهلوی حمایتش دکن را کشتی نوح میشمارد
در قدردانی و مراعات ارباب کمال دقیقه نامرعی نگذاشته
و دقت لطفش پاک گوهران را از خاک برداشته خلاصه
طبع شریف آن برگزیدهٔ دوران از بدو شباب مایل ترتیب

نظم نموده

نظم بوده دیوانی ضخیم دارد در اوایل حال شاگرد تخلص مینمود و بعد
از آنکه مخاطب بآصف جاه شد آصف قرار داد این چند بیت از
جمله غزلهائی که براقم حروف از دکن نوشته بود قلمی میگردد ه آه درد
آلوده می باید مرا نغمهٔ داود می باید مرا عارض بخال و خط پر دلربا است
آتش دود می باید مرا این بیت را نیز منتخب از مصاحبان نواب
معز الدین نام الشان خواند ه رفت آن عهد که بیکار رسد از کس بکسی
این زمان هر که ضرر بر کند احسان است ه اگر پیدا نمیشد آئینهٔ دل
دو عالم مزرعهٔ بیجا صفا بود عمدة الملک امیرخان انجام تخلص وی خلف
رشید امیرخان عمدة الملک عالمگیر شاهی بوده نسب شان بنفس میران
نعمت اللهی که با سلاطین صفویه خویشی داشت میرسد اجداد
امجادش هم در ایران و هم در هندوستان کمال عزت و شوکت
داشتند و امیرخان مرحوم در زمان سلطنت بادشاه عالم پناه با
باعلی مدارج امارت تصاعد نموده محسود سایر ارکان سلطنت
و اعیان مملکت گردید در رسائی طبع و حسن ادراک و بذله سنجی
و حاضر جوابی و ادا فهمی نظیر نداشت موسیقی هندوستان را با آئینی
ورزیده بود که استادان این فن حلقهٔ شاگردیش را بگوش ارادت
میکشیدند صورت حال هر کس را از آئینهٔ جبینش بنگاه شناخت
مینمود و مکنون ضمیر هر یک را از صفحهٔ پیشانیش بکمی توجهی مطالعه
میکرد بادشاه عالم پناه را بهم بهت فی الغیبه خود ساخته بود که یکدم

صحبت او را ابرار دنیا و ما فیها می شمرده لیکن در آخر محبت بعداوت
باطنی منجر شده بود بار اهم حروف کمال محبت و ارتباط خاص داشت
در سال هزار و صد و پنجاه و نه ملعونی از روانی جهلا زمالش را
غافل نموده بزخم کتاره اندازی شربت شهادت چشانید و این
واقعه در صحن دولتخانه پادشاه اتفاق افتاد و قاتل او را همانجا
پاره پاره ساخته بر خاک هلاک انداختند جمعی از ارباب فهم و ذکا
را گمان اینکه باشاره پادشاه عالم پناه این امر بوقوع آمد و حدس
ایشان راهی بدر دارد چه بعد از کشتن قاتلش سلوکی که با نعش
آن ملعون نمودند افاده این معنی میکرد و الله اعلم است که حکم بر صحت
این حدس میکنند خلاصه آنمرحوم بمقتضای لطف طبع و صفای
ذهن گاهی نکته موزون میکرد این دو بیت از وست

ستم کشی کم ممکن دو لیکن چشم می‌بستن که نتوان شد ره سیلاب را
مانع ز در بستن
نمی آید که انجام صید لاغر ما را ز بار عجز باید شکستن
پر بال و پر بستن

سراج الدین علیخان آرزو وطنش گوالیار است
و سلسله نسب او بشیخ محمد غوث گوالیاری رحمة الله علیه که از مشاهیر
مشایخ هندوستان بوده میرسد در اوایل شباب بتحصیل علوم همت
وارد دار الخلافه دهلی شد و تا حال که بر همین جا توطن دارد
و امرا و اعاظم دولت همواره در حرمت و مراعات او اهتمام
می ورزند و او با کمال استغنائی و وارستگی بسر می برد و در ادا

دانی

دانی و بذله‌سنجی و بدیهه‌گوئی و دیگر صفات امیرخان مرحوم که مسلم
روزگار بود از و حساب بر میداشت و دیوانش قریب الی
هزار بیت است و در ترتیب نظم طبیعش بقدرت دارد و از
دیوان شیخ علی حزین قریب پانصد بیت نامربوط و مهمل ایراد
بر آورده بعضی از آن در ضمن احوال شیخ مزبور قلمی خواهد شد
میرزا اسمعیل ایما از اصفهان است و مدتها با موزونان آنجا
مثل میرنجات و آخوند شفیعای اثر و غیرهما مختلط بود علاوه بر
صفاهائی در صحافی کمال مهارت و استادی و اختراعات
و مصنوعات داشت و در علوم غریبه نیز صاحب دستگاه بود در
محاصره اصفهان بقصد فرار از شهر بر آمده طعمه شاهین اجل گردید
این مطلع ازوست مطلع در جهان اینجان بتنگ از عالم جسمانیم
تا اسیر قید هستی گشته‌ام زندانی‌ام روضه الب
بدیع الدین اتابک الجوینی از وزرای نامدار و سخنوران روزگار
بوده محمد عوفی شمائل او را در تذکره خود بسیار گفته است و وی
صاحب تصانیف است گویند رشید وطواط را از عقب
سلطان سنجر نجات داده این قطعه از اشعار اوست
که در مرثیه نجم الدین محمد گفته قطعه نجم گردون محمد محمود زیر ابر
اجل جمال نهفت او چو جان بود جان بمیرد و من زنده
را بر بیت ندانم گفت حکیم بدیع الزمان الفرکوی مولد

وی شرکوت که از مضافات و متعلقات ملتان است صدر الدین نور
الهروی از فاضلان عهد خویش بوده لب الالباب وصف او نموده و گفته
است که بصحبت وی رسیده ام مدائح علاء الملک میکرده بدر الدین
جاجرمی گویند شاگرد مجد الدین همگر است مدائح خواجه شمس الدین صاحب
دیوان بسیار نموده و از وی نوازشات یافته است اکثر در اصفهان
می بوده بدر الدین محی المشاطا الکرمانی وی نیز از معاصرین خواجه شمس الدین
صاحب دیوانست از فضلا و دانشمندان آن عهد بوده بدر الدین چاچ
از مداحان سلطان محمد تغلق و از شعرای مشهور است در هند مدتها بسر برده
اشعار بسیار دارد دیوانش تا حال در هندوستان متداولست
او راست ◦ از باد نو بر کام و زبانها شکر افتد و ز بوی نو در گلشن جانها
شرر افتد خورشید چنان مست که از ساغر نو هست گو را خبری نیست که بر بام و در افتد
برهان الدین الارولانی محمد عوفی گفته که بکسب علوم اشتغال مینمودی و کمال
وفور استغنای طبع و صلاح مشهور است برهان الدین محمد عبد العزیز الکوفی
محمد عوفی گفته که والد او را ثانی ابو حنیفه دانستندی خواجه کمال الدین
بندار رازی از اجله سخنوران و فحول دانشمندان روزگار است بسیار خوش
اعتقاد و پاکیزه روزگار بوده بلغت عرب و فارس و دیلمی شعر بسیار
میگفته وی مداح و معاصر مجد الدوله دیلمیست گویند وزیر بی نظیر صاحب
بن عباد در شعر مثبت بندار بسیار کوشیده مضمون کلام سید الاوصیا
علیه السلام ابن قطعه از وست ◦ از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روز یکه قضا

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست ؛ روزی که قضا باشد کوشش نکند سود ۱
روزی که نه قضا نیست در او مرگ روا نیست ؛ مولانا پور بهاء الجامی از
قاضی زادگان جام و از دانشمندان عالی‌مقام است از صحبت رکن الدین
قبای آن لطف سخنوری و سایر کمالات در پوشیده و مدتها در خدمت
خواجه شمس الدین صاحب دیوان بسر کرده و نوازشات یافته در نظم
راه هیچ قدرت تمام دارد پور فریدون از نواحی فارس است عارف
موحد محقق بوده مجردانه منزل بیت الشعارش در کمال پختگی و خوبیست
او راست ؎ عزیزان را خس در سندان کند عشق ؛ مس در کوره شیران
کند عشق ؛ گدا و پادشاه و میر و درویش ؛ همه با خاک ره یکسان کند
عشق ؛ میر عبد الباقی از اولاد شاه نعمت الله ولیست قدس سره
در زمان شاه اسمعیل ماضی مغفور بصدارت ایران اختصاص داشت
و آخر بوکالت آن پادشاه و بلند سرفراز گردید منتجع صفات حمیده
و کمالات صوری و معنوی بوده در انشا مهارت تمام داشته دیوان
شعر ترتیب داده است تخلص وی باقی و این شعر از وست ؎
تا هیچ نشان نشود کار به سامان نشود ؛ شرط عشقست که با این نشود آن نشود ؎
ساقی بطلب جانب میخانه ام امروز ؛ کز خون جگر باده به پیمانه ام امروز
بهاء الدین محمد بن المؤید البغدادی از فضلاء روزگار و شعرای نامدار
بوده بهاء الدین مرغینانی از افاضل شعرا و اماجد فضلاست مداح
قطب الدین انوشتکین خوارزم شاه بوده شیخ بهاء الدین بخاری

از قدوهٔ کاملان و زبدهٔ واصلانست شیخ عبدالله انصاری قدس سره
ازوی نقلها فرموده‌اند و او راست ؎ در قیمتی و مرا خاک تو کلک شکست
بر لاله زار اشک من همه دنیا شست از آه من و خاک که بر سر کردم شش گشت
زمین و آسمان هشت شده: بهاء الدین هروی از مستعدان زمان
خویش بوده شیخ بهاء الدین ذکریا آفتاب سپهر ولایت و بدر آفتاب
هدایت بوده مولد شریفش ملتانست در خدمت شیخ شهاب الدین
عمر ملتانی بمعراج حقیقت عروج فرموده با شیخ عراقی و سید حسینی صحبت
داشته در نفحات و کتب دیگر مجملی از احوالش مرقومست این بیت
از نتایج طبع شریف آن قدوة الواصلین است ؎ دوستان را
غنیمتی بندارید که چند روز مهمان است: قاضی بهاء الدین زنجانی
از بلغای طبقهٔ شعراست تقی اوحدی در تذکرهٔ خود نقل نموده است
که غزلی از وی مشتمل بر پانزده بیت بتخلص بهاء در دیوان خواجه حافظ
هست و فی الواقع که در دیوان خواجه حافظ مرحوم اشعار مردم
مثل خواجه سلمان و شیخ اوحدی و غیره جسته جسته بنظر رسیده چه دیوان
مزبور بعد از رحلت خواجه قدس سره مدون شده و بعض غزلیات
را عمداً کاتب آمیخته و دیوان مزبور شعرای معاصر که گفته‌اند داخل کرده‌اند
و آن هم معلوم میشود که طرز نفس پاکیزهٔ خواجه را اعتنا بمعنی بالانفاس
دیگران هست و کلام امثالش را که گاهی بندرت بیتی یا غزلی با آن
قماشش بدست آمده باشد و شیخ آذری در این مقام چه خوب فرموده

بیت ۵ اگر چه شاعران نغز گفتار ز یک جام اند در بزم سخن مست
ولی با باده بعضی حریفان خمار چشم ساقی نیز پیوست
یعنی آن که در اشعار این قوم ورای شاعری چیزی دیگر است
ابو الحسن علی السرخسی البهرامی محمد عوفی مؤلف توصیف کمالات و
فضایل او بسیار نموده و گفته که در فنون سخن کمال مهارت و قدرت
داشته با ناصر الدین سبکتکین معاصر بوده ملک بیغو از پادشاهان سلاجقه
است بغایت صاحب سخن و صاحب شمشیر بوده کمالات ظاهری
را با فضایل باطنی جمع داشته صاحب لب الالباب گوید که در
زمان پادشاهی او اهل در غنیمان و عزت بفراغت و عیش اوقات
عمر گذرانیدند فضلا و دانشمندان و ارباب کمال را معزز داشتی
و پیوسته با ایشان صحبت نمودی گویند اشعارش مدون بوده
ابو حفص بجبری وی ثمرة الفؤاد قدوة الاولیا الفضلا الحوزی است در
علوم غریبه بی‌مثل بوده تسخیر ارواح و اسما نموده او را شیخ الانس و الجن
گفتندی و با شیخ ابو سعید ابو الخیر نسبت اتحاد وافر داشته در
نیشابور بصحبت وی رسیده گویند قریب بدولت خانه وی در کربلا
و مدینه در اوقات اعتکاف آزاد کرده بود که اکثر آنها عالم
و فاضل بوده‌اند عمرش هشتاد و پنج سال بوده در سنه [illegible] وفات
یافته ابو عبد الله بجر ثانی وی در رمضان سنه [illegible] در گذشت مجد
الدین احمد سجاوندی بدیهی تخلص میکرده از فضلای زمان و دانشمندان

شیخ عبد الله

جهان بوده نقیب عنبرین المعانی آزوست و از معاصرین شعرای زمان
سنجری و طغانشاه است میر ابوالبقا بقائی تخلص کردی از فضلا و
دانشمندان روزگار بود و از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقرا است
مولد و وطنش هرات بسعادت شهادت فایض گردید تاریخ
شهادتش را شمع مجمع علما مُر دریافته اند میرزا بایسنغر بن شاهرخ
میرزا ابن میر تیمور گورکان باکثر کمالات ظاهری آراسته بود و در شطرنج نهایت
مهارت داشته است ولادتش در سنه ۸۰۲ و وفاتش در سنه ۸۳۷ واقع
شد امیر شاهی هروی این رباعی را در مرثیه او گفته است در ماتم
تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای
ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد او راست گدای کوی
تو شد بایسنغر گدای کوی خوبان پادشاه است سلطان ابوالقاسم
بابر میرزا ابن بایسنغر میرزا در صفت همت گوئی از حاتم ربوده
بود چنانچه کنوز خزاین شاهرخ را در اندک زمانی بمردم داد بغایت
زکی و فهیم و بردبار و حلیم بود بصفای خاطر و صدق مقال مشهور عالم
گردید محبتش در خاطر خلق جا کرده بود است و الحق این اول خیر
که محتاج آن پادشاه و امرا اند خلاصه آن میرزا بابر در مدت ده
سال سلطنت نام جاوید در عالم فانی باقی گذاشت در سنه ۸۶۱
در مشهد مقدس رضوی بجوار رحمت ایزدی رخت هستی کشید
ظهیر الدین محمد بابر بن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا ابن

سلطان

سلطان محمد میرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران است در سنه ۸۸۸
تولد یافته ملا بنائی در تاریخ مولود آن گفته است ٥ چون در شش محرم
آمد شه مکرم تاریخ سال او هم آمد شش محرم از پادشاهان عالیجاه
بوده کمال فهم و نهایت حزم داشته قابلیتش بانواع کمالات
ظاهری آراسته و چهره دولتش بحلیه شجاعت و همت پیراسته
بود و بر او در اوایل حال در ترکستان با پادشاهزادگان توران جنگها
روی داده از ایشان منهزم گردیده بپناه آستان عرش نشان پادشاه
ملایک سپاه شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی برده پادشاه مغفور
مزبور جمعی از سپاه منصور همراه وی داده او را به ترکستان فرستاده و بمدد
آن لشکر فیروزی اثر متنبه مخاصمان خود نموده در مقر سلطنت خویش مستقل
گردیده سپاه منصور را رخصت فرموده بخاطر جمع نشست بعد از رفتن
سپاه قزلباش معاندانش پس از مغلوبی فرصت برآورده بر سرش تاختند
و بر او مجال مقاومت نمانده کرت ثانی خویش را بحامی اول رسانید و
درین مرتبه پادشاه جم جاه مزبور امیر نجم وزیر اعظم خود را با سپاه بیحد و مر
بترکستان روانه نمود و بابر پادشاه را با امیر نجم سپرد که او را در ولایت
متعلقه سلطنتش مستقل نموده بنحوی متنبه ترکستان آن مرز و بوم نماید
که من بعد مجال فتنه گری نیابند بابر پادشاه باتفاق امیر نجم بترکستان
آمد امیر نجم مردی دانا مدبر صاحب تمکین بهیبت بوده و نهایت شجاعت
داشت و استقلالش بمرتبه بود که جمیع امرای قزلباش چنانچه

در رکاب بادشاه می‌رفتند پیاده در رکاب وی نمی‌رفتند بادر قتل و
ضرب امرا و عجزه مختار بود الحق وزیری باین کمال و عظمت شان در ازمنهٔ
سابق هم پیدا نشده است زیرا که صاحب السیف والقلم بود اما بنهایت
سفاک و بیباک بود خصوصا در امری که گمان مصلحت خود در کار دولت
ولی نعمت خود میدید هر کسی که می‌باشد دریغ در دفع آن نمی‌کرد چنانکه
در همان لشکر فرزند رشید خود را بجرم آنکه در تسخیر یکی از قلاع نجم ثانی حواله
امرای دیگر بقلعه در آمده بود شکم پاره کرد و احدی را قدرت شفاعت
نماند لهذا امرای قزلباش از فرط استقلال و خون ریزی‌اش دلگران
و هراسان می‌بودند تا آنکه در تسخیر یکی از بلاد ترکستان بابر شاه نظر
بجنسیت التماس عفو قتل و اسرای آن شهر کرد امیر نجم با آن بادشاه
خشونت آغاز نهاده قبول نکرد این معنی موجب تحقیر شان و دل
گرانی آن بادشاه گردید تا آنکه معاندان از دلگرانی بادشاه بابر و قزلباش
اطلاع یافته بسبب اجتماع بحرکت رفتند سپاه قزلباش در آن معرکه
عمدا پهلو تهی کرده کناره گرفتند بابر بادشاه بهمین شیوه عمل کرد امیر
نجم حال بود را چنان دید بحرب مشغول شد تا بدرجهٔ شهادت رسید
بابر بادشاه چون چنین کوتاهی کرده بود دیگر روی آمدن نزد شاه
عجم جاه نداشت و در ترکستان مجال توقف نماند لابد قاید
اقبال عنان ارادتش را بسمت کابل کشید چنانچه در تواریخ
مسطور است و دست تصرفش در آن مملکت قوی شده بعد از

خجندی جازم تسخیر دهلی شد در ظاهر قصبهٔ پانی پت با سلطان
ابراهیم لودی که پادشاه دهلی بود مصاف داده غالب آمد و
سلطان ابراهیم کشته شد در تاریخ آن فتح یکی از شعرا گفته است
کشت در پانی پت ابراهیم را شاه بابر خسرو عالی نسب سال و
ماه و هفته و تاریخ آن صبح بود و جمعه و هشتم رجب بعد
از آن در سلطنت دهلی تمکن یافته بعضی از قلاع ملک ارتفاع
هندوستان را از تصرف کفره برآورده صیت اسلام را در آن
مملکت بلندآوازه ساخت و همچنین نسلاً بعد نسل تا حال اولاد
امجاد ایشان در مملکت هندوستان در سریر سلطنت متمکن اند
والحق فیض این دودمان علیه بی تکلف و خوش قد زیاده از آن
است که در حوصلهٔ تحریر گنجد خلاصهٔ کلام اگر بابر پادشاه مغفور مجمع
کمالات و هنرمندی بوده حالات خود را بقید تحریر آورده است
لیکن بالاجمال مورخان ضبط کرده اند تفاوت بسیار دارد چه وی بعضی
مراتب را لایق شان خود ندیده اسقاط کرده است آخر الامر
در کابل بسرای جاودانی شتافت و در همانجا مدفون شد و
در تاریخ آن واقعه ملا حسن تاریخ گفته تاریخ وفات
شاه بابر در نهصد و سی و هفت بوده این بیت او راست
هلاک میکنندم فرقت تو دانستم وگرنه رفتن ازین کوی میتوانستم
ملا بابر ماوراءالنهری بوده او راست بجور ناز نکش بعد حدی

نه صرصر او بود پایان چه جویست آنکه او ز والله صبر بست آنکه فن دارم

مولانا باطنی در بلخ بوده بزاد توکل و قدم اخلاص بزیارت بیت الله

مشرف گشته از اوست ه لبی داری تنگ دل ای غنچه خندان

مرا جان زدل آن لب تنگ و دل گرفت از جان مرا ه بدیع الزمان

میرزا ابن سلطان حسین میرزای بایقرا است خورشید سپهر حسن و جمال

بدر فلک هنرمندی و کمال بوده محمد مومن میرزای مقتول خلف

امجد اوست که بعد از خلاف با جد و اتفاق با پدر و هزیمت یافتن

از مظفر حسین میرزای عم خویش و گرفتار شدن بسعایت عم با هجران

ستکل الشهادت رسید بدیع الزمان میرزا در مرثیه فرزند دلبند

مزبور خویش فرموده است ه وزیدی الصبا بر هم زدی کلهای

شیرازه شکستی زآن میان شاخ گل نو رسته ما را چمن بر هم زده گشت و

عندلیب از نغمه خوانی شد بر آن سان ساختی یکبارگی اوراق گلها

را فغان کز صرصر دوران بخاک افتاد شمشادی که می‌نماید فکر روز

قیامت سرو بالا را ه بدیع تبریزی از استادان مشهور عهد خویش

بوده بدیع سمرقندی از خوش سخنان بوده بدیع مرحوم

اسمش یوسف بوده امیر علیشیر در مجالس احوال وی را

ذکر کرده است که با صفای اندجانی بود و از نور عجب

و غروری که داشت از نسبت دادن بصفای می‌رنجید

در معمار رساله نوشته و بر است ه که بدین آیت هوا

کو من

کوثر بود منزل کنم غرق زلال خضر یابد شود دم روح الامین
سید حسن سمرقندی معاصر میرزا الغ بیک گورکان است و در ان
عهد صاحب عظمت و شان بوده سید برهان الدین محقق
شأنش از رفعت بپایانش پیداست رباعی ابروت قبولم
کن و جانم لبستان یا مستم کن وز هر دو جهانم لبستان جا بر حرم
دلم قرار کیر و بسوز آتش غمت اندرون آر وآبم لبستان ٭ حکیم نزاری
شیرازیست و از شعرای مشهور عهد خود بوده تقی اوحدی
در تذکره خود که مسمی بکعبه عرفانست این ابیات را از ساقی
نامه وی آورده ٭ چو زلف بتان عالم آشفته است
بهر دل سیه کار عزم خفته است ٭ چو باد صبا کن بر فتن شتاب
منه بعد ازین جمن جمع آب ٭ مولانا بساطی سمرقندی اول حصیری
تخلص میکرده اخر بفرموده خواجه عصمت بساطی تخلص نموده
در خدمت سلطان خلیل بن میران شاه محترم بوده ویرا
با شیخ کمال خجندی مباحثات شعر و شیخ ویرا الفوبن
کرده موثر افتاد ٭ قاضی بصیر سپاهانی ولد قاضی خلیل و عم زاده
داماد قاضی لاغر است در طفولیت چشمش را از لباس
بینایی عور ساخته بود لهذا بصیر تخلص کرده مولانا بقای کمانگر
از معماییان بوده این بیت ازوست ٭ چون بزلف
دست بر آوردم ٭ سر بدیوانگی بر آوردم ٭ مولانا بقای دیگر بعد

که از مصاحبان و ندیمان مجلس عبدالله خان اوزبک است
بی بی آلتون زوجه مولانا بقایست که زنان آنوقت همه در حضور
عبدالله خان با همدیگر مصاحبات و مشاعرات میکرده اند
چنانچه این رباعی از مولانا بقایست و رباعی که بی بی آلتون
در جواب وی گفته در ذیل نام و احوالش نوشته شد رباعی
مولانا است یاران ز شب سیه زلف گشت مرا کاواک چونی
شده از ولیت مرا گشت لب چو نی او دمی خواب کنم بیدار
کند بضرب انگشت مرا مولانا کمال الدین بنائی منبع جمیع
فضایل و هنرمندی بوده و در اکثر علوم و فنون سرآمد معاصرین
خود است فی الجمله شرح احوالش در مجالس و سایر سفاین
مرقوم است نوشته اند که چون سلطان حسین میرزائی با
لیقرا العالم جاودانی شتافت روز سیوم شعرا همراهی
که گفته بودند در خدمت فرزندان و بازماندگان میخواندند
چون نوبت بمولانا بنائی میرسد این دو بیت را میخواند و
مجلس عزا را از شگفتگی و خنده مجلس شادی و سرور مبدل
میکرداند بیت شاه سلطان حسین بایقرا از جهان رفت
غم نباید خورد مغلکوچی هرفت هرفت گفته بیت اوزبکی
بمرد بمرد کویند مثنوی ابتدا نوبهر در بحر اینست که بنام حکیم سنائی
مشهور شده است از وست و آن نخجیر اینست است و الله

والله اعلم حافظ کمال ابروی بنات خراسانی بوده او راست
به گلگشت چمن چون آید آن غنچه دهن بیرون نیاید تا لباسی گل ز خجلت
از چمن بیرون بیت تخلص والده شیخ زادهٔ انصاری بوده او را
روم ز نرگس دود دیده وام کنم که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم
بیت خنابا غیث در هرات بوده و در میخانه‌ها بسر میکرده و او راست
چشم پر خون و خیال خال آن دلبر درو مجمری در آتش است و
پارهٔ عنبر درو بیت دیگر بوده او راست می برد هر کس پیش
یار از جان تحفه ما هیبت سنان بیدل شرمساری می بریم پیر صیفی
سالها اسم اصلش درویش عباس عمرش از نقش معلوم
داغ عیب طبابت صوری و معنوی‌ش منتبه بیت ضیا از حصار بود و هم او راست
بزن بر سینه‌ام خنجر و لفلکی سر از تن هم در این خانهٔ تاریک را
یک ثانی روزن هم بهروی راست نظر چون افکنم وقت
تماشا بر گل رویش عتاب آلوده بیند سوی من تا نفکنم سوی گلش
طفل اشکم بره یار سر خویش نهاد خویش بیگانه در این کار سر
خویش نهاد مولانا میلی تونی بوده در عهد همایون پادشاه به
هند آمده بود خواجه شهاب الدین عبدالله الشهیر بمروارید متخلص ببیانی
بیان نمکین و زبان شیرین داشته از دانشمندان خوش اعتقاد
و هنرمندان پاک نهاد است از لطف صاحب طبع و با اخلاق
حمیده شهرهٔ آفاق بوده خط النسخ‌ش قلم نسخ بر جان خط یاقوت

بباغ و

لبان گشته بود و در وصف آن زبان خامهٔ معجز بیان ید بیضا نموده
سبب زهره چنگ قانون نوازندگی از وی آموخته و ماه منور را از
رنگ پرتو لمعهٔ آفتاب طبع انورش حال آموخته بیرم خان
خانخانان بن سیف الدین علی بن احفاد علی شکر اق قوینلو
ترکمان است که با پدرش از جماعتی است که پادشاه فلک
بارگاه شاه اسمعیل صفوی شاه مغفور همراه بابر پادشاه بجهت تسخیر ملک
ماوراء النهر که ملک موروث او بود کرده بود بعد از آنکه امیر نجم وزیر
پادشاه مغفور مذکور که سپه سالار و قاید لشکر قزلباش بود شهید شد
و بابر پادشاه را مجال استقامت نماند منهزم گردید و بکابل
آمده آن ملک را مسخر کرد و بعد از آن هندوستان را نیز به تسخیر آورده بر تخت
سلطنت هند متمکن گردید بیرم خان در سن جوانی همراه پدر
همه جا در خدمت بابر پادشاه می بوده بعد از فوت والد رفته
رفته بمدارج عالیهٔ امارت و شوکت رسیده نهال قامت
اقبالش بالا گرفت بعد از آنکه همایون پادشاه بر تخت سلطنت
جلوس فرموده در اول حال از شیر شاه افغان منهزم شده
شکست بدر عمل کرده پناه باستان صفویه برده تا از آنجا کمک
ظاهری و باطنی یافته بملک خود باز گشت نموده بر اعدای
خویش غالب آمد بیرم خان همه جا همراه و همه سپاهیش بود
که الحق در مردی و مردانگی برستم و اسفندیار همسری داشت

امری قالنز

امری که باشد آن که مرتبه ظهور آمده بعد از همایون بادشاه که اکبر بادشاه
بر سریر سلطنت نشسته مراد و دیده خاطر وی را از خان خان نفور
مشوش کرده چنان وانمودند که او خود اراده فرمانفرمائی هندوستان
دارد و شاید البیت صنوبی و شعی بمکارد و چون علو منزلت و
رفعت شان اقتضای این میکرد که این سخنها را در حق وی
باور کند آن بادشاه جوان نازک نموده که از کمر محاسبت باوی در نشد
ای بمعنی اکثر در پرده بود لیکن از اطوار بادشاه بیرم خان دریافت نموده
رخصت بیت الله خواست اجازت یافته ترک حشم و خدم
نموده با معدودی روانه شد چون اکبر بادشاه کمال خوف از وی
داشت باین قدر بسر خاطر خود را ساکت نشد الست کرد در عرض راه فرمود
که شهیدش کردند تاریخ شهادتش این است شهید شد محمد بیرام باقی
قلندر هروی بوده و بعضی نسبت بابر میرزا در ماوراء النهر بمرتبه
صدارت رسیده مولانا باباشاه از قصبه عراق و از خوش نویسان
مشهور است اکثر منزوی بوده است خیر با اهل الله و مردان آگاه
دل بپاک مکالمه شده و به قدر حسب ضرورت بعضی سخن
گفته باشد از معاصرین بادشاه جنت آرام گاه عباس ماضی است
میر باقی از سادات نیز بوده باقی نام سخنی میرزا باقی نجم ثانی از
ارباب هنر بوده و اهل استعداد از ایران بهند آمده در خدمت جهانگیر
بادشاه بمراتب امارت سر بلند گردیده بود باقی محمد که از لسبب

لعب

مقصود خرده فروش که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود با بین
علم شده وی صاحب اخلاق حمیده و عالی همت بود از امرای دکن
آمده در بیجاپور مدتها اقامت داشته است مولانا باوی ساوجی
بوده او راست ؎ روز یکه جرعه خاک وجودم دهد بباد * سر گشته گرد
کوی تو گرد غبار من * باقر ماوراء النهری بخشی تبریزی قلندر در شیراز
مسکنی داشته و از مبادی علوم با خبر بوده قاضی بدیع الزمان ابن
قاضی شمس الدین اردستانی است شمع مجلس دانش و نور دیده بینش
بوده از معاصرین شاه عباس طوطی آشیان قاضی در اصفهان
می بوده کسوف آفتاب دانش تاریخ آن قهر سپهر منیر است
و براست ؎ آنانکه فتاده اند از مقصد دور * گو شو بحر دوست
میباش صبور ای بیدردان در روز فراق * این درد نه دردی
را ابد از بهشت طلب حضرت میرزا بدیع الزمان نام شخصی در دیوان لمعه
از لمعات اگر بنام حضرت نوشته بود و ظاهر الفظ اوحدی است
را بنام دیگری هم درشته که تخلص ذکر کرده باشد بهر حال بیت مذکور
اینست ؎ زلفها در نهم که فریب وعده لو دیدم جنان
لکاکه خبر نباشد مولانا بدیع صفاهانی در عهد پادشاه دین پناه
شاه طهماسپ صفوی قاضی بوده و براست ؎ کرم الودی
بعذر همت خود رسن در جهان یک جو غم روزی بخوری
هیچکس سلطان پرویز ابن جهانگیر پادشاه باغی که بپای او

بابر در تاریخ

بایدروز تاریخ جهانگیری مسطور است در سنه ۱۰۲۹ در دکن فوت شده
او راست ه خونم بجام دوستی خویش ریخت این خون بیک
حساب بصد خون برابر است ه میرزا بهرام جوادار از اجله بوده و این
ه بیجاست بیت که یک شمه ز درد دم داند تا آید ورد لم این درد
و نهان خواهد بود ه ندائی نهاوندی راست رباعی و بیت که
آتش بدل افروخته ام ایمان بکباب جگر توخته ام لب تشنه و دل
پر آتش و چشم پر آب تنعیم و تاب و آتش آموخته ام ه شمس
همدانی اسم شمس بر عقل است اکثر در اردوی شاه عباس ماضی
می بوده و طبیعت اشتغال داشته است شعر بسیار مکلف
و مثنوی فرهاد و شیرین بنثر در سلک نظم کشیده است ه شرفی
اصلش کرمیست و در تبریز ارسی بوده و در عهد جهانگیر پادشاه بگجرات
آمده بود مولانا نصیری راست ه هرگز نکند ناله دلم از ستم او غم عشق
است کس را که بنالد ز غم او ه میرزا عبدالله نیشاپوری از سادات
انجا است و مدتی در خدمت سلطان پرویز و مدتی در خدمت
اعتماد الدوله جهانگیر پادشاه بسر کرده تخلص وی برهان بوده
و بیراست ه که هر دوست نامه نویسد بدل سپارد کبوتر مرغ
نامه بر ز صبا مینشیند رسد بگلشن ستان بیگ ابن محمد خان بیرکمالات
نعایت فهیم و رفیع القدر بوده از امرای شاه عباس ماضی
مغفور است و بیراست ه تا بار دو بنشین کسی لشود داستانخوان ما

خود رفته ایم و کنج مزاری گرفته ایم مولانا دلیلیا عندلیب گلشن
سخنوریست غالبا تبریزی بوده بناء عدالت انجمن اسمعیل
در سنه هزار و یک بعالم جاودانی شتافت و این است
داغ جنون که بر سر سودائی منست مجنون عشقم این گل رسوائی
منست نامت حسام سالار نازنین دختری بوده که بچوگان
حکمت گوی سخن از میدان مردان می ربوده معاصر شاه عباس
ماضی مغفور است ابو الفتح بهرام میرزا ابن پادشاه دین پرور
عالم پناه شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفویست پادشاه
زاده عالی تبار فلک اقتداری بوده که شاهین اندیشه
در عرصه توصیف علو جاهش نتواند پرید و شهباز بلند
پرواز خیال به پیرامون قله قاف منزلتش نتواند رسید
این سلسله از طلای ناب است این خانه تمام آفتابست
پیوسته در تربیت فضلا و علما و درویشان و شعرا و ارباب
کمال کوشش می فرمود و دقیقه از دقایق را فرو گذاشت
نمیکرد و در شیوه همت و شجاعت گوی سبقت از
حاتم و رستم ربوده بود از برادر بزرگوار خویش پادشاه
دین پرور عدالت گستر شاه طهماسب ماضی مغفور امارت
[illegible] یافته و بعد از وی فرزندان عالی تبارش در آن
مملکت داد سروری و عدالت گستری داده اند بیت

النواح

التواریخ بنام آن بادشاهزاده نوشته شده و شرح احوالش بتفصیل
در تواریخ مسطور است بهادر خان ابن خواجه سرداری مولدش
گجرات از مستعدان و شجاعان بوده اورا است در کوششهای
جسم نمود بدیم با فهم آن همتی که شحنه بهادر شراب داشت بهادر
خان وی برادر خانزمانست اسم اصلش محمد سعید خان و بهادر
خانی خطاب شجاعت آن رستم دوران بوده دلیری این هر
دو برادر قلم النسخ بر شجاعت رستم و اسفندیار کشیده و در صفت
همت حاتم از رشک ایشان انگشت بدندان گزیده در شیوه مردمی
و هنرمندی یگانهٔ آفاق و در پرورش ارباب کمال در عالم طاق
بوده اند با اکبر بادشاه کوس مخالفت زده دغدغهٔ سلطنت
داشتند چنانچه فی الجمله اشاره بآن در ضمن احوال خانجهان خواهد شد
و این هر دو در انشا و نظم طبیع بقدرت داشته اند بهادر خان فرنور
متخلص به بهادر است مولانا یحیی در بند مباحث می نموده
شیخ بهاء الدین محمد عارف گنجور کنوز حقیقت خازن خزاین معرفت
قافله سالار طریق شریعت پیشوای سبیل طریقت بوده اصل
حضرت شیخ از اجل عاملست کرامیکست در دل گزین
انسان نمود پیدا که مکیفت از تنور خام این طوفان نمود پیدا
شرح بزرگواری آنجناب زیاده از آنست که این گم گشته بیدای
بیچمدانی قلم اندیشه را تواند در وادی تحریر آن گذاشت خاک

کجا موقف جان کجا، مور کجا وصف سلیمان کجا، و مقدار کمالات
آن بزرگوار فزون تر از این است که در مقیاس قیاس و مکیال
خیال توان گنجید پس همان بهتر که باختصار گرائیم و از این وادی باز
آییم در السنه خلق و صفایح کتب و سفاین ذکر بزرگواری آنجناب نه
چندان مذکور و مسطور است که محتاج تحریر این ناقص سراپا قصور باشد
مثنوی نان و حلوا از منظومات آن هادی سبیل حقیقت و
ارشاد است و همچنین مفتاح الفلاح و اربعین و خلاصه در علم حساب
و رساله اصطرلاب و تشریح الافلاک و مشرق الشمسین در فقه و حاشیه
بر تفسیر قاضی و کشکول از تصنیفات و تالیفات اوست غیر اینها
نیز تصنیفات عربی و فارسی بسیار دارد وفات شیخ مغفور در باز
دهم شوال بوده سنه یکهزار و سی ۱۰۳۰ هجری میر لوح تاریخ آن واقعه را
چنین یافته شیخ بهاء الدین محمد زبده شوال از عالم الصفا فلک
حرم سبستانی بطریق تعمیه گفته شیخ بی بها شیخ بهاء الدین کو نعش
مطهرش را شاه عباس از اصفهان که رحلتش بود بمشهد
مقدس معلی فرستاده در آن آستان مدفون کرد ع خوب
راحت می برد در سایه دیوار تو، عبدالباقی گونابادی از سخنوران
زمان و از مخصوصان و مصاحبان سلطان ابراهیم میرزا جاهی
بوده مولانا بهاری قمی بوده از اولاد شیخ ابن بابویه است در عهد
اکبر بادشاه بهند آمده در لاهور داعی حق را لبیک اجابت گفت

محل

از دو

اوراست ۵ اینچه حسن است که آب رخ هر گلشن از وست و هنچه
شمع صفت که قدم در و چهل فار روشن از وست اینچه طغیان جنون
بهاری که در کر چاک در پیرهن صبر تو نادان از وست شیخ عبد السلام
پیامی اصلش عرب است از شاگردان علامه دوانی بوده مدتها وزارت
شاه علاء الملک بن نور الدهر لاری کرده عاقبت معزول و بمجالس
یعقوب یهودی منسوب شده و این امر نامبارک گردیده در
همان اوان لشکر شاه عباس فاتح بسرکردگی اله وردیخان
قوللر آقاسی مملکت لار و قلعه بلند پایه آنرا که دم مساوات با سپهر اعلا
میزد مفتوح نمودند میر نعمتی نظری از ملازمان رکاب حمزه میرزا
بوده در سنه ۹۹۴ در جنگ تکلو و ترکمان کشته شد مولانا بیکسی غزنوی
از ملازمان محمد حکیم میرزا بوده و این از وست ۵ ز هجر تو خشم و دم بصبر نم که مبادا
زیاد امیدی کم و غم افزون و از شود بیخودی راست ۵ خوش آن
بزمی که شمع روی جانان در نظر باشد ز پنهان دلنوازیهاش نظر بازی
در حکی باشد رود هر لحظه از بزم و دلم از رشک می سوزد که با غیرش
مبادا مجلس جای دگر باشد بیخودی تخلص دیگر بوده اوراست ۵
صورت جان بجهان گرچه نهان ساخته اند لیک شیر شبنم آن در تو عیان
ساخته اند هروی بزدی راست ۵ ز سوز آتش سودای عشق
او لبس از مردن ز خاکم گر گیاه سر برآرد شعله از و خیزد هروی
سیاوجی راست بدرد و چاشنی واقع شده ۵ بنومیدی گذشت

این عید بی رخسار زیبایش ٭ نبوسیدیم و شبش را نفشاندیم بپایش
پری بیگ هر کمان راست ؎ سراغ خانه‌ای ای باد صبا در قالب
تو فهم سرشت کردم مگر در کوی او لب بار میکردی ٭ مولانا حمید بدخشی اصل
وی از قندز تحصیل علوم و رسم قند نموده آخر کارش بهندیا انجامید و در
معما رساله نوشته تخلص وی بدخشی است ؎ خیال خنجرش در دیده
بخواب میکرد چو آن ماهی که بر تو در میان آب میگردد ٭ خواجه
قزوینی بیانی تخلص میکرده ولیکن شاهنامه خوانی معروف بوده مولانا
نجودی سمنانیست و معاصر شاه عباس ماضی مغفور است بایندر خان
از سلسله خوانین ترکان اردبیل است یعنی از عم جدبهای سلاطین
صفویه اند از اشتغال دنیوی دامن همت برچیده با فقرا و ارباب
کمال صحبت میداشته شیروان بیگ برهمن تخلص از غلامان کرج
شاه سلیمان مغفور بوده نهایت اعتبار داشته میرزا باقر اصل
ایشان از سادات جزیره جارست که در ساحل عمان واقع
اجدادش در نطنز سکونت کرده به نطنزی مشهور شده اند سید کمال
الدین جد بزرگ او از مریدان کامل شیخ صفی الدین اردبیلی
قدس سره بوده میرزا باقر در زمان شاه سلیمان مغفور
در سلک دفترداران بادشاهی انتظام داشته و بعد از آن
بوزارت قورچی بود با راقم حروف کمال دوستی داشت میرزا
ابوالحسن بیگانه از خویشان میر ابوالمعالی نشابوری بوده در زمان

شاه

شاه سلیمان مغفور فوت شده میرزا بدیع از اعاظم سادات سبزوار
است ترک علایق نموده قلندرانه اوقات بسر میکرده در زمان
شاه سلیمان مغفور فوت شد حاجی شاه باقر کاشی در شهر خود کارخانه
بافندگی داشته انچه بهم میرسانید بشعرا و ارباب کمال صرف میکرده در آن
شهر برکه بسیار خوب ساخته است که تشنه لبان از روی آن سیراب میشوند شاه
باقر مشهدی از وارستگان زمان بوده بقناعت بسر میکرد و از اوست
شکستگی است که جغد مومیائی خویش است گذشت کیست که از هر چه هست
درویش است میرزا باقر از تلامذه آقا حسین خوانساری بوده در مدرسه
قطبیه اصفهان بتدریس اشتغال داشته از اوست ه میشود شب
ماه تیره روزان چون چشم سفید گشته باز است ملا محمد باقر فدب
شیرازی بتهذیب اخلاق مشغول بوده بهند آمده ابراهیم خان ابن علی
مردانخان او را کامیاب بوطن برگردانید این بیت از وست ه
چون خرامان در چمن آن سرو موزون میشود ه چهره میان لاله و گل بر سر
خراج میشود ه میر عبد الباقی تبریزی از فضلای و حکمای معزز زمان و از
عارفان و واصلان حضرت رحمن بوده خط ثلث قلم نسخ بر صفحات
ابتدائی خوشنویسان کشیده وصیت والنفس از شرق تا غرب
جهان رسیده سکونت وی بصورت در بغداد و در معنی از عراق
و شام آزاد بوده شاه عباس ماضی مغفور بجهت نوشتن کتابت
مسجد جامع جدید عباس الثانی از بغداد طلبیدند ابا نمود آخر بعد از

فتح بغداد او را باصفهان آورده گفتا به کمر کنند بزرگ و صفحه و لقبل طاق
در مسجد را نوشت که ای المومنان اخلطا و نقصانی با آن مسجد و بالعکس کتابه نیز سنگ
الحق‌ها نقطه ایش مرکز دایره کمال است گویند صاحب کرامات و خوارق
عادات بوده یکسال بعد از فوت شاه عباس مرحوم ازین جا و دار
رحلت نمود گاهی توجه بنظم میفرموده تخلص باقی میر برهان ابرقوهی از مریدان
قاضی اسد مرحوم بوده و در سخنوری کمال قدرت داشته باقیائی نایینی
در زمان شاه عباس ثانی صفوی بهندوستان آمده داد شعر و مستی
داده با وال سپاه غمزه هندو ضمان کافر کیش کرده بود در بنارس مدتها
توطن اختیار نموده با همنشان مخمور و مربوطی بود چنانچه تا حال
احوال او بر زبانها مذکور است از مصداق حب الوطن من الایمان
در زمان شاه سلیمان بایران مراجعت کرده در اصفهان ساکن گردید
ملا محمد باقر از وزیر در گوسفادران من اعمال اصفهان بوده در زمان
شاه سلیمان مغفور فوت شد محمد باقر زرگیر مردی در زمان شاه
سلیمان بوده این بیت ازوست ؎ نگفتم پنج در وصف
دهانش ده هزار هیچکس چون من نه بندد ملا حاجی بهرام از
افاضل بخارا بوده و تدریس آن شهر تعلق بوی داشته این بیت
منسوب باوست ؎ یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشم
شاید که نگاهی کند آگاه نباشم میرزا عبدالقادر بیدل از عارفان
محقق و کاملان مدقق بوده چاشنی مشرب توحید از رحیق کلامش

بهدانها

پیداست و حلاوت مذاق تصوف از شکر گفتارش هویدا
در تحقیق مسئلهٔ توحید یگانه بوده و در ترک و تجرید سرآمد زمانه در
اوایل حال بملازمت شاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه خلف
عالمگیر بادشاه بسپاهیگری بسر برد آخر ترک علایق نموده در دار الخلافه شاه
جهان آباد مربع نشین چار بالش فقر گردید و مدتها در آنجا هنگامهٔ
سخن سنجی را گرم داشت با وجود فقر و مسکنت مرجع امرا و اهل
کمال بود در سنه هزار و صد و سی و سه ازین سرای فانی بعالم باقی شتافت
کلیاتش از صد هزار بیت متجاوز است هر چند اکثر اشعارش
متوافق محاورهٔ فصحای عجم نیست و ترکیبهای غریب در زبان
فارسی اختراع نموده است اما شعرهای بلند و چستهٔ بسیار دارد و
و پختگی نفس از گفتگویش ظاهر است اگر زباندانی اوقات
صرف نموده انتخابی از کلیاتش بردارد معلوم شود که صاحب
چه قدر مایه بوده است چندر بهان متخلص به برهمن از برهمنهای منشیان
شاهجهان بادشاه بوده روزی از پیشگاه خلافت امر شد که شعری
از خود بعرض رساند این بیت را خواند ه مرا دلیست بکفر آشنا
که چندین بار بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم بادشاه بمقتضای
دینداری برآشفته فرمود که این شقی را باید کشت افضل خان بعرض
رساند که این شعر سعدی مصداق حال اوست ه خر عیسی
اگر بمکه رود چو باز آید هنوز خر باشد بادشاه تبسم فرموده متوجه

کنند

بطرف دیگر ایستاده کمان بابه سپر از عصا از دلیران معرکه آرا و ابدوران
محمد رفیع خان باذل تخلص از سلسلهٔ میرزا جعفر عم قدسی مشهدی بوده
در زمان عالمگیر بادشاه با حال خود محمد طاهر مشهدی معروف به
وزیر خان از مشهد وارد هندوستان شده مدتی بدیوانی شاهزاده
محمد معز الدین پسرزادهٔ آن بادشاه مغفور اشتغال داشت در
اواخر بقلعه‌داری گوالیار مامور گردیده چندی بحراست آن قلعه
آسمان پیکر قیام مینمود بعد از فوت عالمگیر بادشاه ازان منصب
معزول گردیده در دار الخلافه شاهجهان آباد عزلت و انزوا
گزید و در شهور سنه هزار و یکصد و ۳ رخت بقا
از غمسرای فانی بجنت عالم جاودانی کشید جامع عشا
بخشش کی داد تاریخ فوت او را یافته اند از آثار طبع سخن پرور او
آنچه بر صفحهٔ روزگار مانده کتاب حملهٔ حیدری است که بغایت
شهرت و رغبت طبایع رقم نسخ بر شاهنامهٔ فردوسی کشیده
هر چند آن کتاب بحسب لفظ در جنب شاهنامهٔ حکیم چراغ
پیش آفتاب دارد اما نظر بر مرتبهٔ معنوی که مشتمل است
بر غزوات معجز غایات اسد الله الغالب علیه السلام و معاذ
بسیاری از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که در آن
مندرج است صد هزار شاهنامه به بهای یک بیتش نمی‌ارزد
ملا محمد گیلانی بهشتی تخلص فاضل نحریر و دانشمندی بی نظیر بود

و در فن

و در فن سخنوری مهارت داشته در خدمت پادشاه مغفور
شاه عباس ماضی ندیم و مصاحب بوده آخر پادشاه را نسبت
باو بنا خوشی کشیده و مدتی بیکی از قلاع محبوس بود تا آنکه
بشفاعت بعضی از مقربان نجات یافته در اوایل جلوس
شاهجهان پادشاه بهندوستان وارد شد و در سلک ملازمان
پادشاهی انخراط یافته بتعلیم شاهزاده مرادبخش مامور گردید
وفاتش در مستقر الخلافه اکبرآباد سنه هزار و شصت واقع
شد مثنوی موسوم بنقل و صهبا در برابر نان و حلوای شیخ
بهائی رحمة الله دارد میرزا جان بهائی تخلص برادر میرزا
محسن واهب است رخساره قابلیتش بزیور قابلیات
مجلا بوده میرزا بدیع نصرآبادی خلف میرزا طاهر نصرآبادی
مولد و مسکن اجداد وی ایشان قریه نصرآباد متصل باصفهان
که بلطافت هوا و نزهت مکان و خوشی عمارات در عالم
ممتاز است بوده میرزای مذکور از بدایت سن شباب در حجر تربیت
والد صاحب کمال خود تربیت یافته سلیقه ایشان بشعر و
انشا بیش از سایر مراتب مانوس و محظوظ افتاده
از سن تمیز تا آخر عمر در ممارست و ترتیب نظم و نثر بوده
لحظه از فکر سخنوری فارغ نبوده خلاصه بلاغت از کف
نگذاشت و الحق زندگانی را از بدایت تا نهایت بکام گذرانید

و دور نیابت عزت و احترام و مکنت و احتشام بسر برده و قد اجل
افلاک مورد نزول بود عالی که در آن قرب داشت با یاران اشرف محفوظ بوده
اکثر منزل ایشان که عمارات دلکشی و بستانهای روح افزا بود از مترددین
و ارباب کمال خالی نبود در کمال بی تکلفی و وسعت مشرب با همه صحبت
میداشت طبعش در اقسام سخن گستری قدرت تمام داشت خصوصا
در تاریخ گویی که درین فن کار را بجایی رسانیده که احدی از گذشتگان تا آن پا
پایه نرسانیده و آینده کان نیز اکثر همت او از خیال دور از کار است حیثیت فکر به
عمارت سلطانی و غیرها قصاید و قطعات و مثنویات در کمال
بلاغت و مناسبت در سلک نظم کشید که از اول تا آخر آن هر
مصرع تاریخ بود و با وجود این مراتب صنایع در آنها بکار برده که عقل
حیرانست و اعداد تواریخ ایشان در کثرت از آن بیشترست که
راقم حروف تخمین آنها تواند نمود در اتمام عمارت چهل ستون دولتخانه
مبارکه اصفهان که حسب الفرمان خاقان مالک رقاب تجدید یافته
بود قصیده در مدح آن پادشاه والا جاه و توصیف آن عمارت
گردون اساس که مسلم جهان دیدگانست و در روی زمین شبیه آن
نیست گفته بود که از صد بیت متجاوز و هر مصراع تاریخ بود مصراع
اول تاریخ شروع در عمارت و مصراع ثانی تاریخ اتمام که یکسال
بعد از شروع بود و در هر بیت مناسبت مصراع اول را با
شروع در بنا و مناسبت ثانی را با اختتام مرعی داشته والحق در آن

ساوی

ساحری بکار برده و آن پادشاه عالی همت هنرپرور بعد از انعام
و صلهٔ لایق و خلعت لایق و بخشیدن اقطاع خالصهٔ پادشاهی قریهٔ نصرآباد
منصب جلیل القدر منصب شعرائی زمانه را بامر یوم همه ساله از خزانهٔ
عامره بآن یگانهٔ دوران بلاغت لسان علاوه مکرمت فرمودند
و در اتمام مدرسهٔ سلطانی که بساختن همت معمار آن خاقان تعمیر
تواریخ خوب گفته در کتابه که باسمها نگاشته اند خصوصاً تاریخ
دروازهٔ آنرا که از رسم خامهٔ قدوهٔ استادان صنعت نگار جادوکار
بنوعیکه از عجایب روزگار است ترتیب داده اند قطعهٔ در بیان
بلاغت سلک ترتیب کشیده و مادهٔ تاریخ این است ۵ نگاشت
کلک بدیع از برای تاریخش گشوده شد بصفاهان در مدینهٔ علم خاقان
مغفوران شعرا بحضور طلب فرموده امر بخواندن تاریخ نمود و بعد از
اتمام مقبول افتاد تحسین بلیغ و نوازش موفور فرموده از خزانه
مبلغی انعام نموده مقرر شد که تاریخ را بجانب آن دروازه بطلا نقش
نمایند چند سال قبل از اختلال سلطنت آن پادشاه مغفور بجوار
رحمت حق پیوسته در نصرآباد مدفون شد کلیات اشعار ایشان بنظر
راقم حروف نرسیده معلوم نیست که تدوین یافته باشد یا نه
قدری که از زبانها شنیده و در مجموعها بنظر رسیده و این رباعی نتیجهٔ
زادهٔ کلک بدیع نگار آن معجز آثار است رباعی در حکمت افزون منش
استاد علیست عالم همه بنده اند و آزاد علیست آدم نمک و عطا

موافق بعد جد یعنی نمک سفرهٔ اجداد علیّت محمد جعفر بیک من از اولاد
وحیدای خان مشهور است و از جانب خاقان مالک رقاب بکلانتری
دبستان فارس سرافرازی داشت و در کمال فهم و فطانت بود
بفیض صحبت علما و عرفا و بسیاری از مستعدان روزگار دریافته و در سخن
سنجی و انشای با اطوار و اصناف شعرا از اقران امتیاز داشت و خود
نیز شعر را در کمال حالت و متانت میگفت مثنوی ثبت والوس
بوده مثنوی در بحر شاهنامه مشتمل بر سوانح احوال و اوضاع ایران و استیلای
طاغیان افغان و واردات آن اوان در نهایت پختگی نظم نموده
بمکافات نامه مسمّی ساخته اند این بیت افتتاح کتاب است ٥ بنام
خدای مکافات کن پیاده ظفر بخش شه مات کن و در این مثنوی
کذب و افترا بسیار نسبت بکسانی که بوعده راه با ایشان داده اند منظوم
نموده اقوال اشعار ایشان بد و مثنوی دیگر در همین بحر مسمّی بدل
و دلبر در کمال بلاغت و حلاوت بانجام رسانیده بود چند سال
قبل از این بسرای باقی رحلت نمود باغ محمد نصیر نام داشت
در اصفهان بکسب ... تر گشته روزگار بسر می برد و چند سال قبل از این در
گذشت طبعش خالی از لطفی نبود از اوست ٥ در گلشنی که از عمل
رویت نقاب سوخت در برگ لاله رنگ چو خون در کباب
سوخت میرزا باقر نواده مرحوم خلیفه سلطان در زمان خاقان
مالک رقاب بمنصب صدارت خاصه شریفه سرافراز بود و بحکم سلطنت

قدم

قدم در وادی شاعری نهاده شعر بسیاری سروده بود چنانچه در آوان
صدارت اعتماد الدوله مامور شد که تاریخ سلاطین صفویه را منظوم نماید و بعد از
رحلت شاهنامه نجف گشته قریب چهل هزار بیت در سلک نظم کشیده مرتب
ساخت و چون نظم داستانی چنان نهج لآلی بخاطر خطور و در جهت
قدرت بر طبع موزون او هم بسا شد در آن میدان مردانه زمانه خامه
را مجال بلا نگرایست و غرض ثواب موضع البته فی الحقیقه گویا ضبط
تاریخ ذکر و قصد بود لیکن از آن نظم ساده کیمیا بکار رفته مرتکب ضرورتهای
شعریه در بسیاری الفاظ شده از چنانچه در فتح کوشک گفته

چو عباسقلی خان یورش می‌نمود از آن روز شهر کرش می‌نمود

و علی
هذا القیاس ازانجا که طبع ظرفا بهانه انگیز بود به جهت جمعی از خوش
طبعان عهد و خصوصاً میرزا عبدالله پسر حکیم الشان فاده را السعید یافته
شاهنامه مذکور را دستاویز ساخته ابیات عجب رنگینی نهایت
مضحک بلکه اشعارهای عجیب بان افزوده در مجالس و محافل
بر زبانها شایع و داشته زیاده بر اصل موجب تحقیر آن سید عالیشان
گردید چند سال قبل از این استماع شد که در اصفهان به جهت ابروی
بوسه اند نسخ لطف الشان بود رسیده بود چون لفظ غیر از شاهنامه
از ایشان شعری دیده و تتبع نشده در زمان تحریر شاهنامه مذکور در
نظر نبود لهذا معتقد با انتخاب و تطویل نگردید دو بیت که در خاطر بود ثبت
نمود این بیت افتتاح شاهنامه ایشان است نخستین حرف نام

تا جدا از بود آخر چه پروردگار در صفت رزم گوید یکی گوش شیر تو
دکر ماده بود در بلخی به بلوکش الشاده بود میر عبدالباقی مولدش اصفهان
واصلش از سادات قریه آرتیمان واز خوبان میرزا هاشم
آرتیمانی جوان قابل فقیر نهاد جمیع خصائلش بسخن بسیار وگاهی
غزلی ویاربایی خیال مینماید تخلصش باقی این بیت از وست ه به
کف آورده ام از گلشن بیخار محبت گل داغیکه لقبش دل آگاه
نمود مولانا صدرای گیلانی متخلص به صبا اصل و مولدش بلده
رشت گیلانست بعد از تحصیل مقدمات باصفهان آمده مدتی
در مدارس علما باستفاده مشغول وجد موفور در تحصیل علوم ظاهری
رسانید در اکثر فنون مهارت حاصل نموده بهندوستان رفته
مدتی در آنجا بسر برده بقلیل خرج راهی که میسر آمد بود اکتفا نموده
طمع در تحصیل دنیا نموده باصفهان معاودت و باز بتکمیل تحصیل
واستفاده از خدمت علامه زمان و نادره دوران شیخ عنایت
گیلانی که از اعاظم حکمای عصر بوده پرداخته بعد از چندی حب وطن
دامنگیر شده بگیلان رفته در بلده رشت محل اقامت افکنده
بتدریس مشغول شد تا آنکه منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی آن بلده
باو مرجوع شده در کمال بیغرض و کم طمع بمهمات شرعیه می پرداخت
بسیار تمکین و خوش اختلاط بود لیکن سودای عظیم بر مزاجش مستولی
بود و بتدریج حرکات عجیب از وی مشاهده می شد و اکثر آن اطوار شعر

خالی

خالی از تمنا نبوده هرچه گوید علت علت نبود کفر گوید کامل ملت نبود
حفظ مجلس در کمال احتیاط با ایشان صحبت میداشتند تا ناگاه
بجنون نرسد بالجمله طبعش بهر بیت نظم قادر و رطب و یابس در
کلامش بود شعر بسیار فرموده بودند و گاهی ابیات متین بی عیب
در آن میان اتفاق می افتاد چند سال قبل ازین بهم صحبت انیزوی
پیوست این رباعی از آن شان ثبت شده اسم در تهاجر خبره مجنون
نوی از جاده حق بیکو افتون نوی زنهار که مجود انهای لنبیج از حلقه ها
ذکر دوست میرون نانوی محمد باقر بیگ از امیرزاده های سلسله
علیه کشاملو است چهره شاهد استعدادش بحلیل کمالات صوری
و معنوی آراسته و قامت قابلیتش به تشریف محسنات پیراسته بود
در رکاب همرهان ایران بهندوستان آمده بصحبت بلکه بدیع
بعد از رسیدن موکب شاهی در ایران بخدمتی مامور شده با آن که
بموجب امر الفرام داده بود در حضور اقدس به تقصیر معاتب
گردید چون در واقعه ممات را به جمیع بحیات ملازمان آن بارگاه
بود سر بنیجه غیرت بازیده کار دیگر در گمراشت کشیده دو حرف به
شد بد که سینه خود زده رخت هستی بر بست گاهی منسوط شعر میشد
از فاضلان ایران مولدش مازندران است مدتها بود که بهندوستان
متوکلانه و مستغنیانه اوقات بسر میبرد و در روز قتل عام شاهجهان
آباد چون ملبس بلباس هندیان بود زبان نافهمان لشکر قزلباش

چند زخم بآن بیچاره زد و اسباب خانه اش را بالغارت برد بعد از
چند ماه بهمان مرض فوت شد و در روز میمنت از ورود نادر شاه و
و حدوث فتنه قتل عام بفتح در روح آن پادشاه گفته که با شطو
طلب یکی از اصحاب دولت از نظر شهریار میگذرانید ناگاه
فلک چنین روباه بازی کرد که گویا عاکفان شرع را اعتنا صلا آن وحشت
را لوی دادند میرزا مهدی میان شمشیر زاده ابو طالب کلیم است طبعش
بر اوابدی و ندرت تمام دارند اگرچه کم گفته است اما آنچه گفته خالی
از لطف نیست در زمان اورنگ زیب بادشاه که منکر شعر و
شاعری بوده بهندوستان آمد روزگار مساعدت باحوالش
نکرد در بلای کلکته دکن فوت شد منشی گنج بخش کشمیری در زمان اورنگ
زیب بادشاه بوده در هندوستان دیوان شعر مرتب داده
ابیات خوب از وی بنظر رسیده است شرف الدین پیام از موزونان
هند بوده و او راست ناله میرقصد و گوشش بفریاد منست میطپید دل
شاید آن بیرحم در یاد منست شاه خلیل الله بینوا خلف الصدق
جناب فیضمآب خلیفه ابراهیم است مراتب سلوک و ریاضت
را در خدمت والد ماجد خود طی نموده بمدارج علیا معروف عروج نمود
تولدش در سنه واقع شده چنانچه لفظ شاه محمد خلیل الله از آن
مستخرج است تا حال بجبر در دار الخلافه دهلی کسب سعادت از والد بزرگوار
خود مینماید بمقتضای موزونی طبع گاهی مطالب علیه تصوف را در

ابیات

متوفی

از دست می ناب شدم سرگردان دیدم خود را که در پا گشتم حباب دیدم خود را آگاه شدم تمام دیدم غفلت بیدار شدم بخواب دیدم خود را

رباعیات موزون بسیار دارد میرزا محمد شفیع متخلص بسمی از اعاظم بلدهٔ نیشابور مشهدی
و عموی نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ است جمال کمالش بحلیهٔ صلاح
و تقوی آراسته و چهرهٔ حالش بنور علم و هنر پیراسته بود چند سال قبل
از این بجوار رحمت ایزدی پیوسته در جوار آستانهٔ متبرکهٔ امام ثامن ضامن
علیه التحیة و الثنا مدفون گردید روضة الشاه تاج الدین
کرمان شاه از شاهزادگان عالی تبار و پادشاهان کامکار بوده کمال
همت و سخاوت داشته گویند صیت کمالش و عدالتش عالم را
فرو گرفته و طنطنهٔ نوازشش باطراف و اکناف جهان رسیده بوده است
محمد عوفی گوید که باطغان شاه ابن المؤید او را مراسلات و مشاعرات
با سید الکتاب ظهیر الدین سرخسی بسیار بود مکاتبات و مراسلات
واقع است و قصیدهٔ مزبور قطعه منظوم که در تحت اسمش مذکور
خواهد شد از وی کهربا سفته طلبیده بوده است پادشاه مزبور در جواب
از مروارید ناسفته مثمنی و مسودهٔ بعضی از ابکار افکار خود و دختری
بکر بوی فرستاد مع این قطعه قطعه چون بالتماس طبع تو در صحیفه
در ناسفته ایست فرستادم قوت تو خدای عز و جل کرزلی قوتی به
فرمایدم اتفاقا بعد از وقوع مقاربت کنیزک بمیرد و ملک تاج
الدین این قطعه را گفته بوی می فرستد و او را اینچنین جواب گفته که در جای
خود خواهد آمد علوی کافران هندی را زود اسلام سپر خواهی
کرد بعد زن غزو کردی از شمشیر تو خواهم بکیر خواهی کرد ترک

ابلاغی در مراتب سخنوری ماهر ساحری و انشاء مهیمن تاج الدین
حسن رئیس خرشی بوده از فضایل و کمالات بهرهٔ وافی داشته
در نظم و نثر صاحب قدرت است نقی اوحدی این رباعی را بنام وی ذکر کرده
و میرزا صفائیای مرحوم بنام اعجازی وا زند را ضبط نموده الله اعلم ه در
عالمت الفقوم که خون می بارند مرگ تو حیات خویش بی بند زنت غمناک
از آنند که اهل دوزخ جاوید چگونه با تو صحبت دارند تابعی هروی نقاش
بوده وی را خوب می نواخته مولانا فروی قزوینی است همشیره زاده
مولانا امیری بوده گویند که از ایران بهندوستان افتاده طوق بندگی خسروان را
بر گردن جان انداخته در هندوستان عاشقیها خنکیها کرده است حکیم تقی
الدین محمد از مشاهیر عراق بوده است و بیت ازوست ه وی بوی طره
جان پرور تو جان تازه کرد جان چون دید از زلف و عارض کفر و ایمان تازه
کرد مولانا تابعی خوانساری شاعر معروف زمان خود بود و با مولانا وحشی
مشاعرات کرده نامش ادهم قلی بیک از مراتب علمی بی بهره نبوده
و فاتش در سنه ١٠١١ واقع شده تابعی شیرازی میر محمد نام داشته بسیار نامراد
و درویش نهاد بود در سنه سر بگریبان فنا کشیده مولانا تجلی کاشی
جوان صاحب طبع خوش فهم نکته سنجی بوده است بهندوستان
آمده در گجرات با مولانا نظیری صحبتها داشته تا در سنه ١٠١٢ فوت شده
تجلی سمنانی اول تخلص وی خاوری بوده در ازمنهٔ سابق [illegible] بوده
تجلی حالی از شعرای آن عصر بوده ترابی کرمانی راست ه دور از

رخ

رحمت الهی دلبر پاکیزه خصال شد فاش از بار غم تو دوال در بادیه

فراق خیزان گفتم که هم عنم ابلر پای خیالی. میرزا مشهدی بتجارت

اوقات میگذرانیده و در زمان اکبر پادشاه بهند آمده باز بایران رفت

او راست ع چراغ مدرسه و نور خانقاه یکیست. اگر چه دیده دو آمد ولی

نگاه یکیست. میر شیخی کاشی از آزادگان کوی حقیقت و وارستگان

وادی طریقت بوده چهل سال در مملکت هندوستان بسر کرده لیکن

اکثر اوقات از خلق انزوا داشته و اغلب در گورستانها میگذرانیده

میر نقیبای شوشتری از زهاد النمیدان بوده بهند آمده در خدمت جهانگیر

پادشاه بمنصب و خطاب مورخ خانی سربلند گردیده لیکن بنابر حرکات

ناپسندیده اکثر معاتب و مخذول بوده است. گاهی بندرت شعر

میگفته و هر است ع منت اینست رسم که در چار سوی عشق باهم

نه غارت شده سودای تماشا نید. نقی منت پوری جوان پاکیزه کوی بوده

از اقوام مولانا نظری است در هند نیز همراه مولانا بسر کرده است. او را

ع تنگ آمدن کس که باز نشنیدت شاخ گل مرغی که در هوا بود از آشیان

گذشت. نقی میرزا از ظرفای روزگار و شعرای صاحب اعتبار بوده

در خدمت جهانگیر پادشاه بسر میکرده میر تقی همدانی جوان صاحب

کمالی بوده در عهد جهانگیر پادشاه بهند آمده میر تقی شوشتانی مشهور

به نقیبای تتک کسب فضایل و تحصیل کمالات بسیار کرده بود.

معاصر شاه عباس ماضی مغفور است و هر است ع کند لبریز

چون

اصفهانی آقا ملک بن آقا تقی بن آقا ... بنوابت گرگین نسبت کیمیای جهان داران
به تیزرکی طبع و صفای ذهن و حسن خلق مشهور بود در عهد جهانگیر بادشاه
بهندوستان آمده در ملازمت شاهزاده پرویز گرده خط شکسته
خوب و درست می‌نوشت میرزا تقی ابن خواجه قاسم خراسانی
مشهور بسیار در خدمت شاهزاده خرم یعنی شاهجهان بادشاه بمرتبه
امارت رسیده بوده است در سنه ۱۱ کشته شد تقی الدین محمد الشهیر بتقی
اوحدی از اولاد شیخ تقی اوحدی بلیانی است قدس سره وی از سادات
حسینی بوده آبا و اجدادش از بلیان کازرونند لیکن تولد و نشو و نمای
وی در اصفهان بهشت نشان شده مدتی در اردوی پادشاه مغفور
شاه عباس صفوی ماضی ملازم رکاب بوده است در سنه ۱۰۱۵ بهندوستان
آمده تذکره مسمی بعرفات که فرخ غایات بسیار در آن درج کرده تألیف
نموده مشتمل بر شش هزار بیت و باز از آن تذکره دیگر انتخاب کرده مسمی
بکعبه عرفان که اگر بنظر نکته سنجان دقیقه یاب برسد عاید بمولف را
از آن ... باشد در حین تحریر این اوراق تذکره مزبور در نظر این
بی شعور بود که اگر قصوری و اشتباهی و تکراری در شعر باشد جرم این
بارد است چنانکه در دیباچه این اوراق اشاره باین مراتب
شده است بهرحال تقی اوحدی شعر بسیار گفته از مثنویات
و غزلیات و غیره که تفصیل آنها موجب تطویل کلام میگردد
خلاصه آنکه در مثنویات اشعار شسته بنظر رسیده دیوان غزلش

نظ

بنظر احقر رسیده لیکن آنچه در تذکرهٔ کعبهٔ عرفان از غزلیات حسنه
نوشته بسبب ابیات عالی در آنمیان بنظر رسید سلطان تکش وی
را اسکندر ثانی گفتندی از پادشاهان مشهور خوارزم بوده تقی اوحدی
نوشته که نام وی محمد ابن سلطان تکش است محمد باقر تایب قمی در زمان
شاه سلیمان مغفور با خطاب آن شهر مخصوص بوده ملا عارف ضابط نجا
والدش از کدخدایان اردوکان نیز دست شعلهٔ شمع فطرتش نمونهٔ
تجلی طور و کوکب سپهر ادراکش چون مهر انور پر نور در فضایل و
کمالات یگانهٔ دوران و در اخلاق حمیده منفرد زمان بوده از تلامذهٔ
آقا حسین خوانساری مغفور است بهندوستان آمده ابراهیم خان
ولد علیمردانخان مرحوم در خدمت وی استفاده نموده منصب
کلی یافت بعد از چندین بایران مراجعت کرده در سنه هزار و
هفتاد و دو شاه عباس ثانی مغفور مجال از محلات اردوکان ار
بسیورغال او مقرر نمود و شاه سلیمان مبرور نیز بدستور والد مغفور
همان سیورغال را بوی مفوض داشت پادشاه و جمیع امرا پاس
حرمتش داشته در رعایت خاطرش میکوشیدند اکثر در اصفهان
بافاده مشغول می بوده گویا در همان زمان از دار فنا رحلت نمود
اشعارش مدون است مثنوی و جبر مسمی بمعراج الخیال دارد
ه صفا اصفهانی بوده و بامر زرازی اشتغال داشته او راست
نگار برا که دل در پرده جان داشت مستورش چسان نزدیک غزی

میتوانم دید از دورش *مرزا محمد سعیدا اصلش از کرمانست* اجدادش از کرمانست

و تولدش در کابل شده نسبتش باسلسلهٔ شاه مرزا خان داشت این بیت

ازوست ٭ چون قفل ابجدم همه تن عقده گشته بود جانا که

مرا بحرف پیچ پیچید واندرم *سید رضا خان تمکین* وطنش [illegible]

بم و در سلسلهٔ اولاد یافته و سلسلهٔ نسب او بشاه نعمت الله کرمانی

قدس سره میرسد حقا که در کشف و فهم معارف یادگار جد بزرگوار

خود است مطالب عالیهٔ تصوف را در کمال تنقیح و تحقیق مسئلهٔ توحید را

میگوید که علمای قشر را مجال حرف نمیماند در مجامع خواص

و عوام سر وحدت وجود را برملا میگوید و از عهد [illegible] پیوسته

امرا و سلاطین هندوستان عزت و احترام او را مرعی داشته اند

بالفعل بادشاه عالم پناه نیز از راه قدردانی کمال توجه در حق او

مبذول میدارند و اکثر مطالب و مسائل مشکله را ازو سؤال مینمایند

و جوابهای شافی و کافی میشنوند خلاصه سید رضا خان مزبور مجموعهٔ

محاسن اخلاق و محامد اوصاف در زمانست و درست

آشنائی امروز نظرش نیست میان راقم حروف و ایشان

کمال محبت و خصوصیت است گاه گاه طبع رسایش متوجه نظم

هم میگردد *مرزا ابوالحسن تمنا* از سادات دشت غیب شیراز

است اول آشنا تخلص داشته آخر تمنا کرده شاه سلیمان مغفور

بود این بیت ازوست ٭ باوجود آنکه چشم مرغش از زمین

زدل کند

روزی یک قدری و چند شمع هر شب نزول میکند میرزا اصفهانیست
در تزکیهٔ قلب و مجاهدهٔ نفس بسیار ریاضت کشیده در نوشتن خط
نسخ تعلیق بسیار استاد بوده شاگردانش از مشاهیر خوشنویسان
شدند میرزا طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ خود بیش از وی نقل کرده که خود
میگفت که در اوایل جوانی که بصفای شرب بهره کردمی میل
تمام داشتم روزی در قهوه خانه نشسته بودم که میر عماد مرحوم با شاگردی
همشیره زاده اش از در قهوه خانه میگذشت بخاطر خطور کرد که اگر
میرزا صفای باطنی هست بقهوه خانه می آید با آنکه گذشته بود برگشته
بانجا آمد و قهوه خورده برخاست و رو بمن کرده گفت که در خانها
هم ابهام میباشند من متنبه شده فردای آن روز بخانهٔ ایشان رفته در
خانقاه من جهت ایشان معین فرمود نشستم و تا دوازده سال
بغیر از جای نشستن خود ندادم تا کلیم فرشم در زیر پا پوسیده شد
[illegible] شیرازی نامش ابراهیم است تازیانه بافی میکرده مرکب
طبعش را بتازیانهٔ توفیق در میدان سخنوری جولان میداده بهندوستان
با حکیم مسیح الزمان الهی می بود میرزا محمد سعید قمی تنها تخلص خلف
حکیم محمد باقر است میرزای مزبور از خواص اطبای شاه عباس
ثانی مغفور بوده و در خدمت آن پادشاه کمال عزت و منزلت
داشته در فضایل و کمالات گوی مسابقت از اقران و امثال
می ربوده آخر در زمان شاه سلیمان بسعایت ارباب حسد

از نظر پادشاه افتاده در رقم سکوت اختیار کرد دیوان او
قریب پنج هزار بیت کاهی سعیدا هم تخلص میکند محمد هاشم
سلیم گویند شیرازی الاصل در زمان عالمگیر پادشاه بهندوستان
آمده با یک نفر شخ با مولانا فرج الله شوشتری معاصر بوده حاجی
طالب اصفهانی لطیف تخلص داشته پدرش حبیب سازی
میکرده وی بتجارت اشتغال داشته بهندوستان آمده معاصر
شاه سلیمان صفوی مغفور بوده حافظ تجلی محمد محسن نام داشته
از مردم اصفهان است اعمی مادرزاد بوده در علم رمل نظیر نداشته
احکام غریب از وی سر زده و در شعر شناسی شعر و زمان بوده این
بیت که مصداق حال بعضی از ابنای زمان ماست زاده طبع
اوست بیت بنای عمر زاهد از نهاد خود خلل دارد که این در
گداز خویش الماس در بغل دارد میر معصوم شاه از سادات استراباد
بوده در ازمنه سابقه بهندوستان آمده بوده است میرزا محسن تاثیر
شاعر شیرین خیال تازه مقال بود دیوانش قریب پنج
هزار بیت بنظر رسیده مشتمل اصناف سخن از مثنویات و قصاید
و مقطعات و غزلیات و غیرها و الحق در کمال خوش بیانیست
فکرش رسا و مضامین تازه در ابکار افکارش بسیار است
اصل از تبریز و مولد منشاءش محله عباس آباد اصفهان بود
در بدایت حال بقدر تحصیل علوم نموده در اثنا و سیاق کمال

بهار

مهارت داشت و خط شکسته را درست می نوشت و در حسن
سلیقه و جودت ذهن ممتاز بود ادراک صحبت بسیاری از
ارباب کمال نموده و از صحبت ایشان بهره وافر حاصل کرده
مدتی وزارت دار العباده یزد بآن مغفور بود و در کمال
بزرگی منشی و نظم و نسق سلوک نموده مآل الآخره از آن شغل تغییر
و باصفهان آمده در منزل خویش ساکن و اوقات را صرف
عبادت و صحبت ارباب کمال مینمود چند سال قبل از سانحه
افغان بجوار رحمت ایزدی پیوست دیوانش متداول است
ملا محمد تقی تعظیم تخلص داشت از وطن مألوف که قصبه بارفروش
مازندران بود باراده تحصیل علم باصفهان آمده در یکی از مدارس
سکنی و عزلت بصحبت شعرا نمود بحکم سلیقه مستقیم در اندک
زمانی شاعر شیرین مقال شد و در غزلهای طرح شریک
موزونان بوده در ریاضی و نجوم خالی از مهارت نبود قبل از
استیلای افاغنه از اصفهان بمازندران رفت الحال ظاهراً در حیات است
و در آنجاست آقا عبدالجواد فانی تخلص مشهور و نامش معلوم
نبود در اصفهان بمداد فروشی اشتغال داشت گاهی اشعار
نمکین از روی ناسخ میزد مسموع شد که در موطن خود در بدایت حال
بدختر عموی خود عاشق شده و نسبت عدم التفات معشوق
کامش بیاس نشسته از وطن جدا شده بمناسبت نیره

بنحویکه شغل سپاهکاری را اختیار کرده و با دست و روی و جامهٔ سیاه
کثیف بی سر و پایانه میگردید در اصفهان بهمان حالت فوت
شد احوالش براقم حروف شباهتی دارد میر محمد تقی قدس سره
سر حلقهٔ اولیای زمان و سر دفتر ازکیای جهان بود تولد آن نفس
در مشهد مقدس رضوی اتفاق افتاده موطن آن قطب زمان
نیز همان شهر جنت نظیر است در سنه ۱۱۲۰ که عازم سفر حجاز بود راقم
حروف در اصفهان مکرر بخدمت آن یگانه آفاق رسیده ام لیکن
شرح جلالت شان آن بدر سمای حقایق از حوصلهٔ بیان بیرون
حاجی محمد جعفر بیک مرحوم از مریدان خاص آن قدوة الاولیا بود
که راقم حروف اکثر خوارق عادات از حاجی مغفور دیده است
میر مرحوم چند سال قبل از این بجوار رحمت الهی پیوسته شیخ
حزین این قطعه را در تاریخ فوت آن زبدة الواصلین فرموده است
نائب عالم فانی عارف زمان رفته از این جهان گویا عمر
جاودان رفته هر که بشنود از دل نور شمع ایمان را از سرای ظلمانی
آستین فشان رفته بهر سال تاریخش خامه ام نشان فی حیث
دل بخون طبیب و کف دانش از میان رفته گاهی از عارف
جهان بجهت بدرت مقبول نظم میر سید محمد یوسف بیک شاملو
مرحوم این رباعی را از آن مرحوم در خاطر داشت ثبت نمود
ای لطف تو دستگیر هر عاجز را گفتیم که بدرماندگیست بازنیایم

ابد و لی

ابدوست که ز کار رفته‌ام دستم گیر ای یار ز پا فتاده‌ام والله اعلم از
روضة الثنا خواجه حسین ثنائی از امیران کشور سخنوری و از
دلیران معرکه معنی پروری بود در عنفوان جوانی در مشهد مقدس بخدمت
سلطان ابراهیم میرزای جاهی صفوی علیه الرحمة والمغفرة می
رسید و در اوایل الحال میرزای مغفور مزبور تربیت وی نموده
و بکمال شفقت در حق وی مرعی داشته لالی افکارش چندان
پر آب و بالیده است که در درج الفاظ نمی گنجد و جواهر اشعارش
القدره عالی قدر واقع شده که در مقابلش قیمت نمی آید
قبل از آمدن بهندوستان او را با مولانا ولی دشت بیاضی
مشاعرات و مهاجات اتفاق شده و در هندوستان
با مولانا غزالی واضح باشد فیض یافته میشود از فیض صحبت
خواجه حسین مرحوم است و آمدن خواجه بهندوستان در عهد اکبر
پادشاه بوده و مطلع بعضی لاهوریست این رباعی را در بنجو
ولی دشت بیاضی لوی منسوب داشته اند و بعضی بنام قاسم
خانی نوشته اند رباعی بیجاگوی قصه در موزون کف در هر بیتی
غارت صد مضمون کف چون قطره حقه باز حرف گر شنید در گوش
نهاد و از دهن بیرون کف مولانا ثنائی بیانش را ثنائی بود
و بر الست بجد گرفته ثنائی در مهر آن مه را ز دل بیرون
کنم و از دلش غم آید ثنائی خان اول در خدمت همایون پادشاه

پادشاه و بعد از آن از امرای اکبر پادشاه شده بود بیرم است

هر که از لطف تو عذر گو تو باز گشت سهوی اگر نموده ام کبر زور در بیر

ای رسم تو از ازل و قاعده بیداد بیداد از تو رسم از تو قاعده و رای

مولانا نادری مشهور بملا کجا کاو در مجالس نوبرا از افاضل و عظمای

کابل نوشته اند شاه عباس ثانی ابن شاه صفی ابن محمد باقر

میرزا مشهور بصفی میرزا ابن شاه عباس مغفور از اساطین

سلاطین جهان و اعاظم خسروان زمان بوده صیت سطوت

و معدلتش از شرق تا غرب رسیده و طنطنهٔ جود و شجاعتش

کران تا کران فرو گرفته شرح ابهت و جلالت شان آن شهریار

درین مختصرات نگنجد در کتب تواریخ مسطور و در السنهٔ جمهور

مذکور است مجملاً آنکه سن مبارکش از ده متجاوز و از پانزده

کم بود که در شب جلوس شانزدهم شهر صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو

تکیه فرمای وسادهٔ سلطنت ایران گردیده بنفس نفیس مباشر

لشکر کشی و جهان کشائی شده محاربات نمایان فرموده قلاع

فلک ارتفاع عظیم را فتح و ممالک بسیار بتصرف در آورد

از جمله قلعهٔ قندهار است و تفصیل این حالات در کتب سلف

و تواریخ مسطور است عمارات بسیار و باغات بیشمار

بنا و آباد فرمود از جمله باغ فردوس نشان سعادت آباد است

که در کنار زاینده رود ترتیب داده بود و پل عظیم بر آن

رود خانه

رود خانه است که یکی را پل خواجو گویند و دیگری را پل حسن آباد
میرزا طاهر نصرآبادی در تاریخ آن گفته است ؎ دارای جهان پناه
عباس در باغ و سی و پل بنا کرد و در تاریخ جلوسش میر شرف
معروف شیرازی گفته ؎ چون بفضل مالک الملک علی الاطلاق شد
فخر العلیین صفی عباس ثانی پادشاه سال تاریخ جلوسش خواستم از
عقل گفت شد مزین از عباس شاه ؛ در فهم و ذکا و قوت
حسن و جودت ذاتی و دقت طبع و درک دقایق یگانه دوران
و اعجوبه زمان بوده بقصد تسخیر هندوستان از اصفهان حرکت نموده
در ویزه قایان من توابع دامغان باعلا علیین شتافت از خاطر
دریا مقاطرش گاهی بر سبیل تفنن لالی آبدار سر بر زده تخلص ثانی
ثابت در خدمت میرزا طاهر وحید میبوده او راست ؎ بس که
بس که طاعت آلوده با گناه کنم الهی بر نکهت باد لیها دل غم سیه ام
زنگ هر کس شکند سنگ خورد بر سینه ام ؛ میر مفاخر حسین ثاقب از سادات
هندوستان متوطن شهر پتنه و معاصر شاهجهان مغفور بوده محمد افضل
ثابت اصلش از بدخشان است و تولدش در دار الخلافه دهلی واقع
شده سید جلیل القدر بحلیه فضل و کمال آراسته بود و در حدیث
و فقه و کلام و دیگر علوم مهارت داشت مدتها در دهلی بعنوان
درویشی بسر میبرد و امرا و اعزه آن شهر در تعظیم و توقیرش دقیقه نامرعی
نمیگذاشتند و در فن شعر مسلم سخنوران هندوستان وفاتش در

سنه هزار و صد و پنجاه و یک واقع شد و ابوالحسن قریب بهزار
بیت است میر محمد عظیم ثبات خلف میر محمد افضل ثابت تولدش
در سلسله دار الله آباد واقع شده بسیار محبوب القلب و حمیده خصال و
خوش سلیقه و نیکو اختلاط و سخن فهم است انشاء الله اگر روزگار مساعدت
حاصل کرد امید قویست که بمدارج کمال سخنوری ترقی نماید محمد قوت
حافظ اسمش که در سن جوانی در زمان شغل اردوی دهلی گشته در هنگام تحریر این
تذکره در خصوص الفاظ اشعار کرده گاهی فرودی براقم حروف مکرر
اوقات شبانه روزی را مصروف شعر و شاعری داشته بشغل
دیگر کمتر می پردازد چون برای اصلاح اشعار خود براقم حروف می
خواند خود مستدعی شد که این خصوصیت در ضمن احوال شعرا هم نماید
تا راقم حروف تفضیح احوال خود کرده باشد لعم ما قیل اثر وارد
آینه داران تمام لال طوطی از نی چه یاد گیرد از عیب کمالها دیوانی مشتمل
بر چهار پنج هزار بیت مرتب داده اکثر عرایس ابکار افکارش
در کمال مجلس آرائی ظهور کرده اند وحید الجبهه عبدالواسع جبلی
تهمتن میدان فصاحت رستم معرکه بلاغت بود چنانکه جسم را
بجان مباهات سخن را بوی افتخارست پایه سخن را بالا از عرش
رسانیده و دم نکته گفتگو را از سپهر اطلس گذرانیده است تا حال
هیچ یک از بلغا و شعرا شیوه سخنوری او دست نداده در
فن خوش نفسی مشهور زمان و یگانه دوران است در ایام سلطان سنجر
بن ملکشاه

بن ملکشاه مغفور بسیار نموده و از وی انواع نشان دیده است دیوانش
قریب بیست هزار بیت مشتمل بنظر راقم حروف رسیده که هر بیتش با
هزار دیوان برابر بود بخلص حیاتی خواجه جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی
وی از اساطین شعرای جهان است الحق که در سخنوری پایه کار او را دست
داده کمتر کسی را میسر آمده باشد بلغای جهان و فصحای زمان را حلقه
اطاعت در گوش کشیده و رتبه کلامش باعلی علیین رسیده است
افکار ابکارش را پایه از آن بالاتر است که وصف آن در حوصله تحریر
و تقریر گنجد وی والد خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل است که رخساره
شاهد زیبای عراق را بمنزله دو چشم روشنند و چشم جهان را بجای
جان از اهالی و اعیان اصفهان است گویند کمالات ظاهری را
بر کمالات باطنی افزوده در نقاشی و زرگری و طراحی و صنایع و
بدایع بی نظیر آفاق بوده است در علم سیاق و حساب نیز کمال مهارت
داشته در صحبت و مجلس آرائی و در شیوه بدیهه یگانه زمان بوده
است آورده اند که محسنات از اصناف هم بدرجه کمال داشته در کمال وارستگی
او اوقات عمر را بسر برده و بنا بر حکم شاعری و لازمه آن فن اکثر
سلاطین و اعیان عصر خود را مدایح کرده است لیکن بیشتر اشعارش
در مدح صناعید سادات اصفهان است گویند که کلیاتش قریب بیست
هزار بیت میرسد از شعرای مدح رشید وطواط و ظهیر فاریابی و مجد الدین
و خواجه رکن الدین دعویدار رقم را بنظر مداح گفته و صلات نمایان از و

باشد این رباعی را که خواهد آمد در بیاض میرزا صایب مرحوم بنام
وی نوشته دیدم و در منتخب دواوین قدما که شخص غیر معلوم نوشته
است بنام سید حسن غزنوی ضبط کرده است والله اعلم بتعیین
گرفتار است بوصالش هوسش یک لحظه مباد انظرت دست
رسش نی ای نگنم دعای بد زین بیش کز دشمن زار آهنت عشق بو
بینش جمال الدین محمد بن نصیر از استادان سخن و دانشمندان
زمن بوده است مادح ملک قطب الدین پادشاه بوده صاحب
لب اللباب و غیره اشعار بسیار از وی نقل کرده است جمال
الدین ابن صدر الدین الخجندی طبقه خجندیه در اصفهان بغایت
معتبر بوده اند بلکه گوی فی الفضل از سیدان صاعدیه می ربوده
اند پیوسته در میان ایشان ارباب کمال و اهل سخن داد همت میان
بسته می‌داشته‌اند جمال الدین مذکور از سخنوران عالیمقدار
و شعرای کامکار بوده مدح جمال الدین عبدالرزاق بسیار نموده
و وی نیز در مدح او و پدرش داد سخن گستری داده است
جمال الدین ابهری از دانشمندان و سخنوران عالی درجات بوده
شیخ جمال الدین هانسوی از مشایخ سلسلهٔ علیه صوفیه هندوستان
است صاحب خرقه و سجاده و کشف و کرامات بوده
گویند شیخ فرید الدین شکرگنج قدس سره نوشته بود ای عقل
کجا که در کمال تو رسد وان درک کجا که در جلال تو رسد گیرم
گرتوئم

که تو پرده بکار رفته از روی آن دیده کجا که بر جمال تو رسد جلال الدین
فضل الله الخوارزمی محمد عوفی گوید که از افاضل و متورعین است و بسیار
عالی طبیعت ابو المحامد جلال الدین محمد جامع کمالات و رسایل
در اکثر فنون تصنیف کرده ملا نور الدین عبدالرحمن جامی علیه الرحمه اصل وی
از اصفهان و مولدش بلده جام است ه مولدم جام و رشحه قلمم
جرعه جام شیخ الاسلامیست زان سبب بر جریده اشعار بدو معنی تخلصم
جامیست شرح فضایل و کمالاتش درین مختصر نگنجد علو منزلتش آن حد
کمال رسیده در عهد خودش مرجع خاص و عام بوده پادشاه ذی جاه
ابوالبقا سلطان حسین میرزای بایقرا در خدمت مولوی کمال عقیدت
و اخلاص داشته و نظام الدین امیر علیشیر که مطاع پادشاه فرزند معتقد
از معتقدان ملک مریدان اوست و از مثنویات خودش ستایش
مولوی بسیار فرموده و الحق وی لایق ستایش دانشمندان آفاق است
تصانیف عالیه در اکثر علوم بر صفحه روزگار از وی بیادگار مانده
که عدد آنها پنجاه و چهار است موافق عدد اسم خلاصه جناب مولوی
زاد در فن سخنوری قدرتی بود که تقریر نگنجد منظومات بسیار دارد از
جمله چهار دیوان و مثنویات سبعه و نیز مثنوی دیگر در تعریف
کعبه معظمه گفته و طرز وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شستگی لفظ و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
بلاغت الفاظ و فصاحت گفتگو و بلاغت طرز عدیم المثل

است تاریخ وفاتش را امیر علیشیر چنین یافته است کاشف اسرار الهی
بود بی‌شک زان سبب گشت تاریخ وفاتش کاشف اسرار الله
مولانا محمد جامی امیر علیشیر در مجالس النفائس نوشته که وی برادر
خورد مولانا نور الدین عبد الرحمن جامیست تکمیل علوم ظاهر نموده بود
اخلاق و صفات درویشانه داشت و در موسیقی ماهر و در
سایر فضایل کامل بوده مولانا جانی بخارائیست مقلد و غزال بوده
مولانا جاروبی از فقرای هرات و جاروب کش آستان شیخ الاسلام
خواجه عبد الله انصاری بوده مولانا جزوی از عراق بوده او راست
ه عاشق چو بدنامم اگر کشتم دلم باری خوش است عاشقی بدنامی دارد
و لیکن کاری خوش است تا جعفر از ماوراء النهر است پدرش کوکلتاش
جدش متولی آستانه مشهد مقدس رضوی بوده او راست ه امشب
که شمع چهره را از تاب می افروختی رحمی نکردی بر من و پروانه وارم
سوختی سید جلال الدین ابن سید عضد الدین جلال است که وزارت
محمد مظفر کرده مولدش دار العباده یزد بغایت دانشمند و
فهیم بوده هنگام طفلی که در مکتب مشغول و تحصیل علوم بوده روزی محمد
مظفر بمکتب خانهٔ وی حاضر گردید سید جلال این قطعه را گفته
و نوشته از نظر محمد مظفر گذرانید قطعه چار چیز است آن در سنگ اگر
جمع گردد لعل یاقوت شود سنگ بدان خارائی پاکی طینت و
اصل گهر و استعداد تربیت کردن مهر از فلک مینائی خواجه

جلال الدین طبیب از اطبائی و شعرائی معتبر عهد خویش بوده در
خدمت شاه محمود و شاه شجاع کمال تقرب داشته مولانا
جلال الدین محمد دوانی شرح کمالاتش در این اوراق نگنجد صاحب
جمیع فضایل و کمالات بود تصنیفات عالیه اش در روزگار
بیادگار است با این دعوی برهان ثبت قاطع تاریخ وفاتش
نادر عصر و اعلم علمات مولانا جلالی از شعرای زمان سلطان
حسین میرزا بوده خواجه جلال الدین محمد لردستانی متخلص بجلالی
بوده شیخ جلال از محققان طبقه علیه صوفیه بوده وطن و مولدش
هری بوده او زبکیه او را ببخارا حرکت داده در آنجا منزوی گردید
مولانا جلالی هندی از شعرای زمان همایون بادشاه است تقی
اوحدی نوشته که تا دیدن دیوانش بهتر از دیدن بود و این دو بیت
از او نقل کرده ع زاهد ز جام باده لعل تو مست شد رو بتو
دید عاشق و الستش بهشت شد ع وعده وصلت ای ماه بعید
افتاده است وه که این وعده چه بسیار بعید افتاده است عزیز القدر
شیخ کاشی علاء الفاری چو بنوری ذکر کرد که در دیوان شیخ کمال خجندی
بتغییر مضمون این بیت بنظر رسیده و آن این است ع گفته بودم
ز تو عید دگر آه که این وعده هم بعید افتاد ع سید جلال نصب رانست
ع چه نقد نیستم که باهفت دریا ولیکن روز یک شبنم ندارم مولانا
جلالی دهلوی از معرفت بهره وافی داشت و از اسباب دنیا



بلنگ و پوست تخته قناعت کرده بود و اصلش کنبوه است ارادت
بخالوی خود شیخ سماء الدین کنبوه داشت سیاحت بسیار کرده گویند
در هرات بخانهٔ مولوی جامی رفت و از فرط استغنا اعتنای
شان مولوی نکرده نزدیک مسند نشست مولانا بنظر ظاهر حال او
کرده پرسید میان تو و خر چه فرق گفت یک وجب و فاصله میان
هر دو همین قدر بود مولوی دریافت که مرد صاحب کمالست
پرسید از کجای گفت از هندوستان از سخنان جامی چیزی بخاطر
داری گفت آری و این شعر خواند ۵ ما را ز خاک کویش پیراهنیست
بر تن آنهم ز آب دیده صد چاک تا بدامن ؛ مولوی برخاست
و طلب نام او کرد گفت جمالی مولوی پرسید که این جمالیست
فرمود از این عبارت لفظ جمال خود مفهوم شد یای باقیست گفت
و عده خلاصه جناب مولوی بعد از علم بحقیقت حال ملا
جمالی را در کنار گرفت و بانواع ملاطفت پیش آمد و چندی
باهم صحبت داشتند ملا محمد منجم هر ولایت تا بحدی بیقید و
لاابالی بوده گفت جنون بوی کفر از وست ۵ هر کس که نیست
زنده به عشقش هلاک به ذره بر سر که نیست هوا بتو خاک به
مولانا جنتی از خراسانست تخلص وحدی نوشته که نه عقل دارد
و نه طالع و انحرف بمعقول فقیر نیست چه هر که او ندیدم عقل نداشت
طالع داشت و میرزا صاحب چه خوب فرموده ۵ دانش ۱۴ ابیات

بهر کداد

بهر که داد کم رزق می نهد چون آسمان در ثبت حسابی ندید کسی
سلطان ابراهیم میرزای جاهی از زبده شاهزادهٔ والا گهر نیکوسیر صفویه
رحمهم الله اجمعین است بی تکلف تا معمار معمورهٔ جهان طرح این کهن
بنا را انگیخته شهریاری مثل او زینت افزای اورنگ وجود نگردیده
چه وی جامع جمیع حسنات صوری و معنوی بوده با کمال ابهت و حشمت
در نهایت رحمت و تعطف در غایت معدلت و عنایت
با طبقات ناس سلوک می‌فرموده حاتم از رشک بذل کفش
گوهر اشک از دیده می‌ریخت و کسری از صیت معدلتش خاک
خجلت بر فرق خود می‌بیخت رستم از سطوت خنجر او در دم
عدم خزیده فلک از مهابت نیزهٔ او پای ادب بدامن خویش
پیچیده اگر روزگار غدار آن شاهزادهٔ عالی تبار را فرصت میداد
گلخن ویران جهان را رشک گلشن جنان می‌فرمود کمالاتش از آن
زیاده است که احصای آن توانند شد و درین مختصر نتواند گنجید هیچ هنری
نبوده که آن والا تبار را در آن کمال مهارت نبوده باشد ارباب فضل
و هنر از زمین عنایتش فرق عزت بفلک اطلس می‌سائیده اند
روز یکشنبه چهاردهم ذیحجة الحرام سنه ۹۸۵ مقتول برادرش شاه اسمعیل
ثانی ابن شاه طهماسپ ماضی صفوی که بعد از پدر اورنگ آرای
شهنشاهی گردیده بود آخر سال لقد بر شاه اسمعیل به ضربت
را نیز از همان شربت که برادران زاده بود نوشانید و خونریزی

برادران عالی تبارش بروی نامبارک گردید بهره الهی دشنام دادنی نبرداشت
و باندک مدتی لوای فنا برافراشت جاکی علیخان حکاک از معاصرین
شاه عالم جهانگیر پادشاه است و در هند می بوده مولانا جاکی شیرازی
گوشه نشین بوده و بالنگ بوده و از یکصد سال زیاده عمر یافته بدلالی اوقات
میگذرانیده آدمی بوده است در سنه ۹۹۰ در شهر خوانس فوت شده جانی
نام شاعری در عهد همایون پادشاه بوده مرکب هندی در هجو شاه محمد
نام گرگ گفته که بند اولش اینست ه شاعر شاه همایونم و خاک درگهش
میزنند گوکه شاعرم طعنه بمن خسرو انوری و اشعار خود شمع خیل و سیه دیدم از
تحفه زنانه چون زهره و زنگیه سوی هجوش اگر اندازند شوی روی بهره پاره کاغذ
اگر از شهریاران کنند بس عرض اینست که این خر صفتان ابله عزت و منصب و
انبطانوی دارند بگفته وای آنکس که بخیل شعرالبشر و هرکه بابا البشر و بخدا
لبشنو درویش جاوید جاکی لاهیجانی از تلامذه فاضل مرور میرزا ابراهیم همدانی
است باحمد آباد گجرات آمده متوطن بوده مجرد از اوقات میگذرانیده
است مثنوی مشتمل دوازده هزار بیت در برابر مثنوی حضرت مولوی
فرموده است جانی تخلص بوده او راست ه اگر بیمار من از من بحج
دعا برساند دعا کنم که خدا الشس همه عالم برساند جانی شوردوز
قزوینی راست ه چنان بکشتن عشاق دارد میل تمام که هم
کشته رهگذر از شتاب مرا جاکی خان راست ه دلم که رشته
زلف تو رشته جان گفت از آن فرح که دیوانه بر زبان گفت

هم حجرا

میر حبیبی در خدمت اکبر پادشاه خطاب نادر الملکی یافته در مصوری
شبیه نداشته است میان وی و غزالی مشهدی مهاجات بسیار
واقع شده او راست ه حسن بتان کعبهٔ الفت عشق بیابان او
سرزنش ناکسان خار مغیلان او جنیدی از امرای روزگار بوده خصوص
پدرش شاه علیخان تاریخی که از امرای شاه طهماسب ماضی مغفور
بوده مولانا جنیدی قزوینی راست ه دوزخ چراغ از تنگ لنگو زد
که روز حشر آنرا که رد کنند حوالت باو کنند مولانا جسمی همدانی سخن جسم
را جانست در عهد اکبر پادشاه جهانگیر پادشاه در هند بوده مولانا
جعفری ساوجی در عهد شاه مغفور شاه عباس ماضی بوده میر جعفر
مکتب دار کاشانی در همان عهد بوده از خوش سخنان است و اکثر
اشعارش رباعیست جعفر رازی طبیب و هنرمند بوده جعفری شهری
در عهد شاه طهماسب ماضی مغفور بوده میر جعفر مشهدی در اصفهان
بکسب فضایل اشتغال داشته ملک جلال الدین سیستانی از
ملازمان شاه عباس ماضی مغفور بوده او راست ه صد رخنه
در دلم ز خدنگ نظر کند تا راه آرزو بدلم منتشر کند جلال سیستانی پدر
ملا ن احولیست که مذکور شد ه دلی دارم که غیر از مهر ورزیدن نمیداند
کشد هر چند آزار از نورنجیدن نمیداند سراپا زخم کاری خورده مثل تیغ بیدادم
ننازم طاقت دل را که نالیدن نمیداند جلالا چون کنم با طفل بد خوئی که هر گفتم
ز نقش لحظه او نغز بر نجیدن نمیداند جلال کور سفاهانی از خوش نویسان

بوده از اقربای روزبهان صبری بهند آمده در سنه الف فوت شد

جلال الدین حسین نیشابوری در زمان جهانگیر پادشاه در دکن بوده

جمال کار این رباعیست ~ آه من در دل سنگین بتان کار نکرد چکنم آه

که نرم هم به سنگ آمده میر جمال الدین کاوزونی از فضلای بهند در زمانه

میر عبد الکریم جم از سادات معموری و از ملازمان جهانگیر بادشاه بوده

در خدمت وی شرف یافته در سنه ۱۰۳۲ فوت شد محمد شریف جم در اوایل

حال در خدمت میرزا جعفر آصف خان مرحوم می بوده و بعد از آن

ملازم شاهجهان بادشاه گردید در خدمت وی شرف یافته در یکا

وی گذشته شد میر جنونی قندهاری احوالش از اسم هویداست در

سنه ۹۹۹ در شب عید رمضان در شیراز وفات یافته در سپاهگری و

تاریخ دانی مهارت داشته است و میر قدلو نسبه خرده بود سخنی این

قطعه را بجهت وی گفته و به الهند طبع افتاده جایزه و صله بسیار

بوی داده است و به نهایت محظوظ شد ~ شمع ماتم جنونی

آنکه همه جز حبش زنان مقبالست او بنسل عباسیان غالب البال

قنبر عباس است و بانک و بهر الشیل قنبر گفته و مباهات وافتخار میکرده زهی

اعتقاد و کمال ایمان رحمة الله جنونی هروی این بیت را صاحب مجالس ذکر

کرده ~ ای اهل جنون را کمند نو زنجیر زنبور روی تو در این حلقه زنجیر زنان

جنونی شیخ زین الدین حسینی از دهات اصفهان بوده از جمله دردمندان

سید نور جمال جونی ساکن آگره بوده جم قند طری عاقل از انجا انجا

آگره بوده

بوده و پیر است خوش آمدی پسر او اگر چه بجای دگر گه قفل
خانهٔ عارف کلید پیدا نیست بجوری نام شاعری راست و دیوان
هر سنگ جفائی آن پسر پیر را بنی میسازم و دائم عبادت میکنم او را
مولانا جهانی در هند بوده از حیثیت احوالش معلوم نشد و این از اوست
از هیچ در چو بوی مرادی نیافت دل آخر زدیم کعبه و بتخانه تو خیم
جعفر بیک از بنی اعمام حاتم بیک اعتماد الدوله بود در وزارت
ایران فوت شد میر جعفر قزوینی وزارت لاهیجان و غیره کرده در
زمان شاه سلیمان مغفور فوت شد او راست من سیم الروم
جوانی و نشاط آلوده شده هر که دارد تکیه بر فن تکیه گاهش شد مرا میر جمال
الدین از اجلهٔ استراباد بهد الفت از علوم رسمی بهره یاب بوده میر
جنیدی شهرستانی از کلانتر زادهای آنجا بود ملا عطا جاوید
مازندرانی نسبتش به بلال قدس سره میرسید در فضیلت و کمال
مشهور زمان بوده بقضای بعضی از الکای مازندران تعلق بوی
داشته در اول دانش و آخر جاوید تخلص میکرد در شهر اصفهان
لباس جاودانی شتافت جهانگیر پادشاه ابن اکبر شاه
ابن بابر پادشاه است که آبا عن جد او رنگ نشین مملکت هندوستان
و زینت افزای عرصه جهان بوده اکثر اوقات شبانه روزش
بعیش و عشرت میگذرانید لیکن چون معدلت حیا و مروت
ذاتی در طبع شریفش مخمر بوده خلل در قانون سلطنت راه

ابن همایون پادشاه

نیافت و در سبب ظلم و مشاجره جانبین ممنوع شده حتی آنکه نور
جهان بیگم ملقب به بادشاه بیگم صبیه خورد ابوالحسن طهرانی وزیر
اعظم مخاطب باعتماد الدوله که حرم محترم بادشاه مغفور و معشوقه
شیرین‌تر از جان آن شهریار مغفور بوده بتفرج بلب بام قصر برآمده
بود و سایه اش بر زمین افتاده بود که رهگذری آن سایه را دیده
سر ببالا کرده و نظرش بجمال جهان آرای بیگم افتاد و دیدن همان
بود و هدف تیر تفنگ شدن همان و ورثه مقتول مطلع شده
بدربار بادشاه آمده زنجیر معدلت را حرکت داده شهریار مغفور
را آگهی شد که داد خواهی بر در ایستاده از خلوت بدیوان عام
خرامیده استفسار احوال نمود معلوم شد که شخصی از نزدیکان
سرادق بادشاهی مباشر قتل این مظلوم شده بعد از تحقیق به
وضوح پیوست که قاتل نور جهان بیگم است با آنکه محبت
بادشاه با آن نادره زمان بمرتبه بود که لیلا و نهارا رخ نیاز به
پایش می سود و جبهه اخلاص بخاک رهش می مالید و فرموده بود
که در جمیع بلاد هندوستان سکه بنام او زدند و جمیع امرا
و راجهای هندوستان جبین عجز و انکسار بعتبه فلک مرتبه
اش می سائیدند غضب آن کسرای ثانی بحرکت آمده
بوساطت خواجه سرایان استفسار نمود که باعث این
حرکت ناشایسته چه بود بیگم عرض کرد که چون نظر شخص

همین اتفاق ضرورت شد که بدرفتن اقدام نمایم بادشاه فرمود
که اگر شما بتفرج بر لب بام نمی آمدند چرا این ضرورت پیدا شد
تقصیر از شماست که عرض حال مینمائید آرزو که شما شنائی
حسن کرده حکم فرمود که بیگم را بورثه او بسپارید که در سیاست
گاه برده بهر نحو که خواهند سیاست کنند خواجه سرایان بامداد
هر در حرم سرای بیگم زیر شکوه بیرون آوردن بیگم مشغول
شدند شورش از سر بیگم و امرا و خلق بیرون رفته احدی را مجال
دم زدن نماند عاقبت الامر بتعجیل تمام ورثه را راضی نموده
چند لک روپیه نقد و دیهات باقطاع از طرف بیگم و هر
یک از امرا و اهل کاران مبلغان بورثه رسانیده راضی
نمودند و در خدمت بادشاه اظهار جرا و عفو جریمه کردند
و بعد از صفائی کلمات رضا و عفو از ورثه مقبول و خوشنود
شدن آنها بادشاه بمحل سرای تشریف فرموده بر پای
بیگم گذاشته بپاهای بزرگ است که اگر ترا میکشتند من چه می
کردم بیگم گفت که چرا مرا بکشتند من بیگم روی بادشاه گفت چکنم
که حق تعالی جوابی این جمع را یمن فرموده است مجرم را از
خیانت کردن با خدا است دیگر بار دیگر از بیگم از مقوله تقصیر
سرزده بود امر بقطع بدنش فرموده باز و عیان را راضی
نموده یک لک روپیه از بادشاه و یک لک روپیه از

بیگم گرفتند و یک برادر نورجهان بیگم را بسبب آنکه از وجه کسی را متصرف
شده بود بر تخته بسته اره کشیدند و دو تخته دیگر حاضر بودند نورجهان بیگم
در آن شب میرجالنذیه و پدرش که اعتماد الدوله باشند در حضور شاهزاده
هیچکس را مجال شفاعت نماند بعد از آن که پادشاه برخاست بیگم
استفسار نمود که دو تخته دیگر برای چه بود فرمود که از برای آنکه اگر شما یا
اعتماد الدوله شفاعت بکنید هر دو را بتخته بسته اره کنم خلاصه در عهد
دولت ایشان گرگ و میش باهم آب میخوردند و رعایا و زیردستان بفراغ
بال فی آسوده اند و در محل عشقبازی اسیر حلقه اهل نیاز و در عرصه دولتمندی
شهباز بلند پرواز بوده از فرط عدل در مملکتها الغدر عاشق دوست و دردمندی
پرور بوده که شرح آن بتحریر نیاید از جمله آنها یکی اینست که حکم فرموده بود که احدی
نقاره و نوبت نوازد مگر چند در ایام عروس و شادی باشند اتفاقاً روزی
نوازی شخصی که عروسی داشته و غافل از این حکم بوده از پای عمارت
فلک اساس شاهی میگذشته و نوبت عروسی مینواخته پادشاه
از بالای قصر آواز نقاره شنیده حکم باحضار آن فلک زده میفرمایند
که بقتلش رسانند بیگم یکی از خواجه سرایان خود میفرمایند که بآن شخص بفهمانند
که در حضور اقدس عرض کند که جوان و عاشق این دختر بودم و عهد
کرده بودم که اگر وصالش میسر شود روز عروسی نوبت بنوازم
لهذا نظر بالغای عهد معهود را بنگونه بی ادبی شده ام چنانچه آن شخص معین
را بعرض رسانید پادشاه از استماع این سخن متغیر شده فرمود که اه

حکم نمود

چنانچه چون این عروس در حسابت هست به حکم فرمود که ابتدا سر از زمین
و این دختر را از نو فارغ نما عروس ایشان را مسکن نمودند دختر را بحرم داخل کرده به حکم
پسر فرزند و پسر را در بیرون نگاه داشتند بدین دستور هر چه تمامتر و با عیش و
نشاط تمام عروسی فرموده الفاقات لاابالی هر دو مرحمت کرده کام
یاب ساختند داز معروف بوده که هر صاحب لعبت منتهی سیاست
را اگر کسی پادشاه بگفت که عاشق است همان لحظه رفته فرموده
رقم عفو بر جریده اش کشیده الفاقات وافر مبذول نموده وسع در وصول
وصال معشوقه اش مبذول لهذا این وسیله جمعی کثیر و جمعی غفیر از مستحقان
سیاست بنوازشات خاص سرافراز میگشتند خلاصه پادشاه
قرلو ز علاوه معدلت گستری و سخاوت حیا و شجاعت ذاتی
از صاحب کمالان مشهور بوده چنانچه احوالات عهد خود را
خود بالنفس فرموده الحق در کمال پختگی و شستگی و سلاست کلام و
عذوبت بیان در سلک تحریر در آورده عجایب و غرایب
بسیار که بنظر نفس نفیس رسیده قلمی فرموده است و آن کتاب متداول
راقم حروف نیز بشرف مطالعه آن دریافته بالتمام نظم نیز طبع نفس نفیس
نادر بوده و بر است [illegible] مانا [illegible] کل نوشتیم شاید که
صبا باور سازد هرچند نوشتن شعر نورجهان بیگم در این محل خارج از
سیاق بود لیکن خاطرم متوقف آن عاشق و معشوق را [illegible] شده در
همین جا ذکر کردیم این شعر نورجهان بیگم مناسب وقت بدیهه گفته و

کتاب ۳

بآن پادشاه خوانده است ع هر آینه نگین لعل است بر قبای جوهر شناس
قطعهٔ جوان است کریمان کبیر میرزا ابو طالب جناب ولد مرحوم میرزا
نصیر خط شیرنویس است تمامت قابلیتش بزیور الف کمالات آراستگی
و جوهر اخلاقش بزیور حسنات پیراسته بود سلسلهٔ ایشان از اجلهٔ شرفا
اصفهان و اعزه نجبای ایران اند بعد از رسیدن بمنصب فرمانبری سرفراز گردیده
وزرا و امرای عظام زیاده از حد توقیرش نموده مراعاتش را از رسم باب
منظور میداشتند و با والد فقیر کمال خصوصیت داشت و در فن انشا
و حسن خط یگانهٔ آفاق و در سایر صفات حسنه و اخلاق پسندیده در عالم
طاق بود دیوانی مشتمل بر دو سه هزار بیت از ایشان بر صفحهٔ روزگار
یادگار است در سنه ۱۱۳۵ الف بفاصلهٔ دو سه ماه بعد از محاصرهٔ اصفهان داغ
فراق بر دل احباب گذاشته ازین سرای فانی ارتحال فرموده در همان ص بعالم باقی
شهر مدفون گردید میرزا فتح الله متخلص بحباب ولد میرزا مهدی است موطن
اصلیش قریهٔ خوزان من اعمال اصفهان قبل ازین بهندوستان
آمده بنظارت سرکار لطف خان تبریزی مرحوم که دیوان خالصه و
خانسامان پادشاه مغفور محمد فرخ سیر بود اختصاص یافته باستقلال
تمام متوجه آن شغل گردیده بدرجهٔ اعتبار رسید بعد از فوت لطف خان
توقف هندوستان را مصلحت ندیده اند و خسته که داشت برداشته
عازم وطن شد در ایام استیلای افاغنه نظارت محمد امین خان وزیر
اعظم متعلق بوی گردید از حسن سلوک قاطبهٔ خلق را راضی میداشت

بعد از

بعد از هزیمت افغان در دشت مورچه خوار من اعمال اصفهان
که حرب ثانی هزیمت سیم آنجماعه بود و فرار کردن آنها از شهر مزبور
بسمت شیراز میرزای معز الدین اکبر خزانه وزیر مزبور را متصرف شده
ضبط دروازه‌های حصار اصفهان نموده بقیهٔ آنجماعه را قتیل و اسیر کرده
تا رسیدن سپاه ظفر پناه قزلباش که سه روز کشید بحراست شهر
کوشید بعد از ورود قزلباش غنیمت خوانین را بر طبق رند و اخلاص
گذاشته از نظر نادر قلی خان ایران که در آنوقت سپهسالار و مختار کل و وکیل
الدوله بود گذرانیده تحسین طبع آن فطرت صنع را که صیت و دارای بخت
این کلانتری اصفهان سرافراز و مدت سال در کمال استقلال
مباشر آن امر شده لوای اقتدار زینت فلک افراشته محمود عالمیان
گردید الحق در آن شغل کمال دیانت و کم طمع و حسن سلوک با کافهٔ
انام بعمل آورده در اجرای مهام ید بیضا نمود و سلطان صاحبقران
نیز شفقت بسیار با او داشتند در صفت همت و شجاعت
و زیرک دانی و تربیت ارباب کمال و سخن سنجی یگانهٔ روزگار
بوده و در مرتبت نظم طبع نجابت قادر و سلیقه در کمال
درستی داشت بهم طور سخن آشنا خصوصاً طرز قدما بسیار
راغب و مایل بود هرگز مجلسش از ارباب کمال و سخن سنجان
سحر مقال خالی نبود و بقدر مقدور رعایات و نوازشات
بنسبت این طبقه بعمل می آورد در رتبهٔ قصاید و رباعیاتش بی نظیر

از غزلیاتش هم قصایدش بطرز قدما واقع شده و بر تو فیض
ایشان بآنها یافته است عاقبت خرم و چون او بیگاه لقا عقد
مهر قدرجان ایران اوخت با اکثر ظروف کمال خصوصیت و
آشنائی داشت دیوانش قریب بچهار هزار بیت میرسد در
مدح سلطان صاحب قران قصاید غرا در سلک نظم کشیده
میرزا داراب جویا اصلش از ایرانست و تولدش در کشمیر واقع شده
بصحبت میرزا ابوطالب کلیم و میرزا صائب در انجا رسیده در
زمان عالمگیر بادشاه وفات یافته از اوست ه دیگر بگذشت دل
آزرده ناشاد ازین صحرا مکن همچون آه درد آلود خیز باد ازین صحرا ه
در کوی گلفشم دل بیتاب می طپد بی باده همچو ماهئی بی آب [illegible]
میر محمد جعفر طهرانی بفضل و کمالات معروف و بصلاح و صفای
باطن موصوف بود همیشه از مدارس افاداتش جمعی مستفید و
در صحبتش عموم خلایق از هر طبقه بهره مند میشدند در دعوت و اوراد
مجرب کمال مهارت داشت و در سیخ شناسی و فن انشا و معما بر
اقران فایق بود خاقان مالک رقاب آنجناب را از بلده طهران
از کمال اعزاز و احترام طلبید در اصفهان مدتها متوطن و فاضل
مبرور آقا خلیل اصفهانی بمصاهرت ایشان مخصوص بود در
حین محاصره اصفهان با سایر متعلقان بلا مشقت از طریق محاصره
برآمده عازم مشهد مقدس رضوی گردید توطن آن آستانه

ملائک

ملایک پاسبان اختیار نموده در عبادت و ریاضت و ارشاد و افادهٔ
طالبان مشغول شده و با وجود کبر سن که قریب بنود سال رسیده بود
دقیقه از این امور نا مرعی نگذاشت از صلحای سادات خدمهٔ روضهٔ
منوره مسموع شد که حضرت امام ثامن علیه السلام را در واقعه مشاهده مینماید
که بلفظ مبارک میفرمایند که ملا میر جعفر را آنگاه میداریم صبح آن روز سید
مذکور بحضور الشان آمده خواب خود را اظهار نموده حضار را حیرتی
روی میدهد روز دیگر تب محرق عارض ذات آن سید عالی درجات
شد و روز سوم وقت زوال روح پر فتوحش بملکوت اعلی شتافت
در جوار آن روضهٔ ملایک آشیان مدفون گردید گاهی شعری با معانی
از خاطر قدسی مآثرش سر میزد ملا مظفر علی جرات تخلص داشت
وطنش معلوم نشد و خود هم نهایت شهری را سیاحت بسیار کرده
و آخر یکی از مدارس اصفهان سکنی نموده در سلک طلبه بسر میبرد
اما از علمای نجوم از حفظ و سوادی نداشت خود را اشتغال عوام امیدا
و از بدایت عمر تا آخر که بهفتاد سالگی رسیده بود فکر شعر میکرد و قصاید
و ترکیبات و ترجیعات بسیاری در مناقب اهل بیت علیه السلام
نوزوان کرده بود اما سخنش فهمیده نشد است و گفته هم بر ساخته
شعر خواندنش خالی از غرابت نبود مرآوازی بغایت حزین
و هیبتی در نهایت کراهت داشت گویا مصداق این رباعی بود
که مرحوم حکیم شفائی در هجو زوره ارسالی گفته زوره فرلنت

بلکه پشم مانند شوربه نمد زند و ما نخ مانند بنفشه سیب لبنک
نیز ابریشم مانند عینک چو نخ یکبار کارش مانند اشتهافروش ها حضرت
بجا دارند که موجب تعجب خلایق شده بود و خود حکایت
میکرد که شبی در اصفهان مهمان آشنائی شدم بعد از فراغ طعام
صحبت میداشتیم از سخن من آنرا استنباط نمود که مرا به بیضه
مرغ رغبت تمام است گفت در خانه حاضر است اگر حالی تناول
نمائی بهر قسم که خواهش باشد بجنبه بیارند گفتم الحال سیرم و آرزوم حفظ
شب بخورد بعد رسم آمدم همین که نشستم خادم آنرا آورده بیضه عدد
بیضه در سبدی پیش من نهاده رفت شب زمستان بود و من آتشی
افروخته نشستم و در خود رغبت تمام به بیضها یافتم سبد را پیش
آورده در آتش بریان میکردم و از پوست برآورده میخوردم
تا سبد بیضه تمام شد آنگاه جرعهای نوشیده بخواب رفتم و باز حکایت
حکایت میکرد که یکی از دوستان من در حوالی شهر زراعت
داشت و خربزه شیرین از آن مزرعه حاصل میشد در موسم خربزه
بدیدن او رفتم دیدم که خربزه بسیاری در صفه از صفههای خانه بر
سر هم توده کرده اند و میخواهد که برای هر یک از آشنایان خرواری
فرستد چون مرا دید نظر افتاد گفت که اگر تمام این خربزه بخوری
واگذارند در چند گاه میتوانی خورد گفتم امتحان باید کرد گفت من
آنچه از اشتهای تو شنیده ام دو سه ماه شاید به انجام رسانی آنگاه

گفتم

کیف این خربزه بشما تعلق دارد و فنا تمام شدن در این مکان
فیما بینه و بین نگفتم که بشرط آنکه مرا روزی هشت می باید که او هم با من
درینجا باشد تا با هم صرف نمائیم آن مرد را خوش شد و همان لحظه برخاست
بخانه دیگر رفت و آن خانه را بمن واگذاشت من بنیاز ابر در
آمده تفحص زنانی که بعقد راضی بوده میکردیدم تا آنکه پیرزنی کار در
باین امر رضا داد او را با خود بردم و در دروازه خانه را بسته
برهنه شدیم لنگ بستیم و در کنار آب حوض آرام گرفتیم بخوردن
خربزه و مجامعت با آن ضعیفه مشغول شدیم تا عصر روز سیم از آن
خربزه باقی نمانده بود و در آن سه روز از آن زن زیاده بر شش
خربزه نتوانست خورد و در روز اول بیست نوبت و باقی ایام
چهل نوبت مجامعت میکردم و آن ضعیفه مشرف بهلاک
شده بود چون خربزه تمام شد ترسیدم که اگر صاحب خانه معلوم
کند که درین روز خورده ام مرا رسوا خواهد کرد لهذا تا یک هفته
در آنخانه بحالت و تباهی که آن مرد متعهد شد و قناعت
کرده گذرانیدم چون هفته تمام شد او را خبر کرده بر آمدم و آن
شخص تا زنده بود در محافل و مجالس از روی تعجب این
قصه را نقل میکرد و مردم گزاف می پنداشتند مجملاً با
وجود این حال خالی از غنای طبع نبوده هرگز اعتنا و التفات
بارباب دول نمی نمود و بقناعت و صبر اوقات میگذرانید

خاصه

تا آنکه در همان شهر ودایع هستی وداع نموده از تنگنای کم نجات
یافت این چند بیت از اشعار اوست شعر ای طبیب
محنت ما جان کار فکر جراحت کن یا شکایت از ولبتان یادم کن شکایت
کن له ساقیست سبزه کار با ما ایام چه کند خار با ما اینکه نیست
که ساغر لکائش مباحثت در بین بهار با ما امروزی نیست
از قد هست ناسازی روزگار با ما روضه الجامع
سید حسینی سادات قدوه ارباب دین و کعبه اهل یقین بوده
صاحب کرامات و خوارق عادات اصلش از ولایت غورست
مسکن و موطنش هری بوده بقدم استقامت سیاحت فرموده
خورشیدوار گرد عالم برآمده ذرات جهان را از فیض صحبت بدرجات
عالی رسانیده و بنور خاطر شب تیره بختان را چون صبح روشن نموده
ست خاطر فیض مآثرش گنجینه اسرار الهی و زبان الهام ترجمانش
مفتاح ابواب مشکلات است تصنیفات عالیه از وی در صفحه عالم
بیادگار مانده خرقه از شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
گرفته و با شیخ عراقی و شیخ اوحد الدین کرمانی هم صحبت بوده اعتکاف
نموده از جمله تصانیف او که مشهورست کنز الرموز و زاد المسافرین و
نزهة الارواح است و سؤالات گلشن راز ازوست که از خراسان
بعراق فرستاده شیخ محمود شبستری قدس سره العزیز از عهده جواب
آن برآمده و وفاتش در هرات واقع شده در شهر شیخ الاسلام خواجه

محمد عوفی گوید که من از خدمت وی استفاده نموده ام آفتاب سپهر شعر
و بدر فلک ظرافت بود بحسب الاتفاق و ندرت کاینات منظوم شعر فارسی نشد
در عالم سخن رتبه او را چنان یافتم که در حوصله بیان نمی گنجد چنانچه اهل سخن
را بسخن او مباهات است سخن را بوی مفاخرت بودی از محبان و دوستان
اهلبیت و رسالت و حضرت ائمه معصومین است علیهم السلام بزبان تازی
قصاید در مدح ایشان مشهور و بالسنه جمهور مذکور است و پیشتر در
مرو و بلخ متمکن بوده و لادتش غزنه در ان نواحی واقع شده اشرف الدین
حسن ابن ناصر العلوی الغزنوی از اهل ریاضت و ارباب سلوک بوده
او راست و با نهایت زهد و تقوی و صلاح و پرهیزکاری می زیسته محمد
عوفی گوید که روزی او وعظ میگفت هفتاد هزار کس در پای منبر او حاضر
بودند که میل کسبند و کمال ارادت و اعتقاد بوی داشتند چون بهرام
شاه این احوال را دریافت متزلزل شده دو شمشیر برهنه با یک
غلاف نزد او فرستاد پس سید برنور عزم حجاز کرد و در رجوع گفت
که هست مرجعش این است علموا یا قوم بل صلوا علی صدر الامین مصطفی
ما جاء الا رحمة للعالمین در تاریخ گزیده مسطور است که چون سید حسن
ابن از حج رجوع کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواند این بیت رسید
لاف مدحی نتوانم زد در خور حضرت والا مدحی آوردم اینک
خلعتی بیرون فرست از روضه مقدس مطهر نبوی خلعتی برآمد و بر
صحت این سخن اطناب و زینت اکرام استشهاد ندارد لیکن دیگران

معقول

نقل کرده اند که خدمهٔ روضهٔ مقدسه خلعتی بجهت وی حاضر کردند و این
ترمیماید خلاصه بعد از زیارت حرمین الشریفین در بغداد ساکن شد تا آنکه
سلطان مسعود بن ملکشاه او را به تکلیف تمام و با نهایت عزت
و احترام بوطن باز گردانید چون طایر روح سید طاهر روحش از قفس بدن
آزاد گردید و فوت شد در سنهٔ ۳۵ این رباعی را که خواهد آمد میرزا صاحب از
سید حسن ضبط نموده است ای در زلفت کرده دل و دین تاراج وی
در شکرت ساخته بیرون منزل چون اخراج رفت ببو جنبد بن منزل
گذشت نندم و نخستین منزل منتخب منتجب الدین جنید کس از
قدما نوشته و نسخهٔ دیوان بنظر راقم حروف رسیده است و از آنجا اشعار
بسیار از قصاید و غیره از دیوان سید حسن انتخاب نموده حسن بن علی
شهابی از سخنوران والا جاه بوده مداح ارسلان شاه و بعضی از وزرای
عالیجاه است رشید حسن بن صلاح الدین جندی از وزرای زنگان بوده
حمید الدین ابو الرشاد عتیق البخاری بغایت خوش طبع و زیرک در زمان
بوده در هجو حکیم سوزنی گفته دوش در خواب دیدم آدم را ت د
حوا گفته اند روست گفتمش سوزنی نبیره لست گفت حوا طالق
است حمید الدین فرزندی محمد عوفی گوید که در زمان سلطان
سنجر بوصف ظهور آمده حمید الدین اختیاری از شاعران خوش طبع بوده
است بیت ده هر غم من دل فکار است هر لحظه بخند عجم
استوار است شیخ حمید الدین ناگوری از مشایخ عالی مقدار طبقه

علیه

علیه صوفی بوده مولد و مدفنش ناگور است نمک حسن شاهد ممالک
هندوستانی بوده بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی مبایعت
و خرقه از خواجه معین الدین چشتی سجزی قدس سره العزیز دارد گویند
پدرش خود زراعت یک جریب زمین میکرده و سال بسال بهمان
معیشت مینموده خواجه حمد الله مستوفی قزوینی از مستعدان روزگار
و دانشمندان عالیمقدار بوده مستجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده
در اکثر علوم خصوص در فن سیاق که علم موروثیش بوده کمال مهارت
و قدرت داشته و لطایف نیکو ازو در عالم بیادگار بوده او راست
از دولت محبت اولاد مصطفی شک نیستم که اسعد اولاد آدمم کز
دوستدار حیدر کرار رافضیم من رافضی تر ز همه خلق عالمم
حکیم حنظله بادغیسی از اوستادان قدیمست محامد وی بسیار است
گویند که از وی بیشتر کم از یکی گفتن شعر فارسی نشده اند وی از فضلا
و شعرای عهد آل لیث است اگرچه در عهد آل طاهر نشو و نما یافته و آل
طاهر معتقد شعر فارسی نبوده اند بلکه رایج در آن وقت نبوده است
و حکیم مزبور در آن عهد منفرد است و میر محمد عوفی گفته که نشو و نمای وی
در ولایه تا بنر ست از سنین هجریه و در ملازمت یعقوب بن
لیث او را ترقیات حاصل شده امیر تاج الدین حسن ساعدی
الواعظ از اعیان اصفهان و از اکابران شهر بهشت نشان است
رخساره وجودش بزیور صلاح و بهر هنرکاری آراسته می بوده منزویانه

بیدل نشسته و بیم است بیت تیغها کردی که با هر تیر از دل بیرون
کنیم این زمان کز دل بیرون شد اضطراب از بهر چیست میرزا جانی
ارغون از سلاطین زاده‌های سند است و در نظم صاحب سلیقه
تخلص وی حلیم بوده حافظ شیرازی مرید و سجاده در فرزند خواجه عبد الله
انصاری قدس سره وی عبد المؤمن نام داشته و پیر است بیت گلی ازین
سالها چون غنچه پروردم بخون دل آه آرزو جز خار نومیدی دگر چیزی نشد
حاصل مولانا حاجی سمرقندی بوده از وست بیت از لطف تو نرگس
هستیم مست آرزو چندان که لب دیدیم که شبنم دست آرزو مولانا
حاجی کلعادوی ... است بیت ای همه خوبرویان جا بنده شمائیم
از روست بی زر بهای مینه شمائیم حبیب الله پدرش سر بر
لطف داشته از وست بیت گر بمرد از صرصر آهم چراغ مهر و ماه از
چه در شام غمت عالم بچشم شد سیاه خواجه حبیب الله حبیب تخلص میکرده
او راست بیت از غم دوست هر که یکی نظر نشست در سلک رهروان
طریقت کم نشست حزینی تاشکندی برادر حسن فاضل بوده از اکابر اباد
است و این بیت از وست بیت وادی هجران که بود غیر درد و غم
درو با خیال او فراغت دارم از عالم درو خواجه امیر حسن دهلوی
علیه الرحمه از مریدان خواجه نظام الدین اولیاست قدس سره العزیز
صفت کمالاتش چندان جهان افروز که احتیاج بشرح لطف باشد
بیت ز آن بیش تن بی عمر چون بود که آمد ز کارش فریدون بود دیدان

الشعار

اشعارش از نظر راقم حروف رسیده خالی از ابیات عالی نیست
سید حسن مشهور بمتکلم از ندمای سلطان غیاث الدین کرت است
و بابا مظفر هروی معاصر خواجه حسن قندهاری است اینجا از حسنست
شمع شب تار حسن خار غم بود در دل افکار حسن دور از تو حسن
فتاده بر بستر غم جز غم نبود مونس و غمخوار حسن سید حسن شهاب
از شعرای قدیم بوده بابا حاجی قلندر از عارفان قلندر روش بوده
تا بابا حاجی معلوم نشد که همان صاحب مینت باغ اوست مولانا
حسن شاه هروی از صاحب کمالان روزگار بوده در اوایل حال
در خدمت سلطان بایسنغر و در اواخر با مولوی جامی می‌بوده
شاه خلق گویند در این شهر مسلمانی نیست روی چون قبله نما ما هم
دارند که نیست ابوالغازی سلطان حسین میرزا ابن منصور میرزا
ابن بایقرا میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن امیر تیمور گورکان صاحبقرانست
در سنه ۹۱ بعد از سلطان بابر در هرات شهریاری برافراشته
تمام خراسان را بتصرف درآورد و در سنه ۸ بتخت هرات جلوس
نموده منبع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بود کتاب مجالس
العشاق از تالیفات آن پادشاه مغفور است بنظر راقم حروف
رسیده فیضها از آن برده ام در رعایت فضلا و شعرا سعی بلیغ
مبذول نموده است در ترتیب شعرا الغز مبالغه کرده که فن شاعری
که فضیلت علوم را لازم داشت از علم جدا شد که الطف فنون بود

از درجهٔ اعتبار افتاده بحدی انجامید که ابو منابدانجا و در منزل ایشان آمده بود بلکه
زمان خود بجائی کار رسیده که موزونیت را در شعر و خیال عیب دانند
التزام معنی را نیز بمعنی می شمارند بهر حال زمان سلطان حسین میرزای
مرحوم را الحق اگر بهار از منه گویند رواست چه در زمان آن اوضاع
در ملک وی بوده دشمن نوکر او سپاه و در عیب آلوده و ارباب کمال
معزز و با مرتبه و نیز کرم بوده چون سلطان سکندر شان شاه اسمعیل
صفوی انار الله برهانه در زمان وی خروج کرده عرصهٔ ایران از لوث سلاطین
ذی شوکت خالی نموده پادشاهان ترکمان و غیره را از اندر منکوب
منکوب نمود و اراده تسخیر خراسان کرد سلطان حسین میرزا مکتوبی
بحضرت شاه نوشت که تمام عمر را براحت و عیش و تنعم و تجمل
گذرانیده ام و الحال که عمر باخر رسیده تاب تعب و تشویش و
فلا خطر اختلال اوضاع ندارم از کرم عمیم آن پادشاه عالم پناه ملتمس
آنکه آخر عمر را بمن تلخ نکنند چند روزی که درین دار فنا هستم مخلص
را از حقوق عفو فرموده گوشهٔ خراسان را بمن واگذارند بعد از رحلت
من آنجا بخاطر مبارک من بعد مختاراند و حضرت طوبی آشیانی
نیز از انجا که عالم در نظر ایشان پر کاهی بوده فتح عزیمت خراسان
نموده جواب نامهٔ ایشان را بمضمون سمعنا و اطعنا تسلی فرموده و
ایشان را رخصت نمود و همیشه در رعایت خاطر میرزا مساعی
جمیله بظهور می آورد و بعد از وفات ایشان نیز مملکت خراسان را به

اولاد ایشان

با اولاد خود تفویض فرمودند تا آنکه در میان ایشان خصومت بحدی
بهم رسید که از ارتکاب قتل یکدیگر نمودند و شاهی بیک خان مستولی
شده همگین مقتول و مستاصل شدند و خراسان رو بخرابی آورد
و بعد از آن شاه اسمعیل آن مملکت را بتصرف آورد و در
میان سلطان حسین میرزا و سلطان یعقوب مراسلات و
مکاتبات واقع است دیوان ترکی و فارسی دارد و تخلص وی
حسینی و اشعارش در کمال عذوبت و چاشنی است این ابیات
را بسلطان یعقوب نوشته ○ این تاج و تخت و کثرت عمر داده
است الهی همیشه مثل کوه لودی پیش این خرگاه چرخ نام لشکر یعقوب بیگ
بود عالمگیر بسیع گدایان خانقاه ○ مولانا حسام راست ○
آن به که درین زمانه کم گیری دوست ○ با خلق زمانه صحبت از
دور نکوست ○ یاری که بجان و دل ترا دارد دوست ○ چون چشم
خرد باز کنی دشمن اوست ○ قاضی میر حسین میبدی از فحول
علماء مشاهیر فضلا بوده تصانیف عالیه از وی در روزگار باقیست
چون شرح هدایه و شرح کافیه و طوالع و شمسیه و شرح دیوان حضرت امیر
و غیر سبب حکمی الستر ابادلیت در خدمت سلطان حسین میرزا
بسر کرده و در قطب کمال مهارت داشته وفاتش در سنه ۸۹۱ بهم
حمید الدین از افاضل بوده است او راست ○ الهی رخنه
در بنیاد مستوران کردن ○ دل زاهد خدا نشناس مستوران کهن ○ مولانا حیدر

کلیمی در زمان پادشاه مغفور مبرور شاه اسمعیل ماضی صفوی بظهور آمده
و در عهد شاه طهماسپ خلدآرامگاه مشهور که بیت است با آنکه امی
بوده در میدان فصاحت گوی از همگنان میربوده از این شعر او
معلوم میشود که اصلش از خراسان است و او راست بیت حیدری
از خاک خراسان کرده آهنگ عراق کرم و اهل جان نسب خوبان
بشهر شهر آمده حیدری کیمره زا راست بیت نگارا مستی از غیبت نو دارم
بهر لب تا نی ز لعلش نو دارم لقا بنما و جان بستان ز حیدر که در کف
همین دین نو دارم مولانا حیرانی بدروی مولانا محمدی همدانیست
در فن شاعری یگانه عهد بوده از شعرای زمان شاه طهماسپ ماضی
مغفور است مولانا یادگار حالتی از شعرای زمانه اکبر جلو پادشاه است
قاسم بیک حالتی از اعاظم طبقه قزلباش و از مشاهیر شعرای
عهد پادشاه مغفور شاه طهماسپ ماضی است از علوم صاحب بهره
بوده اشعار خوب بسیار وارد میر حالتی گیلانی خط نسخ تعلیق را خوب می نوشته
است او راست بیت بداغ لب که گل از چشم خون افشان من باشد
گلستان بهار عاشقی دامان من باشد حاجی بیک قزوینی متوطن
کاشان بوده او راست بیت ما با تو خورده ایم می و بیتو گر خوریم خون
جگر خوریم اگر بیتو می خوریم مولانا حاتم کاشی از شعرای معتبر زمان شاه
عباس مغفور ماضی است و در فن نحوی صاحب رتبه با مولانا
وحشی و مولانا محتشم مرحوم و فهمی و سنجاع و غطفی معاصر بوده مباحثات

وشاعرات فیما بین الشبان واقع شده این مصرع تاریخ وفات اوست
مصرع لباس مرد جانم بعد فهمی مرد کی عقوب کاشان نیز تاریخ شده
حاتم بیک اردوبادی از اولاد حاتم الحکما خواجه نصیر الدین محمد طوسی
قدس الله روحه بوده و در اوایل حال در کرمان وزارت گنجعلی
خان کرده بعد از انفصال وی بوزارت پادشاه عباس ماضی مقرر
شده در سنه ۱۰۱۹ درگذشت مولانا حالی یزدی در اصفهان می بوده
مولانا شمس الدین حالی یزدی از جمله افاضل بوده معاصر شاه عباس
ماضی مغفور است مولانا حالی کاشی از شعرای همان عهد است بهند آمده
بود او راست ع غیر از تو در این مرحله فریادرسی نیست امروز بغیر
از تو در این غصه کسی نیست مولانا حاودی تونتری نیز از همان عهد است
از افاضل عالیمقدار بوده و در سخنوری ماهر حاودی قمی از شعرای زمان
شاه طهماسب ماضی مغفور بوده حاودی نام شاعری دیگر بوده در همان
عهد غیر از اینها حافظ کرمانی در زمان شاه عباس مغفور ماضی بوده و
بشغل حکاکی مشهور او راست ع فروغ ماه رخت دیده ام
بر آب کنند کسی ندید که مه کار آفتاب کند مولانا حاجی طهرانی
مرد خوش حالتی بود او راست ع آنانکه دل به لب نمی شاد
میکنند بارئی بدان خوشم که مرا یاد میکنند حاجی [illegible] از شعرای
مقرر بوده او راست ع دارد اندم سر ما ترک سپهری بکلاه کج مغرور
خود او بخت باشد سر ما حکیم حاذق محمد حکیم همام ابن مولانا عبدالرزاق

گیلانی در خدمت شاهجهان پادشاه می بوده کمال قابلیت
داشته اشعار خوب دارد حاجی محمد جان قدسی در عهد شاه عباس
ماضی مغفور بوده او راست وجه ملال و موجب شادی یار من
هر کس در دست دیگر است خزان و بهار من خواجه حبیب الله
سبزواری خواجه حبیب الله از ثقات نیکو اصفهان و فاضل عالی
شان بوده زینتای حجابی راست بیش از من تکلیف احکام
حکمت زاهد ببرد در دسرکم زده که کار با مسلمانیم نیست حجابی استرآبادی
راست باهم دو بدیاری نیکانیست ببند آتش کز باری عم انطالیف
بند نام نکوی و له نبوم هلاک حجابی منست که در دل عاشق نکو برآید خیال
او نتواند که بجایب در آید مولانا حیدری صفاهانی پسر ملا ابتی است
به قماشی معاش میکرده حرفی صفاهانی در عهد شاه طهماسب مغفور
ماضی بوده همشیره زاده مولانا نرگست حرفی اصفهانی بکتابت قدار
میکرده مولانا حرفی راست بیت ای آنکه بوی بعقل و دانش کامل
هست از کرمت مراد هر کس حاصل بخشی بغلام خود کمانی که بود
چون ابروی دلبران بخون مایل مولانا حزنی از فضلای بوده مولانا
حزنی صفاهانی نام وی تقی الدین محمد است مذوق فضلا و علما قبله بلغا
و شعرا بوده در کمال بی نفسی بسر میکرد و همیشه عاشقانه بسر است از
شعرای زمان شاه طهماسب ماضی مغفور است و در زمان شاه عباس
رابطه در یافته اشعار خوب بسیار دارد عبد الحی حزنی از متوطنان

که بستود آید

ابدالغم

هند بوده حسن بن احمد رازی از مستعدان زمان بوده قاضی حسن
خان شاری لو از افاضل عصر بوده و باخلاق حمیده موصوف با پادشاه
مغفور شاه عباس معاصر است قاضی حسن قزوینی باخلاق حمیده
موصوف و بکمال فضایل معروف بوده در خدمت اکبر پادشاه
بمراتب عالیه امارت رسیده مدتها صوبه داری گجرات کرده او راست
ه نه بهرستی نه نکهت گل نه در شناخت کی چنین بر جانان خویش حراز
مباد و روانش حسن قزوینی در اصفهان بوده و خط شکسته را در
می نوشته از وست ه بوفای عادت خوبان بود قتل عاشق
طاعت ایشان بود حسن نام شاعری راست ه دوای
محنت هجران بمرگ هم غلط است دلم بتجربه این کار و بارها کرده
میرزا محمد حسین ابهری از ملازمان پادشاه مغفور شاه عباس ماضی صفوی
بوده بوزارت سمنان و استرآباد مقرر گشته در اکثر علوم مهارت
تمام داشته در بهر هنر کاری و اخلاق حمیده مشهور زمان بوده و در صحبت
فضلا و شعرا کوشش مینموده میرزا حاجی نطنزی متخلص بخبر همان
جا است تقی اوحدی نوشته که در زمان شاه عباس مغفور صحبت
وی را دریافته ام در فضیلت و موسیقی صاحب دستگاه بوده و
در طرز سخنوری و روش صحبت و وسعت مشرب یگانه عصر
مولانا حسن اردبیلی در ملازمت مغفور سلطان حیدر بن شاه
طهماسب صفوی انار الله برهانه بسر برده مولانا حسن علی یزدی

تقی اوحدی نوشته که او را دیده ام بهند آمده باز بایران رفت خواجه شمس بیگ
و در ولایش بیک بوده میر حسن عبدالرزاق از ظرفا و نجبای زمان
شاه طهماسب ماضی مغفور بوده او راست ـ باز شوخ انجمن افروز در جانم
آتش در زده کز غم در بیخ هر شعله سپر زده مولانا حسین صراف
بخوش صحبتی معروف و او فالش بقرائی موصوف بوده معاصر
شاه عباس ماضی مغفور است میرزا طاهر نصرابادی در تذکره خود
این بیت از وی آورده ـ فالم چون مار بخت که در روز جزا ظلم الله
ناز بهنگام محشر نکند میر حسین کاشی همشیره زاده میر حیدر معمائی بوده
او راست ـ فلک بطالعی چون من ندارد چراغ بخت من روغن
ندارد بدرد هجر هر کو مبتلا شد علاج بهتر از مردن ندارد میر حسن
نام شاعری بوده خواجه حسین سمنانی در عهد جهانگیر بادشاه بوده در دکن
بوده حسین قلی میرزا از سلسله استاجلوی قزلباش است در عهد شاه
طهماسب مغفور ماضی بوده او راست ـ تار طنبور که راز دل من می
گوید گوش کن گوش که در پرده سخن میگوید حشمتی برادر کوچک
محمد رضائی فکری است او راست ـ گفته بود نرگس که گل را نسبتی
با روی است گل چنان بجید از غیرت که گلبن منشکست حصاری
از طایفه چکنی است در عهد اکبر بادشاه در هند بوده بشجاعت موصوف
او راست ـ دلاک میزبانی انجمنان خوکن بنو سیدی که از دست
شکیب نازو و در اضطراب افتد میر حضوری قمی بنواب نجیبه

خصال

خردسال بوده برادر کوچک میرزا شکیبی بوده مولانا حقی از بزرگزادهای
خوانسار است و باتفاق اوحدی لیکن خوش‌نفس داشته در سنه یکهزار و هفتاد
و هفت در شهر خوانسار وفات یافته مولانا حیدری تبریزی تاجر پیشه کاری
معروف بوده معاصر شاه طهماسب صفوی مغفور است حکیم فضل الله
اردستانی در عهد شاه عباس ماضی بوده تخلص زکی حکیم است مولانا
تا حمید الله اردستانی بفضیلت موصوف و بجامعیت کمالات
معروف بوده باتفاق اوحدی از ثقات در سنه الف هجری در شیراز بخدمت
وی رسیدم میر حمیدی تونی یاشانی از سادات عالی تبار و فضلا رفیع
المقدار بوده کتب ذوقی بوده رسیده سرا با هر هنر شهر شهره گردید
تا آنکه در تبریز یک رباعی از رباعیات مولانا لسانی که مفادش
اظهار حب مرتضی علیه السلام است در بازار میخوانده است
جماعه روم از جهال دیندار آن بیچاره را باین گناه عظیم زنده
در آتش سوختند ه گویند حرف عشق مگویید مشنوید مشکل حکایتیست
که تقریر میکنند او را ست ه بیزارم ازان سر که درد و درد
سری منست ولیکن ازان دل که ز غمش اثری هست فاصلا مزید
مژده وصل از طرف یار کمن ذوق لقب دل خونین جگری
منست از آتش آه دل حمدی حذر کن هر چند که آه دل او را
اثری نیست ه مولانا حیرتی از ماوراء النهر است چون وی
اثنا عشریه بوده مردم آن ملک عداوتش را بر وجود ترجیح

می نهادند لیکن در زمان شاه طهماسب صفوی فاضل مغفور
بایران آمده بملازمت شاه مشرف شد چون از نجف شیخ
ازان ملک بغایت نادر است شاه مغفور رعایت خاطر شیخ
را منظور داشته توجهات بسیار در حق وی مبذول میفرمودند
و مولانا پیوسته بهجو اهل سنت و تبرا از خلفا و شیخین و اصحاب
کبار اوقات خود را مصروف میداشت و درین خصوص
قصاید غرا دارد که مشهور آن دیار لیکن چون شاه کمال پرهیزکاری
و دینداری داشت در تمام ممالک ایران احدی را قوت
و جرات بارتکاب مناهی بوده و مولانا حیرتی پنهانی گاهی
شرب خمر میکرده و بدان سبب معاتب و متواری
میزیسته دو سه نوبت و برابدان صورت نزد شاه می
آوردند و هر مرتبه بسببی از غضب شاه نجات می یابد
تا آنکه روزی در مستی ابتدای یکی میرساند باز اورا گرفته
در همان حالت بخدمت شاه می آورند ملا حیرتی
در می یابد که امروز شاه از جرم او در نخواهد گذشت چنین که
از دور نظرش بشاه می افتد میگوید ارادهٔ بدی در حق
من مبادا در خاطر داشته باشد که سنیان قزوین خواهند
گفت باطن حضرت عمر حیرتی را زد شاه ازین سخن خندیده
شد از گناهش درگذرد و آخر الامر از بام کاروانسرای

که

که خود در کاشان ساخته بود افتاده رخت زندگانی از سرای فانی
بعالم جاودانی کشیدند گویند بعد از رحلت غفران وی مولانا محتشم
کاشی علیه الرحمه تاریخ مبکره در واقعه حضرت اسد الله الغالب دیگر
فرموده شفاعت غنا تاریخ اوست و هم اینست ابیات بهیچ
فلک رهم هست بادشه دوسرا لوئی چو شاه ولایت ولایتی بنما
زنش جهت دروی لسبه زین سرای سپنج هنوز در پنجه خیبر کشاد یکی شاه
مرا ز دور نماید سنیان باهم یکی نماند ازین سنیان شبعه نما مولانا
حیاتی کاشی از شعرای زمان شاه طهماسب ماضی بوده نیز از بحری
نورسته که من وی را دیده‌ام مولانا حیاتی گیلانی در زمان اکبر بادشاه و جهانگیر
بادشاه در هند بوده و صاحب مناصب عالیه گردیده یکبار جهانگیر
بادشاه او را بازر وزن کرده است بتقلید شاه عباس مرحوم که بنائی
را بزر کشیده لیکن در موازین تفاوت است مولانا حیدری تبریزی
از شاگردان مولانا لسانی است بتجارت معیشت کرده و با مولانا وحشی
مباحث بوده بلکه مثنوی در خصوص وحشی و در وصف الحال او
اشعار گفته و در برابر سهو اللسان مولانا شرف تبریزی که مولانا لسانی را
تضمین همی جواب کرده و در هجو هم بران از وگفته است محمد خوشنوی بیگ فرزند
وبکی از امیدواران بیک المتوکل عبدالله است حیدر همدانی در عهد
اکبر بادشاه بهند آمده اوراست در نظر بلال عبید مانند کلید تا
گشاید قفل از میخانه ساقی شام عید خواجه شمس الدین محمد حافظ

شیرازی قدس سره العزیز از کیفیت حال و مقالش تمام جاها
معنبر و چون خورشید گیتی افروز احوالش از آن روشن‌ترست که محتاج
اظهار باشد چه از معمول توضیح واضحات و اثبات اولیات در تفخیم
ازکی تیمن و تبرک بذکر شعری از کلام معجز نظامش که از رطوبت و
عذوبت آن کوثر و تسنیم عرقناک خجلت‌اند و با صفای نفس
صبح را بنشین غبار آگین کلفت اقدام منما بعد و اگر نسبت بحجم
کتاب اندک اطنابی رود شیفتگان حسنای سخن معذور خواهند داشت
و بنا حمل بر انتخاب نتوانند چه بقول بعضی از اصحاب مرحوم که گفته است
ملک حسن خداداد او تو هم که سراپا چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد
اگر کسی خواهد انتخاب آن دیوان نماید شاید زیاده بر صد بیت غیر
منتخب باقی نماند پس در اینجا اگر اطناب رفته است لیکن
فی الحقیقه اختصار شد و زیاده برین اختصار را مروت اقتضا نکرد
تاریخ وفات خواجه رحمة الله علیه خاک مصلاست حافظ سیستانی
راست افسوس که حسن ای جفاجو نماند وان خط سیاه
عنبرین بموی نماند در کوی تو خانه داشتم روزی چند آنخانه خراب
گشت وان کوی نماند مرحبائی گنابادی اسمش رضا ست معاصر
شاه عباس ماضی مغفور بوده و از اوست سرمه را که بود
منت غیری همراه کور باد اگر کند چشم بدان سرمه سیاه حسن خان
ولد حسین خان عبداللوی شاملو است بعد از پدر بامارت

والا استحقاق بحکومت هرات سرفراز گردیده و فرق افتخار بفلک هفتم
بر افراشته در شجاعت و همت و کمال سرآمد امرای جهان بوده و در
تربیت ارباب فضل و اهل کمال باقصی الغایات میکوشید میرزا ملک
مشرفی و میرزا فصیحی هروی و ملا روحی از مصاحبان وی بوده اند دیوانش
آب لباس نظم آراسته بنظر راقم حروف رسیده میرزا احسن خان
در اوایل حال در زمان شاه سلیمان بمهمات دیوانی مشغول
بودند آخر ترک علایق دنیوی کرده در مشهد مقدس ساکن گردید بعد از عبادات
و زیارت صبح و شام مشغول بود تا گذشت میرزا حبیب الله محمت
پناه میرزا عبد الله حقی عم و عم میرزا داود متولی مغفور است که در روضة
الدال احوال آن مبرور مسطور خواهد گردید این سلسله از طلای ناب است
این خانه تمام آفتاب است میرزا حبیب الله مغفور در زمان شاه سلیمان
طوبی آشیان در شهر شیراز بجوار رحمت الهی پیوست میرزا محمد حسین
از سادات رفیع القدر کرمان بوده او راست گر کند خضر هم
بسوی آبحیوان رهبری با خشک لب بنازم طالع اسکندری میرزا
حسین برادر میرزا احسن واب است که در روضة الواو ذکر شده
در حکمیات و تحقیقات مراتب اهل عرفان بسیار زحمت کشیده
بمدارج عالیه ترقی کرده در سنه الف و ثلثین در شیراز فوت شد
آقا حسن از اولاد شیخ داود است که از خدمه روضه متبرکه رضویه بوده
در زمان شاه سلیمان آمده بهند فوت شد آقا حسین خوانساری

عالم علمای زمان و افضل فضلای دوران بوده شرح بزرگواری
آن مغفور در این مختصر گنجایش ندارد و تصانیف عالیه آن عالم پناه
در اکثر علوم مدار علیه علمای زمان است آقا مغفور ذو الجلال بازند یعنی فاضل
نحریر آقا جمال خوانساری مبرور را پسر و علامه زمان آقا ثانی را پدر بوده
راقم حروف با بعض از اولاد عالی نژاد ایشان کمال خصوصیت دارد
والحق همگی منبع فضل و کمال و تمامی عین رحمت و جمال اند این هیچ
مدان بیابان جهالت کجا از شمه محامد صفات آن ذات مطهر
بیان میتواند نمود مجملا آن مغفور تلمیذ خلیفه سلطان و فضلای آن
زمان بوده و اکثر علمای تلامذه ایشان و اولاد ایشان بودند چون سلاطین ایران
صفویه انار الله برهانهم در رعایت شرع انور مبالغه تمام داشته اند
و در طریق شیعه امامیه این است که صاحب ملک امام زمان را
میدانند و کسی را نمیرسد که در ملک امام دخل و تصرف نماید
پس در صورتی که امام زمان غایب است مجتهد جامع الشرائط
عادل هر که باشد نایب وقت است و در میان مسلمین حافظ حدود الهی باشد
چون ملک داری و سپه آرائی از فضلا و مجتهدان این زمان
صورت نمیگیرد و از هر کار علم دیگر باید و اجتماع این هر دو بعید است لهذا
هر پادشاهی را مجتهد معظم آن زمان نایب خود کرده بحکم او رابسته
تاج بر سرش گذاشته بر سریر سلطنت می نشانند و آن پادشاه
خود را نایب او تصور میکرد تا در تصرف او در ملک و حکومتش

حلق

بر خلق به نیابت نایب امام بوده صورت شرع داشته باشد لهذا
شاه سلیمان مغفور آقا حسین مبرور را به نیابت خود بر سریر سلطنت
جلوس فرمود و خاقان مالک رقاب ملا محمد باقر مجلسی همچنین
سلاطین سلف را مجتهدان سلف و آقا حسین مغفور بسیار خوش
طبع و بذله‌گو بوده اند چنانچه سخنهای خوب از ایشان در عالم
مانده از جمله روزی یکی از امرای کبار از خدمت آقا استفسار میکند
که شنیده میشود که همیشه بول زین و غبار را اسب داشتن آبرا است
در جواب میفرمایند بابا دروغ گفته همیشه دنیا را فرو داشته است دیگر
آنکه در خوانسار خرس بسیار میباشند و از آنجا خرس را صاحب میگویند
شخصی از خدمت ایشان استفسار مینماید که در خوانسار خرس
را صاحب میگویند میفرمایند بلی صاحب دیگر آنکه روزی باتفاق محمد
باقر فاضل مشهور خراسانی بجای الشن الف میفرموده اند می‌بینند که شخصی
خرسی را کشته و بر خری انداخته می‌آورد چون در ایران اهل خراسان
بخریت مشهور شده اند مولانا را از روی ظرافت با آقا میگوید ملاحظه فرمایند
که هنوز مرده ما زنده شما را بار است از این مقوله سخنان آنمرحوم بسیار
مشهور که اسباب طول میشود گفتن تنبیه شده اند ملا حسن علی خلف ملا
عبدالله شوشتری که در فضل و کمال هر دو مشهور زمان اند ملا حسنعلی
از اکابر و اهالی تستر بوده در علوم ظاهری و باطنی گوی دانش از میدان
همگنان ربوده سمند توفیق هر دو از اقبال جهانبینی بخدمت الکنز فقوا

در این

و در وقت شان از سبب شمس وجود وی را طلای احمر ساخته از خبث عوالی
دنیوی یار رسته بود بهندوستان آمده با ملا محمد صوفی نهایت خصوصیت
بهم رسانیده بوطن مراجعت کرد ملا محمد صوفی را از فراق وی جان
ناخوش شد و بوی نوشت که ای حسن علی که محمد صوفی در فراق تو زنده
ست زهی بیغیرت جانی عمر وی به نود سال رسیده بود ملا شاه
بیگ حشمتی بوفور فضل و صلاح مشهور جهان و از کمال هنرمندی محسود
اقران بوده خطوط سبعه را خوش مینوشته و همه به مثنوی و سپهر کاری
هنر لبیبه خط نسخ خط النسخ بر خط یاقوت کشیده و صیت کمالش از
مشرق تا بمغرب رسیده بود نود سال عمر یافته در زمان شاه سلیمان
در اصفهان رحلت نمود و در کربلای معلی مدفون کردید اللهم ارزقنا
ملا حیران در زمان شاه سلیمان مغفور در اصفهان می‌بوده درویش
حیدر هروی از فقرای مستغنی متوکل بوده غالبا که همان مولانا حیدر
خراسانی مشهور به هر لیست که شاگرد مولانا لسانی بوده و نام مولانا او
هروی صحیح ها دانسته و قدری درین دلبوده بغلط او را هروی دانسته اند باقی
الله یعلم شیخ محمد علی حزین اصلش از لاهیجان و تولد وی در سنه
یکهزار و یکصد و سه در دار السلطنت اصفهان واقع شد آبا و اجداد
از طالبه علوم بوده اند بقول خودش شیخ علی حزین لاهیجی جد سیوم اوست
و حضرت شیخ در بعضی علوم مهارت دارد و خطوط را شبیه مینویسد
در حسن تحریر و صفای تحریر یگانه عصر و در سخنوری افسانه دهر است الحق

امروز

امروز سخندانی مثل او در روی زمین وجود ندارد و پای سخن را بجایی
بجایی رسانیده که شهباز بلند پرواز فکر رفعتش پر بسته و جامع انواع
طرز سخن و حاوی اقسام روش این فن در عهد خود اوست در
اوایل حال سیاحت بسیار در ایران نموده اکثر از بلاد خراسان و
دار المرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر فرموده و مدتها در دار السلطنه
اصفهان و دار العلم شیراز در خدمت افاضل آن زمان تحصیل بعضی
از علوم نموده و با انواع آن عهد صحبتها داشته بمدارج کمال ترقی کرده و در سنه
یکهزار و یکصد و چهل و سه عزیمت حجاز نموده بزیارت بیت الله مشرف
شده بعد از مراجعت ببلده لار تشریف آورد بعد از یک دو ماه اهل
آن شهر سرکرده میرزا باقر کلانتر هجوم کرده وقت صبح طلوع نجانه ولی محمد خان
مغفور شاملو متخلص بسرور که در آن وقت از جانب قهرمان ایران
حاکم بوده ریخته شاه الله را مقتول و از آنجا بنزد شیخ آمده اظهار عمل
شنیع خود نموده و فرار بمخالفت قهرمان ایران داده لوای مخاصمت
برافراختند محمد خان بلوچ که با جمعی از کسان از طرف قهرمان ایران
بمحاصره جهرم که حاجی حسین نامی حاکم آنجا نیز بغی کرده بود مشغولی داشت
با استماع این خبر متوجه لار گردید حضرت شیخ و کلانتر مزبور و مردم شهر
بجانب حصار قدم افشردند چون مردم قلعه الشهر با این جماعه
متفق نبودند کار بایشان تنگ شده بپای ثبات شان لغزید
آخر الامر بنصف شب از یک طرف شهر برآمده متفرق گردیده و جمعی از ایشان

دستگیر و بعضی طعمهٔ شمشیر شده بهر خرج جان لشکر و بلاد الهیت قتل
ولی محمد خان و حدوث این فتنه هر کدام شیخ افتاد بهراز حمله خود را
بسواحل عمان رسانیده از فرط مشقت تاب نیاورده باز به بنادر
فارس مراجعت و از آنجا بکرمان آمده عازم اردبیل بود و کلانتر کرمان
از ورود آنشان مطلع شده بسعایت شخصی از ملازمان ولی محمد
خان که در آن شهر بود محمد تقی خان مشهدی که رضوی بیگلربیگی آنجا عرض کرد
که در صدد ایذاء و اهانت شیخ بر آمدند چون راقم حروف در آن وقت
بسبب فوت شود دریا که عازم هندوستان بودم از بندر عباس بکرمان
رفته انتظار موسم آینده داشتم و با بیگلربیگی کمال مخصوص و ربط بود کلانتر
را از آن معنی مانع آمده بیگلربیگی را از اراده مطلب باز داشتم و شیخ را تکلیف
مراجعت به بندر عباس نموده باتفاق وارد بندر عباس مزبور شدیم
میرزا اسمعیل مرحوم احسن برادری که حاکم بندر بود نهایت مراتب مهمانداری
بعمل آورده شیخ در منزل او ماند و راقم حروف رخت بکل بر سفینه
اراده نهاده دل بدریا انداخته وارد هندوستان گردید بعد از ده یوم
شیخ نیز بعد از آن شد بوضوح پیوست که باز بسبب همان مقدمه توقف در بندر
تعذیر بهم ساینده عزیمت هندوستان نموده است القصه گاهی باتفاق
و گاهی بتقدیم و تاخیر طی مسافت راه نموده بدهلی وارد شدیم و حضرت شیخ
مدتی در دهلی مانده باز بلاهور مراجعت نمود چند وقت هم در لاهور توقف
کرد که در بین زایات مخبران ایران بر تو ورود بهندوستان افکنید

حضرت شیخ

حضرت شیخ لابد به پتنه تشریف آورده مدتی در کلبهٔ این ذرهٔ ناچیز منزوی
و مختفی ماندند تا موکب اقبال شاهی از شاهجهان آباد مراجعت
بایران نمود بعد از چندگاه شیخ مزبور بلاهور تشریف برده بنابر جهتی
که شرح آن طولی دارد و ذکریا خان بهادر دلیر جنگ که صوبه دار آنجا
بود خواست بحضرت شیخ آسیبی رساند اتفاقاً در آن وقت اخوی مکانی
حسینقلی خان کاشی که از جانب پادشاه عالم پناه بسفارت نجدت منت
[illegible] خان ایران رفته مراجعت نموده بمواجه لاهور رسیده بود راقم حروف
نجات معه الیه نوشتم شیخ را باتفاق خود بشاهجهان آباد رسانیده سالماً و غانماً
رسانیدند و تا حال بحضور شاهجهان آباد تشریف دارد و پادشاه و امراء و
سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت وی مرعی میدارند
لیکن از آنجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخ نسبت
عموم اهل دیار را از پادشاه و امراء و غیره هیچ هیچ کس که لایق شان
شیخ نبود هجو نموده هر چند او را از منع و ادای زشت منع کردم فایده
نبخشید و تا حال در کار است لابد پاس حق نمک پادشاه و
پاس صحبت امراء و آشنایان بیگناه گریبان گیر شده ترک آشنائی
و ملاقات آن بزرگوار نموده این دو بیت نادره انگاشتم که این
تخلق کریم و کرم عمیم این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام
هر منافی مبتنی از حیثیت در رعایت احوالش خود را معاف نمی
دارند و اغماض زیاده موجب تعجب عقلای ایران که درین دیار

حال ۴

ببلای عجب گرفتار اند میشود هر که با شیخ میکند از وفادار خود میخورم
شنیده ناموس حالم در بغل داریم و اما القصه بعضی از غیوران این مملکت
که انتقام لیست شیخ هجا بروی گسیخته در نظر ارباب خرد خفیفش کردند
از جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت
و سخنوری گوی از میدان همگنان می رباید اشعار غلط از دیوان شیخ برآورده
رساله مسمی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیات مزبور را یکیک نقد کرده
چنانچه قدری از آن رساله در اینجا ذکر میشود تا ارباب نظر فطرت
و ذکا عبرت از آن برگیرند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از حمد
کلام آفرین کلیم و قایل قول فوق کل ذی علم علیم جلت شانه و اعظم برهانه
و صلوة افصح الفصحا که فاتحه کتاب خلقت و خاتمه رساله نبوت است علیه و آله
من التحیات اتمها عرض میشود که در این ایام مطالعه دیوان بلاغت بنیان
جناب فصاحت مآب شعرا را اوج نکته پروازی و بهر فلک سخن
سازی لقیة السلف حجة الخلف شیخ مقدمین خاتم متاخرین
شیخ محمد علی متخلص بحزین که تخمیناً از مدت ده سال در هنگامه ایران وارد
هندوستان جنت نشان که واخلش من دخله کان آمنا گویا گشت
گردیده و از طنطنه شاعرانش گوش اکابر و اصاغر پر گشته اتفاق افتاد
و استفاده تمام دست بهم داده لیکن در بعض اشعار که لب قصور
بمعانی آن نرسید و فاتر بمقصد آن نگردیده شبهه ای رو داده ناچار
در بحر آن عالم را به روی قلم شوخش رقم خود کشیده و پیشه پاره از

نصاره

مضارع را که از نارسائی فهم خود نسبت نارسا فهمیده گاهی باندک فهمید تغیر و
تبدیل کرده اند و گاهی خود گفته و رسانیده پس این را از عالم خطای بزرگان
گرفتن که در واقع خطای بزرگیست تصور نباید فرمود بلکه برای غلط حرف
که در شمایه اهل هندست مستندی پیدا نمود امیدوار است که اگر نظر شریف
او در آید از خلل و زلل بر آید ه دل بینوچو بنفشه شکسته در گره های
هست مارا از لفظ های نهانی غالب که جمع ها مقصود ناظم نیست و اگر منظور
ها بهاست بحذف یای ثانی ممنوع نیست سند میباید ها بهای و بیابانهای
ضبط کرده اند ها بهار بهیچ جا دیده نشده خلاصه وجود این حال بیان واقع
است که شیخ در این جزو زمان سر آمد سخنوران عالمست چنانچه کلامش
اثبات این مدعا مینماید سید عبدالله حالی از سادات طاهری و
ساکن عباس آباد اصفهان بود ادراک صحبت بسیاری از ارباب
کمال خصوصا میرزا صائب مرحوم نموده متتبع اوضاع و اطوار ایشان
بوده و تخلص نیز از ایشان یافته و بعض مقدمات علمیه مربوط و نیز بنور
صلاح و تقوی مزین و سلیقه در کمال استقامت داشت دیوان
قصیده و غزل ایشان تخمینا ۳ هزار بیت است سید محمد حسرت
شاعر مشهور و از سادات موسویه مشهد مقدس رضویه است والدش
میرزا صدر از مشهد مقدس بهندوستان رفته تولد سید مذکور در آن بلاد
اتفاق افتاده و در صغر سن باتفاق والد بوطن مألوف معاودت
و بعد از معاودت جوار آستان ملایک پاسبان مشرف شده بعد از فوت

و الآن بشغل خادمی آن حرم محترم سرفراز و تا حال بهمان عطیه ممتاز بود اگرچه
سن ایشان از مراحل سنین تجاوز نموده بود اما بسبب کثرت استعمال
افیون و افراط کوکنار که علاوه مصائب و حوادث روزگار گردید بسیار
ضعیف و منهدم و قوای جسمانی و نفسانی او خلل پذیر گشته و بعد
این حال باز هنگام طلوع کیف بسیار گرم اختلاط و شیرین سخن و خوش
صحبت بودند شیخ و نادره گوئی مثل او در آن شهر یافته نمی‌شد و از
فکر شعر نیز فارغ نمی‌ماند در مدایح ائمه طاهرین علیهم السلام سخنان خوب
دارد و شیعه بطور غزل آشنا است و در فن سخنوری تلمذ از میرزای مهدی
عالی مشهدی یافته بسیار معتقد او بود اگرچه شعر مذکور مرحوم محکم نیست
اما عذوبت و سلاست شعر ایشان مشتهر است سه چهار سال
قبل ازین برحمت الهی پیوست میرزا حفیظ خلف مرحوم میرزا
اشرف نواده مرحوم میر باقر داماد در فضل و استعداد مشهور بوده بعد از
تحصیل شطری از علوم در اوایل شباب سفر هندوستان اختیار کرده و
مدتها در آن دیار گذرانیده باز در ایام حیات والد خود مراجعت باصفهان
نموده متوطن آن بلده فاخره گردید بمطالعه و عبادت اوقات خوب
میگذرانید با فقیر اتفاق بسیار مربوط بود از حیات و مماتش اطلاع ندارم
میرزا امام قلی حشمت برادر کهتر میرزا جعفر محمد راهب است در اکثر خصائل
نمونه برادر خویش و قابلیت طبع از جمیع در پیش است بعد از فوت از
اصفهان حرکت و باتفاق وارد شاهجهان آباد گردید چند روزی

اختیار

اختیار رفاقت برهان الملک بهادر مرحوم نموده از آن خیال باز آمده
رحل اقامت در شهر مزبور انداخت چنانچه باستصواب سادات
خان بهادر نخست بهمراه و حکیم الملک معصوم علیخان شرف ملازمت خدیو
جهان دریافته باعطای خلعت و خطاب عمادالدینخان سرفراز گردید
و حسب التقدیر بمصاهرت حکیم الملک نیز اختصاص یافته اکنون در
شاهجهان آباد میباشند گاهی بشعر گفتن میل نموده در عذوبت کلام
گوی مسابقت از امثال میرباید میر محمد حسین اصفهانی خلف فاضل
مرحوم میر محمد صالح شیخ الاسلام اصفهان و دختر زادهٔ مرحمت پناه مولانا
زاده محمد باقر مجلسی مشهور است اصل میر از قریهٔ خاتون آباد است که در دو
فرسنگ شهر مزبور واقع شده آن فاضل مغفور تحصیل علوم از خدمت
والد و جد مرحوم و فاضل نحریر آقا جمال خوانساری و سایر فضلای عصر نموده
در سن شباب بمرتبهٔ عالی فضیلت رسید و بافاده و نشر علوم اوقات
مصروف میداشت بانشا و شعر مربوط و خطوط را نیکو مینوشت
در سنه [illegible] در اصفهان بجوار رحمت الهی پیوسته نعش آن سید مغفور
را بمشهد مقدس نقل کرده در جوار امام ثامن علیه السلام مدفون
ساختند حاجی یزدی محمد حسین نام داشت با عدم خط و سواد
کلیاتی ضخیم ترتیب داده همیشه همراه میداشت در سن کهولت
از یزد باصفهان آمده و بلباس درویشانه میگذرانید بثبات
سکینت و آرامیدگی داشت دیوانش مشتمل بود بر قصاید و مدح

و نیز جمعیات و نیز کیفیات بسیار و غزل و رباعی بیشمار از کرم لغوی که رتبه
و امتیاز داشته باشد بنظر نه رسد لیکن اتفاقیه بود که از وزن و معنی بیرون
نبود الا نادر که بسبب عدم ربط سقم معنوی داشت باوجود کثرت شغل
اوراق هر روزه خاطرش را نهج بکمتر از سی و چهار بیت گفتن نه بود و نیز در
محاوران سر بازار رفتن چیزی می‌خرید و موزون آنها میگرفت گویا در اصفهان
فوت شده اتفاق اطلاع منتخب و افتتاح غزلیات اوست ای
در دو کش باده حمد تو ببیان ها یکموج ز دریای ثنای تو بیانها محمد حشمت علی
خان حشمت تخلص اصل وی از سادات بدخشان است اجدادش
در زمن سابق بهندوستان آمده تولد او در همین ملک شده خان
مذکور را در سپاه‌گری و سخنوری و خوش صحبتی و مردمی و حیا و ادب
یگانهٔ زمان میتوان گفت دیوانش قریب بهفت هزار بیت
است الحق بسیار خوش سلیقه و شیرین زبان واقع شده لیکن چون
نهال گلشن طبعش باغبانی اوستادان ندیده است گاهی ناساخته
الفاظ بیجای خام و غلط از وسر میزد اما چون بسیار شیرین زبانست
بمردم گوارا میشود و اکثر درست می‌افتد بسیار تحفه است روزی که دیوانش
را مطالعه میکردم باین بیت رسیدم که گفته است شعر هر ایرانی بطرح حشمتی
نتواند شد نه هر چینی فروش غیر فغفور میگردد چون چند کس از مردم
ایران بعنوان سوداگری در شاهجهان آباد دکان چینی فروشی
داشتند و دارند و در هندوستان دکانداری از برای اینجماعت ننگ است

لهذا مورد

لهذا مورد طعن مردم شده قاطبه خلق ایران را در وقت طعن جنت فردوس
میگویند معز الدوله دانشمند خان متخلص بحجت اسمش ملا محمد باقر
از دانشمندان روزگار و افاضل عالیمقدار بوده تولدش در مشهد
مقدس که وطن مالوف آنمرحوم بود واقع شده در عهد بادشاه
مغفور محمد فرخ سیر بهندوستان آمده مخاطب بخطاب دانشمند خان
گردید بعد از آنکه سریر سلطنت بوجود فائض الجود بادشاه عالم پناه
آرایش یافت در سلک مخصوصان آنحضرت منسلک
گشته در خلوت و جلوت حاضر می بود تا که واقعه محاربه کرنال اتفاق افتاد
چون ملا علی اکبر ملاباشی که برادر آنمرحوم است از اعاظم ملازمان
رکاب قهرمان ایران بود و توسلش در آنحضرت بهم رسانیده بمیر انجام میرسید بادشاه
عالم پناه خان معز الیه را واسطه مصالحه نموده باستصواب او
امر مصالحه صورت گرفت و در ادای این خدمت بمنصب
هفت هزاری و خدمت خانسامانی ممتاز شده مخاطب
بخطاب معز الدوله گردید بعد از مراجعت قهرمان ایران
بمقر سلطنت خود در اندک فرصتی نخل حیاتش از پا
در آمده بگلشن آمالش صرصر خزان راه یافت با راقم حروف
کمال ربط و اتحاد داشت چنانچه در آن ایام که واسطه مصالحه
بود فقیر را از آن وساطت مکرر منع نمود تا آنکه میانه
قهرمان ایران ایفای عهد و پیمان خود نموده بعد از تسلط و شدت

آوردن پادشاه عالم پناه همان جنرل کرک با سلطان صاحبقران دکار
برد درینجانب نیز در پیش گیرد و بنابرین امر عاید این احوال وساطت
گردد چون در آن معرکه راقم حروف نیز بنابر آشنائی و خصوصیت
با برهان الملک شریک جنگ شده دستگیر گردیده بود
و سرداران ایران نظر بحقوق خدمات قصور عاقبت خاطر
برادر و اقوام دیگرم که در خدمت و ملازمت ایشان می‌بودند
فرموده رقم عفو بر جریدهٔ جرم این بیگناه کشیده بودند و در آن
وقت در معسکر آن پادشاه مظفر لوا می‌بودم در خصوص
وساطت این مصالحه فکری بخاطر راقم حروف مبالغه می‌نمودند
و این احقر نظر بحقوق و پاس نمک خاندان تیموری که اعتماد
بقول و فعل سرداران ایران نداشتم نمی‌پسندیدم که بانی انقراض
دولت تیموری بوده باشم و ولی‌نعمت خود را بدست آنچنان
قهاری سپارم و لهذا سرتابی نموده از قبول این معنی ابا کردم و بعرض می
رسانیدم که پادشاه عالم پناه از بنده احقر قبول این امر نخواهد فرمود که آمده
ملاقات نماید و بکبیر اواسط فرمایند که احقر متعهد این امر نمی‌توانند شد
بعد از آنکه دانشمندخان مرحوم سرکردهٔ این کار شد همین جهت او را هم
باز نپنداشتم او خود دعوی کرده بعهد و پیمان سرداران ایران خاطر جمع
شده آن امر خطیر را انصرام داد و الحق آن پادشاه قهار در همه عالم الفاظ
بر عهد خود نموده متعرض ملک و ناموس و جان نشد و از مال آنچه خواست

ولوازم

و نوالت بصرف نموده از نقد و جنس و جواهر بیست کرور روپیه با برادران
بیرو خلاصه دانشمندخان مرحوم در حکمت و تصوف یگانه زمان و اعجوبه
دوران بود و در آشنای و دوستی زبان زد جمهور و نثر و کتب کردیده جماعت
قلوب را بحسن خلق مسخر ساخته بود گاهی بموزونی انشای نظم و نثر میپرداخت مولانا
حاجی محمد گیلانی از افاضل زمان و اماجد دوران بوده در زمان شاه سلیمان
مغفور بکوس فضیلت نواخته و بار زمان خاقان مالک رقاب مغفور در حیات
بوده بتخلص حاجی روضة الخلفا شاه اسمعیل خطائی ابن سلطان
حیدر حسینی صفوی تصنیف خامه دو زبان اکابر اهل زبان خواند که بیشتر از محامد
صفات و شرح حالات آن شهریار کامکار به نگارد و مملو و مشحون خواهد بود و
فارغست از مدح و تعریف آفتاب مجملاً آنکه با جمع قلیلی از مریدان
جد بزرگوار خود پس در اندک وقتی اکثر خلاصه ربع مسکون را تحت و
تصرف در آورده داد معدلت و شهریاری داد و در اکثر تواریخ خصوص
در تاریخ محمود خواند میر بتفصیل مذکور است درینجا شرح آن موجب تطویل
و خارج سیاق این کتاب بود ولادتش لفظ لیس چهارم رجب ۸۹۲
و زوال خارجیان تاریخ جلوس شد و رحلت بهوشش در روز دوشنبه نوزدهم
رجب سنه ۹۳۰ چنانچه مولانا طاهر دکنی در تاریخ آن واقعه گفت شاه
جهان کرد جهان را وداع و مولانا چرخی گفته شاه و شاه و شاه
میگفتند بهر جا نفس من همان الفاظ را تاریخ فوتش میکنم خسرو دین
نیز از آن سال خبر میدهد در فارسی و نثر که صاحب دیوانست این

بیت کی لطف و بهر حسن بوده خود فرموده ○ بود مهر علیا و آل او چون جان
مرا ور بر غلام شاه مردانست اسمعیل بن حیدر و این ابیات نیز از نتایج
طبع وقاد آن خسرو آفاقست ○ بشنو ناله زارم چو شنیدند از جان کرد
فریاد که فرهاد دگر پیدا شد ○ چنان خوب ماه عارض و چاه زنخدانش
که یوسف مبتلا گشتست و اسمعیل قربانش ○ اگر مجنون فنون السنه سر از
تربت برون کرد نشیند به تماشای حسن من و معشوق چون کردی ○ حکیم
افضل الدین ابی بدیل الخاقانی در میان عجم در میان همه سخنوران بحکیم
کوی گرون اعری پیدا شده است عجم را بوی افتخار است چنانچه عرب
را بحسان یا به سخنش از ان بالاتر است که شاهین خیال بر سپهر اسمون آن
تواند پرید و اصحاب را عدیل خود جز غنیمت اند و بجاست که حکیم مرحوم ثنائی را
قدس سره و اینمعنی را که اظهار کرده از جمله اینست ○ بدل من آمدم اندر
جهان ثنائی را ○ بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد ○ جای دیگر گفته ○
چون جهان عهد ثنائی در نوشت ○ آسمان چون من سخن گستر زاد ○ نام
وی ابن علی نجار است چنانچه در تعریف پدر نیز قصیده گفته دارد
مربی وی ابو العلای گنجوی بوده در آخر حال بسبب تلقین مردم مخبث
بعداوت انجامید چنانکه یکدیگر را هاجی رکیکه کرده اند با آنکه ابو العلا دختر خود
را بخاقانی داده و او را فرزند خوانده بود در ضمن احوال ابو العلا نیز اشعار
باینمعنی رفته و دیوانش مشهور است و معروف و سخنانش همه منتخب
و عالی حکیم خبازی نشابوری از شعرای قدیم چنان معلوم میشود که خباز

بوده و تخلص شبرنکواره انجمنی است وی از فحول شعرا است محمد عوفی او را
از شعرای آل ساسان و السنة الشعراش لغایت ناپالست این دو
بیت او راست ه می بینی آن دو زلف که بادش همی برد گوئی
که عاشقیست که بیخویش فرار نیست یا نه که در دست حاجب سالار دیگر
است از دور منتابد کامروز بار نیست ~ حکیم خسروانی اسمش ابو طاهر
است طاهر اطبا است نبیره وی از استادان جلیل الشان رفیع المکان
قدیم العهد بوده است حکیم فردوسی اشعار او را تضمین کرده و در انجا کیفیت
از اشعار ابوطاهر خسروانی وی از خسروان ملک سخن و از شعراء آل سامان
محمد عوفی در لباب الالباب نموده حکیم عمر خیام از حکماء عظیم القدر بلند مرتبه
بوده در غایت جلالت شان روزگار گذرانیدی چنانچه سلطان سنجر
وبرا با خود بر تخت نشانیدی و در عنفوان حال با نظام الملک و حسن صباح
همدرس و هم تحصیل بوده در غایت حال نهایت زهد و تقوی داشته
و در آخر ابواب ملامت بر رخ خود گشوده شراب ارغوانی را در
جام معرفت نوشیدی و پیوسته سرمست و بیخود بودی گویند بعد از رحلت
او پیوسته والده اش از جناب احدیت بگریه و زاری طلب مغفرت
از برای او نمودی شبی در واقعه این رباعی را بمادر خواند ه ای
سوخته سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از تو افروختنی تا کی گوئی
که بر عمر رحمت کن حق را تو کجا رحمت آموختنی سوای رباعی شعری
دیگر بنظر راقم حروف نرسیده است پادشاه خاتون بنت سلطان

قطب الدین محمد است حقیقت حالاتش در روضة الصفا و در تاریخ
شاهرخ مسطور است در سنه ۹۰۶ برادر خود را بسبب شهادت رسانیده بر سریر
سلطنت متمکن گردید بتربیت شعرا و فضلا و ارباب کمال می نمود
و بنوشتن مصحف اشتغال میکرد تا در سنه ۹۴۲ بهمان نسبت که برادر
نوشانیده بود نوشید و در سخنوری کمال مهارت داشته مولانا خاوری
سمرقندی بوده و بیت ازش خیاط او راست بیت منکه عمری بهوس
پیروی دل کردم عمر بگذشت و ندانم که چه حاصل کردم مولانا خاکی
مردی درویش نهاد بوده او راست بیت بیچاره که دل بتو نهاده
و هر آنچه دارد آرزوی وصال تو جان داده بیت نیازمند توئیم و نیاز پرورده
ز ناز خانه عجب دلنواز پرورده مولانا خالدی ملا نشاد در هرات قلندرانه
بسر کرده بتحصیل علوم مشغول بود او راست بیت نمیخواهم که هرگز صبا از
کوی او گردی مبادا آن توتیا را افکند در چشم نامردی مولانا خواجه خسرو
دهلوی آنچه شعرا و خسرو بلغاست شرح کمالاتش زیاده از آنست
که درین اوراق گنجایش تحریر داشته وی مرید حضرت شمس الاصفیا
شیخ نظام الدین اولیاست شیخ را کمال توجه نسبت با میر خسرو دهلوی بود
چنانچه میفرموده است که چون حق تعالی از من بپرسد چه آورده خواهم
گفت سوز خسرو را آورده ام از یکتازان معرکه ولایت و پهلوانان
عرصه هدایت بوده در جمیع فنون هنرمندی و فضایل سرآمد عالم
گردیده تصانیف عالیه در هر فنی بیادگار گذاشته در نظم و نثر صاحب

تجربه بوده

معجزه بوده است اعجاز خسروی که یکی از مصنفات اوست
با این معنی برهانیست قاطع در فن موسیقی نیز مرتبه چنانکه او را در نیز رده مخلبت
ن نیز مخترع اقسام فنون موسیقیست قول و غزل و کار و عمل
چند تصنیف کرده و نیز نکی وا نموده که خنیاگر فلک را هوش از سر برده
است چنانچه تا حال که قریب بالفصد سال از عهد او گذشته است
عمل علیه قوالان هندوستان اقوال اوست و در فن شاعری کار بجایی
رسانیده که دست نوای فلک بدامن جاهش نمیرسد جواب خمسهٔ
شیخ نظامی گنجوی را گفته مشهور است و چهار دیوان دارد مسمی به تحفة الصغر
و وسط الحیات و غرة الکمال الحق بعضی از افکار بلاغت آثارش
چنان واقع شده که هر یک بیت با صد هزار بیت برابری میکند
اصل امیر خسرو از اتراک است پدرش مسمی که بشمس سیف بود با پدر خود
از نواحی غزنین بهندوستان آمده گویا امیر خسرو در صغر سن بوده که همراه
پدر بهند آورده است بعضی گویند که والده اش حامله بوده تولد امیر خسرو
در دهلی شده و ظاهر اقوال اول اصح باشد هفتاد و چهار سال عمر یافت
و در ۷۲۵ در گذشت طوطی شکر مقال تاریخ اوست و در پائین
پای شیخ خود مدفونست در شهر دهلی راقم حروف مکرر بار زیارت آن
فایض گردیده و گویند که امیر خسرو با شیخ سعدی قدس سره هم ملاقات کرده و این
مصراع نیز موید این قولست ع خسرو از میخانهٔ مستم که در شیراز بود
خان اعظم موسوم بعزیز کوکه ابن شمس الدین اتکه خانست لقبش

فراست و بجا معیب کمالات مشهور و معروف بوده لقب اوحدی گشتنم
که در نزدیکی قلعه گوالیار و همراه دریافته ام فی سنه ۱۰۲۳ خان اعظم از امرای معتبر
میرزا اکبر بادشاه بعد از روزی که جهانگیر بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان
جلوس فرموده به السفارت ایران فرستاد شاه عباس مغفور ماضی
تلطف و عنایت بسیار نوبی فرمود خان اعظم مبدل کرده مخاطب
بخان عالمش نموده چندان در لغت الطاف بادشاهی شد که از
جان و دل حلقه بندگی و ارادت آن شهنشاه بر گوش جان رسید چنانچه
جهانگیر بادشاه بعد از مراجعت او را از نظر انداخت چرا که بس مدح
و توصیف شاه مغفور میکرده تا آنکه بر خوردار بیک است خانی دار بود
سهرندی خوش نویس و کاتب بوده او راست · چنان با لطا لعب
زبون لب نبات خورشی که معراض اجل نتواند این پیوند بهم بریدن · میرزا
جانی خاکی از اعاظم زمان شاه طهماسب فاتح مغفور بوده مولانا
خانی هروی بوده بهندوستان آمده از آنجا بسفر حجاز رفته است خاتمی صفاهانی
کاتب خوش نویس صاحب ذوق بوده خاطری کاشانی سیاحت
میکرده و در هندوستان درگذشته خاوری کحالی اصلش از خراسانست
جوان فهیم نیکو و صنعی بوده شاهی بلکخان حاکم قندهار و برا بدرجه شهادت
رسانید مولانا خردی از ماوراءالنهر است معاصر عبدالله اوزبک بوده
و از فضیلت بهره داشته او راست · طفل اشکم خونین را
رسوای عالم کرده است · میدیدم سوی غیرش اغم کرده ست جهان بیگ

خسروی تبریزی شاه عباس ماضی مغفور بمرتبهٔ امارت رسیده و کمال
قابلیت داشت امیر خسروی از سادات قاین است باکثر کمالات
آراسته خصوص در انشا و نظم و تیر اندازی و علم موسیقی کمال مهارت
داشته بهند آمده شهید شد فخر الدین خالد ابن ربیع موطن آبا و اجداد او
مکه معظمه است و فخر الدین از افاضل و دانشمندان خراسان بود و
گوی فصاحت و بلاغت از همگنان ربوده با حکیم انوری دوستی
بسیار داشته مشاعرات فیما بین ایشان واقع میشد میر حیدر خضائی
از شهر تولک بغایت خوش صحبت و بذله آشنا بوده در هندوستان
آمده بملازمت مهابت خان التماس برده مولانا خضائی کاشی از
شاگردان مولانا محتشم است خضری استرآبادی راست
زد آتش در اتیم توام از سبب علم باز چون شمع مرا سوخت زبان القلم
بازه خضری طهرانی در زمان شاه طهماسب ماضی مغفور بوده خضری
لاری در زمان شاه عباس ماضی مغفور بوده نقل او صدی این بیت
را که درون خلوت دل از هجوم درد تو نو بوست سر انگشت را
لعبت بای در نگار دارم از خضری خوانساری نوشته و میرزا
طاهر بنام خضری لاری آورده الله اعلم بحقیقته خضری خوانساری
خلف رشید مولانا ناجی است در سخنوری گوی از میدان می‌ربوده
مثنوی فرهاد و شیرین در کمال عذوبت و چاشنی و معانی الفاظ
و چاشنی الفاظ منظوم کرده بوده است در ۹۹۹ سنه بسرای جاودانی

همگنان

شکافته اشعار ویرا پاره پاره کرده بآن مثنوی برشته بولش بیت افشانند
مولانا خضری قزوینی بی تعلقانه میزیسته میر محمد یوسف خلفی طهرانی معاصر
شاه طهماسب فانی مغفور بوده است مولانا خلفی شوشتری از شاعران
زمان اکبر بادشاه بوده آخر تغییر از مراجعت کرده مولانا خلاص از زمان
عهد بوده است در ایران اوراست ه بقول وعدی گشتم جدا از رفت
جانم ه جان خواهد شدن حالم دل بی او ندانم ه خاری تبریزی از عزیزان
همان عهد بوده مولانا خاری نام شاعری اوراست ه به تیغ هجر جدا باد
بند بند رقیب ه که سنگ تفرقه او در میان ما انداخت ه مولانا [illegible]
نام شاعری راست از منقذ معین مولانا خواجه خان خافی در هند بوده
و از طرف شاهجهان آباد دیوانی گجرات کرده اوراست ه در کارم و
بیکارم چون خط بکتاب اندرم خاموشم و گویایم چون خط بکتاب اندرم
مولانا خسروی مولد و منشاءش هرات و مدفنش نیز همانجاست
با امیر علیشیر و مولوی جامی معاصر بوده بادشاه و اعیان احترام او می
نموده اند این بیت رانیز اوحدی بنام وی ذکر کرده و در تذکرهٔ سام
میرزا بنام شیخ احمد خلجانی بنظر رسیده ه گشتم ز هجر مجسم جان صورت
جانانه خود را بدین صورت دیدم تسکین دل دیوانه خود را ه خواجه خضرشاه
استرآبادی انشای تعلیق را خوش می نوشته مثنوی در سلک نظم
کشیده مسمی به بزم و رزم چون آن مثنوی مبسوط است بقصهٔ علیحده
لیلی و دختر عمو سالهاست که راقم حروف در بهم رسانیدن او سعی
بلیغ

بلیغ بهم رسانیده و میرزا بیرام که بسخت متألم بر بدن آن لیکن تا حال بد
نیامده لهذا انگاشته است ه ای جهان کشای هر جهانیان نام تو شفای علیا
خطائی تخلص شیخ بوده سوای شهریار مغفور شاه اسمعیل ماضی مولانا خلعی
بخاری بتجارت معیشت کردی او راست ه سوخت مغز استخوانم
از غم و اکنده کی بود معلوم بمضمون نامهٔ محبت را ه مولانا خواجوی کرمانی مرید
شیخ علاء الدوله سمنانی و مداح سلطان ابوسعید خان بود متخلص آل الله
اکبر شیرازیست وفاتش در سنه ۷۴۲ بوده خواجه زاده کابلی در عهد همایون
بادشاه بوده او راست ه هر رخ لشته کرد عنبری لب مرا نبود عجب
اگر نشناسد کسی مرا ه مولانا جنابی هروی از خوش خیالان بوده مولانا جُندی
راست ه چنین که چشم تو بهر وای دادخواه ندارد سر دگر که جهان برد
از خلق و دل نگاه ندارد ه سلطان خلیل ابن میرانشاه ابن امیر تیمور
صاحبقرانست که بعد از امیر تیمور بر سریر سلطنت سمرقند جلوس
نموده در مدت چهار سال خزانهٔ صاحبقرانی را بمصرف رسانیده
اثری از آن نگذاشت و حقیقت احوالش در تواریخ مسطورست
در نظم کمال قدرت داشته حسن بیگ خاکی صاحب طبیعت
عالی و ذهن دقیق بوده مدتها در هند بسر کرده همین که حکومت جهانگیر بادشاه
بدیوانی صوبهٔ بهار سرافراز گردیده در انجا تاریخی نوشته است که احوال
عالم را از آدم تا خاتم ذکر کرده است شنیده شد که آن تاریخ بسیار منقح و جز
نوشته شده وفات حسن بیگ مذکور در سنه الف در هندوستان واقع

ست خلیفه سلطان ابن الشان شاه علاءالدین حسین بوده از طرف
والد از اولاد میر بزرگ است از سادات معظم مازندران و فرمان فرمای
آن ملک بهشت نشان بوده و از طرف والده بسادات شهرستان
نسب میرساند نواب خلیفه بمصاهرت پادشاه مغفور شاه عباس ماضی
معزز شده در زمان شاه صفی و شاه عباس ثانی بمنصب وزارت
اعظم سرافرازی یافته در علم و فضل سرآمد فضلای زمان و علمای دوران
بوده فاضل نحریر میرزا آقا حسین خوانساری از تلامذهٔ آنجناب است
در شهور سنه یکهزار و شصت و چهار هجری در مازندران بجوار رحمت الهی
پیوسته عالم فانی را پدرود نموده گاهی فکر شعر مینموده خلیل بیگ در زمان
شاه سلیمان مغفور وزیر قرا الوس بوده هم در آن عهد فوت شد میرزا
لطیف خازن از نبیره‌زاده‌ها ساکن عباس آباد اصفهان است
در زمان شاه سلیمان مغفور وزیر یوسف خان بختیاری بوده او راست
تا کی رسم تمام در آغوشش همچو عکس هر جا که یار جلوه کند آب میشویم
میرزا خصمی در زمان شاه جهان پادشاه بهند آمده و باز بایران
مراجعت نموده او راست ۵ هزار حیف چو بند خوانین را از آن
خصمی همیشه خود لبند است میر حسین خالص در زمان عالمگیر پادشاه
بهند آمده بتدریج ترقی نموده برتبهٔ امارت رسید و بخطاب امتیاز
خانی علم امتیاز برافراشت هزار روپیه بسبیل زاد با خود داشت
در عرض راه خدایار خان رسید آن سید مظلوم را شربت شهادت چشانید

معلوم

۱۲

معلوم نیست را هم‌ان مجهول متصرف شد رحمهم الله دیوان آن مرحوم قریب سه هزار
بیت است محمد مهدی حسینی اصفهانی پدرش بشغل خیمه دوزی مشغول
و خود تا صبا از شباب بجد تمام تحصیل میکرد مبادی علم را خوب دیده بود
بسیار خوش صحبت و آزاد وضع و در کمال بی تکلفی با همه کس سر می
برد و شوق سخنوری بسیار میداشت و طبعش خالی از قدرتی نبود اما چه
رنگ بلغات مختلف درهم بافته غرابت و فلاحت تمام داشت در
محاصرهٔ اصفهان خیمه بصحرای عدم زد این بیت از وست ٥
تا شد قفس شکسته بال و پرم فرو ریخت پرواز را درین باغ بر خود حرام
کردند میرزا غیاث الدین محمد متخلص بخیال خلف الصدق مرحمت و
غفران پناه میرزا صدرا و نوادهٔ ثالث المعلمین میر محمد باقر داماد قدس سره
است بمصاهرت فاضل مرحوم آقا جمال خوانساری طاب ثراه در فضل
و عرفان نمونهٔ جد عالیمقدار خود بود با کمال جلالت قدر بسیار فقیر مشرب و
بتقوی یگانهٔ دهر و او بس عمر کرده احصای کمالات و حسن اخلاق
آن سید جلیل الشان از حیز بیان بیرونست بسیار طور سخن آشنا و طبعش در
کمال قدرت در ترتیب نظم داشت و در نهایت معقولیت و
شگفتگی میفرمود ترکیب هفت بند در مدح حضرت سرور اولیا علی المرتضی
علیه التحیة والثنا منظوم نموده و در آن داد سخنوری داده مقبول طبع سخن
سنجان گردید چند سال پیش از تسلط افغان در اختلال اوضاع
ایران در دار السلطنهٔ اصفهان وداع عالم ناپایدار نموده بعالم

بقافیه‌شناسی با فراهی خلیل تخلص کاشی است در زمان شاه سلیمان
مغفور در مشهد مقدس رضویه ساکن بوده در همانجا فوت شد بوالحسن
بچهارده هزار بیت بسبب شیخ خلیل طالقانی اخذ علوم ظاهر بود و فنون
حکمیه نمود از افاضل روزگار نموده بعد از آن بصحبت بسیاری از مشایخ
فرقه علیه صوفیه رسیده در مراحل خمسین بدار السلطنه اصفهان انزوا
گزید و قریب سی سال در آنجا منزوی بود و اوقات گرامی را بنحوی مضبوط
داشت که در هیچ حال تخلف از وضع معهود ممکن نبود بعد از فراغ از
وظایف و ذکر و فکر و عبادات و ریاضات شاقه ساعتی را صرف
کتابت کتب علمیه بخط نیک در کمال نیکوئی بود منموده چنانچه قریب هفتاد
مجلد از این کتب بخط آن شان بر طلبه وقف کرده بود با آنکه همت بر تصنیف
کتب نگماشت باز دو رساله تصنیف از و بیادگار مانده یکی در آداب سلوک
در نهایت وجازت مسمی بهادی السبیل و یکی در علم مناظره مراعات متن
کافیه شیخ ابن حاجب را بفارسی در بلاغت نظم کرده این رباعی از زوادات
طبع اوست الشوق بیاد در دل درویشان این کان نمکی بر
جگر ریش ایشان در هجر تو دامنم گلستان شده است یکدم بکنار
کشته خویش ایشان خاندوران از اعاظم امرای هندوستان بوده
اسمش خواجه عاصم است و پدر بزرگوارش خواجه بحلیه مغفور در رونق
آراسته بود و خاندوران در زمان محمد فرخ سیر بادشاه بپایه والای
امارت شرف نمود و در زمان بادشاه عالم پناه شرفیات نمایان کرده

بکار

بخطاب امیر الامرای سرفراز و محظوظ و سایر ارکان سلطنت گردید و آخر
در جنگ کرنال که با قزلباشان ایران اتفاق افتاده بود کشته شد چنانچه
شطری ازین مقول واقعه در ضمن احوال برهان الملک رقم زدهٔ کلک
بیان گردیده پیوسته با فضلا و ارباب کمال محظوظ بودی و در مراعات
این گروه مسامحه نورزید اگرچه با شعر و شاعری چندان ربط نداشت
اما این بیت باو منسوب میدارند • شعر • خورشید لبریزان هر سر کوی می آید
دل آینه را بازم که هر رو بسوی می آید • نظیر بیت • از تلامذهٔ میر محمد افضل ثابت
است چند سال قبل ازین فوت شد • روضة الدال • شمس الدین
داعی النسفی • خورشید سپهر دانش و نخل محظوظ است محمد عوفی گوید که وی شیخ
الاسلام نخشب بوده در بخارا بصحبت وی رسیدم در وعظ و تذکیر
و حدیث و تفسیر یگانهٔ عصر بوده • حکیم دلو کر راست • ای از بتر چند
از نه چنگ بر آن داری چنگ • چنگ آواز بکو نه چنگ آر بچنگ
چنگ در چنگش زلف بچنگ من از آنکه • چنگ من به لب زلف تو
چنگ بچنگ • هر کجا خنده تو شست بخروار شکر • هر کجا چین شکن
زلفین تو مشک به تنگ • انجم هر شکن زلف تو کرده است
بصلح • ناصر دولت هر دشمن خود کرده بجنگ • فاضل رکن الدین
دعویدار قمی • از فضلاء عالیمقدار روزگار و شعرای والا تبار کامکار
بوده در عربی و فارسی اشعار و تالیفات کافی قدر دارد ممدوح جمال
الدین عبد الرزاق و کمال الدین اسمعیل است وی نیز ابداع کرده

وصلات نمایان بجبهه انها همت منور شاده و وی ولد امیر محی الدین مرتعش
قم است تخلص دعوی شاه داعی قدس سره مولد و مدفنش دار العلم
شیراز است از کاملان محقق و واصلان حق بوده شرح بزرگوار او
در بیت و دفتر نمی‌گنجد فقیر در سنه شصت از مکرر بزیارت مرقد مطهرش مشرف شده دوم
امیر وی با شاه نعمت الله قدس سره معاصر بوده و از صحبت یکدیگر
فیضها برداشته اند داعی سرخسی از روستای خراسانست در زمان
شاه اسمعیل مغفور واضح بوده داعی استرآبادی راست مطلع آنی بری
راکه زکلبرگ قبا دربر اوست هر طرف بند قبا هست که بال و
پر اوست درویش دهکی قزوینی مرد از خود گذشته بود و در فن
سخنوری کمال استادی داشته مولوی جامی در هنگامیکه روانه حجاز بود
در مسکن وی بار و ملاقات کرده است و او مولوی جامی را وقع ننهاد
بلکه صحبت بتکلف منجر شده از دیدن یکدیگر حظ بر نداشتند لیکن
مولوی از وعان شاعری او را داشته است و او بخلاف آن و این
بیت که بنام شاه عباس ثانی ضبط کرده اند بدرویش دهکی نیز منسوب
داشته اند مطلع صبا از شرم نتواند بروی گل نگه کردن که رخنه غنچه را
بگشود و نتوانست تر کردن مولانا درویش سرخسی بوده او راست
مطلع کشم بر سینه و دل نقش ابروان ترا به تیغ تجشم که چون می
کشم کمان ترا مولانا دوست محمد راست مطلع بلاست از تو
بما هر زمان جفای دگر جفا که هر دگری میکند بلای دگر مولانا دوست

کم داری

سبزواریست معاصر سلطان حسین میرزای بایقرا بوده مولانا دوست
از سخنوران مسلم بوده غالباً که همان مولانا دوست است که گذشت و براست
وقت گل آمد و اسباب طرب نیست مرا ٭ باده ناب و رخ گل
روی طلب نیست مرا. مولانا نوائی برادر ملالی بوده او راست
کار ما باشد بهر لبهای همچو زلف یار ما ٭ هیچکس بیرون نمی آرد سری از کار
ما. شیخ اوحدی در تذکره خود نوشته که از بزرگی نقل است که روزی
بگورستان بغداد گذشتم دیوانه عشق لقب جوانی دیدم که همین نام بر
زبانها افتاده بود و بغایت صباحت منظر داشت جامه‌های فاخر پوشیده
بر جسم کفنه کشته مروحه در دست و زنجیری بر پای کاه فوقی بر سر وی جمع و
این بیت میخواند ٭ در عشق تو انگشت نمای زن و مردم ٭ هر لحظه فزونی
ست ز بود انبود دردم. پس پیش آن جوان رفته گفتم هیچ حاجتی داری
که بتقدیم رسانم گفت دارم گفتم چیست گفت اگر توانی بمجلس حجاج رو
آنجا که در سرای احمد و مقالست رو بقبله سرای شهر سباست ٭
قبله من سرای آن شهر سباست ٭ جانم اندر هوای آن شهر سباست
کافرم در ره مسلمانی گر مرا کس بجای آن شهر سباست ٭ چون بدانجا
رسی در بکوب و از زبان من بگوی ٭ در عشق توام طاقت تنها
نیست ٭ در هجر توام تاب شکیبائی نیست ٭ تا وسع توان بود تحمل
کردم دیگر چه توان کرد توانائی نیست ٭ من بنا بر حسب الفرموده آن جوان
بر در آن سرای رفته در زدم پیرزنی بیرون آمد آنچه گفته بود گفتم

چون زن بدرون رفت ناگاه آوازی آمد چون گوش کردم دختر بود
که جواب شعر گفته بدیهه خوانده است در عشق کسی را که توانائی نیست در هجر
تحمل و شکیبائی نیست مرگ ست علاج او و بیرون از مرگ هر مصلحت
دیگر که بود وای نیست. چون آن شنیدم باز آمده پیش جوان گفتم نعره بر زد
و جان داد و چون بمجلس دختر باز گشتم فریاد آمد که دختر نیز در گذشت
بلی عجب نیست عشق از ینها بسیار کرده است و کند. داعی انجدانی مرد صوفی
و خوش صحبت منش بوده متشرع اوقات در کاشان بسر میکرده وی برادر
کلان ملک طیفور است معاصر شاه عباس ماضی مغفور. داعی صفاهانی
پسر مولانا محمد بیگ هرزه گرد بوده چون همدم مولانا نوری ساوجی است
لهذا شعرای العصر تاریخ فوتش را هم لفظ نوری یافته اند. مولانا داعی
همدانی از شعرای همان عهد بوده. داعی شیرازی راست. صد ره کرم
چو شمع سر از تن جدا کنی از ذوق خنجرت سر دیگر برآورم. داعی
نیشابوری اشعارش اکثر بهمان زبان است. داعی خاصی صفاهانی از شعرا
درگاه بادشاه شاه طهماسب ماضی مغفور بوده. خاصی صفاهانی راست
از کفر و دین بر آمده زنار و سبحه را در نیم راه کعبه و بتخانه سوختیم.
ملا دیگری فهمی از شعرای معزز زمان و معاصر شاه عباس ماضی
جنت مکان بوده. حکیم دوای گیلانی است. تقی اوحدی نوشته
که در خدمت اکبر بادشاه بوده و بصحبت وی رسیده ام. دهری
تخلص شاعری در گجرات بوده. تقی اوحدی نوشته که او را دیده ام

در اول محمد

درویش محمد قصه‌خوان بسیار خوش‌صحبت بوده در خدمت امیر
خان ترکمان بسر می‌کرده یکبار که بمطایبه امیرخان او را کف پای زده
در آنوقت گفته است پایم که دو بیت بود در هر وادی چون پی
ادبی نموده دادش دادی از دولت تو رسید پایم بفلک دیگر مبین
تمیز سد از رشادی مرزا داود زبان قلم در توصیف و تعریف آن
ذات مقدس معترف بقصور است فارغست از مدح و تعریف
آفتاب آن مغفور خلف الصدق نور دیده آفرینش میرزا عبدالله
متخلص بنعمتی بوده است که اگر گویم عالم طفیل حضرت علیّه است بجا خواهد بود
سلسلهٔ علیهٔ ایشان از سادات جلیل القدر در همه ایران نجیب و
نسب مشهور بوده مرجع و ملاذ نزدیک و دور بوده‌اند سلاطین
صفویه انار الله برهانهم دگر بابن سلسله علیه وصلت فرموده‌اند والحق
بجلالت شان ایشان کمتر کسی در ایران بوده امید که حق تعالی
خلیت این دودمان را تا قیام قیامت از قطرات آخر الزمان
مصئون و محروس داشته نهال آمال و امانی ایشان را بآبیاری
الطاف و عنایت خویش برومند گرداند بحمد والده خلاصه میرزا
داود مغفور در وفور فضل و کمال یگانه زمان خویش و در کثرت خدم
و حشم خویش و در کثرت خدم و حشم از اقران بیش و مرجع اهل
دانش و هنر سرکش دیده ارباب بینش و نظر بوده در همت و سخاوت
و وسعت خلق و تقوی از آفتاب مشهورتر است در زمان خاقان

مالک رقاب انار الله برهانه قدری بتولیت مشهد مقدس رضوی علیه
التحیة والثناء افتخار یافته علیین می رسانید در آن زمان خاقان مغفور
مزبور آن جلیل الشان مبرور را بجهت تفویض وزارت اعظم
مشهد مقدس باصفهان طلب فرمودند ایشان از قبول آن امر ابا
و از قبیل این نعمت با آن خدمت تحاشی فرموده قطعه که این چند
بیت از انجامست مبکر و در سلک نظم کشیده بحضور اقدس
فرستادند دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد من تنک حوصله
در تحت و فلک هرزه درست هیچ ملک و جهانی او بمن در عوضش
کف خاکی ز در شاه خراسان تنخواست گفتم ای چرخ که هر چند که
هرزه درشتی لیکن در هیچ و شری چرخ ابد راست وز خاک درش
را بهم عالم ندهم عالمت از تو و خاک از من و سودا بر ضاست حضرت
میرزای را از طرف والده شاه عباس ماضی مغفور نسب میرسد
فلک دوران و مخدوم جهان نواب شهربانو بیگم طاب ثراه که صبیه شهنشاه
مغفور شاه سلیمان صفوی و همشیره خاقان مالک رقاب مبرور اند
در عقد جناب میرزای بودند چنانچه مخدوم زاده میرزا سید محمد سلمه الله تعالی
از بطن آن مهد علیا بعرصه وجود خرامیده اند که حال تحریر سنه یکهزار و یکصد
و شصت هجری بتولیت مشهد مقدس رضوی علیه التحیة
والثنا بدستور والد مغفور سر عزت باوج رفعت میرسانید خلاصه از
جناب مخدومی میرزا داود طاب ثراه انتعاش بسیار در صحیفه روزگار

بجا ارانز

روزگار بسیار است بیکار رفت میرزا بیگ دوستاق تخلص دوستاق
بزبان ترکی محبوس را گویند از غلامان گرج خاصهٔ پادشاه بوده بصلاح و
تقوی اوقات عمر را میگذرانید و در اصفهان می بوده معاصر شاه سلیمان
مغفور است میرزا رضی دانش رضوی مشهدی از ارباب دانش و کمال و فضیلت
بوده بهندوستان آمده در خدمت شاهجهان پادشاه نوازشها یافت
بعد از چندی بوطن خویش مراجعت نموده در آستانهٔ شاه زمان
و در همین رخ نیاز بخاک توفیق میسائید میرزا مسعود در حکمت صاحب
دستگاه بوده همراه شیخ محمد خاتون بهند آمد و از آصف خان نوازشها
یافت فاضل داوری از ازان کاشان بوده شخصی او را در مشهد مقدس
مدح کرده بود و او حسن میگوید که مدح ما معنی ندارد و در آن باب این قطعه
را گفته است در خراسان مدحی گفتند از روی طمع او غلط فهمید گفتا
مدح ما معنی ندارد گفتمش بسیار نیکو گفتی این الطاف بود من هم
هم دانسته ام مدح شما معنی ندارد میرزا هاشم متخلص بدل از سادات
رفیع الدرجات آن زمان من اعمال همدان و نوادهٔ مرحوم میرزا ابراهیم
ادهم خلف میر رضی آرتیمانی است صاف شراب صفوت و
بیخته جوهر فتوت بود جود بدرجهٔ بعضی را از دستار کت حاتم عار و دل
دلبرش را الحق مشاهده رشک خار خار داشت در وقتی که مذکور
که از متنزهات محال عراق و سنقر غال اجدادی آنست با سایر
خویشان در کمال عزت و صفا گذرانند مواید الغایش بهای

رفیع

مسافر و مجاور از وضیع و شریف و قوی و ضعیف گشته بود
و مشرب بغایت وسیع و طبع بنهایت کریم داشت خود بزی فقرا
اغلب در لباس می‌نمود و جامهٔ درشت گذرانیدی چاکران و خدمه را بلباس
فاخر و وضع اهل تجمل میداشت الغرض بصحبت شعر مولع و محظوظ بود
که بیشتر اوقات شبانروز بر اصرف آن می‌نمود طبعش در ترتیب
نظم کمال قدرت داشت در اوایل اسم را تخلص قرار داده و در
اوان ورود باصفهان از خدمت مخدوم شیخ محمد علی حزین استدعای
تخلص نمود جناب ایشان دل را اختیار و این رباعی در جواب فرستادند
رباعی ای ماه دو هفته کاملت میخواهم اظهار تخلص نمودی بحزین خود جان
جهانی و دولت میخواهم تا آنکه در ایام فتنه عظمی که افاغنه بدار السلطنت
اصفهان را محصور داشتند ایشان از فرط حمیت و مردانگی جمعی از سادات
منسوبان خود و ملازمان عملی دولت از سوار و پیاده را اختیار و از خانه
خود سوار شده بعزم محاربهٔ اعداء السپاه حاکم همدان ملحق گردیده در دو منزلی
اصفهان افاغنه را استقبال نموده خرابی سخت اتفاق افتاد و بالآخره
حاکم همدان تاب مقاومت نیاورده با تمام سپاه فرار اختیار و آن
شیخ شیردل با یاران شیر دل خود در میدان معرکه پای ثبات استوار
و با قلت اعوان چنان گرم کارزار شدند که آن لشکر انبوه را مشغول
نموده مجال تعاقب گریختگان احدی را نماند و در آخر روز که تیر
کمانداری تمام شده بود هجوم افاغنه ایشان را در میان گرفته بتمامی لوای

ذکر دل تخلص شیخ علی حزین

ز تمام کم

بهیچ کس که فرار نموده بودند شربت شهادت چشیده الف زخم بر
جگرها کشیدند رباعی هرگه که بمن و در رسم دلبریهای نکنی دوری از بوم گر
بت جدای نکنی ترسم که بمیرم و نبینم دگرت ای عمر عزیز بیوفای
نکنی این رباعی را میرزا یوسف مرحوم تبریزی متخلص بعزیز بنام خود
نزد راقم حروف خوانده بود و شیخ محمد علی حزین منسوب بمیرزا هاشم
نمودند والعلم عند الله روضه الزلال امیر محمد حسن ذوقی
از جماعه ترکمان است که در کاشان توطن داشته از معاصر شاه طهماسب
مغفور فارسی است با کمال فضیلت و پرهیزکاری در عالم سخنوری چون
آفتاب عالمتاب بی مثل و نظیر بوده ذوقی حاجی از مداحان خاندان
نبوت بوده او راست انکه مهر روشن از بام علاست او را او
فلک بر آسمان نهاد علاست کز سلطنت دوکون خواهد ذوقی در
بند که علی و اولاد علاست مولانا ذوقی اردستانی نام وی عنایت
اکرم در کسب علوم نامی بوده لیکن در سخنوری مرتبه عالی داشته واکثر در
اصفهان می بوده است غالباً که روزی میگذرد وقتی حکیم شفائی از
وی رنجیده صد رباعی در هجو بیت او گفته است و او خود هم در این باب رباعی
دارد که بیت آخر او این است بیت بنمود اگر هروی ذوقست
تابوت شفائیست که میگردانند مولانا ذهنی اصفهانی در خدمت
عادل شاه دکنی می بوده در نقاشی کمال مهارت داشته و در قمار
بازی کمال حسن داشت چنانچه روزی تمام مالیعرف خود را باخته است

حیدر

میرزا عبدالله وحده فرزند رشید آخوند ملا محمد باقر مجلسی است بمحاسن صوری
و معنوی و حدت فهم و فطنت یگانه روزگار بوده در اوایل شباب همت
بتحصیل علوم گماشته از فرط شعور و سلیقه خداداد در اندک زمانی باکثر
مطالب علمیه صاحب دستگاه عالی شد از اصفهان در ایام محاصره
برآمده در بلده خرم آباد لبیک گوی جاودانی ارتحال نمود چون این قضیه در شهر
رمضان اتفاق شده بود شیخ محمد علی حزین تاریخ آنرا چنین در یافته
شد در غم آن نور دل و دیده جهان ه خونابه دل ز دیده اشک افشان
پرسید ز سال وفاه تاریخ کسی ه نالید حزین و گفت ماه رمضان ه طبعی در
کمال سخن شناسی داشت روضه الطاهرین حکیم رفیع از شعرای نامدار است
مداح سلطان محمود و حسن میمندی که در تذکره عروضی نیز ذکر احوال وی
نموده رافع قزوینی نام وی ابوالسعید بابویه است و خاقانی فلج ری گفته
عین الدین رافع بعضی از سبزوارش دانسته اند محمد عوفی گوید که از روسای
خراسانست و مولدش الیغوابن و عوفی مرید بود در عهد وی بعرصه آمده
بود در سیاق و حساب مهارتی داشته امام الدین ابوالقاسم المرا رفیع
تالیفات بسیار دارد شرح کبیر و شرح صغیر از مصنفات اوست و این
رباعی مشهور را بوی منسوب داشته در سنه ۶۲۳ وفات یافته ه در
جامه صوف لبسته زنار هر بود در صومعه رفتن دل بیازار هر بود زنار
تاکی ز کسان راحت خود مطلبی یک راحت و صد هزار آزار هر بود
امیر نصر رافع به نیشابور منسوب است رابعه بنت کعب القزداری دختر

کرم ف

که هر دو برادر ازوی سخن درست مروارید را به ثبت برلبش صاحب فرا
نست ابن بوده و در لغت تازی و دری اشعار آبدار بسیار گفته است
آخر زمان سامانیه را دریافته و با آل بابویه معاصر بوده خواجه رشید الدین
وی خلف عبد الجلیل الکاتب البلخی العمری است و نسبت او
با خلیفه ثانی که فاروقش گویند میرسد جامع اکثری از فضایل و هنر
بوده ائمه شعر بفصاحت و بلاغت و اوستادی او اعتراف
دارند و اکثر اشعار مدح وی گفته اند در خدمت سلطان اتسز رتبه عظیم
داشته و حقیقت گرفتاری و خلاص او از خدمت سلطان سنجر در
تواریخ مفصل مذکور است گویند نود و هفت سال عمر یافته و در
سنه در خوارزم درگذشت صاحب شعر حکمت کلمه و حدائق السحر است
و این قطعه از وست الحق بسیار خوب گفته ۵ اگر آید ز دوست کینی
بکنایه نباید آزردن زانکه نزدیک بخردان زشتست عفو ناکردن
از گنه کردن خواجه رشید الدین همدانی از وزرای جلیل القدر است
جامع رشیدی از وست بغایت فهیم و زیرک و دانشمند خجسته
بنیاد بوده مدتها وزارت ارغون و سلطان محمد خدابنده کرده عاقبت
الامر وی و پسرش به تسلط خواجه علیشاه شهادت یافتند و اعضای
ایشان را بالعالیم فرستاد چنانچه شرح آن در تواریخ مسطور است رشید
الفطن نام وی جمال الدین است از جماعه محار که قزوین بوده از فضلاء
حکماء و عظماء علماست گویند با عهد اباقا خان در رقبه حبات مستغار

بوده مجهول و در نعت اوحدی همین رباعی را از وی آورده اند ای در

تو ای آنکه جامع اللذاتی : محبوب خلایق بهمه اوقاتی : ای در تو خدا نهاده و ملکه

بخدا ستار عیوب فاضح الحاجاتی : رضی الدین نیشابوری از شعرا است

که صیت دانش و استادگی او از مشرق تا مغرب رسیده و در تواریخ

و تذکره ها احوالش مفصل مذکور است رضی الدین خشاب وی نیز از

نیشابور است و جمعی از کاشانش دانند و تنها بعد از رضی الدین اول

بوجود آمده در مدح سیف الدین باخرزی و خواجه صاحب دیوان و شاه

غیاث الدین اشعار بسیار دارد و او راست چو رسم لطف و نعمت

از تو بگوی و بگذر که نیز در این تمنا بجواب لن ترانی شیخ رضی الدین

علی لالای غزنوی وی از مریدان شیخ نجم الدین کبری است گویند که از

یکصد و شصت و چهار شیخ خرقه گرفته و در هندوستان صحبت بابا رتن

حاجی کرده و دریافته وی ابن عم حکیم سنائی است والحق جلالت شانش

زیاده از آن است که بحوصله تصور و توهم در آید و در فن شعر [illegible] در اصفهان

بهشت نشان است در مکانی که مشهور بگنبد لالا است وفاتش

در سنه ۶۴۲ واقع شده رضی الدین بابا قزوینی از جانب اباقاخان مدتها

حکومت دیار بکر نموده و در حضرت خان کمال عزت و احترام داشته

بعد از آنکه وبرا عزل فرموده جلال الدین حسن را بجای او نصب نمود

شیخ رضا کیائی گیلانی بغایت خوشگو و شیرین زبان و سخن سنج بوده

رفیع الدین محمد بن الحسن النسوی السکاک از افاضل عصر و اکابر

دم بهم

۱۲۳

دهر بوده مداح قلج طمغاج خان ابراهیم ابن حسین بسیار گرد و محمد عوفی
بصحبت وی رسیده و توصیف او در تذکره خود نموده تخلصش رفیع است
رفیع الدین عبدالعزیز لنبانی دولتشاه گوید که از اقران خواجه جمال
الدین عبدالرزاق است لنبان از قرای اصفهان بوده الحال اتصال
بشهر یافته از محلات شده است مسجدی در آنجاست که نهایت نفیس
و برکت و صفا و نزهت دارد رفیع در عین جوانی از دنیا رفت اثیر
الدین اومانی اوصاف سخنوری و اوستادی او بسیار نموده و رفیع با
سعید هروی نیز معاصر بود رفیع الدین محمد مسعود لنبانی از شعرای نامدار
و بلغای روزگار بوده رفیع الدین ابهری از شعرای رفیع القدر عالیمنزلت
بوده با کمال الدین اسمعیل و اثیر اومانی گویند معاصر بوده اشعارش
مدونست رفیع الدین کرمانی گویند از وارستگان بوده حکیم محمد الرودکی
السمرقندی اصلش [illegible] عبدالله و کنیتش ابوجعفر و ابوالحسن بوده از قدمای
طبقه علیه بلغا و از فصحای طایفه شریفه شعراست جمیع شعرای زمان
زمره سخن خوان بلاغت و خوشه چین خرمن فصاحت اویند که زبان
طعن عرب را از عجم کوتاه کرده معرب الفصاحت عجم معروف [illegible]
ست ه ابر او چو برق کرم بغرق جهان ؛ زیرکان چون صدف کشاده
دهان ؛ اسعاد رشیدی در حق وی گفته است ه گر سری باید بعالم
کس نکو شاعری رودکی را سر آن شاعران زمین بسری ؛ شعر او را
من شمردم سیزده ره صد هزار هم فزون تر آید ار چونانکه باید بشمری ؛ شعرای

حالی مقدار اکثر مدایح وی که اندر وی از خدمت امیر نصر احمد سامانی آن
قدر ثبات یافته که شرح آن درین مختصر نمی گنجد بتفصیل در تواریخ و غیره
مسطور است اشعار وی بسبب تغیرات زمان از میان رفته
است قطع نظر از تغیرات و حوادثات زمان نوشتن این همه اشعار
مقدور و میسور کسی نمی تواند بود و همچنین در زمانه ما کلیات میرزا صائب
مرحوم که یکصد هزار و کسری بیت میشود کسی نمی تواند نوشت و مختصری از آن
کلیات که بیست هزار بیت باشد اکتفا نموده اند تا اینمعنی از راه انتخاب
جز اشعار میرزا صائب مرحوم در عالم خود اکثر منتخبات بلکه بنابر
تسهیل این روش را اختیار کرده اند حکیم ابو بکر محمد علی الروحانی ولادت
وی در غزنین شده و توطنش در بخارا و نشو و نمایش در سمرقند بوده
از شاگردان استاد رشیدی و مداح بهرام شاه است مقطعه از زبان
بهرام شاه در مدح وی گفته که مطلعش اینست ه منت خدای را
که جهان در پناه ماست هنجکه ملوک زمین بارگاه ماست و
الحق این مقطعه را بسیار خوب گفته اجمل الدین الروحانی نیز از جد
در زندگی خود چند بیتی از وی نوشته است و گفته که در نسخ قدیم بنظر رسید معلوم
که همان رونقی است با عزاوی راقم حروف این دو بیت را از آن ابیات
انتخاب نموده بر می نگارد ه ایها که محققان رانند در بحر حروب آن کلاهند
در رزم یلان پی بنیر زنند در بزم سران بی کلاهند استاد ابو المؤید رونقی
البخاری از افاضل شعراست اوایل غزنویه و اواخر سامانیه را دریافته

محمد عوفی

محمد عوفی همین ابیات را ازوی آورده است ه جانیست
تیغ شاه که دید بدانچنین شکفت ه جانی کزو بود دل و جان همه فرا
لبریزان بجای گوهر در جرم او بدید ه جانهای دشمنانش چون ذره
افتاب ه شیخ روزبهان البقلی الشیرازی القطاع قدس سره کنیت
وی ابو محمد بن ابی النصر البقلی الشطاح است و مولدش فسا و موطنش
شیراز بوده قدوة العشاق و زبدة الآفاق است از جمله اولیای عظم
و اقطاب دهر بوده عظمت شانش از آن زیاده است که وصف
آن درین مختصرات گنجد از لوامع شرح آن بسجده شود حاجی لطفی درویش
مرحوم که الحق از بزرگان آن طایفه بود رشته از لطایف شعر بر روی قبر شیخ
قدس سره مالیده بکمر افقی حروف اسید از کرم الهی آنست که همین نوع
روحانیت شیخ و دست مبارک حاجی مرحوم رشته علایق دنیوی
بالمره از پای خاطر گسسته گردد بمحمد و آله خلاصه آنکه شیخ قدس سره در جمیع
علوم و فنون کامل و افضل بوده اند تصانیف عالیه در اکثر علوم شریفه
دارند و تفسیر عرایس البیان خود مشهور و معروف است شرح عاشق شدن
در کعبه معظمه و زنان مغنیه و رفتن بخانقاه مشایخ صوفیه و خرقه خود را
برآوردن و در میان جماعه گذاشتن و گفتن والحال من لائق پوشیدن
این خرقه نیستم و بعد از خلاص شدن از دام محبت آن مغنیه
و هدایت او و آوردن پیش مشایخ و خرقه خود را گرفتن و پوشیدن
مفصل در نفحات و کتب دیگر مسطور است درینجا اختصار نموده

وفاتش در محرم سنه ششصد و شش بوده در شیراز مدفونست برحمت

رفیع تخلص از سادات رفیع الدرجات از کاشانست در
اقسام سخن خصوص معما و تاریخ بی‌مثل و بی‌عدیل بوده مکرر بهندوستان
آمده باز بوطن خویش مراجعت کرده است مهر هاشم سنجر تخلص
خلف الصدق اوست نقل از وحیدی نوشته که بصحبت وی در اصفهان
و کاشان مکرر رسیده‌ام میرزا عبدالرحیم مخاطب بعبدالرحیم خان خانخانان
ابن بیرم خان خانخانانست که فی الحقیقه این پسر و پدر دو گوهر بی‌بهای
دریای وجود اند که بسنگ حوادث شکسته شدند بی منت
هر خدمتی که کردند یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت فی الجمله
احوال بیرم خان در ضمن اسمش مرقوم قلم شکسته رقم گردید و مجمل
احوال عبدالرحیم این است که از فرط دانش و کمال و نهایت همت
و شجاعت و علوم مرتبه محسود همگنان بل عالمیان گردیده و حساد از هر طرف
در نزد اکبر بادشاه بسعایت وی کمر جهت کردند و آن بادشاه هم درشت
سخنان ارباب غرض را در حق وی باور نموده همت بد نفعش گماشت
تا آنکه بتدبیر و لطایف الحیل وی را از دکن طلبداشته مغضوبش فرمود
و اولاد رشیدش را در نظرش بقتل رسانیدند و اهانت بسیار بوی
نمودند که تفصیل آن احوال موجب تطویل مقال میگردد در مجلس دشمنان
وی شیخ ابوالفضل نشناس بوده که آخر آن نیز سزای خود رسید
نیز شنیدن احوالی از دست کفر نمود همه بدار البوار شتافت عرایض

کرد العاب

که در سعادت خانخانان نوشته اکثر انها بنظر راقم حروف رسیده در کمال بل
رنگینی و خاصه و بمزه کتب تاریخ اکبرنامه که باسم ابوالفضل مشهور است
غلط است آری هرچه مضامین لوح خوش‌سواد امیر است از وست لیکن
الفاظ و بحر آن رکیکه قلم منشیانست که بلازم و متعلق او بوده‌اند و شاید
انفعال سنجیدن مکاتبت و عرائض است که شیخ مذکور مخفی بدست خود اول
بپادشاه و زوجات پادشاه نوشته است هرکه انها را دیده باشند تصدیق
انفعال خواهد که خلاصه خانخانان مرحوم در سنه ۱۰۳۶ در شهر و عا بجوار رحمت
پیوست و ران در نظم و نثر بلغات تلنگه که ترکی و فارسی و هندی باشد
کمال مهارت داشته امیر خلیل رشدی تخلص بوده نقل او حدی این بیت
بنام وی نوشته از ضعف نشستیم بهرجاکه وطن شد از گریه بهر سو که گذشتیم
چمن شد خواجه جا وی برادر خواجه محمد شریف هجری تخلص داشت که
در عهد پادشاه طهماسب ماضی مغفور وزیر اصفهان شده بود میرزای
از مستعدان روزگار و از سادات رفیع المقدار هراتست و در اکثر علوم
صاحب بهره بوده و در موسیقی و شطرنج کمال مهارت داشته مولانا نازی
رازیست مصرع از یک نقش آن بت چین را بتوان بصورت
او داد جان شیرین را نشان خون ز شهیدان عشق میطلبند حذر کن
ای گل و تماشای دست رنگین را خوش آنکه شب گذرد روز آید هر سر
گرده انجمن که گرسنه است این را ابیات مزبور بنام پادشاه جنت
مکان بنظر رسیده است لیکن چون پادشاهزاده والا گهر فرخنده سام

میرزای مغفور صفوی بنام مولانا رازی در تحفة السامی ذکر فرموده بتعصب
تتبع و تحقیق خداوندگاه لازم نمود لهذا از نسبت دیگران در افتند کار افسانه
بر فرض لغتی از دیگری بوده باشند چون اختیار بیوت و اثاث البیوت
و جان و مال رعیت و سپاه با سلاطین و خداوندان نعمت است
اگر دو بیت و یکی را بدیگری مرحمت فرموده باشند مختارند و حالانکه
اغلب از مولانا رازی خواهد بود چه تحقیق پادشاهزاده مغفور بتحقیق دیگران
نماند و این بیت که ع سوختیم از غم و تحبب نظری با ما نیست آه از این
درد که مردیم و شراب و روا نیست نیز از آنجمله است مولانا اوحی از شاگردان
مولوی جامی بوده مثنوی مناظره شمع و پروانه و مناظره گل و بلبل از او
این بیت مشهور است ع نخواهم کسی پاید ز سر حالم آگاه و گرنه
عالمی سوزم بیک آه سحرگاه مولانا رجائی هروی از شمس جنغا
ست در موسیقی مهارت داشته بسیار عاشق پیشه و دردمند بوده
خواجه سیف الدین محمود در جای صفاهانی در سخنوری بی نظیر و در محرری
بی عدیل بوده محاسبه مثل او کمتر بعرض ظهور آمده است رستم عبا
نام جوانی بوده در کمال حسن و جمال و خوبی او راست ع هر که زناز
رو بچمن چنین میکند گلهای باغ را همه شرمنده میکند مولانا جلال
رفیع راست ع گر پای کشم از سر کویت بملامت یارب
که از زینه بشرم سر بسلامت خواجه رکن الدین صاین و بیر اصفهانی
در انشا بوده اند در خدمت محمد مظفر و شاه شجاع و شاه محمود و بادشاه

بهادر منصوری بوده مولانا یاری خادم امیر علیشیر و بهرامیم قندی مولانا روحی
از قندها بوده اوراست ـ بدل خیال تو دارم خراب چون نشوم در
آتشم ز تو هردم کباب چون نشوم ٭ خراسنیست و دیگری و بهرامیش گفته اند
وقایع احوال سلطان حسین میرزا بنظم آورده همانا باشارهٔ آن بادشاه
بوده باشد بسعادت ملازمت آن بادشاه مغفور مبرور شاه اسمعیل
صفوی رانیز دریافته در تاریخ فتح خراسان که از آن بادشاه جنت آرام
گاه بوقوع آمده مصراع امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابیطالب یافته است
این ابیات ویراست ـ فاتنهٔ چون کند هلاک مرا زیر
سروی کنید خاک مرا گر بود دم گناه آلوده آتش عشق تو حرف پاک مرا
دستار است دُر گوش آن هلال ابرو ز روی حسن تو خورشید میزند پهلو
مولانا رامی نام شاعری خواجه محمد رضا جویشنی در خدمت شاه عباس
مغفور حاضر بوزارت مازندران و محال دار المرز سرفراز که بعد بملک نسطر
وقت وزارت اعظم بوده است اصلش قزوینیست و تخلصش
رضا فارابی در یزد سهراب میکرده نغز او حدی این ابیات از وی
نوشته و بعد از شخص بنام میر والهی قمی شنیده بوده ـ شنیدم که دوشینه
در بزم عشرت می عشرت از جام زر خورده ٭ ندانم ز دو پیمانه یا بیشتر ٭ ور آن بزم
هر شور و شر خورده ٭ بهر حال غوغاست در هر طرف که جز باده چیزی دگر
خورده ٭ مولانا رحیم تونی اسمش زین العابدین است از سادات
حسینی بوده اوراست ـ باز هم بسر کوی ملا گذر افتاد ٭ باز هم مرغ

عجب جوی نظر افتاد ذکر رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام
میرزا ابن شاه اسمعیل بن صفوی حسینی است شاهزادهٔ والاگهر
فرخنده خصالی بوده و در سخنوری کمال مهارت داشته بجهات چند
که در تواریخ مذکور است بهندوستان آمده تا حال اولادش در
هندوستان هستند مولانا رسمی دو کس باین تخلص بوده اند اول حکیم
فغفور لاهجی که اول رسمی تخلص میکرد در هند تغیر داده فغفور تخلص نمود دوم
رسمی قلندر یزدی بود و یک کس دیگر نیز باین تخلص گذشته است
مولانا رشک همدانی نام وی محسن بیگ بوده در میدان سخنوری گوی
فصاحت از همگنان میبرده است و الحق اشعار خوب ازوی بنظر
رسیده است در عهد پادشاه دین پرور شاه طهماسب ماضی صفوی
انار الله برهانه عمرش که گذشته شد حکیم رشدی قمی در زمان شاه طهماسب
ماضی مغفور بوده و اوراک زمان پادشاه فردوس آرامگاه شاه
عباس ماضی را نیز دریافته محمد رشیدا وی نیز از معاصران شاه طهماسب
ماضی مغفور بوده رشیدای کازرونی در عهد شاه عباس مغفور بهند آمده
باز بایران مراجعت کرد رشیدی یافغی راست ه سنگ ستم
بقصد دل خسته گو مدار این شیشه را بباد نفس می توان شکست مولا
نا رضائی کاشی بکتابت اوقات میگذرانیده و بوجه آن معیشت
میکرده تقی اوحدی این اشعار را ازوی نوشته است ه من رو بگلخن که
میکنم او گشت گلشن میکند من داغ بر جان می نهم او گل بدامن میکند

مولانا رضا

مولانا رضای مشهدی در سخن فهمی مسلم بوده معاصر تقی اوحدیست اورا
بیت چشم حسرت بهره نافه لیلا دارد هر گیاهی که ز خاک تربت مجنون زده
این بیت بنام رضای نوعی هم بنظر رسیده محمد رضا گاه دوری و گاه رضا
تخلص میکرده امیر شاه رضا از منتسبان سلسله نوربخشیه بوده و رضا
تخلص میکرده حکیم شاه رضا از نوادر فارس است در زمان اکبر بادشاه
بهند آمده هنوز رحل اقامت نینداخته بود که عازم ملک فنا گردید آقا رضا
در همان عصر بوده میرزا رضی ارتیمانی از سادات صحیح النسب ارتیمان
در علو فطرت یگانه آفاق و در مدارج کمالات در عالم طاق بوده از معاصر
زمان بادشاه فردوس آرامگاه شاه عباس ماضی صفویست میرزا
ابراهیم ادهم خلف الصدق آنمرحومست اشعار وی در نهایت عذوبت
و شستگی واقع شده قاضی رضی الدین حسن صفاهانی در حدت ذهن و دقت
فهم اعجوبه زمان بوده گویند هر دفعه که از نظم و نثر بر وی خواندندی بی تامل
گفتی که چند فقره است لیکن باعث انتقال ذهن وی کم کسی پیدا نموده است
در زمان شاه عباس بهند آمده باز بوطن مراجعت کرده از آنجا
بوطن اصلی مراجعت نمود رفیع شیرازی در سنه بهند آمده باز با ایران
مراجعت کرده رفیع شیرازی راست بیت را نبود مهر آتش مهوشان شرر
خلق بود روح و دم عیسی بدن در دهم از صفت خلق بود هر زهر روح تلطف
سخن چون رقم خلق توان کنم نامه بود نافه مشک ختن میر حزنی
اصفهانی راست بیت خوردن خاک قناعت بر ارباب خرد

به زبانی که در رومنت دوانان باشد ملا روغنی در عهد اکبر پادشاه بهند آمده
و با مولانا غزالی مشهدی و غیره مشاعرات کرده مولانا روشنی در همان عصر
بوده مولدش همدان است قاضی روح الله برادر قاضی شرف جهان
قزوینی است که در عهد شاه طهماسب مغفور صفوی قاضی صدر ایران
بلکه مدار المهام بوده ملا روحی همدانی بسیار خوش طبیعت و هزال
بوده میرزا مخدوم شریفی و یعقوب خان را هجای رکیک کرده بود در حسب الامر شاه
عباس مغفور یعقوب خان زبانش را برید نقلست وحیدی تاریخ بخت
زبان بریدن وی گفته لیکن القدر بعجز سنه واقع شده است که اگر زبان
او را هم می بریدند گنجایش داشت ملا روحی همدانی از همان عصر است
به هند آمده باز با ایران برگشت در موسیقی صاحب وقوف بوده مولانا
ربانی در مجالس العشاق ذکر وی است و هم اوراست ع غنچه را در سخن
آورده دهن میگویند بسفتند گهر از لعل و سخن میگویند رهی دیگر بود و از
مردم اردستان است اوراست ع در کشتن اینم عجب که عتاب
شمشیر کار جنبش ابرو نمیکند رفیقی نوشتری راست ع در زلف
تو زتاب رخت لیک لو خفت دل آید مدام از سر زلف تو بوی دل
عطاء الله کشمیری رضوی تخلص میکرده اوراست ع زعفران خورد
گوئی صبحدم از آفتاب ورنه بیدر و لب تو یکدم عمر خندان ز لبش
میر راستی شنجی وجودش از تحسین بهتر زیب است مجمع اخلاق حمیده و اطوار
پسندیده بوده یاد شاهزاده والا گهر میر سام میرزای مغفور در تحفه سامی

داود

ذکر فرموده که الحال احتساب ممالک با او مرجوع است و در آن کار خطیر کمر
آزادی شعار خود ساخته سلوک او با مردم نیکو بسیار است میرزا رفیع
از اجلهٔ سادات سپهر نشان است در زمان پادشاه مغفور شاه عباس
ماضی بمنصب احتساب ممالک سرافراز بوده در زمان شاه صفی معزول
شد و بعد از چندگاه رحلت نمود و این رباعی را در مرثیهٔ شاه عباس
ماضی مغفور گفته است از مردن شاه دین فلک شیون کرد و ز مهر فلک
داغ بدل روشن کرد در صبح عزا چرخ گریبان بدرید و ز ظلمت شب
پلاس در گردن کرد سلطان الغا بیک رهی تخلص نوادهٔ عباسقلی خان
شاملو است که از امرای شاه عباس ماضی مغفور بوده در زمان شاه
سلیمان مغفور سلطان الغا بیک بخدمت مهرداری ولی صحبت
سرافراز بوده از فرط تجرع به بستر هلاک افتاده در عین جوانی عالم فانی
را وداع کرده محمد رضا پاشا اصلش از نبارزهٔ عباس آباد
اصفهان است گویند باتفاق محمد حسین پاشا که از بنی اعمام او بوده بروم
رفته بحسب منصب پاشای مصر شد و آخر از آن شغل معزول گشته در مکه
مجاور گردید میرزا محمد رضا مشهور بسار و خواجه در زمان شاه عباس
ماضی وزیر آذربایجان بوده شاه جنت مکان یکی از جواری حرم ذوی
حشمت را در سلک ازدواج او کشیده بودند در آن باب
گفته است الشاه جهان جهان بکامت بادا تا هست جهان
دایم می خوش گواره بجامت بادا با مغبچگان از وصل بت کام رام کردی

در اوج عمر ابد و عیش دوامست باد || با لاله رخان میرزا سعدالدین محمد
راقم تخلص ولد خواجه عنایت نجار مشهدیست بالاتفاق ولد خلف بعزم تجارت
بهندوستان آمده مراجعت کرد چون آثار کمال از وجنات حالش
ظاهر بود در زمان شاه سلیمان مغفور بمنصب وزارت خراسان سرافراز
شد محمد رضا بیک اجدادش کلانتر همدان بوده اند و خود بوزارت
امثال ساروتقی و سلطان خلیفه اشتغال مینمود در زمان شاه سلیمان
مغفور فوت شده از اوست بیکرم وقف سنگ طفلان باد
با شکستن چراغ خوان دارم میرزا محمد رضا در زمان شاه سلیمان مغفور وزیر
قم بوده بصفات حمیده و اطوار پسندیده اتصاف داشت رفیقای
با همه از صلحای آگاه و مقربان پیشگاه اله بوده قبول خلایق و عنایت
خالق هر دو از برای او اتفاق افتاده بود در عهد شاه سلیمان مغفور
در کاشان وجود خرامید میرزا محمد رضا مخبر از اعزه آنجاست مدت
خدمت میرزا حسن پسر خلیفه سلطان مشغول امر وکالت و وزارت
بوده در عهد شاه سلیمان فوت شد از اوست سرم بعرش رسد
گر زمانه جبهه بعذر اخگر کم کنده بردارد حسن بیک رفیع گویند اصلش
قزوینیست بسبب توطن مشهد مقدس بمشهدی اشتهار یافته
در زمان شاهجهان بادشاه بهندوستان آمده سکونت نموده
و آنجا میرزا طاهر نصرآبادی از احوال وی نوشته است گرشد ای زرگر
اصفهانی در مینا کاری و زرگری کمال مهارت داشت میرزا طاهر
نصرآبادی

۴ به بند آمده

نصرآبادی او را دیده است میرزا نوعی و از ولایت فارس بود
شعر بیرنگی در طبع داشت اول تخلص سمندر میکرده و آخر بهروزی قرار داده
او راست ه جز روت بحقیقت بوفایی آشنا ابنیم یا مهربانی
خنک هست و مبرا ست ه ملک محمد الطاهر ربطش بعالم سخن
کم از اوان نبوده در ایام شباب وادی رندی را دویده و آخر پای
ندامت بدامن نامرادی کشیده در اصفهان بصحافی اشتغال داشته
عاقل خان رازی اصلش خوافی و تولدش در هند بوده در خدمت
عالمگیر بادشاه کمال اعتبار داشت و در ایام آن بادشاه جم جاه
مفوض بتسخیر دکن بود و فرمان بصاحب صوبگی دار الخلافه دهلی علم امتیاز
می افراشت در تربیت شعرا و ارباب کمال بقدر استطاعت
میکوشید قصه پدماوت را از هندی بفارسی نقل کرده دو سه مثنوی دیگر
هم گفته اما شعرش چندان نمک ندارد این بیت از وست ه
تنها نشسته ایم طلب کار خون خودیم ه مکتوب اشتیاق بعنقا نوشته
ایم ه میر محمد عباس رایح از سادات سیالکوت بوده در آنجا نشو و ارتقا کسب
کمالی نموده چند سال قبل ازین بعالم بقا شتافت این بیت او روست
ه جز هوایی نبود ابنیم جا و فنا ه خالی از ین چو حباب است دل میر این فنا
میر محمد زمان راسخ از مردم سهرند بوده در اواخر عهد عالمگیر بادشاه و در گذشت
حباب سپرد میرزا سرخوش در تاریخ وفاتش گفته ه محمد زمان
راسخ خوش خیال ه در لقا بجان آفرین جان سپرد ه چو تاریخ

قولش دل از عقل خواست · خود گفت با دل که راسخ بمرد میر
جعفر رضوی از سادات قصبهٔ زیدپور من مضافات لکهنو بوده در
مذاق تصوف و عرفان در آن دیار مثل نداشت اکثر مطالب علمیه
صوفیه را در رباعیات ادا میکرد و اما با محاورهٔ فارسی آشنا نبود کلبعلی بیک
رومی پسر سیاوش سلطان بوده او راست · یا کاکل شکستن تو یا زلف
تو دارد احوال دلی بهم و سامان زکی بهم · سید مرتضی متخلص به
کرده از سادات شرفیه بلگرام و فائض الفقه و النوازل بوده میرزا محمد رضا خلف
آخوند مرحوم ملا محمد باقر مجلسی است در فقه و حدیث و تفسیر بهرهٔ وافی
داشت سلیقه اش بشعر و انشاء بسیار مانوس بود اکثر با شعرا و ندما
مصاحبت میکرد و باین سبب از تدریس و افاده باز مانده مورد
اعتراضات غایبانهٔ طلبهٔ علوم میکرد و بدان شیء مسلم معراج النفس در
کمال متانت و کیفیت از خامهٔ آن کمالات دستگاه عنوان طراز صحیفهٔ
روزگار است در ایام استیلای افاغنه بدار السلطنت اصفهان
بجوار رحمت الهی پیوست و در مقبرهٔ والده اش مدفون شد محمد رحیم
خان کبرا بلی ولد ساهو بردی سلطان حاکم کابل است در سنه ۱۱۲
در همانجا متولد شده و خود نیز در اوایل حال بحکومت کابل سرافراز
گردید و در حینیکه ابتدای شرف و هنگام عروج باشکری و اوایل دولت
و مقدمهٔ عزت و رفعت مهرمان ایران بود طرح مرافقت و موافقت
با او انداخته رونق بخش دولت یکدیگر می بودند چنانچه رفته رفته بحکومت

استرآباد سربلند شد و بعد از فتح اصفهان و اخراج طاغیان افغان حسب
الصلاح پادشاه سکندرشان بنظارت بیوتات خاصه شرفه و الا
و ایشک آقاسی باشیگری دیوان اعلی سرفراز گردید بعد از چند ماه پادشاه
جم جاه مزبور از ملازمت سلطان صاحبقران او را طلبید و در سفر
هرات و محاربات افاغنه ابدالی و فتح آن بلد عازم رکاب خود فرمود
بعد از مراجعت پادشاه مزبور از آن سفر ظفر اثر و معاودت باصفهان
و ظهور اختلال دولت صفویه نشان و افتادن قهرمان ایران
در وقوع واقعات مشهوره و قصد تنبیه اهل روم و عزیمت آن مرز و بوم
در حین محاصره قلعه فلک بنیاد بغداد پادشاه والاجاه مزبور بجهات چند کرترح
آن موجب اطناب مطلب میگردد با پاشای آن بد مظنه شده خواست
که بهانه آنکه پیغامی بکرالش رساند خان مزبور این معنی را بفراست دریافت
نموده بهانه زیارت نجف اشرف از خارج بغداد سوار شده تنها از من
خود را به پناه آن آستان که ملجاء عالمیانست رسانید و بهمان عبا
بلباس فقیر بر آورده گوشه نشین شد پس از آن هر چند قهرمان ایران
باستمالت او کوشیدند رام نگردید بعد از آمدن توپال پاشای با لشکر روم
از دار الاسلام و سلام بول بکمک محصوران بغداد و مقابله فرمودن پادشاه
سکندرشان مزبور در ارض کرکوک و نهضت سپاه ایران و بر آمدن
بغدادیان از تنگنای محاصره احمد پاشای بن حسن پاشا که حاکم بغداد
و منجمع صفات حمیده و اطوار پسندیده است کمال احترام و محبت

نسبت بجان بمعز الیه فرموده در ماندن و زیستن و اختیار کردن خدمت
دولت عثمانیه مختار نموده ایشان بهبود خود را در نبودن آن مملکت دیده
رخت عزیمت بجانب هندوستان کشیده وارد این ملک گردید به
برهان الملک بهادر مرحوم لوازم محبت و دوستی بعمل آورده از تاریخ ورود
به بندر سورت الی الیوم رحلت خود را بطریق مهمان نوازی بهیچ وجه معاف
نداشت لیکن بنابر مقتضای وقت و حالت عسر و نقص که بالبته در
احوالش بهم رسید بسبب طبایع دون پرور ارکان هندوستان مترتب
و نوازش اقبال نکرد از پادشاه بلوای منصب پنجهزاری لاحاصل
بمداخل نسبت با شأن وی که تعقیبی بعمل نیامد لهذا ایامی چند بملال گذرانید
رسید بظاهر خود را العیش و عشرت خود را مشغول میداشت لیکن بخاطر وی
کدورت و اندوه غمی بود گویا این رباعی مصداق حال ایشان گفته بود
کر بند بود کعبه روم سوی کنشت ؛ دوزخ طلبم اگر بود بند بهشت خواهم
که ز بد گمان بخود بر گردم ؛ مانند نگاه غافل از صورت زشت ؛ تا اینکه عرصه
بورود موکب مهرمان ایران بدار السلطنت لاهور و آشوب هندوستان
بمرض خارش الجنب در شاهجهان آباد در گذشت و در همه انحا فنون
بلند و به بعضی مطالب علمیه مربوط بوده و خط نسخ و تعلیق را خوب می نوشت
بصفات ظاهری سر آمد امثال و اقران خویش و در فن سپاهگری از اکثر
سپهداران ایران در پیش بود با راقم حروف نهایت خصوصیت و کمال
اتحاد داشت در ایران و هندوستان بصحبت همدیگر میرسیدیم گاهی بگفتن شعر

میل می نمود

میل می‌نمود محمد ربیع اصفهانی بقدر تحصیلی که بکتاب فروشی بازار
میکرد و لنگر و شاعری نیز دخل بهم رسانید گاهی بیتی موزون می‌نمود مآل
حالش معلوم نشد و راست ه لبیکی در دل وانست جا
خود گرفتاری کم آمد هست خاک عزلت پس از مردن زمین وام شد
میرزا سعید رضا خلف میرزا شاه تقی از سادات جلیل القدر
حسینیهٔ اصفهان که از قدیم الایام در آن مکان فیض بنیان که ساختهٔ
معماری همت ایشان است سکونت داشت و تا حال باکثر
عواصف حوادث و فتن آن عمارت رفیع البنیان باقی و منازل
احفاد آن سلسلهٔ جلیل الشان است ه از نقش و نگار در و دیوار
شکسته آثار پدیدست صنادید عجم را بالجمله میرزای موصوف الیه صاحب
تقوی و فطرت عالی و سلیقهٔ مستقیم بود همواره با اعزه و مستعدان آن دیار
بزم صحبت گرم داشته عشرت بسیار بود در ملاحت و نکته دانی و شیرین
سخنی و هنرمندی نسبت بیاران او را نمک خوان صفاهان گفتندی در
اواخر که سنش بسبعین رسیده بود و مداومت بکیف بنگ معتاد گشته
اصلا لغز و ظرافت در دماغش نشده در کمال انبساط بود و در سخن
فهمی بی عدیل و گاهی فکر نظم می‌نمود قلیلا قبل از فتنهٔ افاغنه بجوار رحمت
الهی منتقل گردید میر رفیع فرزندش تخلصش رفیع و شاعر سخن
شناس بود در همان بلده بسر می‌برد و هم انجا فوت شد این بیت
از وست ه نه تنها لاله را داغ شگفتن کاشت در خون زد گل را ز

خجسته بیست از عالم بدل خیمه بیرون زدند آقا محمد ربیع خلف الصدق زبدة
الافاضل آقا رضی خوانساری و برادرزادهٔ علامهٔ زمان آقا جمال ابن عمدة
مبرور آقا حسین طاب ثراه است که نسلاً بعد نسل الحق همه فضلای زمان
و قدوهٔ علمای دوران بوده‌اند قدری از جلالت شان آقا حسین جد بزرگ منش
الحاج رحمن نام باقی آن مغفور بسمت گذارش یافته خلاصه این سلسلهٔ علیه
همیشه مرجع انام بل قبلهٔ خاص و عام بوده و هستند از جملهٔ فضیلت مآب
آقا محمد ربیع سلمه الله تعالی که فضائل علوم را با خصائل نیکو و اخلاق حمیده
و وسعت مشرب و کمال وفا و مردمی جمع فرموده گوی خوبی از میدان
سلف و خلف ربوده است با راقم الحروف از ابتدای صبا مونس
و رفیق و انیس و شفیق بوده‌اند و همچنین این تمامی سلسلهٔ علیه را با دودمان
این بی خاندان اتحاد و یگانگی از ترقی و از لیست در هند که راقم
الحروف مجاور هندوستان بوده مهاجرت آقای عزیز نهایت بنواک
منهود عاقبت الامر همین خبر محبت آن والا مقدار نیز دو سال قبل
از حال تحریر که یکهزار و یکصد و شصت و یک است وارد شاهجهان آباد
گردیده این خبر آتش در دل سوختگان با دم مهاجرت زد و نیز الال وصال
الشهاب بمفارقت راقم تلخ نمود و بیدار شد میسر بوس و کنارهم
از بخت خود نشکوم و از روزگار هم کای هر سبیل نوا در هر سبیل نظم نو جستجو
شنو عاشق میرزا محمد رضا از سادات و نکته غیب شیراز و ابا عن جد از
اعیان سکنهٔ آن بلدهٔ نزهت طراز است ادراک بسیاری از ارباب

کمال عزم

کمال نموده بحلیهٔ دانش و تقوی و محامد خصال آراسته خلقی وسیع و ذهنی
مستقیم دارد حسن تدبیرش در مهام دنیوی تمام و سلوکش با طبقات
انام بمقتضای مقامات و در غربت و صحبت و با کس آشنائی و
وفاداری است آمد اکثر ابنای جنس و در مواظبت طاعات و عبادات
بوجه اتم ساعیست توفیق حج و زیارت جمیع ائمه علیه السلام یافته
و از فیض صحبت علما بسیاری مسائل و معارف آشنا شده بانست
و شعر بسیار مربوط و سر زدن بیت از خاطرش باقتضای وقت منوط است
چند سال قبل ازین حسب الفرمان سلطان صاحبقران بحکومت خطهٔ
لار سرفراز شده با آنکه اوان اختلال اوضاع آن حدود بود در آن شغل
کثیر الخطر کمال حسن تدبیر بظهور رسانیده بعد از سی سال از آن امر معاف
و الحال که سنین عمرش بستین رسیده در حدود فارس بعبادت
الهی اوقات مصروف دارد این بیت از اشعار اوست
صیقل زنگار دل را همچو عکس یار نیست * خلوت آئینه را شمع به از رخسار
نیست * میرزا محمد جعفر راهب عندلیب گلستان بلاغت طوطی
شکرستان فصاحت کحل الجواهر دیدهٔ دانش و بینش گل سر سبد گلشن
آفرینش نگارندهٔ خال و خط عروس معنوی مشاطهٔ شاهد غزل
و مثنوی مسعود و قرابت کمال مجموعهٔ فرهنگ دانش و خصال ستوده
الخلق تا دیدهٔ روزگار بخواب سرمهٔ لیل و نهار روشن شده مثلش ندیده
و تا گوش فلک دوار بلآلی ثوابت و سیار مزین گردیده مانندش

نشنیده

در سپهر کمال مهر ثابت و درخشنده و در بحر خیال ابر لب خرد نسبت احصای
کمالاتش از حد خیال بیرون و دلنوازی لطف مقالاتش از اندازه قیاس افزون
فلک همتش را شاهد مطالب در آغوش و مثال عرایس را فنون غلام حلقه بگوش
است آن سید کامل از اوایل شباب بتحصیل اکثر علوم خصوصاً حکمت
در خدمت افاضل عصر نموده با کثر مطالب علمیه مربوط و متبحر گردید مولد
شریفش در دار السلطنه اصفهان بهشت نشان در سنه یکهزار
و یکصد و سیزده اتفاق افتاده و تا حال که تحریر این اوراق است بجای حرکت ننموده
همگی همت والا نهمت را بتحصیل کمال و صحبت ارباب حال گماشته
همشیره زاده میر معز الدین نواده فاضل مرحوم میرزا رفیع نائینی است لکن چهار
پشت ایشان در اصفهان تولد یافته اند امروز در آن شهر بلکه در تمام
ایران بلطف طبع و سخن سنجی ایشان کسی نیست و در علم رمل و نوشتن
خط تعلیق و مهارت ایشان بی نظیر و انگشت نمای هنر است و نهایت از فرط
محبت و اتحادی که فیمابین فقیر و آن یار عزیز بود در ایام عزیمت
هندوستان با وجود کثرت و اشکال و اختلال احوال و موانع دیگر
عزم جزم فرموده بودند که بالاتفاق حرکت فرمایند بنابر موانع عظیم که بیان
آن کثیر خاطر فقیر بوده حکایت تصور مفارقت یکدیگر عزم الشیخ نموده خلاصه
آنجا که از تقدیر چاره و از نصیب گریزی نیست ناچار با دیده اشکبار
وداع یکدیگر نموده و در اقسام شعر استاد زمان بل یگانه دوران چنانچه
افکار بلاغت انتظارش بر این دعوی حجت ناطق و دلیل ثابت

صادق

بیت

صادق کاهی تنشیط خاطر گشت خامه گوهر ریز ان بجانب نیز رخصت کرم جولانی
میدهند اهل مجلس بسیار از اشعار او در زبانها مذکور است از جمله روزی
با میرزا کریم ولد مرحوم میرزا سید محمد که از سلسله خلیفه سلطانند در مجمع ضیافت
شریک خوان حاضری بودند ظاهرا از میرزا کریم شیم زشتی واقع شد از
آنجا که طبع شوخ را بهانه کافیست در همان لحظه این قطعه را بدیهه خوانده
چار شنبه خوان صحبت گردید چار کس در چار خصلت بی نظیر افتاده اند
بالو کریم گوش کن ای صاحب طبع سلیم در سخاوت حاتم و در معدلت
نوشیروان در شجاعت رستم و در اشتها میرزا کریم اهل جرم کبک بسیار
دارند این رباعی که در هجو شخصی نام فاتحه که معروف بکهن بک یوزباشی غلامان
واقع شده و نسبت باسایر اهاجیش رکاکت آن کم بود تحریر نمودن
میلم بجماع خانم گشت فزون رفتم بسرش گفت که ای ساده درون
هر کس که درین چاه فتد چون بیژن مشکل که بسعی رستم آید بیرون
آقا رضا خلف مرحمت پناه اخوند مولانا گیلانی مشهور است
بموداری ولد العالم الضعیف العالم باکثر مراتب علمیه مربوط بوده سلیقه
مستقیم و فطرت عالی داشت در حداثت سن رغبت
بشاعری نموده شعر بسیاری گفته بود در ایام استیلای افاغنه برحمت
الهی پیوست میرزا ابو تخلص رسا متوطن اکبرآباد بوده و در نظم و نثر
دستی داشته در زمان عالمگیر بادشاه فوت شد او راست
نباشد در خور دیوانه ام سیر این صحرا گریبان بس درد مجنون من با دامن صحرا

آفت تاراج نبود رهروان عشق را زانست غیر از غم متاعی کاروان عشق را
روضة الشعراء لطیف الدین زکی کاشغری محمد عوفی که صاحب
لب الالباب است گفته که تولدش کاشغر و اصلش از قراعنه
است ولهذا زکی قراعنی مشهور شده از استادان فنون شعر است
کلامش در کمال رونق و شستگی واقع شده عبد الله زکی ابن ابی
شراب بهرام بن زکی بن عبد الله بخیر است در رسالة الابرار فی اخبار
الاخیار آورده که وی استاد جمیع علما و فضلای زمان خود بود قاضی ناصر الدین
بیضاوی و قطب الدین علامه و ابو النجاش ظهیر الدین عبد الرحمن
بن عمر از تلامذهٔ اویند و قاضی بیضاوی از وی خرق عادات نقل کرده
از جمله گفته است که بعد از فوت باز زنده شده و فتوای اهل مصر را
جواب نوشته درگذشت و بنا بر این به ذو الموتتین ملقب شده
وقع هذا الامر فی سنة سبع و سبعین و ستمائه و هر او در عربی و فارسی
اشعار بسیار است از او است ~ در عالم بیوفا دویدیم بسی هیچکاره
تر از خودش ندیدیم کسی تازانهٔ روزگار خوردیم بسی از دست دل
خویش تر از دست کسی ~ زینتی علوی کشی محمودی از اجلهٔ افاضل
و شعرای عهد سلطان محمود غزنوی است معلوم نشد که محمودی تخلص بوصف
المخاطب با ابن خطاب است لهذا در تحت حرف زا ذکرش کردیم
که احتمال تخلص بلفظ زینتی هم مرقومست و مشهور هم بزینتی بوده شاید
اسمش هم باشد تا زمان ابراهیم مسعود نیز باقی بوده سلطان محمود لوی نشفت

تمام داشته و نوازشاتی که از آن پادشاه یافته در باب تاریخ بهشتی بسط تمام
مذکور گشته است شیخ زین الدین خافی از مریدان شیخ عبد الصمد مصری
است مدتها بر سجادهٔ هدایت و مسند ولایت متمکن بوده بسیاری
از تشنه لبان وادی طلب از بحر الطاف سیراب گشته اند در دهم
شوال سنه ۸۳۳ بمرض طاعون در گذشته مولانا زاهری از مشهد مقدس بود
از اوست مرا سرو لبت در دل که جا در چشم روشن هم چو
گل پاکیزه رخ همچون صبا پاکیزه دامن هم افزرین از سخنوران زمان خود
بوده خواجه زین الدین لنبوی از جام حقیقت سرخوش بوده از اوست
در جستن جام جم جهان پیمودم روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای جم من بودم
محمد قاسم زاری مولد و منشأ اصفهانست زاری کمانگر شیرازی بوده
نغز و جدی نوشته که لیلا با او صحبت داشته ام از اوست بسکه
کردم گریه نم در چشم خونبارم نماند آب گر ماند در آن ظرفی که نم بیرون دهد
بابی زاهری اگر چه در صورت شتربان بوده لیکن در معنی گوی بلاغت و هنرمندی
بچوگان زلف سخن از میدان مردان دلاور می ربوده میرزا زبانی راست
مجنون دل از زره بی صبر و قرار می کند بکوه دشت با نالهٔ زار
خار و خس دشت را بمژگان می رفت تا ناقهٔ لیلی نکند آلوده گذار
مولانا زهری در عهد شاه طهماسب مغفور بوده مولانا زکی همدانی از استادان
معتبر زمانست در سنه یکهزار و ... وفات یافته مولانا زلالی خوانساری

زلال افکارش اکثر در آکیر است اما انچه صاف افتاده کوثر را
در کوی خجلت نشانیده در زمان پادشاه مغفور شاه عباس ماضی بعهد
مداحی میر محمد باقر داماد بسیار نموده و نوازشها از وی یافته چند مثنوی در
سلک نظم کشیده است زلالی امیر عطا شیرازی این ابیات را از وی نقل فرموده
بیت لیلی عذاری میرسد و او کشان در خون من دیگر ندانم چون
شود حال دل مجنون من رباعی مست آن چشمم که میخواری بعیاری کند چون
ببیند محتسب را عذر بیماری کند زلالی او در گنج در هرات سرگروه فروشنده
گردی او راست بیت نخواهد کرد با و رخار خار سینه جا کم مکر روزیکه گیرد جا
خار سر خاکم مولانا زلفی در عهد شاه اسمعیل مغفور صفوی بوده و بیرانست
ساقی بیا که جمع از بهر یک پیاله پهلوی هم نشسته چون برگهای لاله
مولانا زمانی اول وفائی تخلص کردی آخر زمانی قرار داد او راست
با آب دیده گرم نشد سوز دل زارم چکنم خاک نشکین باید این آتش
که من دارم مولانا محمد زمان مشهور به پائی تبریزی در عهد شاه عباس ماضی
مغفور بوده میر محمد زمان مشهدی او نیز در همان عهد بوده زمانی حنا
تراش تبریزی بود لیکن در اصفهان کسب میکرده میرزا محمد زمان تخلص وی
زمانی و اصلش سمنانی بوده تقی اوحدی او را دیده است این بیت
از اوست بیت در دیده ام ز باده رنگ وجه خون نماند من بعد بایدم
بجند را اگر نیز میرزا زنده دل رابعت بیت کر خندکی به دل آید از آن
کمان ابرو مرا مونس باشد به خاک در پهلو مرا زین الدین استرابادی بیت

صونم

همان

صنوبر ناز خندد بیکاری قدرت جدا فانه شمع پروانه و زولیده موی در
هوا عانده زین خان کوکلتاش از امرای والا مقدار اکبر پادشاه بوده
حکیم زین الدین محمود از شبابه اصفهان است در عهد بوده سعدی اردستانی
تخلص وی زکیست مستجمع کمالات جمیع بود در سنه ۹۹۵ بدکن آمده مراقبات
نموده باز بایران رفت زینل بیک ولد آصلان خان است که از اعاظم
امرای کرجستان بود آصلان خان مذکور در زمان شاه عباس ثانی حاکم مرو
بوده و زینل بیک بیمن تربیت والد خویش بمعراج کمال رسیده میرزا
قاسم زاهد تخلص از آگاه تبارزه عباس آباد اصفهان بوده در عهد شاه
سلیمان مغفور پیوسته با امرا و عزه بمصاحبت و خصوصیت داشته و در نهایت
عزت اوقات میگذرانید زمانای لقاشی اردستانی بعضی او را اصفهانی
دانسته اند از خوش طبعان زمان بوده زاهر همدانی عاشق پیشه و کوچه
گرد بوده بهندوستان آمده در زمان شاه سلیمان باز بایران مراجعت
نموده او راست ـه در موج خیز حادثه دهر چون حباب عمری بیک
نگاه بسر برده ایم وفا سید حسن زینی نطنزیست با کمال صلاح در نهایت
فقر و تنگدستی بسر برده معاصر شاه سلیمان مغفور است زمانائی لاهیجی
از طالبعلمان عهد خود بوده او راست ـه مکیدن لب شاهد و زخم او
نمک خوردنست و نمکدان شکستن ذراهی و امعانی نامش اسمعیلی
و معاصر شاه سلیمان مغفور بوده او راست ـه زبس لبان دلربائی
بهم بسته دارد همه مجنون اند که دیوانه منجوا است خود را جعفر متخلص بزرکوب

١

از غلام زادگان سلاطین صفویه بود شغلش از تخلص ظاهر است اکثر اشعار
سلف و خلف را تضمینهای رکیک مضحک نموده بر زبان اراذل اندا
دیوانی قریب بهفت هزار بیت ترتیب داده مشتمل بر خرافات
بحکم میرزا راقم حروف نظر با آن کرده در آب انداختم در سنه ۱۱۳۳ در اصفهان
فوت شد این بیت که مصداق حال اوست با خلق من جانب الله
سر زده است صاف دل از کج حسابان با مکر نمیخورد آب در دریا
لکلکها از شناور نمیخورد

روضة السین

شیخ سعدالدین حموی اسم
مبارکش محمد بن المؤید بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمویه است وی از
اصحاب شیخ نجم الدین کبری است قدس سره دبدبه کوسش ولایتش
گوش فلک را کر ساخته و طنطنه جاهش مشرق تا مغرب فرو گرفته
از فرط شهرت محتاج بتوصیف و تعریف نیست بدو زبان که عربی
و فارسی باشد شعر منظوم نموده اند شصت و سه سال عمر یافته و در سال ششصد
و پنجاه روز عید الفطر رحلت نموده در بحرآباد مدفون شد و بر او در تصوف
و اسما و حروف تصانیف عالیه است از جمله سجنجل الارواح است
گویند وقتی سیزده روز روح از جسدش منسلخ شده مرده وار افتاده بود
و بعد از رجوع روح ببدن مطلقا در آن خبر نداشته است اگرچه اسم
مبارکش محمد است لیکن چون شهرت نام ملقب دارد تابع شهرت
گردیده در حرف سین مذکور نمودیم مورد طعن طبع عزیزان نگشته
سخن نکرده و این رباعی را نیز در مجموعه کتبه راقم حروف بنام وی دیده

آنم که جهان بچو حقه در مشت منست ° وین قوت حق ز قوت انگشت منست
از کون و مکان هر چه در عالم هست ° در قوت قدرت دو انگشت منست

شیخ مصلح الدین سعدی الشیرازی قدس الله سره العزیز از کبرای مشایخ طبقهٔ
علیهٔ صوفیه بوده شرح حالاتش از آن مشهورتر است که محتاج به تحریر و تقریر باشد
ظهورش در زمان اتابک سعد بن زنگی بوده تصانیفش مشهور و بر السنهٔ
جمهور مذکور است از جملهٔ کتاب گلستان که فی الحقیقه طلسمی است که جز بر
پنجهٔ مثل اوئی گشوده نگردد و از نوادر ابتدای احوال فرخنده مآل حضرت
شیخ قدس سره کتاب گلستان و بوستان کافیست هیچ مبلغ دیگر در کار
در سخن بینید مرا و از خوارق آنکه کتاب گلستان افصح است که خوانندهٔ او
بشرط النصیب و العبارت در می یابد که آن چگونه فیضیست بتحریر و تقریر
نگنجد گویند که حضرت شیخ یکصد و بیست عمر یافته چهل سال در خدمت فقرا
و درویشان بسر کرده باعلی مدارج کمال عروج فرموده و چهل سال دیگر سیاحت
نموده اکثر ربع مسکون را دیده بوطن مراجعت کرده و چهل سال دیگر به
افاده و بسبب خلق اشتغال فرموده وفاتش در شوال سنه ٦٩١ در
دار العلم شیراز واقع شده و در مکانی که خود در زمان حیات ساخته بود
و الحق عجب مکان فیض بخشیست مدفون گردید و الحال آن بقعه بسعدی مشهور
است و حضرت شیخ خرقه از شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره
گرفته و با حضرت خضر علیه السلام مصاحبت کرده مشهور است که خضر آب
دهان مبارک خود را بدهان شیخ انداخته انبهم علم و شیرین زبانی همین صحبت

و آب و تاب حضرت علیه السلام شیخ مرحوم در فن سخنوری سرآمد شعرای
جهان و سخنوران زمان بوده الحق بآن شیرین زبانی و هیچ کس تکلم نکرده و ن
مخترع فن غزل حضرت شیخ است چه قبل از حضرت شیخ احدی از استادا
طرز غزل را نه نموده اگرچه در دیوان بعضی از قدما غزل یافت میشود لیکن
غزلیات آنها بطریق قصیده است اختصار داده تا نفس را غزل کرده
اند و آنکه غزل گوئی طرز علیحده منتکره است که مطلق مشابهت بقصیده
گوئی ندارد از جمله و افصح مخترع این فن خود شیخ اند علیه الرحمة و بعد از آن
حضرت خواجه حافظ قدس سره تجدید این فن نموده در عالم شور
انگنده اند چنانچه در زمان خواجه این فن رایج و مشهور شد اکثر معاصرین
خواجه مثل سلمان ساوجی و غیره قدم درین میدان گذاشته گوی بلاغت
و فصاحت از یکدیگر میربوده اند و بعد از آنها رفته رفته استادان خلف
بعضی در وضع گفتگو تازه داده هر یک اجتهاد تازه نموده بعضی مقلد
آنها و بعضی مقلد سابقین شده اند از جمله بابا فغانی علیه الرحمة که وضع
تازه در طرز غزل گوئی اختراع نموده و مجتهد فن خویش گردیده مولانا
وحشی بافقی یزدی و مولانا نظیری نیشاپوری و مولانا حزنی اصفهانی و مولانا
عرفی شیرازی و خواجه حسین ثنائی و حکیم شفائی اصفهانی و حکیم رکنائی
مسیح کاشی و بعضی دیگر مقلد طرز بابا فغانی شده اند اگرچه فی الجمله تفاوت
در فروغ سخن باهم دارند لیکن اصول شان رفتار بابا فغانی است
و بعد از آن مرزا صائب علیه الرحمة تبریزی لوای سخنوری افراشته شیوه نو

اغاز نها

آغاز نهاد و در طرز حرف کاری بجائی رسانیده که احدی را مجال همسری
با وی نماند سبحان الله کجا بودم اکنون فتادم کجا شرح احوال
شیخ سعدی قدس سره بکمیت خامه نوشتن نموده فارس بیان را به
میدان دیگر انداخت باری اشعار حضرت شیخ از آن مشهورتر است
که مذکور نمایم و انتخاب ابیاتش که درین مختصر گنجد معیب بانتخاب یکدیگر
سعدالدین از سخنوران شیرین زبان فصیح بیان است دیوانش قریب
به بیست هزار بیت میرسد مداح خواجه عزالدین طاهر فریومدیست که در عهد
چنگیز وزیر خراسان بوده است وفاتش در سنه ششصد و [illegible] واقع
شد سعد وراق از اکابر بوده سلطان ولد قدس سره ثمرهٔ شجرهٔ وجود بابرکات
حضرت مولانا جلال الدین رومیست وی نیز مثل پدر و برادر مرید حضرت
قطب زمان شمس الدین تبریزیست قدس سره و حضرت شمس
در حق وی بحضرت مولوی فرموده که در راه تو ما سر خود را یک پیش دادیم
و سر خود را به پسر دیگر حضرت سلطان ولد از کبار اعاظم این طبقه علیه است
شرح احوالش فی الجمله در نفحات الانس و سایر کتب قدما مسطور است
قدم بر قدم والد بزرگوار عالیمقدار خود میرفته و کلامش نیز بکلام والدش
بسیار ماننا و شبیه است چنانچه در اختتام مثنوی معنوی روشن و هویدا
سلجوق شاه بن سلغر شاه از سلاطین فارس است در هنگامیکه در قلعه اصطخر
برادرش محمد شاه وی را حبس فرموده بود این را گفته بوی فرستاده
بیت درد و غم من فرازی دارد عیش و طرب تو سرفرازی دارد هر دو

در پرده

ملک نیکبد که دوران فلک • درهم و دهر از گونه بازی دارد • سلغر شاه فرزند
اتابک سعد بن زنگی است مدتها باستقلال تمام در مملکت فارس بر سریر
سلطنت متمکن بوده سلطان سلیمان شاه برادرزاده سلطان
سنجر بن ملکشاه سلجوقی است شهزاده عالی قدر والا مقدار عقبات خشن
روزگار بوده در ایام مکاید مجبوس مسعود بن محمود بن ملکشاه بوده این رباعی
گفته است • از دست بنه کاری این شش زند درکام حیات ماست
چون حنظل قند ای ابر دلی بناز آخر مپسند دیوان همه آزاد و سلیمان
در بند سلطان شاه خوارزم پادشاه فاضل نجسته اطوار عادل
بود و بهمه صفت موصوف سلطان لوبدق از کبار افاضل و بدرک
عهد خویش بوده و در سخنوری کمال قدرت داشته بسیار شیرین
زبان و خوش بیان است حکیم سمای نامش محمود بن عالب از
مرو بود و در نزد سلاطین عظام کمال قرب و عزت داشته بسیار
شیرین زبان و خوش بیان است و کمال قرب و عزت داشته
الحق از مستعدان روزگار بوده و مداح آل سلجوق است غزنویه را بسیار مدح
گفته است حکیم سنائی غزنوی کنیت ابوالمجد و نامش مجدود بن آدم
است مشرق طلوع حقایق محور فلک دقایق معدن اسرار جواهر
الهی مخزن نقود رموز نامتناهی است دبدبه کوس ولایتش گوش
عرش غیرت را کر ساخته و طنطنه صیت هدایتش غلغله در گنبد گردون
انداخته آفتاب سپهر عزت و جلال بدر فلک هنر و کمال است خاتم الکمین

رام محال

راه مجال که در محفل وصفش دم توانند زد و کلک سبک سیر را چه یارا که
در بیدای تعریفش قدم تواند برداشت کتاب مفصل ش از آب بحر
کافی نیست که بر کنیسه رنگش صفحه اش شماری. تصنیفات و منظوماتش
بچهره شاهد حالش را آینه ایست روشن. سخنان معجز آیاتش در اثبات
علو قدرش حجتیست مبین. ولادت با سعادتش در عهد
سلطان محمود غزنوی بوده و وفاتش در سنه در غزنین بوده قدس سره
هنرها بجانست. و این رباعی که خواهد آمد میرزا صاحب مرحوم بنام حکیم سنائی
علیه الرحمه باین طرز نقل کرده. بندی که حیات اکسیر بری الی این: تا تو زرا
بدل نکرد شنبون عضوی ز تو از دوست شود باد شمن: دشمن دو شم تیغ
دو کش زخم دو زان و نیز اوحدی در تذکره خود باسم استاد ابوالفرج
رونی ضبط نموده باین قسم که این بند نگاهدار همواره ای تن تا تو زرا
هیش نیاید شنبون: الی آخره و این رباعی را میرزا صاحب بنام حکیم سنائی
ضبط نموده و شیخ بهائی قدس سره در کشکول بنام خواجه ضیاء الدین ترکه
نقل فرموده رباعی بجز ای شب جان مرا که نگاهست جز بیداری از روی
انصاف خطا است باشد که خیال او شبی رنجه شود. عذر قدمش
به لبها توان خواست. و این رباعی را میرزا صاحب علیه الرحمه باسم
حکیم سنائی نقل کرده و نیز اوحدی بنام شیخ ابوسعید ابوالخیر در تذکره خود حفظ
نموده رباعی ای عهد تو عهد دوستان سر بدل از وصل تو هجر خیزد از کین تو
ذل بر شغل و میان تیغ هجو دل ای یکشبه هجو شمع بروزه چو گل

مصراع ثانی را تقی اوحدی چنین نوشته از قهر تو کین خیزد و از غیر تو ذل
و این سیاق باقی مصاریع اولی است راقم حروف را اعتماد بقول و
ضبط تقی اوحدی نیست چه مبرهن بود که بسیار کم مایه و کم تتبع بوده چنانچه
بعض رباعیات شیخ ابو سعید و بابا افضل کاشی را از شیخ بایزید قدس
سره نقل کرده و حال آنکه هیچکس از متقدمین و مورخین و ارباب خبرت
و اهل تحقیق نقل ذکر نکرده اند که شیخ بایزید شعر گفته بوده تقی اوحدی را
نسیان بسیاری نیز بوده چنانچه گاه هست که یک شعر را بنام سه کس
و چهار کس نقل کرده سوای آنچه خود وی مشتبه بوده است در حالت
تحریر این کتاب دواوین اینهمه استادان در نظر نبود که تحقیق آن
حسب الواقع تواند شد لهذا مضمون العهدة علی الراوی عمل نموده
صحت و سقم را حواله ایشان با قائلان سلف نمود چنانچه در دیباچه اشاره
بدان رفته است دیگر از اشعار و منظومات حکیم سنائی قدس سره
مثنوی حدیقة الحقیقة است که باتفاق شعرا و باجماع بلغا در فن شاعری
و در تحقیق حقائق مانند او مثنوی منظوم نشده چنانچه در مثنوی قدوه
خود اشعاری بر این معنی فرموده اند کس نگفت است اینچنین سخن بجهان ور
کسی گفت گو بیا و بخوان زین نمط هر در جهان سخن است که یکی در هزار
آن هم نیست چون ز قرآن گذشتی و اخبار نیست کس را از این نمط
گفتار گردی از هستی همین نسبتش دیو قرآن فارسی لقبش تا بدار
بزبر چرخ کبود چون همی هست و دیو خواهد بود خاطرم نیست البته حکم

بجزم

بنده هر چه گویم بیار گو بد گیر زین نگو تو سخن نگوید کس تا بحشر این سخن صاحب را
لیس هزل و من هزل نیست تعلیم است شعر و من شعر نیست تعلیم است
شعر من شرح شرع و دین باشد شاعری عقل را چنین باشد بنده ام دین
جا که در عجم شاعر است گوی بی طمع هیچ آدم بهر کجا باشم تا نیابی
گرانبها باشم آب نایافته گران باشد چون بیابند رایگان باشد آب
چون کم بود بجان جویند چون بیابند کون بدان شویند اگر چه گنجایش دل
که بقدر یکدو هزار بیت از حد لطف درین کتاب نوشته شود لیکن از اطناب
اندیشیده بشهرت واگذاشت چه از آن کتاب مستطاب آن از آن مشهورتر
است که از آن محتاج بتکرار تحریر بوده باشد حکیم سنجری از اعاظم شعرا و افاضل
قدماست گویند به نسبت سلطان سنجر این تخلص را دریافته و هم او راست ۵
که هر زنخ چون ماه تو انجمن جهان از آنکه چون ستارگان نشست شان حسین
تو نهان نکرد با ماه بدان هر که ز ستاره فرو نگشت نهان حکیم سوزنی
لقب و کنیت و نامش شمس الدین ابو بکر محمد ابن علی است مولدش
قریه کلانش است که از مضافات سمرقند است در میدان سخن رستمی
است که با گرز سام هر طرف جولان نموده و در عالم نظم رضوانیست
که ابواب جهان بلاغت را بر روی خلق گشوده از قدما حکماست
احوالش در کتب سلف و تواریخ مسطور و اشعارش در افواه
والسنه مشهور هزالی را بدرجه اعلا رسانیده و هجاگویی را بدرجه والا
رسانیده است و چهار هزار بیت در هجو و هزل از وی ضبط کرده اند.

شیخ سیف الدین باخرزی از کاملان و اصل سلسلهٔ علیهٔ صوفیه است
در خدمت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بمدارج عالیه عروج فرموده در
یک اربعین بمرتبهٔ خلافت رسید چنانچه در کتب و تواریخ مسطور است
که وی بیمن توجه نظر مرشد کامل خویش باعلام رایت حقیقت فایز گردید
سلطان عظام پیاده در رکابش رفتندی و بآن مفاخرت جستندی
در سنه ۶۵۸ در بلده بخارا وفات یافت از اوست ه کردن کشی خلق
جهان کردستم عفو تو امید است که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت
گیرم عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم و این رباعی که خواهد آمد در مجالس
العشاق که مولف آن سلطان حسین میرزای بایقرا مغفور است بنام
شیخ سیف الدین ضبط شده و هم در دیوان مولوی جامی بنظر رسید
والله اعلم بحقیقته ه بگذر ز دیار یار هم ای نکهت شمال بر خاک رهش
بجای من چهره بمال و ز قصهٔ حال من کند از تو سوال قل مات من
الهجر و من اضعف حال علاء الدین سیفی نیشابوری نام وی حکیم [illegible]
ابن احمد است گویند اشعار مصنوعه ممتنع الجواب بسیار دارد و این رباعی
ویراست ه رخساره تو زرد شد ایمانه ناز از محنت آنکه میکند رنگش
آغاز لا حول کنم چو رنگش بینم هر روز این رنگ بلا حول نگار دد باز سیف
الدین الاسفرنگی الاعرج از استادان کهن و دانشوران این فن است
صیت بلاغت و آوازهٔ فصاحتش بعالم رسید شعرای زبان
اذعان بعلو درجات سخنان سحر بیانش کرده‌اند گویند وفاتش در سنه

بوده

بوده او راست ع انزاکه عمر تو زگشتن جهان دهد ابن خواجه جهانگر
بباد تو خان دهد سید منت لطف از صاحب کمالان و سخنوران
بوده و از فضیلت بهره تمام داشته چنانچه از کلامش بنظر ظاهرست
در جواب رشید وطواط و مدح ممدوح گوید ع زهی بقای تو در دایم ابد مربوط
زهی ثنای تو از خاتم ابد مسطور مناقب تو بر اوراق مکرمت مکتوب
فضایل تو بر الواح مملکت مسطور خصال تو همه بر کسب مکرمت موقوف
فعال تو همه بر بسط مکرمت مقصور رشته ذات شریف تو از مناقب
پاک بهشت طبع لطیف تو از معایب دور خانزمان والی تخلصش
سلطان و اسمش علیقلیخان ست وی و بهادرخان که مذکور گردید
برادر اند در شجاعت و همت و پرورش اهل کمال بی نظیر و بیهمال بوده اند
غزالی مشهدی مدتها در ملازمت ایشان بسر کرده و در اوایل حال
از امرای همایون بادشاه بوده اند و اواخر الامر مدتها در جونپور خود حکومت
کرده مطلق بلکه داعیه سلطنت هم ایشان را شد و با اکبر بادشاه علانیه
طبل مخالفت کوفته مدتها با آن مخالفت کرده اند تا آنکه عاقبت الامر
بادشاه مذکور خود بر ایشان شتافته نخل دولت و حیات آنها
را از پا در آورد و در تاریخ آن گفته اند ع چون خان زمان از جهان رفت
بباد بنیاد فلک بسر از پا افتاد تاریخ وفاتش از فلک جستم
گفت بر باد رفت فلک بی بنیاد ادیب خان زمان و بهادر
خان بنظر تاریخ شده او راست ع عیب نفس که زار جراغم کرد چون

طره خوانشین هر یک نام کرد · از کفر سر زلف خود هم کافرستان · و ز مصحف روی خود
مسلمانم کرد · با اکبر پادشاه نوشته بود بیت · ای سد سکندر زمانه در تو یاجوج
بود سپاه لشکر تو · در دور تو آثار قیامت پیداست · دجال تویی
خواهد دیدن آخر تو · اکبر پادشاه در جواب نوشته بیت · ای خانخانان که هر که بود
لشکر تو شد دولت من باعث کر و فر تو · گر باشم از فر و جلال امروز
فردا من اگر جدا نشوم سر تو · خانخانان در جواب نوشته بیت · تا هست
آثر خالصه در کشور تو · مشکل که زمین چنگ کند لشکر تو · بگذر ز زر و سیم
که تا نوکر تو · از سر گذرد برای سیم و زر تو · اکبر پادشاه در جواب نوشته بیت
با آنکه بود خاک درم افسر تو · امروز همین فرو نیابد لشکر تو · از دولت من نیست
نه از سیم و زری · از زور زر است قدرت لشکر تو · خانخانان در جواب
نوشته بیت · ای شاه زمان منم کمین نوکر تو · وز بخت بلند تو انم آمده بر تو
از دور چو قصد کشتن من میداری · نزدیک چنان تو انم آمده بر تو · اکبر پادشاه
در جواب نوشته بیت · گفتی تو چو راستی خدا یاور تو · صد رحمت حق باد بر روح پدر و
مادر تو · لغزیده تو و ز سکه و خطبه من · تا من نکنم آرزوی کشور تو · لبیب الدین
اعور · با اثیر الدین اخسیکتی معاصر بوده اثیر در هجو او گفته بیت
قلب تو ز نور معرفت عور چراست · بینی تو چون بر روی تو کور چراست
مانند ابلیس از چه سبب · چشم چپ تو راست بگو کور چراست
و وی در جواب گفته بیت · گفتی تو مرا کور همه خلق شنید · گفتی تو مرا حاجت چون
پدید چشم ورا کور ندید · بایستی تا روی تو ز خجلت نباید دید · سراج الدین منهاج

بولفر

مولف تاریخ طبقات ناصریست که بنام ناصر الدین ملک الهند تمام کرده
مولدش لاهور و اصلش از سمرقند است سراج الدین سگزی از استادان
زبردست فن سخنوری بوده مداح ملوک نگران خاصه نصرة الدین ابو الفتح
و سلطان ان غوره و مداح ناصر الدین محمود بن محمود سبکتگین نیز
کرده در لغت و منقبت نیز قصاید غرا دارد سعد الدین الملاء راست
یک سخن گر ادب نیست بخواهم گفتن چو تو پیوسته نظر سوی نزع داشتهٔ
روزگارم چو بامید تو بگذاشته است تو مرا باز بامید که بگذاشتهٔ
خواجه سعد سلمان وی والد مسعود که سعد سلمان است از فضلای و شعرای
والا مقدار بوده از همدان که مولد و موطن اوست بلاهور افتاده بود
سعد الدین خلیفه از استادان روزگار بوده سعد الدین هراسکانی راست
ای ساقی غمگسار برخیز مستان شبانه را برانگیز از غصه بشمار مردیم
زین الحیات در قدح ریز ای مطرب دلنواز بنشین با این دل
بیقرار بستیز هان گوش رباب سخت بر تاب بر گوی ترانهٔ دلاویز
از زرق و فساد دل بپرداز وز زهد میان بچه مپرهیز آن ره که
نه سوی اوست مسپر وز هر چه نه روی دوست برخیز از چرخ کبود
جامه بگذر وز خاک سیاه کاش بگریز سلیمان خراسانی راست
نه عیب است اینکه سازم تا گریبان چاک دامانرا که من از بیخودی
نشناسم ز دامن گریبان را مولانا ساغری با مولانا جامی بمعارضه
مولوی جامی این دو بیت را در هجو او گفته است ساغری میگفت دزدان

معانی برده اند هر کجا در شعر من یک معنی خوش دیده اند دیدم اکثر
شعرهای ایشان را یکی معنی ندارد است مستکف آنکه معنیهای مرا از دزدیده
اند بعد از آن که وی از خدمت مولوی شکوه کرده مولوی در جواب
فرموده اند که من شاعری گفته ام خوش طبعان شاعری را بسیار خوبی
گفته اند او راست ـه تا شنیدم که توان لعل ترا جان گفتن آتش
در دلم افتاد که نتوان گفتن ـه مولانا سایلی اصلش از عراق و نشو و نمایش
در خراسان بوده او راست ـه چنان بصورت آن آفتاب حیرانم که تیغ
اگر زندم چشم خود نپوشانم ـه ساقی نام شاعری را است ـه قلاوه سگ او
گردن زده گریبانم که هر زمان نشود چاک تا ابد دامانم ـه سایلی از ولایت ترشیز
بوده او راست ـه هر روز تشنه آب روان خود هوس ما را دم تیغ
تر اگر بر گلو با هم لبش ما را ـه مولانا صابری گویند با مولانا جیری معاصر بوده
او راست ـه زاهد چو دید در کف ساقی پیاله را بر باد داد طاعت
هفتاد ساله را ـه باعتقاد راقم حروف اگر بجای بر باد داد در آب داد
بخوانند بهتر است ـه مولانا سایلی هم انیست در عهد سلطان حسین میرزا
بایقرا بوده ادراک زمان شاه طهماسب مغفور نیز دریافته مولانا
سامی از شعرای خراسانست وی نیز در عهد سلطان حسین میرزای مغفور
بوده او راست ـه ای در دولت بی موجب از دوستان آزارها بخند
ز دشمن دوستان اما انتقادها ده ربیع را گفتم که بر دولتش یک گستاخی ببین
گفت گستاخی نباشد عین شناخت است این ـه مولانا سا[illegible]

بیت عمرم در این خیال بسر آمد که وه چرا روز وصال چون شب هجران دراز نیست
شاه حسن ارغون سپاهی تخلص از یکه تازان معرکهٔ سخنوری بوده از وراست
بیت در یک دل و جان جای خیال تو کمست صد دیده بخون در وصال
تو کمست عینک بنهم که چار گردد چشمم زانرو که دو دیده با جمال تو
کمست این بیت را لفظ اوحدی بنام وی ذکر کرده و امیر علیشیر بنام
با معقول حسب بیک سپاهی ضبط نموده و سام میرزا بنام بیانی بخارایی نقل
نموده بیت همچو بیکرو م ز فراق دلبر خویش بهانه سجده کنم بر زمین
ز غم سر خویش سراج نام شاعر هراتست بیت خوشا دردی که درمانش بود
یار خوشا جانی که جانانش بود یار خوشا زخمی که درمانش بود یار خوشا خون
کشته که تاوانش بود یار خوشا تیری که بگشاید از ان شست خوشا گویی
که چوگانش بود یار خوشا آن حاجت که از دلبر برآید خوشا آن محنت
که هجرانش بود یار مولانا سروری در چمن رعنائی فصاحت سرو آزاد
الفاظ بنده قامت شمشادش و در گلشن زیبای بلاغت گلهای
معنی گریبان چاکش بوده اند حسن معنوی را علاوه حسن صوری کرده بود
این بیت از وست بیت کاشکی داغ کشان آید قد رعنای او تا
نه بیند دیده غیری نشان پای او سروری از خویشان آهنگان خراسان
ست و با اهالی معاصر بوده از وراست بیت گه بهر بر د باده و گه بشکند
پیمانه را در شکست و بخت دارد محتسب میخانه را خواجه سعد گل
شیرازی از سخنوران والا قدر بوده با خواجه حافظ قدس سره و مولانا اهلی

در مصلای شیراز در رکب نقیع مدفون است او راست: جگر تو خود
بگلبرگ قبول یک بنای در دلم که مهر تو و نشانه ایست ۞ حافظ سعد از
مریدان شاه قاسم انوار بوده او راست: نشان در تخته هیچ
نبود از عالم و آدم که جان در مکتب عشق از تمنای تو میدارم ۞ سعد سعد
از شعرای زمان بوده او راست: هر گل عنبر داری و هر لاله مشکنابست
هزار بار زرانه و هزار بار روان گلاب ۞ درویش سقای چغتای بخاری
در عهد همایون پادشاه در هندوستان آمده او راست: شد روزگار من
سیه از دود آه ما یارب کسی مبادا بروز سیاه ما ۞ مولانا سلطان علی
مشهدی که در خوشنویسی مسلم و مشهور آفاقست و در شاعری نیز کمال
مهارت داشته این رباعی که بوی در دارزوی عشاق جان میبرد او راست
با اینهمه بجا صبا و بوالهوسی هر جانه بنار سائی و بیکسی وادیم
نشان بگنج مقصود ز اکرمانیابیم تو شاید برسی ۞ درویش سلطان علی
در خدمت مولوی جامی میبوده او راست: ای ز عشق آتش زده
ناموس ننگ و نام را داده بباد بنشینی هستی خاص و عام را ۞ خواجه
سلمان ساوجی نامش جمال الدین محمد بن خواجه علاء الدین محمد است
آبا عنجد از ارباب قلم و اهل دفتر و سیاق بوده اند خواجه سلمان در
معرکه سخنوری تار رستم دستان و پهلوان زمان بوده در اوایل حال
بخدمت شیخ حسن نویان رسیده نوازشات از وی دریافته بعد از
عزت عروج نموده بعد از آن در خدمت سلطان اویس و دلشاد شاه

بسبب بعضی مدایح آن شاه بسیار گفته و از اواخر عمر منزوی گردیده و ترک علایق
دنیوی کرده در سنه ۹۶۹ بحق پیوست و دیوانش از تخالف روزگار است و
اشعارش بعضی از لآلی آبدار بعضی غزلیات که در دیوان وی مسطور است
در دیوان خواجه حافظ شیرازی نیز هست معلوم نیست که آن اشعار
از خواجه است که در دیوان وی باشتباه کتاب ضبط شده یا بالعکس
بهر حال طرز گفتگوی این هر دو یکه تاز معرکه سخنوری بسیار بهم ماناست
او راست قصاید آن ماه رو اگر بنماید شبی مرا در روی او نهم دل و جان
هر دو نثار روش بهر مبارکی و مونس لیال قدر تحفه قدر آن لیال کرد اند
بغیر ما مولانا سلامی اسمش شاه محمد است و در پیری ابریشم کار نوبه آورده
فی شدم در طلب یار و غم هر سیدم خبرش را ز کسی تا نگوید دیدم
هر کجا یافتم از لعل سمند تو نشان تا نه بیند دگری روی در آن مالیدم بابا
نوائی بغایت خوش طبیعت و تیز فهم و عالی مشرب و ظریف و
حاضر جواب بوده و در شاعری نهایت روانی طبع داشته و با اینهمه نکو
اعتقاد هم بوده رحمة الله علیه و علی ابائه این چند بیت شاهد صحت احوال اوست
بر لوح سیم صبح بکلک زر آفتاب بنوشته نام احمد و اوصاف بو تراب
و بود اسم شان و سجع همان یکی احول دو دیده و رنه یکی بود و جناب
بر خوان حدیث لحمک لحمی و سر مهیج تنور منور و قمر و فی وزن مثاب
از خیل انبیا نبی الله رسول و در جمع اولیا اسد الله بو تراب مولانا
نوسنی راست مجروان که ز قید زمانه آزاد اند ز صید کسسته بدام

گهی ز صبا دانه یوسف کنعانی راست بهر چشمی که از زلف چو قلاب بگشاید

ز نوک سنان او چاه دهن در آب بگشاید امیر نظام الدین احمد سهیلی

امیر علیشیر در مجالس نوشته که از مردم متعین خراسانست و تلطف او بسیار

نموده بزبان ترکی و فارسی شعر میگفت و کمال سلطان حسین میرزا التفات

بوی داشته است امیر سهیلی نام وی نوشته شده است و گویا او زمان و در دی

بسیار گفته اند که سهیل و گاهی سهیلی تخلص میکرد شیخ آذری این تخلص را بوی

داده است و باین تخلص عزیز از خجندی هم گفته اند در عهد سلطان

ابو سعید میرزا این گفته او راست گویند روز حشر بیابان غم شد

صد روز از آن بیک شب هجران غم شد چندان شمار غصه دست که دیدم که گه جب ازین

و ندان ابد نیست و دست بر ز آن غم شد مولانا شیخ شهاب ارغانی در

معما نهایت مهارت داشته و در هنر هندسه و اکثر فضایل نیز در زمان بوده

مکتب داری میکرده است و در علم عقب کتابت عدیم المثال چنانکه ازین

بیت وی معلوم توان کرد بکوز بمدح شاه پاکیزه سرشت شیخ و

هزار بیت گفت و نبوشت لا عم که نجد زشادی غنچه در پوست بو سیح

لبیش با آن دهن کرد بر لب بام آمد آنکه گفت باید در رفت

کافتاب عمرت اینک بر لب بام آمده است و گویند که این بیت معما

که معمار لا تمامی از و اخراج میشود سیفی از ادم از کان جناب شاهرخ

میت او راست با هم موی شکافی نتوانست صبا سری از

زلف پریشان تو بیرون آورد بوی پیراهن یوسف ز جهان کم شده بود

عاشق نالم

عاقبت سر بگریبان تو بیرون آورد ❊ سیفی بخاری با مولوی جامی معاصر
و مصاحب بوده در عروض و قافیه کمال مهارت داشته شهرآشوبها دارد که این
بیت از آنجاست ❊ تا نقد جان بمه خباز من نان میدهد عالم بجان
نان میخورد و جان بنان میدهد ❊ سیفی هروی راست ❊ غم تو گنجینه باد اگر نیست
جاودانی ندهم جهان غمی را بهزار شادمانی ❊ دل من که جا بزد بر عوض تو دیگری برا
یعنی دیگری نماند تو بدیگری نمانی ❊ سام میرزا ابن بادشاه غفران پناه شاه
اسمعیل ابن سلطان حیدر صفوی موسوی الحسینی است جلالت شأنش زیاده
از آنست که در بیان تواند گنجید در تربیت فضلا و شعرا و ارباب کمال سعی موفور
بعمل می آورده و در نوازش طبقات خلق نهایت جد و جهد داشته در صفات
حمیده مثل شجاعت و رحمت و فضیلت و دانش و بردباری و خیراندیشی
و نیکو خصلتی بی‌نظیر آفاق بوده شرح احوالش در کتب تواریخ و سفاین مبسوط ذکر کرده
اند این اوراق گنجایش شرح محامد صفاتش ندارد در فن سخنوری نهایت
قدرت داشت و کلام بلاغت نظامش در کمال سلاست و
عذوبت و متانت واقع شده تحفهٔ سامی از مؤلفات شاهزادهٔ مغفور والا
گهرست و الحق بنظر احقر هیچ تذکره بآن خوبی نرسیده راقم حروف را از
مطالعهٔ آن کتاب فیضها حاصل شد بلکه باعث تحریر این اوراق دیدن
آن تذکره گشت خلاصهٔ کلام اگر بادشاهزادهٔ مذکور شعر میگفت و بدادابیها می
القاص میرزای برادرش که بشیروان رفته و چند مرتبه سپاه بر سر او کشید
بیند کوارش شاه طهماسب مغفور کشید و هم در همین سال مفقود مراجعت کرد

و شاه جنت آرامگاه از بیم یکدیگر جمیع برادران بل همه شاهزادگان بدظن شده
هر یک را در جای محبس فرمود و ایشان هم محبوس گردیدند و بعد از جلوس
شاه طهماسب علیین آشیان که امرای قزلباش اسمعیل میرزای ابن شاه طهماسب
را از حبس برآورده به شاهی برداشتند اسمعیل میرزای بدبخت جمیع
اعمام را القتل رسانید سام میرزای مرحوم نیز در آن بلیه بدرجه شهادت رسید — و برادران و این اعمام
و شرح این احوال در تاریخ مفصلا مفصلا مذکور شده خلاصه این ابیات
از آن پادشاهزاده شهید مغفور است ز بی صبری مراد از هیچ باری
بر نیامد ز دست صبر هم دیدم کاری که بر نیامد ای هجری از فن زبوانز تبیع
صد بار مرادیت و گویا که ندیت ملک کاشانی نام وی محمد شاه بوده و در
شاعری دستگاه عالی داشته او راست از جنبش باد مخاطم
بار گشت آشنایی از آن سم گلزار گشت پیغام تو تازه میکند رایش دلم
چون زخم که از بوی خوش آزار گشت شیخ ساقی ماوراءالنهری است
نقل او حدی نوشته که بعضی وی را بابا ساقی مخصوص گوی متخلص دانسته اند گویند
در زمان عبدالله خان اوزبک بوده او راست زنیکه با کف
که دل کشته شکارش آری شست را تیر در ف خورده جز آزار کشد
من همان گرم تغافل تو همان مستغنی ساقی این درد بگو تا بکه اظهار کنند
سامری بعضی نوشته و بعضی گویا بادلش دانسته اند وی هنر در همان عصر بود
و اسمش محمد قاسم است او راست دلی بایست منت که از
جان گله دارد از جان گله دارد که ز جانان گله دارد مولانا سامری

ولد مولانا حیدرست

ولد مولانا حیدری تبریزیست در عهد شاه عباس ماضی مغفور بوده و بتجارت
اشتغال داشته او راست شعر مشهور شهر تنگم و معروف شهر عارم
در جرم تهم که بهره مستور مانده ام : محمد یوسف سالک از اجلهٔ رجال در
عهد شاه طهماسب ماضی مغفور بوده در سیاق کمال مهارت داشته
او راست شعر وی بوی چمن چو رفته ای بسم چکل از فرقه لاله تو
شد سرو خجل گلهای جهان خنده زنان نکهت پید از بوی جمال تو
که ها از دل : محمود بیک سالم از احفاد جهانشاه ترکمان بود بسیار
خوش صحبت واقع شده است او راست شعر چنان خو کرده با
جانم غم او که جانست این ندانم یا غم او : مولانا ساغری در زمان
اکبر پادشاه بوده او راست شعر ز خونم کس نمی پرسد ستمکار آنچنین
باید فروغی بخشد آزار از آزار اینچنین باید : مولانا سحابی عبدالصمد از
فرط اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست عارفیست که از
قاف تا قاف جهان وجود در زیر بال عنقای عرفان اوست
چهل سال در نجف اشرف منزوی بود در آنجا مدفون شد شش
هزار رباعی از وی دیده شده و مولانای مغفور در زمان شاه عباس
انار الله برهانه بوده نقل او جدی نوشته مولدش شوشتر و اصلش از
جرجانست لیکن از جز راقم حروف معلوم شده مولدش استراباد و
مسکنش نجف اشرف است او راست شعر عشق مبتلا کن
کمه کردی از غم عالم خلاص نی غلط گفتم که عالم را کنی از غم خلاص سحری از

در اصفهان معجون سازی میکرده او راست ◦ البته غمزهٔ خوبی شدم
که صورت خویش در آب دیده با آفتاب در جنگ است ◦ سحابی
رشتانی از اکابر زاده های آنجا بوده او راست ◦ کنون که دل ز تو
کندم وفا چه فایده دارد ◦ نوازش دل بیمدعا چه فایده دارد ◦ میر سنجر
رازی کار است ◦ تبسم نهفتم و خون دل براهم میریخت ◦ دوزخ دوزخ شرر
نور آتش میریخت ◦ می آمدم و ز شوق آن گلشن روی ◦ صحرا صحرا گل از
نگاهم میریخت ◦ اگر مصراع آخر را چنین بخوانند بهتر است ◦ جنت جنت
گل از نگاهم میریخت ◦ این رباعی را شیخ اوحدی بنام عبدالله نامی بنام شیر
نقل کرده خدا داند از کیست ◦ سنجر کاشانی از افشار کرمانست معاصر
شاه عباس ماضی مغفور بوده او راست ◦ با چنین سوز که من
دارم سنجر ◦ وای بر دوزخ که کارش با منست ◦ محمد قاسم سرخی
از جاجرم آمده در اصفهان سکونت اختیار کرده بود او راست
گر موی ندارد سر اسب ای درخوشاب ◦ آزرده مباش یکسر مو زینهار باب
زین رو که تو شعله روشن باشی ◦ کاندر سر شعله مو نمی آرد تاب ◦ مولانا
قاسم سروری کاشی است متوطن اصفهان بوده در آخر گذارش
بهندوستان افتاد فرهنگش در لغت فرس مشهور است او راست
صحرای غمت منزل گرفتم ◦ چو صحرا کوه غم بر دل گرفتم ◦ دم بسمل بدست
دامن جانان بدستی دامن قاتل گرفتم ◦ عالم بیگ سروری کابلی بعهد
از نوکران جهانگیر بادشاه بوده او راست ◦ شب وصل است لب بر

نزارم کنیم بن

بدارم بغیر من • همچو درویش که عید آید و حلوا نخورد • مولانا نوری
نیریزی بهندوستان آمده بود از اوست • هست چشمم سوی
خط سبزه و روی سفید • دل سیاه است چه شد گر بود موی سفید
میرزا بیگ کابتار است • می دانسته و صبا که بقصد عمر دراز دست
اندیشه بداوان خیالش نرسید • سروی خوانساری در زمان شاه
طهماسب ماضی بوده از اوست • امروز میان من و تو فرق
بسیار هست کور الفی هست و مرا هم نفسی هست • سعدای گیلانی
حکاک بوده بهندوستان مثنوی مشتمل حالات زمان جهانگیر
بادشاه گفته بود از اوست • مائیم که روز و شب بلا همدم ماست
پرورده ماتم شادی غم ماست • مائیم که با وجود چندین غم و هم
عیش دو جهان نتیجه ماتم ماست • سکندر مازندرانی
اسمش محمد رضا بوده از اوست • خاکستر پروانه عزیز است سکندر ز
بر دامن مه پیراهن فانوس ببندیم • مولانا سلطان محمد خندان امیر علیشیر نوائی
که از خوش نویسان خراسانست بسیار خوش طبیعت بوده
خود را مجنون منهم کرده بود از اوست • ای خرم آنکه جای میخانه
ساخته • وز بهر مال لب اعز و پیمانه ساخته • سلطان محمد نیز هم در
اصفهان تجارت میکرده از اوست • وقت جان دادن
بجز نامش من دلخسته را • کام گر حرف دگر از زبان آید برون
سلطان محمد در زمان شاه عباس ماضی مغفور بوده از اوست •

همراه من شو که بگو بند طاغیان دردست و بود که سلیمان چه میکند
سلطان محمد رشتی از بزرگ زادگان آنجا بوده او راست جنگ با
زموجب بدنامیست نغمه بهره از رقیب تنزل کند کسی
سلطان محمد خدابنده ابن پادشاه مغفور شاه طهماسب ماضی صفوی است
که یخرج الحی من المیت ویولج النهار من اللیل در اینجا صادق می آید
بعد از پدر و مردن اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران جلوس
فرموده شرح احوالش از غرایب زمانست در کتب تواریخ
مفصلاً مذکور است این اوراق گنجایش ذکر آن ندارد آفتاب
جمال باکمال شاه عباس گیتی ستان ماضی مغفور از مشرق وجود وی
طالع شد که یخرج الحی من المیت ویولج النهار فی اللیل در این مقام لایق
اوراست چو عکس ابروی او در دل خراب نماید هلال عید
بود کز شفق در آب نماید چون طبع مبارک آن مغفور میل بخرابی داشته
لهذا در اینجا هم بکار فرموده اند والاجمال ملتفت داشت اگر مصراع اول
چنین میفرمود مصرع چو عکس ابروانت ایماه در شراب نماید
میرزا سلیمان جابری مولدش طهران از آنکه از صفاهانست جامع
کمالات و هنرمندی بوده وزارت اسمعیل میرزا و سلطان محمد خدابنده
کرد و در زمان حوادث کشته شد و فیه ذلک فی شهور سنه ۹۰۹ او راست
دوستان از چه بخضر آب لقا میبخشند ساقی حاذقی روح فزا
می بخشند بعلاج من بیمار میارید طبیب آنکه دادست بمن درد دوا می بخشد

بازم رباعی

بازم زیار مژده دلدار می‌رسد دل در طپیدن است مگر یار می‌رسد ولادتش
بیاضی مفتقر بسی ازوی بخیلت بود و در هجو گفته ه در حالت جماع بجا
میر بید مدام نامش زبیر آن شه سلمان جابری ه سلیمی قلندر
ترکمان بوده ترک علایق نموده در ولایت نمی‌نشسته و بیر است ه
بعنبر عذر هر کس را عذار افکند با اینکه داغ نیم جرعه داغ عذار وی است
سامی صفاهانی راست ه هر دم ابر دل بجگر کشته طره مه سیمای تا ده افغنی نیغتر
بیلای نه نشینی جای حالت دیدهٔ گریان من آنکس داند که ز طوفان
غمش دیده بود دریای تا تو گفتی که ز سودای تست جان هر دو بروز و
شب در سر من نیست جز این سودائی ه سلطان سلیمان میرزا ابن شاه
طهماسب مغفور است بجمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته
بود و برادر چنانکه گذشت اسمعیل میرزای بیمروت که برادر بزرگوار
بود با شهزادگان دیگر شهید کرده و صبح شنبه شعبان سنه ۹۸۶ او راست ه
دیده از آتش دل غرق آبست مرا کار این چشم ز چشم خراب است مرا
سلوکی اردستانیست بغایت فاضل و محقق و گوشه نشین بوده
او راست ه سواره ماه مرا حالت دیگر باشد لنو دبلند چو خورشید
گرم تر باشد مولانا سهای کحال دیدهٔ والدش بجواهر سرمه کمال روشن
بوده قطاع الطریقان اگر او بر سر اسبی از اشهب حیاتش پیاده کردند
وقع فی شهور سنه [illegible] او راست ه بجرم دوستی کشته گردم در مصحف
محشر برآرد مغفرت سر از گریبان گناه من ه میر نجر اسم محمد هاشم

است خلف الصدق میر حیدر معمائی کاشی است از مستندان روزگار
بود مستعد آمده بر قصیبات نموده اوراست همه تن ز آتش دل چو
چنار در گرفتم ز دلم خبر نداری ز دلت خبر گرفتم دم آخری از اینجا بهمین
ترانه رفتم زره که نگه به محبت از سر بدر گرفتم سنجری نام شاعری بوده اوراست
درد خود را بطبیبی چو بگفتم گفتا سنجری کار تو اکنون بخدا افتادست
مولانا سوزی ساوجی است در اصفهان متوطن بوده اوراست
سوزی بجز مرگ مطلبی از خدا که نیست آلوده کی لقب تو در زیر خاک هم
این بیت وی بنام نوائی کربلائی هم نظر رسیده هیچ جا نگذشتم به
هیچکس نرسیدم که در دلم نگذشتی تو بخاطرم نرسیدی سوزی لاهوری
معاصر نقی اوحدی بوده اوراست بگذشت بهار و ما شرابی نزدیم
ایم در سایه گل یکدم خوابی نزدیم باز آمد و جلوه کرد ما بخزان در دیده
نخست ابری آبی نزدیم سوزی گجراتی بسیار متقی و بیهنرکار بوده در
خدمت مولانا نظری اکثر میبوده بعد از فوت مولانای مرحوم بر سر قبر وی
مجاور شده بود تا در سنه ۱۰۲۳ درگذشت اوراست نوزود خشم و
بیتابی که من دارم ز لطف چشم تو خواهند کشد زود مرا مولانا سهوی تبریزی است
در زمان شاه عباس ماضی مغفور بوده اوراست رسید عشق
بجای که کفر اگر نبود شراب مستم و گویم خدای من این است مولانا سهمی
از شعرای زمان شاه طهماسب ماضی مغفور بوده اوراست هلال
نیست که بر چرخ اوج جا کرده فلک بکشتن ما تیغ بر هوا کرده تا در

وهم از این بیاض ... شنیده شد

رفن

کرفت روی تو از آتش شراب ⁘ مرغ دلم بر آتش شوق تو شد کباب

سید نور الدین سابلی از متقیان همان زمان بوده او راست

مشکل که شود کام من از لعل تو حاصل است ⁘ مرا طالع و نه بخت

از ازل ⁘ مولانا صبری جرباذقانی فطرت عالی داشته او راست

مگر ز نالهٔ مرغ این چمن باد خزان دارد که گل خروش برش آن میکند ز آن تو

فریاد رس ⁘ این یک بیت و یک رباعی را میرزا طاهر نصرآبادی بنام صبری

جرباذقانی در تذکرهٔ خود ذکر کرده ⁘ الماس هجران من کردند و از خویش

گذشت ⁘ یاری یاران کم از خونخواری دشمن نبود ⁘ له ای روی تو زرشک

چون ارغوان دم سرد تلخ وی آب تو بی تو زهر مهجوری تلخ چو بوسه لب نان

هلال آسا است ⁘ نایاب چو قرص بدر در شب تلخ ⁘ صبری قزوینی

که در زمان اکبر پادشاه بهند آمده بود او راست ⁘ صبری بجرم

جان تو منزل مکین ⁘ قطع نظر از صورت آب و گل کن ⁘ جز معرفت

خدای هیچ نیست همه ⁘ بگذر ز همه معرفت حاصل کن ⁘ مولانا محمد صبری

طهرانی ابن عم فهمی است در عهد شاه طهماسب فاضل بوده او راست

رقیب نامه برد پی بوادی وصلش ⁘ بجای پا همه جا سر نهاده

ایم ⁘ مولانا صبری مشهدی راست ⁘ ز وصال یار روزی کام رسیده

ام حکایتی که شب فراق از من نشنیده ⁘ انتقامی ⁘ میرزا اسحاق از طرف پدر

از اولاد شاه نعمت الله کرمانیست قدس سره و از طرف والده

دختر زادهٔ شاه طهماسب ماضی صفویست در زمان شاه عباس بهم

اوراست ه تمام عمر به نیم رخ تو سیرابی : نگاه بازپسین را همه دعا
کردم : سیف الملوک و مانند طبیب حاذق بوده و وقت معالجه
مبر سید عبا جامه بافت میکرده مبر قطعه بوی فرستاد چنانچه در تحفت
اهمش خواند آمد و این رباعی را گفته در جواب مولانا ه
ای مهر برای دل بیمار شما : مائیم اسیر هجر و غمخوار شما : نه بخت علاج
تو تواند نه اجل : حیران شده ایم در کار شما : الحق بکام دوستان
شده رام دشمن کامند دوستان تو ولیکن زین بیش بکام دوستانم
مبیسند شکرانه آنکه شدید دشمن کام : مولانا محمد شریف سرودی تخلص
میکرده اصفهانیست بسیار نیک اندیش و خوش اخلاق بوده
در خدمت اکبر پادشاه بسر میکرده اند در مجابت دکن فوت
شد اوراست ه عشق آن قدر خوش است که عاشق براه دو
جای رسد که یار طلبکار او بود : شمس الدین از قوم انصار است محمد عوفی گفته که از
برادر حیله اتابک است ممالک فارس از حکران تا عمان در تحت
تصرف وی بوده این رباعی از وست ه روی تو لطیفتر بر قمری
خندد لطف تو بنغمه شکر بخندد : از شیر بینی که هست گویی لب تو
بوسند تو لیسه هر شکر بخندد : سهراب بیک از اقوام رستم خان
سپه سالار مشهور است مجموعه خوبی و کمال بوده اوراست ه ما
جای دانه آینه در دام بخشیم تا بر تو جمال تو افتد بدام ما : مرتضی قلی
بیک سروش در سلک غلامان شاه سلیمان مغفور بوده اوراست

ابن ه

زینت خود ساخت دولت هم کار خود کرده فقر مشعل شاه از کمین
دلق گدایان روشن است ⁂ میرزا امین ساکت از تجار معتبر تبریز بوده بهندوستان
آمده در خدمت لشکرخان امیرالامرا بسر میکرده تخلص از میرزا
صائب مرحوم یافته بود از اوست ⁂ هرگز نشکفت این دل زار
از طرفی نشنید بوی یار از طرفی العفو مرا کم کشش دارند یار از طرفی و
روزگار از طرفی ⁂ میر سید علی سید تخلص از اعزهٔ سادات بوده و در عباس
آباد اصفهان سکونت داشته باتفاق پدرش بهندوستان آمده در
خدمت بادشاه فی الجمله عزت یافته از اوست ⁂ زبانی غیر خاموشی
ندارم بخاطر جز فراموشی ندارم ⁂ محمد قلی سلیم گویند طهرانی بوده در زمان
شاهجهان بادشاه بهند آمده بادشاه تفحص احوال او را از ابوطالب کلیم
فرمودند بعرض رسانید که شعر خوب میگوید لیکن کم مایه است و دلیلش اینکه
مثنوی در تعریف گیلان گفته بود و در انجا آن مثنوی را بنام کشمیر کرده
اگر مایه ور بودی مثنوی دیگر میگفت لهذا بادشاه تفقدی که بایست با حوالش
نفرمود و طبع سلیم از حرکت زبان کلیم رنجید چنانچه در غزلی کنایه با بو
طالب گفته است ⁂ هر غنچه باد از آن طور بیاد همت من که
گر عروج کند کار من کلیم شوم ⁂ بعد از آن ترک آمد شد از دربار بادشاه
نموده در رفاقت و مصاحبت اسلام خان وزیر اعظم بسر میبرد
کرد در دکن فوت شد مسموع شد که در بره [illegible] فولت گویند
در اخذ معانی مردم ید طولی داشته اما خود هم مضامین برجسته بسیار

وارد ورز همکام بحر ابن اوراق دیوانش در نظر نبود که انتخابی از آن
بنویسد با این جنبه نیت که در خاطر بود اکتفا نمود در تعریف کوه بشیر غش
بناف آسمانست شکم وز دوبدش افلاک از آنست در تعریف
ممدوح گشتند بمنتها چون بر خصم خود کام ز زره ریز و عرق وارش ز اندام در
صفت اسب گند عمری ز ضعف و ناتوانی بپیچد بخود هر کس زندگانی
سوای اردو شانی این قصیده که دو بیت از آن نوشته میشود در
مدح شاه عباس مغفور ماضی صفوی گفته است ای العبد یعنی
ز شاهان جهان برتری بر نوشاهی ختم و بر خیر البشر بعمری یمن
نمیگویم نبی ور با امامی لیک هست شیر مرغ و جان آدم تا بسحاق آماده بود
صاحب ستار کو بنید بنیداده در خدمت اعتقاد خان آصف
خان می بوده او راست ه دوش در بزم بطوری بانگاه ساده
بود حسن خلف احمدی انار تیغ حیدری سعیدای مهر
از بهودان کاشانست که بشرف اسلام مشرف شده بود در اوایل
حال بتجارت اشتغال داشته در بندر صورت جذبه از جذبات
حق بوی رسیده او را از وی جدا بود اسباب و اموال خود را با التمام
بغارت داده عریان گردیده سر بصحرا گذاشت مدتی در بیابانها میگردید
آخر گذارش بشاهجهان اباد افتاد محمد دارا شکوه که ولد ارشد
و ولیعهد شاهجهان بادشاه بود نهایت رسوخ و اعتقاد
بوی داشت و وی را نیز التفات با حوال شاهزاده بود چنانچه

اوزی

حسن خلف احمدی لما تیغ حیدری

شیر مرغ و جان آدم تا بسحاق آماده

روزی در مکالمات فرموده بود که شما پادشاه خواهید شد اقرام
که محمد اورنگ زیب عالمگیر که برادر کهتر دارا شکوه بود چه بنابر چنینکه
شرح آن موجب اطناب می شود بوالد خود خروج نموده غالب آمد
و او را از مهم سلطنت معزول داشته خود بر سریر فرمانفرمائی جلوس
فرموده و برادران خود را که محمد دارا شکوه وغیره باشند مغلوب ساخته
هلاک نمود بنابر آن فرده که سرمد بدارا شکوه اراده بود مزاج اقدس
از طرف وی انحراف داشت ملا قوی که قاضی القضات
عصر بود امر فرمودند که بروید سرمد را از وی بپرسد که با وجود فضل و
کمال و علم وجه عریانی و مکشوف العورة بودن چیست قاضی قوی
بموجب امر اقدس رفته از وی سوال نمود در جواب گفت که
شیطان قویست و این رباعی را بدیهه برخواند رباعی خوش بالای
چنین کرده پست مرا * چشمی بدو جام برده از دست مرا * او در
بغل منست و من در طلبش * دزد عجبی برهنه کرده است مرا *
قوی هیچ آزرده شده از نزد وی برخاست و بخدمت باد[شاه]
آمده فتوی بر قتلش داد پادشاه فرمود که او را بدربار معلا حاضر
ساخته فضلای عصر با وی گفتگو کنند اگر بموجب شرع حکم قتلش لازم
آید بقتل رسانند بفرموده پادشاه علما اجلاس نموده او را احضار
ساختند پادشاه پیغام نمود که وعده سلطنتی که بدارا شکوه شده بود
خلاف بر آمد در جواب گفت که او را حق جل و علا سلطنت مؤبد

داد و وعده‌ها خلاف کرد لشکر پادشاه را این سخن بغایت ناخوش
آمد خلاصه آنکه هر چند او را فضلا امر نمودند و پوشیدن لباس گفتند قبول ن
کرد آخر بموجب حکم شرع فتوی بر قتلش داده بشهادتگاهش
فرستادند گویند که در آن وقت ازدحام خلایق بدرجه‌ای شده بود که راه رفتن
بدشواری میسر شد از صحیح القولی شنیدم که از دربار پادشاهی تا بقتل رسیدن
لب او چهار رباعی گفته بود خلاصه در جنب مسجد جامع گردنش زدند
و در همانجا دفن کردند راقم حروف بزیارت مزار وی که مشرف شده
ام در چهار فصل سبزه از تربتش کم نبود والحق فیض عجیبی در زیارت آن
منصور ثانی هست گویند در جنگ کردن او را امین دیدند گناه مباشر آن ام
شده بود بسوی وی نظر کرده فرمودند که فدائیت شوم بیا بیا که بهر صورت
که بیایی ترا می‌شناسم از جماعه که ثقه بودند مسموع شد که بعد از آنکه سر او را از
بدن جدا کردند متکلم بکلمهٔ طیبه و حمد الهی بود راقم حروف از شاه اسد الله
که مرد عزیز و درویش مشربی بود مذکور نمود که من با سرمد کمال خصوصیت
داشتم روزی با وی گفتم که بعضی بر وضع خود اگر بدینسان نظر نمایید چه حاجت خلق
ظاهر او در از صلاح نباشد در جواب فرمودند این بیت را
عمریست که آوازهٔ منصور کهن شد من از سر نو جلوه دهم دار و رسن را
از حضرت مخدومی دام افضاله یعنی خلیفه ابراهیم استماع رفت که
سرمد مغفور کلمهٔ طیبه را زیاده بر لا اله نمی‌گفت شخصی از مصاحبان شاهی با این
سرمد عیاش را خبر کرد چنانچه در روز قتل او بادشاه بفضلا

و ملا

فرمود که شخصی از عربان را بی تحقیق قتل بموجب شرع انور نمود و تکلیف خواندن
کلمه باو نمودند فقط لا بوی گفتند که با وجود کمال علم و فضل کلمه را نصف خواندن
چه صورت دارد پادشاه زاده کلمه را تمام بخوان یا بکشتن کردن بده وی فرمود
که هنوز در نفی مستغرقم هنوز باثبات نرسیده حروف دروغ بر زبان نمی آورم
و در آخر بعد از آنکه گردنش زدند همین که سر از تنش جدا شد سه مرتبه
فرمود الا الله عفی الله عنه خلاصه آنکه وی از کمل اولیاء عصر و از کبرای دهر بوده
در فضیلت و عربیت نظیر نداشته و در میدان سخنوری گوی سبقت
از بلغای زمان میربوده از افکار بلاغت آثارش قوت طبع و رفعت
مقامش ظاهر و هویدا است او راست ه گرم عتاب چون شود
دیده بپوشم از خشش بپرده کنند مردمان چون شود آفتاب گرم
میرمحمد کاشانی در نهایت زهد و ورع اوقات بسر میبرده در چشم خلق
کاشانی مکانی دانست شاه سلیمان مغفور از وجوهات قصب وظیفه
بجهت وی مقرر داشته بود که با تمام از مکیده را میداد او راست ه طفلم
داغان ما در جوشش بندی بوده است تا کمان با خود بردیم سرگردان شدیم
ملا سالک قزوینی اسم وی ملا ابراهیم است مدتی در اصفهان
سکونت داشته آخر الامر در عهد شاهجهان پادشاه بهندوستان آمده
چندی مانده و مرتبه دیگر شوق وطن گریبانگیرش شده بایران معاودت
کرده بقزوین رفت و در آنجا وفات یافت او راست ه
منظور هر که جهان عین شناسای اوست ظرف دردیست که نشناختن میباید رفت

ملا ملک یزدی مدتی در شیراز بوده آخر بدکن آمده در خدمت عبدالله خان
قطب شاه اعتبار پیدا کرد و در همانجا وفات یافت این ابیات از وست
شکسته شیشهٔ خاطر ز ساغرم پیداست چو لاله داغ دل از کاسهٔ
سرم پیداست جواب نامهٔ من غیر ناامیدی نیست ز دست
بودن بال کبوترم پیداست ملا عبدای نقشبند یزدی با نام نقشبندی
و شعر بافی اشتغال داشته در حسن میبدی کمال زینت دلی و شوخ طبعی داشته
در زمان شاه سلیمان مغفور صفوی باصفهان آمده در آنجا ساکن گردید
از وست گاهی در آب و گاه در آتش شناورم این وقت و بار حوصله
خس غنیمت است ملا سالم مشهدی بوده در زمان شاه سلیمان مغفور
باصفهان آمده در تکیهٔ حیدری خانه که در چهار باغ واقع است حجره گرفته
ساکن گردید در همانجا میگذرانید گذار طبعش از کلام متینش میتوان یافت
از وست بفکر زلف تو در خانهٔ فراق گذشت هزار شب که یکی
در میانه روز نشد ندانم کز دل بسوزد از غم یا جگر آتش افتاده است
در جای که دودی میکند حاجی فریدون سالک از اتراک است معاصر پادشاه
مغفور شاه سلیمان صفوی بوده از وست تا کی از دل نالهای
جانفزا گردد بلند بانگ بینوا چند از نی جانم سرا گردد بلند بر ندارد سر
ز افتادگی خود را ز خاک با همای سایهٔ بال هما گردد بلند از نگاه سرمه
سای بینوان خاموش ساخت که میخواهد دولت آواز ما گردد بلند
ملا عبدالله هیچ است نام تجارت اشتغال داشته در نقاشی و طراحی

صاحب سلیقه بود

صاحب وشتگاه بوده معاصر شاه سلیمان مغفور است و این ابیات
از وست بیت بدل بهر دن جنبان گرم آمدی یاد در چشم چراغم که شد دود در سپند
مردمک در دیده مژگانم سرخ از خمار باده نه چشم سیاه اوست
نوک پر بپه البت که صید نگاه اوست نعیما از مردم آبادی من
اعمال اصفهان است مرد درویش صالح نامرادی بوده میرزا طاهر
نصرآبادی وی را دیده است و قبح کلامش آباد و نقیها و بوده میگوید
او در جواب این بیت را گفته است بیت شهر یار بکه سایه بسر ماست
ما و بوتیم او کلامش ما است و این ابیات نیز از وست بیت گاه صوفی
گاه می نوشم کنند گاه با خود گاه بیهوشم کنند هر چه میخواهند همانشان کرد باز
لیک نتوانند فراموشم کنند ملا شکری طهرانی در زمان شاه عباس
ثانی مغفور و شاه سلیمان مبرور با جادو دمان جهان و هاروت نفسان
دوران همزمان بوده در سخنوری کمال قدرت و مهارت داشت خصوص
بزبان طهرانی اشعار نمکین و ابیات شیرین از وی بیادگار مانده که دم
از اعجاز میزند از آنجمله است بیت بکوچه اش که چو پیشم دل همیدید
بهر شغم همین میخواهم که این سر بپام و آن بسر شغم میر محمد حسین غیرت
از سادات آمده بوده در قصبه نجف اشرف سکنی داشت اشعار او راست
بیت ز عکس زلف تو از دیده خونبار میترسم که مو در آب چون بسیار
گردد مار میگردد شکر بوند در ملازمت آستان فلک بنیان
بشاه عباس ماضی مغفور فرق اعتبارش باعلا علیین رسید تا

انکه از ندمای مجلس خاص و بزم اختصاص شد این دو بیت از نتایج
افکار اوست ∴ شیری باین صلابت و تندی و بر دو لب آن کز
عصا بود و دون سگ عصا ∴ صبح آمدم بکوی بت نگار رفته بودی تو که سگ
نبوده بودی بچه کار رفته بودی ∴ حاجی محمد اسلم سالم از برهمنان کشمیر بوده
آخر بشرف اسلام مشرف شده بزیارت بیت الله الحرام فایز
گردید و از آنجا بهند مراجعت نموده در خدمت شاهزاده عالیجاه
محمد اعظم شاه ملازم شد طبعش در شعر فارسی درستی تمام داشت این
بیت از وست ∴ بشنید و بر فغان و باور دست جور ظالم را بهمان
بیفشت همکان از هواجران تیر بر کرد ∴ سید علیخان مخاطب بجواهر
رقم خط نسخ و تعلیق را خوش مینوشت در زمان عالمگیر بادشاه
از ایران بهند آمده در سلک ملازمان شاهی منسلک گردید گاهی
متوجه نظم میشد چون تخلص نداشت نامش بجای اعتبار کرده شد
این بیت از وست ∴ بیا بلبل به آهستگی که مبادا نکشد هوئی
که از خود رفته در پیش دارم تا سر کوی ∴ میر جلال الدین سیادت از سادات
لاهور بوده الحق شاعری مثل او از آن شهر برنخاسته در اوایل عهد عالمگیر
بادشاه بعالم بقا ارتحال نمود این ابیات از وست ∴ مالذ
حباب از غفلت نیافتیم چون لبان شراب که در خواب بگذرد
مجو فرصت اگر چون مور میخواهی سر خود را ∴ مکن صرف اعمر خویشتن بال و
پر خود را ∴ محمد افضل سرخوش در اوایل حالی بملازمت عالمگیر

بادشاه رسید

تولار

پادشاه در فوق الیسر بسر برده بعد از فوت آن پادشاه مغفور در دار الخلافه
در ساعت عزلت و انزوا گزید صحبت بسیاری از شعرا و اهل کمال را دریافته
بود در عهد محمد فرخ سیر رخت هستی از این سرای فانی بعالم جاودانی کشید
این چند شعر از نتایج افکار اوست که موسوم بکلمات الشعرا است نوشته شد

بحال غیب در شب هجران زنده ام از فرقت تو خنجر زده جان
بلب مرا کجا قفس بدل جا دهد تو نگر از زمین فرو نیرود همچو قطره گوهر را

لطف علی بیک شاملو ولد اسمعیل بیک جرکس است در سلک غلامان
خاصه منتظم بوده در اوایل حال نجیب تخلص میکرده در اواخر بسبب
مشارکت با نور محمد کاشی که نجیب تخلص داشت خود را لطف زاده
لباسی قرار گرفت معاصر شاه سلیمان مغفور بوده اوراست

بر قسمت آورد چون ناز آن سرو خرامان را ز رفتن باز میدارد خجالت آب را
جنون خط نگاه سبز ساز است باز امروز مینشینم که سر گرداند از قتل
من آن بسم کشته مژگان را

میرزا سید علی منجم ولد میرزا سعد الدین لار است
پدرش مدتها ضابط عشور بنادر و بعد از والد خود بآن خدمت مامور
شده رشد و دانش در امور دنیا از اکثر ابنای روزگار افزون بود در
ایام اختلال اوضاع ایران بحکومت لار و بنادر معین شده مدتها
با افاغنه کوششهای مردانه نمود آخر الامر مغلوب و ماسور ایشان شده
مدتی در اصفهان محبوس بوده بعد از جانب ایشان بحکومت
بندر عباسی مقرر شده بحق حکومت که رسید بمحبان همت بر محبت گفت

انجا عمر گذاشته مدتها با آن منوال گذرانید بالآخره تاب مقاومت
نیاورده بمعاونت فرنگان بهندوستان آمده باستصواب برهان
الملک بهادر مرحوم بملازمت بادشاه بمنصب اعلی سرفرازی یافت
در سال ورود فقیر بهندوستان که سنه ۱۱۴۶ بود بدست زن مغنیه که در
هندوستان متعلق خاطر نگاهداشته بود بتحریک اغیار مسموم و در مقبره
برهان الملک مرحوم در شاهجهان آباد مدفون گردید این چند بیت
ازانست ه در تب هجر تو شد منت احیانم گرد دیده از پس
گریه اشک بدامانم کرد سرگذشت تو گفتم با شمع الله الله سوخت که از
گفتن پشیمانم کرد آقای محسن اصلش از شیراز و در انجا بسیار باعزاز
اوقاتش گذشته و میگذرد بسیار صوفی مذهب و درویش کیش و از
کهنه شاعران شهر خویش است و از کثرت صفات حمیده و اطوار پسندیده
در عالم طاق و یگانه آفاق است در وسعت مشرب و پاس وفا
و طریق رفاقت و حسن خلق و همت ذاتی بقدر حالت و تمکین
صحبت مثل او کم بنظر رسیده با عدم علاقه با امور دنیوی بکسب علاقه
بندی مشغول است و احوال نخبه اوقاتش مصیبت بهر یک و طرح گذشته
و میگذرد هر روز بلا تخلف بعد ادای نماز عصر بقهوه باغ خلد برین
که الحق مکان بهشت آئین است میرود تا نماز شام بصحبت ارباب
کمال و خواندن و دیدن اشعار آبدار و شنیدن قصص ملا محمد شفیع
قصه خوان مشهور که یگانه آفاق است طبع را مشغول و از کدورات

تمکین

معزول میدارد

معزول میبدارد و شبهای جمعه و یکشنبه به بقعهٔ منورهٔ شاه داعی و
شیخ المحققین شیخ روزبهان که انعقاد حلقهٔ اهل ذکر در آن اماکن
میشود حاضر شده از فیض آن مجالس خویش را محروم نمیدارد و در ایام
غربت هندوستان بشوق صحبت و موالفت آن یگانهٔ
زمان فقیر دو سه ماه در شیراز توقف نموده سرگرم آن بادهٔ اختلاط
آن ساقی شیرازی گردید تا آنکه موسم سفر دریای عمان رسید لیکن از قدرت
هشت نه ماه خمار آن کشیده در سواحل و مراحل شبها و سرگردان
مانده بنابر عدم تحمل و طاقت آب و هوای ناگوار دریا کنار
بکرمان رفته در موسم دیگر به بندر عباس مراجعت نموده روانه
مقصد که بدانجه نیت از آن سخندان در خاطر بود نیت شد
بمقصد کی رسد سالک ندارد گر دم از پیری نمایند تا گمان تا نباید پیر هادی
پیری زبان خویش را نا داده ام گویا بجا خموشی کی نشینم در نهمت ز
من چون شمع تصویری بکش در قید زلف ناتوانی چون سخن دل را که
باید واشتن دیوانه را دائم بزنجیری میرزا ابراهیم سالک ولد مرحوم میرزا
افضل الله نوادهٔ مرحوم خلیفه سلطان است در زمان سلطان صاحب
قران جنتی بمنصب وزارت موقوفات و بعد بخدمت نظارت
دفتر همایون سر بلند گردید بالآخره بمصاهرت خاقان مالک رقاب
نیز مخصوص و ممتاز گردید قامت قابلیتش مشرف به تشریف
کمالات ظاهری و باطنی و جوهر نجابتش مجلا بحلیه حسن خلق و مردمیست

باراقم حروف کمال خصوصیت و اتحاد داشت الحال مشهور شد
که در اصفهان اشرف لطف میدارد طبع شریفش بلطف کثیر به ترتیب نظم و
صحبت آن مایل میباشند و زنگار تجربه سوای این بیت ازو به نتایج
طبع ایشان در نظر نبود بهمین اکتفا نمود در گلستان محبت
غنچه بیگانه نیست هر گلی از آشناییها برنگی بود میر لطف الله سالم
از سادات کشمیر بوده با پدران رفته اکثر بلاد اکبرآباد را سیر کرده با ارباب کمال
و فضلا صحبتها داشته و بزیارت عتبات عالیات مشرف شده
و باتفاق میر نجات مرحوم بزیارت مشهد مقدس رضوی علیه التحیة
والثناء توفیق یافته و آخر باصفهان آمده در سنه یکهزار و هشتاد و نه در
شهر مزبور در قید حیات مستعار بوده او راست زبس تغافلها که
با او یارها کرده ام خود کشتن برای سبب رسوائی عالم داده ام میرزا احسان
مشهور صاحب کرم زاد دولت افزونش با هر چاه را آب از کشیدن میبس
مبکر ود خدیجه سلطان بیگم مخلص سلطان صبیه امیر لیث از امرای عظیم
الشان ایران که بسلسله علیه ایشان فرمان فرمای این مملکت
فردوس مکان بوده اند تولدش در دار السلطنت اصفهان
جنت نشان واقع شده شعشعه آفتاب دیدارش مصدوقه
آب نور و طلا کوه آفتاب انوارش نمونه شعله طور کمال فال بعض
الاخلاء فی وجهها ولله دره قامتش همه فتنه وه چه قامت
انگاره صد جهان قیامت از گلشن حسن تازه سروی بنشسته

نساخ اوتیدروی • خلاصه یا بین حسن و جمال آفتاب سپهر بلندی
و کمال بوده راقم حروف در ظل رافت آن عفیفهٔ دوران و مستورهٔ زمان
تربیت یافته چنانچه در خاتمهٔ کتاب اشاره باین معنی کرده الفقیر الی الله
عبده و عهدی العبد ابن ذرهٔ ناچیز در بندگی آن خورشید سپهر عظمت و عصمت
و نجابت بسر برده و الحال روزگاری است دراز است که از گردش
فلک جفاکار از عتبهٔ عنبر بیزاش دور از آستان سپهر بنیانش مهجور
ببلای غربت گرفتار و در کنج بیکسی خار ماند ام ملخص کلام آنکه آن عفیفهٔ
روزگار را در سن صبا والدینش نامزد ابن عمّ او کرده در حین حدوث
فتورات ایران و تسلط افاغنه بر اصفهان بهشت نشان نژاد
قضا نگذاشت که مهرهٔ وصال شاهزاده در ششدر نامرادی انداخته از یکدیگر
مهجور ساخت شرح حالات ایشان زیاده از آنست که درین
اوراق احتمال گنجایی داشته باشد مجمل آنکه تا حال تحریر که سنه ۱۱۹۶ است
در دار السلطنهٔ اصفهان فردوس نشان تشریف و بهمان طرز و
گذار اشتغال دارد حضرت محبت مرتبت اجوانش نموده گاهی
بانشای نظم میل میفرماید این چند بیت از نتایج طبع آن مخدره که
دوران در خاطر بود ثبت نمود • من ساقیم و شراب حاضر • ای
عاشق تشنه آب حاضر • الست شراب مستی لعلم • هان لعل من
شراب حاضر • با حسن من آفتاب عجب • اینک من و آفتاب
حاضر • گفتی سخنم خوش است یا قند • گر فهم کنی جواب حاضر • خواهم

عمر اگر نکند زجر محل ۞ آرد جگر کباب حاضر ۞ سلطان بچو منی نبوده در
دهر ۞ عالم کباب حاضر ۞ ملا ساطع کشمیری بوده چند سال قبل
ازین در دار السلطنت دهلی فوت شده طبعش در نظم قدرت
داشت دیوانش از سه هزار بیت متجاوز است از اوست
در حریم حسن صاحب دیده محرم میشود ۞ نکهت سیب از این خورشید شبنم میشود
ملا علی اکبر سودا مولدش دار المؤمنین قم است و نشو و نما در اصفهان
یافته همراه راقم حروف از ایران بهند آمده بالفعل در زمره صلواة
خوانان ملازم پادشاه عالم پناه است و در موسیقی ایران کمال قدرت
دارد خطبه و دوازده را در ایام عاشورا بدرستی تمام میخواند در موسیقی هم
فی الجمله ربطی بهم رسانیده بشعر و انشا نیز میل دارد و مربوط میگوید
در اصفهان ملهم تخلص میکرد قزلباش خان مرحوم در دنیا تخلص
سودا باو داد و الحق که ملایم این اسم است و سودا اش خالی
از کیفیت و مزه نیست این ابیات از اوست ما از زدی
بوسه هیچ جا نمیکنیم ۞ هیچ از دهان یار تمنا نمیکنیم ۞ از جا که دل نظر بدرخ یار
میکنیم ۞ سیر چمن ز رخنه دیوار میکنیم ۞

روضة الشین

شیخ شهاب الدین ابی حفص عمر سهروردی قدس سره نهنگ قلزم
شریعت شیر بیشه طریقت شهباز عرصه هدایت عنقای قاف
حقیقت بوده شرح کمالات و خوارق عادات که ازوی بظهور رسیده
درین مختصر نگنجد در کتب سلف مسطور و السنه مشهور و مذکور

اکثر

ست و اکثر مشایخ عالی تبار و اولیای والا مقدار رخ فخر از روی یافتن
اند سخن فزا از ما میستانند ناوهٔ مشکین رقم از سواد داران آن شریف
بر اثبات نجومها در زمان مستنصر عباسی در خطهٔ بغداد از لباس هستی معرا
عور گردید فی سنه ۶۳۲ و هراست هاتف در گوش جان ما ز غیب آواز
داد وه که ما با خاک تیره نور خود آمیختیم ذره از نور روی ما چو بر مقصود تافت
همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختیم ای شهاب سهروردی گر گرفتاری منال
دانه در دام از برای مرغ زیرک ریختیم شیخ ابو علی قلندر شرف قدس
سره از عراق که مولد اوست بهندوستان آمده در قصبهٔ پانی پت ساکن
گردیده بود و بعض او وفات در قریه کرنال نیز که قریب بقصبهٔ مذبور است
شریف میدانستند شیخ بزرگوار از کبار اولیای عظام بل از جملهٔ ابدالان
کرام بوده القدرها نور و مستی داشته است که وصف نتوانکرد از غرائب
احوال آنکه هر جا نقلی از حالات آن بزرگوار عالیمقدار مسموع شود مستمع را
شورشی افتد و جوشی البته در خاطر پیدا میکرد و همچنین زیارت تربتش
را این اثر است و کلامش را نیز همین خاصیت است با حضرت
شمس تبریز و با مولوی رومی کمال اتحاد و نهایت خصوصیت داشته
وفاتش در قصبهٔ مذکور واقع شده لیکن مضجعش هم در پانی پت است
و هم در کرنال و مردم کرنال میگویند که تربتش اینست و اهل پانی پت
بخلاف اینها در قصبهٔ خود نشان میدهند لهذا مردم هند و غیره در هر دو
مضجع زیارت میکنند و گمان قوی بعضی را اینست که حق بجانب

مردم بابلی نسبت و بعضی گویند که ایشان از ارادت شیخ بزرگوار است
و در این امر خود عامد اند چنانچه فی الواقع در هر دو مکان بمردم فیضها رسیده
و بعد راقم حروف مکرر بزیارت تربت مبارک شیخ مشرف شده
فیضها برده است رحمة الله علیه و شیخ بزرگوار را کماهی ابو عثمان بتکلفش
نتوانند لیکن چون اکثر آن تشریف قرار داده اند لهذا تابع کثرت شده در
حرف شین مذکور نمودیم او راست ~ خرابات شدم مستانه جامی
نمیدانم خلاص از جام ننگ کفر و ایمان برکند شستم نهادم خویشتن بیرون
از هر دو گامی بیرا فتادم از وحدت چو برفی خدائیرا بر او کردم نکامی
ره سلامت و رندی بود نسبت و فراز تو پای توقف نداری بکوی دوست منان
شاه کبود جامه شهنشاه والا جاه بوده که عروسان ازرق پوش فلک
زلف عنبرینش را بر دوش داشتند و مجلس نشینان صوامع
ملکوت همچو ماه حلقه اطاعتش را در گوش کشیده بودی در سخن سنجی و
شیوه اهل هنر یگانه آفاق و در بذل و دانائی در عالم طاق بوده محمد عوفی
گوید که در شهر نو بخدمتش رسیدم و اسب و خلعت و انعام از وی گرفتم
و هم او گوید که چون سلطان تکش بقتل وی کسی را مامور ساخت آن
شخص وی را بخدمت زنده آورد در روزیکه سلطان جشن عظیم ترتیب
داده بود پس سلطان در اول با شخص در اول فرمود که چرا وی را زنده آوردی
در آنحال شاه مزبور در بدیهه این رباعی گفته بسلطان گذرانید و سلطان را
بسیار خوش آمد و چشم وی ببوسید و تمام اسباب مجلس را بوی بخشید و

از آن

از خون وی درگذشت و آن شخص را بانعام فرمود رباعی انست
من خاک توی ز چشم خود می آرم عذرت نه بیکی نه ده نه صد می آرم گر تو بخواهی کشتن
بدست کس نتوان داد می آیم و بر گردن خود می آرم شاه سنجان که بنیت
لقب و نامش خواجه رکن الدین محمود و منشاء اصلش قریه سنجان خاف
بپای دل در راه اخلاص و ارادت اولیا قدم نهادی و بقدم سر وادی
محبت و متابعت بزرگان را پیمودی از جمله ارادت بخدمت
خواجه مودود چشتی داشته و خواجه مزبور مغفور ویرا شاه سنجان خوانده
و باین علم گشته است و ویرا از فیض خدمت و این ملازمت اولیا مراتب
بلند حاصل شده و بمدارج عالیه رسیده بانجذاب خورشید حقیقت ذره
وجودش باوج فنا پرواز کرده بنور وحدت اتصال یافته است
وفاتش در سنه ۵۹۰ بوده و اشعار ویرا که اکثر رباعیست بنام اکابر بسیار
منسوب اند شیخ اوحدی در تذکره خود این رباعیات را از وی آورده
است ای دل تو ز هیچ خلق یاری مطلب از شاخ برهنه سایه
داری مطلب عزت ز قناعت است خواری ز طمع با عزت خود
بار خواری مطلب و این رباعی را که خواهد آمد شیخ اوحدی در
تذکره خود بنام وی و هم بنام سید علی همدانی ذکر کرده است گر منظر
آسمان بود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو گر مهر علی نباشد اندر دل تو
مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو و در آنجا که بنام سید علی ذکر کرده مصراع اول
را چنین نوشته است گر بر زبری و سما منزل تو و وفات شاه سنجان

در باب قصه و بود و نبوده و فوت میر سید علی از نقص و نقصان و نسخ واقع
شده باشد والله اعلم در تزک تیموری که امیر تیمور صاحبقران خود آن
کتاب را بلغت ترکی نوشته است و تالیف آن منسوب
بآن پادشاه جم جاه و تمام شرح وقایع زمان وی در آنجا مرقوم است
نوشته روزی علما در مجلس من ذکر نمودند که اگر حضرت علی کرم الله وجهه
خلیفه رابع است و جلالت شان بر عالم هویدا است لیکن
چون بقتل خلیفه ثالث راضی بود بر مسلمین لازم است که بقدر یک
لیته بغض وی را در دل بدارند تا موجب تکمیل ایمان باشد چون
این حرف را از زبان علما شنیدم و در این امر علما مبالغه داشتند این مقدمه
را بخدمت پیر حقیقت شیخ ابوبکر تایبادی قدس سره نوشتم در حینیکه نوشته
من بحضرت شیخ رسید بدست خویش مشغول تعمیر دیواری بوده اند و
مریدان شیخ مدد کار گشته بمجرد دریافت این مطلب با دست گل آلود
در جواب من نوشتند رباعی در عرش برین اگر بود منزل تو وز کوثر
اگر سرشته باشد گل تو گر مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیهای
بیحاصل تو و بعد از این نوشته بود که وای بحال عثمانی که علی بقتل
وی راضی باشد والسلام حامل نوشته در تذکره ظاهر نمود که مریدان
بخدمت شیخ التماس نمودند که دست را شسته جواب بنگارند
فرمودند بیم آن دارم که تا شستن دست در جواب این امر عظیم تاخیر واقع
شود و مواخذ گردم بعد از مطالعه آن جواب با خدا عهد کردم که بقیه عمر

در اجمال ارادت

در حال سادات عالی درجات و رضاجوئی خاطر ایشان و
پاس حرمت ایشان در جمیع ابواب سعی تمام و تقصیر روا نداردم
راقم حروف را گمان این بود که رباعی مزبور نیز از شیخ بابا نداست معلوم شد
که از وی نیست و جناب شیخ مناسب مقام نوشته بودند رحمهم الله
شرف الدین مقبل از قدمای حکما بوده سخنانش مقبول طبایع و
منظوماتش مشتمل بر صنایع و بدایع است او راست ه جهان نیرنگ
کبوتر ندارد، فریب چشم جادوت ندارد، اگر چه مشک اذفر
بوی زلفت نسیم است، دم جانبخش چو بوت ندارد، شمس الدین بن
یحیی تبریزی قدس سره از کاملان بوده و مکتوباتش مشهور است که بمریدان تحف
نوشته و مدفنش قصبه بهار که از مضافات بنگاله است و این رباعی او را
ه چون عود نبود چوب بید آوردم، روی سیه و موی سفید آوردم، چون
خود گفته که یا امیدی کفرست، فرمان تو بردم و امید آوردم، شرف
الدین ابن فخر الدین مسعود از اعاظم علما و اکابر فضلاست بزهد و صلاح
معروف و باخلاق حمیده موصوف بود نظامی عروضی گوید که از [illegible] جهان
آن پادشاهست محمد عوفی گوید که اقامتش در بخارا بود و اکابر آنجا شرف
خدمتش را در یافتند و من در صغر سن بخدمت وی رسیدم
او راست ه ای وصال تو مایه شادی، وی فراق تو اصل بیدادی
من ندانم که تا بیامدی، عافیت را کجا فرستادی، حد بدست تو بود
در خوبی، ماه را گر کلاه ننهادی، هر کجا مخنث عروس هنر دلم آنجا زو جدا افتادی

شرف الدین الکتاب ابن الرشید محمد الغزنوی فاضل و محاسب
و خوش نویس بی قرین و شاعر بی نظیر متین بوده او راست
زبانِ من ز رشک تو دهانِ پر شکر دارد • که چشم من ز روی تو جهانی پر گهر
دارد • تو خورشیدی بدان لبت قبای ملکون پوشی • تو جوزای بدان
مجت که جوزا هم کمر دارد • و مسکین زود ز انبوه شبها نخور و خوابم کرم باور
نمیداری خیالت هم خبر دارد • شرف الدین شفروه لغابت فاضل
و دانشمند محسنه خصال نکو افعال بوده اند خولشان کمال اسمعیل است
وی از شفرهست که شفروه است از مضافات اصفهان که او را شروه
نیز گویند در زمان اتابک شیرگیر خطاب ملک الشعرائی یافت
و مداحی طغرل ابن ارسلان نیز بسیار کرده و هم راست • درین عالم
آئین مهر و وفا کو • درین باغ رونق مردم گیا کو • اگر زاهد انند اگر عارفانند
همه مرد مزدند مرد خدا کو • این رباعی را شیخ اوحدی بنام وی ضبط کرده
و میرزا طاهر نصرابادی بنام ملا شیدا بیگ حشمتی آورده است رخسار تو با
گل بربسع بهار • بر روی تو او رشک برد صد گلزار • قد تو نهالیست که
طوبی کردار • هر میوه که آرزو کنند آرد بار • میرزا ابوالقاسم نوکیسه ابن
کامران میرزا ابن سلطان ظهیر الدین بابر بادشاه وی برادرزاده همایون
بادشاه است رخ حالش بزیور دانش و کمال آراسته و پیراسته
بود چندگاه در قلعه گوالیار محبوس و از انجا بحصار عدم قدم گذاشت
چون میرزا کامران غیر از وی فرزندی نداشته تاریخ فوتش این ا

ع نماند از کامران نام و نشانی : اوراست ه بار هر شانه که بر زلف سمن
سا زده است لشکر غم بدل غمزده فا زده است : شکلین بیک شهلا
بدخشی است و در گجرات می بوده او راست ه چون باده بطبع
یار چون شهد بکام : چون سرو بجسم خوب و چون گل باندام : چون خنده بلب
نکوی و چون قند بکام : در روز لبان مهر و چون ماه بشام : شرف الدین
فضل الله شیرازی از دانشمندان روزگار و فضلای بلند مقدار بوده تاریخ
وصّاف را که در عهد سلطان محمد خدابنده نوشته اند بعضی بوی منسوب داشته
اند و تاریخ معجم را نیز که بنام نصرة الدین اتابک نوشته شده بعضی از وی
دانسته اند و این ابیات از وست ه ز هر چه گویم افزون تری بحسن و لیک
ترا نظیر نبودی اگر وفا بودی : بیا که جان مرا با تو آشنائیهاست : بیا که چشم
مرا از تو روشنائیهاست : امیر شرف الدین علاء الملک کمال همت
و نهایت شجاعت داشته ولایت فیروزه کوه را مسخر کرده است در
اوایل حال که در خوارزم محبوس بود بوسیله این رباعی نجات یافت
ه دوشینه کباب خورده ام از بی نانی : من هیچ ندارم که ز غم لب نانی : زندانی را
بخش تا باز رهد زندان تو از خشک چنین زندانی : امام اشرف
الدین محمد ابن محمد الفزاری مجمع کمالات و منبع حسنات بوده و بر اوست
ه دل تا در خم آن زلف بکنار است خوش است : زیرا که نظر در رخ زیباش خوش است
خوش است گر با من تو در کنت شیرین رخ او گر کشته است کو همه
با من خوش است : شرف الدین منصور از وفات این بیت

را بعضی از رودکی و جمعی از وی دانسته اند * چو خندان لبش گوهر
ارزان شود * چو چنگ آوری شاخ گیرد کفن * درم در کف لعل بر خ اندر
است شهادت آزان وار و اندر دهن * چنان گشت از عدلت
این جهان که مطرب نیارد شدن راهزن * شرف الدین طوسی وی
نیز از ندمای شعرا و حکماست و هراست * ندرکا چو قند ریزند سر انگشت
گویند احرام را گوسفند زید خواه کن پوست باز انگهی * بگو نوبت را که هر گوش شد
اگر چه کلبش بخشش لیست است * ندارم طمع از تو جز گوسفند * شمس الدین بن موکد
النسوی از بلغا بوده او راست * حسن تو ز حد وصف افزون آمد
وز شرم تو لاله غرقه در خون آمد * گل دید که در زی بچه زین معنی از شاخ دریده جامه
بیرون آمد * شمس الدین بلخی گویا اصل وی از بنا فلانست در سمرقند در خدمت
صدر الدوله بوده محمد عوفی ذکر او کرده و ستوده است او راست
دست تو که ابر نوبهار کرم است * زو گردون چرخ زیر بار کرم است * هر دست تو
گنجیست بگویم آن حبیب * ای گلبن مجلس خار خار کرم است * قاضی شمس الدین
وجیهی در رهی نشو و نما یافته وی نیز در سمرقند آمد در خدمت صدر الدوله
نظام الملک وزیر سلطان جلال الدین بوده است تربیت و نوازش
از وی یافته است گویند دیوانش دو هزار بیت بوده و هراست
رو که بکام تو شد مملکت دلبری * عارض گلگون مدار در زره عنبری * تا
که ز لعل لبت گر نگیرم بوسه * نقد روان میدهم گوهر جان میخری * ابن ربا عجمی
نیز از اصحاب نام وی در بیاض خود ضبط کرده در دیوان خواجه حافظ هم

نظر رسید

بنظر رسید که گرد شکرت مور ضرره خواهد کرد ؛ از لاله تفت نکته کبر خواهد کرد
از آتش رخسار تو خواهد بخارت ؛ دود یک هزار دل سیه خواهد کرد ؛ شمس
الدین محمد النجاری که با حداد بوده است الحق کلامش محکم تر از فولاد
است این رباعی را بوی منسوب داشته اند که در گنبد پای فلک
بیمایت ؛ لیست در بغض کنم هر آیینه ؛ چون لاله زر و شمنت بجان آمد
در دست آمد بنظم که قند در رباعیت ؛ امام شمس الدین محمد بن محمود که قضای
شهر نیشابور بوی بوده او راست که ای صفت حسن تو هیچو انجم
بی شمار ؛ وی شکن زلف تو چو دلم بغزار ؛ خط تو هیچون نبات خنبر
ولی پر نمک ؛ لفظ تو هیچون شراب تلخ ولی خوشگوار ؛ شمس الدین
نام شاعری است که در مدح قلیج طمغاج خان گفته است
شاهیکه آزرو نیز فلک رابم است ؛ باز رکابی جو تو گوش سودای
ای دیو ستم رو که سلیمان آمد ؛ وی آتش فتنه هان که ابراهیم است
شمس الدین محمد المکی سبستانی بوده کتاب مجمع البحرین
از تصنیفات اوست واز محققان بوده در تذکیر و مواعظ عدیل
نداشته این رباعی را بملک تاج الدین بلور نوشته است ؛ شاها
باید که تو دلی که شکنند لطف تو هزار لشکر غم شکنند اند به یکبار وار
کاندر سحری یک آه هزار ملک بر هم شکنند ؛ یک سحر بر دل ما
باد صبای بفرست ؛ دردمندیم ز هجر تو دوای بفرست ؛ گر نیز اوار
گل روضهٔ وصل تو شد اعم آخر ز باغ جفاهات گیاهی بفرست

شمس الدین بن طغان کرمانی از محققان بوده و از واصلان بوده او راست
ای جان جان جانها جان را بلطف جان ده • آنی که آن آنی دل را بر همت
آن ده • درد دلم فزون کن جانم ز عشق کن • اندوه از دل برون کن در خرمنم آتش زن
ده • شد تن گران ز محنت دست از غمم سبک کن • شد دل سبک ز عشقت
زود آتش می گران ده • تو مالک جهانی مولای انس و جانی • ما را
زبانی از خوف بخشان ده • شمس الدین لیثی راست که در
مدح محمود شاه غزنوی گفته • بحریست درگه محمود زاولی دریاست چگونه
دریا کاش را کناره پیدا نیست • شدم بحر و زدم غوطه و ندیدم دُر • گناه بخت
منست این گناه دریا نیست • خواجه شمس الدین صاحب دیوان
وزیرست که ثانی اثنین آصف است توان گفتن و مدایح وی درین
اوراق هرگز نیابد محامد صفاتش در کتب تواریخ مسطورست و
شرح حالاتش در السنه جمهور مشهور و مذکور اصلش جوینی بوده بسبب تر
فضلا و شعرا اهل طبقات ناس شأن القدر فرموده که احصای آن نتوانند
نمود در خبر خواب وزراء خلق الله ساعی موفور بتخصیص تکبر آورده گویند روزی
شخصی در حین سواری مطلبی بوی عرض کرد و هر وقت مراجعت
از دور فریاد زد که یاد شعور اعظم مطلبی که گفته ام فراموش نفرمای آن شخص را
نزدیک طلبید فرمود که هنوز حاجت ترا بر نیاورده ام که فراموش
توانم کرد شخصی از عمال بوی نوشت که فلان بازرگان وفات یافته
و مبلغ کلی ازو مانده هرگاه بجهت دیوان ضبط نمود همه آنها خزانه را توفیر

خون

خواهد بود در جواب نوشت المیّت یجاز رحمه الله والوارث حفظه الله داعی
لعنه الله مجاهد صفاتش را از مقوله ناکی توان نوشت آخر الامر در وزارت
اباقا آن چون بغایت مستقل شد ارغون بسبب اغوای مجد الملک او را
منهم ساخته زهر داده بدرجه شهادتش رسانید رحمه الله این چهار رباعی را در
مرثیه خواجه بهاء الدین محمد فرزندش گفته است ❊ فرزند محمدا الفلک شد و بشد
ما از زمانه را بها یکموت از حسرت قد الف لیت بدر خم یافته مثابه
ابروت ❊ در ماتم تو چرخ در آمد بخروش ❊ در غم تو جگر زمانه شد خاموش
دور تو بنمود لب شدی جام بدر ❊ انجان بدر جام بدر کهی تو نوش ❊ خواجه شمس الدین
محمد جوینی از فرزندان خواجه بهاء الدین صاحب دیوانست و جد خواجه شمس
صاحب دیوان که مذکور شد نقلست از وحدی رباعی که خواهد آمد هم بنام مولوی و هم بنام وی
نقل کرده و از مقوله بسیاری از اشعار را فیما بین مردم تقسیم نموده بعضی را اعتبار کرده
و بعضی را انکار کرده بغیر صاحب اصلش عطا نموده است هرجا حافظ راقم و قائل
ذکر آن مینماید و هر جا در خاطر نمانده باشد چه بمرا اش چه کوه آن آمده عزیز است و در
حیثین تحریر این اوراق تذکره او در نظر بود لا بد رجوع بآن کتاب میشد اکر هر کس
روی بود لیکن ترک اولی شد بهر حال رباعی مذکور اینست ❊ چون نیست زمانه در بهر
ست ایام بهار عیش هم بدل باشد و شادی بچه کار در باغ بجای سبزه کو
تیغ بروی و ز ابر بجای قطره کو سنگ ببار ❊ ملک شمس الدین اول کسی
ست که از ملوک کرت بر سریر سلطنت نشست بعضی از احفاد و نجرش گشت
دانسته اند در شجاعت بی نظیر بوده سپاه هلاکو را شکسته و سر دار انها را

اوراست ـ با دشمن چو دوست بسیار نشست ٭ با دوست بدم
دگر بار نشست ٭ بگریز از آن عسل که با زهر آمیخت ٭ بگریز از آن مگس که
بر مار نشست ٭ ملک شمس الدین ابن همان شمس الدین است بسیار
دانا و بزرگ و صاحب کمال بوده بجهت فرزند خود گفته است ـ مر
ابن خبره کس طرفه دیوانه ایست ٭ که از وی بهر جای افسانه ایست
بهیچ او بغم نگردد ٭ بیخن در جهان آفرین میرود ٭ حکیم شمائی و سنائی
راست ـ زندان ابو نصف دل من که یک نفس ٭ بیرون نمی نهد
قدم از وی خیال تو ٭ امام شهابی سلطانی معلوم نشد که تخلص وی شهابی
یا سلطانی بهر حال اوراست ـ هست بباغ حسن در زلف و رخ و
نگار من ٭ سنبل تازه برگ گل و برگ بنفشه بر سمن ٭ وادی موسم گل و عید
بوس زان دو لب هموسم گل گذشت و آن بو عمر شد بمن ٭ عمر وفای
کند و رفت و عید شد ٭ دم چه زدست که در برم جان بدمیت در تن ٭ ابر کفا
بلا زمین سایه صفت بمیرود ٭ بر من در روزگار من سایه دولت فکن ٭ شهاب
الدین خالد راست ـ ملک الموت از اصل طبیب ٭ می بیاد بود
ببارگاه خدای که جهان از خلق خالی کرد ٭ اندرین کار کم شده سر و پای تا
آز این شغل دور کن او را ٭ با مرا خدمت و رفوقای ٭ شیخ ابو الحسن شهید
بلخی از استادان کامل و هنرمندان فاضل بوده حکیم رودکی مرثیه وی گفته
اوراست ـ با ادب را ادب سپاه بسست ٭ بی ادب با هزار
کس تنهاست ٭ شهاب الدین احمد المؤید السمرقندی حلاوت شعر

الغار

اشعارش در عالم سمر و از ملاحت افکارش جهان پر شور و شر بوده اولاد
آن قوم که ملتان رهِ احرار سپردند احوال جهان باطل و بازیچه شمردند نجست
زدکان اگر دست کشیدند چون دست بدان پای فشردند کشیدند شیخ
شهاب الدین مقتول قدس سره بحر مواج دانش و فضایل بوده خاطر
دریا مقاطرش گنجینهٔ اسرار علوم الهی و مخزن رموز نامتناهی است در جمیع
علوم سیما در حقایق و معارف و حکمت و حدیث و کیمیا و سیمیا و نیرنجات
نجات و طلسمات و ریاضی بی‌مثل و عدیل و بی‌شبه و نظیر بوده تصانیف
بسیار دارد و از جمله رساله حکمت اشراق و متین هیاکل است و برادر شیخ
شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره قرابت قریب بوده شهادتش
در حلب در سنه واقع شده او راست ه هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی
خود را ز برای نیک و بد گم نکنی رهرو توئی و راه توئی منزل تو هشدار که راه
خود بخود گم نکنی امیر شاهی سبزواری نام وی آق ملک است پدرش از فیروزه
کوه بوده و اجدادش از اعاظم سربداران در ایام سلطنت شاهرخ میرزا
شاهزاده بایسنغر مربی و معاون وی گردیده املاک و مستغلاتی که از سلسله
ایشان رفته بود باز گرفت و امیر شاهی پیوسته در خدمت وی میبود و
عود را خوب مینواخته است و در شاعری مهارت تمام داشته لیکن
اشعارش کمتر واقع شده بود چون در فن شاعری استاد مولوی
جامیست جناب مولوی را جهت شاگردی و حق استادی
وی دامنگیر شده از دیوانش انتخاب نموده است متراو

خطوط را خوب می‌نوشته

الحق که اکثر انها در کمال عذوبت و شستگی و خوبی واقع شده است وفاتش
در ششصد و در عهد سلطان بابر بوده او راست ه بدور چشم تو بیمار شد
چنان نرگس که تکیه زد بعصا و انکه از زمین برخاست ه زمانه روزی
و نکرد این های فراق زبس که خنده بر افتادگان دل کردم ه میرزا شاه حسین
صفاهانی بعد از شهادت نجم الدین ثانی وزارت پادشاه دین پرور و عالم
پناه شاه اسمعیل صفوی تعلق بوی گرفت صفات حمیده و اخلاق پسندیده
داشته عاقبت چنانچه در کتب تواریخ مسطور است بدست شاه
قلی خو بلدار کشته شد مولانا ابدی قلاجه وی بسیار کرده او راست ه
عاشقان هجر اموش جان ساخته اند وصل چون شب تیر بهمان ساخته
اند هر پوست محیط مغز خود می باشد مغز که محیط پوست گردید جدا گشت
شاه فک فرهاد با حسن و جمال بوده در خدمت محمد خان شیبانی بسر کرده
او راست ه شاد هرگز نگنبد چرخ ستمکار مرا که همان لحظه لف زد تیغ یار
مرا ه مولانا شاه شیبانی از نیکان عصر بوده و خطوط را خوب مینوشته او را
ه وی سگ را رقیب میزد چوب ه سگ مجروح و چوب میبالیده
گفتم ای سگ چرا زدت گفتا ه بهتر از خوردن غم تو اند و بیت ابو الفوارس شاه
شجاع ابن محمد مظفر مهین اختر فلک سروری و فروزنده کوکب سپهر
هنر پرستیدت در اکثر مراتب علم و فضل یگانه آفاق و در عالم شهریاری در
جهان طاق بوده مدتها در عراق و فارس و کرمان باستقلال تمام سلطنت
کرد تفصیل حالاتش در کتب تواریخ مفصل مذکور است میانه وی

و سلطان اویس

و سلطان اویس مهاجات و مراسلات بسیار واقع شده و از جمله
آنها یک رباعی و چند بیت نوشته می‌شود و از آنچه سلطان اویس نوشته
است در تحت الاسم او چند بیت مذکور است مدت سلطنت
شاه شجاع چهارده سالست و وفاتش در سنه ۷۸۶ بوده او راست ۵
ابو الفوارس دوران منم امام زمان که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد
منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همتم اندر بسیط چرخ افتاد
بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من نگشاد
بنور رسم و خوی پدر کبرای برادر من که تو هست نباید ز دو خرد دل شاد
چون این قطعه را جواب گفته فرستاد شاه شجاع باز این قطعه در جواب وی
نوشت ۵ صبا ز جانب شیراز نوبتی دیگر قدم برون نه و بگذر بخطهٔ بغداد
ببارگاه شریف خلیفهٔ ایام پناه جملهٔ شاهان اویس بن دلشاد سلام
من برسان و بگویش ز تعظیم که چشم بد بجلال و جمال او مرساد مرا تو طعنه
زنی که در اوان شباب چو عمر ز خطایا باختیار افتاد اگر تو عیب کنی بر من و
طعنه زنی بقادری که مرا تخت و تاج شاهی داد که عمخان که کاوم زن پدر را نیز
اگر بجنگ من آئی شیر انگیز کار محمود برادرم شیر گیر ملک و خصوصیت
ازین تاج و نگین کردیم و دوختش تا بیاساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی
زمین مولانا شطرنجی از ندیمان شاه مصطفی محب بوده این چند بیت را
از مرجعات وی ذکر کرده اند ۵ بر خیزم و ترک کار گیرم می نوشم و
زلف یار گیرم لب بیخ کرونم نگار ز باده خوشگوار گیرم حلاج صفت

بعشق بی سرت بر خرم و پای دار کبرم بر خرم و خلوتی ازینم فارغ زود کونی
خوش نشینم مولانا شرف الدین علی یزدی شرح فضیلت و بزرگواری
وی درین مختصر نگنجد رفعت شانش از آن گذشته که محتاج بتعریف باشد
و در کتب تواریخ مبسوط و از تصانیف عالیهٔ اوست ظاهر است اگرچه
تاریخ نوشتن دون مرتبهٔ مولاناست لیکن بنا بر مبالغهٔ شاهرخ میرزا
تاریخ ظفرنامه که در سلاست و پختگی و عذوبت و شستگی الفاظ و دقت
تحریر و صفای تقریر و صدق مقال ناسخ جمیع کتب تواریخ است رشحهٔ
کلک گوهرسلک اوست و مولانا از مصاحبان خاص حضرت امیر
تیمور صاحبقران بوده و امیر صاحبقران رعایت شان مولانا بسیار می‌نموده
است در تاریخ هشتصد و پنجاه و هشت از عالم رفت و قبرش در دار العباده
یزد است این چند بیت و رباعی از زاده‌های طبع شریفش بنمونه ثبت است
صوفی مباش منکر رندان می‌پرست کاندر پیالهٔ پر آواز حسن یار هست
رندانست دعوی ور اسباب دنیوی وانهم بفکند ز کف آنکه گرفت دست
ای سرو پای چو تو هم کجا نشیند برخیز و فتنه تا نشیند گو از سر هر دو کون برخیزد
آنکس که میان ما نشیند چون در همه جا بجز تو کس نیست در صومعه کس چرا
نشیند مولانا شرف الدین با قطع هر جا که آن شرف را جان گویم این
را روان نویسم و هر جا که این را اول نویسم آنرا ثانی گویم از تشبیه این
و شرف سعدین را شرف و صفا و از حنبل با این تشبیه نیز این
راعزت و بهاست الحق دار العباده یزد و باقی اکثر تا قیامت بصفت

این دو کوم

این دو گوهر لطیف شرف و مباهات کنند رواست لب عربی وی
نکته گوی بوده انجمن بیت خوش از خرمن بیان اوست ه نخواهم بگذرد
سوی چمن باد از سر کویش که تا که بوی او گیرد گل و عنبری کند بوی لبش بباد
فنا داده‌ام خاک خود را که بود زو فن تحقیق را غباری ؛ میرزا شرف ابن
قاضی جهان از سادات حسینی قزوینیست قاضی جهان مدتها صدر الصدور
ایران بوده و میرزا شرف نیز در فضایل و کمالات بی نظیر آفاق گردیده
و بمین تربیت والد حضرت شاه طهماسب ماضی صفوی با علی مدارج
عزت و ابهت رسیده در لطف فرا بلند مظهر ز دور فن سخنوری مسلم
زمان بوده او راست ه آمد بمن شرف و در دم فرو دو رفت چه بیکی
من ندانستم آنهم بود و رفت آمد شرف براه سگان نو جان سپر چو
رسم وفا بجز دوم عالم نمود و رفت ؛ میر سید شریف جرجانی مشهور بعلامه
شیرازی وی جرجانیست متوطن بشیراز بوده در فضل و کمالات
مشهور آفاق و تصانیف عالی از وی در میانست از جمله رساله
وجود به و غیره نقل او حدی اشتباه کرده است که دو کس و دانسته در
تاریخ هشتصد و نود و هفت از دنیا رفته قبرش در شیراز است این دو
بیت از نتایج طبع اوست ه زاهل مدرسه و خانقاه جمله دیار سؤال
هاست مرا به طریق استفسار هر آنکه کشف جوابش بطایف حکمت
نه از دو ایم و هم و بینات و ادوار سوال من یکی از حکمت فلانست
توان شنید و نه از لحن زمره ابرار نه از اصول کلام و فنون منطقی نه نحو و

صرف و معانی و منطق و اشعار مثال چرخ حکم و کفش ساز و پالان دوز

مساز حرف حقه علم جهل را مگذار میان باطل و حق جز نیست هیچ واسطه

چنان که نیست میان موحد و کفار هر آن عمل که کسی را بدان نباشد علم

بود ضلال بقول محمد مختار بگو بخت که خود را چگونه دانسته که چو شناختن

است در همه اطوار مولانا شرف تبریزی از سخنوران عالی قدر بوده

وی شاگرد مولانا لسانی شیرازیست سهو اللسانی بجهة استاد خود نوشت

چون بی ادبی کرده بود خاطر مولانا از وی رنجیده وا نمیغ بروی نامبارک شکل

شایع و چو درش بغیمای اجل گردید هیچ غبار که از غم وی دوران دل سخن

داده او راست ه ز هی زخوی بد شکرم فتنه را بازار خدا زروی تو بیزار

خلق در آزار چو شکون شود آن روی زرد چشم کبود که سقف قصر جمال

تراست نقش و نگار بعینه هیچ مانند بونی از زر زهیچ که باشدش زبالای

زیب نقطه از زنگار هیچ کارم از تو گشادی نیافت چون دفتر به هیچ

بر خود از اعراض هیچ چون طومار این بیت او را سام میرزای مغفور بسهو

در تحفه السامی بنام شاه عادل ذکر نموده ه کهن شد قصهٔ مجنون حدیث

درد من بشنو بهر افسانه عمر خود مکن ضایع زمن بشنو میر شریفی در مجالس آمده

که از سادات مشهد است و بعضی از اولاد میر سید شریف جرجانی علامه

میدانندش در موسیقی مهارت داشته او راست ه لبک سیل

غمم از دیده هر دم گذرد روز هجر تو مرا چون شب ماتم گذرد لاله روید ز زمین

که از آنجا گذرم بس که چون دم از دیده بیرون گذرد لیندازم شوشتر ظریف .

بهری

بمهری جانان ؛ خدایا بمن آن نامهربان را مهربان گردان ؛ شیرازی در مجالس
آمده که استرابادی بوده شکسته ناورستی سلیقه از تخلصش پیداست
بهر حال این بیت از وست ؎ ساقی بیا بباغ ببین جام لاله را
وز کف بنه چو لاله زمانی پیاله را ؛ شکری قندزی راست ؎ گردون
تا کی از تو دلم خون باشد ؛ جانم ز الم های تو محزون باشد ؛ زانرو که تو هم دونی و هم
دون پرور ؛ نبود عجب از نام تو گردون باشد ؛ شکری شیرازی راست
؎ مگو که پیر شدی ذوق عاشقی بگذشت ؛ نماند شراب کهنه جامی دگر دارد
شمس زرکوب راست ؎ گر در خور خود خویش زر داشتمی ؛ نگار میان
خلق بر داشتمی ؛ پنج گنج المبدء لسمان را ؛ از ابر عطا جود بیم بر داشتمی ؛ شیخ
شمس الدین کرمانی از فضلا بوده او راست ؎ می خورده بخانقاه
می باید رفت ؛ بی توشه و برگ راه می باید رفت ؛ آلوده صد گناه
می باید مرد ؛ شرمنده و رو سیاه می باید رفت ؛ شمس الدین عبدالله
شیرازی در فضیلت و جامعیت علوم بی نظیر بوده اکثر فضلای
عالیمقدار تلمیذ وی بوده اند از جمله قوام الدین ابو اسحق و خواجه شمس الدین
محمد شیرازی و شیخ عماد کلاه معتقد الشیخ بوده اند و علم عربیه از وی کسب
نموده است و محمد مظفر از مریدان اوست در عربیه و فارسی شعر بسیار
دارد وفاتش در رمضان ۷۴۳ بوده او راست ؎ در دولت و
محنت جهان هست زوال ؛ در صاف تو گر درد در افکنده ملال ؛
خوش باش زمانی بکام یاران گذران ؛ زیرا که نماند این جهان بر یک حال

عاشقیت صح

شمس الدین بدخشانی راست ه از عاشقان مبتلای وطنم وز غم دوکان
کنج بیت الحزنم وی منزوی وادی غم مجنون بود رسوا شده لیکن امروز منم
شمس بدخشی راست ه چشمان عبهر دو ب در عارض چنانند کز
رشک یکدگر را دیدن نتوانند شمس الدین بخاری حالش از ابیات
معلوم است ه سخنی از زبان جانان گفتن خوش بود خوش سخن بدستان
گفتن زان لب نمک نکته باریک نیک باشد بران دهان گفتن
نتوان چو نتوان بمردم است حال این جسم ناتوان گفتن اگر از راه
شرح نتوان رفت این تحقیق میتوان گفتن اینهمه اختلاف دشمن و
دوست چون بتحقیق بنگری همه اوست امیر شمس الدین صدر گویند
در وقت وفات این رباعی را گفته ه خواهیم از این جهان فانی رفتن
در زیر زمین بناتوانی خفتن در گوش زمین ز بیوفائی فلک حرفی
بزبان بی زبانی گفتن شمس شهبانی از سخنوران عالی فطرت بوده
او راست ه صیدش طپان بهر خلاص ز بند اوست هر مقصد از
ان تا که صید کمند اوست و در خیال او ز سخن لب بلب فرو ناصح
در تخیل که گوشم به پند اوست این دو بیت که گذشت هم بنام
وی و هم باسم یمینی سمنانی بنظر رسیده بابا نوخی در موسیقی صاحب
تصرف بوده و در سنگ تراشی مهارت داشته او راست ه
ای کرم واهب رزاق خالق البشر است سبب چو در نگری خوب کار و بزرگ است
امیر حسین شهودی از افاضل خراسان بوده او راست ه تنم بجای
دل بود

در کار بود چون شدم بیدار شبی که بر گمان خبر حسن بخواب شدم :: مولانا
شهید قمی در طرز سخنوری مسلم زمان بوده سیاحت بسیار کرده با هند افتاد
در گجرات سکونت کرده و از آنجا بسر جوانی که عاشق وی شده بود شهید
شد آری ثمر نهال محبت همین است خوشوقت کسیکه این نعمت
نصیب وی گردد او راست ~ کجا انبان همه مکین چو دل کباب شان
میخواره اند خون شهیدان شراب شان :: بیت گذشت از من همچون خیال
من ز ابهام گذشت فکر دگر کن بحال من :: شهاب الدین ساوجی از
اجلّه سخنوران قدیم بوده او راست ~ گر یار مرا کشد چو چون کرده شد
غلط خود چو کشد چون کرده آری چه عجب وی آهنین دل شد است از تیغ
که هر کشته خود خون کرده :: شهاب الدین در هند بوده ظاهر از هندیانست
او راست ~ ای مه بفلک مثل تو تابان قمری نه :: در روی زمین مثل
تو زیبا پسری نه :: عمری است که من خاک شدم بر سر کویت :: وز ناز بسر
خاکم گذری نه :: شهاب الدین شیر علی تبریزی در خدمت محمد جوکی
ابن میرزا شاهرخ میبوده او راست ~ چو پرده از رخ چون آفتاب
برداری :: بجان و دل کنندت مشتری چو پرده داری :: غلام غمزه خونریز چشم
جادویت :: جهان شعبده بازی جهان بجو کاری :: شیخ رباعی از
یکه تازان معرکه سخنوری و شهسوار میدان بلاغت گستری بوده مولد و منشا
او مشهد مقدس است گویند بغیر از رباعی از اقسام دیگر شعر نمیگفت
بعهد شاه طهماسب ماضی مغفور بوده او راست ~ ای آنکه کرم

دل فضای غم است دل کیست که گویم از برای غم است لطفت
که میکند غمت با دل من ورنه دل تنگ من چه جای غم است له
دی بر سر بالین من آن سرو سهی آورد بهی تا بنود دست تهی بودم رخ
زرد خود و خسته بر آن یعنی ز مرض نهاده ام رو بهی این رباعی از
تقی اوحدی بنام شیخ رباعی نوشته و نیز نوشته که بمولانا فصیح الدین صاحب
نسبت میدهند و سام میرزا در تذکره خود بنام میرزا قاسم بیک گونه نوشته
والله یعلم که از کیست مولانا شیخ با آنکه امیر علیشیر رحمة الله علیه ذکر کرده که از
ولایت طبس و معاصر منست تقی اوحدی نوشته که ما وراء النهر است معلوم
نشد که در تکذیب امیر علیشیر چه فایده تصور کرده او راست ه تو کز
سوزم نه واقفی و لست بر من غم سوزد مرا میسوزد از غم جان تا او من غم
سوزد نسازد و است جز باد است تا سوزد دل دشمن تو چندان
داست میسوزی که کس دشمن غم نسوزد شیخ را در بسیار است ه
شیخ ز نامه عمل ما مپرس از آنکه ما از آب دیده نامه اعمال شسته ایم
شیخزاده پورانی خلف الصدق شیخ ابو سعید پورانیست در کمال
قابلیت و اهلیت بوده او راست ه در پیش او رقیب تکلیف
میکند مرا او میکند تغافل این میکشد مرا مولانا ثانی تکلو نامش
لطف آقا است از شعرای زمان شاه عباس ماضی مغفور صفویست
قصیده در مدح شاه گفته بود فرموده او را بزر کشیدند اگرچه مولانای مزبور
در سخنوری چندان مایه ندارد لیکن بحکم سلیقه اشعار خوب دارد او را

ه قا کمو

ه ما سموم خشکسال ناامیدی خورده ایم سبزه ها که زرد در پاس زند
سیراب نیست : شاه مراد خوانساری بوده از اوست ه
کسی از عمر خود بر خورده باشد که در عمر خویش با وی بر خورده باشد : حیات
جاودان مخصوص هر لبیست که در عشق جوانان مرده باشد : شاملی از
شیرین کلامان بوده از اوست ه صورت حال من و شرح غم مجنون
یکیست گر بود هر یک بعنوانی ولی مضمون یکیست : هیچ شاه از زبان
فاخر هندوستان بوده در شیرجان از مردان آدمی زاده اینجا کسی کم دیده
میشود که بمراتب سخن فی الحقیقه ربطی کم داشته باشد با لنوان چه رسد در
هجو حکیم ابوالفتح گفته ه تا چند ازین خول بی نغمه بر ایش من عکبری چو دوال
در زنی در ریش من گر قاعده کبر بود این چه ابلهی بود ریش تو بجای کیر به
در کس من : آقا شاپور تا ثمش از رجا است اول فریبی تخلص میکرده
بهند آمده بعد از مراجعت از هندوستان شاپور تخلص کرده دیوانش
بنظر راقم حروف رسیده اشعار خوب دارد با تقی اوحدی معاصر
و مصاحب بوده از اوست ه تو خود چون سوی مشتاقان نخواهی
آمدن باری که بیابان باز کن تا باد بوئی بهر من گیرد : شاه نظر بیگ محمد شاه
قلندرانه سیاحت کرده در عهد شاهجهان بادشاه بهندوستان آمده
از وضع آن دیار ناخوش شده بهمان نحو باز باصفهان مراجعت نمود
خوشا بحالش کاش منهم این توفیق را می یافتم ه خرم آن روز که دل
جانب ایران کشدم جذبه کار کند باصفاهان کشدم اشعار خوب بسیار

واردِ معاصر شاه عباس بوده این رباعی که در فوت شاه عباس ماضی
از طلاّلاسن شعرا منسوبست بوی منسوب داشته‌اند ه امروز فلک شعلهٔ
داغش مرده‌ست نور مه و مهر در دماغش مرده‌ست دست بیدار او
هر چه خواهد بر پای که این خانهٔ تاریک چراغش مرده‌ست ه ملک
شاه حسین غیاث سمنانی بسیار خوش طبیعت و صاحب کمال
بود تتبع اوحدی و برادرش بوده است گویند که بتتبع تحفة العراقین مثنوی
گفته و تذکره هم نوشته است او راست ه در بادیه که عالمی پر از موج
گاهی بحضیض و گاه بر اوج کشتی نکرد زورق فرده یک تابوت و هزار مرده
شاه میر محمد راست ه ندا زند که جدا از رخ جانان شده ام وه چگونه ام
که درسان حبیب و ساغان شده ام ه مولانا شنائی گونابادی است ه
نیک و بدم شدست کار جهان زلف یار منست پنداری ه خلاص یافتم
هر کس ز بند خانه بجز بعنبر ما که فراموشیان زندانیم ه مولانا شجاع کاشی
در میدان سخنوری داد شجاعت داده ابراهیم خان ترکمان را که حاکم کاشان
بوده هجوی بغایت رکیک کرده باصفهان گریخت و در انجا هم از فرط جبن
بیتاب شد سپر شجاعت را در میدان حیات انداخت گویند الکن
بود خیالچه ازین قطعه که شخصی در تاریخ فوت او گفته معلوم میشود هر چند
شجاع کاشی آمد در زمرهٔ سخن خوش الحان ه اما بزبانش لکنتی بود
کش حرف بلب نیامد آسان ه بلبل بلبل گفت لفظ بلبل چون
بلبل اگر بود خوشخوان ه میر شجاع الدین محمود صفاهانی خلف الصدق

جلیل سلطان

ناگاه چو آن عندلیب [illegible]
[illegible] بلبل [illegible]
[illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
بلبل [illegible]

خلیفهٔ سلطان بن خلیفهٔ اسد الله کلبایکانیست در فضیلت و دانش مشهور
و مسلم زمان بوده ازوست ه مردم ز درد مائه در ماتمن بجانست
از درد و دل هلاک شدم جانمن بجانست افتاده آتشی بدل بیقرار من الکن
فغان سینه سوز آمن بجانست مولانا شجاع کوبند از مشهد مقدس
بوده ازوست ه هجر تو دلفریب بهر فن بگذشت چون اهرمن
سوختن جو من بگذشت شوریده سر زلف بتان در دست
بگذشت همین وه که چه بهر فن بگذشت ملا شرف تبریزی نقش او جدی
و برادرش ازوست ه بقدر خواهش باید بهر کس ز فیض ازل بهره اکر ظرف
توکم کنم گناه هست در بازار ملا شرف اردستانی در شطرنج بازی مثل بود انست
ازوست ه کو خیال تو که در دی چون بهر خواب غمم کس نبارد بابروز
حشر بیدارم کند میرزا محمد شریف طهرانی فرزند اکبر میرزا غیاث الدین محمد
اعتماد الدوله جهانگیر پادشاه است در راه کابل در سنه الف به شهادت رسید ازوست
ه چشم یعقوب بره چشم زلیخا در پی نکهت مصر ز بیهان باد که سرگردان شد
تا نامه ات رسید بدستم شدم ز دست در بیخودی فکر بشتر الحق نوشته شد سنه الف
اوّلی در خدمت اکبر پادشاه می بوده در سنه الف در لاهور وفات یافت ازوست
ه گر خون شود از غم دل صد پاره ما جز ما نکند کسی جگر چاره ما از روز ازل
مرا ذات خود کم شوهان شده کسی بر آن گناره ما مولانا شرمی نام مش نظام الدین
احمد است خیاط ملک و شاه عباس ماضی مغفور تقفت با احوال
مدی دارنده ازوست ه عجب جوبو بمنه گشته ام هرجا

زبسکه سبز و تر رفتم بمنزل همه کس • تازه میسازم بناخن باز داغ خویش را
آب و رنگی میدهم گلهای باغ خویش را • عبدی بیک شیرازی برادر کوچک
مولانا مرشد شاه است چند نوبت بهندوستان آمده کامیاب بعراق مراجعت
کرده در عهد شاه عباس ماضی مغفور بوده و در همان عصر وفات یافته این
از اوست ه خوشش آن مستی که چون غمزه ترش خاموش بنشینم بجوش
آرم چو لفظ او دیگر خویش بنشینم • شعوری نیشابوری از سخنوران ماهر
بوده خط خوب مینوشته در مشهد مقدس مقتول سپاه اوزبک گردید
از اوست ه اگر کنم پیش بر که در مقابل بنشیند • تا ز چاک سینه
در آینه دل بنشیند • شعوری کاشی کمال قدرت در اقسام شاعری خصوص
در تاریخ گوئی داشته شاگرد مولانا محتشم کاشی مرحوم است از اوست
ه بیاد زلف تو دوشینه دیده ام خوابی • که صد رسالهٔ آشفتگیست تعبیرش
خواجه شعیب جوشقانی از یکه تازان معرکه بلاغت گستری بوده لفظ او حلاوتی
و بهرا لبسیار بوده و نیز نوشته که این دو بیت مرا باسم خود میخواند
و مینوشت و آن دو بیت این است ه منم که عشق فروزنده از چراغ
منست • فتیله البته محبت که تیره داغ منست • فزون شمع قلم
آتشین محروی که دودمان وفا روشن از چراغ منست • ملک
شیرازی شعوری تخلص میکرده از اوست ه چو شمع سوختم از آتش
نهانی خویش • ولیک شکوه ندارم ز بی زبانی خویش • سپید گشت دو
چشمم چو پیر کنعانی • در انتظار رخ ماه کاروانی خویش • حکیم شرف الدین

کاشی

مدار علیه کاملان هرات است

حسن شفائی تولد او از معمولهٔ توضیح و اصفهان و تکرار مکرر است
به شهرت وی از شرق تا غرب رسیده و صیت کمالاتش را صاحبان
گوش هوش شنیده اند تصانیفش که در اکثر علوم در روزگار باقیست
در علم طب جالینوس زمان و در فن حکمت ارسطوی دوران
بوده سرآمد اینهمه فضایلش فضیلت علم توحید است که در آن فن چندان
راست نظر واقع شده بوده است که وصف نتوان کرد و در فن
سخنوری گوی سبقت از اقران ربوده الحق حکیم مرحوم اعجوبهٔ زمان
و نادرهٔ دوران بوده است اما حیف بسیار در حق معاصرین خود و غیره دراز
که زبان زد عالمست مگر کسی از معاصرینش باشند که از تیغ زبانش
جان بدر برده باشند میر محمد باقر مرحوم داماد در حق وی میگفته که مقفل
شفائی را طبابت و طبابتش را شاعری و شاعریش را هیچ
پوشیده والحق این سخن حق واقع شده چون از رتبهٔ وی بوده که هجو مردم
میکرده باشد و باین سبب هم پادشاه مغفور شاه عباس ماضی از حکیم
مرحوم کلفت مند بوده است چنانچه در قصیده که در مدح شاه عباس مغفور
گفته اشاره باین معنی کرده است او راست گوی عقیقت که خورشید
بود خاک آنجا کوی بازیچهٔ طفلان بود افلاک آنجا داور محشر ما جانب
قائل گیرد دعوی تیغ بود با جگر چاک آنجا مولانا رضائی کبیسی
صفاهانست زبان فصیح و بیان ملیح داشته خواهرزادهٔ امیر روزبهان
جلیت تقی اوحدی نوشته که وی را دیده ام بهندوستان آمده و در بندا

با خانخانان بسر کرده و در آگره فوت شد او راست * بابا با که جدای
نهایتی دارد * طپیدن دل بی صبر غایتی دارد * شکیبی رازی بود صاحب
طبعان بوده او راست * ز آه گرم من امشب دل افلاک میسوزد
چو آتش رو بهر جانب که آرم پاک میسوزد * ز عشقم بر زبان می آید امشب
آتشین حرفی * که گر لب فرو بندم دل صد چاک میسوزد * شکیبی قمی
عطار بوده گاهی از روی آشوب میزد * مولانا حیدر شکوی اصلش از کلپایگان
و نشو و نمایش در هندوستان بوده او راست * غم در جگر ز آتش بود ازی
غم نماند * شد عمرها که گریه آب میکنم * شمسای و باغی شیرازی طبعش
درد باعث سخن درستی خوب داشته او راست * خوبان همیشه یک
بیکس فتح کنند ای قدر عنایت به بخت بلند خویش * شمس الدین نام
شاعر بیر است * از دوست بود جان تن ای اجل امروز پیغام
که آورده فرمان که داری * مولانا شمس محمد آملی جابلی از شدت محبت و جنون
بوده بسیار خوش حرف و عاشق پیشه بوده گویند در سر کوی معشوق
خود پس رحلت کرد و شهید کوی دوست تاریخ اوست الحق و ان
سر این مردان مشغولان رفت امید که حق تعالی با معاصی نیز چنین مرد
بلی نصیب کند او راست * غم امشب مجلس افروز دلم بود * بلا
بالا نشین محفلم بود * دل بنا طپیدن کرد آغاز * چو غم در خاطر مجنون کن نشسته
بر شمع پنردی لوط او راست * گر جان طلبد از تو غم دوست * شمع
تقصیر مکن خاطر امتحانه عزیز است * لوطی دار انجروی راست *

زبانزاده میخ

زنار اگر بسخن تا بمن آن صنم نکند بدان خوشم که بسخن با رقیب هم نکند
شوقی تبریزی راست مدام این آرزو دارم که بر گرد سرت گردم
بگرد خاطرم این آرزو بسیار میگردد مولانا شهودی خراسانیست نشو و نما
در اصفهان شکل ریاض الیمد الفنه واز رول منخرط بوده است لیکن همیشه
انقباض داشته بحدیکه بسهو هم هرگز منبسط نشده است شعوری قاینی
بوده مصبت زدکیها از تخلص ها بوده است مولانا شیری از
سیالکوت لاهور است در زمان اکبر بادشاه بوده مولانا شیدا در زمان
جهانگیر بادشاه در فرقه احدیان بادشاه نوکر بوده مولدش فتحپور و
اصلش از مشهد مقدس است نشو و نما در هند یافته بود بسیار بلند طبیعت
واقع شده لیکن پست فطرت بوده است زیرا که اکثر اشعارش ماخوذ
از مضامین دیگرانست نه اینکه بعنوان توارد واقع شده باشد بلکه
درین امر عامد و مصر بوده چنانچه روزی شیخ فیروز منشی را با وی مجالست
واقع شده و نقل آن صحبت را که شیخ فیروز بخط خود در بیاض نوشته بود
بجنسه مینماید و آن اینست در شهور سنه رابع و عشرین و الف هجری
که اردوی کیهان پوی جهانگیری در خطه گجرات آمنها الله عن التغیر و الآفات
رخت اقامت انداخته بود اکثر فضلای امصار و شعرای هر دیار دران
ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که نوبهار روزگار و نوعروس اعصار توان
گفت بموکب همایون مجتمع شده هر روز در هر خانه صحبتی از تجامع و در
هر کاشانه جشنی از تطابق رو میداد روزی باتفاق جمعی بعض از اعزه

مثل ملا الوالانوار لاهوری صاحب این اشعار است و ربین حدیقه بهار و
خزان هم آغوش است زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است
بجرم باده کشند باز الوری را کفن بدوش صراحی بدست و بدبوش
و ملا عطائی جونپوری قایل این ابیات است فرک آمده و یک همه
بدرزف زکاتم چون غبار یک از خانه ارباب توکل هر لحظه خطش
خوشتر اندر نظر آید همچون خط استاد که پخته بنا مل و ملا محمد صاحب
این بیت است در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان من بر
خاطرم همزلف بر بان ان بستم و ملا طغرا مشهدی بوری بنصف
شاه و ماه و عزه فضلا در بند خانه گرم صحبت بودند ناگاه ملا شیدا از
دور رسید اند چون از لاف بیمعنی و گزاف لا یعنی او یاران دل بری
داشتند و میدانستند که اکثر مضامین مبتذل را مانند فرزندان متبنی
بلباس زیبا آراسته در نظر مردم جلوه میدهد قرار دادند که استدعای شعر
آرزو نمایند و ملا بند که پاره شعر از شعرای حال و قدمای صاحب قال
بخاطر دارد باو بمزبانی کنند و فهمید که قریب بهر مکاه که نوا الحقیقه زمکاه
قریه یافته بود رسید ملا بعزه از جای خود انفعال و از جاشیه بسط استقبال
نمودند باعزاز و اکرام تمام او را بالا دست نشاندند و هر یک از یاران
سحربیان شروع در تعریف ذهن او کرده التماس نمودند که چند شعر از
واردات طبع سلیم و ذهن مستقیم خود بخوانند گفت که حیث
وانی باده گلگون مصفا جوهری حسن را بر روی کاری عشق را بغمزی کمنم

این لیدزار الله

این شعر را از شعر رودکیست ٥ عشق رای بیغم و لیکن جرس آن آفریدگار بوده
رو در هم تجنیس و مطلق یا بحرف التفات نکرده خوانند ٥ زبسکه کرد غمت
بند در جگر ناخن چو لب جامهم از پای تا بسر ناخن گفتم این مطلع از
شعر غیاث‌سای حلوای چرب شیرکوشیبری بتر است ٥ از بسکه سینه
کندم و ناخن بر او نشست چون لب جامه است سراپای سینه‌ام
بر هم خورده و طعنه بر شعر فهیم فقیر واعظ زده بر خوانند ٥ کی صحرا موفقانی در دشت
بر سنبل شود ور بدریا رو لشوی خارهای گل شود گفتم ملا کاتبی دو بیست
سال پیش از این مولوی تواردکرده ٥ کر بدریا افتد از عکس جمال او
فروغ خارهای آورد در فغور یا بار گل تا این بیت از زبان من
بر آمد شروع در هرزه گوئی و لاطایل کرده گفت اگر ستمظریفی میکنند و در برابر
این بیت بخوانند ٥ ذات تو بوده صحیفه کون که کرد از روی ادب
مهر خدا بر ثبت است گفتم یاران انصاف دهید هرگاه ها نفی صد و پنجاه
سال پیش از زنیم که این گوهر آبدار در خزانه گفتار مولوی در آید و زدی که
برده باشد گناه مولوی چیست ٥ نبوت را لؤلوی آن نادر ز منشت
که از عظمت آمد مهر بر لب است یاران بی‌اختیار در فهم در آمدند از آنجا
که زشت خوئی و درشت گوئی جبلی او بوده بر سر دشنام و فحش گفتن
آمد آخر استدعای انشاء نمودند تا این بیت را خواندم ٥ زلف بست
ز دل آراسته جان گفتم و گشتم مجل زانکه ننجیده چو زلفش پیش پا افتاده
گفتم از فرط ادب و فهمان ازاری ملاحظه میکنم و الا نمیخوانده‌ام شعر غیر اگه گفتن

بیت کس نیابد معنی هیچ زلف کجت گرچه ابجمعی هزار در بین باز

افسانه است القصه حیف مبت دیگر گداید که با خود وی برابر نیز کلام حرانش

شد بعد از آن تا مدت عمر در محفلی که وی حاضر می‌بود شعر خود نمی‌خواند

مگر روزی که خود در شمیم نگارخانه الله سروف واکرد و گفت هیچ چیزی از اشعار

من پسند طبع عالی افتاد گفتم بیت ای هر رو نیکو گوا و این را خشم نماز شانه

را دست و عادت زلفت تو دراز دست بد عادت دراز گرد و گفت بیت

عمر شد راز یاد که انتهم غنیمت است و این بیت نیز از وست بیت

او نیز به شانه که صبا کرد و زیبا هم او نیز بسرم که صبا کرد صاحب بلخ

معروف به کبیر بلخی از افاضل عصر بوده مداح شاهان بدخشان کرده او راست

بیت ز قامت تو بعالم قیامتی برخاست قیامتست قدت با تو دقیامت ست

راست مولانا میر حسین معمائی متخلص به شفیع نیشابوری است مجموع کمالات

بوده در مجالس تذکره احوالش را مبسوط نوشته‌اند در فن معما به مفید است

مولوی جامی گفته که ما در رساله معمای او را پیش از تصنیف رساله خود می

دیدم اراده خود را موقوف نکردم همانا که رساله مولانا شرف الدین علی

یزدی مغفور را نیز ندیده بود نور رحمت تاریخ وفات اوست ملا [illegible] کنی

که یکی از تلامذه او بود در تاریخ فوت او گفته سید حسین قدوه ارباب

فضل کو مه بیت بر اهل نعمتی همه فایق فتاده بود رفت از جهان فانی و

تاریخ فوت او با هجرت رسول موافق فتاده بود این معما بنام

زور است بیت شد بجوی آن روی آن حور پری پوش آفتاب کس ندید از

خاک و باد و

بیت

خاک باد و آب آتش آفتاب ❊ ملک شجاع ابن عم ملک ابو الفتح سیستانی

که در روضة الالفت نگارش یافته و در اصفهان سکونت داشت

او راست بیت تا قناعت ره ندارم در حریم آرزو ❊ بی نیازی چوب

دربانست دایم پیش من ❊ امشب از دور صدای جرس می آید همی

گوش تیز بکن که کسی می آید ❊ عارف ربانی حضرت ملا شاه بدخشانی

از اوایل کمر بخدمت فقرا و اهل الله بسته از خدمت خویش و از هر خوانی بهره داشتند

تا آخر کار برهنمونی قاید توفیق و هادی طلب بهندوستان شتافتند در دار السلطنه

لاهور شرف ملازمت قطب الطرایق حضرت میان شاه میر لاهوری

قدس سره را دریافتند و دانستند که دوای او در دار الشفای توجه

باطن فیض مواطن آن ذات مقدس خواهد بود گویند مدت چهار ماه

جبهه نیاز بآستان سدره نشان آن می سایند ولیکن از آن جانب بغیر

از بی التفاتی و خشونت حاصلی نمیدیدند بعد از آنکه نیازش از حد گذشت

و تذللش بنهایت انجامید و امیدش بیاس مبدل شد و آه

حسرت از کانون سینه اش بفلک الافلاک رسید نسیم عنایت

ایزدی در اهتزاز آمده مژده الطاف رسانید یعنی حضرت میان شاه

میر نظر شفقت در وی دیده فرمودند که ای بدخشانی در آفتاب امتحان

گداختی و سنگ سیاه خود را لعل بی بها ساختی اکنون وقت آن

رسید که بنیر آتش برتبت در آمده لایق افسر شهریاران گردی برخیز

و بر کنار رودی که در بیرون شهر واقع است برو و لباس خود را از

برگ و خاک لبوئی و بیا که با تو صحبت داریم مولانا فکر بکر فی الشمس
از خاک حبشه به بلندی باد بکنار آب روان گردید شخصی را دید که در میان آب
ایستاده بمولانا گفت لباس خود را بده بالنوع مولانا التفاتی بدان ننموده
مشغول شستن رخوت خود گردید بعد از فراغ که بخدمت حضرت میان صاحب
قدس سره شتافت همین که از دور نظر مبارکش بمولانا افتاد تبسم کرده
فرمودند که ای ملا شاه حضرت خضر طلب رخوت و لباس تو میکرد
چرا ندادی که بشوید از همان وقت ممنوع شد مولانا شغل بریاضت شاقه
و اشتغال ضروریه و خلوت و عزلت اختیار فرموده در اندک زمانی بکمال مراتب
سلوک عروج فرموده از واصلان کامل و کاملان واصل گردید بعد از رحلت
مرشد کامل خویش بکشمیر تشریف فرموده در دامن کوه ماران که در برابر کوه
واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغ و مسجدی و خانقاهی در نهایت
صفا و خوبی بنا فرموده که تا حال آن مکان تماشاگاه خلق آن دیار است چنانچه
دران باب خود فرموده است کوه ماران بکمر لعل بدخشان دارد
آنچنین تخت بکجا تخت سلیمان دارد در زمان شاهجهان بادشاه
علمای درستا محضر نمودند که ملا شاه درین بیت که گفته است پنجه در پنجه
خدا دارم من چه پروای مصطفی دارم اهانت بحضرت رسول کرده و باین
جهت واجب القتل شده است بادشاه محضر فضلا را گرفته در نزد خود
نگاهداشت و عزیمت کشمیر فرمود روزی بمکان ملا شاه رفته باوی
ملاقات کرده محضر را بوی نموده گفت که این شعر فی الحقیقه از شماست

مولانا فرمودند

مولانا فرمودند که ازین بیت شعر بوی شرک می‌آید چه صاحب این شعر در جنب
خدا و رسول نفی خود کرده و این در مذهب ما شرکست شاهجهان بادشاه
را بصیقل عرفان مولانا زنگ شک از خاطر زدوده معتقد وی گردیده بخاست
ع هم کفر مرا بجان آمده بودم رفتم و بعد ازان هرگاه بکشمیر تشریف میبرد از
خدمت مولانا سعادت حاصل میکرد و پیوسته غاشیهٔ انقیاد و اطاعتش را
بر دوش جان میکشید و همچنین خلف الصدق شاهزاده محمد دارا شکوه
و صبیهٔ بادشاه مذکور جهان آرا بیگم و باقی شاهزادگان و خدمهٔ حرم خاطر مرید
و خادم آنش گردیدند بعد از مراجعت بادشاه ازانجا فضلا و مردم کشمیر
اجماع نمودند که ملا شاه بادشاه را مسخر نموده معتقد خود ساخته چون دعوی الوهیت
میکنند بحکم شریعت خونش هدر و قتلش لازمست بهمین اراده جمعی
کثیر بمکان وی شتافتند و مریدانش خواستند بمدافعه پیش آیند آنجناب
منع فرمود خود رفته در اندرون حجره نشست و گفت انجماعه را باین حجره
راه نمایند مریدان بفرموده عمل نموده با آیندگان نمودند که دران حجره نشسته
است هر کس که بدروازهٔ حجره آمده نظرش بمولانای افتاد الله گفته
بسجده می‌آمد بارے آیندگان باعتقاد خودها سبل ایمان بر غنیمت نموده
رفتند خلاصه کرامات و عظمت شان آن قطب زمان ازان بیشتر است
که بحوصلهٔ تحریر و تقریر در آید از جملهٔ کرامات عزیز او یکی آنست که در ضبط احوال
میرزا نصرآبادی که از منکرانست محمدی بوده و کم مخاصمت باولیای حق
البته میداشته در تذکرهٔ خود چنین ذکر کرده است که شاهجهان بادشاه را

را که استبطان از راه تمثیل است بر معتقد خود ساختم و همان مبحث را که
در صدر مذکور شد ولیکن طلوع مثبت او کرده و از آنجاست با صیاد فیل مجادله
با غول بیشه و نهنگ است هر کس که آیینه حجت بحجر کند اثبات کمال مولانا نموده
و خود نقیصت که اگر در شاهجهان استبطان تمثیل است از راه بر معتقدی
شد روزی در حضور پادشاه عالم پناه محمد شاه مذکور این مبحث بود جمعی از
امرا معمور یک نسبت مبادر شدند و بهر نحو که ملانشاه وکدی هر بزرگی و عاکر
کفر قابلش اتفاق داشتند راقم حروف بمقتضای ادب خاموش بود تا
آنکه بحر و نزاع از حد گذشت حمیت اولیای حق باعث بر خاطر شده بعرض رسانیدم
که اگر کسی از اشباه کان پایه سریر اعلی زبان طیور و وحوش می فهمیده باشند
اشاره رود که منع را باو تخفیف است بندگان اقدس و اشباه کان پایه
سریر مقدس متفق اللفظ فرمودند که از نوع بشر هم کسی زبان طیور و وحوش
می تواند بود که بفهمد فقیر بعرض رسانیدم که وحوش در جنس حیوان در مرتبه پستی
واقع شده و اولیای خدا در کل موجودات بعد از انبیا بمرتبه اعلی فایز
گردیده اند هرگاه لغت وحوش را بتوان فهمید زبان اولیا را چگونه نتوان
فهمید تفهیمیدن عوام و لیکن نحوم خواص عشیو اند بود در انجا مردم آن هم مبحث می
فهمند که العیاذ باالله قایل آن اهانت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم نموده است غلط محض باطل بل ضد آن مطلب است چه در طریق
صوفیه از مقرراتست که اول مرید را باید در شیخ فنا شود و بعد در رسول
و بعد در ذات حق مستغرق گردد و در انجام فنای در فنای در فنا حاصل
کند

کنند پس بافزای بنای سروری شکر حقیقت حدیث قدسی ما تقرب
الی المتقربون بافضل من اداء ما افترضت علیهم ولا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره
الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها فبی یسمع وبی یبصر تجلی
مینماید پس این متخلص شاعر از مقام خود خبر میدهد که من فانی در ذات محمدی
صلی الله علیه وآله وسلم ام و اورا مصداق حدیث شریف من رانی
فقد رای الحق عین حق دیده ام پرده تلبیس حق مستوراست او از نظر
من برخاسته است پس در مشهورات اکثر تمام این فقره را رجوع نمانند مختار
اند والا بصاحب رتبه موافق طریق ارباب سلوک کفری وغلط لازم
نمی آید از شنیدن این سخن بندگان اقدس و بعض از ارباب فهم و انصاف
زبان بتحسین گشوده افرینها گفتند خلاصه کلام اگر اورنگ زیب بادشاه
عالمگیر بعد از جلوس حسب التماس بعضی از ارباب عناد ملا نا را از کشمیر
بحضور طلبیده بود در لاهور در عهد او که ملا فوق فایض الفیضات بود در دنیا
بعالم دیگر رفت و ملا شاه این رباعی را در تاریخ جلوس عالمگیر گفته
بوی فرستاد رباعی بر صبح دل من چون گل خورشید شگفت حق ظاهر شد
غبار کلفت همه رفت تاریخ جلوس شاه اورنگ را ظل الحق
گفت الحق این را حق گفت بادشاه اورا از تشفت معاف داشته
در لاهور توقف نمود و در سنه یکهزار و هفتاد و دو
در لاهور بعزت سرای سرور شتافت و در همانجا مدفون شد در تذکره

شیر خان لودی بنظر رسیده که ملا الهداد در زمان افغانان کتبی تفسیر قرآن
بلطف بطریق صوفیه شروع نموده بود و مدار آنرا بر تاویل گذاشته اما
زیاده از سیپاره اول فرصت نوشتن نیافته از آنجمله شرح یک آیه
از جمله عجائبات است که ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة ولهم عذاب عظیم ظاهر معنی عامه مفسرین نوشته اند که در شان
منکرانست و ملا الهداد در تاویلات خود آورده که این آیه در شان
اولیاست و معنی آنست که مهر محبت الهی نهاده بر دلهای اولیای خود تا
ساحت فضاهای باصفا که بحکم قلب المومن عرش الله تعالی
هر یک بارگاه کبریاست از خس و خاشاک وساوس نفسانی و غبار کدورات
هواجس شیطانی پاک میباشند و بر گوشهای ایشان که دریچهای شنیدن
قلوب اند تا از دخل کلمات لاطائل مسدود و منیا بند و چشمهای ایشان که بینای
پرده ایست از سرادق عظمت و جلال و جلباب حسن لایزال که در تماشای
آن جمال ناسوت و ملکوت نظر نگمارند و مر ایشانراست شربتهای بزرگ
در مزه و حلاوت در مقام ملا الهداد عذاب را از عذب گرفته که بمعنی آب
صاف و شیرین است و حضرت شیخ اکبر و کبریت احمر شیخ محی الدین
ابن عربی نیز تفسیر این آیه را همین قسم فرموده لمؤلفه یک نغمه تراود
در لب قمری و بلبل قانون وفا مختلف آواز نباشند مولانا را
چند مشغولیت مشتمل حقایق و بیان معارف بنظر راقم حروف رسیده
لیکن در چند ورق انتقال هجری فرموده از چند ورقی باز بحر دیگر توجه نموده اند

و در ارعابا

و در رعایت قافیه نیز چندان مبالغه ندارند دیوان غزل و رباعیات
هم مرتب داده اند اگرچه گاهی ملا شاه نیز تخلص میفرمایند لیکن چون اغلب
و اکثر شاه تخلص میکرده لهذا تابع کثرت شد و در روضة الثنین ذکر
نمودم و این اشعار حقایق آثار از نتایج طبع اشرف حضرت کردگار است
شیدا علماء اکثر بعبادت اشتغال داشته و معاصر شاه سلیمان
مغفور بوده او راست ع گره از بس بهر او جا در دل بشکسته ام
ناله در گرهش سینه می آید برون از سینه ام ؛ محمد طاهر ملک شاهی از نبیره عباس
آباد اصفهان است در نقاشی و زرگری کمال مهارت داشته این بیت
نمکین از وست ع لعلش بدل ریشم که چون نمک دارد منهم بجان
او حق نظری دارم ؛ شفیعا از سادات خراسان و از خوشنویسان
مشهور زمانست خط شکسته اش قلم نسخ بخط غبار عذار ماهرویان کشید
وصیت خوشنویسی او از کران تا بکران رسیده باتفاق جمیع خوشنویسان
از روز یکه خط شکسته وضع شد الی یومنا هذا هیچکس باین درستی ننوشته
هر سطری از خطش جدولیست از آبحیات و هر لفظ از کلکش چشمه ایست
در ظلمات در کاغذ جلوه گر بخط چلیپا لفظ هر او که اشکن مشکلست در کمال
شیرینی بخط شکسته خفی بنحوی مینوشته که بر حد سحر و اعجاز میرسید
راقم حروف کحل الجواهر خطش را چندان بسیار بدیده حیرت کشیده
است الحق از تعریف بیرون و از توصیف افزون است گویند
در اوایل جوانی نظر بمقتضای بشریت پیرامون مناهی میگردیده و آخر

از جمیع آنها تا بیست سال باقی عمر العبادت دلم یافت که از ابتدا
دران
تا در سلسلهٔ انجبای جاودانی شتافت محمد شریف از قریهٔ نوسفان
من اعمال اصفهان بوده با کمال فضیلت و هنر و در سنگ تراشی نیز
عدیل و نظیر نداشت و در میدان سخنوری گوی بلاغت از میان همگنان ربوده
میرزا طاهر نصرآبادی و برادرزاده تخلص شریف و شعرش اینست

گفتی ای سایل درگاه چه مطلب داری ❊ مطلبم آنکه بدرگاه تو سایل باشم
میتوان لذت شمشیر تو در زخم و دید ❊ آنچنان کز لب خندان دل خرم پیداست

مولانا شوکت بخاری در ابتدا بهرات آمده بخدمت صفی قلیخان
ملوک که بیگلربیگی بود آنجا رسیده مهربانی بسیار یافت از آنجا بمشهد مقدس
آمد میرزا سعدالدین محمد وزیر خراسانست نیز کمال رعایت و محبت
نسبت بحالش مرعی داشت از آنجا باصفهان آمده با فضلا و شعرا هم صحبت
و همطرح بوده آخر در اثر شورش و حالتی بر وی غالب گردید برهنه بودن و سکوت
و عزلت میگذرانیده است از شیخ محمد علی حزین مسموع شد که شیخ میگفت
روزی از ایام شتا که برف میبارید شوکت را دیدم که نمد پاره پوشیده و سرش
برهنه و موی سر و لرزیده از سرما میگذشت برف بقدر یک وجب
بر سرش جمع آمده بود در آنحال یک کفش از پای وی بر آمده در برف
مانده و او مطلقا توجه باو ننموده در کمال آرام و آهستگی میرفت هر چند خواستم
باو حرفی زنم التفات ننمود خلاصه اینکه احوالش بر این منوال میگذشت
دیوانش متداول است در روش خود بی نظیر و در طرز خیال بی عدیل است

تا آنکه

نزاکت افکارش بحدی رسیده که بعضی از اشعارش از نهج اعتدال نمانده است
وفاتش در اصفهان واقع شده میرزا شفیع از سادات مازندرانست
در زمان شاه سلیمان مغفور مستوفی موقوفات بوده تاریخ در نهایت
بسط از ابتدای آفرینش عالم تا عهد خود بالتفصیل نموده است الحق
میرزای مغفور مستجمع جمیع کمالات صوری و معنوی بوده در عهد خود عدیل
و نظیر نداشته میرزا شمس الدین از سادات شهرستانست در زمان
شاه سلیمان بوده میر شرف از متوطنان شیراز است ملا شعبا
خوانسری بوده از تلامذه آقا حسین مرحوم است در مدرسه جدّه واقع
اصفهان ساکن بوده در سنه ۱۰۹۲ فوت شده مولانا شکوهی همدانیست بدیع
اطوار پاکیزه روزگار بوده وی و مولانا زکی همدانی از شاگردان میرزا ابراهیم
فاضل مشهور همدانی بوده اند معاصر شاه عباس ماضی مغفورست میر
محمد حسین شوقی ساوجی به هند آمده بعد از مدتی مراجعت کرد و ببلای
تاهل و عذاب نیرنگ زنی که نصیب کسی مبادا گرفتار گردید آخر ساقی اجل
باده نجات بکام عمرش ریخته از رنج صداع خمار هستی وارست معاصر
شاه سلیمان مغفور صفوی بوده ملا شوکتی اسم وی محمد ابراهیم است
بهندوستان آمده در دست هندو پسری کشته شد شادمان راز
روسای قوم گکهر بوده و گکهر طایفه ایست که ما بین ولایت پنجاب
و حسن ابدال سکونت دارند و در مطایبه غیر از زشت و مان تا طبع
بهم نرسیده میرزا هادی شهرت تخلص مشهور بمیرزا هادی قلندر از اطبای مشهور

شیراز بوده و بکمال بی‌تعینی و آزادی بسر برده از شرب قهوه نفرت تمام
داشته و در معالجه مرض اکثر مسیحائی نموده معتمد الملوک علویخان که بقراط
عصر و جالینوس زمانست خلف الصدق اوست وفات آن مرحوم
در سنه هزار و صد و هفت در شیراز واقع شده و عمر شریفش شصت و سه سال
بوده در جوار فیض آثار امامزاده احمد بن موسی علیه السلام معروف بشاه
چراغ مدفون است آخوند شکرا طهرانی از کهنه شاعران سخن‌شناس بوده
در معانی و بیان و عروض و قوافی مهارت تمام داشت از وطن باصفهان
آمده در سلک طلبه علوم منسلک و با شعرا مطرح بوده فکری رسا و طبع
شگفته داشت اکثر طلبه و موزونان اورا القدیم فرموده احترام میداشتند
از اقتضای قضا مولوی را با نوجوان دل ناجنس کثیف الوضع که
بشغل بقالی قیام مینمود و اصلا صباحت سیما و حسن اطواری نداشت
بلکه در نهایت کراهت و قباحت منظر مینمود آتش عشق شعله ور
گشته سر بعیوق در کشید و عالمی حیران و تماشای آن معامله گشتند و مولوی
اصلا از ملامت و رسوائی نمیندیشید شیفته حال و شوریده اطوار از دنبال
او میگردید و نازهای درشت مکروه و تعرضات عنیف زشت آن از او
میکشید فی الجمله بعد از مدتی از بین ورطه خلاص یافت خود منتخب احوال خود
بود در اصفهان فوت شد اشعارش کم است اما اکثرش
لطیفست آقا عبدالله ... تولدش در دار المومنین قم اتفاق
افتاده در اوایل حال بشغل خفافی اشتغال داشته از علو فطرت ترک آن

نموده

نموده در اصفهان مشغول کسب کمالات گردید چنانچه طبعش شعری تیز
میل تمام داشت از محاصرهٔ اصفهان در اوایل جوانی لابدّا جلای وطن
شتافت میرزا صالح متخلص بشهادت تولدش در قریهٔ سان وچهار
من مضافات بلخ واقع شده رضاره قابلیتش بنور علم و صلاح آراسته
و قامت استعدادش بتشریف کمالات ظاهری پیراسته بود تمام
عمر در بلخ بسر برده در سنه ۱۱۵۵ وفات یافت در قریهٔ شبرغان من مضافات بلخ
مزبور مدفون گردید اکثر اوقات خود را مصروف گفتن و شنیدن اشعار
آبدار میداشت چند غزل از اشان بنظر رسید این بیت که منتخب انها بود
ثبت نمود
سرو خیزد بید مجنون لاله روید سرنگون
در گلستانی که نخل بخت من گل میکند
میر سید محمد شعله ولد مرحوم میر صفی طبیب شعلهٔ فطرتش
نمونهٔ انوار تجلا و لمعهٔ فکرش نتیجهٔ استعداد جبلّات سمند فکرش را باد صبا
در جلو و شبدیز طبعش را صبح صادق همره و در حلقهٔ تدریسش قدسیان
گوشه‌نشین و از فرق عوارفش معارف خوشه‌چین مولد شریفش
اصفهان لیکن وطن اصلیش قصبهٔ اردستان است سید مزبور در سخن‌شناسی
مسلّم جمهور و در ترتیب نظم طبع مستقیم و ذهن سلیم دارد تتبع اطوار
قدما نموده بهمان شیوه گفتگو مینماید اگرچه کم فکر است لیکن خوش شعر است
افکار بلاغت آثارش خوش منتخب و بلند مرغوب و دل پسند
است در فن طبابت مسلّم زمان و در تتبع حکمیات نادرهٔ دوران
لیکن از بس عاشق پیشه و شیدائی و هرزه‌گرد و تماشائی واقع شده متوجه

افاده و استفاده هیچیک از علوم نمیکرد و از بس ظرافت یکباره خود را معاف نموده
اوقات شریف را بصحبت یاران و تماشای این و آن مصروف و عنان
خواهش را بوادی شیدای معطوف میداشت در علم موسیقی و صوت حسن
راه سایر کمالات افزوده بود مولانا محمد عباس کالی متخلص به شکیب
مولد و منشاء آن فاضل یگانهٔ دهر و عارف واقف راز دار الافاضل
شیراز و بین الجمهور از توصیف و تعریف بی نیاز است چراغ هدایت و
ارشادش چشم دل طالبان را در شبستان جهان منور و ریاحین افکارش
دماغ جان هوشمندان را معطر ساخته بدستیاری خامه راه عرض کمالاتش
نتوان سپرد و بپایمردی بیان سلّم بذروهٔ فضایلش نتوان رسید چون
والدش محمد امین شیرازی بشغل کارداری اشتغال داشته لهذا مشهور بکارگر
گردیده خود نیز در آن فن سرآمد بوده ادوات و آلات آن پیشه را در خلوتخانه
خاطر داشته بجهت تفنن طبع گاهی منظوم ساختن قلم را شق میشد الحال تحصیل
کتب علوم در خدمت علمای زمان دار الفضل مذکور خصوصاً علامی محقق
آخوند مسیحای فسوی علیه الرحمه نموده بسبب جودت ذهن و فطرت عالی
و استقامت سلیقه در اوایل شباب جامع علوم معقول و منقول گردیده
صیت فضلش باقصار و اقطار رسیده و تدریس تمام مدارس دار الفضل
متعلق بایشان شده هر روزه در مدارس افاداتش جمع کثیر از فضلا
و اعیان طلبه از دیار و غربا که بشوق ادراک خدمتش ترک اوطان نموده
بودند حاضر گشته استفاده علوم دینیه مینمودند جناب علامی صحبت بسیاری

از درویشان

از درویشان و توفیق خدمت جمعی از کبرای مشایخ این طبقه عالی
شان دریافته استفاده بآن سلسله علیه درست نموده بود و تا اواخر
عمر با وجود جمعیت ریاست در علوم و معاشرت با ارباب اعتبار
تلبیس بلباس فقرای ملبس و تغیر آن ننموده اکثر اوقات فراغ را بصحبت
شعر و شعرا گذرانیده با مستعدان روزگار اختلاط گرم داشت از اوایل
سن طبع موزونش مایل بشعر گفتن شد و در هر نوع سخن داد بلاغت
میداد تا آنکه از حوادث روزگار غدار در روز تسلط و غلبه افاغنه باغیه
بشهر شیراز جمعی از آن دیوسیرتان نابکار علی الغفله بخانه علامی درآمده دست
قتل و غارت برآوردند جناب علامی که از فرط غیرت که در جبلت داشت
از جا برآمده با حربه بدفع ایشان درآویخته یکدو کس را مجروح ساخت
بالآخر هجوم آورده از هر طرف او را بزخم شمشیر گرفته بزخم بیشمار تن بی بدلش را
از پای درافکندند مسموع شد که تا شبانگاه هنوز در قید حیات بوده مانند فاخته در خون
خود افتاده با آواز بلند بدوام ذکر کلمه طیبه رطب اللسان بود تا آنکه مرغ روح پر
فتوحش بملاء الاعلی پرواز نموده با سعدای شهدا هم آشیان گردید و در آن
هنگام عمر شریفش تخمیناً در مرحله ستین بود اگرچه شعر خوب علامی از آن بیشتر است
که در امثال این رسایل تواند گنجید لیکن چون هنگام تحریر در نظر نبود بقلیلی که در خاطر
مانده اکتفا نمود ◦ دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من ◦ که بس باشد
همین ذوق شهادت خونبهای من ◦ چه نفع و نقص اثباتست از فردا
نمی‌ترسم ◦ بقای من چو شمع کشته باشد در فنای من ◦ و این مطلع را

بسیار بطبع فرموده . بغیر از چین ابروی صبیح ازان بدخو نمیرنجم چو آب جو که دارد
از صحبت او در رنج منم . بگوش اهل صورت کی رسد آواز مسکینی که با شد
صدف وار ندارد زر بگوشش سنگینی این بیت الشان در مثنوی فتح
آگراکه در زمان خاقان مالک رقاب رو داده بود لطیف افتاده
بهر نکه وطی که نگاه شکست . رنگ بر قلب سپاه شکست . حکیم
شیخ حسین شهرت در زمان عالمگیر بادشاه بهند آمده از شیراز و بخدمت
شاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه پسر سیوم رسید و سلاطین و امرای هند در تعظیم
و توقیرش باهتمام تمام می ورزیدند در عهد بادشاه عالم پناه بخطاب حکیم
الممالک مخاطب گردید و در اواخر عمر بهمونی فایز توفیق عزیمت سفر
سعادت اثر حجاز نموده بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً
فایز گردیده مراجعت بهند نمود و در سنه هزار و صد و چهل و نه بروضه رضوان
خرامید دیوانش مشتمل از چهار پنج هزار بیت شعر و در شعر اکثر جای
پای اصابتش لغزیده میر کاظم شهرت تخلص فصیحی از خدام مزارات کثیرالبرکات
سلاطین جنت مکین صفویه انار الله براهینهم است بجودت طبع و صفای
ذهن در اقران خویش ممتاز است الحال در شهر خود میباشد از اوست
نمیخواهد دلم زخمی که با مرهم بود کارش . فن و آسایش دردی که از درمان
بود عارش . روضه الصفا زین الدین صاعد خبوشانی
بطلب دار سلطان سکندر ثانی بوده بعد از استخلاص مراتب ممالک
ماوراءالنهر از سلطان رخصت انصراف طلبید کوکب حیاتش راجع شد

شیخ صدر الدین نیشابوری مدرسهای استیفائیه نیشابور تعلق بوی داشته
در بلاغت و فصاحت از معاصرین در پیش داشته محمد عوفی گوید که
در خدمت وی رسیده ام تاریخ خوارزمشاه از تالیفات اوست
در آخر عمر ترک اشتغال دنیوی نموده عزلت اختیار نمود خواجه صدر الدین خجندی
مربی فضلا و شعرای عالیمقدار بوده ظهیر و جمال الدین و غیره مدایح وی کرده اند
شیخ صدر الدین قونوی سلطان ملک طریقت خاقان کشور حقیقت
بوده و شیخ المشایخ محیی الدین ابن العربی ویرا فرزند خود خوانده و تربیت
وی بسیار نموده گویند که با مولوی رومی قدس سره و شیخ سعد الدین حموی
قدس سره و شیخ نجم الدین بغدادی نسبت اتحاد داشته تصانیف
بسیار دارد خصوص در تصوف تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی و شرح
تعرف نیز از جمله تصانیف اوست رساله شجره نعمانیه فی دولت
العثمانیه که شیخ ابن العربی نوشته است و شرح کرده و رساله نیز بود در بیان
وقایع احوال عالم است عموما و واردات و حالات سلاطین آل
عثمان است خصوصا که از جفر جامع استخراج شده بطریق رمز اشاره
بوقایع حالات زمان کرده شده است و این رساله نزد راقم حروف
هست بهر حال شرح کمالات شیخ قدس سره درین اوراق گنجایش
ندارد شیخ صفی الدین یزدی از ارباب وجد و حال بوده لیکن در ظاهر
احوال خود را مستور میداشته محمد عوفی گفته که در عهد طغانشاه نوبت تمام یافت
صفی الدین صفاهانی صاحب لب الالباب گوید بخدمت وی رسیدم

وارث کشت‌زار صفا بلبل خوش‌نوای چمن شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی
قدس سره قطب زمان و غوث دوران بوده شرح بزرگواریش
بتعبیر و تحریر نیاید فارغست از مدح و تعریف آفتاب الحق
که محبت خدا بوده بر خلق انبیا شرف سلاطین صفویه بوی می‌رسد
هر چند ثابت نیست که آنحضرت مرتکب شعر و شاعری شده باشند
لیکن این چند بیت را بوی منسوب میدارند بیت ای برادر عاشقی را درد باید
درد کو سر بر کوی محبت مرد باید مرد کو آه از تنی کو افسرده آه از تن فکر دراز
آه های آتشین و چهره‌های زرد کو ظاهرا این رباعی از صفی و یک بیت کم
نقل او حدی بنام او نوشته رباعی تا بتوانی در آید آن از صفی هرگز دل هیچ
کس میازار صفی سر رشته همین است نگهدار صفی زنهار صفی هزار زنهار
صفی الوجه غزنوی حفیظ محمد عوفی ستایش وی بسیار کرده و در حقیقت
شاعر غزالی بوده قاضی صبرو از کامل عیار هندوستانست و مداح سلطان
فیروزشاه بسیار کرده مولانا فصیح الدین صاحب بغایت خوش صحبت
بوده در شطرنج و معما نادر دوران و در انشا و نظم و نثر قادر بوده در اوایل حال در خدمت
امیر علیشیر بسر کرده و چندگاه در اواخر بخدمت سلطان حسین میرزا معزز گردیده
خدمت کتابخانه میرزا بوی تفویض کردید قصیده در مرثیه امیر علیشیر گفته
که یک مصرع تاریخ تولد اوست و یک مصرع تاریخ فوتش در
سنه ۹۱۷ در استراباد وفات یافت مطلع اوست دوستان تا کی بجنس
منعم از زلفش کنید من چو ترک او نخواهم گفت ترک من کنید و این رباعی

که جام را بکام رنج

که بنام شیخ رباعی فکور رسید بوی نسبت میدهند ع وی بر سر بالین من
الست و مستمع الا آخره صادق حلوائی مرد شکرفروشان سمرقند است ولدی
در لاهور و کابل با محمد حکیم میرزای بن همایون بادشاه میبوده صادقی باخرز
راست ع آتش دل با شعله زد جان عزم رفتن میکند شمع در هنگام رفتن
خانه روشن میکند خواجه بهاء الدین تخلص وی صابر بود از سمرقند است
او راست ع چون من زغمت کس دل ناشاد ندارد دارم غم و
درد دیگری یاد ندارد صافی نور مومنش هروی بوده او راست ع ز
نوک ناوک هجر تو دم از عدم زده ام بلوح سینه حرف نیستی رقم زده ام سید جعفر
صادق و میر جعفر کاذب نتوان گفت زیرا که وی ولد سید محمد نوربخش است
که بدروغ دعوی مهدویت کرد و فضائح بسیار بر سر خود آورد امیر علیشیر
نوشته هنوز سید جعفر اعتقاد الست که پدرش مهدی موعود بوده با
آنکه چهل سال از وفات او گذشته است اشعارش با مزه بود او راست
ع ترک من دست چو بر خنجر ببرد او ببرد تشنه را ذوق زلال خضر از یاد
ببرد میر محمد صالح از امرای نامدار سلطان حسین میرزا است مولد و مسکن
وی هری بوده امیر علیشیر توصیف وی نموده تخلص وی صالح مولانا صالح
بدخشانی راست ع گاه از سر حجره نگون میکنم گاه از الم لوز درون
میکنم القصه در آتش جدائی چو کباب میکنم نمکی میسوزم و خون میکنم میرزا
صادق از سادات دشت غیب شیراز است بدکن آمده اجدادش
در تاریخ میرزا قاسم فرشته ثبت است جوان فلکی خصال مجسمه

افغانی بوده و در روز نقلش این غزل را که در همان اوان گفته بود در پیش
جنازه اش میخوانده اند و باین سبب در احبابش عجب شوری و
حالتی بهم رسیده است و آن غزل اینست ه هر که آمد گل ز باغ زندگانی
چید و رفت آمد و بر سینه عهد جهان خندید و رفت کس ازین
ویرانه ده یکدانه حاصل بر نداشت هر که آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت
صبوحی سمرقندی راست ه از راه لوحش خانه ام ای ماه چون کنم
دیگر بخانه کرو روم آه چون کنم مولانا صبوحی راست ه چو غم کم چند روزی
از غم هجران جفا دیدم که آن محنت براحت شد مبدل چون ترا دیدم
صبحی اوبهی از فضلاست با اهل نغز و ملائی مصاحب بوده مولانا محمد صبوحی
از نامرادان تربت بوده او راست ه بجانم آتش افتد چون
روم سوی چمن بی او نماید هر گل آتش پاره در چشم من بی او خواجه کمال
الدین حسین صبوری در علم سیاق و حساب کمال مهارت داشته
بهندوستان آمده در خدمت اکبر پادشاه اعزاز یافت میر صدر
الاسلام تبریزی بوده بفضایل و کمالات معروف سلطان محمد
صدری معاصر شاه طهماسپ مغفور ماضی بوده استرآبادیست صفی
الدین رازی وی پسر خورد شاه قاسم نوربخش است مستجمع کمالات
و جامع محسنات بوده صفای صفاهانی در عهد شاه طهماسپ
ماضی مغفور بوده او راست ه زلف تو بند دلیست که در عین ساحری
چوگان موکرفته بمیدان آتش است صفائی خراسانی از زند جالست

محکمی

بخدمت مولوی جامی رسیده است او راست ه بو خیم چندان
که بر تن منست دیگر جای داغ · بعد ازین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ
مولانا صفائی امیر علیشیر در مجالس النفائس نوشته که از تازه سیدان است
فقیر هنوز او را ندیده ام اما شعرش را شنیده ام این مطلع ازو
ه بسکه در سر هوس روی نکو دارد دیده · پشت سوی من و رو
بنکو دارد دیده · اغلب که همان صفائی خراسانی باشد که پیش
ازوی نوشته شده است خواجه صفی الدین محمد راست ه روز
چون یاد تو هم آغوشش شب دوش آورم دستها تا صبح خود را در آغوش
آورم · صوفی اردستانی از نامرادان بوده خواجه محمد بیک صالح وی
از اکابر خراسان و از اعاظم شعراست در عهد شاه طهماسب جانی
مغفور ترقیات عظیم نموده تخلص وی صالح بوده صابر آئینه ساز
آئینه طبعش همچو آفتاب روشن و نور ضمیرش همچو خورشید پرتو افکن بوده
وی نیز از شعرای عصر است مولانا صابری راست ه بدل تا آشنا کردم
غم جانانه خود را · ز جان بیگانه میبینم دل دیوانه خود را · صادق بیک
از طایفه افشار در نقاشی و مصوری مهارت تمام داشته مدتها با برهنه
سیاحت نموده آخر در خدمت شاه عباس ماضی مغفور کتاب
دار شد و ترقیات نمود در بحر تقارب مثنوی دارد در علم شعر بنوعی
رسیده بود این مصراع تاریخ فوت اوست ع ذکر عجب که مدیح
صادق از شعر طاق شد · صالح کاشی در اوائل سالی بهند آمده در

لاهوری بوده و اوراست ۵ یارب نام جدائی هیچکس نشنود این سخن
گوشزد هیچ مسلمان نشود. خواجه ضیاء الدین شاعر که صفاهانی
از اعاظم فضلا و اکابر علما شرح فضایلش بتحریر در نیاید مولانا ملک صانع
از خوش خیالان عهد خود بوده اوراست ۵ هجران انچنان
نکرده جان من که گر ناگه وصال او میسر شود گویم خیال است این
مولانا صانع در عهد شاه طهماسب ماضی مغفور بوده مولانا صباحی شیرازیست
میرزا صاحب او در تبریزی نوشته است مکتب داری میکرده اوراست
۵ از جهان تنگ آمدم پهلوی مجنونم نهید خانه تاریک است و من
بیمار میرودم نهید. حافظ صالح بتجارت معیشت میگذرانید و اوراست
۵ با غم عشق تو کردم دوستی اما چه سود نقد جان کو صرف خواهم کرد دشمن
دوست است. میرزا صالح راست ۵ اگر میرم ز غم امشب
بگویم جان را کز خود سر از صبر میخواهم که سازم سرمسار خود. مولانا صبوحی
از صبوح کشان باده خوش صحبتها بوده در آگره فوت شد و شیخ
فیضی تاریخ وفاتش را صبوحی میخوار یافته است. مولانا صبوری
تبریزی ولد قرا بیک زرگر است اشعار ابدار از وی بیادگار مانده
در عهد شاه طهماسب ماضی مغفور بوده. مولانا صبوری در موسیقی صاحب
تصانیف بوده در کمال شکستگی و نامرادی بسر برده در شیراز بوده
است و اوراست ۵ باید بوی هم صبوری سگان او بو نیند بعد
مرگ اگر استخوان ما. امیر قدر بهان صبری صفاهانی از اعاظم اهالی

اصفهان

اصفهانست در علو طبع و صفای ذهن بی‌مثل و عدیل بوده و از همه
علوم بهره داشته غضنفر جبری اصلش از جرو بوده در اوایل رایب
تخلص میکرده بهند آمده در خدمت جهانگیر پادشاه بود تقی اوحدی
نوشته که من بسیار بصحبت وی رسیده ام صبحی نیز و جروی در ملازمت
مهابت خان میبوده او راست قاصد نامه آورد نه باد صبا
بوئی چرا صبحی چنین از یاد یاران وطن رفتم میر صبای راست
جدا زان سرو قد افتاد دل تا تنگ شد پیدا ساز شاخ گل چون غنچه دور افتاد
تنگ شد مولانا صبحی راست نه تاب کی عمر که با قضا بگذارم نه صبر که
کار با رضا بگذارم از بسکه ز دست خود بتنگم خواهم بگریزم و خویش را بجا
بگذارم صحیفی شیرازی خطوط را خوب می نوشت در اصفهان
توطن داشته در سنه یکهزار و سی و چهار فوت شد و تاریخ فتح
شیر گفته بود شهها تاریخ فتحست اینکه گفتم ز تو جان داده شیر باشیرا
ملا صدر نام شاعر است کاکل ترا ز تاب می افتاده برخسار
در حسرت هر گل مرا افتاده در دل خارها ملا صدر جهان در خدمت
اکبر پادشاه مرتبه امارت داشته صدای کرمانی از مردم همان عصرست
این بیت از وست کعبه از ابراهیم و دیر از راهب و طور از
کلیم ما و زنار بتی کز کفر و ایمان فارغست مولانا صبری سادجی از
شاگردان ملا محتشم کاشی و از شعرای معتبر آن زمان بوده و در هند سیاحت
کرده مولانا صفوی پسر ملا مالک قزوینی بوده او راست

چاره مرگست که از حیله بیمار شدن نتوانست کل آورد بکاشانه خویش
مولانا صیفی دیگر بوده صیفی جونپوری بنقع اوحدی نوشته که باعدم
رجولیت کدخدا شده از طعنه مردم خود را و زن را بکارد زده گشت
صیفای رمال وی پسر مولانا زین العابدین واحد العین رمال صفاهانی
میان وی و حکیم شفائی مهاجات واقع شده و حکیم اهاجی رکیکه در حق او
دارد که اکثر آنها مشهور و در کلیات وی مسطور است آقا صیفای اصفهانی
در صفت همت و شجاعت و مردی یگانه آفاق و از تصوف نیز
صاحب بهره بوده است بهندوستان آمده مدتها سر و پا برهنه در کمال
تجرید ظاهری و باطنی روزگار بسر کرده و چندی هم سرداری سپاه نموده
فتوحات بسیار از وی بظهور آمده مدتها با احترام تمام با مهابت خان
بسر کرده جلال الدین حسن جلالی از سادات شهرستان صفاهان است
نهایت فضیلت و کمالات داشته در خدمت بادشاه مغفور شاه
عباس ماضی صفوی کمال عزت و حرمت یافته العبد از رب رسید
و آخر عمارت عظیمی بروی منهدم گردید با جمعی از اعیان و اکابر ازای
دیگر شتافت در انشای شعر کمال قدرت داشته حبیب بیک
صلائی خراسانی در هند بوده نغز اوحدی و هم ادیب است این بیت
از وست ٥ خمارکش را غنیمت خانه کو دوش آورد خویش
ز نیم از آن گنج باد آورد حرف و بهتر است مولانا صنعی راست ٥
بردار نقاب از رخ و حیرانی من بین بنگر که ز زلف و بپر بنی

من بین

من ببین دیروز نزد او بدم و از شوق مردم جان ببدیم امروز پشیمانی من ببین
مولانا صفتی از شعرای زمان شاه طهماسپ مغفور جامع بوده و از اوست شعر
دلی که در ... م زند از صد هزار العجب بهم لحظه نازی بهر غم آید صفائی یزد
جردی در اصفهان می‌بوده با مولانا شانی و صحیفی هجاجات نموده و از اوست
شعر رنجیده ام بمرتبه از جفای تو که صد هزار لطف تلافی نمی‌شود صفی خان
بیک از امرازاده‌های ایران است اصل ایشان از اکابر بوده در آخر
حال خبط در دماغش بهم رسیده بر وجهی که سبب آن بیکرده در زمان شاه
سلیمان مغفور گویا برحمت حق پیوست اشعاری که میگفته بعضی را در آتش
میسوخته و بعضی را در آب می‌شسته و بعضی را پاره میکرده از اشعار پاره شده
آتش قدری بکی بدست مردم می‌افتاده نسخه برمیداشته اند میر عبدالباقی
صهبائی تخلص در عهد شاهجهان بادشاه بوده میرزا صالح منشی برادر
زاده اسکندر بیک مؤلف تاریخ عالم آرا است وزیر آذربایجان بوده
این بیت از اوست شعر نه تنها از پی قتلم کمر بسته است شمشیرش
که در ترکش برای کشتنم پر میزند تیرش میرزا صالح تبریزی که شیخ
الاسلام تبریز بوده در کمال زهد و ورع روزگار گذرانیده وفاتش
صلاح نفس یکتنه لغت کمالات آراسته بود میر صدرالدین از سادات
مشهد مقدس رضوی بوده در زمان شاه سلیمان مغفور بخدمت
دیوانی مشغول داشته و از اوست شعر دشمنی با اهل عالم خصم خوف
گمولنست عالمی را دوست دارم از برای خویشتن مسیحای کاشی

متخلص بصاحب از فضلای مشهور معتبر زمان بوده از تلامذه آقا حسین
خوانساری است آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد
صادق اردستانیست بسیار شعور و لطافت طبع است و در فنون
حکمیه ربط زیادی دارد و در شعر صاحب مذاق خوشیست باشعار
مولوی جامی بسیار مانوس است و خود مثنویها گفته است بطور مثنوی
مرحوم شیخ بهائی طاب ثراه است و اقسام دیگر شعر کمتر میگوید شنیده
شد که الحال در قید حیات و در تفرش میگذراند این بیت از او در
خاطر بود نوشته شد ، تا به خود بدانسته باشم ز خبره امروز میخورم غم
فردای خویشتن . قاسم حیرتی میرزا طاهر نصرآبادی نوشته که حکیم شفائی
را بوی نظر شفقت بوده چون پدرش صراف بود لهذا حیرتی تخلص
میکرد صوفی شیرازی اصلش کرمانیست از بام افتاده فوت شد
پیر محمد بیگ صحیح تونی سرکاتبست از تلامذه آقا حسین خوانساری بوده
و او راست ، ای تازه جوان جوان شدم پیر شوی کز قدم تو ام عصای
پیری دادند . صالحای مشهدی در زمان شاه سلیمان مغفور بوده از فرط
ارتکاب مغیرات به بنگ مو بدر رفت این بیت را بوی منسوب
داشته اند ، از گوشه ابرو سخن رفت بگوشم رفتم که کنم فهم سخن
بر روز بگوشم . حاجی محمد صادق صامت بیان شیرین و زبان نمکین
داشته مولد و موطنش اصفهان بهشت نشان بوده و دو بار بهندوستان
آمده باز با ایران مراجعت نمود معاصر شاه سلیمان مغفور صفویست .

حسیبای صوفی

حسابی صبوحی خوان لب در مجلس آرائی و سخن سنجی بی‌نظیر
بوده در شکسته فوت شد چند مثنوی بسلک نظم آورده این ابیات
از مثنوی که در بحر شاهنامه گفته نوشته شد در تعریف شمشیر گوید
بمیدان کین بسته چرخ نگون * نمایان بلی بر سر بحر خون * در توصیف اسپ
گفته * ز نعلش گر آئینه ساز دخیال * نماید در و چهره ادم محال * در تعریف
اصفهان گوید * چه شهری ز رفعت برون از گمان * نگین دان فردوس
آسمان * شیدائی صفیر قابل و فهیم و سخن سنج بوده میرزا صائب بیاض ابیاتش
نوشته و میرزا طاهر نصرآبادی هم ذکر کرده میر صبحی از سادات مازندران بود
در اکثر علوم خصوص طب و حکمت و موسیقی مهارت داشت در لباس
فقر بادشاهی میکرده در زمان شاه سلیمان مغفور بعنوان سیاحت
باصفهان آمده بوده است * حکیم کاظم صاحب تخلص در عهد عالمگیر بادشاه
بهند آمد * میر صیدی طهرانی در زمان شاهجهان بادشاه هندوستان اکثر
در ملازمت جهان آرا بیگم صبیه آن بادشاه معدلت گستر بسر میبرده
و اکثر مورد انعامات میگردید چنانچه روزی جناب بیگم بباغی منسوب
بوده میر بتقریبی خود را نزدیک تقبیل سواری بیگم رسانید این مطلع بر
بر خواند * برقع برخ افکنده برد ناز بباغش * تا نکهت گل بخته آید به
دماغش * هزار اشرفی همان وقت انعام شد و فرمودند که چون مرتکب
سوء ادب شد و گستاخانه نزدیک سواری ما آمد لهذا هزار اشرفی
در وجه صله این بیت باو انعام فرمودیم و اگر بوسیله و واسطه گذارش

مینمود یک لک روپیه بخشیدم خلاصه میر فندرسکی شاعر خوش سخن بوده
و دیوانش اگرچه کمست اما شعرهای خوب دارد میر علاءالدین محمد
صوفی خلف میر معزالدین محمد بوده معاصر شاه سلیمان مغفور است و این
بیت از وست سر برون آورد از خاکم گل زخم هنوز سبزهٔ
تیغش ز خون ناحقم سیراب نیست میرزا صائب مرحوم اسم
ایشان میرزا محمد علیست از شعرای عالیمقدار و فصحای بلاغت شعار
روزگار بوده در طرز خیال امام فن و در روش خوش طبعی مقتدای زمین است
صیت سخنوری او از قاف تا قاف رسیده متاخرین را داوی خیال
همسری محال و در عرصهٔ برابری راه مجال مشهور است که میرزای مرحوم
هنوز در ایام طفولیت روزی باتفاق والد مغفور خود که از اعاظم تجار بازار
اصفهان بوده بدکان یکی از اهل الله که بامر صحافی اشتغال داشته وارد
میگردد آنولی کامل کاغذ ریزهای که از لوازم مشاغل هر صحاف در دکان ریخته
بوده است در کنار سریش ریخته مخلوط نموده منتهی میرزا صائب
میگذارد و امر بخوردن مینماید و میرزا صائب هم باشاره والد خود شروع
بخوردن آن نموده و ثلث آنرا بخورد آن شیخ کامل بود بوالد میرزا
میفرماید که اگر همه را خورده بود کلامش بتمام عالم میرسید و الحال دو ثلث
جهانرا صیت بیانش فرو خواهد گرفت و الحق آن ولی حبیب که در
کلام میرزای مرحوم است لب سخن و لبابست و ادا
ظاهر احوال میرزا مقتضی این بوده که آن همه حقایق و معارف از وی

صدور یابد خلاصه کلام آنکه میرزا صائب مرحوم بسبب ظاهر از حکیم رکنای
مسیح کاشی مغفور یافته و صحبت حکیم شفائی زیور جمال شاید کمالش
شکله بمدارج کمال عروج فرموده در اوایل حال بهندوستان آمده ظفر خان
ممدوح او شکله نهایت رعایت و دلجوئی باو نموده و بملازمت
شاهجهان بادشاه رسیده بمنصب هزاری و بانعام لک هزار روپیه
سرافراز گردید و در همان سال ترک نوکری نموده باصفهان مراجعت
نمود این غزل را در ایام توقف هندوستان گفته غزل خوش آن
روز یکه من صائب وطن در اصفهان سازم ز آب زنده رود خویش
خامه را رطب اللسان سازم لب هم آشنا گردد سر یکدم چو با عشق
را بهشت خیک خواهم نخل من آشیان سازم بعد از مراجعت از
هند از ایران شرف تمام در احوالش بهم رسید در زمان شاه عباس ثانی
ملک الشعرا گردید در روز جلوس شاه سلیمان که حسب الفرمان قضا
جریان که معمور بخواندن شعر خود شده بود این مطلع را خواند مطلع احاطه کرد خط
آن آفتاب تابان را گرفت خیل پری در میان سلیمان را چون آن
بادشاه مغفور در عین شباب و در کمال حسن بود از استماع این مطلع متغیر شده
دیگر هرگز فاداده حسبات التکلم بامیرزا نکرد و شعری از و نشنید کلیات میرزا قریب صد و
لک هزار بیت میرسد لیکن سوای از اقسام غزل دیگر شعر کم دارد الا
چند قصیده در مدح شاه صفی و شاه عباس و شاه سلیمان و خلیفه
سلطان و ظفر خان و الله وردی و سه رباعی و باقی تمام اشعارش غزلیات

صائب ١٥

واکثر افکار بلاغت آثارش منقح و بلند و متین شعر آنهم مرغوب و دلپسند است
بجهت بسیاری از آنها متعذر و موجب اطناب کتاب می‌شد ضیائی
ضیاء الدین خجندی از روشن بیانان صافی ضمیر بوده ضیائی ضیاء الدین محمد
ابن محمد بسطامی از عالی قدران روزگار بوده او راست ه در عشق
بی سؤال باشد کانرا هرگز جواب نبود ضیائی ضیاء الدین محمود غزنوی کابلی
اشتهار داشته از افاضل روزگارست ضعیفی نیشابوری از
بینایان روزگار بوده است آخر فایز بتوفیق گردیده بالاخره بزیارت
بیت الله مشرف گردید او راست ه چو سر بحلقهٔ زلف
بتان در آوردم سری بعالم دیوانگی بر آوردم ضعیفی ضعیفی سمرقندی
بوده این بیت را با بلا ارزوی نوشته فرستاده است ه
در رهم بود آرزو که نبینش از آن هر آرزو که دیدم آن روی و فزون شد
آرزو بر آرزو میر نظام ضیائی نیشابوری بود و در نقاشی مهارت
داشته او راست ه بجان عاشق امشب کشته بینم لعل سیرابش
مده می ساقیا مستم که از مستی بهر خوابش ضیائی اردوبادی از خوش
طبع و شعرا بوده مردم را از صحبتش شگفتگی حاصل میگردید میر محمد
قاسم ضعیفی سمنانی از خوش خیالان بوده ملا حمزه‌ای همدانی از شعرای
زمان شاه طهماسب مغفور ماضی بوده ظهورش قبل از مولانا حمزه‌ی
صفاهانیست حیرانی همدانی پدر اوست و این بیت از حمزه‌ی قدیم بود
است ه میروی جلوه کنان بیخبر از اهل نظر وه که دل مردم این شهر حزین بست

ذکر مولانا حمزه‌ی

حکیم مولانا ضمیری صفاهانی ضمیر منیرش از آفتاب انور روشن‌تر بوده
از شعرای مقرر مشهور زمان شاه طهماسب ماضی مغفور است حلیتش
در اوایل جلوس شاه سلطان محمد خدابنده بود در فن شاعری
یگانه دوران و در استادی مسلم زمان است اکثر دیوان او بنظر
راقم حروف نرسیده لیکن اشعار چند از وی دیده ام که هر یک با در
یتیم برابری میکرده ضیائی ملتانی نامش محمد عیسی بوده لقب او حدی او
که در سنه ۱۰۲۲ در آگره بود اکثر قصاید موشح میگفت مولانا ضیاء الدین محمد
کاشانی از افاضل عالیمقدار و از هنرمندان عالی تبار روزگار خویش است
در جمیع علوم یگانه آفاق خصوص در حقایق و علم طاق بوده وفاتش در
سنه ثمان واقع شد مدفنش کاشان است شاه ضیاء الدین کاشانی
در زمان شاه سلطان محمد خدابنده وزارت اصفهان کرده در
تربیت اهل فضل و کمال کوشش مینموده است و خود نیز در فضایل
از یگانگان عصر بوده در سنه ۹۸۶ یوسف خان افشار وی را بقتل رسانید
ضیاء الدین محمد جابری ابن عم میرزا سلمان جابر است بغایت
صاحب اخلاق حمیده و فهیم بوده مولدش اصفهان است ضیائی
شوشتری از شعرای زمان خود بوده ضیائی فروغ آفتاب طبعش
لامع و ضیاء خاطرش ساطع بود کمال محرومی و نامرادی داشته
در زمان شاه سلیمان مغفور فوت شد سهو وضعه الطالع
بابا طاهر عریان اکثر در کوه‌ها و غارها بسر میکرده عارف کامل محقق

فاضل بوده شنیده شد که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه را
در شکلی از اشکال افلاک شبهه واقع میشود عجب حدیث بابا کشف
نموده در غاری که نی بوده است پرده میبندد که هر که در ولایت در آن
است خواجه از دور با ادب تمام ایستاده بروی سلام میکنند بابا میفرمایند
اکرم و ابوالکان از تکلیف بیرونیم لیکن رعایت فضل تو نموده جواب
سلام میدهیم و علیک السلام یا نصیر الدین طوسی خواجه عرض میکنند که اسم من
را از کجا دانستید بابا خندیده فرمودند که من هر تو اسم گذاشته‌ام چگونه
ندانم بعد از آن با انگشت با شکلی که خواجه را در آن شبهه بود بر زمین نقش
میکنند و بخواجه امر میفرمایند که تامل بین خواجه ملاحظه نموده رفع شبهه اش میشود
عرض میکنند که این را چه قسم دریافت فرموده اند بابا میفرمایند که ای
نصیر الدین هنوز تشنه لنگی خواجه قدمش را بوسه داده رخصت میشود
و در میان مردم بدبو انگی اشتهار داشته است بزبان رازی اشعار
خوب دارد این دو بیت از آنجمله است دلم از عشق روت
گیج و بیج کهی سوجی در آتش که بر بیج دل عاشق مثال چوب تر نه
سر شوجی سری تو نابه ریجی امیر حسین جلایر تخلص طفیلی بود در خدمت
سلطان حسین میرزا بوده سلطان طغرل از سلاطین سلجوقیست
بوفور همت و دانش سر آمد اقران خود بوده است بعد از آنکه سلطنت
بوی انتقال یافت عبرت از حال گذشتگان گرفته بیا که قصر
امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

بجو در کس

مجو درستی عهد از زمانهٔ سست نهاد که این عجوزه عروس هزار
داماد است عیش همه روزه عمر شعار را غنیمت دانسته قضایای
فلک را بدیگری حواله نموده خود بعشرت مشغول گردید لهذا مصداق این
ابیات شد ب شاه غافل ببازی الشب که دولت ببازی
فرزینش زدست : پنجه ملک تافته در اندک مدتی اوضاع عیش
مختل گردید ساقی فلک زهر بجام عشرتش ریخت اتابک قزل
ارسلان که غلامزاده اتش بود ویرا گرفته محبوس نموده و از تغلبش
رسانید و دولت آل سلجوق منقرض گردید در حبس گفته است ه
در بند غم او که تا نبیند وین کاهش جان جانگزا نبیند
از زاده منست رو جهنید بین ظلم بر خواهر خویشتن خدا نپسندد ملک طغان
شاه بن محمد المؤید پادشاه کامکار عالی مقداری بوده که پیوسته در ترویج
فضل و کمال کمر همت بر میان بسته و دقیقه از رعایت اهل هنر غافل
نمیشد اکثر شعرای زمان چون ازرقی و غیره مداح وی گشته اند آخر با ابراهیم
ینال داد مصاف داده گرفتار گردید از بصارت عاری شد حکیم
طیان یمنی بوده اشعارش در کمال فصاحت و بلاغت واقع
شده از قدمای شعرا است طلحه مروزی در شاعری هنر ساحری داشته
طالب جاجرمی مدت سی سال در شیراز بسر کرده مثنوی گوی و چوگان
بنام سلطان عبد الله ابن سلطان ابراهیم ابن سلطان شاهرخ میرزا
گفته است دولتشاه نوشته که وی شاعر آذری بود در سنه ششصد و

پنجاه و چهار فوت شد در فضلای عصر از فنون گوید مولانا طالعی بخارا

در معماری و بنای کتابه نویسی و کاشی تراشی در زبر گنبد گردون طاق

بوده مولانا طاهری در عهد سلطان حسین میرزا بوده طاهری نام شاعری

را است معلوم نیست که همان طاهر است یا غیر آنست چو شرک

من قابل شراب گشود ز بایت عارضی ادهم رخ دل کباب تو شاه طاهر

اصلش انکو است در دانه بحر حقیقت و پروانه شمع طریقت

بوده اشعارش در السنه جمهور مذکور و معروف است طاهر

اول گفتی روزی مبارک آخر مشغول بکتابت گردید این بیت او را

گفتم به ازین فکر و بیدل و دین کن در خنده شد گفت که فکری

به ازین کن مولانا طوسی در زمان بابر میرزا بوده و لوازم

از وی یافته است مولانا طاهری تاریخ کلام بابرین بوده وفاتش در سنه ۱۰۲۲

واقع شده طاهر بیک از دوستانی از اعزه زمان و اجله دوران بوده او را

طفلست و زکس نام محبت نشنیده است ترسم کنم اظهار و

بیکبار بکنجد طاهر قندهاری اصلش از هرات بوده او راست

خوش آنکه بهر دل دیوانه ما را روشن کنی از شمع رخت خانه ما را

مولانا طاهر مولوی آمر ابوطالب از سکنه شهرستان بوده او راست

شادم از ازل زمان که از صحبتشان بجهانی ندهم گوشه تنهایی را

بابا طالب صفاهانی درویش کامل و محقق فاضل بوده بهندوستان

نیز آمده مدتی بسر کرده معاصر شاه عباس ماضی مغفور بوده طالب آملی

از مستعدان روزگار بوده خطوط را خوب می‌نوشته و در مصاحبت مجلس
آرای نظیر بدانسته است اشعارش در کمال عذوبت و بلاغت
و چاشنی و نازکی و روانی و نازکی واقع شده وی خاله زاده حکیم رکن
الدین مسعود مسیح است چنانچه این رباعی را حکیم مرحوم در مرثیه او گفته
فرزند عزیز طالبم خوش رفته زین واقعه‌ها چه با دل زار رفته
من بودم و او نیز در عالم خاک خاکم بر سر که او هم از پیشم رفته
مدتها در خدمت میرزا غازی لشکر کرده ترقیات نمود و لیکن آرزوی آن
بخدمت جهاندار سلطان رسید و کامیاب گردید و در آخر خبط دماغش
راه یافته فتوری در افکارش بهم رسید تقی اوحدی نوشته که در هرات دیده ام
و با یکدیگر صحبت داشته ام مولانا طالع هروی راست روزی
بعشق نام بر آور و طالعی که عاشق نبود بعالم نشان نمود طالع دیگر
بوده معلوم نیست که همان طالع است یا غیر او طبع قزوینی طباخ
کرده اشعارش خالی از نمکی و مزه نیست تقی اوحدی نوشته که وی را دیده
ام مولانا طبعی سمنانی نیز در همان عهد بوده کمال الدین حسین طبعی از
اجله سیستان بوده و بیانی مرغوب دارد میر طرزی شیرازی در شیراز
دکان طباخی داشته پیوسته مجمع شعرا و فضلا در دکان او میبوده تتبع دیوان
بابا فغانی علیه الرحمه میکرده است و شعرا با وی در این کار مرافقت
مینموده وفاتش در سنه ۹۹۲ بوده طفلی حصاری راست چسان
نهان شب در کوی آن پیمان شکن باشم که برق آه روشن میکنم

جائیکه من باشم طغرای مشهدی از شعرای زمان بادشاه مغفور شاه
طهماسپ ماضی بوده طلوعی کشمیری از شعرای زمان جهانگیر بادشاه
بوده حکیم ابوطالب تبریزی متخلص بطالب از اطبای عمده بادشاه
مغفور شاه عباس ماضی بوده چون در هنگام استیلای رومیه بتبریز
وی از مخصوصان و موالیان ایشان بود بعد از آنکه تبریز مفتوح بادشاه
مغفور شد بهلاکش امر فرمود مولانا طوفی تبریزی از شعرای زمان
بادشاه مغفور شاه طهماسب تا اوایل عهد شاه عباس ماضی مغفور
در حیات بوده مرقدش در اردبیلست سلطان جنت مکان
شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی الموسوی
الحسینی انار الله برهانه شهریاریست که تا اورنگ سپهر فیروزه رنگ را
بلآلی ثوابت و سیار آراسته و افسر زرین آفتاب عالمتاب را
بطلای کامل عیار وجود پیراسته اند مسند آرائی مانند او قدم بعرصه هستی
نگذاشته است بعد از پدر بزرگوار مغفور در سن سیزده سالگی در تبریز
بر سریر فرمانفرمائی جلوس فرموده عرصه ایران را رشک خلد برین
نموده در شرح بزرگواری و معدلت گستری وی زبان خامه معترف
بقصور است در کتب تواریخ فی الجمله مذکور و مسطور گردیده سلاطین
آفاق از روم و هند و ترکستان سر اطاعت و نیاز بر آستان سده سنیه
اش نهاده کامیاب گردیدند چنانچه سلطان ایلدرم بایزید خوندکار
و بادشاه هندوستان و سلاطین ترکستان تا طبقه ترست قوم سل

برادران مکرمش حسب نموده بمرادات فایز شدند و در رعایت احکام
شرع بحدی مبالغه داشته که شرح آن موجب طول مقال میگردد مجملاً آنکه
فرمانیکه شهنشاه مغفور بتعاطبه ملازمان خود نوشته و بمهر آن پادشاه بنظر رسیده
است چون خالی از فواید نیست بجهت نقل آن در اینجا ثبت مینماید که
دستور العمل کارکنان و مملکت داران و خردمندان آفاق می تواند بود
و بجهت تخصیص آن مغفور مبرور را از همین فرمان دریافت میتوان نمود طرح
مشتی باشد نمونه خرواری لفظ ظل الله تاریخ جلوس آن آفتاب
سپهر دینداری و معدلت که مدت پنجاه و پنج سال بر وساده سلطنت
تکیه فرما بود و ولادت شریفش چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجه سنه ۹۱۹
و رحلتش در سه شنبه پانزدهم صفر سنه ۹۸۴ واقع شده چنانچه لفظ دوازده
امام تاریخ رحلت آن شهریار آفاق است سواد رقم پادشاه مغفور
مزبور اینست حکم جهان مطاع عالم مطیع از منبع عواطف
و معدن رأفت شاهنشاهی شرف نفاذ یافت که منشیان درگاه
سلاطین پناه و کارگذاران بارگاه خلایق امید گاه از برادران و
فرزندان عالی تبار و بیگلربیگیان و خلفا و سرداران و امرا و خوانین
معظم و سایر منصبداران و وزرا و مستوفیان و ضابطان و عاملان جزو کل
و کوتوالان قلاع و ریش سفیدان اویماقات و کلانتران و کدخدایان
و راهداران و جمهور ملازمان آستان خلافت نشان و منتظران مهام
اقطاع و اقطاع فرمان پذیر بوده بدانند که علاوه آنچه قوانین آیین سلطنت

کبری و خلافت عظمی معلوم نمایند و طبع بمعدلت آسایش و سیاست
پسندیدهٔ همایون ما را بر آن روش مفطور و مجبول پیدا ایند لهذا دستور
العمل را که الحال از موقف اجلال عز اصدار مییابد در انتظام احوال
عباد و بلاد پیش نهاد و مدار علیه نموده سر مو انحراف نورزند و در عهدهٔ شناسند
اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و معاملات و عبادات
رضای الهی را جویا بوده نیازمند درگاه ایزدی باشند و خود را و عجز خود را ناتوان دانند
همت بر آن گمارند که منظور داشتن خالصة لله شروع در آن کار کنند دیگر آن
که خلوت دوست نباشند که آن رسم درویشان صحرا نشین و پیوسته
در عام نشستن و دورگشت عادت بودن نکنند که طریق بازاریانست و بالجمله
توسط و میانه روی بکار برند و سر رشتهٔ اعتدال از دست ندهند و
بزرگ گروه‌های ایزد پژوه را از عقلا و علمای عالیمقدار درست کردار
عزیز و محترم دارند و به بیداری صبح و شام و نیم شب و روز عادت کنند
و در هنگامیکه کار خلق خدا نباشد بمطالعهٔ کتب ارباب صفوت و صفا
مثل کتب اخلاق که طب روحانیست مشغول کنند و بتعطیل و
آسایش و راحت طلبی اصلا خو نکنند که مانا بجال امورات و
تنزلاتست نه عادت مردان و زندگان و در کارها صلب و فراخ
حوصله باشند با اهتمام کثیره و خطیره و تسویلات ارباب تزویر و خداع
از جا نروند که بهترین عبادات الهی در نسق و سرانجام مهام خلایق
که دوست و دشمن و خویش و بیگانگی را منظور داشته کارها بخوشنودی

و دل اسا

و دل آسائی بتقدیم رسانند و فقیران و مسکینان و محتاجان بتفحص گوشه
نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته اند و زبان خواهش نمیگشایند
بقدر طاقت احسان و امداد کنند و تقصیرات و زلات و جرایم مردم را
بمیزان عدالت سنجیده پایه هر یکی را بجای خود دارند و باین میزان عدالت
اساس پاداش هر یکی نمایند و بفهم شناسائی دریابند که ازین گروه کدام
تقصیر پوشیدنی و گذشتنیست و کدام گناه پرسیدنی و سزادادنی که بسا
تقصیر اندک که سزای جزای بسیارست و بسا تقصیر بسیار اغماض کردنیست
و متمردانرا بنصیحت و ملایمت و بدرشتی و هیبت بر تفاوت مراتب
رهنمونی کنند و چون از نصیحت و تدبیر گذرد روی بگسستن و زدن و بریدن عضو
نسبت به تباین مدارج عمل نمایند و در کشتن دلیری نکنند و تامل فراوان
بجای آورند که نتوان رشته بپیوند کشید و تا توانند مستحق کشتن را بدرگاه
آسمان جاه فرستند و یا حقیقت آنرا معروض دارند بهر چه حکم رسد
متقید شده بتقدیم رسانند و اگر در نگاهداشت آن متمرد فتنه و یا فساد در
فرستادن او دانند در الضرورت اورا از هم گذرانند و در سیاستگاه عبرت
بدکاران گردانند و از پوست کندن و سوختن و عقوبتهای سخت که
سلاطین کبار کنند احتراز نمایند و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور
حالت او باشد که عالی فطرت را آگاه شدن برابر کشتن است و کسب
همت را [illegible] و هر کرا که بعقل و دیانت او اعتماد
باشد رخصت دهند که انچه شایسته ازان ببینند که بزعم خود بدانند

در خلوت طلبیده بگویند و اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد او را سرزنش ننمایند
که سرزنش سدّ راه گفتن است و از دلیری در اظهار باز خواهد ماند و هر
کس را که ایزد متعال آن توفیق و قوت داده باشد که خود بخود نقص
نقصانرا اظهار کند عزیز و مکرم دارند که مردم در گفتن حق بغایت عاجز
و قاصر اند و جمعی که بد ذات و شریر اند میل گفتن حق نخواهند و نخواهند که همان
طور بین بر ملا باشد و آنکه نیک ذات است ملاحظه میکنند میباشند که مبادا از
گفتن من مستمع برنجد و من در بلیه افتم و نیک اندیش کسی که زبان خود برای نفع
دیگران گزند حکم کبریت احمر دارد و خوشامد دوست نباشند که اکثر کار
از خوشامد گویان ناساخته و تباه میماند و یکبارگی هم با این طبقه از حد
اعتدال نگذرانند بد نباشند که ملازم را خوشامد گفتن ضرور است اما
ملازم را نه مشاور را و در داد دهی و بخشش داده خواه بخفه بقدر وسع
قیام و اتمام نمایند و التماسی داد طلبان را بر مرتب آمدن نوشته مرتب ساخته باشند
تا مبتلا آن محنت انتظار نکشند و هر که بدی از کسی نقل کند در ادای
آن شتاب زود نکنند و تفحص کنند که سخن سازی مفتری بسیار است
و راست گوی نایاب اندکی کم و هنگام غضب گسسته عقل را از
دست ندهند و با آهستگی و بردباری کار کنند و چندی از آشنایان و ملازمان
خود را که بفزونی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گردانند که در هنگام هجوم
غم و غضب که عقلا خاموش میشوند از کلمة الحق ضخت نورزند و
عذر نیوشی و اغماض نظر از تقصیرات نیکوی خود گیتند ماده امیکه بیخ لقب

شود اکثر افراد آن بیگناه و بتقصیر متهم بوده اند بود و گاه از تنبیه و تغییر شوند
و گاه بغیرت آوارگی اختیار کنند جمعی باشند که بی گناه تنبیه ایشان باید
کرد و بعضی باشند که هزار گناه از ایشان باید گذرانید کار سیاست نازک
ترین مهمات سلطنت است باهستگی و تمهید کرده وقوات تقدیم
رسانند و همواره از کلی و جزوی احوال و اوضاع متعلقه و حدود خود
آگاه و خبردار باشند که پادشاهی و سرداری و حکومت عبارت از
پاسبانیست و کوشند خبردار باشند که کوشند خوردن خود را بدروغ گوی
لب واداشت و مخاطب را بیکمال متهم داشتن و بدشنام
دادن عادت نکنند که شیوه اجلاف و اراذل است و در افزونی
زراعت و استمالت رعیت و تخم و تقاوی دادن اهتمام نمایند که سال
بسال امصار و قری و قصبات افزون میشده باشند چنان آبادان کنند
که زمین قابل زراعت همه آبادان شود و پس از آن در افزایش
اجناس کامل النفع کوشش کنند و در دستور العمل عامل جد و اهتمام تمام
پیش نهاد خاطر حقیقت گزین خود سازند و بالجمله بجمیع رعایای ریزه فردا فردا
برسند و غمخواری کنند و از قول و قرار بیجا ترسم و قول آنچه کردند وفا عین نمایند
و سپاهی و غیر آن در مساکن مردم بی رضای ایشان هرگز فرود نیایند و در
کارها بر عقل خود اعتماد نکنند و مشورت با دانایان از خود کنند و اگر نیابند
هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد از نادانی راه حق و صواب
یافته شود و با بسیار کس مشورت در میان ننهند که عقل درست معامله دان

خداداد است نه بخواندن و نه بزور کار کردن ایندن بدست افتد و هر کار که از
ملازمان شود بفرزندان نفرمایند و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن شوند
که اگر از دیگران فوت شود خود تدارک توانند نمود و اگر از خود فوت شود
تلافی آن مشکل باشد و خبر از بندگان این طبقه دادو ستد را باشند و خواب و
خورش از اندازه نگذرانند تا از پایه حیوانات فراتر گذشته بپایه انسانی
اختصاص یابند و بلجوج و مفسد و شریر و شدید العداوه بوده سینه را از زندان
کمینه سازند و از شرب اگر از آن بهم رسد دور از اهل سازند و خنده و هزل
کمتر کنند و بآرایش بدن و نفاست جامه و لباس نپردازند و هر کس از
پایه استطاعت خود چیزی کمتر اختیار کند و در ترویج هنر و دانش و کسب
و کمال اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند
و در تربیت خانوادهای قدیم همت گمارند و از سامان سپاهی و دیر او
غافل نباشند و خرج کمتر از دخل کنند که هر که خرج او از دخل زیاده باشد احمق است
و هر که برابر باشد احمق نیست عاقل هم نیست و در عهد تخلف نورزند
و درست قول باشند خصوصاً با متصدیان اشغال سلطنت و بدذاتان
و شریرانرا بخود راه ندهند اگرچه انجا عیب از بهر ای بدکاران دیگر خوب باشد اما از
ایشان مطمئن نتوان بود و سررشته حساب از دست ندهند و این
گروه را همیشه در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس مصلحت نیکان کنند
و از نیکان و خدمتکاران خبردار باشند که بوسیله فریب ستم نکنند
و از چرب زبانان نادرست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند

حذر نمایند

حذرناک باشند که فوراً از بندر ریگذر پدید می آید بندرکان را از فزونی مشغول حب

کم و این گروه بدکردار فراوان و پیوسته از جاسوسان خبردار باشند و سخن یک

جاسوس خصوص در مقام احتمال غرض اعتبار نکنند که راستی و بی طمعی

کمیاب است پس در هر امری چند جاسوس تعیین کنند که از یکدیگر خبر

دار نباشند و تقریرات هر یک را جدا بشنوند و بی مقصود بر زند و جاسوسان

باید غیر معروف باشند و سپاهیان را پیوسته ورزش فرمایند و لشکریان

و بشعر مشغوف نباشند و یکجهه ورزش سپاهیگری و نشاط خاطر گاهی با

بر دازند و احدی در کل ممالک محروسه جنس غلات را از رعایا بالطریق

گرانی نگیرد و انبار نسازد که اگر ظاهر شود مورد سخط سلطانیست و در اینست

طرق و شوارع حسب الواقع کوشیده قدم بقدم از طرق ممالک محروسه

نیک و بد آن بر ذمت حکام و کدخدایان است باید پیروی دزدان و

راهزنان نموده چه در شوارع و چه در معموره ها از کیسه بر و نقب زن و دزد و رباینده

آنچه نگذاشته بر اندازند و هر چه حکم شود با بنارایچ رد یا دزدان پیدا سازند

والا خود از عهده بر آیند و اموال غایب و متوفی را بهر دین و مذهب که

باشد تحقیق نمایند اگر وارث داشته باشد بانها گذارند و احدی پیرامون

آن نگردد و اگر وارث نباشد باطلاع معارف هر محل بامین معتمد سپارند

و وثیقه بر آن درست کنند و حقیقت را بدرگاه معلا عرض نمایند تا هرگاه

صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد و درین باب قدغن تمام لازم داشته

نیک ظاهر و خیر اندیش بکار برند که مبادا چنانکه در مرز بوم روم شایع

رفته رفته بطمع زاید دو بیافت و سیر چشمی از میان بر خیزد و در ارزانی نرخها
کوشش نمایند و نگذارند که مالداران بمصلحت دولت خواهی بطمع آنکه
گران فروشند بسیار خریده ذخیره نمایند و رسم تجارت را از غلات کنند
ضروریه بر اندازند و کمال پیروی نمایند که اثری از شراب نباشد و فرو
شنده آنرا چنان تنبیه نمایند که موجب عبرت دیگران گردد و در غیر نقار
خانهای همایون که در ممالک محروسه است دیگر در جائی سرنا و ساز
ننوازند و اگر معلوم شود که احدی ساز ساخته هر چند وقف باشد مجرم است
و در لوازم جشن نوروزی و عید غدیر و مولود و سایر اعیاد متعارفه
اهتمام نمایند و در روزهای عید در شهرها نقاره نوازند و در هیچ وقت
زنان بغیر ضرورت بر اسب سوار نشوند و اگر ضرورت اقتضا کند تا ممکن
باشد بر زین سوار نشوند و لجام بدست خود نگیرند و امردان و زنان هر
چند عجوزه باشند در کنار معرکهای قلندران و بازیگران و امثال آن
مقام نکنند و اگر اصناف این گروه را از معرکه گیری منع ننموده ام
اما قدغن گشته که اطفال زیاده بر دوازده ساله را در معرکها خود نیاورند
و در هر شهر و قریه از ممالک محروسه تفحص کنند هر گاه طفلی یتیم مانده باشد
و کسی از اقوام نداشته باشد که پرورش او کند اگر رضیع و خورد سال
است دایه معتمدی باو تعیین نموده اطفال ایتام را بابان بسپارند
و تربیت کنند و پسر بکار آموختن هنر مناسب و موزون استعداد او باشد
روز بکسب هنر رفته شب نزد معلم آید و چون بسن رشد و بلوغ رسند بر فنون

شم تعین

بالبعث عرا ذکور را با اناث نکاح نمایند و تعیین وظیفه معلم و مربی
بقدر حال و اخراجات ضروریه اطفال نموده ماه بماه عمال دیوانی هر
محل از عین المال دیوان بلا تاخیر باطلاع حکام شرع و عرف همان
شهر و محال برسانند و در نوروز هر سال برای اطفال و معلمین فرداً فرداً
دو دست سراپا مناسب حال و در اول میزان زمستانی یکدست
و در عروسی انچه لایق حال او باشد بایشان فی الجمله تدارک ما یحتاج زندگانی ایشان از
سرکار دیوان اعلی سامان نموده مجری دارند اگر ایتام صد باشد و اگر یک
بهمین دستور عاملان و کلانتران هر شهر و محال مقرری را رسانند و شرح
آنرا سال بسال نام بنام بنظر اقدس رسانند و دستور العمل اجرای القضا
و انچه متعلق بدانست و دستور العمل معاملات و ضوابط متعلقه آنرا
در ضمن طغرای فرمان همایون که در سنه سابقه عز صدور یافته برقرار دارند
و بره و بزغاله مادام که شش ماه اسلامی نرسد در هیچ مکان نه در خانها
و نه در بازارها ذبح ننمایند و احدی مرض و بیم مرگ آنرا عذر ذبح نسازد
و اگر بیم در کو مرده باشد ذبح نسازند و صاحب اموال و کرایه کشان
بضرورت و بحسب اتفاق بر شتر زیاده از صد من تبریزی و بر استر
هشتاد من و بر الاغ زیاده از پنجاه من بار نکنند و در هر باب انچه
بقانون اعتدال و انصاف نزدیکتر باشد اختیار کنند مستوفیان
عظام این فرمان واجب الاذعان را ثبت دفاتر خلود نموده
بیگلربیگیان و حکام و خلفای عالیمقدار سواد آنرا باولوسات

دوزیب و تواریخ متعلقه بخود بر سازند و در سنه چهار شهر از امصار معتبره مشهوره
عراق و آذربایجان همین فرمان اقدس را بر لوح سنگ خارا منقش نموده در
محل شایسته نصب نمایند تا کارگذاران روزگار را هوش افزا و
آذین خاندان نبوت و ولایت قانون سلطنت و خلافت
بنیاد کار باشد تحریراً فی ثالث رمضان المبارک سنه ثلث و اربعین
و تسعمائة 88 دیباچه فی حالات و صفات و محاربات آن شهریار عالی
تبار مغفور در کتب تواریخ مبسوط است در اینجا گنجایش ایراد آن
نبود بهمین قدر اکتفا نمود غرض آنکه گاهی میل بگفتن شعر نموده از
این چند بیت از آلائی خاطر دریا مقاطر آن بحر پر در و شکوه است
زلف گر پرده بگوش تو سخن میگوید مو بمو حال پریشانی من میگوید
له ز غیر بری که بجز چیزی نه بینی همان بهتر که غیر بری نه بینی له کامران خان حسب
میگویند خارج کامران نمیباشند له اصفهان جنتی است پر نعمت
اصفهانی در او نمی باید له سنگ کاشی است از اکابر قشم با وجود یکه
سنگ تراش کاشی است حکیم طغیا لاهیجی از اطبای حاذق زمان
بوده و در آن کمال مهارت داشته او راست طره دارم
ای شب تا چند در هم شکنی ای ایست جان و دل من عهد و پیمان
نبستم میرزا طاهر توی کاشی است که میرزا محمد نام داشته و واقعه نویس آن
شاه عباس ماضی مغفور بوده او راست سر تا قدم رفتند
تنها رخ نگاهی از چشم و دلم مانده همین ایشان آهی میرزا طالب از
بنازم

تبارزه ساکن عباس آباد اصفهان است والدش از تجار معتبر
بوده بعد از پدر جمیع اموال او را بمحتاجان داده خود به پریشانی اوقات
میگذرانید علوم متداوله دیده و در شاعری مهارت داشته مثنویهای خوب
دارد و از اشعار آبدار وی باین یک رباعی که در نعت شفیع المذنبین
و خاتم المرسلین گفته اکتفا نمود ه ای خلق تو بر خلق عیان از ره عین
موقوف شفاعت تو جرم کونین آنجا که شفاعت تو باشد نه عجب
از خلق حسن بگذری از خون حسین طاهر خرهبب والد است در مشهد
بشغل عطاری مشغول بوده طلوعی خوانساری با امیر خان قورچی باشی
می بوده او راست ه خون شد از بلبل زارم بگو دل است در پای گلی
که نشستیم بیاد تو ملا طغرای مشهدی در نظم و نثر دستگاه عالی داشته
در زمان شاهجهان پادشاه بهندوستان آمده اکثر بلاد دکن را سیر کرده
آخر الامر در خطه کشمیر جنت نظیر پای اجلش در دامن عزلت و انزوا
کشیده و همانجا در گذشت طایفا اسمش محمد علی و مولدش گلپایگان
و اصلش نجف است باصفهان آمده در خدمت آقا حسین علامه
مشهور بتحصیل علوم اشتغال داشته طبعی فروینی از شاگردان حکیم شفائی
بوده میرزا طاهر تخلص قبل از آنکه علیمردان خان شاملو با ایلچیگری
هندوستان و رسانیدن مژده فتح اصفهان باین مملکت آمده بود
خدمت وزارت معز الدوله تعلق بمیرزای مزبور داشت بعد از مراجعت
خان والاشان مزبور با ایران دوباره شوق هندوستان گریبانگیر

مبرا شده کشان کشان بلکه دوان دوان شاهجهان آبادش آورده
باندک فرصتی بنکالش رسانیدند دیگر احوالش معلوم نشد طبعش موزون
و کثیر الخیال است اما شعر تمام باعیب کم دارد و در انکار دولت است
کنندن تا کار او بنشت طالع عزیز تخلصی محمد محسن نام داشت در اصفهان کسب
برد و اغلب اوقاتش بفکر شعر میگذشت اگرچه خود را از استادان می شمرد لیکن
بندرت شعر ممتازی از زبانش سر میزد این بیت از وست نوشتنهای
چشم میرانرا چو خط یار نیست عینکی روشنتر از آئینه دیدار نیست
میرزا عبد الباقی متخلص بطبیب از سادات رفیع الدرجات اصفهان
و خلف الصدق میرزا رحیم حکیم باشی مرحوم است الحق در میدان قابلیت
گوی سبقت از اقران ربوده در خدمت مهرجان ایران بخدمت حکیم
باشیگری سرفراز بود در حینی که موکب آن پادشاه والا جاه در دهها
نزول اجلال داشت اکثر بصحبت همدیگر رسیدیم بعد ازان نیز تا حال
ابواب محبت و مراسلات مفتوح است تولدش در سنه ۱۱۲۶ در دار
السلطنه اصفهان واقع شده بروضة الطاهره ظهیر الدین نصر
سنجری از فضلای زمان و شعرای عالیمقدار ملک نیمروز است محمد عوفی
گفته که چون از سیستان برسالت غور رفت غیاث الدین فخر الدین مبارک
شاه بوی کمال اشفاق و عنایت بجا آورده سید ظهیر الدین نخشبی
خمریست در فضیلت و سخنوری مشهور زمان بوده محمد عوفی گوید چون بهند اشتال
ابن قطعه را بتاج الدین ثم الشاه فرستاد بادشاه مذکور جواب انرا
چنانچه

چنانچه در تحت این نسخ گذشت گفته با یک کنیزک صاحب جمال
وعفت مروارید نا سفته از برای وی فرستاده قطعه فر نور انت
صدر ابدات پاک خداوندان ومن جان کز جان ودل ثنای جلال تو گفته
ام در بحر طبع خویش گهرهای شب چراغ بهر ثنات در صدف دل
نهفته ام وانکه بزرگوار از نور روزگار شبها چو بخت خود دمی نخفته ام
دارم طمع ز لطف تو نا سفته گوهری زیرا که گنج مدیح تو سفته ام
چون کنیزک را از آنکه بکارت کرد همان لحظه کنیزک وفات یافت
چون صورت این واقعه بسمع ملک تاج الدین عمر انشاء رسید قطعه که
تحت این نسخ گذشت گفته بوی فرستاد واو در جواب این قطعه
را فرستاد و بعرض ملک رسانید وعده کرم اشتباه سخن دور در بنوان
کرد بعقیق عزو کافر داده جز شمشیر که بنوان کرد بکذره چون نیست
در دولت متمای دل ریش مرا خستگی کم کن ز جفا وجور چندانکه
دلم خو باز کند از تو تا اهسته ظهیر الدین النسوی از افاضل عصر بوده
محمد عوفی گفته در خدمت وی رسیدم ظهیر الدین عبد الله شغروه ولد
شرف الدین عمر است محمد عوفی گوید که در نهایت ورع و کمال زهد
وغایت تجرید بسر میکرد در محل لعب بالکه حقیقت را از دست
ساقی حقیقت نوشیده بود ظهیر الدین محمد طاهر ابن محمد فاریابی اعجوبه
زمان ونادره دوران بوده در فضیلت ودانش یگانه آفاق بود در فن
سخنوری در عالم طاقت فصیح زبانان جهان در حسب بلاغت

هرگز

کستری آن استاد زمان بکنج خاموشی عزلت گزین گشته چنانکه درین
باب گفته اند دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد اگر بیابی بهر حال ظهیر
الدین مزبور باجتماع استادان مسلم زمان و یگانه دوران الست و فاتش
در سنه ۵۹۸ بوده و مرقدش در سرخاب تبریز است ظهیرالدین محمد
بن علی کاتب سمرقندی در فضلیت و هنرمندی بی بدل و عدیل بوده
تصانیف خوب دارد از جمله کتاب اعراض الریاسه فی اغراض
السیاسه و نسخه شمع الظهیر از وست محمد عوض گفته که والدش حاجب ولوای ابن
قلیچ طمغاج خان بوده ظهیرالدین جیر بادفانی از سخنوران قدیم العهد بوده مولانا
ظریفی اسمش محمد بیک است در زمان بادشاه مغفور شاه طهماسب قاضی
بهندوستان آمده مدتها ملازمت اکبر بادشاه کرده بادشاه جنت آرام
گاه امین قطب شاه متخلص بظل الله از شهریاران کامکار سلسله قطب شاهیه
که مدتها این سلسله در دکن سلطنت نمودند و عالمی را در ظل رافت
خود آسوده بسیاری از فضلا و شعرا و ارباب هنر را تربیت فرموده اند
الحق آنچه فیض این دودمان عظیم و دودمان عادل شاهیه تا حال با
عاقبت القرار انقلاب دولت این هر دو سلسله در طالع اورنگ زیب
بادشاه عالمگیر بود که از هندوستان یورش دکن نموده جمع بسیار
بمدتهای متمادی این هر دو سلسله را برانداخته دکن را بتصرف آورد
و ایضاً نامبارک نسلی ازان عهد تا حال روز بروز در هندوستان رو بخرابی
آورده و می آورد و بلکه بیشتر خرابی هندوستان در زمان به تیغ انتقام

مرشد کامل است بهر حال این بیت از آن ظل الله است ه تعالی الله
چه حسن است این بنازم صنع پروردگار را که در آیینه رو بنمود مردم صورت جان را
مولانا ظهوری علیه الرحمه خورشید وجودش از مشرق قابلیت ظهور نموده
و آفتاب طبع انورش گوی از سپهران مهر و ماه ربوده نزاکت گلهای
چمن خاطرش خار حسرت بر گریبان گل بهارستان گلشن ایجاد رنجیده و
رعونت تازه نهالان بوستان خاطرش حسرت اندیشه زیر پای مال
قدان چمن حرف شکسته نثرش نظمش هست و نظمش را به نثرش نسبت
الحق یاقوت ناطقه بگویای زبان گشاده زبان دانی مثل او ندیده و ثنا
گوش فلک سخن نیوشی گوش ننهاده سخنوری مانند وی نشنیده
شاعریست جامه زیبنده بر بالای او و سخنوری آیینه ایست مو
تماشای او دیوان فصاحت بنیانش مصداق آیه کریمه یهدی من یشاء
و یضل من یشاء است زیرا که از فهم نزاکت بیانش هر کس را
نصیب است و از دقایق بلاغت کلامش هر کوته اندیشی را حصه از
لبس الفاظش ملایم واقع شده مالوف همه طبایع است لذا او اعیب
آن گفتگو از دل هر کس سر بر زد و اکثر بضلالت افتاده راه گفتگو را
غلط کرده بخیالات دور از کار بیگانه و سخنان مزخرف مخبطانه اقتدا
می پندارند که متتبع طرز آن مغفور اند لیکن نفس کدا حسنه که بحکم سلیقه و لطف
الهی و جبلت اصابت دریافت مطالب مراتب سخن درست
رسمی داشته باشند بیقین میدانند که تتبع مولانای مرحوم مشکل است

بل محال که سلیقه و حالت و پایه داری وی موافقت با نظم گفتگو کهم
و این نجام باندازهٔ وی راست آنکه است خلاصه آنکه در اقسام سخنوری بر روش
تحفه تمثیل و عدیل و راست نثر و نظم به قصاید جز بی نظیر بهمان روش و الف
طهرانی قزوینی از سادات آنجاست با میرزا طاهر وحید بعضی طهرانی
لاهیجی اول خبازی میکرده آخر شغل نانش را در تنور فلک لحیم و آب باریک
تجارت معیشت مینمود معاصر شاه سلیمان مغفور است روضة العین
تاج الدین عمر بن مسعود بن احمد از فضلای نامدار و محققان عالیمقدار است
محمد عوفی گفته که من بخدمت وی رسیدم و آرزوی استفاده نمودم اشعارش
همه مشتمل بر رعایت در مدح قلیچ طمغاج خان ابراهیم ابن الحسین گفته ابو الحسن علی
ابن الیاس آغاجی البخاری از امرای نامدار و شعرای عالیمقدار
بوده محمد علی آغاجی ممدوح فضلا بوده فضلا او و بدایع امثوا داشت
و با حکیم شهید و رفیقه هم صحبت بوده در نثر و شعرای سامانیه حکم النبوت است
مولانا جلال الدین ابو الحکم عاشق تخلص میکرده از فصحای دهر و بلغای عصر
وی بلخیست با مولانا هلالی خصوصیت داشته با او در اوان عهد پادشاه مذکور
کشورستان شاه اسمعیل ماضی صفوی در حیات بوده تاریخ فوتش
عاشق است شاه اسمعیل ثانی ابن پادشاه دین پرور اسلام
پناه شاه طهماسب بن خاقان کشورستان شاه اسمعیل بن سلطان
حیدر صفوی است چنانچه در تواریخ مسطور است بعد از پدر بزرگوار
عالی تبار بر سریر سلطنت جلوس فرموده سلاطین اطراف کردان

عطاو عی

شعرا و ممدوح

بسط او عرش ورا آوردند تا آنکه تخلص وی عادل بیت لطلم تمام برادران والا
مقدار خود با سه شیخ بی‌رحمی شهید نمود و این حرف نقش حرکت را ابروی نامبارک
کهف بعد از اندک وقتی بر اثر آن اظهار و از سرای دیگر شد چنانچه شهنشاه روی
زمین از سلطنت و هلاکت خبر میدهد گویند چون از حرکات و معقولات
وی استنباط آن شد که فرزند بابش را بنوعی موجب توحش خاطر
گردیده عدم حضور را بر وجوه رنجان داده کمر بر قتل وی استوار ساختند و بجهت حفظ
ناموس سلطنت و ارادت آن طبقه با این سلسله علیه مناسب
ندانستند که عیاروس الاشهاد بقتلش مبادرت نمایند و بزهر مسموم
ساختند خاطر از ربکه فتنه او جمع نمودند میر حیدر معمائی از رفیع تخلص قطعه در
تاریخ جلوس و قتلش بقلم آورده و در روضة الراکث میر عبدالباقی
نام شخصی در عهد شاه عباس ماضی مغفور بعهد عالم میر فندری بعضی گفته‌اند وی
در عهد میرفندرسک بوده و بعضی گفته‌اند که عباس میرفندرسکی بوده بنابر اشتباه عاشق
مذکور شد عبدالله لغفمان الابدحی الجوزی از مشایخ صوفیه سلسله علیه است
صاحب رساله الابرار نوشته است که در اخر قرن شیخ الطائفه جنید قدس
سره رسیده تصانیف عالیه در تصوف دارد که معمول کبرای این طایفه گویند
عبدالله غالب ابن ابی عبدالله شیخ الثانی از حفص منیح الماضیت
کرده حفص منیح ماضی خلف الصدق شیخ عبدالله لغفمانست قبل از رباعی
حقیقت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره بسیار او را ستوده است
و مدح وی بسیار نموده تصانیف عالیه در صحیفه روزگار از وی بیادگار مانده

این

و شهنشاه زیر زمین

از جمله کتاب طراز المذهب مشتمل بر مدایح و فضایل و مناقب ائمه اثنا عشر
و در حقیقت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم که بمراسم قاطع اثبات نموده
این رباعی را حیث شیخ محی الدین قدس سره گفته و بوی فرستاده
بی نام تو ذات و وصف و نام ثبت ۔ بی تو نقش قرار و آرام ثبت ۵
بی جای تو نور جهان کام ثبت ۔ بی تو صبح و بی تو شام ثبت
عبد الملک ابو نصر کندزی از دانشمندان بوده خواجه عبد المجید از شعرای
عالیقدر روزگار بوده لقبش مشهور بعطار البلخی شاعر قادر متین بوده عبد الرحمن
بن محمد العطاری از معاصران سلطان محمود غزنوی بوده اشعارش
نایاب است خواجه حمید عطار المکاتب از افاضل عالیقدر و از دانشمندان
روزگار بوده شرح احوالش در کتب تواریخ و غیره مسطور است محمد عوفی گوید
مدتها در عمل الکبر و آخر معزول ماند و حسب الامر سلطان ابراهیم بن مسعود
عازم هندوستان شد در ۴۹۱ در گذشت مسعود شاه سلمان مرثیه او را
گفته است تقی اوحدی نوشته که چون بعضی استاد عطار رازی را غیر او
دانند او را نیز جداگانه مذکور می‌نماید و الا هر دو متحد اند و دلیل روشن طرز سخن
در فان واحد و ممدوح واحد است و الله اعلم بحقایقه خواجه عطار رازی
همان است که مذکور شد و بعضی ابا خواجه حمید عطار کاتب متحد دانند شیخ فرید
الدین عطار قدس سره یگانه آفاق و قدوه عشاق بوده شرح عظمت
شانش در دفاتر عالم نگنجد چنانچه حضرت مولوی معنوی اشاره بدان
فرموده در آنجا که گفته است ۵ هفت شهر عشق را عطار گشت

وما هنوز

ماخوذ اند رقم سلک کرده ام. مجملی از حالات آن والا مقدار در کتب اقدمین
مسطور است از فرط اشتهار حاجت تکرار ندید تولد شریفش در عهد سلطان سنجر
در سنه ۵۱۳ بوده و یکصد و چهارده سال عمر یافته هفتاد و پنج سال در نیشابور مانده
و بیست و نه سال در شادیاخ کرده مرقد مبارکش نیز در انجاست
شهادتش در سنه ۶۲۷ در واقعه چنگیزی بدست یکی از کفره واقع شد در هنگامی که
نیشابور را قتل کردند و بعضی در این تاریخ اختلاف کرده اند گویند کافری
شیخ را اسیر کرده ببازار آورد تا شهیدش کند شخصی رسید و حقیقت را
دریافت کرده گفت این مرد را مکش و عوض ده تا هموزن او زر سرخ
بدهم شیخ گفت مرا باین قدر مفروش که زیاده از این میخرند کافر بقول شیخ عمل
کرده از آن مرد در گذشت قدری راه که رفت شخصی دیگر بایشان رسیده
از صورت حال اطلاع یافت گفت این مرد را مکش و بمن بفروش
بیک اوبار کاه دارم از وی در عوض بلسان شیخ با آن کافر گفت بفروش که
از این بیشتر نمی ارزم کافر در غضب شد شیخ را بشهادت رسانید حضرت
شیخ را در مراتب سخن کمال قدرت بوده دیوان غزلیات و مثنویات
بسیار از ایشان بیادگار روزگار مانده خواجه عبدالخالق غجدوانی از خلفا
اربعه شیخ نجم الدین کبری است قدس سره عبدالعزیز کاشانی از عزیزان
صاحب ایمان خوش بیان بوده است خواجه عبدالغفار فائینی گویند
با شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه معاصر بوده ابوالفضل حاجی عثمان
قروی محمد عوفی گفته که از لطیف طبعان خراسان بوده جلال الدین

عفیفی فرزند قطب الدین است خواهرزاده و هم او تربیت کرده شیخ فخرالدین
ابراهیم العراقی الهمدانی از بزرگان سلسلهٔ علیهٔ صوفیه و از مشایخ این طبقه است
بوده اول بخدمت شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رسید بمدارج عالیه
عروج فرموده بعد از آن بخدمت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مشرف گردید
کمال تربیت از جناب ایشان یافته بمصاهرت شیخ نیز معزز گردید
آخر از هندوستان مراجعت نموده در شهر ذیقعده سنهٔ ششصد و هشتاد
و هشت در دمشق بحق پیوست مرقدش در زیر پای شیخ محی الدین
ابن عربیست قدس سره جناب شیخ چون مشاهدهٔ جمال ازلی
را در کسوت طلعت ماه رخان مینموده بسبب تعشق و گرفتاری به
سلسلهٔ زلف خوبان هدف تیر ملامت اهل زمان میبوده
تصانیف خوب از ایشان در عالم یادگار مانده از آنجمله لمعات است
که لطیفه لوایح شیخ محمد غزالی بقلم آورده و دیوان غزلش مشهور است و این
رباعی که بنام شیخ عراقی مشهور است در دیوان خواجه حافظ هم نوشته اند غالبا
سهو نویسنده باشند و رباعی از عراقی باشد رباعی اینست زنجیر
سر زلف تو تاب از چه گرفت وین چشم خمارین تو خواب از چه گرفت
چون نیست بجز برگ گلی بر تو ترد سر باده مست بوی گلاب از چه گرفت
شیخ عزالدین نسفی از اکابر صوفیه است تصانیف عالیه دارد و از
وی در عالم بیادگار مانده و در مجالس العشاق که ابوالغازی سلطان حسین
میرزای بایقرا است بنظر رسید که حضرت شیخ را نگاری بپسر یکی از امرا

تصانیف

سلطان

سلطان جلال الدین بن سلطان محمد عاشق شد عنان شکیبائی از
دست دل داده گریبان رسوائی چاک نموده این معنی موجب انفعال آن
جوان گردید اظهار کلال از وی نمود شیخ مجلث زده گردید و این رباعی را نمود
ای سیل فنا نام من از یاد ببر ‌ بردار ز خاکم و ز بنیاد ببر ‌ بر داور او که نامه نشنید
گردی از کوچه او غبارم ای باد ببر ‌ تیر دعای شیخ بهدف اجابت رسیده
سپاه چنگیز خان بآن شهر تسلط یافته قتل عام نمودند متعلقان شیخ و آن
جوان نیز در آن میان کشته شدند شیخ بخراسان آمد از آنجا بعراق رفت در
شهر ابرقوه در تاریخ ششصد و شصت و یک رحلت فرمود در آن ایام
که از چهار سو ابواب نوامیس بر رویش گشاده بود این رباعی را گفته است
کس در کف ایام چو من خار مباد ‌ محنت زده و غریب و غمخوار مباد
نه روز نه روزگار نه یار و نه دل ‌ کافر بچنین درد گرفتار مباد ‌ شیخ عزیز الدین
فرید به نسبت پدرش که فرید الدین نام داشته او را عزیز الدین می گفته
اند چنانچه پسر نجم الدین عزیز اشتهار داشته انشاء الله تعالی در
روضه الفاذ ذکر می شود خلاصه از اکابر خراسان و اعاظم متصوفان بوده
عزیز الدین محمود کاشانی از مشایخ عالی مرتبه سلسله صوفیه بود در نفحات
ذکر احوال او مذکور است قصیده تائیه فارض را شرح فرموده و تصانیف
عالیه از وی مانده است از جمله ترجمه عوارف است گویند عشق نام
بغیر از وست خواجه عزیز الدین شهر والد از استادان مسلم الثبوت فن
بلاغت گستری بوده بزینت اهل فضل و کمال مشحون است با جلیلم خاقانی

و ابو العلاء و سید ذو الفقار معاصر و مصاحب بوده حکیم عبد العزیز عسجدی
ابن منصور مروزی است از بلغای زمان و فصحای دوران بوده در خدمت
یمین الدوله سلطان محمود غزنوی کمال قرب و عزت داشته اشعار متینش
کمیاب است وی از شاگردان حکیم عنصری بوده ملک الجبال علاء الدین حسین
جهانسوز عباس الغوری پادشاه خورشید کلاه بوده که آفتاب از نهیب
مغفرش سپهر بر سر کشیده و مریخ از هیبت نامش خنجر از کف انداخته
به تیغ زبان و زبان تیغ عالمی را مسخر کرده چون از شعله فکرت و آتش قهر
جهان افروز عالم‌سوز بود لهذا بجهانسوز اشتهار یافته در هنگامی که سلطان
بهرام‌شاه را با آن جلالت شان منهزم کرده تا بهندوستان گریزانید
و خود بر غزنین مستولی گردید خواست که بخون سلطان سوری غزنین را قتل نماید
باز ترحم فرموده از خون اهل آنجا درگذشت و در جنگ دیگر که سلطان سنجر
و بر او شکست نمود بطرزی بر خورد که سلطان از خون وی درگذشت
و در همان مجلس امر باطلاق فرموده احترامش بجای آورد و طبقی پر از
جواهر بر سرش نثار کرد وی در بدیهه این رباعی را گفته بسلطان گذرانید
بگرفت و نکشت شه مرا اندر کین ❊ با آنکه بدم کشتنی از روی یقین
و بلطف بخشیدم در تمکین ❊ بخشایش و بخشش چنان کرد و چنین
و بر سر یکتا باد این رباعی را گفته ملک فرستاد و واقف همچنان شد
که وی گفته بود چه انقراض دولت غزنویه بر سر خسرو ملک نسبت
یمین یکتا باد شد اول پدرت نهاد کین را بنیاد ❊ با خلق جهان ظلم

به بیداد

ملک آل محمد در بار سر نام بکنا باده زهر نیک بانداخت همان تا افتاد بر بیداد
ملک علی شاه بن سلطان تکش شاهزاده خوارزم بر نیکو سیر بود محمد عوفی
گفته با آنکه در شجاعت گوی مردی از یلان رستم می‌ربود چون کوکب بخشش
در حضیض ادبار بود چندانکه کوشش کرد دختر این بیشمار در رشته آویز حرف
نمود ترتیب نشد تا آخر در حدود فیروزکوه مغلوب سپاه اجل گردیده بتیغ
هلاک نوشید امام علاء الدین اوزجندی از شعرای جهان بوده اشعار
خود را بجرم عبداده است خواجه علی رامیتنی الملقب بعزیزان و خواجه
نساج قدس سره از اعاظم اولیا و اکابر اهل الله است با علی و الد راه
حقیقت عروج فرموده صاحب خوارق و کرامات عالیه بوده است
گویند معیشت خود را با اجرت بافتند کمیکند رانیده است و حضرت مولوی
معنوی اشاره باحوال ایشان فرموده درین بیت که گفته است
گر نه علم حال فوق قال بودی کی شدی · بنده اعیان بخارا خواجه نساج را
مولانا علاء الدین دهلوی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین اولیاست
قدس سره ملفوظات شیخ را جمع نموده موسوم بفوائد الفواد کرده این بیت
از وراست · مرا نسیم تو با جید صبا کجاست که نیست · کجاست
زلف تو مشک خطا کجاست که نیست · علی ابن الحسین الباخرزی
از مستعدان روزگار و هنرمندان عالیه تبار بوده و مقارن علی شطرنجی
رند یکه تاز آن سخنوری بوده هرگاه رخ اندیشه را در عرصه بیان حرکت دادی
شاهان اقلیم سخنوری را از فرس حکمت بمات نمودی با لامعی بخاری معرکه ۴

و چندی و بعضی خالد مصاحب و موافق بوده بر کار شاگردان حکیم سوزنی افضال بوده اند

غرائب و بدایع وی گفته عماد الدوله ابو احمد اسفراینی کاتب در فضل و

هنر یگانه آفاق بوده در خدمت سلطان سکندر منزلتی عظیم داشته

استاد شهاب الدین عمعق بخاری از استادان معتبر مشهور زمان بوده.

جمیع سخنوران باستادی وی اقرار نموده اند و مداح سلطان سنجر و سلاطین

که سابق بر او بوده اند کرده عمر دراز یافته بود استاد ابو المنصور بن محمد المروزی

در فضل و کمال بی نظیر و بیهمال بوده و در مهندسی گوی سبقت از مهر فلک

می‌برده ظهورش در زمان سامانیه بوده و خروجش بمقامات کمال در عهد

غزنویه شده جمیع استادان و ارباب کمال باستادی و تقدم او معترف شده

اند چنانچه شاه ابو رجای غزنوی در جائی گفته است ع من نخوانم اگر شعر

گرفته عماره و حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر از شنیدن این بیت او وجد آمده

بزیارت وی رفت الف آورده است و آن بیت اینست ع اندر

غزل خویش نهان خواهم گشت تا بر لب تو بوسه زنم چونش بخوانی حکیم

عمادی الغزنوی از پهلوانان معرکه فصاحت و شهسواران عرصه بلاغت

مداح عماد الدوله دیلمی بوده بدین نسبت عمادی تخلص میکرده و به غزنوی

و سلطانی و شهریاری نیز میگفته اند شهریاری تخلص نیز کرده است که در جای

خود ذکر کرده شد عمید الدین الدیلمی اللوبکی از اعاظم فضلا و اکابر حکما بوده ولادتش

در سنه ششصد و پنجاه و پنج و عمرش پنجاه و چهار سال گفته اند در تواریخ مذکور است

که در هندوستان ملازم سلطان محمد بلبن میکرده و اشراف دیوانش بوی مفوض

بوده اشعارش اکثر مصنوع است حکیم ابوالقاسم حسن عنصری ملک الشعرا
و مرجع الامرا بوده افاضل عصر نواله خوار خوان تربیتش بودندی در خدمت
سلطان محمود غزنوی بر چهار صد شاعر که همه یگانهٔ زمان و اعجوبهٔ دوران
بودند سروری نمود و همه بر استادی و تقدم وی اعتراف داشتند
ثروت و مکنتش بحدی بود که چهار صد ترک زرین کمر در خدمتش
دامن همیان بسته بودند و چهار شتر اسباب طلائی او را میکشید گویند
جمیع ادوات و ظروف سرکاری حتی دیگدان و غیره از طلا و مرصع
بوده از جمیع امرا و سلاطین در جلالت شان گوی سبقت میبرده
است اوراست مولدش بلخ و مرقدش غزنین است گویند
وفاتش در سنه ۴۳۱ در زمان مسعود بن محمود بوده ـ بگرفته سر زلف تو
رنگ از دل تو شرمنده وفا و مهر رنگ از دل تو تا کی شود کبر پلنگ از
دل تو فولاد زده لب بسته سنگ از دل تو راقم حروف در جواب این
رباعی دو رباعی گفته بقلم می آرد مقبول نظر نکته شناسان معنوی باد
ای بخت سیه گرفته رنگ از دل تو فولاد زده لب بسته سنگ از دل
تو آیینه و نور الفتح کامل وفا فخر از نام کنند و ننگ از دل تو ای
صیقل دین بنده زنگ از دل تو وی شهره بقدر نور رنگ از دل تو
ناقوس بناله در فرنگ از دل تو شرمنده دل آهن و سنگ از دل تو
خواجه عین القضات همدانی قدس سره کنیت وی ابو الفضایل و نامش
عبد الله و نام پدرش محمد میانجی است جامع جمیع فضایل و علوم

بوده و از مشایخ عالی قدر سلسلهٔ علیهٔ صوفیه است خوارق و کرامات از وی
چندان بظهور آمده که در شرح نتوان کرد از جملهٔ احیای اموات و شفای مرضی و تصرف
در اشیا و در زمان و در اشخاص بسیار از وی بیقصد و شعور سر زده لنعم فاعل
چون پری غالب شود بر آدمی ۞ گم شود از مرد وصف مردمی ۞ هر چه گوید آن
پری گفته بود ۞ زین سری نی زان سری گفته بود ۞ چون پری را این دم و قانون
بود ۞ کردگار آن پری خود چون بود ۞ وی از اقران حسین ابن منصور حلاج
قدس سره صحبت داشته چون ابو القاسم وزیر در کرمان را عداوت با وی
بوده در سنه پانصد و سی و یک بدعوی الوهیت متهم کرده پوست برکنده در وی
کاه در پوس منمود او بخت و بعد از آن از دار فرو آورده در بوریای
نفط آلوده بسوختند و سی روز قبل از این واقعه این رباعی را گفته و در کاغذ
نوشته سر آنرا ممهور نموده بیکی از مریدان خود داده بود ۞ ما مرگ و شهادت
از خدا خواسته‌ایم ۞ وانهم بجز کم بها نخواسته‌ایم ۞ گر دوست چنین کند
که ما خواسته‌ایم ۞ ما آتش و نفط بوریا خواسته‌ایم ۞ خدمت مشایخ
انبساط بسیار کرده و از هر یک شرفیابات خواسته اتمام کارش از
خدمت شیخ [illegible] قدس سره بوده محمود عارف راست ۞
ای خبر و خزان نظری کن بگذار آن ۞ در ولش نو از لب گل باغ امارت ۞
مولانا عارف از شعرای عهد سلطان حسین میرزا بوده مولانا عارف
استرابادی راست ۞ تا خاک پای از نظر اهل در رفت ۞
چندان گریست دیده که دریا بکردرفت ۞ مولانا عابدی اسمه نامی [illegible]

بوده و در خراسان بگوشه نشینی و عبادت اشتغال داشته محمد عالم
سمرقندی راست ه ما سیه روزیم بدبختیم غم اندوخته ، شمع مقصودی
بعمر خود شبی نفروخته ، مولانا عالم هروی در زمان اکبر بادشاه بهند آمده اورا
ه گمانِ آن دهان مشکل خیالِ آن میان مشکل ، میانِ این و آن
مشکل مرا افتاده مشکلها ، عالی خراسانی راست ه آه و فریاد که
آخر شدم از یار جدا ، چرخ بدمهر مرا ساخت ز دلدار جدا ، الله الله چه بلاست
که چون ماتمیان ز جدائی کنم دیدهٔ خونبار جدا ، آه صد آه رفیقان که بعیب
حسرت و درد دل جدا اند ز من و من شدم از یار جدا ، مولانا عبد الوهاب
منجم بوده موطنش گیلانست او راست ه ز بیوفائی جانان چنان
نمود مرا ، که دل نهم بجدائی و دل نبود مرا ، خواجه عبد الله زکائی از مشاهیر
زمانست قصه موش و گربه از منظومات اوست با خواجه سلمان و غیره
صحبتها داشته عبد العزیز خان بادشاه سمرقند بعد و این بلوای آن عبد العزیز
خان بادشاه توران است که در زمان شاه سلیمان مغفور صفوی بعزم کعبه
بیت الله بایران آمد و مدتها مهمان شاه مغفور مذکور بود و ابیات
بسیار از آن بادشاه یافته شد از جمله این بیت را از وی نقل
کرده شد او راست ه بر در و در کوه صحرا لاله را یک یک تماشا کن ، تماشا کن
نمانید دل پرخون من یک لاله پیدا کن ، خواجه عبد القادر مراغی الغیبی
الحافظ از مشاهیر زمان بوده و هنرمندان دوران عبد الله خان
بادشاه مستقل توران بوده وی الغ محمود سلطان و نبیره شاه بداغ

سلطانست. محمد شاه خان شیبانی که بادشاه مغفور شاه اسمعیل صفوی
در مصاف وی را کشت وی عم او بوده و این عبید الله خان بادو لک
هزار لشکر با بادشاه طهماسب ماضی مغفور صفوی مصاف داد سپاه شاه
بهزیمت رفت و همراه شان ۳ هزار سوار در بالای بلندی باقی مانده
بود با همان سه هزار سوار شمشیر کشیده علی کوبان الغول عبید الله خان تاخت
و عبید الله خان را منهزم گردانید چهل هزار سوار ترک خونخوار دران معرکه بضرب
شمشیر قزلباش بخاک هلاک افتاد از دست سواری از سواران قزلباش
گرزی بر فرق عبید الله خان رسید از اسب در غلطید و چون شاه فرموده بودند
که هر کس بیش از یک ضربت نزنند لهذا با تمام کارش نپرداخت و وی
خود را بشهری رسانید سوارش لنگ گشت از صدمه آن صدمه آن ضربت گرز
شل بود لهذا مشهور بعبید کل گردید و شرح این مصافات و حالات او در
کتب تواریخ مثبت و مسطور است درینجا زیاده ایراد آن لایق ندید صلاص
خان قد بود بادشاه دلیر شجاع لجوج بود خرابی بسیار بخراسان رسانید و
چون جمیع را بیاحق رکشت از جمله مولانا هلالی مظلوم را بجرم تشیع بشهادت
رسانید عجب تر آنکه مولانا هلالی در میان شیعیان متهم بتسنن بود و در ترکی
و فارسی اشعار بسیار دارد و این رباعی را در هجو اتراک گفته است ای
قوم که از شما وفائی نرسد بر خلق خدا بجز جفائی نرسد سهلست اگر شما
فی ارزید باید قدم شما بجای نرسد عسکری میرزا ابن ظهیر الدین بابر
بادشاه گورکانیست بنجوت و جلادت مشهور بوده با برادر بزرگ خف

که همایون بادشاه باشد مخالفتها نمود اول بار که همایون بادشاه بهروی
استیلا یافت از جرایمش درگذشت بار دوم بمکافات وصف مخالفت
آغاز کرد آن نیم تبه او کرده محبوس نمود آخر از حبس گریخته قلندرانه بزیارت
بیت الله مشرف گردید و در آنجا داعی حق را لبیک اجابت گفته
بکعبه لقا شتافت عسکری بادشاه در باب او تاریخ فوت او
عقلی گلشنی راست — بهار آمد که هر خرد و بزرگ افغان بلبلها در جنت
گل کنند ریحان و هر سبزه زند کلاه عقلی تخلص راست — تا نگلندت
مرا بخت بد از یار جدا — غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا خواجه عصمت
بخاری وی خلف خواجه مسعود و از نسل حضرت جعفر طیار است اجدادش
همیشه معزز و مکرم بوده اند عاشق سلطان خلیل ابن میرانشاه بوده
در مدح وی اشعار بسیار دارد در آخر ترک مداحی خلایق کرده بوده است
وفاتش در هشتصد و چهل بوده چنانکه گفته اند — تاریخ وفات خواجه
عصمت هر کس که شنید گفت رحمت — عقلی خافی همشیره مولانا جامی گفت
عقلی اشکوا بین از خدنگ سنج ابرو لب او راست — قامت سرو
که در آب گرفتار شده کرده دعوی بقد یار و نگونسار شده شیخ علاء الدوله
سمنانی ابن احمد بن محمد بیابانکی است اصلش از ملوک سمنان است
در عین شباب بخدمت ارغون مشغول گردید و در یکی از محاربات
جذبه بوی رسید ترک علایق دنیوی نموده بسلوک مشغول شد
و با علماء ارباب عرفان شرف نموده در سنه ۶۸۵ در بغداد بخدمت شیخ عبد الرحمن

گشته رسید و در سنهٔ در شب جمعه بیست و دوم در سن هفتاد سالگی
درگذشت مباحثات و مراسلات وی با شیخ عبدالرزاق کاشی
رحمه الله در کتب سلف و خلف مذکور است و مطاعن شیخ
شیخ اکبر قدس سره مشهور است مکتوبی که شیخ عبدالرزاق به وی نوشته
با جواب وی در نفحات ثبت است از جمله در آن مکتوب نوشته
است که ای عزیز در وقت نوشتن خود هر وقت اشارت کتاب
فتوحات را مطالعه میکردم تا بدین سخن رسیدم که گفته است سبحان
من اظهر الاشیاء و هو عینها نوشتم که خدا شرم نمیدارد از حرف حق
ای شیخ گفتن اگر تو می شنیدی از کسی که میگوید فضله شیخ عین شیخ
البته با او مسامحه نمیکردی بلکه غضبناک می شدی بر وی این چگونه
جایز است بر عاقل که این هذیانها را نسبت کند بخدا توبه کن بخدا
توبهٔ نصوح تا نجات یابی از این ورطهٔ هالک که عار میکنند از آن دهریون
و طبیعیون و غیره والسلام علی من اتبع الهدی و ملا محمد رحمه
الله در حاشیهٔ نفحات الانس می آرد که همانا منشاء طعن طاعنان
در حق شیخ یا تقلید و تعصب است یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی
یا غموض معانی یا حمل کلام بر معنی مشترک و متبادر چه بعضی از اکابر
مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و سید محمد گیسو دراز قدس سرهما طعن
و تکفیر واقع شده و ایشان مبرا و منزه اند از تقلید و تعصب و از عدم
اطلاع بر مصطلحات بلکه مطلق را در کلام وی رضی الله عنه حمل

بر مطلق

بر مطلق عام شامل که اطلاق عنوان اخذ الست نموده اند و عینیت اشیا را
در مرتبهٔ وجود اشیا فرا گرفته و حال آنکه مراد شیخ اطلاق لابشرط است و اشیا را
معدوم دانسته عینیت از جهت دلالت بر آن ثابت فرموده و این شیخ
آلاء عینیت است که از آن محذوری لازم آید و حال آنکه عینیت امر
موجود بموجودی دیگر را محالست والله اعلم قدوة الافاضل صدر لوی تعنق
میر شمس الدین فقیر عباسی دهلوی سلمه الله در حاشیه نوشته که اشیا
را فضل حق فهمیدن از جهت فهم تحسین خلاصهٔ کلام است یا در فهم شیخ علاء الدوله در خصوص
این مسئله قصوری واقع شده است با آنکه سبب کثیر از عوام و حفظ مرتبه
شرع و حدت این اعتراض را نموده است والله اعلم میر سید علی همدانی
بفضایل ظاهری و باطنی مشهور زمان بوده مسافرت بسیار کرده وفاتش
در سادس ذی الحجه ٧٨٦ در ولایت ختلان بوده و این رباعی را نقل او حلی
در زند که بعضی بنام شاه سنجان نقل کرده و هم بنام میر سید علی ظن غالب آنست که
از میر سید علی باشد از ابیات دیگر شش چنین استنفاد میکرد و بالله العلم
گر بدر بیتری تنها منزل تو ور کوه شوی گر گرسنه باشد کل تو گر مهر علی نباشد اندر دل تو
تو مسکین تو و ستیعهای بجا حاصل تو بابا علیشاه ابدال از واصلان
بوده گویند در وقتیکه مولوی جامی در نماز بوی اقتدا کرده بود بجای الحمد این
بیت را خوانده من زنده این سرو باز غم تو غم ندارم زغم تو اخیبانم که غم تو
هم ندارم مولانا علی در اواخر زمان سلطان حسین میرزا البحر صراحه بوده
علا از صاحبدلان آگاه بوده در علوم غریبه و جفر و تسخیر یگانه است از شاگردان

مولانا علی ... و سنا ... الطاف العلوم و در فانون
فرزندی کمال ... از ... است از ... تعالیم
از جملهٔ ... صفات ... آن
وفاتش عالی ... والفضائل

شمس الدین عبد الله شیرازیست وفاتش در سنه هفتصد و شصت سال
بوده در شیراز مدفونست او راست از رشک عشق بیخبری حاصل
پرسش ما غوغا گشته ایم تو در پای بندیم میر علی صفاهانی از فضلاء
زمان بوده استاد علم موسیقی خوب میدانسته او راست کامل
را که بکدر سر و جان کرده بر سر خود بگذارش که بر آن کرده خواجه حافظ علی
ولد مولانا نور الدین محمد غوریانست در صنایع سخن قدرت خوب داشته
از قصاید مصنوع سلمان را جواب خوب گفته است سید علاء الدین
کاملان و اصلست اصلش از خراسان بوده بهند آمده در بلده اوده
ساکن گردید و بر اهل جیونپوری در غایت خوب او معتقد بود نکات خوب
در آن درج کرده و در تجرد و ده هر زبانها فکر است بیت اول آن است
ما مقیمان کوی دلداریم رخ بدنیا و دین نمی آریم و بیت آخر جمیع این است
که جز بیمان دل مبین جز دوست هر چه بینی بدانکه مظهر اوست علی
استرابادی منشی و صاحب کمال بوده علی ابن سید بدخشانی از فضلا بوده
و در حق شاهان بدخشان کرده است شیخ عماد الدین فقیه کرمانی از زمره دانشمندان
کامل و از کاملان و اصل بوده است در تصوف صاحب سلسلست
در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده این هر دو از معتقدان وی بوده اند
وفاتش در سنه ... اتفاق شده در شیراز مدفونست اشعار خوب از وی
بسیار ضبط کرده اند میر عماد الدین شیرازیست و در خراسان سکونت
کرده بوده از معاصرین شاه اسمعیل صفوی بن سلطان حیدرست انار الله

بر ره نهاده از روست سه نه چو بیرست وز آن تیغ بحباب زده که بدر گشتن ما نقشها
بر آب زده ❊ چو برگ سبز بکنی برگ بار باید کف ❊ از بن دو کار یکی اختیار
باید کف ❊ بیت اول را از اصحاب بنام فدای کرمانی ضبط کرده است
الله اعلم ❊ عماد الدین قزوینی از شعرای زمان خود بوده شیخ عماد حرف
از محرمان محفل میرزا سنجوزی بوده مولانا عیاری استرابادی راست
وی بیت ❊ چو پیش آید براه آن دلبر رعنا مرا ❊ از شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا
عیانی استرابادی بوده او راست ❊ وز سر از لای نرخم بو نیست مرا
بخت بد بین که با انهم نرسد روست مرا ❊ امیر علی کنک از امرای ترخان
بوده او راست ❊ ز شباران عالم هر کرا بینم غمی دارد ❊ دلا دیوانه شو
دیوانگی هم عالمی دارد ❊ قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی از فضلای عالیقدر بوده و
از دانشمندان عالیه درجت است وکیل مطلق سلطان یعقوب بوده در
جمیع مهمات امور ملکی و مالی رجوع بوی می آوردند و در اجرای احکام شرع
کمال جد و جهد داشته و در رونق دین کمال اهتمام بعمل می آورده و در
معدلت گستری مبالغه مینموده بعد از سلطان یعقوب خلیل صوفی
که امیر الامرای سلطان یعقوب بود و عداوت قدیم بوی داشت
همت گماشته و بکارده بشهادتش رسانیدند وقع هذا الامر فی یوم … سنه
گویند که قاضی مرحوم با انهمه ورع و زهد در کمال شعف بشرب و عاشق
پیشه بوده و هر که با محبت آرام نداشته اشعار با مزه دارد که بی تامل و فکر

از مقوله گفتگو بر زبانش جاری میشده والحق این کمال مرتبه صفای طبع است
تخلص وی عبرت است مولانا عادل این رباعی را صاحب هفت
اقلیم از وی آورده است ◦ عاشق شب وصل یار بگزیده خویش
از بهر مراد دل غمدیده خویش خواهد که درازتر شود هر روز ز هجران شب سیاهی
دیده خویش ◦ مولانا عابد صفاهانی در عهد شاه طهماسپ ماضی مغفور بوده
او راست ◦ ما را لبت سبزه خط رونما شد سر زد خط سبز تو و خضر
ره ما شد ◦ مولانا عارف شاعر بوده با آنکه مخدوم میر لسبه از فرط خنکیها
که غم روزگار منجر بمفلوجی شده در اصفهان درگذشت معاصر تقی اوحدی
بوده حکیم عارف الایجی فارسیست بهندوستان آمده تقی اوحدی او را
دیده میر عارف یزدی شکسته نسخ تعلیق را خوب مینوشته وی نیز در
همان عصر بوده او راست ◦ مرا جان دادن از شوق تو آسان ولی تا
دیدن روی تو مشکل ◦ مولانا عارف صفاهانیست وی نیز معاصر کاتب است
او راست ◦ غنچه این باغ را باد بهار آه داد ◦ غیر دل خون چکان درد دل
بلبل نماند ◦ مولانا عاجزی در دکن بوده وی نیز از موزونان آن زمان است
◦ تا سر کوی عشق خانه ماست ◦ چرخ در طوف آستانه ماست
ابوالفتح عالمی در مرثیه فرزند دلبند خود گفته است ◦ در غنچه چو گل هنوز ای
میوه دل ◦ باد اجلت چرا فکند اندر گل ◦ نادیده ثمر از ملتین ز تو گشت نخل
بر بود عهد دل گرفت بر دل ◦ مولانا عاقی از عوام اصفهان بوده بعض او را

بهاوری

نهاوندی دانسته از هندوستان آمده نشو نموده آخر بسبب صدور
حرکات ناشایست از وی جهانگیر بادشاه حبس فرموده مولانا عاشق
از عاشقان هندوستان بوده او راست بیت سر چشم بار کردم که هجوم سنان
غمزه او نفسی بگذارد که دل آرمیده باشد مولانا عاشق سیستانی را
بیت تا باور روشن کنم راز نهانی خویش را بو ختم چون شمع مغز استخوانی
خویش را مولانا عاشق دیگر بوده او راست بیت تا کی این نا آشنائی
تا کی این بیگانگی چند چون بیگانگان ما و تو از هم بگذریم مولانا عاصی در
لباس درویشی میزیسته عاصی دیگر بود او راست بیت ای عشق نه کافرم
بخدای درمی تعجیل بخون من بفرمای درمی ای غم همه وقت میتوان کشت
مرا از راه رسیده بر آسای درمی شیخ عارف نام وی بایزید است
اصلش بغراست در عهد عبید الله خان در بخارا متوطن شده چنانچه
دیوان وی بنظر راقم حروف رسیده خود در دیباچه آن منقول کرده که باعث
بر تدوین اشعارم وفات عبید الله خان شده و تاریخ جمع و تدوین اشعارش
نهصد و سی و هشت بوده قصاید در مدح خان مزبور دارد و در بعضی
غزلیات متتبع غزلهای عبید الله خان کرده جواب گفته بیت
مولانا عبد الرزاق گیلانی از افاضل روزگار و از علمای نامدار بوده حکیم
ابو الفتح که از امرای اکبر بادشاه بود و حکیم همام و نور الدین قراری پسران
اویند عبد الباقی نهاوندی نکته سنج و قابل بوده بهندوستان آمده در
خدمت خانخانان بسر میکرده عبد الوهاب تخلص وی غنایت و از

سادات معموری صفاهانست بسیار فهیم و قابل و کاردان بوده در علم
سیاق و حساب کمال استحضار داشته اشعار خاقانی را شرح کرده بود در
اقسام سخن طبعش قدرت و قوت داشته شیخ عبدالحق دهلوی از فضلاء
هندوستانست شیخ فیضی رباعی در وصف او گفته که مصراع آخرش اینست
ع مصحف بزبان داری و زنار بدل؛ گویند این بیت از وست ۵ رنگ
حناست بر کف پای مبارک نه با خون عاشق است که پامال کرده
عبدالرزاق نام شاعری است عبدالسلام مشهور بقاضی زاده سمرقندی قابل
و فهیم بوده او راست ۵ بیوفائی بوفا نبود که از وی دور است و سگ
کوی توام سگ بوفا مشهور است عبدی گونابادی اصلش از تونست
شاعر خوب گوی خوش اعتقادی بوده مدایح اهل بیت طاهره علیهم
السلام بسیار کرده کتاب گوهر شهوار از تصنیفات اوست در خدمت
سلطان ابراهیم میرزای جاه صفوی می بوده عبدی ابرقوه در عهد
شاه طهماسب ماضی مغفور بوده و ابهم عبدی تخلص معاصر یکدیگر بوده
اند میر عبدالحسین از اعزه زمان خود بوده او راست ۵ به بزم تو که
نمی آیم از اغیار بترسم ز خوی نازکت بیشتر ترسم و بسیار بترسم
عباسی از سادات بوده به نسبت ملازمت شاه عباس ماضی
مغفور عباسی تخلص میکرده آخر بسبب تقدیر بهندوستان افتاد شیخ
عبدالصمد جبل عاملی از مستندان زمان و افاضل دوران بوده برادر
کوچک شیخ المحققین شیخ بهاء الدین محمد عاملیست قدس سره

و حمزه

وحضرت شیخ رساله صمدیه که در علم نحو بعد از کافیه ابن حاجب بهتر از آن
خوبی نیست بنام او نگارش فرموده اند شاه عبد العظیم یزدی از
سادات النجابت بلطایف و ظرایف شوق تمام داشته ظرایف
بسیاری از خود و دیگران جمع کرده نسخه ترتیب داده بود پادشاه مغفرت
اساس شاه عباس ماضی صفوی انار الله برهانه ابن شاه سلطان
محمد خدابنده ابن شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل صفوی الموسوی الحسینی
نور الله مرقدهم شهریاری بود که اگر محرران عالم بر لوحهای دهر بخواهند شرح شمه
از محامد صفات و پاکی گوهرش بنگارند حقا که عاجز و قاصر خواهند گردید
و این سخن مبراست از اغراق و مبالغه چه کتب تواریخ بصدق این مقال
حجتیست قاطع اگر بعضی از سلاطین زمان صاحب یک صفت
یا دو صفت ممدوح بوده اند وی جامع جمیع صفات حمیده که لازمه
جهانداریست بوده کسیکه بر کتب تواریخ سیما عالم آرا نظر کرده باشد
دانسته خواهد بود که شاه عباس مغفور چگونه شهریاری بوده در صغر سن
بقوت تدبیر و عقل و بیمروی اقبال بر جمیع امرا و سرکشان قزلباش
که پدرش را عاجز کرده و مادرش را کشته بودند و هر یک کوس انا لا غیری
می نواختند غالب آمده آتش فتنه ایشانرا بآب تیغ فرو نشانید
و چون مباشر امور سلطنت گردید ایرانرا رشک گلستان ارم گردانید
چنانچه جمیع معظمات عمارات ایران بنا کرده آن شهریار است چندین
شهر در مازندران و خراسان و عراق و آذربایجان ساخته است.

خصوص اصفهان را که رشک جنان نموده و فالوده‌ها بجهت مهمانداری مسافران
بحدی بسته بود که در جمیع منازل و مراحل از یک تا هزار و از هزار تا
ده هزار غریب و لونکا از زرد و سفید و سیاه و از لوزی و غریب هر کس
و هر قدر بودند در کاروان سراها که ساخته شده هر گاه وارد میشدند بمان
لحظ ما یحتاج جمیع البسه و فراش در خور هر کس ملازمان شاهی که
باین کار گماشته شده بودند حاضر میکردند و ظروف در کمال تکلف از
چینی و غوری و غیره در هر منزل و مکان آنقدر بوده که همه مسافران کفایت
میکرده و باز هیچ بلدی از آن مکان سپرده میشده و این امر همیشه از عراق تا مازندران
بوده و در طرف بلاد دیگر نیز رواج داشته لیکن نه باین افراط و سلوکش
با طبقه ناس چنان بوده که هر کس چنین میدانسته که شفقت شاه
بروی زیاده از دیگری بوده که اگر فرزند دلبندش نظر کج برای میدید هر دو
چشمش را بخنجر عدالت کنده بیرون آوردی و باران همتش در جاهائی که گنجایش
داشت سبزکن نهال امیدواران بود مجاز با آنکه او با سلاطین آفاق
نموده خط نسخ بکارنامهٔ رستم و اسفندیار کشیده است و همانا هیچ یک در هر جا که
بکار برده دستور العمل خردمندان جهان گشته و اثبات و نفوذش بحدی بوده
که تفصیل خلق مطلع نیستند چنانچه اگر بعضی از وقایع حالات وی نگارش
رود ظن غالب است که حمل بر اغراق نمایند لهذا قدم قلم را از آن وادی
کوتاه داشت مجملاً شهریاری با این جمعیت صفات حمیده تا امروز احدی
نشان نداده بغیر ما قبل سکندر توان و سلیمان نشان داراشاه.

[illegible] طبقات [illegible] کمال [illegible] ۵۵

عباس بعنوان شنیدن مولانا ظهوری نقاش از شکار کردن شاه مغفور در ساقی
نامه تحفه منظوم کرده از انجا که آن پادشاه فلک جاه را میل تمام بصحبت
شعرا و ارباب کمال مبذول گاهی شعر آبدار از زبانش سر زدی طاهر نصر
آبادی این بیت را در تذکره تحفه بنام مبارک او ذکر کرده است نه زهر
شمع و گلم چون بلبل پروانه و دانم یک چراغم داغ دارد یک گلم در خون کشد
و میرزا جلال منجم در بازیچه حسب الامر آن پادشاه جنت آرامگاه مبنی شده
این تاریخ را در باب بنای تکیه‌های چهار باغ از اعظم و سکندر شان نقل
نموده است کلبه را که فرشتم بانی مطلع تکیه سکان علیت زین سبب
فیض یافتم زاله که مراحم با عیار از لیست خانه دولت لذتش تاریخ
بجو تکیه از کلب آستان علیت عبدالله خان اوزبک پادشاه توران
بود با لشکر ولایت خراسان دست یافته اطمینان کمال یافت و مکرر از
سپاه قزلباش منهزم گردید تاریخ شکست آمد بعبدالله اوزبک
تاریخ فوت اوست که کنش سال پیش از وقوع گفته شده بود طبع موزون
داشت این بیت ازوست بیت قسم باه جهان سوز که معزوم بر
آتشی که سمندر حریف دود وی نیست عبدالله فرخودی از معنی آفرینان
عالم سخنوری است معروف و داشته که نام وی مستی بوده برای وی گفته
چه پرسی از من و مستی و می پرستی من که رفت در سر مستی متاع هستی من
میرزا عبدالله جابری ولد میرزا سلمان جابر است بصفات حمیده آراسته
بود میرزا عبدالله بن خان اعظم زاده است در شینه اکثر خون دیده قسمت

بباده در ساغر ما باده انگور نگنجد مولانا عبد الله شوشتری تا نی نفر از حد
نوشته اگر مفهوم شود خوب شد لیکن این رباعی را از وی نقل کرده اند شعر از خوان
فلک قرص جوی بیش مخور انگشت عسل مخواه صد نیش مخور از نعمت
الوان شهان دست بدار خون دل صد هزار درویش مخور حکیم عبد الله
کاشانی در خدمت جهانگیر بادشاه می بوده میر عبد الخیر قزوینی از سادات
قزوینیه بوده او راست شعر رقیب محرم و من دور گر دشمنت بای از این
بمیز کردی میان دشمن و دوست میر عنایت از جماعه تکلو است از بصیرت
عاری بوده بهندوستان آمده در طاعون لاهور بعز آخرت شتافت
مولانا عذاری در همان زمان بوده حسن بیک عجزی تبریزی از شعرای
مشهور زمان شاه عباس ماضی صفوی بوده مولانا عرفی شیرازی رحمة الله
علیه اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است طنطنه سخنوری وی عالم
را فرو گرفته و صیت شاعریش از مشرق تا بمغرب رسیده در میدان بلاغت
گستری گوی فصاحت از میدان سخنوران زمان ربوده است فضایل
نوالش خط النسخ بر اوراق سبعه معلقه کشیده غزلیات روح افزایش
زبان طعن بر آب حیات گشوده بچستگی معانی و شستگی الفاظ و عذوبت
کلام و نازکی ادا و نازکی مضمون را با هم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی
باین جلالت شان گذشته مولانا مرحوم در زمان اکبر بادشاه بهندوستان
آمده در خدمت آن بادشاه شرف عظیم نموده و با شاهزاده سلیم که آخر مسمی
بجهانگیر بادشاه بوده خصوصیت و محبت مفرط داشته چنانچه بعضی

شانزد

۹۹۹ ه

شاهزاده متهمش کرده اند عاقبت حسادتش در عین جوانی مسموم
کردند هادی کلام عرفی شیرازی تاریخ فوت اوست این بیت را در
قصیده از قصاید که مشتمل است بر مدح سرور اولیای علیه السلام گفته
بکاوش مژه از گور تا نجف بروم ٭ اگر بهند بخاکم کنند و گر بتتار
پس از فوت مولانا او را در لاهور بخاک سپرده اند بعد از چند سال
درویشی آمده با شنباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود نبش قبرش
نموده استخوانهای او را بنجف برده در جوار آن آستان عرش مکان
مدفون نمود و بعد از آن حقیقت این حال معلوم شد ملا ورقی همدانی
این قطعه را در تاریخ بردن استخوان او بنجف اشرف گفته
یگانه گوهر دریای معرفت عرفی ٭ که آسمان پی پروردنش صدف آمد
بجرم اولیا آمد بگردنش گردون ٭ شکست بر صدف لبهای پر شعف آمد
طهماسب بیک عرشی از شعرای غرای زمان بوده تقی اوحدی نوشته
که و برادرزاده اصلانش از اکراد است رضیع صبیه اسمعیل میرزای
ابن شاه طهماسب ماضی بوده در اوایل حال عهدی و در اواخر
عرشی تخلص میکرده عرضی لاهیج راست ٭ دست خواهش کوته و
دامان دل در چنگ ناز ٭ چون ز لبهان وصال او بگاهی بیرون کنم
میرزا عرب مشهدی مقلد و نقال و مزاح بوده در خدمت حمزه میرزا
و شاه عباس ماضی بوده او راست ٭ حیوان ابر سیه جا کنم
در زیب و ارغنون نشینم سبقت ندارم غبرتا بهیمیت ام خر بنشینم

۱۰۲۷ ه

غریب صفاهانی میر غریب شاه از سادات رضویه بوده او راست
بنوعی از تغافلهای او نومید شد قاصد که از شرمندگی گردید پیام من فراموش
میر غریبی در عهد شاه طهماسب مغفور ماضی بوده در خدمت میرزا اشرف
جهان بسر کرده غریبی تبریزی غریبی تتاغ از شعرای متقدمان بوده این
بیت دردمندانه از نتایج طبع اوست
بیت که از کوی تو افغان و بیتاب روم تیغ بکف دود در پی کویم و در خواب روم
محمد مومن غریبی از فیروزآباد شیراز بوده نیست غریبی شاهنامه خوان
در دکن بوده میر غریبی کاشی نقی اوحدی نوشته که وی را دیده ام و این
رباعی از وی مشهور است بنام باقر ماوراء النهری هم خط کرده انه الله
لعلم از خون جگر چهره گلگاه شستیم رخساره بخون چنانکه خواهی شستیم
چندان بکل ستیغ دور از رخ تو کز مردمک دیده سیاهی شستیم میر
غریبی از اهل همان زمان بوده میرزا جانی غریبی اصلش از قزوین است
و بعضی گفته اند تبریزیست در حساب و سیاق کمال مهارت داشته
در عهد شاه عباس ماضی مغفور بوده میر غریبی مشهدی راست
جز زهر غم نصیب من تلخکام نیست گویا بدور ما قدح راحت بجام نیست
چشم پر آب و حال خراب و دل کباب خود گو که در فراق تو ما را کدام نیست
در نامه که شرح فراق تو سر کنم صد بار رسال نویسم تمام نیست غریبی
خان در هند بوده او راست عکس چشم پر خمارت در شراب
افتاده است ماهی مستی که پر مستی در آب افتاده است غریبی یزدی

راکلب

راست ـ دوستان در بوستان چون عزم گل چیدن کنند اول
از یاران دور افتاده یاد من کنند قاضی عطاء الله رازی البسیار خوش صحبت
و عیاش بوده و در زمانیکه فیما بین شاه طهماسب مغفور ماضی و خواند
گار روم صلح واقع شده وی ماده تاریخ را الصلح خیر یافته این بیت را
گفت ـ منهی اقبال در بزم کهنه دهر ـ غلغله انداخته الصلح خیر عبد الکریم
جونپوری از شهزادگان هندوستان بوده عطائی تخلص میکرده لیکن او جدی
و پیرا دیده است عطائی نام شاعر هرات معلوم نشد که از کدام عطاست
علی بکتبائی قزوینی در عهد شاه طهماسب ماضی مغفور بوده او راست
اظهار درد دل بر دلدار چون کنم ـ ترسم ز خوی نازکش اظهار چون کنم
قاضی علاء کبریکردوی از افاضل زمان بوده مولانا لسانی شیرازی غزلی
دارد که مطلعش اینست ـ امروز بر لبان سخن آرزانم که توان گفت
وز درد جدائی نچنانم که توان گفت ـ قاضی مزبور مصراع عجیب مصراع
اول مطلع مذکور ساخته و باستحقاق مصراع مولانا را صاحب سلم
و الحق گنجایش دارد و آن اینست ـ دیروز بر لب ثانی خود را بحق گفتم
امروز بر لب نیز از آنم که توان گفت ـ در تحفه الثانی نیز اینچنین داد فرق
میرزا غیاث اکبر بدخشی بوده ـ و در خدمت اکبر بادشاه بسر نموده بابا عسا
جعفر اما بی در اصفهان بمکتبداری اشتغال داشته در سنه ٢ وفات
یافت ـ میر سید علی همدانی در عهد جهانگیر بادشاه در هند بود میر علی قزوینی
خالی از جذبه و حالی نبوده است ـ وفاتش در سنه ١٠٢ هجری واقع شد

شاه علی قلندر در زمان عصر بوده در هندوستان و توران سیاحت میکرده
او راست بیت من و بد حال آنچنین یا رب چه خواهد گفتنم گر با کراما نی
بدین آلوده دامان بگذرد میر علاء تبریزی از شاگردان ملا وحشی بوده ملا
علاجی در علم جراحی عدیم المثل بوده او راست از ملازمان شاه عباس
ماضی مغفور است علیقلی بیک جمدان اغلی از اعاظم جماعت ذوالقدر است
در عهد شاه طهماسپ ماضی کمال عزت داشته شاه وردیخان بیک
ذوالقدر عبوری تخلص خلف الصدق او بوده و بیراست بیت و از
نیزه بازی چه اندوختم جز ابله نوازی نیاموختم عباسقلی بیک ترکمان ابن
سلطان خلیل است در زمان جهانگیر پادشاه بهند آمده از اهل
مناصب گردید خواجه عبدالله فراهانی از نویسنده های زبردست بوده
علوی تخلص داشت میر عبدالله از اعزه زمان بوده مولانا عهدی از شعرای
زمان شاه طهماسپ ماضی مغفور بوده طهماسب قلی بیک عرضی که اول
عهدی تخلص میکرده و قبل از این گذشت غالبا که همین عهدی باشد
عبدالهی بغدادی حکیم عبیدی در اینست در عهد شاه عباس ماضی مغفور بعهد
قاضی عهدی رازی وی نیز معاصر شاه طهماسب ماضی مغفور بوده قاضی
عبدالعزیز عهدی خراسانی در عهد اکبر پادشاه در هند آمده و با قاضی نور الله
شوشتری مصاحب و هم درس بوده قضای کنبایت بدو
تعلق داشته آخر مراجعت کرده بوطن خود رفت در شعر صاحب دیوان
است خواجه عبدالحکیم عهدی وی نیز در عهد اکبر پادشاه در هند بوده در

سیاق و حساب عدیل نداشته عهدی قلندر خراسانی بود عهدی فراکوی
عهدی تخلص داشت معلوم نشد که کدام عهدی است بیت ابروی
عهدی بمراد خویشتن سجده کردم که صد جا شکست ایمانم شکست مهر
عیسی هروی از شاگردان ملا وحشی بوده بهندوستان آمده باز بایران
مراجعت نموده مولانا عیشی از فراحصار بوده اول مجنی تخلص میکرد
اکبر بادشاه اورا عیشی تخلص داده و بیراست بیت زبین عدم نشود
از در کتابت فضلش نجنبانک ساختن صحیفه خاک برداری دروش
عیانی خلف الصدق مولانا رفیعی بوده لقب احدی و بیرادیست بیت
عزیزی قزوینی از افاضل زمان بوده صاحب تصانیف است اوراست
بیت تن سیمین چو اورا اندر چاک پیرهن پیدا سیمین در باغ جوی شد
زهر کی باسیمن پیدا مولانا عاکل استرابادی از فضیلت بهره مند بود
و در خدمت سلاطین دکن میبود عاکل که عاقل بیک گویند سلطان نیز
عاقل بیک و دو راست بیت افسوس که شد عمر گرامی برباد یک لحظه
دلم نگشت از غم آزاد نه داد دلم داد کسی در عالم نه داد دل کسی
توانستم داد عباسقلی خان خلف الصدق حسن خان شاملو است
وی مثل پدر بیگلربیگی دار السلطنه هرات بوده ابواب نوازش
بر روی خلق سیما بر ارباب فضل و کمال گشوده میداشت و ب
بچهل سال در آن مملکت علم اقتدار افراشته صیت معدلتش
عالم را فرو گرفته بود مولانا ناظم هروی مثنوی یوسف زلیخا را جواب

آن طحان عالیشان در سلک نظم کشیده است چنانچه در اول
آن کتاب نیز اشاره با بعضی نموده خان لنبز بورگاهی بگفتن شعر و معما مشغول
میشد الحال این بیت از افکار طبع اوست : زلفش از کاکل سیه
خاطر است زیر دست چون تا خوری بودن بلاست : میرزا عبدالله
عشق خلف الصدق مرحوم میرزا محمد شفیع مستوفی موقوفات و والد
مرحوم مغفور میرزا داود مستوفی است که ذکر ایشان در روضهٔ الدال
سمت گذارش یافت میرزا عبدالله مغفور در زمان شاه
سلیمان مبرور به رحمت الهی فائز گردید میرزا عنایت برادر میرزا
صالح تبریزی شیخ الاسلام است که در روضهٔ الصاد ذکرش گذشت
میر عبدالحی از سادات عزیز القدر قم بود خواجه ابو عوت از اعزه تجار
بوده پدرش عطاری میکرده معاصر شاه سلیمان مغفور است این بیت را
میرزا طاهر بنام او نوشته است : عقیقت بنهاد که شهادت نامه اوست
تخلیت محبت که دل پاره پاره اوست : آقا عباس پسر خواجه عبد
الصمد گیلانی مشهور به سمند است در عهد شاه سلیمان در اصفهان فوت
شد میر عباس رضا از سادات تویسرکان است بسیار نیکو کار و پاکیزه روزگار
بوده در زمان شاه سلیمان به هند آمد باز مراجعت بوطن کرده
مولانا عباس رضا تبریزی خالی از فضیلتی بوده گویند بعد از کشته شدن
میر عماد خوشنویس مشهور رفته رفته که شاه عباس ماضی مغفور مقصود
تربیت او شده در اندک زمانی پهلو به میر عماد میزد دیباچه

عما

عماد این است که مولانا هفت خط را باستقلال مینوشته و میر
مرحوم را فقط انبساط بر خط النسخ تعلیق بوده کتابه دروازه مسجد شیخ لطف الله
که برابر دروازه عالی قاپوئی دولتخانه اصفهان سلاطین صفویه واقع است
و کمر صفه در مسجد جامع جدید عباسی را بخط ثلث وی نوشته و دو
رباعی بخط النسخ تعلیق بر روی طاقهای روی بازار حلاجان و خفافان
واقع بدر مسجد شیخ لطف الله نوشته که کارنامه آفاق است و آن دو
رباعی یکی در نعت و یکی در منقبت است و در آخر قطعات نام خود را
عماد رضائی عباسی مینوشته عدد حروف عماد رضائی با عدد حروف
خوشنویس عهد موافق آمده این رباعی را میرزا طاهر در تذکره خود بنام
وی آورده تا خانه نشین شدی ای در خوشاب پوشیده مرا
از غمت دیده بر آب من خانه دل خراب کردم ز غمت تو خانه نشین
شدی و من خانه خراب ⁘ میر عماد خوشنویس مجرد بود در نوشتن خط النسخ
تعلیق یگانه آفاق و در فن خوشنویسی در عالم طاق است خوشنویسان
زمانه در استادی او اتفاق دارند تا آن خط وضع شده احدی را مجال آن
نشد که دم از همسری آن تواند زد راقم حروف خط میرزا بورا بر خط میر عماد مرحوم
ترجیح میدهد و درین باب شرکای وافی دارد و البته چنین است خلاصه
میر مذکور بیشتر چون آزاده وضع و درویش مسلک بوده است اعتنائی
که باید بامرا و بادشاه نمیکرده چنانچه شاه عباس مغفور ماضی هفتاد
تومان بجهت میر فرستاده خواهش نوشتن شاهنامه کرد بعد از یکسال

کسی را فرستاد که اگر کتاب تمام شده باشد بیاورد میر مقصود که از اول
تا انجام نوشته بود در بغل نمود و پیغام کرد که وجه سرکار زیاده بر این تکلیف نکرده
شاه را این معنی ناخوش آمد آن ورق را واپس فرستاد که مطالبه نمود
میر ابیات مزبور را معترض نموده به مقتضای کلیش از شاگردان خط تعلیم
کرده هر یک یک تومان حاضر کرده در یک لحظه آن وجه را تسلیم تحصیل
شاه نمود این معنی هم بخاطر شاه گران آمد و چون میر مرحوم متهم به تشیّع
بوده و شاه عباس مغفور با نهایت کمال سرگرانی داشت این حرکت
نیز علاوه آن گردید تا آنکه روزی شاه بمقصود بیک فرمود که کسی نیست
که این شستن را بکند در شب شنبه روز که وقت سپیده صبح میر برای
غسل جمعه بحمام میرفته آن بیک سنگدل کمین کرده زخم کاری میر را بدرجه
شهادت رسانید و خود پنهان شد صبح که این خبر بشاه رسید در ظاهر
بجهت انتظام ملک فرمود که تفحص نمایند که قاتل کیست نظم قاتل
خوش آنکه شب کشی و روز آئی بسر که آه این چه کسست و که کشته است
این را چون مردم قاتل را میشناختند که چگونه قاتلست بعرض رسانیدند
که بکوچه تاریک خلوتی کشته شده است قاتل معلوم نمیشود شاه نیز خاموش
مانده خون میر پایمال شد و بزبان حال این بیت را بعرض میرسانید
نشان خون شهیدان عشق مبطلند حذر کن الکحل و حنای دست
نگین را میر حسین عشاق از سادات حسینی کلیبایگان بوده ملا عصری
تبریزی بوده در نزد او نشو و نما یافته و در اصفهان سکونت داشته

او را الکن

اوراست ــ آمد گل و خزان شد و نوروز هم گذشت گر و پرش نگفتم و
امروز هم گذشت ــ عظیمای نیشابوری خلف ملا قیدی برادرزاده ملا
نظیری است در سخنوری کمال قدرت و دستگاه داشته بهندوستان آمده
در خدمت شاهجهان بادشاه معزز گردیده چنانچه بدیوانی و بیوتاتی لاهور
سرفرازی یافت مثنوی عظیم مسجع بغور دارد شنیده شد که خوب گفته است
ــ قاصد آمد گفتمش آن ماه سیمین بر چه گفت گفت با هجرم بسازد
گفتمش دیگر چه گفت گفت دیگر بار خط خوانش نگذارد بیرون گفتمش
جمعیت از یاد خاطر داد از بهر چه گفت گفت سرا باید شش از خاک ره
کمتر شمرد گفتمش کمتر شمردم زین تن لاغر چه گفت گفت چشم لاغرش
را از غضب خواهم سوخت گفتمش من سوختم در تاب خاکستر چه گفت
گفت خاکستر چو گردد خواهمش بر باد داد گفتمش بر باد رفتم در حق محشر
چه گفت گفت در محشر بکیدم زنده اش خواهم کرد گفتمش من زنده گردم
ز خیر و شر چه گفت گفت خیر و شر نباشد عاشقان را در حساب گفتمش
این همه حساب با لب کوثر چه گفت گفت با ما هر لب کوثر نشنید عاشق وقت
گفتمش کی عاقبت آید از این بهتر چه گفت گفت دیگر نگذرد در
خاطرش یاد عظیم گفتمش دیگر بگو گفتا مگو دیگر چه گفت ــ در این
غزل اورا لغزشی رو داده است چنانچه نعمت خان عالی نیز با این
مضمون بر خورده در مقطع غزل خود آن عیب را وا نموده است و مقطع [illegible] بود
این است ــ هست عالی از عظیما در غزل سهوی عظیم زانکه از قاصد بود

بیک کف لب و لب بر کفیت حق آنست که بغمت خان هم این غزل را بسیار
بهمزه گفته است ملا عرشی از قریه فیروزشان که از توابع در توسفادران
اصفهان است بوده اسم وی آقا علی و برادر زبدة السالکین حاجی اسمعیل
فروشانست استفادۀ علوم از خدمت ملا عبدالله شوشتری نموده
و کتب طبیه در خدمت حکیم شفائی دیده بحسب قسمت بهندوستان آمده
در خدمت رستم میرزای صفوی مغفور است بسر برده آخر برهنمونی قاید توفیق
بزیارت امام الانس و الجن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و السلام مشرف شده
در جوار آن آستانه مدفون گردید میر عبدالرحمن ولد سید کمال الدین
قمی است که ابا و اجدادش متولی بقعه منوره متبرکه معصومه زمان اختصاص
داشته اند معاصر شاه سلیمان مغفور صفوی بوده ملا علی شیرازی در قم
توطن داشته و با حکیم رکنا مصاحب بوده میر عبدالحسین عارف کاشانی
معاصر شاه سلیمان مغفور است میر محمد طاهر کاشانی تخلصش علوی بوده معاصر
شاه سلیمان مغفور است شعرش اینست ه اشکم چون شبنم شبی می
دل ز تنهائی پر است همچو ساغر همدمی کو تا دل خالی کنم ه عارف شیراز
در اوایل سلطنت شاه صفی مغفور صفوی در لباس فقر باصفهان آمده
منکشف است که خالوزاده ملا عرفی مغفور مرحوم او را است ه خدا از چشم بد
یارب نگهدارد صفاهان را که هر سو جلوه گر بینم سیاه چشم کلاهان را ه عارف در
تبارزه ساکن عباس آباد اصفهان بوده از شاگردان میرزا صائبای
مغفور است و تخلص هنر از میرزای مرحوم مزبور دارد تتبع خط میرزا صائب
نموی که

بنحوی کرده است که خط او را از خط میرزا صائب فرق کردن مشکلست کتابت
دیوان میرزا و میرزا بو را اکثر بوی تعلق داشته محمد رضا مهر تبریزی متخلص بعنوان میرزا
طاهر نصرآبادی نوشته که در مشهد مقدس بصحبت وی رسیدم مجموعه کمالات
و اخلاق حمیده بوده میر عبد الله خلف ملا غنی تفرشی است میرزا طاهر در تذکره خود
این بیت را بوی منسوب داشته . بخانه اش روم و این کنم بهانه
خویش که مست بودم و کردم خیال خانه خویش . میر عرفان در زمان
شاه عباس ثانی در اصفهان بوده کتاب فروشی میکرده . عادلای بلخی
بایران آمده در خدمت میرزا طاهر وحید مسوده نویس بوده شوق هند بسرش افتاده
بهندوستان آمد و باز بایران مراجعت نمود در شیراز ساکن شد و در همانجا
وفات یافت . میر عبد الله عیسی ولد شیخ محمد عطا طبع تخلص است که از
مشایخ اشترجان من اعمال اصفهان بوده . بیت . از جام محبت بدمدهوش
و با شاهد عاشقی هم آغوش بوده او راست . لاله از خجلت همچشمی
داغ دل من زین چمن خیمه بیرون برده به هامون زده است . قدرا
عرفان تخلص از نامداران اصفهان بود در زمان شاه سلیمان مغفور فوت
شد . شیخ عبد العزیز عزت از استادان عالمگیر بادشاه بوده و در کمال و فضل
فضل گوی مسابقت از امثال و اقران میبرده گاهی متوجه نظم هم میشد
خواجه عبد الله عرفان با محمد افضل سرخوش معاصر بوده شعر عارفانه میگوید از و است
. جدا از خود ببین خواهی تو هم کرده بجوست . اگر معنی همین معنی و گر صورت
همین صورت . میان ناصر علی اصلش از سرهند است بکمال تجرد

و وارستگی بسر می‌برده از مشرب تصوف بهره وافر داشته بعنوان سیاحت
مدتها در بلاد هندوستان گردید آخر الامر در دار الخلافه دهلی عزلت گزید و در
سنه هزار و صد و هشت همانجا درگذشت در جوار سلطان المشایخ
حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره مدفون است و دیوانش در هند
شهرت دارد اما شنیده که در کلامش هست عبا تخلص میکرد عبا
عظیم خلف الصدق میان ناصر علی است بالفعل در شاهجهان آباد
ابا عن جد سکنی دارد و بکمال تجرد و وارستگی بسر می‌برد عظیم تخلص دارد میر عبد
الجلیل بلگرامی وطنش قصبه بلگرام از مضافات صوبه اوده است جامع
علوم و کمالات بوده و در صنایع و عروض و معما مهارت تمام داشته
مدتها در دار الخلافه دهلی بوضع عمدگی بسر برده در اوایل جلوس بادشاه
عالم پناه سنه ۱۱۳۸ از دنیا رحلت کرده این رباعی در منقبت شاه اولیا
علیه السلام از وست از بهر محبت علی هستی ماست یکلحظه این
بهار تر و هستی ماست دل ساغر و حب ساقی کوثر ما از بیکئه غدیر خم
مستی ماست میرزا مهدی عالی مشهدی از شعرای زبردست مشهور
بود در تمامی خراسان در عهد خود نظیر نداشت مولد و مسکنش مشهد مقدس
و در نهایت صلاح و تقوی اوقات گذرانیده فی الجمله مراتب علمیه بهم رسانیده بود
و بسیار درویش نهاد و پاک اعتقاد بود قلیلی از اشعار ایشان بنظر رسیده
اما معلوم شد که شعر بسیاری از هم عالی دارد و شاهد آن این بیت اوست
که گفته زاشعار رنگین صد و سه هزار نوشتیم بر صفحه روزگار در سنه هفتاد

وداع عالم فانی نموده در جوار روضهٔ مقدسهٔ امام ثامن ضامن علیه السلام
مدفون گردید این بیت از آن است ره دلپذیر و سالک
آزاد و نوازش نمیباشند بیرون از خویش رفتن را صدای پا نمیباشند
ملا عباسی از اعاظم فطرتان و کرام گوهران مولدش قریهٔ کوهسار که یک
فرسخی دار السلطنهٔ اصفهان است اتفاقاً مشغله والدش حاجی زین
العابدین کوهساری بشغل بنائی روزگار میگذرانید هرچند عامی بود لیکن
ببرکت صلاح و دیانتی که داشت حق تعالی او را بفرزند سعادتمندی چنین
افتخار بخشید از اوایل صبا کمر همت بتحصیل کمالات بسته بااندک
وقتی علوم ادبیه را خوب ورزیده در علم قراءة و فن موسیقی سرآمد
روزگار گردید و از عجایب کمالات ظاهرهٔ آن هنرمند حسن خط او
که دست استادان اولین و آخرین را بتخته عجز و اعتراف بقصور بسته
قلم مشکین رقمش در جلوه گری چون سرو آزاد و در روش بیاض
صفحه رشک افزای خانهٔ مانی و بهزاد بود الحق خطوط آن جواهر رقم کحل
الجواهر دیدهٔ هنرپژوهان و انفس فرح خاطر خبیر این ملوک قدردان است وده
قلم را بهر روش زیبا مینوشت در آخر این آیه را بموقع رقم مینمود که تلک
عشرة کاملة کتابت قرآن از حفظ مینمود اول تمام صفحه را اعراب
میگذارد و بعد مینوشت چنانکه هر یک از اعراب بجا و بموقع
واقع میشد و عجیب تر آنکه هر خطی را که نقل مینمود خواه زشت خواه
زیبا چنان نقل میکرد که خطاطان ماهر از منقول عنه ممکن نبود که امتیاز

کنند حافظه اش بمرتبهٔ بود که هر کتابی که بتامل دو بار مطالعه نمودی از بالا و
نقصان از ظهر قلب املاء میکرد و سلیقه اش بجودت و استقامت بنوعی بود
که در روزگار خود فرید بود اشت حسن صوتش در نغمه پردازی وارث
معجزهٔ داودی و حسن صحبتش بزم افسرده دلان را در غنیمت اندوزی بود در
سخن سنجی و نکته شناسی استاد و طبع رسایش نگارخانهٔ بلاغت
گستری فلک بنیاد داشت گاهی رغبت بگفتن شعر مینمود اشعارش
اکثر حالی و مضامینش اکثر عالی تتبعش بدواوین ارباب مقالات
بسیار و اشعار منتخبه از سلف و خلف اکثر را بیاد داشت که بعضها
فرصت صحبت انجام پذیر نبود بسیار حمیده خصال و نجیبه افعال
و فقیر مشرب و بلند همت افتاده بود مواظبتش بدقایق مستحسن
سنیه و آداب شرع عیشه بر وجه اتم و احیای لیالی را بتضرع و زاری شغل
اهم میدانست بالجمله از تصفیق محاصرهٔ اصفهان بعد از استیلا افاغنه
بلطایف الحیل با اطفال و عیال بر آمده خود را بتعب بسیار بلده
همدان رسانید لیکن در آن مراحل صعبه بسیار از حمیدت که در سن چهار
ده سالگی و مورد تعطف و تربیت او بود مفقود شده از این حادثه
تا آخر حیات دل سوخته و افکار بود در اکثر قطعات و صحبات بعد
ازین حادثه این رباعی را بخط النسخ تعلیق جا مینوشت
خوبان بغزبک حسن چون رو آرند کان شهر شماست دارم بشما وصیتی
مگذارید از کف که خطا است دل نام جگرگوشه ام از زرانجا وقف شد که کم

ازنه

که زنده بیابید عزیزش دارید که مصروف آنست مجملا اعزه همدان مقدس
را الامیه و از مواهب الهی شمرده رضا به فتنش نمیدادند تا آنکه یابند که
فرصت عساکر روم شهر مذکور را محصور و بالاخره بعنوت توپخانه و بکثرت
لشکر تسلط شد آتش فتنه در آن شهر چنان بالا گرفت که خشک و تر
در هم سوخته تا سه روز قتل رواج داشت و هر که را یافتند از صغیر و کبیر
معاف نداشتند مولوی عابد که نیز در خانه خود بسعادت شهادت رسید
دل عالمی را بناخن افسوس خراشید مسموع شد که بعد از این حادثه خطوط آن
معجز رقم سردار رومیه که احمد پاشا حاکم بغداد رسیده جمیع را به آب محو کرده
و کف افسوس بهم میسوده در قتل وی دل شد بتعجیل مفرما هم
که پشیمان شوی و چاره نباشد میرزا محمد رضا کلبا بیگی احوالش درست
معلوم نشد فاضل محمد رضا عمش تخلص میکرد از اعزه مقبره دلگشای
نیز در جوار بود و لقب و جوار را اطلاع بر کمالات فاضل و البیان لرستان
فیما او را در مسکن خویش نگذاشته اغلب در خرم آباد بصحبت ایشان
بسر میبرد شوخ طبع و ظرائف و لطائفش بغایت ندارد تا آنکه
شصت سال از عمرش گذشته و عادی با افیون شده بود در واقع
صحبتش از جوانان و شوخ طبعش از ایشان بیشتر بود بطبقه علما
فی الجمله مربوط بود شعر را خوب میخواند و فی فهمید سبب حکام لرستان
از راه ظرافت و هر امحاطب بقاضی کرده بود ندیم الفضلا و فضیلت در خانه
نداشت گاهی غزلی میگفت مدتی قبل از این فوت شد او راست

ن
کلبا بیگانی

ع چون آن شوخ طناز را بشناسم — قیامت کنم ناز را بشناسم

عباس قلی خان داغستانی از مستعدان روزگار خویش بود و در شاهداد

از اکثر اقران در پیش بوده اجدادش از جماعه لشکر بوده که در زمان سلاطین

سابق صفویه در هرات و فراه سکنی نموده چنانچه تا حال باز جمعی از آن

قوم در آن سرزمین میباشند خان معز الیه قدر بود در اوایل عمر بهندوستان

آمد بعنایات و تفضلات شاهی سرفرازی یافته بین الاقران بتعظیم و

ممتاز گردید در این مملکت تشخص تمام عمر گذرانید وقت بیست سال

بود که بعلت پیری در لاهور سکونت نموده صوبه داران آنجا و سایر ناس

پاس حرمت و خدمتش را در همه حال منظور میداشتند در سال

ورود فقیر بهندوستان در شهر لاهور رخت هستی بر بست قامت

قابلیتش بتشریف کمالات ظاهری آراسته و جوهر وجودش باستعداد

هنر و فضایل پیراسته بسیار خوش صحبت و بامزه بود حرفهای شیرین

و نقلهای نمکین داشت از جمله نقل میکرد که وقتی در دکن بمقتضای شباب

مبلغ داده زنی طلبیدم در حین مقاربت دیدم که فرجش موی بسیار

دارد باو گفتم ای بی بی این موها را از اطراف فرج دور کن که

اگر میبینم از الف سرش را خواهد انداخت این بیت او راست

ع یک چشم زدن عنبر گلستان موشد — در پرده هر رنگ

که رفتم قفس شدم میرزا محمد یوسف ... متخلص بعزیز از مستعدان

آفاق و در اخلاق حمیده در عالم طاق بود و در امور دنیوی رشدی بکمال

از حد داشت



از صدارت وزارت اصفهان و تبریز و گیلانات و کوه کیلویه نموده
و همیشه منظور نظر الطاف پادشاه و امرای بوده و همه اعاظم و امرا در همه ابواب
و جمیع امور مراعات خاطرش را منظور داشته در پاس حرمتش
میکوشیدند و از روی درحساب بودند در طریق مروت و وفا و شیوه
کاردانی و سخاوت و پاس مرتبه آشنائی عدیل نداشت نظر بتوجهاتیکه
از والد فقیر دیده بود با راقم حروف القدر خصوصیت و محبت داشت
که ما فوق آن متصور نیست در هنگامیکه اصفهان مفتوح و از ما عجم اخراج شدند
و مرحوم محمد علی خان به بیگلربیگی سرافراز گردید میرزای مرحوم حسب الامر
مهرمان ایران بوزارت کوه کیلویه مامور گردید در بین راه از اسب افتاد
پالنکش شکست و بهمان مرض درگذشت این دو بیت از نتایج طبع
آن یوسف کنعان آشنائی و عزیز مصر دوستیست — بیت جز
بندگیش باعث ایجاد مرا هست این دولت جاوید خدا داد مرا
ز اسالش دل بوسه باجی کام میگیرد بدریا قطره چون واصل شود آرام میگیرد
این رباعی نیز از آن مرحوم بخاطر بوده — ای نور دو دیده بیوفائی نکنی تا ترسیم
که بمیرم و نه بینم دگرت — ای عمر عزیز بیوفائی نکنی — اسمعیل آفندی متخلص بعاجز
مشهور بکوچک چلبی زاده از جمله اعیان و اشراف قسطنطنیه جوان
مستعد آراسته و بحلیه حسب و نسب پیراسته صاحب ذهن دقیق و
فطرت عالیست بخدمت وقایع نویسی دولت علیه عثمانیه سر بلند
ست بزبان ترکی و فارسی شعر میگوید در هنگام تسطیر شعر فارسی از وی

در خاطر نبود لابد بایمطلع شعر که حقیقتا فارسیست اکتفا نموده کین
سر ما به بر درین خاکساران پایمال او کان سبوی آب دیده موی خاک قطره
بازار و نماز سید مرتضی جبل عاملی متخلص بعلم از احفاد مجتهد سید محمد
بن صاحب کتاب مدارک سیدی حمیده خصال صاحب کمالی
بوده بزیور محاسن صوری و معنوی آراسته در سلک ازکیای طلبه
علوم دینیه منسلک و در دار السلطنه اصفهان که مولد و منشاء ایشان
بوده باستفاده و افاده مشغول و کافه انام نسبت بآن سید عالی مقام کمال
محبت و احترام میداشتند طبع در نهایت جودت و سلیقه در کمال
استقامت داشت ایام فراغ را بیشتر صرف صحبت شعر نموده
در غزلهای طرح شریک بود و الحق متانت و قدرت تمام در افکار
ابکار ایشان ظاهر میشد لیکن چون از فرط تقوی و ورع میدانسته بودند که
مسلک ارباب حال مخالف با شرع حقه دارد و لهذا در ورطه
انکار افتاده بمظنه تصوف بسیاری از اکابر سلف خلف منحرف
مزاج بوده بکلام ایشان ملتفت نشده استفاضه فیض که باید نمی
نمودند باین سبب با وجود رتبه تمامی ایشان را حالت و حلاوتی که بایست
نبود در اوان شباب بجوار رحمت حق پیوستند این یک بیت که از
ایشان در خاطر بود ثبت افتاده کم نیم گرد زر دریا انجم بردارد سحاب
چشم وقتی با مستوانی که کند دریابات دل میر عسکری قمی برادر نور الدین
قمی الکبیر تخلص بود خود را در سخنوری بی نظیر میدانست و الحق خالی از وقوف

نبود

نبود بطور برادر گفتگو مینمود و چند سال قبل از این فوت شد میر عبد الائمه
خلف مرحوم میر نجات اصفهانیست در کمال آدمیت و استعداد
بعزت روزگار میگذراند طبعش در انشا مهارت تمام داشت
چنانچه خدمت انشای از دیوان اعلی بوالد مرحومش مفوض بود و باو
مرجوع داشتند گاه بیتی موزون مینمود مدتی قبل از این بعالم بقا رحلت
گزید این مطلع و حسن مطلع از وست ز بخت روز نا امیدیها بغیر من
حرفی شنید تو مکرر از زبان من خونم حلال باد بدشمن اگر کند یک حرف
در حضور تو خاطر نشان من معتمد الملوک علوی خان آنکه ارسطو و افلاطون
بالک علمای دهور و قرون اگر در زمانش بودندی مفاخرت و مباهات
باستفاده مجلس عالیش نمودندی آنکه چرخ اعلم زمانش خواند
دهر علامهٔ جهانش خواند عقلیش ز قیاس عقل بیرون نقلیش از
اساس نقل فزون او جواهر کرم بفرق جهان ریزگان چون صدف
گشاده دهان عقل فعال در اشراق طفل راه او و مشکلات ارباب
کمال موقوف یک نگاه او ست توصیف علو شانش در حیز
بیان نیست اوصاف تو در زبان نگنجد در حوصلهٔ بیان نگنجد
اسم شریفش میرزا محمد هاشم و تولدش در رمضان یکهزار و ثمانین
هجری در دار العلم شیراز که موطن اجدادش است واقع شده و در ظل
تربیت والد مرحومش میرزا محمد هادی شیرازی مشهور بقلندر که از
فرط شهرت محتاج بتعریف و توصیف نیست با علی مدارج علمیه

عروج فرموده و هم دران اوان حسب الامر والد ماجد بزرگوارش از خدمت
مولانای مرحوم ملا لطف الله شیرازی و مولانا مغفور مولانای مبرور شاه
مولانا شاه محمد و آخوند مرحوم مسیحای فسائی استفاده نمودند لیکن از آنجا
که پدر در سنه یکهزار و یکصد و یازده از راه بندر سورت تشریف بهندوستان
آورده در پای قلعه ستاره بملازمت بادشاه مغفور سلطان اورنگ زیب
عالمگیر شرفیاب شده بمنصب و خلعت سرافراز و بعد از چند ماه بادشاهزاده مرحوم
دادگر محمد اعظم شاه والاجاه از خدمت پدر استدعا نموده ایشانرا ملازم رکاب
خواص فرمود و بعد از شهید شدن آن بادشاهزاده مرحوم دادگر محمد
اعظم شاه والاجاه از خدمت پدر استدعا نموده ایشانرا ملازم رکاب خواص
فرمود و بعد از شهید شدن آن بادشاهزاده مرحوم در جنگ برادر
مهتر محمد معظم بهادر شاه و قرار گرفتن ملک هندوستان بآن بادشاه عالیجاه
کماکان معزز و مکرم و بمناصب بلند و تفضلات ارجمند شاهی مفتخر و
محترم می بودند و همچنین بعد از آن در عهد بادشاه محمد فرخ سیر بمزید کامیاب
منزلت و در عهد بادشاه عالم پناه ادام الله اقباله بمنصب شش
هزاری سرافرازی یافته پیوسته منظور نظر کیمیا اثر میباشند در اوائل که موکب
مهرفال ایران پیر نور ورود بهندوستان افکند و خود حکیم المعز الیه از مغتنمات
عصر یافته گوهر ذهن وقادش را بدرجه اعتبار سنجیده ملازم رکاب ظفر
انتساب فرمود بعد از دو سه سال رخصت زیارت مکه معظمه و
معاودت یافته حاصل نمود لشرف زیارت بیت الله مشرف و

بمصداق

بمصداق العود احمد وارد هند گردید کماکان در ملازمت پادشاه
عالم پناه بسر می‌برد با راقم حروف بسیار مربوط و ابواب دوستی فیمابین
همیشه مفتوح است مولانا محمد یوسف کازرونی متخلص بعارف
ذات شریفش مجموعهٔ کمالات ظاهری و باطنی بوده با وجود موهوبات
بسیار قلندر مشرب و آزاده وضع بود خط ثلث و نسخ و رقاع را لغایت
خوش می‌نوشت تا اواخر عمر بیشتر در وطن خویش و دار العلم شیراز
بصحبت مستعدان اوقات مصروف میداشت چندی که در استیلای
افاغنه در اصفهان تشریف داشت گرفتار صحبت بهایم می‌بود بعد از
فتح اصفهان و خلع مادهٔ فاسدهٔ افاغنه بشیراز آمده و در آنجا بجوار رحمت
ایزدی پیوست در فن شاعری دستگاه عالی داشت لیکن اشعارش
پست و بلند بسیار دارد ملا عبدالحی اصفهانی الاصل و در شهر
خود میباشد بسیار بی‌رتبه و هرزه‌گرد و خبیث واقع شده با لشوای
اصفهان مصاحبت دارد و رویهٔ شعر گفتنش بطرز لوطی‌ها و اوباش
و روزمرهٔ بازاریان و الواط است و قسم دیگر بندرت واقع
میشود بهمان روش مرثیه گفته چند بیتی جسته جسته از آن در خاطر
بود ثبت شد ه پند دادن بتو حیف است بدربار زدنست بد قمار
تو دگرت همه ره باز زدنست ه دم اغیار زکو تو گره باید کف با تو
زین لیس صفت تازه زه باید کف ه بیرون باز بتر جستی از اغیار
خوشتست ارّه انگار گل خور زبهکار خرشتست : احمد علیخان عزت

همشیره زاده نواب سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ و نواب معز الملک
را التبنی الفرزندی بر داشته با وجود حداثت سن و تحصیل علوم متداوله
و شعر دانی گوی مسابقت از اقران و امثال ربوده خط نسخ و تعلیق
و شکسته را پاکیزه می نویسد در حسن خلق و سلامت مزاج و صفای ذهن
و درستی فهم و دیگر صفات حمیده سرآمد روزگار است از ناصیه حالش
پیداست که عنقریب در صورت و معنی ترقیات نمایان خواهد
کرد گاهی متوجه به نظم نیز میکرد و این دو بیت از نتایج فکر آن
سلاله دودمان سیادت است ~ در خم زلفتو دل بسته دو عالم میکنند
خانه زنجیر بر دیوانه ما تنگ نیست ~ طاقت عشق ندارد دل غم پیشه ما
ظرف این باده بیرون است ز شیشه ما ~ بر فغانم اگر دهد گوشی ناله تا آسمان
بخود بالد عشق و عاشق برنگ شعله و شمع این همه کاهد آن بخود بالد
افسوس شد گسسته از ضعف رشته آه ~ در ساز بینوائی تاری که بود زن بود
ملا عارف از شعرای لاهور بوده نعمت خان عالی فاضل
تحریر و سخنوری خوش تقریر بود اصلش از اطبای شیراز است
و نشو و نما در هند یافته در خدمت عالمگیر بادشاه ملازم و بمنصب
یکاوری سرافراز بود و در زمان بهادر شاه بخطاب دانشمند خانی
ممتاز گردید در عربیت و منطق و کلام و حکمت و طب مهارت
داشت و در نثر گوی مسابقت از منشیان ادوار می ربوده
اگرچه در نظم و نثر صاحب دیوان و مثنویات است اما کیفیت نثر او

عالم دیگر دارد

عالم دیگر دارد بتفحص در اجزای بیهمتی سرآمد روزگار است و وقایع حیدرآباد
او بر انجمن شاهدیست صادق و حجتیست ناطق در لطیفه گوئی و حاضر
جوابی و بدیهه رسانی نظیر نداشت گویند که شاهزاده عالیجاه محمد اعظم
شاه مجموعهٔ اوراد و خواصات میکرد و عبداد آفریس را الطمع نموده
آن مجموعه را بدزدی طلبید روزی از نعمت خان پرسید که آن مجموعه
چه شد گفت شاه دزدی برده و همچنین جیغه مرصع خود را در سرکار
زیب النسا بیگم صبیهٔ عالمگیر بادشاه بفروختن داده بود مدتی گذشت
وجه قیمت جیغه نرسید این رباعی را نوشته بجناب بیگم فرستاد

ای بندگیت سعادت اختر من   در خدمت تو عیان شده جوهر من
گر جیغه خریدنیست کو زر من   ور نیست خریدنی بزن بر سر من

بیگم بجهت زر روپیه با جیغه فرستاد و در تاریخ کدخدائی کامگار خان پسر
جعفر خان وزیر که ببلاهت مشهور بود قطعه گفته و مصطلحات اکثر
علوم در آن درج کرده و آن قطعه اینست   کدخدا شد بار دیگر خان والا
منزلت   با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین   از سر نو شد صباح عید
بالفتح زند   بازی چرخ و دغا بار شش شاز دگر ستین بار عاقل نام شخصی
از مقربان عالمگیر بادشاه بود کولش بسبب عارضه اعوجاجی داشت بود
و زانوی بادشاه عالمگیر نیز در اواخر عمر بسبب سقطه از مفصل بدر رفته بود
و همت اطبا بند بستن و تقسیم آن می‌پرداختند در آن باب میگفتند
روغنی چون بهتر فرمایند امتحان از لوازم داروست   همه بر بدنش نیز پس

بار عیان آنکه یکسان بود بدشمن و دوست همو الفضل بن عباس ادعا کردن او منبک
از زبرهای فانیکوست یعنی از زر نیکو گفتیم که نهان چون اشاره ابروست
فتنه‌هائی که ما بپا کردیم در زر آنها همه نهان اوست شترهای نعمت خان اکرم
سراپا کیفیت است اما چون تحریر بنا داد این تذکره بر نظم است عنان خامه
را از آن معطوف داشتیم و بکلیاتش حواله نمودیم و چون مطلعش که ذکر
آن در زینت تالیف سنم بود این رقعه را که در سفارش یکی از قضاة بعامل
جاگیر بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه نوشته بر سبیل مشتی باشد
نمونه خرواری درینجا ذکر کردیم رقعه بعد از عرض بندگی اعلام آنکه منتجب پناه
شیخ نظر فارض که مجالس شریف خصائلش در قضاء حاجت سکنه نواحی
اصلاح و جمال حالش در اجابت دعوات معتبر رباح است قطعه زمینی
در سواد قصبه بصیغه وظیفه در تحت تصرف خود داشت متصدیان کار
بفراوری در موضع مخصوصه که خارج از جمع است دخل نموده
و بعلت دخول آنها در موضع مقبوضه بروغن چراغ محتاج و از تنگی
مجر معاش بگرفتن فلوس لاعلاج است اگرچه این شیوه آثار کبر
مشایخ کبار شیخ بقضا داده از وقتیکه عمال بد افعال شروع در این امر
نامشروع کرده اند بر داشته بهم تحت است مینماید اما از درازی
قدعاران کوته اندیشان و طول جفاء آن کافر کیشان چه عجب که در آخر
بفریاد آید چون شرود و درچنین جا ضرور است التماس مینماید که آن
مهربان صورت واقعه را ظاهرا و باطنا بعرض در دم بانع خلافت رسانند

توجه بکنند

نوعی بکنند که بعض فدوی در باب عبور فدک بقاضی وقت گذاشته شود
چون فضیلت پناه مذکور اضطراب کرد زیاده نرفت تاریخ فتح حیدر
آباد مطابق بتعمیه گفته که از محالف روزگار است ٥ بو الحسن داشت
جا بجا در محل گروه پیروانش زانکمان تقدیر چون بیرون رفت او بجاش
نشست شد اورنگ زیب عالمگیر ل دارم بچه فیلبا نخوش اندام و نکو
یارب که بود دیدهٔ بد دور از او بنگر که چه خوشنماست در زیر کجک
چون مردمک چشم بزیر ابرو این تحفه از حمید بنگال و عدیل مو جمع
شده ز قدرت رب جلیل زیبنده و نوخیز چست چالاک سیاه
پس چشم غزال است تحقیق قبیل آقا محمد متخلص بعاشق از مردم اصفهانست
در همان شهر بشغل خیاط اشتغال دارد با وجود طبع موزون سواد فارسی
بهم رسانیده گاهی ابیات خوب از وی سر میزند او راست ٥
ترک سر زلف او باقی بیدل فلکو عاشق از آنهم بترس گو خسته ام گو خم
میرزا محمد علی متخلص بعارف در سنه ۱۱۲۲ تولد وی در هندوستان شد لکن
در صغر سن باتفاق والدش که از فضلای طالقان بود همراه پدران
رفته در طهران سکونت کرد مشهور بطهرانی گردید مبادی حکمت را
در خدمت میرزا قوام الدین محمد فاضل مشهور قزوینی دیده گاهی در
میدان سخنوری جولان میکند در سنه ۱۱۶۶ بهندوستان آمده الحال در شاه
جهان آباد میباشد با راقم حروف کمال ربط دارد او راست ٥
الفت صبح وصال تو نگردید نصیب که کی منت داغ شب هجران سازد

هیچ میدانی چه باشد در حقیقت عاشقی [illegible] کردن اندکی قطره را دریای
عمان ساختن ۞ روضة الغین عضایری رازی از اعاظم
شعرا و اکابر بلغاست در عهد سلطان محمود سبکتگین ظهور وی بوده و در ابتدا
در نیشابور سکونت نموده و از آنجا بخدمت سلطان محمود آمده گوی شهرت
و فضیلت از میدان شعرای پای تخت در ربوده و از سلطان صلات
و انعامات گران پی در پی در گرفت حکیم عنصری را از رشک بروی آتش
تفیع و اشتعال آتش غم بر لب قصیده که هجو او را که بنظم آورده بود
جواب گفته در آن قصیده اعتراضات بهزه بوی نمود آخر کار از وی
عاجز شده دیوانش را گرفته در حضورش تاب نشست با آنکه نزد
سلطان نهایت منزلت داشت احدی جانب او نمود
کرد لهذا اشعارش در صحیفه روزگار کم بیادگار مانده مولانا سعید غزالی
راست ۞ غلام خویشتنم خوانده ماه رخساری ؛ سیاه روی من
کرده عاقبت کاری ۞ شاه وردی خان بیک ابن عشار قابیک
ذو القدر است عنوری تخلص میکرده بغایت بزرگ منش و
شجاع بوده حکیم غزالی مروزی محمد عوفی گفته در سخنوری مستثنی الیهم
است او راست ۞ آزار مکن مبین و بازار مکن تیز کین تیزی
بازار تو بسیار نماند ۞ مولانا غباری هروی در موسیقی مهارت کامل
داشته و خیالی از نشاء جنون بوده او راست ۞ مانند سبزه
خط لعلش ندیده خضر ؛ تا هر چند که در چشمه حیوان بر آمد ۞ مولانا غیر...

فراستی

خراسانیست در زمان همایون پادشاه بغربت هندوستان افتاده
مولانا غریبی ماوراء النهری بوده غریب سبزواری در اواخر زمان سلطان
حسین میرزاست بسیار فهیم و زیرک بوده در انشاء نظم و نثر عدیل
نداشته و در شوخی طبع یگانه زمان بوده اشعاریکه بنام غریب خراسانی گذشت
بوی نیز منسوب داشته اند مولانا غواصی در بحر مدحت آل رسول صلی
الله علیه و آله وسلم غواصی کرده یکصد هزار گوهر ابیات آبدار بخامه نوک سفته بر رشته
توفیق کشیده است در عهد شاه طهماسب مغفور بافخر در عرصه وجود بوده
مولدش یزد است غیوری کابلی در خدمت اکبر پادشاه بوده مولانا
غیاث الدین مشهدی رنگرز بوده مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب
بوده متتبع مخزن الاسرار کرده است اوراست بیت الف با کان باغ:
عارض را تماشا کرده مضطرب بینیت گویا یکجا واکرده غازی قلندر
در اواخر زمان شاه طهماسب مغفور بعرصه ظهور آمده است هر چند قدرت
تمام در سخنوری نداشته لیکن اشعار خوب دارد غباری راست بیت
از یار دور مانده ام و از وطن جدا کس از دیار و یار مبادا چو من جدا
قاسم نامی بوده که بقالی میکرده و غباری تخلص نموده غباری کرمانی
راست بیت زروزگار وصالت دمی نکردم یاد که پاره جگرم در کنار
ناله نریخت غیوری کابلی در هندوستان فوت شده غیوری این
نیز کابلیست در نهایت افتادگی و مسکنت بوده و با میر غیوری
کابلی معاصر است غزنوی تخلص میر محمد خان الملقب بخان کلان

از امرای کلان همایون پادشاه و اکبر پادشاه تعلق داشته و کمال شجاعت
اشتهار داشته و در موسیقی نیز علم استادی میفراخت و در شعر ترکی و
فارسی اشعار دارد لیکن در افکارش مزه که باید یافت نمیشود
ابوالمعانی غیرتی از نواح لاهور است درین بیت عجب نکته درج کرده
و چه خوب گفته است ه انجم ما از نگه جانان دیده و دل خسته ایم به گفتن
بینش بهم دیدن و دل بستن است ● محمد شریف غزالی اندجانی از مریدان
شیخ خوارزمی بوده گاهی شریفی تخلص میکرده ● مولانا غزالی مشهدی از حقایق و
معارف آگاه و در صفای طبع غیرت خورشید و ماه بوده مدتها در خدمت
خانزمان و بهادرخان بسر کرده و بعد از ایشان در خدمت اکبر پادشاه
اعزاز تمام یافته و در سنه ۹۸۰ بمرگ مفاجات درگذشت شیخ فیضی در
تاریخ فوت او گفته ه قدوه نظم غزالی که سخن همه از طبع خدا داد نوشت
نامه زندگی او ناگاه آسمان بر ورق باد نوشت ● عقل تاریخ وفاتش
بدو طور سنه نهصد و هشتاد نوشت ● گویند کلیاتش بهفت هزار بیت
میرسد مثنوی اسرار المکتوم و مثنوی رشحات الحیات از منظومات اوست
میر عبدالغنی تفرشی تقی اوحدی نوشته که در شیراز مدتها باهم مشاعرات
نموده صحبتها داشته ام از سادات تفرش است و در سخن سنجی نادر
زمان بوده میرزا صاحب مرحوم و میر ایزدی نوشته غالبا که میرزای
مغفور غلط کرده باشند چه میرزا و میر اند هیچ و تقی اوحدی و هم او هیچ در یافته
بمصداق آنکه ع سنبه کی بود مانند هیچ ● در شماره سخن تقی اوحدی

بعضی از

معتبر تر از حرف میرزا صاحب است از میر عبد الغنی تبریزی ابیاتیکه میرزا
صاحب نقل کرده تقی اوحدی از میر عبد الغنی تفرشی نوشته است
معلوم شد که میرزا صاحب اشتباه مولد او کرده است و میرزا طاهر نصرآبادی
تبریزی را تفرشی نوشته و هم او نوشته که بسبب استغنائی که از شاه عباس
مغفور ملاحظه از وی بهم رسید او را نفرین کرد در حال فوت شد بقول برادر عزیز
میر شمس الدین فقیر دهلوی سلمه الله شاه عباس علاوه تهمت طاهر صاحب
سیف باطن هم بوده و مخاصمت با چنین کسی کمال اشکال دارد غنی
جمک همدانی بسیار عالی طبیعت بوده بهندوستان آمد [illegible] بکهر
آخر بجهت اکبر بادشاه او را هلاک نمود غنی صفاهانی بیکدم غنی
ز روی بتو قطع نظر نکرد آتش پرست ببین که چه حیران آتش است
این بیت نیز میر غنی نام شاعر است بکن بکوی گلستان
خرام کن تجلیت طراوت گل و بو از بهار بر خیزد غروری هم تنها در کجا
بسوده و نامش حسن است دده عنبری از اتراک کرمان بوده تقی
اوحدی نوشته که وی را دیده ام متتبع اقوال و احوال صوفیه بوده در سال
[illegible] العنزآبادی شهید شد مولانا عنبری شیرازی نامش علی
پهلوان شهرت داشت در کمانداری زبر دست و در شاعری پهلوان نقیر
غیاث الدین نام شاعری بوده او راست بازم از دست
تیغ داماان عصمت چاک شد جز خیالش هر چه بود از لوح خاطر پاک شد
غیاث گورجلوانی در زمان شاه عباس بهند آمده در شاعری

شاه

کمال قدرت و مهارت داشته میر غیاث نیریزی از شاگردان مولانا محسن
حسینیست بتجارت معنت سبک داور است ه هزار بود حباب لبت
چنانکه بپنداری نشسته‌ام تو و راز در میان دارم خواجه غیاث
نقشبند یزدی در شعربافی و نقشبندی دست فلک را بر پیچیده بعضی گفته
است مطلع رباعی او با اندک تفاوتی با مطلع راقم حروف توارد کرده
است و رباعی او اینست ه من در گرانمایه این شش صدفم من مادر دهر
را گرامی خلفم صدرم بملک هنر لعل و شرفم یعنی سگ آستان
شاه نجفم و رباعی راقم سطور اینست ه من مادر دهر را گرامی خلفم
یکتا در بحر بوالعجب صدفم بنمود عجب ار که دل و ابر کفم زیرا
که گدای در شاه نجفم غزالی هروی از شعرای زمان و ظرفای دوران
بوده غضنفر گلجاری در نهایت آدمیت و غایت خلق بوده از
مشاهیر فصحا و معارف بلغاست گویند که عامی بوده به تقدیر غضنفر
بیشه سخنوری و شیر بیشه شبستان معنی پرورست اوراست ملک حمزه از
ملکان سیستان بوده گویند نسب ایشان بکیان میرسد همیشه
حکومت سیستان باین سلسله بوده میرزا طاهر نصرآبادی نوشته که
ملک حمزه را دیده‌ام تخلص عاقل ه غافلا در غایت شوق و
ذوق و در نهایت شور و شوق میزیسته در سخن سنجی بی مثل و نظیر و
دردمندی زبان زد هر نا و میر بوده در عهد شاه عباس ثانی صفوی
بعالم جاودانی شتافت میر غیاث الدین برادرزاده میر هان

ام قوی

[illegible]

ابر قوت است و این بیت از وست * در سرم باز آتش از عشق آن دلبر
گرفت * باز غفلت کرده و بر منبر را از سر گرفت * غنیمت از مردم لاهور
بوده مثنوی قصه عزیز و شاهد را نمره گفته و در بند حضور صادر پنجاب شهرت
دارد و از وست * کرده ام از مهر لب نقد بیانها در گره * بسته ام چون غنچه
بوی سخن را بانها در گره * محمد طاهر غنی از مردم کشمیر بوده که ظفرخان احسن
ناظم صوبه کشمیر بوده و همراه اصحاب بتکلف خانه نور وارد و آنجا شعر غنی
مرحوم صحبت میرزا اد ریافته و با ابوطالب کلیم و حاجی محمد جان قدسی در
همان آوان صحبتها داشته غرض که درستی زبان و روانی الفاظ و لطافت
معانی او مقبول همه بود و الحق از خطه کشمیر مثل او کسی برنخاسته در اوایل
جلوس عالمگیر بادشاه وفات یافت دیوانش تخمیناً دو هزار بیت
است * میرزا احسن غیور از اعزه دار الامان کرمان و در کمالات نادره
دوران بود با آن فطرت و حدت شعور کمتر کسی دیده شده در مقدمات علمیه
و شعر و انشا و فن سیاق مهارتش بحد کمال و در صنایع لطیفه غریبه بیهمال
بود خط شکسته اش به خط استادان خط نسخ کشیده و صیت کمالش
گوش زد دور و نزدیک گردیده چندی بوزارت سیستان مامور و در
بیابان دور دام تصدیع بسیار کشیده باز معاودت بوطن مالوف نموده
اکثر اوقاتش صرف اکتساب شعر و صحبت مستعدان میگذشت شعرش
بکمال رتبه و چاشنی دارد و مثنوی خوب در بحر مثنوی مولوی رومی معنوی
گفته گویا در همان بلده بجوار رحمت الهی پیوست * میر عبدالغنی متخلص

از سادات تفرش و بحسن سلیقه و جودت طبع بی‌بدل و فرید بود و کم ابیات حکیمی
بسیار مربوط و در حسن اخلاق و وسعت مشرب و لطف خاطر یگانه آفاق بی
گشته قوت حفظش بمثابه بود که اشعار سلف و خلف القدر بیاد داشت
که احصای آن فوق طاقت می‌نمود و فکرش در ترتیب نظم بنهایت
رسا و بطور سخن کسی آشنا بود و در سخن فهمی تصرفی و قدرتی داشت در
اصفهان بتحصیل علوم مشغول و گاهی بیتی موزون می‌نمود اگرچه مجموع ابیات
آن ان بصد بیت نشاید که نرسد لیکن همه بیتش گوهری یکتا و دری گرانبها
بود در عنفوان جوانی لباس جاودانی شناخت و در آن ملک مدفون گردید
شیخ محمد علی صابر بن سلمه الله بسیر می‌نمود که از معاصرین بسخن فهمی او کس ندیدم میر عبدالغنی
تفرشی دیگر در زمان شاه عباس ماضی نیز بوده که او هم متخلص بغنی است
روضة الصفا سید الکتاب شرف الدوله و افتخار الملک فرید الدین
احمد ابیوردی کاتب معروف بفرید کاتب در فضل و کمال و علو منزلت و مهارت
آن و ترتیب نظم وحید زمان و فرید جهان بوده چنانچه کلامش
شاهد این مقال است و این قصیده که دو بیت از آن نوشته می‌شود
در مدح سلطان غیاث الدین بن سام گفته و چند بیت از این قصیده
در اشعار قاضی منصور اوجندی هم بسبیل توارد واقع شده ای
گل و می را بهر خمار و لب تو افتخار چون گل مشکون ببار اوفتاده گلگون
بهار شکل گل چون شکل جام و رنگ می چون رنگ گل هست گویا
هر دو را از هم صفتها مستعار فخرالدین اسعد الجرجانی از اعاظم فصحای
زمان و از اکابر

زمان و از اکابر بلغای دوران بوده صیت بهای فضلش سامعه افروز
پرده نشینان صوامع ملکوت و طنطنهٔ صفای طبعش زنگ زدای
قلوب خلوت نشینان عالم ناسوت است از قدمای شعراست محمد عوفی در تذکرهٔ
خود نوشته که بغیر از مثنوی ویس و رامین شعری از وی در روزگار
نمانده و الحق چنین است مگر این قطعه که چند بیت آن نوشته میشود
بسیار شعر گفتم و خواندم بروزگار یکیک بجد بر ثقة الملک شهریار
شاخ هزار امید نکشتم بجد مقتبس آن شاخ خشک گشت نیاورد
هیچ بار دعوی شعر کردند الست شاعری و آنگاه نیز کرد بنا دانی انتخاب
زو کاو ندیدم و نشنیدم از کسی در دولت عجب غلط کرد روزگار مثنوی
ویس و رامین اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسید اکثر اشعارش ساده
واقع شده لیکن حق آنست که با وجود سادگی و بی تکلفی نهایت نمکین
و رتبت دارد و در بعض جاها اگر اهل تکلف رفته باشد نظر بانکه ابتدای
این فن بوده معذور است چه در آن وقت جمال عرائس سخن بحلیهٔ
تکلفات آراسته نشده بود و مانند جادو نگاهان صحرانشین از بی
منت سرمه و غازه صید افکنی دلهای جمهور می‌نموده اند مع هذا القدر
سلاست و فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد
که حقیقت این معنی بسخن دانان روشن خواهد بود خلاصه کلام اگر چه راقم
حروف در ابتدای این کتاب التماس نموده ام که متعرض انتخاب
مثنویات مشهوره نشوم و چون آن نیز مذکور است مگر از مثنویات غیر مشهوره

که قدری بحر بحر خواهد آمد چنانچه این مثنوی اکرم باسم مشهور است لیکن کمیاب است
لهذا الحمد لله قدر مقصد بیت ازو انتخاب نموده در اینجا ثبت نمودم
تمام این مثنوی البته هزار بیت است نصف آن منتخب است
لیکن نظر بحوصلهٔ کتاب کرده انتخاب را هر انتخاب را قلمی نمود که موجب
ملالت نگرندگان نگردد شیخ ابوالوجد فارغی تخلص میکرده از شعرای جلیل
القدر است عم شیخ زین الدین خافیست مدتها در هند بوده بخدمت
همایون بادشاه و اکبر بادشاه رسیده و در مجالس امیر علیشیر مذکور است
که وی هر وقت و در خانقاه جدید هرات سکنی داشت میر ابوالفتح
فتحی تخلص میکرده جنابادی بوده است او راست ← ابروان تو طبیب
دل افکار منند هر دو پیوسته از آن بر سر بیمار منند نظام الدین میر علیشیر فانی
از فرط شهرت احتیاج بتعریف و توصیف ندارد منبع کمالات صوری
و معنوی بوده در تربیت ارباب فضل و کمال بغایت سعی فرموده
و در تعمیر احوال شکستگان همت در زیدی و در آبادی مساجد و بقاع
و مدارس اوقات را مصروف داشتی از فضایل و علوم بهره وافی
داشته اهل هنر را از خوان احسان نصیب وافر بوده تربیت هنروران
را پیشنهاد خاطر بوده چنانچه اکثر از مشاهیر هنرمندان آن عصر تربیت
یافته توجهات وی اند بلکه آثار مساعی جمیله اش تا اکنون باقی
و پیدا است گویند تربیت کرده‌های وی از طلبهٔ علوم و فضلای کرام و شعرای
ذوی الاحترام و نقاشان شیرین کار و مصوران سحر نگار و صحافان بی نظیر

درآن

وزر گران بی عدیل و همچنین از هر فرق حتی انجار و بنّاء قریب بدوازده هزار
کس میر سند العهده علی الرادی و گو بند و دوازده هزار مسجد و مدرسه و خانقاه
و رباط و پل و چاه و نهر از یمین همت او عمارت یافته وی مطاع سلطان
حسین میرزا بوده و اصل او از سلاطین زادهای جغتا است در
خدمت مولوی جامی ارادت و اعتقاد تمام داشته چنانچه بعضی از
مثنویاتش را بنام وی گفته و رسالتش بلیغ فرموده در هنگام رفتن مولوی
جامی به سفر حجاز این رباعی را گفته به مولوی فرستاده بوده است ه رفتی
که چو آفتاب یکتا باشی و ز پرتو نور عالم آرا باشی ناشاد کنی دلهای کثیر ز
هجری آباد و دیار دیگر تو آنجا باشی و در هنگام مراجعت این رباعی را گفته
بوده است ه انصاف بده ای فلک مینا فام زین هر دو کدام خوبتر
کرد خرام خورشید جهانگرد تو از مطلع صبح یا ماه جهانتاب من از جانب
شام و این رباعی را نیز در عنوان جواب نامه باستقبال مولوی جامی
فرستاده بوده است ه این نامه نه نامه دفع دردی است آرام
درون رنج پروردی است تسکین دل آرام دم سرد منیست یعنی
خبر ماه جهانگرد منست وی به زبان شعر مبلغ نموده عربی و ترکی و فارسی
اشعار عربی او را فضیلت بدیع و اشعار ترکی او را آهنگ ملاحظه نموده و
مینماید دیوان ترکی دارد و هر کدام را نامیست و مثنویات متعدد
دارد مثل خسرو شیرین و فرهاد و شیرین و لیلی و مجنون و نظم الجواهر و نوادر الشباب
و سکندرنامه و غیره که مجموعه منظومات و تالیفات ترکی امیر علیشیر است

در حیات است و راقم حروف همه آنها را دیده و فیضها را برده است مولانا
هلالی گفته که چون بخدمت امیر علیشیر رسیدم طالب شعر شدم این مطلع را خواندم
چنان از پا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم * که فردا بر نخیزم بلکه فردای
قیامت هم * مرا در آغوش کشیده عزیز فرمود و از تخلصم پرسید گفتم هلالی گفت
بدری بدری و بعد از آن تمشیت امر معاشم داده و دیکی از دیهها رسم
جا داد و ترغیب به تحصیل علوم فرمود و دمی کمتر از احوالم غافل نشد تخلص آهی
امیر علیشیر در شعر ترکی نوائی و در فارسی فانی است لهذا در تحت اشعار فارسی وی را دیوانی
بتحریر می‌نماید و در حرف نون اشعار شرکا را خواهد نگاشت و این مقطع
را که مطلعش تیمناً نوشته می‌شود در مدح مولوی جامی بسیار خوب فرموده الشیخ تعالی
که تاج خسروانش از بوریاست * اگر چه بر جبال خام نکنی در سرش خواند
میر همشیره زاده میر خواند مورخ مشهور در فوت آن مغفور گفته * جناب
امیر هدایت پناه * که ظاهر ازو لست آثار رحمت * چو مایل شد انوار رحمت
بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت * 906 * خواجه محمدی
تخلص از فضلای ذی شان و علمای سمو المکان است تصنیفات و
تالیفات و شروح وی هر یک تحفه ایست از تحایف روزگار بل هر
کدام گنجینه ایست مملو از لآلی شاهوار بعضی از آن در نظر راقم حروف
است از جمله حاشیه بر نفحات و حاشیه بر منتخبات و شرح خطبة
البیان و حاشیه بر گلشن راز و رسایل دیگر در فنون و جواب
مسایل غامضه و تحقیقات نکات و دقایق که عالم عالم فواید در هم
لط

بسطری و صفحه ازان مندرج کتب که رسایل و بیاض دیده باشند دریافت
جلالت شأنش میتوانند کرد خلاصه آن فاضل نحریر بهندوستان آمده
مدتها بسر کرده است و با عبدالرحیم خانخانان مغفور کمال خصوصیت داشته
بعضی رسایلش بنام او سمت تالیف یافته بسیار خوش اعتقاد و نیکو نهاد
و حمیده خصال و خجسته افعال بوده ابوتراب بیک فرقتی از ملازمان اردوی
پادشاه مغفور شاه عباس ماضی بوده وی خلف میرزا علیخان انجدانیست
که مدتی بوزارت کاشان علم اعتبار و امتیاز میافراشته اول کامی تخلص
میکرده آخر بفرقتی قرار یافت در ۲۶ سنه الف بسرای جاودانی شتافت مولانا
پادشاه تبریزی فارغ تخلص از عالی طبیعتان بوده او راست ه ز درد دیده
جا کردم که از مردم نهان باشم چه دانستم که آنجا هم میان مردمان باشم
چلپی بیک تبریزی مشهور بعلامه تبریزیست پدرش در زمان شاه
طهماسب کلانتر آنجا بود چلپی بیک در شیراز تحصیل علوم نموده از تلامذه
میرزا محمد جانست و بیمن نفس پاک مولانای معظم مزبور بجایی رسید
که در آوان سکونت هندوستان در عهد اکبر بادشاه رساله در رد انبیا علیهم
السلام نوشته در همان ایام بمرض آکله بوراخ بوراخ شده داخل جهنم
گردید مسماة جمیله خانم فصیح تخلص میکرده رخسار شاهد جمالش بزیور
کمال میاراسته و قامت کمالش بحلیه جمال آراسته بود الحق ازینگونه
اشخاص کم اتفاق افتاده خصوص درین عهد و زمان که هنرمندی از
مردان نمانده تا بزنان چه رسد معاصر شاه عباس ست در اصفهان بعضی

وبه روش منعم جنیدی در خانه خواجه حبیب الله ترک مانده است تقی اوحدی
نوشته که من او را دیده ام محمد حسین فرنگ ظاهر تخلص وی فرنگ بوده
از فرط تجارت آقا شاهی فنائی در زمان شاه طهماسپ ماضی بوده
ملا شیدا اصفهانی فنائی تخلص داشته در عهد اکبر بادشاه در هند بوده خواجه
عنایت الله شیرازی فرشی تخلص میکرده و در خوشنویسی مسلم زمان بوده در
زمان اکبر بادشاه بهند آمد و مدتها در خدمت وی بسر کرد و بعد از رحلت
آن بادشاه در ملازمت جهانگیر بادشاه ابن اکبر بادشاه بخطاب
مکتوب خانی سرافراز و بکتابداری آن شهریار ممتاز گردید مجموعه
کمالات صوری و معنوی بوده فاطمه خراسانیه فاضله فصیحه بوده که مانند جم
نزال در سخنوری پهلوانان این فن را ضرب دست فکرت نموده حکیم
شفا ابن محمد المتخلص بفتح الله فدی از محققان زمان و عارفان دوران
بوده حکیم اثیر الدین فتوح مروزی محمد عوفی گفته که از بلغای زمان بوده مباحثات
و مناظرات وی با انوری مشهور است فخر الدین فتح الله المستوفی برادر
بزرگ خواجه حمد الله مستوفی بیت اوراست ؎ صد گره باز بر آن زلف
معنبر زده عالمی را چو زلف بهم بر زده فخر الدین محمد رزجانی کسب
استعدادش از نقد فضایل خاقانی نموده محمد عوفی گفته که از خواص بوده
در نشابور بخدمتش رسیدم فخر الدین خطاط هروی از سخنوران بلند مرتبه
است در خوشنویسی مسلم زمان و در وعظ نادره دوران بوده محمد عوفی
و برادرش است فخر الدین محمد محمود نشابوری متجمع جمیع کمالات

و فضایل بوده

و بفضایل بوده تصانیف بسیار در بعضی علوم از وی بر صفحهٔ روزگار یافت
در خدمت بهرامشاه غزنوی حرمتی بنهایت عزت داشتی در هنگامی
که سلطان سنجر باراده گوشمال بهرامشاه وی را بخدمت سلطان فرستاد
و سلطان نظر بر غایت فضل و کبر سن وی را پیش خود خواند و او
شرایط خدمت و ادب بجا آورده بعرض سلطان رسانید که بهرامشاه ملک
شاهی ازین درگاه یافته زمین ادب را لب عبودیت بوسه داده عرض
میکند و این رباعی را بدیهه خوانده ای آنکه ز آب تیغ نهال خود کاشته و رایت کینه
بنا بخود افراشته من بنده همانم که تو پنداشته از دست میفکنم چو برداشته
سلطان وی را عزت بسیار فرموده فتح عزیمت غزنین نمود و او را
کامیاب گردانید امام فخر رازی از غایت اشتهار محتاج بتعریف نیست
از فضلای زمان و حکمای دوران است اصل و کنیت و نام وی چنین
است ابو عبدالله محمد ابن الحسن القرشی التمیمی البکری در سنه ٥٤٤ در ری
متولد شد در سنه ٦٠٦ بحق پیوست قاضی فخرالدین مراجی از اجلهٔ فضلا و
دانشمندان زمان است محمد عوفی ستایش او نموده و بفضایل بسیار وی را
ستوده است فخرالدین صفاهانی از بلغاء عصر و فصحای دهر بوده خواجه
فریدالدین کاتب از شعرای مقرر زمان و بلغای مشهور دوران است در
خدمت سلطان سنجر بوده مداح مسعود ابن ملکشاه نیز بسیار کرده
و بخدمت سلاطین هم رسیده فریدالدین جاجری بعضی وی را جاجانی دانسته
اند در فضل و کمال مشهور آفاق بوده محمد عوفی گوید که در بخارا تحصیل علوم کردی

در آنجا بخدمت وی رسیدم فرید الدین عطا المنجم الکاتبی الشروانی شعرای
فلک در جنب آفتاب طبعش کمتر از سهها بوده در اوایل عمر مایل لذات
فانی دنیه و در اواخر بعبادت و انابت مشغول گردید وی با امیر
نصیر الدین شعرانی وزیر مملکت نیمروز ست محمد عوفی او را دیده ست
فرید الدین فارسی طبع بلند و اشعار دلپسند دارد و فرید الدین بلخی خوش سخن
فکر ست خواجه فرید الدین احول از شاعران فصیح بلیغ شیرین سخن
نادره گو بوده در اصفهان ظهور یافته و امامی را خدمت کرده ست
با خواجه مجد الدین همگر ویرا خصوصیت و اتحاد زیاد بود بعضی خود او را
فرزند صلبی مجد الدین همگر دانسته اند مداحی اتابک سعد بن زنگی بسیار
کرده حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه از فرط اشتهار حاجت بتوصیف
و تعریف ندارد در شرح احوال آن یگانه زمان و قصه او با سلطان
محمود غزنوی از آن مشهورتر و شعر و قدرت که احتیاج بتکرار باشد
الحق از سلاطین شعرا و سلاطین بلغاست نعم ما قیل ۵ سکه کاندر
سخن فردوسی طوسی نشاند کافرم گر هیچکس از زمرهٔ فرسی نشاند اول
از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او دگر بار از زمینش بر سر کرسی
نشاند تقی اوحدی نوشته که بعد از فرار از سلطان محمود بهند آمد
و مدتی در دهلی بود پس بدار الملک رفت و از آنجا بطوس مراجعت
کرد بهند آمدن وی در هیچ یک از کتب تواریخ و غیره بنظر نرسیده ست
حرف تقی اوحدی اعتبار را نشاید نام وی حسن بن اسحاق بن

شرفشاه

شرفست باین نسبت گاهی این شرف نیز تخلص میکنند حکیم
مزبور بعد از گفتن شاهنامه و رفتن از غزنی بکفاره آن یوسف زلیخائی
در همان بحر گفته و داد سخنوری دران مثنوی داده لیکن چون این بحر مخصوص
بقصه های رزمیه است کیفیتی که باید دران مثنوی نیست اینکه اشعارش
خوبست مسلم لیکن کیفیت چیزیست ورای آن که بیان آن بتقریر و
تحریر نمی گنجد و اینکه شیخ نظامی قدس سره ادا(?) این صنعت باین جهت
زیرا که هر قصه را در بحری که شایان آن بود با کمال شستگی و پختگی و سلاست
و عذوبت و روانی و صنایع و بدایع که ما فوق آن متصور نیست منظوم
فرموده است لهذا کیفیت تمام فی تخت(?) کیفیت خلاصه آنکه انتخاب
ابیات شاهنامه گرانتر از لآلی آبدار است اگر اندکی از مقال عدول نموده
پنجشش هزار بیت از انجا درین اوراق ثبت میکرد تا مطالعه کنندگان از
رتبه سخنوری حکیم مرحوم معلوم میشد و نیز ظاهر میشد که ابیات برجسته عالی
دران کتاب کدام است چه هر کس را این تمیز نیست که انتخاب
اشعار تواند نمود نعم ما قیل ع هزاران همچو بلبل در بهاری کمی شود پیدا
نوا سنجی چو من در روزگاری میشود پیدا و آنچه در سفاین و کتب لطایف
انتخاب نوشته و مینویسند فی الحقیقت انتخاب نیست بلکه
آنچه هر کس را حالی و موافق سلیقه است انتخاب دانسته مینویسند
و حال آنکه طرفه انتخاب این نیست گاه باشد شعری که با یک جهان گوهر
برابری کند از چنین کسان انتخاب نکرده بماند و همچنین بالعکس

آن کس باید که شعر منتخب باید اعم از آنکه موافق سلیقه منتخب باشد
یا نه و نیز محقق است که مثلا در اشعار خاقانی منتخب هست و در جنب اشعار دیگر
لایق انتخاب نباشد اگر چنین شعر یا کمتر از آن هم از کسی دیگر بنظر رسد انتخاب
باید نمود زیرا که آن شعر در جنب سایر اشعار خاقانی منتخب نیست و در جنب
اشعار دیگری منتخب است و آنچه راقم حروف درین کتاب ثبت نموده
یعنی انتخابیست و آنچه هم انتخاب کرده شده اشعار مشکل را بجهت
سهولت مطالعه کنندگان ترک کرده مثل بعض اشعار خاقانی و انوری
وغیره حقیقتا در کمال بلاغت و فصاحت و صنایع واقعست
لیکن چون لغات مشکل و اصطلاحات غیر معلوم و اعتبارات غیر مشهوره
داشتند ترک آنرا اولی دانست و بعض دیگر اشعار اینها در نظر
نبودند آنچه یافته شد اکتفا نمود و برخی دیگر از مشاهیر استادان که
صاحب دواوین عالیه اند از فرط کثرت اشعار خوب مقید بانتخاب
نگردیده بنا بر اسم اشتهار اختصار گذاشته قلیلا از اشعار ایشان ثبت
و باقی را حواله بر دواوین مشهوره ایشان نمود چنانچه در دیباچه اشاره باین معنی کرده
است خلاصه آنکه حکیم مرحوم در سنه الیم بجوار رحمت ایزدی پیوست
و در طوس مدفون گردید حکیم ابوالحسن فرخی گویند شاگرد حکیم عنصری است
اول مادح ابوالنصر ناصر الدین والی بلخ بوده و آخر بخدمت محمود غزنوی
آمده ملازم رکاب او گردیده اعزاز یافت و دولتشاه وبرا ترمذی
دانسته و محمد عوفی گفته که سگزیست از اشعار وی بنظر راقم حروف

زبان از

زبانها از دولت بیت نر سیده مولانا فرج الله شوشتری در هند بعضی
نقع اوحدی کاشی نوشته که وی را در کنبهایت دیدم از افاضل زمان بوده دیوان
او که قریب بهفت هزار بیت میرسید بنظر راقم حروف رسیده اشعار
خوب دارد میرزا فصیح انصاری هروی از فصحا بلاغت بانیان بزم سخنوری بعهد
معاصر شاه عباس ماضی مغفور است میانه وی و حکیم شفائی مناقشات
و مهاجات مکرر واقع شده شیخ فریدالدین شکرگنج قدس سره از اعاظم
اولیاء عالیمقدار بوده شیخ نظام الدین اولیا قدس سره مرید آن طوطی
شکرشکن هندوستان حقایق و معارف است النا نجم الدین فلکی
آفتاب سپهر سخنوری بوده شاگرد رشید مهین و فرزند خوانده استاد ابو العلا
گنجوی است این مقفی که دو بیت از آن نوشته در مدح منوچهر اخستان
شیروانشاه گفته است ۵ سپهر مجد و معانی محیط نقطه عالم جهان
جود و مروت چراغ دوده آدم خدیو کشورگیر یگانه خسرو انجم جم دوم
بعظیم خدایگان معظم حکیم مجدالدین فهمی طبعی مستقیم و ذهنی سلیم
داشته محمد عوفی گوید اگر کتاب نداشتنی کف دان آفاق انگشت
بر حرف او نهادن نتوانستی عرایس افکارش بکر و تعریفش
بیرون از حوصله ذکر است سلطان فیروزشاه دهلوی از بادشا
هان عظیم القدر هندوستان بوده احوالش در تواریخ هند مذکور و مسطو
ر است اوراست ۵ خرم آن روز که از دوست پیامی برسد
تا دل غمزده یک لحظه بکامی برسد فتاحی نیشابوری نامش یحیی

بوده داستان حسن و دل و کتاب شبستان خیال از تالیفات اوست
و بیرانه تخلص بود اول فتاحی دوم خماری سوم اسراری وفاتش در سنه ۸۵۲
بوده مولانا فنائی از معاصرین امیر علیشیر است او راست ع ز ژولیده
مو با عقل از آن بیگانگی دارم که از عشق پریروئی سر دیوانگی دارم ملا
فتحی اردستانی راست بیت چشم از گریه تا به زلف غباری بانر سید
سیل این بادیه بر فرق سر دریا بود مولانا فتحی مرغلانی مرغلان از نواحی اندجانست
در خدمت بابر میرزا بوده او راست مطلع با اهل درد محبت تا نیز از
ترحم بیدرد مردمی وه چه بیدرد مردمی فخر الدین بغدادی راست
دلبر دل خسته را ایکان میخواهد نه بوسه اگر دلش چنان میخواهد و تکیه
بر نظاره دیده بر راه نهم تا مژده که آورد که جان میخواهد فخری دیگر بوده که این
دو بیت او راست ع مهربان بودی از اول که این یار شدی
چه شد اکنون که بدین گونه ستمکار شدی اول آن همه اظهار عنایت ز چه بود
و آخر این همه برگشته و آزار شدی فخری دیگر بوده که صاحب این رباعیست
ع شوخیکی نقاب از رخ خود بر نگرفت جز جور و جفا شیوه دیگر نگرفت
گفتیم بر افروز شبی شمع وصال افسوس که گفتیم و بر در نگرفت مولانا
فخری کاشفی ولد مولانا حسین واعظ سبزوار است که صاحب منتخبات
مثنوی محمود ایاز گفته است بعد از پدر مرحوم خویش در سنه ۹ در مجلس
هرات بوعظ و ارشاد خلق مشغول شد شیخ فدائی قدس سره معروف
بشیخ زاده لاهیجی از محققان زمان و عارفان دوران بوده شاهدی

بحکم علوم

بجهت علو مرتبه اش بهتر از شرح گلشن راز او نیست خواجه ابوالبرکه فراقی
مولدش هرات در خدمت همایون پادشاهی بوده فریدون خان
در همان ازمنه بوده او راست ـ بآفتاب رخت را نمیکنم نسبت
چرا کنم بر رخت نسبتی که درخور نیست ؛ فصیح نام شاعری بوده مولانا فصیحا
راست ـ قوت گفتار هرگاه که دارم یار نیست ؛ یار را هرگه که دیدم قوت
گفتار نیست ؛ گفتمش دور از تو کار من بجز مردن نمیکشد ؛ گفت مردن
در طریق عشق دور از کار نیست ؛ سعید فغانی از مجلدین و نقش بری
وقوف داشته او راست ـ در هجر وصال تو از عمر جاودان خوشتر
بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر ؛ بابا فغانی شیرازی علیه
الرحمه از جرعه کشان مصطبه فصاحت و سرخوشان باده بلاغت
مس سخن را در بوته فکر گداخته و با کبیر جوهر طبع طلای احمر ساخته
است بابا در جوانی در ارتکاب شرب شراب عنان اختیار از دست
رفته بود که حواس خمسه را در باخته همچو سبو در میخانها دوش بدوش
میگردید و همچنین در لقبه علم کیمیا کوشیده بود که بوسیله در کوره انداخت چون
قرص آفتاب در تب و تاب می‌بود عجب تر آنکه تا حال مهوسان
این علم بر سر فرارش مجتمع شده معلومات خود را بیکدیگر عرض میدارند
و ممکن است که در آن شهر این مجلس در جای دیگر منعقد نبود و الحق
این اثر خالی از غرابتی نیست آنچه مسامع مرزا از احوال بابا مرقوم مخصوص
نیست منافیست یا آنچه در سایر کتب و تواریخ بنظر رسیده دیگر

انقدر که شراب میخورده و در ین افراط مینموده است لیکن نه آنکه مانند
کبرا در میخانها افتاده و سلطان یعقوب یکمن گوشت و یکمن شراب
هر روز بجهت او مقرر فرموده باشد معلوم نیست که چه میرزا را با این داشته که نسبت
ببابا اینهمه بی لطفی فرموده اند با آنکه احوالات اوائل خلق را العبارات
چند قلمی نموده اند که رخساره معایب اینها در نقاب خفا مستور مانده
است چه کمتر کسی خواهد بود که از عیوب و نقایص معرّا و مبرّا باشد و اگر
شخص مولف متوجه اظهار عیوب مردم شود تذکرة الشعرا مبدل بتذکرة
الفسقا خواهد شد بهر حال آنچه فقیر تحقیق نموده است اینست که در
اوایل حال بخراسان آمده بهرات رفت شعرائیکه در عصر سلطان
حسین میرزا بودند تمکین وی نکردند بجهت آنها که گفتگوی آنها بر وضع
دیگر بود و بابا را گفتگو بطور دیگر و مخترع این طرز شیوه تازه بابا فغانست
زیرا که پیش از ان احدی باین روش گفتگو نکرده و کسی را باین طور
آشنائی نبود بلکه فهمیدن بعضی اشعارش بر آنها مشکل شد
آخر قرار دادند که سخنان وی مزخرف و هرزه است لهذا بابا از
آنشان رنجیده بعراق آمد در خدمت سلطان یعقوب معزز و مکرم
گردید چنانچه از قصاید و مراثی که بجهت سلطان یوسف و سلطان
یعقوب گفته و در دیوانش مرقومست ظاهر میگردد و در آخر
حال از شرب خمر تایب شده روی نیاز بآستان ملایک
پاسبان رضوی علیه التحیة والثنا آورده تا آخر عمر مجاور آن آستان

عرشش بنیان بود ظاهر میگردد که کارکنان سرکار رحمت مدار آنحضرت علیه
السلام متفحص و متفکر بودند که بجهت خاتم مبارک آنحضرت سرور مطهر که در
نوشتجات و افراد و وظایف وغیره ضرور میشود اختیار کدام سجع باید نمود دو
شب متوالی واقعه مشاهده مینماید که حضرت فرمودند پیاده ژولیده قلندر
احرام عتبه کعبه مرتبه مارا البته وقصیده در مدح ما گفته همراه آورده است
باید که علی الصباح بحکم خدام این آستانه را سر داشته باستقبال وا او را
با عزاز تمام داخل شهر نمائی و بنظر بارت ما بر آوری و مطلع آن قصیده را
سجع مهر مهر آثار ما بکنی متولی الغرض موده عمل نموده بابا فغانی را دیدند که نمد
پوش و قلندر وار برهنه پا قدم از سر کرده مانند گوی غلطان ضرب چوگان
اراده غم خورده دوان دوان می آید یاران مامورین پیش دویده غبار
مقدمش را کحل الجواهر دیده فرمایش نموده بموجب امر بعمل آوردند
و آن مطلع اینست تا حال آن سجع نگین مهر مبارک ممالک است ؂ گلی
که یک ورقش آبروی نه چمن است نگین خاتم سلطان دین ابوالحسن است
و این قصیده تمام در دیوانش هست خلاصه بابای مغفور مجتهد فن تازه
البته که پیش از وی احدی با آن روش سخن نگفته پایه سخنوری
را بجائی رسانید که عنقای اندیشه پیرامون او نمیتوانند پرید اکثر استادان
زمان مثل مولانا وحشی یزدی و مولانا نظیری نیشاپوری و مولانا حمیدی اصفهانی
و خواجه حسین ثنائی و مولانا عرفی شیرازی و حکیم شفائی اصفهانی و حکیم رکنای
مسیح کاشی و مولانا محتشم وغیرهم متتبع و مقلد و شاگرد و خوشه چین

نخورد طرز و روش او بنده تابع میرزا صاحب رسید همراه میرزای مغفور که از شاگردان
حکیم رکنای و حکیم شفائیست لیکن شیوه داده در طرز خاص مجتهد و امام آن فن
شد چنانچه اکثر شعرای زمان ما اکثر متتبع طرز میرزا صاحب شده اند بآنکه
در عهد ما ناطقی که منطق او یک یک لفظ توان گوش داد و بنظر غور آید
مگر شیخ محمد حزین لاهیجی و میر شمس الدین فقیر دهلوی حفظ الله تعالی و میرزا
جعفر راهب اصفهانی سلمه الله و بس و از مدار روزگار غدار توقع
آنهم نیست که بعد ازین کسی را بعرصه بیاورد و اگر بیاورد بسیار عجب است
بالجمله حروف تا دیوان بابا فغانی را دیده ام و تعمق در آن نموده ام شعر نفهمیدم
و تابی بهر روش او هم روم شعر نتوانستم گفت اگرچه حق آنست که
اکنون هم شعر نفهمیم و نمیتوانم گفت ولیکن حق اینست که اگر فی الجمله
موزون از ناموزون توانم فرق کرد همین فیض دیوان بابا مرحوم است
رحمة الله علیه خلاصه آنکه اشعار خوب بابا بسیار است. فکری رازی در عهد
شاه طهماسب ماضی مغفور بوده بدکن آمده بسیار متمول شد و در سخاوت
و بذل مال مشهور بود. میر عاشوب فکری برادر فکری کربلائیست
این بیت از وست ه بلبلی در قفس بی همدمی مینالید زار
کای دریغ ایام عمرم در گرفتاری گذشت. خواجه محمد رضا فکری صفاهانی
پسر شیخ بیک صفاهانیست در علم سیاق و حساب بی نظیر آفاق بوده
پیوسته بعاشقی مشغول و از امور دیگر معزول می بوده ذوق شعر و شاعری
بسیار داشته آخر ترک همه عوایق و علایق نموده در پیرانه سری معشوق

مهر او داشتن

خود را بهروانست بدکن آمد و در سنهٔ ۲ در انجا رحلت کرد و بهرابا حکیم
شفای بمشاعرات و مهاجات رنگینگی بوده چنانچه در دیوان شان
ثبت ست مولانا فقری طاقیه دوزی میکرده او راست بیت حسنت
پابوس تو البسر افرازد مرا گر تو با خاک برابر بکنی بازد مرا امیر کمال الدین حسین
فنائی هروی گداخته آتش محبت یار و سوخته شعلهٔ محنت روزگار بوده
شرح عاشقی و سوز و گداز او در مجالس العشاق بتفصیل مذکورست در شغور
یگانه و بهنرمندی افسانه بود معاصر ابو البقا سلطان حسین میرزاست
فنائی هروی در خدمت همایون پادشاه و اکبر پادشاه میبوده محمد
صالح فارغی بدر وی کتابدار بابر پادشاه بوده فارغی فرخی برادرزاده
شاه فتح الله بوده در هنر تیر و یافتن فارغی سبزواری کاراست بیت چنان دور
از تو دل را میفریبد بهرزمان یاد دست که اگاه نماند بهرکس کوی زبیداد شد
رقیبانرا تلاش بود در خونریز من باهم تو بهر ایشان نمودی هیش و سنج آوردن
باد رست بصد منزل فتاده دور از خاک درت فارغ ز دور افتاده یکبار
یادی کن چه افتاده ست فارغی هروی راست بیت عشق تو دل عربده با جان
که دارد دست سنمت باز گریبان که دارد گریار نشد فارغی از حال تو آگه
او آگهی از حال پریشان که دارد اگر مصرع اول این بیت را چنین بخوانند
بهتر است م جانانه نشد فارغی از حال تو آگه زیرا که لفظ جانانه ربط
مصرعین ست فائز کرمانی راست بیت پروانهٔ شمع که گشتیم چو فانی بسوزیم
لب آلوده اظهار نباشد مولانا عشایقی کاتب بوده میر ابو الفیض نظری

[illegible]

خطوط را خوب می نوشته بوسعت مشرب و حسن خلق یگانه جهان بوده
بملازمت جهانگیر بادشاه رسیده اعزاز یافته در گجرات سکونت
اختیار نموده در سنه ۱۰۳۶ درگذشت فالقی گیلانی ابتدا داخل بهندوستان
آمده بوده است شاه فتح الله شیرازی در علم حکمت دستگاه عالی داشته
بهند آمده درگذشت فتحی حصاری از مبتذلان روزگار بوده و در هند
سیاحت نموده او راست ـ سمرقند نو قابل اهل نیاز نیست
ناز لب درسر تو که در سر ناز نیست ـ فتح ملک آبادی از اصفهان
بسیر دکن آمده در سنه ۱۰۱۲ مراجعت نمود فخری بنارسی از شعراء هندوستان
بوده و باقسام سخن قادر مولانا فخری از سخنوران مملکت هندوستان
بوده و صاحب دیوانست غالبا که همان فخری اولست فردی ترشیزی
در زهد و ورع یگانه زمان و در تصوف نادره دورانست چند مثنوی
در سلک نظم کشیده از معاصرین شاه طهماسب ماضی مغفور بوده فردی
اردبیلی از شعراء مشهور همان عهد است فردی مشهدی در اواخر عصر
زمان شاه عباس مغفور ماضی بعرصه آمده او راست ـ ما و دل هم
هر یک مرادی از خدا میخواستیم او ترا میخواست ما دردترا میخواستیم
فردی نهاوندی در همان عصر بوده از شعرای هند است فردی یزدی را
ـ ای صبا بارک الله رحمت بهاری تو ما را بدست هجران بگذاشتی و رفتی
مولانا فرج الله ... از دانشمندان بوده بهندوستان آمده تقی اوحدی
نوشته که من وی را در آگره دیده ام میرزا اشرف فروغی از اهل قصبات تولم

ماوراء النهر

ماوراء النهر بوده و هم در آن زمان بهند آمده فروغی عطار در همان زمان
بوده و در شهر خویش شیرازه اوراق مجموعه اهل کمال وی بوده مجمع شعرا و
ارباب کمال در دکان وی منعقد میشد بسیار عاشق پیشه و درد مند بوده فروغی
تخلص شاعری بود که از ایران بهند آمد و در معسکر اناکه رام هندست در
گذشت فریبی در زمان اکبر بادشاه بهند بوده فریبی افشار کرمانی از
عالی طبعان بوده او راست ع جذبهٔ شوق نگر که سخن در دل او
نقش نا بسته هنوز از دل خود میشنوم فریبی رمال کرمانی در عهد شاه
عباس ماضی مغفور بوده میر فریدون مشهدی بسیار خوش صحبت و درد مند
بوده مولانا فرقی کاشی در طب فی الجمله وقوفی داشته و در خدمت رستم
میرزای مغفور بسر میبرده میر محمود فروغی سبزواری بمطایبه و شوخ طبع مشهور
بوده در کرمان وده عیزی را در صحبت شراب بکارد زده کشت و
گریخته باصفهان رفت معاصر شعرا وحد است میر محمود فروغی استرابادی
حسن معنی علاوه حسن صوری او گردیده بود از علوم نیز بهره داشت
شطرنج را خوب میدانسته و شکسته را خوش مینوشته گشت آخر جنون
بوی رسیده حرکات مجانین از وی بظهور آمده است با میر محمود فروغی
سبزواری معاصر بوده و در اصفهان نیز سکونت داشته و در همانجا
رحلت کرده میر هاشم فروغی وی نیز استرابادست پسر جلال نقاش
است او راست ع پروانه صفت و تمکن بال و پر خویشم
بوسنه طپان بر خاکستر خویشم محمود بیک فنونی تبریزی مجموعه

کمالات صوری و معنوی بوده در سخنوری یگانهٔ آفاق و در علم حساب و سیاق
و تاریخ در جهان طاق بهند آمده ملازم اکبر بادشاه بوده و بعد
از وی در خدمت جهانگیر بادشاه عزت تمام یافته استیفای سرکار
شاهجهان بوی مفوض گردید و آن خدمت را بطرزی انصرام داد که
نامش در دفتر ایام ثبت گردید اقام خانبیک فوتی از خوش خیالان
همان زمان بوده وی در زمان شاه عباس ماضی مغفور در سنهٔ ۲ در
خدمت الله وردیخان زرگرباشی بوده بعد ازان بهند آمده بشبستان
عدم خرامید مولانا فصیح تبریزی از شعرای معروف زمان شاه طهماسب
مغفور ماضی منقولست افضلخان فوتی وی نیز در خدمت اکبر
بادشاه و جهانگیر بادشاه می بوده او راست ؎ مرا مومیائی چه
از زلف خم که پایم شکسته است در پای خم :: مولانا فضل خلخالی برادرزاده
مولانا احمد خلخالی بوده او راست ؎ برغم من نماید مهر با اغیار یار من
خوشم یار یکم با وی میندیشد از اعتبار من :: فضولی بغدادی از شعرای مشهور
مقرر زمانست در زمان شاه طهماسب ماضی مغفور سلطان مراد
خوندگار روم در عرض بوده تحفهٔ اوحدی نوشته که دیوانش دیده ام لیکن زمانش
را در نیافته ام در عربی و ترکی و فارسی صاحب دستگاه بوده و بهر سه زبان
اشعار آبدار بسیار گفته خصوص دیوان و لیلی مجنونش در زبان ترکی
مشهور و معروفست راقم حروف ملک الشعرای دیوان و مثنوی لیلی
و مجنونش گذرانیده است الحق اشعار خوب و افکار مرغوب بسیار دارد

در سنه ۹۸۶ در کربلاء معلا در جوار شهدا آسوده لمؤلفه مرتبت که میتوان از و
حسرت بخورد میر فضل الله موسوی از نادره گویان زمان بوده فضل
جز با دو فانی از سخنوران مقرر زمان خود بوده مولانا فطرتی کشمیری این بیت در حق
اکبر پادشاه میبود چون پادشاه مذکور بدینسو رو نموده گاه تعظیم آفتاب
میکرد در آن باب گفته است بیت قسمت نگر که در خور هر جوهری عطاست
آینه با سکندر و با اکبر آفتاب ز اوکراک ملاحظه خلق از آینه این میکند
مشاهده حق در آفتاب حکیم مغفور لاهیجی خاقان ترکستان سخنوری
و مسیح بیمارستان معنی پرور است نفس پاکش شفابخش اذهان
سقیم و شربت ادراکش روح افزای ابدان الیم بوده و در موسیقی
گوی سبقت از زهره چنگی برده و در نغمه شناسی قانون کمالات
یگانه دهر و در راه عنوان نوازی بزم هنرمندی وحید عصر بوده در اوایل حال
در ایران رسمی تخلص میکرده است بعد از آنکه بهند آمده ملازمت سلطان
پیرو نیز این جهان اکبر پادشاه اختیار نموده مغفور تخلص کرد در حساب اصابع
رساله مختصر مفید تالیف کرده در سال هزار و سی فوت شد فقیر میر
در زمان پادشاه مغفور شاه طهماسب قاضی بوده جعفر تخلص هم در آن
عهد بوده است که این هر دو در تبریز سکنی داشته اند فقیر راست بیت
امید دل چو هر روز میشود افزون ز بسکه در دل امیدوار میگذری
ملکی استرابادی راست بیت عیدست و هرکسی بملک شاد و خرمست
بر خلق عید و بر من غمدیده ماتمست ملکی اردوبادی مولانا محتشم

فصل غربت ... دل در ره ... طبیبان ... بانامه ... دل ...

و مولانا وحشی معاصر بوده درویش فکری گیلانی از خوردگند شکان زمان بعضی
فکری اکبرآبادی فکری خراسانی اسم وی سید محمد است ملقب بجامه
باف و مشهور بمیر رباعی گو بوده و جودتش از کان شرب است از شعرای
معروف زمان بوده افکار بلند و اشعار دلپسند بسیار دارد و اکثر
آن رباعیست لهذا بمیر رباعی اشتهار یافته در زمان اکبر بادشاه بهند آمد
و در مدح آن بادشاه اشعار گفته و در سنه ۹۸۳ بجوار رحمت ایزدی
پیوست این مصراع در تاریخ فوت وی گفته اند گفتا فکری که میر رباعی عزم نمود
فکاری اسم قدری از زمان عبدالله خان تا عهد عبدالله خان اوزبک در عرصه
وجود بود او راست سایه هر بین از قد دلدار افتاد یار سهی
در قدم یار افتاد فاضل احمد فکاری از فضلای مشهور الوقت است در نکته فهمی و حاضر
جوابی یگانه زمان و در هنرمندی وحید دوران بوده لیکن غبار خباثت آئینه
جمال کمالش را مکدر ساخته بود معاصر بادشاه مغفور شاه طهماسپ ماضی است
شیخ احمد فنائی خلخالی راست میطپید پروانه و در اضطراب مردن است
تو هنوز ای شمع بی پروا تغافل میکنی ای فنائی با وجود آنکه میمردی ز شوق
جرئتی دارم که چون اکنون تحمل میکنی فهمی طهرانی راست قدر من در
عشق از آن کم شد که صابر نیستم قدر کو کم تو کر من بی صبر و قادر نیستم آن گوهر
که در قطره نهانست منم آنمهر که از ذره عیانست منم آن گنج که در خاک
روانست منم آنجا که گنج است یگانست منم بنام فهمی تخلص دیده شد
ابروی تو در عرق گل آب زده زلفین تو چون بنفشه تاب زده چشمان تو چون دو مست

دو بالین

در یک بالین سر بر سر هم نهاده و خواب زده * فهمی سمرقندی راست * تا خاصیت
بالا عین پیر مغان گفت * چندان بنیم از بوسه بستان که توان گفت * فهمی
هرموزی راست * کنونکه خوی تو شد مایل دل آزاری * کند دلم ز تو آزار اگر بیازاری
متاع ناز تو دارد بجان زیان که ترسم * که غیر نخرد کند دعوی خریداری * فهمی کاشی
کرباس فروش بوده مهاجات و مشاعرات با مولانا حاتم کاشی
و دیگر معاصرین خود بسیار نموده مرکب عقرب کاشان تاریخ او بوده * فیضی فیاضی
سیاحت بسیار در هند نموده و در مدح اکبر پادشاه قصاید گفته شیخ فیضی باستادی
او اعتراف کرده و نسبت نکته تخلص در قطعه که در مدح گفته ستوده
او راست * موی شلال با خط شکین رقم او کو نخبت که آیم بزبان
قلم او مجنون سره عشق زرکه قدم رفت * دارم ز دیوانه قدم بر قدم او
مولانا حاجی فیضی از سخنوران زمان بوده شیخ فیضی ابن شیخ مبارک و برادر
مهین شیخ ابو الفضل است از اولاد قاضی حمید الدین ناگوریست که
استاد خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی بوده مولد و موطنش ناگور است
که از مضافات اجمیر است اینکه در ایران بدکنی اشتهار دارد غلط است
مجملا آنکه شیخ فیضی جامع کمالات صوری و معنوی است قامت قابلیت
بخلعت فضایل آراسته و چهره استعدادش بنور علم و هنر پیراسته
بود و در خدمت اکبر پادشاه کمال تقرب و نهایت احترام داشت
و برادرش شیخ ابو الفضل بمنصب وزارت اعظم اکبر پادشاه سرافراز
بوده و شیخ فیضی تفسیر قرآن را بی نقط تفسیر گفته و تصانیف دیگر هم

و در بعضی علوم دارد چون اکبر پادشاه در سنه اربع ست اعتقادا واقع شده بود

و در بعضی امور مراعات امور بنوع نمود و مردم نسبت انحراف او را به شیخ فیضی

رسانیدند و باو میدهند که باغوای او از جادهٔ شرع نبی منحرف و باضلال

وی از طریق مستقیم اسلام بیرون رفته بود و این قول را راقم حروف باور نمیداشت

تا آنکه از نواب عمدة الملک امیرخان مرحوم محمد شاهی ابن مرحوم عمدة الملک

امیرخان بهادر عالمگیرشاهی شنیدم که میگفت بیاضی بخط شیخ فیضی دیدم در آنجا

نوشته بود که آنکه مردم من الحاد و کفر نسبت میدهند بدلیل آنکه اکبر پادشاه

را از جادهٔ اسلام منحرف نموده ام و چنین است که هرچند خواستم که اکبر پادشاه

را بمذهب حقهٔ اثنا عشریه دلالت کنم از فرط تعصب که در طبعش مخمر بود

صورت نگرفت و ملاحظه کردم که از جهت عصبیت مبادا ضرری بمؤمنین

و شیعیان امیرالمؤمنین برسد لهذا حیله انگیختم و اعتقاد او را بمذهب اسلام

سست کردم و چنان وانمودم که او را داعیهٔ نبوت و دعوی غرض رسیدن

بشارات سماوی است لیکن قریب بطریق در رسوم انبیا نمودم مثل تعظیم

آفتاب و آب و عزت کردن و تابین و سبیل نیز او را از سر شیعیان رفع کنم

زیرا که در نزد او شیعه و سنی یکسان باشند و در مذهب نبودیم

نگذاشتم که استقامت یابد مبادا بمسلمین آفت رساند خلاصه

شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده وفاتش در سنه ۱۰۰۴ در لاهور واقع شد

میرزا علاء الدین محمد از طرف مادر صبیه زادهٔ شاه عباس مغفور

ماضیست و از طرف پدر خلف میرزا رفیع صدر ممالک است

که از سادات

که از سادات جلیل القدر شهرستان بوده در فقه و کلام و نجوم بسیار قابل و یکانه
بود چون در ایام شاه صفی که در هیچ انجمن مردم بینای هنرمند را
از دیدن نادیدنیهای زمانه چشم پوشیده بود از میرزا صاحبای مرحوم قابل تخلص گرفته
بود محمد باقر وحشت در زمان شاه عباس ثانی در سلک توپچیان
شاهی ملازم بوده و در خدمت پادشاه اعتبار داشت و در
زمان شاه سلیمان مغفور فوت شد فتحای اصفهانی مدتی در بندر
کنگ و چندی در بندر عباس تولیت عشور بوده و وی نیز از اهل همان
زمان است ملا محمد محسن کاشی چون تخلص آن فاضل نحریر فیض است
باخوند فیض اکبر در ال مشهور شد در علم و فضل اعجوبه روزگار بوده در تحقیق
مراتب عرفان و تطبیق دقایق شریعت غرا بالتصوف ید بیضا
نموده تصانیف عالیه و رسایل لطیفه در علوم دینیه و بیان حالات
و مراتب کشفیه در روزگار از انجم بیادگار مانده تلمیذ فاضل نحریر
مشهور ملا صدرای شیرازی مغفور است و بمصاهرت وی نیز اختصاص
داشته تخلص هم از آخوند ملا صدرای مرحوم یافته چون صیت فضیلت
و عدالتش شرق و غرب را فرو گرفته بود شاه عباس ثانی
مغفور بالتماس تمام الشان اطلبیده در سفر و حضر با خود میداشت
و در کمال ادب و احترام با وی سلوک مینمود و تا زمان شاه سلیمان
مغفور در قید حیات مستعار بود اولادش تا حال در کاشان معزز
و مکرم بل مرجع انام اند دیوان مولانا از ده هزار بیت متجاوز است

مولانا عبد الرزاق فیاض لاهیجی مشهور بفهم وی نیز از افاضل عصر واعاظم
دهر و ثانی اثنین مولانا محسن است این هر دو در عهد خود نیز شاهد رعنای
هستی را بمنزله دو چشم روشن بوده اند تلمیذ مولانا صدرای شیرازی
و همسنگ مولانا محسن کاشیست الشان نیز تخلص فیاض از مولانا
صدرا یافته کتاب گوهر مراد از تصانیف آن علامه زمانست
و شرح فارسی بر فصوص الحکم نوشته و دیوانش متجاوز از دوازده هزار بیت
خواهد بود میرزا معز فطرت خلف میرزا فخرای قمی و از سادات موسوی
النجابت چون والده اش صبیه میر محمد زمان مشهدی بوده بناء علیه مدتها
در مشهد سکونت داشته و از انجا باصفهان آمده بحسب قسمت روانه
هندوستان شد در زمان عالمگیر بادشاه بمدارج عالیه رسیده بمنصب عمده
و خطاب موسوی خانی و بخدمت دیوانی تن یعنی استیفای ممالک محروسه
سرفراز و از مقربان بزم حضور گردید از کسانیکه در بر آمده بودند مسموع شد که
قامت قابلیتش بتشریف محسنات آراسته و رخساره استعدادش
بزیور کمالات پیراسته بود گاهی فطرت و گاهی معز و گاهی موسوی تخلص میکرد
میرزا نوری برادرزاده شیخ بهاء الدین محمد مرحوم است مدتها در هرات شیخ
الاسلام بوده در کمال زهد و پرهیزگاری گذرانیده در همان شهر بسرای جاودانی
شتافت تخلصش نوری ملا فرودن شیرازی بوده باصفهان آمده در
خدمت اخوند میرزا رجبعلی استفاده میکرده در همانجا فوت شد و در
جوار قبر مولانای مزبور در مزار بابا رکن الدین مدفون گردیده اوراست

کفر عهد

گرفت عرصهٔ عالم فسانه که ندارم ٭ لبالبست جهان از ترانه که ندارم ٭ مقیمای
فوحی ولد ملا قیدی برادرزادهٔ مولانا نظیری نیشاپوریست در زمان شاه
جهان پادشاه بهندوستان آمده بعد از مدتی بایران مراجعت نموده
در وطن خود وفات یافت زمانای زرکش فریب تخلص اصفهانی خوش
طبیعت و عاشق پیشه بوده در زمان شاه عباس ثانی آمده درین
مملکت وفات یافت فارغا محمد ابراهیم نام داشته برادر ملا عشرتی
فروشانیست که در روضة العیون ذکر شده وی نیز بهندوستان آمده باظفرخان
بسر برده آخر در لاهور وفات یافت امینای فایق مولد و موطنش اصفهان
بهشت نشان است در زمان شاه سلیمان مغفور در کمال استغنا و
قناعت بپوستین دوزی معیشت میکرد ملا فاخر بهبهانی متصف
بصفات حمیده و اخلاق پسندیده بود در خدمت زمان خان حاکم
کوه کیلویه بسر میکرده معاصر شاه سلیمان مغفور صفویست ملا فاضل
کاشانی نوادهٔ میر شاه و مرد درویش بوده گویند مشقش متجاوز از صد
هزار بیت است در شکوهٔ مردم کاشان گفته ٭ بیت اللهم دلی از بلا
اقبالی در کوچهٔ عمر ملتم ساخته‌اند شیخ محسن فانی از فضلای کشمیر بود غنی
کشمیری از تلامذهٔ اوست دیوانش قریب به پنجهزار بیت است
اما شعر بلند بندرت دارد این بیت او راست ٭ دیده نهاند از
لطف آن کف پا را اشک بمردم نمود رنگ حنا را ٭ میرزا غیاث
الدین منصور متخلص بعفت از اولاد میر غیاث الدین منصور مشهور و شیکا

فارسیست در زمان شاه سلیمان مغفور باصفهان آمده در صحبت اهل آن
بنغمه‌های خارج از مقام منصوری مترنم گردیده ساز غزلش از نوا افتاده
رخت عزیمت بهندوستان کشید و دیوانی ترتیب داده فایض
مازندرانی باقی نام داشت و از کهنه شاعر بوده مولد و موطنش بارفروش
مازندرانست بسیار خوش سلیقه و عاشق پیشه بود تتبع اطوار مرحوم
میرزا صایبا بسیار منظور داشت چنانکه در خط هم بسیار بمرحوم میرزا بنسبت مینوشت
شعرش هموار و خالی از متانت نبود غیر از غزل چیزی نمی گفت
و مسموع شد که جمیع ابیاتش بسه هزار بیت میرسید و در سن کهولت
در همان بلده برحمت ایزدی پیوست فتحعلیخان عموی والد راقم
حروف و خلف اصغر الخاص میرزای مخاطب بصفی قلیخان بن آلدار
خان شمخال داغستانست بعد از پدر همین تربیت لطفعلیخان برادر
زاده خود که بحسب سن از فتحعلیخان مرحوم بزرگتر بود باعلی مدارج
کمال عروج و در ظل مرحمت و شفقت شهنشاه طوبی آشیان شاه
سلیمان مغفور و خاقان مالک رقاب مرحوم حشره الله مع اجداده الطاهرین
باقصی مراتب عزت و جلال ترقی نموده اول لباس و صحبت
مجلس بهشت آیین سرافراز و بعد بمنصب امیر شکارباشی گری که خدمت
برادر مهترش بود بالارث والاستحقاق ممتاز و بعد بمرتبه قوللر آقاسی
گری بلند و بعد بوزارت اعظم مفتخر گردیده بین الامثال سر عزت و افتخار
بفلک اعظم رسانید و کوس عظمت و اقتدار در قصر گردون نواخته

دیر ار

دبدبهٔ دولت و صیت سطوتش عرصهٔ عالم را فرو گرفت الحق در دولت
علیهٔ صفویه وزیری با آن دانش و کمال و امیری با آن عظمت و جلال نیامده
بسیاری از ارباب فضل و کمال بهمین توجه و تربیتش باعلا مدارج هنر عروج
نموده مشهور آفاق گردیدند از جمله شیخ المسلمین و قدوة المحققین جامع المعقول
والمنقول حاوی الفروع والاصول شیخ عبدالله گیلانی نور الله مضجعه و فاضل
نحریر مشهور آقا خلیل رحمة الله علیه و عمدة السالکین و زبدة العارفین میرزا
عبدالکریم الشهیر به ببرک که در اوایل حال بخدمت صاحب رقیم خان
مرقوم قیام نموده و علی هذا القیاس از هر طبقه اهل هنر نواله خوار خوان تربیت
و احسانش بودند مصوران و نقاشان و خطاطان و مذهبان و شعربافان
و زرگران و صحافان و اسلحه سازان و جوهریان مشهور بهمین توجه و عنایتش
تربیت شده محسود آفاق و مشهور عالم گردیدند از جمله مصوران و نقاشان
آقا زمان و دو پسرش محمد علی بیک و آقا یوسف و برادرش آقا ابراهیم
خوشنویس مشهور و آقا محمد سلطانی مصور مشهور و مهدی قلی بیک جدیدالاسلام
فرنگی و علی هذا القیاس در هر طبقه تربیت و نوازش از جنابش یافتند
و همچنین جمعی از طبقه امرا و اصحاب سیف نیز بهمین تربیتش فرق عزت
و افتخار بفلک سوده لوای عظمت و اقتدار بر افراختند از جمله مرحوم
صفی قلی خان ترکستان اغلیست که در فنون لشکرکشی و سپهداری از عجوبهٔ
زمان و نادرهٔ دوران بود و مصافهای او با لشکر بیجند و قزاق و ازبک
و فتوحاتش و تنبیه اهل گرش و بقتل آوردن آن طایفه و سایر

کاربارش مشهور است و همچنین جمعی دیگر از امرا و اعیان قزلباش و ارباب
سیف و جمعی از اهل قلم و نویسندگان زبردست در ظل لوای همایون فرش
محسود عالمیان شدند خاصه خواجه معز الدین مستجمع جمیع کمالات ظاهری
بوده از جمله خط شکسته را در مرتبه خوش می‌نوشتند که هر سطری بل هر
کلمه اش خوشنویسان عهد و ارباب شعور مانند جواهر از دست یکدیگر می‌ربودند
تو نیای و رتبه کمال ممنون بودند چنانکه خاقان مالک رقاب مغفور در بلده
طهران نزول اجلال داشتند لعابت جمعی از ناحق شناسان بی‌وفا
و بی‌خبر از خدا و بیگانگان خواجه اشرو چند کس از امرا دیگر که شرح چگونگی آن
قصه موجب کلام و خارج از مقام است با اراده سلطنت متهم شده
از منصب وزارت دور و از حلیه بصارت مهجور ماندند که چون نامش در بیت
ابزوی گذشته بود که اینهمه فتورات در ارض ایران حادث شود
ولهذا اسباب آن که عمده آنش فقدان چنین وزیر صاحب تدبیر
و آمیر بی‌مثل و نظیر باشد بود چنانکه شیخ المحققین و قدوة العارفین
مقتدای اعظم و مولانای معظم ملاذ افاضل امم فخر العرب و العجم شیخ
محی الدین ابن عربی رضی الله تعالی عنه رساله تالیف فرموده اند
تسمیه الشجرة النعمانیة فی دولة العثمانیة مشتمله اخبار و وقایع مستقبل
کل عالم خصوصا روم و ایران و در دیباچه آن نوشته اند که احوال
کلی عالم را تا هنگام سور اسرافیل در اینجا ذکر کرده ام و شرح کرده است
انرا شیخ المشایخ مولانا و مقتدا العالم شیخ صدر الدین قونوی
قدس الله سره

قدس الله سره و تمام آن رساله بنظر راقم حروف رسیده و در کتابخانه
احقر موجود است رساله مزبور از جفر استخراج شده تخمیناً بده هزار بیت
میرسد لیکن دریاییست در قطره نهان و تمام آن رموز است و اشارات
و کنایات است احوال ظهور قایم آل محمد تمام در آن رساله ذکر کرده
است فهم و ادراک هر کس بدان و وصال بمعانی و اسرارش نمیرسد
مگر بسعی بسیار کلیم توان دریافت لیکن کسی را اطلاع بر وقایع گذشته
باشد و در آنجا نظر کند اکثر معلوم میشود که غرض ازین رساله فلان امر بعمل
که بوقوع آمد از جمله فتح کردن سلطان سلیم خوندکار بلاد شام را و پیدا
شدن قبر مطهر شیخ مغفور که تا آن وقت مخفی بود باین عبارت اشاره
فرموده اذا دخل السین فی الشین ظهر قبر محیی الدین و همچنین قسم بوقوع
آمد و نیز بخروج و طغیان میرویس افغان قندهاری و فتورات ایران
و وقایع مرحوم خان اشاره کرده است قدری از آن عبارت اینست
که قلم شکل و بدل شاه البحر الرابع الغنم و یوخذ ولده اسیرا اذا فقد المنبر
راجع غنم اشاره بمیرویس افغان است و ضمیر ولده محمود ابن اوست که بعد از
حادثه خاقان مغفور و عزل او از فتنه اهل اصفهان را محاصره کرده و خاقان
مالک رقاب را بدست آورده محبوس نمود و دیگر آنکه تاریخ
بغی و طغیان میرویس افغان در قندهار و کشتن گرگین خان گرجی
که بیگلربیگی آنجا بود بلفظ الغنم است که یکهزار و یکصد و بیست و یک هجری
بوده باشد خلاصه خاقان مرحوم مغفور را بعد از حدوث آن امر حسب الفرمان

قضا جریان اقدس اعلی باصفهان آورده با متعلقان بدار العلم شیراز
فرستادند مدت یکسال و چند ماه دیگر که در حیات بودند لیلاً و نهاراً
بعبادت و ریاضات مشغول بوده در سنه ۱۱۳۳ هجری مفتوح افاغنه شد بود در
دار العلم بجوار رحمت الهی پیوسته در گورستان دروازه کازرون
شیراز مدفون گردید در انشاء و نظم کمال قدرت داشت ملا فاضل صفا
که محمد نصیر نام داشت ولد محمد قاسم ابهری و ابهر مذکور جزء الب واقع
در دو فرسنگی اصفهان محلا مولوی در بدایت حال در یکی از مدارس
اصفهان سکنی اختیار کرده تحصیل مقدمات علمیه نموده در عبادات
و ریاضات بقدر ربط داشت و بسلیقه فطرت جبلّی در حداثت
سن قدم در وادی شاعری نهاده بخدمت مرحوم میرزا صبا بیاد
بسیاری از اشعار رسیده بود و الحق در سخنوری و نکته سنج از زبردستان
و استادان گوی مسابقت میربوده مشرب وسیع و اطوار
عجیب داشت در مجلس آرائی و تقابل و شرائط مصاحبت و
موانست با هر فرقه یگانهٔ روزگار بوده تخلص از مرزا صبای مرحوم
یافته و در سخن بسیار مراعات طور آن منظور میداشت
فقیر و برا دیده بودم در محاصره اصفهان برحمت الهی پیوست قصیده
در مدح خاقان مالک رقاب در جواب قصیده انوری گفته در مجلس
همایون بعرض اقدس رسانید بعطای خلعت و صله نمایان سرافراز
یافته بود و این دو بیت در تعریف اسب از آن قصیده در خاطر داشت

بت نمود

ثبت نموده اشهب را بدامن صحرا لاله خواهد که داغ ران باشد
جستن بلند آرمیدنش بهدا است همچو تیر یکه در کمان باشد میرزا محمد
فاضل خلف میرزا محمد باقر صدر است که در روضة الباقر گذشت
با فقیر در یک موسم وارد هندوستان گردید باستصواب نواب
سادات خان بهادر که بخشی چهارم اند ملازمت بادشاه میسر آمد
بمنصب و خطاب سرفراز شد و سوای تلطف مزبور دیگر عنایتی
و نذر که در حق انسان بعمل نیامد فاما قابلیتش بشرف
کمالات ظاهری و باطنی آراسته و رخساره نجابتش بحلیهٔ زهد و صلاح
پیراسته بود اکثر اوقاتش بصحبت ارباب کمال و عبادت حضرت
ذو الجلال میگذشت بصحبت شعر نهایت میل و بگفتن آن کمال
رغبت داشت چند سال قبل ازین در شاهجهان آباد بجوار رحمت
الهی پیوست اشعارش مدون نشد و تخلصش فاضل است اکثر ابیات
او ساده و بیمزه واقع شده است میرزا سید محمد فدائی پسر رضا طلب
خان همدانیست که در خدمت برهان الملک بهادر مرحوم می بود
میرزا محمد عاشق فرخ از سلسلهٔ جلیلهٔ سلطانیست تولدش در سنه یکهزار
و یکصد و چهل هجری واقع شد بحکم سلیقه قدم در وادی شاعری گذاشت
اشعار خوب ازان حمیده خصال سر بر میزند درین اوقات شنیده
شد که بعزم اکلی عزیمت هندوستان دارد شاه فاخر رحمه الله
از اعاظم سلسلهٔ علیهٔ صوفیه و از اکابر این طبقهٔ جلیله بوده اسم شریف آن

ملکی صفات میرزا رضی مولد و موطنش رشت است در انقلاب ایران به
هندوستان تشریف آورده مدت یکسال در شاهجهان آباد در کمال
انزوا و عزلت توقف فرموده بقصد زیارت بیت الله الحرام محمل
اراده بر ناقه توکل بسته روانه گردید در مابین قصبه سرونج و بلده اوجین جمعی
کثیر از قطاع الطریق هندوستان بقافله ایشان دست یافته همگی را مقتول
و غارت نموده از جمله آن ذات مقدس نیز در آن هنگام شربت
شهادت که منتهی الامانی اهل کمالست چشیده بسرای جاودانی
شتافت دیوان آن عارف زمان قریب بسه چهار هزار بیت
میرسد و تمام ابیاتش مشتملست بر حقایق و معارف بسیار و حل مسایل
مشکل و نکات لطیفه بیشمار حبیب الله فتوت از اعزه خطه کشمیر ست بسیار
جمیع اطوار و ستوده کردار است مدتی در خدمت نواب فیروز جنگ
ولد نواب نظام الملک بهادر آصف جاه بسر برد و از طرف نواب
معز الیه واسطه ربط و اتحاد با راقم حروف است بدرقه فهم و صفای ذهن و
صداقت جبلت بین الاقران ممتاز است اشعار خوب دارد میر
شمس الله بن میر عباس دهلوی حفظ الله تعالی قدوه افاضل زمان و اسوه سخنوران
جهانست تولد شریفش در سنه ۱۱۱۵ در دار الخلافه شاهجهان آباد واقع
شده در خدمت علمای عصر تحصیل مراتب علوم نموده در عربیت و فقه
و کلام و حدیث و تصوف اعجوبه زمان و نادره دوران گردید با اینهمه مراتب
فضل و کمال در نهایت بی تکلفی و بی تعینی با قاطبه خلق سلوک مینماید

بلکه لطف

بلکه بطرزی حال خود را از مردم پوشیده میدارد که بیگانگان را گمان
سواد فارسی باو نمیبرد تا بمراتب دیگر چه رسد چنانچه این بیت مصداق
حال اوست ه بحر صورت بمن فتنه نظرت سرو شکل نظر فریبم
نیست در فهم دقایق طبع وقادش کالبدر فی الدجا و در دریافت
حقایق ذهن نقادش کالشمس فی السماوات لنعم ما قیل ه
او جواهر کرم بفرق جهان زیرکان چون صدف کشاده دهان هفت
سال قبل از تحریر این اوراق ترک اسباب و عوایق نموده ملبس
بلباس درویشان شده بتماشای دکن تشریف برده بود مدت
پنج سال اکثر بلاد آنملک گردیده بشوق دیدن والده پیر خود بدینجا
مراجعت نموده تا حال در شهر مذبور سکونت دارد امرا و اعاظم
این شهر در توقیرش فروگذاشت نمینمایند اکثر درخور فضایل و خصایل
او اگرچه از بین مردم کوته نظر بعمل می آید ذلتیست لیکن بقدر دانش خود
در پاس احترامش قصور جایز نمیدارند کو هیچ منی که قدر نشناسند
خصوصیت و محبتش باراقم حروف از آن گذشته که از عهده تحریر
آن تواند آید مرهم سینه افکار و غمخوار دل بیمار و در تن محنت کده غربت
اوست هرگاه بحسب اتفاق و ضرورت در عرصه ماهی دو سه روز
اراده مفارقت نماید تا بحسب ملاقات وابستگان خود مهاجر
گزیده جامه صبرم چاک و شعله آهم بافلاک میرسد میر عالی جناب
مذبور هرگز بی تو محبت و بجذبه عشق نمیباشد و گاهست که با

با سخنش مشعوف و کار دارد و گاه تخفیف داده بکس قناعت
مبعوث باید الحق القدر خوبی و صفات حمیده و اطوار پسندیده حق تعالی
بآن قدوه اهل کمال عنایت فرموده که در هیچ احدی دیده نشنیده
در زهد و پرهیزکاری یگانه آفاق و در ورع و تقوی در عالم طاق است
در فن سخنوری باعتماد راقم حروف هیچیک از متقدمین و متاخرین
پایه او نبوده و نسبت جمیع محسنات و لوازم سخنوری را جامع است
دیوان بلاغت بنیانش بهفت هزار بیت میرسد و مثنوی در
سلک نظم کشیده که تا گوش فلک سیار لآلی ثوابت سیار
مزین گردیده مثل شان نشنیده

روضة القاف

سراج الدین قمری شهباز فکرش در قاف بلاغت عنقا شکار
و طوطی طبعش در شکرستان طبعش فصاحت شیرین گفتار بوده
از قدما چند کس دیگر گذشته اند که قمری تخلص داشته اند از جمله نظام
الدین محمود قمری صفاهانی که وی را با کمال معاصر دانسته اند فارغ عبد الله
رازی تخلص وی فارغ بوده از افاضل زمان است مضمون این بیت
اسد الله الغالب علی ابن طالب علیه السلام است ع یقولون
ان الموت صعب وانما مفارقة الاحباب والله اصعب
شاه قاسم انوار اسم شریفش معین الدین علیت انوار معارف
جهان را مملو ساخته و به پرتو خورشید هدایت عالمی را از شبستان ظلمات
ضلالت خلاص داده خاطر حقایق ذخایرش گنجینه انوار الهی و دل معارف

منزلش مخزن الاسرار نامتناهی بوده خرقه از شیخ صدر الدین اردبیلی قدس سره یافته و بیمن تربیت وی بمعارج کمال عروج فرموده بمقصد اقصی و غرض اعلی رسید صاحب جذبه قوی بوده چنانچه اکثر علمای قشری زمان که بمجالست وی برخاستند بظهور حال وی گردیده در زمره مریدانش داخل شدند و از مجربات بوده که هر که انکار وی میداشت و از شیخ بحقیقتش دو دم اقرار داشتی و هر که بمجالستش برخاستی عنقریب در سلک خدامش نشستی و هر که از وی نجات یافت بکمند متابعت و اخلاصش گرفتار آمدی وفات آنجناب در ربیع الاول سنه هشتصد و سی و هفت بوده مرقدش در خرجرد جام است ملک قاسم دیلمی از مقدمین بوده میرزا قاسم گونابادی حکیم طور کلام بوده جامع کمالات صوری و معنوی است در ریاضی ریاضت تمام کشیده و در بین علم سرآمد سروران گردیده در مجلس میرزا الغ بیک با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است از صاحبان ایمان و خوش اعتقاد آن زمان بوده و دو دانگ نوغان املاک موروث را وقف روضه منوره رضویه علیه التحیة و الثنا نموده است بتتبع خمسه شیخ نظامی کرده است مثنوی شاهنامه اش که فتوحات و محاربات پادشاه اسلام پناه شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی را منظوم نموده است بهتر از سایر مثنویات اوست درویش قاسم صفاهانی بمصاحبت امرا و ارباب کمال بسر کرده آخر با میر نجم وزیر شاه اسمعیل مغفور بوده او راست ۵ یارم ز غمزه تیر و ز ابرو کمان گرفته از روی خوب هم چو رسد مستوران گنبد قایم موزه ... اش از هم زه کوبان زمان و از

شب عید خوردن از زود امیدش
که این بنده را عجب روزیست و پیش
پیش ایشان بوده و دو دانگ
مولانا قاسم ازفنا عیب
بعینه بیکره او راست ۵

خیابان جهان بوده الشعاری اگرچه قابل نوشتن نبود لیکن چون غرض راقم
حروف آنست که این کتاب را جامعیتی باشد لهذا یک بیت از
مزخرفات وی اکتفا نماید اوراست ؎ دلهام کاش بودی منزل را
آرام جان من که گوش دیدمی گاهی که زدی در رو هان امن ❊ قبولی هروی
گویند که صاحب دیوان بوده اوراست ؎ اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه
بهر دو کون چو من ناقبول نتوان یافت ❊ پهلوان محمود ابن پوریای ولی
قدس سره پهلوان معرکه دانش نیروی زورآزمای عرصه والا شکوه
قطع پوش میدان ولایت سر حلقه کشتی گیران و در زورخانه طریقت
بوده هنر فلک که عالمی را افکنده افکنده وی و چرخ کهن که جهانی را انداخته
ناف بر زمین نهاده و بنده اوست نسبت والد بزرگوار عالیمقدار
خویش در کسوت کشتی جهانی را زنده کردی و در لباس آزادی عالمی
را بنده نمودی هر که او دیده تحقیق بینا باشد دریافت میتواند نمود که رمز
برای هدایت عوام و اجامره و اوباش هیچ تدبیری بهتر از این نباشد
که التفات بطریق ارشاد و هدایت نموده است چه اینکه ناهالی هر یک
مهتدیان بر نیاید بسخنش راه در نفوس ایشان تاثیر نخواهد بود و هدایت
اراذل خلق نهایت صعوبت دارد ولهذا ملبس بلباس انسان
شده در لباس کشتی گیری هر قدر توانستند آن طبقه را بشرف وا داشتند
چنانچه از تو معروفات و اصول کشتی گیر است که باید صحیح خبر و پاک نظر
و متهجد و مصلی بود و فرایض عمل بالعمل باید اورد و باید از سنن نیز هر قدر که
لوازم

توانند بعمل آورد بهتر است و در غلبه بر خصم کم فرصت نباید کرد و او را
در نظر خلق خفیف نباید ساخت بهمین قدر که آثار غلبه خود را بروی
معلوم کرد بس کرد انه انبغی باید که مروت را کار فرموده وبرا ذلیل نکنند
و بنظر حقارت باحدی ننگرد و خود را بر همکس تفوق ننهد و غالب
نشمارد و پیوسته با خلق در کمال انکسار بحسن خلق معاشرت کنند
و مباشرت بسیار نکند و هرگاه بعد از چندی بضرورت اتفاق شود مرتکب
بحرام نشود و مساکین را لله بقدر مقدور کمیداده باشد و بعد از فراغ تهجد (چیزی)
بورزش کشتی مشغول شود تا وقت صلوة فجر و بعد از صلوة فجر نیز تا
چاشت ورزش کند که این روش و اطوار موجب قوت و شوکت
و غلبه و مزید توفیق و سرفرازی میشود و اگر درینها قصور راه یابد باید با اهمالی
رود بهم هلاکت و باعث ذلت و خفت و شکست و عدم شرف
و نام آوری میشود در صورت باید ملاحظه باید نمود که قطب نفس ان قوت
زمان نادر حدیث که تا حال هم این آثار هم ظاهر میگردد و الحق راه بجای
دارد چه افعال حسنه و اخلاق حمیده در هر جا البته موجب مزید توفیقات
میشود و صاحب اخلاق رذیله اگر دو روزی بعرصه آید مثل شعله حسن ترقی
رو نما پیدا است والبته در آخر حال ببلای ذلت گرفتار میشود گنج
و جهه این دو خازن راز الهی از خراب آباد آورگنج است مثنوی کنز الحقایق
که دست قدرت افهام از ادراک حقایق و دقایق آن عاجز است
آن زان محمود دارین است که در رشته صورت انتظام یافته و شیخ محمود شبستر

قدس سره گلشن راز را هفت سال بعد از آن فرموده است در سال
هفتصد و بیست و دو رحلت بعالم بقا کشیده قبرش در خیوق خوارزم
است فنائی تخلص میکرده قدیم الخاقانی گیلانی از سحر پردازان کارخانهٔ
خیال بوده مولانا قرانی از مردم مشهد بوده او راست بیت گر ز مجنون زخم
عشق و دل پر خون داشت لیک حالی که مراست کجا مجنون داشت
قطب الدین خسروشاه از نجباء دار العباده یزد و از نقباء آل مظفر بوده
مولانا قطب الدین از آدمی زاده های اندجان است در سلک طلبهٔ
علوم منسلک بوده او راست بیت ماکه در سایهٔ گنبد بدیم ماه را بخواب
در هر کی دیدیم هر سو جلوه گر صد آفتاب مولانا فوجی کمانگری میکرده او راست
بیت جائیکه توئی نیست کسی را گذر آنجا از من که تواند که رساند خبر آنجا
حکیم قطران ابن منصور حسام العضدی التبریزی است پهلوان عرصهٔ سخنوری و یکه
تاز معرکهٔ هنرمندی بوده محمد عوفی وی را ابیوردی دانسته و دولتشاه و غیر او را
ترمذی دانسته اند اشعارش معنوی قول عوفیست اشعار وی را اکثر بنام
رودکی خوانده و نوشته اند اگر چه در روش و طرز متحد اند لیکن ممدوحین
و زمان ایشان التفاوت بعیدست گویند حکیم انوری در فن شعر تلمیذ
اوست و دیوانش هزار بیت است خواجه قطب الدین بختیار اوشی
کاکی قدس سره قطب فلک طریقت آفتاب سپهر معرفت است
خرقه از خواجه معین الدین چشتی قدس سره گرفته و بعد از وی قایم بمقام
و خلیفهٔ آن فخر زمان بوده خوارق بسیار از وی بظهور رسیده که شرح آن

موجب تطویل

موجب تطویل مقال میگردد دیگر آنکه باین سبب میگویند که روزی
قرص نانی که اطراف آن برآمده و میانش فرورفته بار دفطر تحفه بسلطان از
عجب تحسین ایشان می آید و نام آن نان کاک چنانچه ابو اسحاق
اطعمه گوید کاک و کلیچه نیستش که بدو وا کرده ام سهل مبین که فکر آن
من بدو وا کرده ام و نان مزبور تا حال جهت سر مزار مبارک ایشان پخته
مردمیکه بزیارت میروند تحفه میشوند و هرکس را چند قرص تبرکا میدهند
فقر ایشان در مرتبه کمال بود چنانچه تا حال اثر آن از مزار کثیر الانوار ایشان
هویدا است وفاتش در سنه بود و قبرش در سمت جنوبی شاه
جهان آباد است بفاصله هفت کروه هندی که قریب به فرسنگ
عراقی باشد امیر بدرالدین قوام الرازی محمد عوفی گوید نسبت ممدوح
خوانش قوام الملک طغرای لقوای علمش امیر قوام خاص شهد کلامش
را قوامی در کمال مرغوبی و لآلی بیانش را نظمی در نهایت خوبی بوده محمد عوفی
وی را دیده است شیخ فخری بغدادی از فیض مداد کلامش رایحه عنبر بمشام جان
میرسد و از مداد سواد بیانش نفحه مشک بمشام دل می آید از مشایخ
کرام علیه صوفیه بوده قاسم استرآبادی از شعرای زمان بوده او راست
حسن تو ز خط نسخه اعجاز گرفته انجام تو کیفیت آغاز گرفته امیر فاضل
رازی پسر فاضل معروف است بعلوم متداوله بهره یاب بوده بهندوستان
آمده مدتها در خدمت اکبر پادشاه بسر کرده آخر بوطن خویش مراجعت
نمود مولانا قاسم خافی به بهود ستانی اشتهار داشته با مولانا ولید دشت

از استادان زمان بوده

ببیاض مشاعرات و مهاجات نموده بحدیکه معتقدان مولانا و بلطف بر فنائش
بپسندند از بیم اینها که مخنث صاحب دیوان بوده او راست ع کی باید از ره
عشقت جنون عاشق را آرزومند تو رسوا شد از زین مے بالیست ؛ مولانا
قاسم اردستانی از گوشه نشینان و نامرادان بوده تخلص او حدی و برادر وی
ست ؛ قاسم مازندرانی از بلغای زمان و فصحای دوران بوده برهان
الدین قاسم راست ع آمدی بنخواستم عرض تمنائی کنم ؛ شوق چندان
شد هجوم آور که گویائی نماند ؛ میرزا قاسم از اعاجم زمان بوده او را
ست ع جائیم و شکست دل و ویرانه خاطر ؛ یک خاطر و صد گونه پریشانی خاطر
میرزا قاسم ابن میرزا مراد دکنی لغایت فهیم و خوش صحبت بوده از امرای
جهانگیر بادشاه ست ؛ قاسم حکاک از دار العباده یزد بوده در
شو سبع وقوف داشته او راست ع دور از آن گل چند با داغ
درون باشیم ما ؛ همچو داغ لاله در گرداب خون باشیم ما ؛ مولانا قاسم
دیلمی مولدش محله دیلم قزوین ست و در طبابت مهارت خوب
داشته بهندوستان آمده مدتها در آنجا بسر کرده ؛ قلیا سبزواری راست ع
با ز مهر و فهم عاشق زار عجیبی ؛ حال زار عجیب دارم و یاری عجیب ؛ قبیلان بیک
شاه فتح ابن شیربیک تواجی ملا ختنی بوده اباً عن جد در ملازمت
سلاطین تیموریه بسر میکرده مثنوی گفته مشتمل چهار هزار بیت موسوم
بنامه دوستان در عاشق زال در رود آبه و در اقسام سخن قدرت داشته
کلیاتش از غزل و مثنوی و غیره لکش هزار بیت میرسیده وی ملازم جهانگیر
کبر بادشاه بوده

گیر پادشاه بوده در سنهٔ ترک ملازمت نموده احمد حسین قدسی کربلائی
گویند والدش از کربلا معلا در سبزوار آمده توطن نموده و وی قدری در هرات
بسر کرده با محمد خان حاکم آنجا کمال ارتباط داشته حکیم قدسی گیلانی اسم وی
ملا مصطفی است بکسب فضایل و کمالات اشتغال داشته بهندوستان
آمده بوده تقی اوحدی دیده اوست حاجی محمد جان قدسی مشهدی
از فصحای زمان و بلغای دوران بوده تقی اوحدی در تذکره خود نوشته است
که بالفعل کدخدای بقالان مشهد است بشنوانیده که در اوایل حال کدخدای
بقالان میکرده باشد خلاصه اینکه بهندوستان آمده از مقربان درگاه شاه
جهان پادشاه بمنصب ملک الشعرائی سرافراز گردید و شاهنامه بحضرت پادشاه
در نظم گرفته ناتمام مانده است بعد از فوت وی ابوطالب کلیم ملک
الشعرا گردید شاهجهان نامه را خود گفته باتمام رسانید قدسی یزدی فرزند
بوده در سنهٔ در آگره فوت شد صاحب دیوانست مولانا قدسی
شیرازی از شعرای نادره گوی شیرین زبان بوده قدسی در شیراز شاعری کرم داشته
با مولانا عرفی و شیدی و غیره طرح هم مشق و هم طرح بوده قبل از مولانا
عرفی باتفاق شیدی بهند آمد در سنه ۹۸۹ قریب بهم فوت شدند نور
الدین محمد قراری گیلانی گل سرسبد گلستان فضل و کمال ثمر شجر بوستان عز
و اجلال نور حدیقه سلطنت شمع محفل ظرافت بوده وی پسر مولانا عبد
الرزاق مغفور و برادر حکیم همام و حکیم ابو الفتح گیلانی که ممدوح مولانا عرفی
فیضی دماوندی در شاعری کمال قدرت و نهایت مهارت داشته

بسیار مستغنی و عالی مراتب بوده است مدتها در بغداد و عتبات
بسر کرده از آنجا بهند آمده مدتها هم در کشمیر گذرانیده و در همانجا فوت شد با
تقی اوحدی معاصر بوده فتاح فتح الله شیرازی مشهور است کیستی مدتی در ملاز
اکبر بادشاه بوده و جهانگیر بادشاه او را رخصت حج گرفته زیارت نموده
مراجعت کرده عمرش بهفتاد رسیده بود در سنه [illegible] درگذشت
قسمتی استرابادی نامش محمد علیست بسیار ظریف و خوش طبع بوده
بهندوستان آمده در گلکنده درگذشت قاسم بیک قسمتی ابن عم
یکتاش خان و شاگرد مولانا وحشی بوده تربیت ارباب فضل و کمال
بسیار میکرد آخر بدست معشوق خود کشته شد الحق عجب مردان خوب کرده است
که عالمی در آرزوی اینچنین مرگ بوده و هستند از معشوقان این زمان این
گونه عنایات مستعد بلکه محالست ع مپرس از من خوش روزگاری
بوده است ملا قطب الدین از شعرای زمان بوده قلیچ الله پسر قلیچ محمد
خان لامع تخلص است که در جای خود مذکور خواهد شد بخلاف پدر خانه
از نامرادی و اهلتی بوده او راست بیت جز درد تو دوای
این دل افگار را ؛ عاقبت تنگست از عشقت دل بیمار را ؛ میر قوام
الدین لقب صفاهانی بسیار عظیم القدر و بلند مرتبه بود از معاصران شاه طهماسب
مغفور ماضی صفویست مولانا قوسی شوشتری در فضیلت و کمالات و
هنرمندی یگانه عصر بود تتبع اشعار عرب و فارس بسیار نموده و در علم
تاریخ نهایت استحضار داشته تذکره شعرا نیز نوشته است لیکن نظم

را بذوق

راقم حروف نرسیده معلوم هم نیست که مشهور شده باشد یا نه قوام الدین حسین
شیرازی معاصر شیخ اوحدی بوده قیصری همدانی مولدش سرکان همدان است
بسیار خوش صحبت و مزاج بوده بهند آمده در ۱۰۲۲ فوت شد در گجرات
مدفون است خواجه القاسم مشهدی مرد آدمی وش بوده تخلص وی قاسمی
است و این بیت او راست گل بناخن از خجلش را خجلت
با آن رخسار کرد که تواند این سخن جز در پس دیوار کرد عبدی شیرازی
مجموعهٔ کمالات و هنرمند است در عهد خویش از منفردان زمان بوده با
مولانا عرفی صحبتها داشته بهندوستان آمده بخدمت اکبر بادشاه رسید لیکن
بسبب سخنان چند که باطلاع بادشاه افتاده از شرف باز مانده در سنه ۹۹۲
در گذشت فاضی سنجان از اولاد شاه سنجان بوده منظر الابصار از منظومات
اوست که در تتبع مخزن الاسرار بنام علیشیر گفته این یک بیت از آنجاست
خارش اگر گشت بپا بولهب پای گل و خار نباشد عجب تخلصش
فاضی بوده و این مطلع نیز از وست فاضی همه عمر نمازیکه تو کردی بمحرا
ب ابروی بتان بود قضا کن چو لاله با دل پر داغ حسرت زین چمن رفتیم
تو ای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رفتیم قاسم خان گویند از امرای جهان
کبر بادشاه بوده میرزا طاهر در تذکرهٔ خود قلیلی اشعار از وی ذکر کرده قاسم
خان از اعاظم تبریز بوده در زمان شاه سلیمان مغفور بهندوستان آمده
او راست شمع شبستان گلی که تو باشی خانهٔ همسایه هم چراغ ندارد
قیدی کرمانی درویش خصال و پسندیده احوال بوده در اصفهان در گذر

ملا عبد الله سکونت داشته معاصر شاه سلیمان مغفور صفوی است قوتی تبریزی
از تلامذه آقا حسین خوانساری است بسبب پیری خم لقا منش راه یافته
بود ملا فیضا بخاری در خدمت عبد العزیز خان کمال خصوصیت داشته
او راست ه سر گشته چو گرداب روم در طلب دوست تا خلق نداند
که رو بسوی که دارم. ملا قسمت مشهدی محمد قاسم نام داشته در زمان شاه
سلیمان در اصفهان بوده میرزا طاهر نصرآبادی نوشته که هر سر معنی شعر بکر غلط
ممتنع بود در قهوه خانه با ملک حیدر اصفهانی نزاع نموده از فرط غضب
عصر آن روز شب کرد روز دیگر درگذشت ● ملا قاسم مشهدی در
اوایل عمر باصفهان آمده مدتها در مدارس بتحصیل علوم مشغول شد و از
آنجا بهندوستان آمده در هند باضافه دیوانه مشهور شد اگر وجه آن
لقب این بوده باشد که اصفهانی اگر دانسته بهند آمده است در صورت
گنجایش این دارد او را دیوانه مطلق گویند در مملکت هند دیوانش
شد اول بنظر راقم حروف نرسیده رطب و یابس در آن بسیار است
ملا شاه علی نقی قسمت از بنایان قسمت بدرست حبیب خوش مشهور
بسیار خوش صحبت و درد مند و عاشق پیشه بوده مدتها در اصفهان
بسر میکرده آقا حسیب قانع کاشانی در زمان شاه سلیمان در شهر خم
بجیب سازی اشتغال می نموده او راست ه از فروغ لعل او آینه
دایم شمع روشن است یاقوت ساز خانه روشن سنگ را
دارا شکوه پسر بزرگ و ولیعهد شاهجهان بادشاه بوده به بلند اقبال

خطاب

خطاب سر عزت و افتخار بر فلک میسوده بنابر توجهی که آن پادشاه مرحوم را
با او بود در آخر عمر مقالید حل و عقد ممالک را بقبضه اقتدارش داده بنوازش
بال اکثر اوقات را صرف عیش و عشرت مینمود این معنی بر طبع شاهزاده محمد
اورنگ زیب که دران اوقات نظامت دکن باو مفوض بود گران
آمده با لشکر جرار متوجه مستقر الخلافه اکبرآباد شد شاهجهان پادشاه هر چند
خواست که خود باراده حرب بیرون آید دارا شکوه بمبالغه تمام مانع آمده
افواج پادشاهی را با خود برداشت و باستقبال اورنگ زیب شتافت
و راجه جسونت را که سردار فرقه راتهور قوم راجپوت بود با فوج سنگین پیش
فرستاد چنانچه در مالوا راجه مزبور را با شاهزاده اورنگ زیب اتفاق
مقابله افتاد جنگ صعب روی داد دلاوران از طرفین داد مردانگی و دلیری
دادند آخر نسیم فیروزی بر پرچم لوای شاهزاده وزیدن گرفت و جسونت
مزبور شکست فاحش خورده بسمت جودپور که وطن اصلیش بود مراجعت
نمود و محمد اورنگ زیب پادشاه با کمال استقلال متوجه محاربه دارا شکوه
گردید چون محرران دفتر تقدیر رقم سلطنت را در ازل بنام اورنگ زیب
پادشاه نوشته بودند دارا شکوه در هنگامیکه آتش کارزار گرم بود تاب اقامت
نیاورده سپندوار روی فرار بوادی ادبار نهاد و چندی بسمت اجمیر و
ملتان آواره بود آخر بدست افواج اورنگ زیب پادشاه گرفتار شده
بقتل رسید و شاهزاده اورنگ زیب بر سریر سلطنت متمکن گردید شاه
جهان را تا مدت هفت سال در قلعه مستقر الخلافه اکبرآباد مقید داشت

تا آنکه باجل طبیعی درگذشت خلاصه دارا شکوه باوجود سلطنت و جاه الکبریا
فقر علیه صوفیه مخمور می‌بود و در تعظیم و احترام فقرا دقیقه مهمل نمیگذاشت با
ملاشاه خلیفه میان شاه میر لاهوری ارادت داشت گاهی بسبیل لتفنن
شعر هم میگفت چون بمراتب سلسله جلیله قادریه انتساب داشته اند لهذا
قادری تخلص میکرده محمد یوسف قدیم عم زاده میرزا قطب الدین مایل دهلوی
و برادر است ~ یک نفس گر شاد گشتم عالمی غمناک شد خنده ام
چون برق چاک سینه افلاک شد وزیر خان قادر تخلص خلف محمد طاهر
وزیر خان مشهدی نسبت سلسله نسب آن شان منتهی بشمس الدین جوینی
صاحب دیوان میشود بخدمت عالمگیر بادشاه و بهادر شاه و محمد
فرخ سیر تقرب و اعتبار تمام داشت آخر ترک ملازمت سلاطین نموده
در مستقر الخلافه اکبرآباد بباغ والد خود که بر کنار دریای جون واقع است
عزلت گزیده همانجا درگذشت ع با شهید کربلا محشور باد تاریخ فوت
اوست قطع نام شاعری بوده احوالش معلوم نشد عبد الغنی بیگ قبول
اصلش از بدخشان و تولدش در کشمیر واقع شده با ملا شاه بدخشی
رحمه الله قرابت داشته و در فن شعر از میرزا داراب جویا تربیت
یافته بود در زمان محمد فرخ سیر بدار الخلافه دهلی سکونت گزیده معروف
امرای عظام شد در اوایل جلوس بادشاه عالم پناه درگذشت
شاه قابل اسمش محمد پناه است تحصیل علوم نموده و از مراتب تصوف
خبر بهم دارد تا حال بحیات در شاهجهان آباد بعنوان درویشان بسر برد

هم قوام الدین

میر قوام الدین محمد قزوینی از اعاظم سادات حسینی قزوین و اماجد
علمای مصطفی نسبت جرم اجلالش مرجع ترک و تاجیک و صیت
فضایل و معارفش کوس زد دور و نزدیک و در تقوی و حسن
اخلاق یگانه روزگار و تصنیفات عالیه اش مدار علیه علمای هر دیار
بحدت ذهن و جودت طبع بین العلما علم و از اکثر اقران ازید و اعلم بود
لبه زبان نثر او در غایت فصاحت و نهایت لطافت و
سلاست کیفیتی مینمود جواهر فراید اشعار عربیه مینثر از فارسی از
بحر ضمیر آن نحریر عالی مقام بساحل ظهور آورده بعد از آن ابیات فارسی
است که زیاده بیست که از شغل فکرش قوام می یافت با وجود جلالت
مرتبه تارک دنیا و در کمال بی تعلقی اوقات بتألیف میگذرانید میرزا
مومن خان که خلف ارشدش بود بمرتبه وزارت سلطان
صاحبقران رسیده مدتی بمسند اقتدار با منصب خطیر اقدام داشت
بالجمله معاصر طبع الفاضل عالی مقدار از زمره معقول السیارت کتاب لمعه
دمشقیه را که از نفایس کتب معتبره فقه امامیه و از مصنفات شیخ جلیل
سعید شهید محمد مکی است منظوم نموده و الحق در آن صنعت بلاغت آیاتی
در پایه اعجاز ساخته بر ناظرین آن منظومه قدرت طبع و حسن سلیقه
ایشان ظاهر میگردد و در تاریخ فوت آقا جلیل فاضل مشهور که در هنگام
ظهر واقع شده بود رباعی بدیهه در سلک نظم کشیده این بیت آخر که
مادّه تاریخ است ثبت افتاد از ظهر طعام رفته تاریخ اوزال

شمس سماء الافاضل است سن شریفش پنجاه و از سبعین بود و در سنهٔ هزار
و یکصد و پنجاه در شهر قزوین بجوار رحمت الهی پیوست و در جوار شاهزاده
حسین مدفون گردید روضة الکاف کافی ظفر همدانی در عهد ملک
آوازهٔ شاعری او عالم را فرو گرفته بود محمد عوفی توصیف جلالت شان
وی بسیار کرده است کافی غزنین چون بسیار شیرین مقال و مزاح و حاضر
جواب و شوخ طبع بوده باین اسم علم شد و نام اصلش ناصر شمس الدین
است محمد عوفی مؤلف فضیلت و دانشمندی وی کرده و گفته که اکابر
زمان از بیم تیغ هجای وی همه بدل لرزان بودند و همه در تعظیم و تکریم وی کوشش
مطالب او را مقرون بانجاح میداشتند در خدمت طغانشاه
میبوده است انفطو که بنام دیگری هم بنظر رسیده بوی نیز منسوب است
و اغلب که از و باشد چه طرز این کلام بروش وی بسیار شبیه است
انجم رواپی بجل خرام کنند همه جوی در روان و دم نکنند از بخیاکه است کبر
را بکش زن و روان هم نکنند بهاء الدین کرعی السمرقندی فتنه کلام از نشر
منیم بوده محمد عوفی گوید که چون بخدمت ملک شمس الدین آمد ملک شاه
خاص خود را بجهت وی فرستاد که بر آن سوار شده بخدمت شتابد درین
سواری از قضا الکدی در کار وی نموده پالش را مجروح ساخت
حکیم مجد الدین ابو اسحق کسائی مروزی دوستدار خاندان نبوت
و نیازمند درگاه شهریار ولایت بوده در مدح آل رسول و زوج
بتول قصاید غرا دارد در فضیلت ظاهر و علم باطن و مواعظ و

نصایح

سنه ۴۹۱

ولفیضات اوراد رباعیات اوحدی در چهارشنبه ششم شوال
بوده محمد عوفی گوید که چون کسی کسائی زید در بر و انست و کلاه فقر
بر سر نهاد مشهور بکسائی شد و هم تخلص کسائی میکنند این ابیات
ازوست مدحت کن و بستائی کسی را که پیغمبر بستود و ورا کرد و
بد و داد همه کار آن کیست بدینحال که بودست و که باشد جز شیر خداوند
جهان حیدر کرار این دین هدی را بمثل دایره دان پیغمبر مرکز و
حیدر خط پرگار علم عالم العباد پیغمبر چون ابر بهاری که دهد آب
گلزار و گویند که عمرش از حد طبیعی گذشته بود و محمود غزنوی را در یافته
اوحدالدین کرمانی چون کرمانست به نسبت وطن کرمانی تخلص کرده
از فصحای شعرای زمان بوده کفشگر ارزونی در شاهراه سخنوری ثابت
قدم بوده مولانا کلامی مروزی از امرای کلام و شعرای ذوی الاحترامست
بسبب ترکیب حسن و اندام مشهور بکلامی عدور بوده استاد کمال الدین
عمیدی بخاری مشهور به کمالی بخاری از فصحای زمان و بلغای دوران
مستجمع جمیع کمالات بوده در خط و موسیقی مهارت تمام داشته از مخصوصان
سلطان سنجر و از معاصران حکیم شعری و حکیم انوری بوده کمال الدین
زیاد الاصفهانی فضایلش از آن زیاده است که به تحریر در آید محمد عوفی
در ستایش وی کمی نکرده کمال الدین مختار روشن بیان وی مختار
فصحا در طرز کلامش مقبول بلغا بوده کمال الدین زنجانی سخنوری
بکمال رسانیده اوست و طرز بلاغت گستری بکرسی نشانیده او و

خواجه شمس الدین صاحب دیوان وبرادرش نموده ودر مدح خواجه نظام الدین
رحمة الله شعرها گفته ملک کمال کونه پائی در میدان فصاحت بچوگان فکر
گوئی از میدان دراز دستان فوت بازو میربوده در فن سخنوری و بلاغت
گستری ید طولی داشته اشعارش بلند وافکارش دلپسند است در
خدمت فخر الملک میبوده کمال الدین اسمعیل صفاهانی الملقب بخلاق
المعانی در فن فصاحت از روی کمال یافته و در مذهب بلاغت از رواج
پذیرفته خلف الصدق جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی است که این
پدر و پسر شاهد زیبای ملک عراق را بمنزله دو چشم روشنند جمال و کمال
او از نسب و کمال جمال این از آن قدوه سخنوران جهان و زبده هنروران
اتفاق دارند بعضی جمال الدین را بر کمال الدین ترجیح میدهند و جمعی کمال الدین
را بر جمال الدین امتیازی بخشند چنانچه در این خصوص میرزا ابو طالب زنولستانی
رقعه بعلامی شیخ محمد علی حزین لاهیجی نوشته واورا در این امر حکم ساخته و این
قطعه را که قلمی میکرد در شیخ مذکور در جواب آن مغفرت پناه نوشته و سلا

دوشش از زیر باری که دلم بشگفت از اوست
فرزانه کمال خردش ناطقه لالست

آمد بیرم قاصد فرخنده سروشی
با نامه عذرا که چو آب زلالست

تنگش نتوان گفت که مسلک نگوهر
هر سطری از آن در نظم عقد لالیست

بگشودم و بر خواندم و سنجیدم و دیدم
کز نکته زنیست حاصل آن نامه سوالیست

کامروز در این شهر باچه عاشق سخنانست
غوغای شعر جمالست و کمالست

القصه در این مسئله یاران دو گروهند
در مجلس ترجیح یکی زین دو جدالست

این شعر بدر آورد وآن شعر لبیس را
رافع شد ز انجمن یاران مجادل
بگشاد زبان بسنجیدن بر خوش
مجموعهٔ آن هر دو بدرفت نگرستم
دیدم که دوات و قلم آن دو شهنشاه
آن هر دو بفضل ادب و برهان بلاغت
غزالیه مطلع شان مهر سپهر ادب
شعر شعرای که فرو بندند بالشان
در رشک و بیان قوی پنجه قلم ٤
جمع الهم الفاظ بلطافت که نموده
هر صفحه ز مشکین رقم آن دو گهر سنج
اما چو کسی دیدهٔ انصاف کشاید
در شعر جمال ابر جمالی بکمال است
لفظش بصفا آینهٔ شاهد معنیست
هر نکتهٔ سربستهٔ او نافهٔ مشکست
فیض سخنش از منبع غیب سروش
صد بار ز رسالهٔ دیوانش گذشتم
دریوزه گر شهرهٔ اویند حریفان
استاد سخن گرچه جمالست ولیکن

یکبو نشد این مشعله ادوار دو دست
کز کلک تو حکمی که رسد وجه مثالست
بیمم ز تیغ خیالم که سپهر کشته پامالست
کز معجزه گفتن نتوان سحر حلالست
در مملکت شوکت شان کون ودوا لست
در مجلس آن هر دو پری زاد خیالست
سبطی که بمصرعشان تیغ مثالست
نسبت بگهر سنج آن هر دو سفالست
هر پیچ و خم از خجلت آن هر دو چو نالست
بیتش صفشان غاشیه بردوش هلالست
چون عارض خوبان همه او خط و خالست
آن مطلع او آینهٔ صدق مقالست
آماده بر بیانی ابکار کمالست
معنیش نکو هست که طغرای جلالست
هر نکتهٔ او نوخط از چشم غزالست
قد قلمش در افق فضل هلالست
بلبلست که برنا القدم غنچه و دلالست
الحق که ابر قلمش بحر لآلست
تکمیل همان طرز و روش کار کمالست

تحقیق در اقوال دو استاد سخن را — اینست که گفتم خبر انجفن جدالست
رای همه این بوده که خلاق معانی — آخر نه خطاب وی از اصحاب کمالست
معیار کمالش و بامن و کبر انها — دریاب زبر آن خود اندیشه و بالست
این نامه نوشتم که بت مفیم نوال — قاه این و هزار وصد و سی و دو ز سالست

خلاصه آنکه خلاق المعانی در عجم بمنزله حسان ثابت در عرب جمیع فصحا و تمام
بلغا باستادی وی قایل و بتفضیل او را اکثر استادان معترف شده اند
دیوانش مشهور در السنه جمهور مذکور است در قصاید و رباعی که شیوه مقدمین
است گوی از میدان همگنان ربوده و فوق بلاغت کبیری را بر عرش
برین بوده است در اوایل حال در کسوت زی نوا بوده و آخر اوقات
بر دنیا و در دانه افشانده بریاضت و عبادت و مجاهده نفس و انزوا
و ترک ما سوی الله مشغول شد تا آنکه در سنه که هلاکو خان باصفهان تسلط
یافته چنانچه در تواریخ مسطور است آن شهر بتمامه را قتل عام
نموده در آن هنگامه بشهادت رسید حسن بیگ گرامی از سلسله شاملو
است در سخنوری ماهر بوده بهندوستان آمده در خدمت جهانگیر بادشاه
بسر برده مدتی در عهد شاهجهان بادشاه بخشی گجرات بوده مولانا میر شاه
کاتب تخلص وی کاتب بوده در خوشنویسی گوی سبقت از همگنان
ربوده و در اخلاق حمیده مسلم آفاق بوده در دولت ... در زمان
سلطان حسین میرزا الوجه ظهور جلوه گردید کوهساری از طبرستان بوده
کبک ابداع اندیشش در کوهسار معانی بوسته در فقه بوده محمد عوض گوید کز

نوای

شعرای آل سلجوق است امیر کیکاوس شاه اسکندر بن قابوس از حکمای
زمان و دانشمندان جهان بوده با سلطان مودود بن سلطان مسعود بن سلطان
محمود بسر کرده آخر از او همت از عوایق دنیوی بر چیده بالعباده مشغول گردید
بعد از آن در صوم و صلوة و حج و زکوة و سایر شعبات و ضروریات خاطر
جمع نموده بشوق جهاد و ذوق شهادت بهمراه امیر ابو الاسوار حاکم گنجه بغزو گرجستان
رفته بدرجه شهادت رسید کتاب قابوس نامه بوی منسوب مولانا حسن
المتخلص بکاشی از فضلای نامدار و شعرای کامکار بوده مدایح اهل بیت طاهره
بسیار نموده هفت بندیکه در مدح اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة
و السلام گفته مشهور است و معاصر سلطان محمد خدابنده و شیخ جمال الدین
مطهر حلیست کاشی تخلص او بکا بوده که این بیت را امیر علیشیر از وی
نقل کرده است بیت ایدل بعشق کسی که بود اشعوارم پروای خودم
نیست چه پروا بشووارم مولانا کاتبی نیشابوری نام وی محمد ابن عبد الله
است از فضلای زمان و عرفای جهان بوده و در شاعری کوس یکتائی
نواخته صیت سخنوری او از شرق تا غرب رسیده و در بدیهه شاعری وی
جهانرا گرفته دیوانش مشهور و اشعارش معروف در مدایح امیر تیمور
صاحبقران و شاهرخ میرزا و بایسنغر میرزا داد سخنوری داده وفاتش در سنه ۸۳۸
در طاعون استرآباد بوده قصه ناظر و منظور را در مثنوی مسمی بمجمع البحرین که مشتمل
بر دو بحر و قافیتین است نظم کرده این بیت از آنجا است در توحید
ای شکل از قدرت تو ماء و طین لوح دیباچه دنیا و دین کامران میرزا

برادر کوچک همایون بادشاه است مدتها در کابل سلطنت کرد
و دیگر با همایون بادشاه مخالفت نموده مغلوب گردید شرح آن در کتب
تواریخ مسطور است آخر قلندروار بکعبه رفته در سنه ۹۶۵ در منا فوت شد
مولانا کلامی لاری اسم وی مصلح الدین است در ثته با میرزا حسین ارغون
بسر میکرده میر کلنگ از ظرفا و رندان روزگار بود مولانا کلخنی صاحب اشعار
بلند و افکار ارجمند است از ندمای خاص سلطان حسین میرزا بوده تمام کلخنیان
محکوم و فرمان بردار و سپاه وی بودند احکام عجیب و غریب بمردم میکرده
بمحمد مومن میرزا ابن سلطان میرزا تعلق داشته بعد ازانکه محمد مومن میرزا
سلطان حسین میرزا در حالت مستی بسعایت فرزند دیگر کشت
مولانا کلخنی سلطان میرزا را هجو کرده گفت امیر خواجه کلان از ماوراء
النهر است از جانب بابر بادشاه در قندهار حاکم بوده آخر از بیم شاه
طهماسب مغفور گریخته بهند رفت کمال الدین هروی از فصحای شیرین
کلام بوده میر کمال الدین حسین کاشی بوفور کمال از صفاهانیان ممتاز بوده شیخ کمال
خجندی قدس سره از اکابر و اعاظم خجند است همت والایش با
بر بساط اعتبار اقبال دنیوی زده ترک ماسوی الله زده دست مراد
در دامن مطلوب حقیقی محکم ساخت تو قیمش خان و لیباری از
طایفه جلایر معتقد و مرید وی بوده اند چهار سال در دشت قبچاق
عاقبت باز بتبریز معاودت نمود و در سنه هشتصد و سه بحق پیوست
کذا فی نفحات الانس اشعارش در کمال رتبه و عذوبت است

کمال الدین

کمال الدین ابن غیاث فارسی از مورخان زمان و مداحان خاندان
نبوت و ولایت بوده دولتشاه ذکر کرده که در زمان ابراهیم سلطان
سر آمد اهل معارف بوده تخلص وی گاهی ابن غیاث و گاهی کمال غیاث
است سید کمال خجندی امیر علیشیر نوشته که در بلخ سکنی داشته و اکثر معمول
جهان از دیده اشعارش به یا القند هزار بیت بیشتر معمیات دارد که دو
هزار بیت است و این یک بیت مشتمل بالقند دو هزار بیت است ﮦ ای
روشنی از ماه رخت دیده جان را بر خاک تو ثبت قدرت سرو روان را
استاد کوکبی بخاری از جمله طلبه است امیر علیشیر ذکر وی نموده و نوشته
که در موسیقی و نواختن سازها و خواندن انگیها یگانه زمان بوده کیچک میرزا
از اکثر علوم بهره مند و کام جان از چاشنی درویشی لذت یاب بوده بعد
از سفر حجاز این رباعی را بمولوی جامی فرستاده ﮦ عمری بصلاح مینمودم
خود را در شیوه زهد مینمودم خود را چون عشق آمد کدام زهد و چه صلاح المنة لله ز موهوم
خود را مولانا قاسم کاهی کابلی گاهی در نثر و مزاح فقط تتبعش و ارتش فلاطون
از حکمت و در جنب همتش حاصل جهان از پر کاهی کمتر بوده کنیت وی
ابو القاسم و نامش نجم الدین محمد است در اول شباب بخدمت مولوی
جامی و امیر و شیخ مشهور بجهانگیر منفعجاب کرده بمدارج علم و فضل عروج نموده
در حقایق و معارف یگانه آفاق شد و سنین عمرش بر امال بلبه مآل
دنیوی افشاند در موسیقی تصانیف دارد و مدفنش اگره است ع
ز جهان رفت قاسم کاهی تاریخ فوت اوست مولانا کاشف هروی

کاهی کاتب مذکور تخلص میکرده در خوش نفسی و نیکو نفسی مستثنی بوده ولادتش
در سنه ۹۰۲ و وفاتش در سنه الف در لاهور واقع شده است میرزا محمود
کاشی از مومنان خوش اعتقاد و درویشان نیکو نهاد شیراز است در
خوش طبعی و سخن آفرینی و نکته شناسی و مجلس آرائی مسلم زمان و یگانه
جهان بوده در معما سنجی کمال مهارت داشته و در شیراز بوده تا وجودش
از بستر حیات مستعار برآمد حاجی کافی از ظرفا و خوش طبعان زمان
بوده اسمش محمد طاهر و اصلش از بخاراست میرزا کافی اردوبادی
منشی زبردست شاه طهماسب ماضی بوده او راست بر دل سودائیم
صبر از دل سودائی من گشت بری و من موجب رسوائی من مولانا
محمد سعید کامل از اعاظم خلخالست منبع جمیع علوم بوده کوس فضائلش
بر بام فلک بنوازش در آمده و از صیت بزرگی جاهش گوش سپهر
کر بوده اختلافات علوم نقلی و عقلی را رفع نموده ظاهر را بباطن تطبیق داده
و جمله ارباب تصوف امتحانش را از جیب یکرنگی بر آورده و نعم ما قیل
چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی آخر الامر
در شیراز سکوت اختیار کرده از خلق انزوا نمود و اوقات خود را
بمطالعه و تصانیف و کتب تصوف مثل فتوحات و فصوص و مثنوی
و غیره مصروف میداشت قوام الدین عبدالله کامل شیخ اوحدی
نوشته که وی پسر استاد عطا طباخ جهرمیست که در شیراز بود به هند آمده
و در آنجا ملازمت نموده آخر تجارت اختیار کرده و از علم بهره بوده لیکن
ذهن سلیم

ذهن سلیم و طبع مستقیم داشته است مثنوی محمود و ایاز هم گفته و تقی اوحدی
و برادر بوده است محمد شریف کامل کاشی همشیره زاده میر محمد تقی صاحب تذکره
است مولانا کامل نطنزی راست چون دوست رسد هست به نیکی
کردن وز بند غم دل برون آوردن فرصت مدد لذوست که گر فوت شود
فردا بید بود و بند انگشت خوردن کاملی بیگم از خواتین هند بوده این رباعی را در
مرثیه شیخ فیضی گفته و بعضی از سلیم بیگم میدانند و بعضی از جهان‌بیگم زیرا که از آن زمان
تا حال از صد سال متجاوز گذشته است و شیوع لغت فارسی بمرور دهور
هندوستان زیاده شده و مقصود آنچه ما بینیم مردان فارسی میدانند و نه فهمند
تا به زبان چه رسد و آنچه را در هند فارسی نام نهاده اند الفاظ جدا گانه اصل فارسی است
لیکن بعد از ترکیب و تکلم لغت دیگر میشود که فکر بمان مردم نفهمند و گفتگو مشکل
در هم باید بهر حال رباعی مذکور این است فیضی مخور این غم که دلت تنگ
کند بابای امید عمر تو لنگ کند میخواست که مرغ روح بیند رنج دوست
زین واسطه از قفس تنگ آهنگ کند مولانا کاشفی بدخشانی در سنه ۱۰۳۳ در
هندوستان بوده ملا کاهی قزوینی از شعرای زمان شاه طهماسب مغفور است
اشعارش مقبول انام بوده میر زین خانی اکثر در مشهد می بوده مولانا کامی
بروجردی بسر کرده بیشتر در کاشان مولانا کامی چنین نزدی تقی اوحدی
نوشته که وی در فنی شعر و لسان مولانا سهوی خوشنویس بودند که بهند آمده
دست و پای مردانه زده بعراق مراجعت کرده او راست چو تیر غمزه
نگارم بقصد جان انداخت مرا به هیچ بازو در کمان انداخت

[illegible]

هروی از شعرای هرات بوده مشرب مطایبه شعار بوده بجهت میرمیران در حق کفش
شاهی خانه زاد خود آزار شاعران بیرون میبالد شهرهٔ ایام مثنوی گفته که ما هجو میگفتیم بود
دلپذیر اضحوکه فاکشه مثنوی بوده بنام مثنوی مولانا کسی کاشی میگفته از اولاد
اهلی شیراز بع نامش محمد طاهر است ظرافت وی را ملقب بملاکس کرده بودند
میرحسین کفری عرب نسب است از خوش خیالان زمان بوده بعلو فطرت و
صفای ذهن عدیل نداشته در وحدت آباد هندوستان قدم ها اسیر کرده زنار
محبت در گردن دل و طیلسان معرفت بر دوش جان داشته است
با ملالان نوعی جنون شاعرانه مصاحب بوده مولانا ملکی شیرازی از زمره
کردان و لوند مشربان بوده در اوایل زمان سلطان محمد فوت شده او راست
چو آفتاب که در خانه افتد از روزن ز هیچ عکس رخش هر دل
من افتاده است گلشنی شیرازی غیر ازوست که گذشته از اکابر او
جامه بندر که بوده در عهد جهانگیر بادشاه بهند آمده تقی اوحدی و برادش
است مولانا کلامی صفاهانی برادر رسالت بیت تقی اوحدی و برادیده
از شعرای زمان بوده میرزا ابوطالب کلیم کلیم طور معنی پروری و خلیل خوان
سخنوری است وی همدانی بوده در عهد جهانگیر بادشاه بهندوستان در اردوی
بادشاه قبول بسیار کرده رفته رفته در احوالش راه یافت تا آنکه در زمان
شاهجهان بادشاه ملک الشعرای هندوستان گردید خوش طبیعت و صاحب
همت و بلند فکرت بوده اکثر در علوم کم مایه است لیکن در شاعری قدرت
تمام داشته و اقسام شعر را خوب میگفته در مثنوی شهنشاه نامه که بحکمت

شاهجهان

شاهجهان بادشاه گفته است اشعار بلند بسیار است و بفصحت و گرمی شهرت آن
ع طور معنی بود روشن از کلیم تاریخ وفات اوست کامی سبزواری
بنا کامی تمام در هندوستان سیاحت نموده آخر که کامیاب مطالب دنیوی
گردیده بود طرار قضا بخنجر قدر رشته‌اش را از تن جدا کرد زهی ناکامی در کان
مقصودش منتخب اشعارش با اشعار کامی لاهجی مخلوط شده اکثر امتیاز
نمیشود کامی لاهجی راست ه گریبانم از دم چاک نمودم داغ پنهان را بعذر
آن کهنه نیش نوع تیغم مرهم گریبان را کلبی بیک در زمان جهانگیر بادشاه در هند
بوده کلبی بیک ذوالفقار در زمان جهانگیر بادشاه باتفاق برادر خود
بهندوستان آمد فوت شد مولانا کلبی شاه تبریزی از فضلا و دانشمندان
زمان بوده تقی اوحدی نوشته که وی را دیده ام و در رشته ادراک عبارات
عالیات بحق بوده کلبی تبریزی دیگر بوده او راست ه لطافت
برغم عیبان بود غالبا که امروز التفات تو در دل آن نمانده است کلوخ
حکیم وی نیز از حکیمهای هند بوده و این بیت از آن نسبت و اراده اند نیز در
راقم حروف اینهم حکیم کامل حکیم دارد ه بحکیم الزم و کلم ضاربها اعتبار نیست
راست بود نیست اینکه در عالم گل تنجار نیست کلبی حکیم وی نیز از مجذرا
هندوستان بوده و این بیت منسوب باوست ه هر بهر و که او با
عاشق خودیار نیست تو گفتن میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست مولانا
کمالی است بوری از نازک خیالان بوده مولانا کمالی سبزواری از شعرای
مشهور صاحب قدرت بلند فطرت زمان شاه عباس ماضی مغفور

[illegible]

صفویت شاهنامی بجهت آن پادشاه جنت آرامگاه گفته است در
غایت تحفگی و خوبی در ۱۰۲۳ فوت شد فیاض بیک کوکب پدرش
مهرکش و مولد خودش در قزوین شکلش بغایت حسین و نمکین و اهل قابل
بوده در زمان جهانگیر پادشاه بهند آمد در کملکنده می بوده کیفی شیرازی
افیون فروش بوده در تنخواه اهل لار گفته است مشتی ز خاک لار بدریا اگر فکنی
از حلقه ماهیان هم کون در هوا کنند کیفی نو مسلمان بجوان یهودی بوده از نستان
لبیزوار اهل آن شرف اسلام مشرف گردید آخر در زمان جهانگیر پادشاه بهند آمد
اشعار خوب بسیار دارد مولانا آقا بابای کبانی همدانی بوده وی نیز از زمان
عصرست یوسف شاه خطاط تخلص وی کاتب بوده از خطاطان مشهور
معروف الست با آقا علیشیر معاصر بوده کنجر خان از اعاظم کرجیان بعض
همشیره زاده رستم خان مرحوم سپه سالار مشهورست المصدوق الولد الحلال
یشبه بالخال در همت و شجاعت و دانای و مردمی و کیاست ثانی اثنین
خال مغفور خویش بوده در زمان شاه سلیمان مغفور مدتی بحکومت درون
سرفرازی داشته با عساکر اوزبک مصافهای مردانه داده فتوحات نمایان
کرد آخر پادشاه مغفور او را بحضور مقدس طلبداشته بمنصب تفنگچی آقاسی‌گری
سرافراز فرموده میرزا کافی خلخالی در زمان شاه سلیمان مغفور بوده و در اردبیل
سکونت داشته حاجی کلب شاه جهان آبادی در زمره تجار بوده آخر سرمایه
حیات را در آن سودا در باخته بوده است معاصر شاه سلیمان مغفور است
این بیت از وست سر زلف تو که سودای جنس آدم از وست شب

قدرانست

قدری است که احیای همه عالم از وست شریفای کاشف پسر شمسای
شیرازی و برادر کوچک منصف شیرازی مشهور بطغرا است از فضایل
باهره بهره بوده در نظم و نثر کمال مهارت داشته مثنوی گفته لیلی و مجنون
عباس نامه صفت یک کتاب دیگر تالیف نموده مسمی بهجران و بهار
که مشتمل بر نظم و نثر است و دیوان غزل هم ترتیب داده میرعقیل کوثری
همدانیست گویند مثنوی فرهاد و شیرین گفته و خوب گفته مذکور است که
روزی شاه عباس ماضی مغفور بوی تکلیف شراب میکند او میگوید سر
مبارک علی ابن ابیطالب علیه السلام که نخواهم خورد شاه اخم کرده میگوید
که بخوری با بر انگشت میکند و او میگوید که سر شما را دوست تر از سر علی ابن ابیطالب
ندارم شاه از این سخن خوش آمده انعام وافر و منشور عالی بوی عطا میفرماید
کریمای زن بهبودی والد آقا صفی ملا قیدی برادر زاده ملا نظری است بسیار حمیده
خصال بوده او راست جلوه سرو قبا پوش دلم را برده است
چند روزی شد که در پیراهن حقه منبتم آقا اسمعیل کاشف ولد استاد
حیدر معمار است که در سلک معماران شاه عباس مغفور بوده در آنجا
قدرت کامل داشته مردم از زبانش در آزار بوده اند مثنوی در بحر
تحفة العراقین دارد این بیت از آنجاست چون شاهد دین
نقاب بگشود رخ آینه دار طلعتش بود کاظمای تبریزی بوده و در کاشان
توطن داشته روضه خوانی میکرده چندی در اصفهان نیز بسر برده حکیم
کاظما در زمان سلطان جلال الدین در هند بوده او راست هر چند بسیر

گردم جایی که دل نزند بیم ‌ با صد جهان کدورت باز این خرابه جا نیست

مولا مومن متخلص یکی از مردم ممتاز بوده در زمان شاه سلیمان مغفور در اصفهان سکنی

داشته بسیار خوش حرف بوده

شاه گلشن اسم شریفش سعدالله بود و مولدش

سواد اعظم دهلی در عنفوان شباب بخدمت حاجی اکرام محمد که از نبایر

شیخ عبدالعزیز دهلوی قدس سره بوده استفادهٔ علوم نموده آخر جذبهٔ شوق و درد

طلب گریبانگیر حالش گردید و بصحبت شیخ عبدالاحد مشهور بشاه گل که نبیره

زادهٔ شیخ احمد سرهندی بود پیوست و بعد از ریاضات شاقه بپایهٔ تصرف

و ناپایه رسید اما از فرط تجرد اصلا معتقد بمشیخت نبود و از ماکول و ملبوس باقل

قلیل قناعت داشت چنانچه در یک جامهٔ خس دوازده سال بسر

برده با فراد اهل دنیا برعونت و تکبر پیش می آمد و با فقرا و مساکین انکسار

می ورزید و از شکستگی بجای رسیده بود که در رهها قریب شام از حجره

خود بجهت ضرورتی بیرون آمد غایب شد از نشانش تا دو ماه در تمام

شهر تفحص و تجسس او را میکردند و سراغی نمی یافتند آخر بعد از چندگاه پیدا

شد چون استفسار کردند گفت که من روزی قریب شام از حجره خود بیرون

آمدم کیفیت شام احمدآباد گجرات بیادم آمد دل بی اختیار شد و همان

وقت عازم آنجا شدم و رفتم و سیر کردم و باز آمدم خلاصه شاه گلشن مرحوم

شعر بسیاری گفته کلیاتش قریب لک صد هزار بیت است اما چون

رطب و یابس بسیار دارد بعد از فوت او کسی را میل مطالعه دیوانش

نشد وفاتش در سنه هزار و صد و چهل بوده

ملکو کشمیری بوده محمد افضل خوشی

نوکرش

نوشته که پیش من متنبی دیگر را این بیت ازوست ه گر فتنه زخم دلم در دهن
خدنگ شد ؛ بلند بنگر که ملک طفل شیرخوار انگشت : میرزا محمد کریم از سلسلهٔ علیهٔ
اشتهاردیست که همهٔ این سلسله به نور کمالات ظاهری و باطنی آراسته
و پیراسته اند و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده در تمام عالم بی‌نظیر
و در صفت انشای و دوستی بی عدیلند ؛ این سلسله از طلای
ناب ست ؛ انتخابه تمام آفتاب است ؛ اشتهارد قصبه ایست از مضافات
ری که جمعی از اعیان انجا در زمان سلاطین صفویه باصفهان آمده سکنی
نموده و بمناصب و خدمات عالیه مثل استیفا و اشراف کارخانجات
بادشاهی و وزارت بلاد و ممالک و ریاست دفترخانه همایون اعلی
سرفراز و فرق عزت بفلک هشتم میرسانیدند از جمله میرزای مغفور مبرور
در زمان خاقان مالک رقاب بخدمات عالیه سرافراز و در اواخر الامر بوزارت
دار المؤمنین کاشان و بعد از آن باستیفای سرکار خاصه شریفهٔ اعلی مفتخر
و ممتاز گردید و در زمان سلطان صاحبقران خاقان قابلیتش به
تشریف وزارت اعظم زینت یافت الحق نواب معزالیه ملکی بود
در لباس بشر شرح کمالاتش بحر بی‌کرانی ابد در جمیع علوم و هنرها سرآمد
روزگار در همت و حسن خلق و اصابت رای و پاس حرمت که شخص
بقدر حالت او رعایت در حق سپاه و رعیت و نوازش و مرحمت
با کابر و اصاغر و خیرخواهی خلق الله و دلجوئی عجزه و مساکین و تربیت
ارباب کمال و نمک حلالی نسبت بخداوند خود در عالم بی‌عدیل و تشبیه

بالاخره بسبب فتوری که باحوال ایران و سلطان صاحبقران روداده واز
طهران متوجه خراسان و مازندران شدند که شرح آن حالات موجب طول
کلام میگردد و نواب مرحوم معزالیه از آن شغل کناره گرفته بصحبت فضلا و ارباب
کمال اوقات میگذرانیدند و هفته یکبار بکیفیت وصل ورود که پادشاه افغان
در دشت مهمان دوست من اعمال بلده دامغان از سلطان صاحبقران
هزیمت یافته باصفهان گریخت نواب مذکور در مازندران داعی حق
را لبیک گفته از جهان فانی بعالم جاودانی شتافت بموجب وصیت
نعش آن مرحوم را بمشهد مقدس رضوی آورده در جوار آستانه مبرکه
مدفون کردند با والد مرحوم فقیر کمال خصوصیت و نهایت اتحاد داشت
فقیر بخدمت ایشان کم رسیده بود راقم حروف در سن پنج سالگی
بود که والد مغفور برحمت ایزدی پیوست بعد از آن هر گاه که در سن صبا
بخدمت نواب مرحوم معزالیه مشرف شدی در مجالس عالیه از دور
آغوش نوازش وا کرده بکنار میکشیدند و بوسه شفقت بر جبین داده
بهایهای وزار زار میگریستند و هر گاه این تخلف نمیکرد و آن مجلس مجلس
قائم میشد و صحبت بهم میخورد و ارباب کار و اهل مطالب آن روز معطل
و سرگردان میشدند و آن مرحوم آن روز را بگریه و ناله میگذرانیدند و همچنین در وقت
رخصت از خدمت ایشان هنگامه گریه و ناله بفلک میرسید و در حین
تسطیر این صحیفه فقیر را نیز همان حالت روداده بود که بگریه و زاری احوال
آن مرحوم سمت نگارش یافت اللهم اغفره بحرمت النبی و آله

الاطهار

الاظهار و اشعار بلاغت آثارش در افواه والسنه مشهور است لیکن در وقت
تحریر این کلمات سوای این رباعی دیگر چیزی بخاطر نبوده بهمین اکتفا کرد
دل لبسته راحت نبودم هرگز ممنون رعایت نبودم هرگز چون سر بقوت
آفتاب تابان همه عمر در ظل حمایت نبودم هرگز میرزا محمد کاظم خلف الصدق
میرزا ابو یوسف مذکور است که در روضة العلیین مذکور شد بمصداق الولد
سر لابیه در جمیع اطوار نمونه والد خویش و در میدان کمالات از امثال
خود در پیش است میرزا مهدی کوکب از مستعدان روزگار و صاحب
کمالات والا مقدار بود در خدمت قهرمان ایران بسر میبرد چند سال قبل
از بی از فرط محن که لازم این زمان افتاد از رنج زندگی آسود اشعار بلند بسیار دارد
از مثنوی و قصاید و غزل و رباعی و قطعه و غیره بسیار است در هنگام تسطیر این
سطور سوای این چند بیت چیزی در نظر نبود بهمین قدر اکتفا نموده از و
زنور عشق تسکین دل بیتاب خود کردم که هر زخم نمایانه این محراب
خود کردم شدم در سیر هر ذره نهان عمرها کوکب که تا تسخیر فروغ مهر عالمتاب
خود کردم میرزا کامران کویا برادر میرزا داراب جویا است که در روضة الجحیم
ذکر شده میرزا کمال الدین محمد فوی از اعاظم فضلای کرام و علمای علام بوده
مولدش بلاد فارس است که از سایر کرم بلاد فارس به نزاهت
و لطافت هوا امتیاز دارد در عنفوان صبا با والد ارجمند خود بشوق
تحصیل علوم بدار السلطنة اصفهان آمد توطن اختیار نموده تا آخر در
آنجا با فاده مشغول بود و جمعی کثیر از درس او مستفید شده اند در ایام

محامد اصفهان در حالیکه چشمش بسبب ضعف پیری و کثرت مطالعه از
حلیهٔ نور عاطل شده بود بجوار رحمت ایزدی پیوست تصانیف عالیه
از وی صفحهٔ روزگار مانده از آنجمله کتاب شواهد مغنی اللبیب ابن هشام
و شواهد مطول است که در کمال نفاست و کثرت فواید مقبول اذکیای
طلبه است و همچنین حاشیه بر امور عامهٔ شرح تجرید و حواشی شرح مطالع و حاشیه
بر شرح لمعه و غیر ذلک گاهی از فرط عقیدت قصاید غرا در مدح ائمهٔ و آل
آن سرور منظوم میفرمود و بدیگر اقسام شعر بندرت میل میفرمود میرزا قلی خلف
عبد الغنی بیک قبول است که در روضهٔ القاف مذکور شد مشار الیه
بعنوان درویشی بسر میبرد و جمعی کثیر از اهالی دار الخلافه شاهجهان آباد معتقد او
بودند اما در عقاید میل بالحاد داشت چند سال قبل از حال تحریر فوت شده
روضهٔ اللام حکیم لامعی گرگانی الملقب ببحر المعانی از اعاظم شعرا و
اکابر بلغاست کمیت فکرش از برق لامع تیزرو تر و برق اندیشه اش
از شعلهٔ آتش محبت گرم خیزتر بود محمد عوفی گوید که از امجاد خراسان و نادرهٔ
دوران است استاد نظامی عروضی گوید که او با بو هانی و معزی و ابو المعالی
و مخبر گرگانی معاصر بوده در ملازمت سلاطین سلاجقه بسر میبرده در
مدایح ایشان و خواجه نظام الملک اشعار خوب دارد لاله خاتون کرمانی از
خواتین عالیمقدار روزگار بوده همچو مردان مرد بر سریر جهانداری نشسته
سکندروار شمشیر همت سر فولاد بر یاجوج فتنه بسته بود در تربیت فضلا و
شعرا و ارباب کمال باقصی الغایت میکوشید مولانا لطف الله نیشابوری

از فضلا

از فضلای نامدار و محققان کامکار است دولتشاه از وی فصیح
در تذکرهٔ خود ثبت نموده است گویند روزی سر سجده گذاشته و این
رباعی را خوانده درگذشت • دل بست ز سر صدق و صفای دل من
در میکده آن روح فزای دل من • جامی بکف آورد که بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت برای دل من • و این واقعه در هشتصد و هشتاد و شش
بوده مدفن او در پیش کوه نشابور نزدیک قدمگاه حضرت امام
ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام بر سر راه واقع است
مولانا لطف الله در بیاض میرزا صاحب انتخاب نموده این بیت را
بوی نوشته است ظاهرا همان مولانا لطف الله نشابوری باشد •
مجنون نه بد رشت بوده وصالش نصیب شد • من در حریم وصلم و محروم مانده
ام • مولانا لطفی ذکر وی در مجالس امیر علیشیر شده در هرات وفات یافت شعر
میگفته است او راست • ای ز زلفت شب مثالت سایه
پرور آفتاب • شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب • مولانا
لطیفی از شعرا لطیف مشهد بوده او راست • شب چو مهمان من
آن شمع شب افروز منست • کاش تا صبح قیامت نشود روز امشب
مولانا لطفی رومی از خوش خیالان زمان بوده خواجه لقمانی از حکمت
بهره داشته میر لوند در مجالس مذکور است که قلندرانه سیاحتها
نموده رندانه معاش میکرد و از فضیلت بی بهره نبوده او راست
رخش را ماه گفتم شهره از گفتار من بر شد ز دندانش سخن گفتم دهانم پر از در شد

مولانا لاغری صورت حالش از تخلصش پیدا و قوت طبعش از ضعف
کلامش هویدا قاضی احمد لاغری غیر اوست لامع قلندر در عهد جهانگیر
پادشاه در بیجاپور بوده او راست ۵ لذت اندر ترک لذت بوده
ای آزادگان ۞ ما گدایان شکر زین لذت نمید السلام ۞ حسن بیگ لذتی
همدانی برادر لبیب زهر اجل نکرد اثر نه که لذت از شهد زندگانی برده و در
عهد جهانگیر در سنه بعالم جاودانی شتافت محمد حیا الله کشمیری در
آگره می‌بوده نسبت استادی بشیخ فیضی داشته است مولانا لسانی شیرازی
فاضل متقی پرهیزکار پاکیزه اعتقاد درویش نهاد مستجاب الدعوات بوده
در حقایق و معارف یگانه و در شاعری باستادی فسانه در توکل و قناعت
و ورع مشهور زمانه است در تبریز توطن اختیار کرده بود مولانا حکیم لطف
تبریزی شاگرد اوست و دیوانش مشهور لسانی کاشانی قبل از مولانا
لسانی شیرازی بوده او راست ۵ خوبان مکشید از دل ما طره بهم
خم تا سلسله‌ای ما دیوانگان نگسلد از هم ۞ ملا لطفی ابن عرفی شیرازی است مورخ
و ندیم و خوش کلام بوده بهند آمده در خدمت جهانگیر بادشاه بخطاب
موزون الملک معزز گردید ملا لطفی شیرازی اکثر در اصفهان می‌بوده
ماده فضیلت چندان نداشته لیکن صاحب ادراک معانی در اشعار
بلند است خواجه افضل ترکه را هجو نموده در همان سال خواجه برحمت الهی
پیوست و باطن خواجه او را بعد از دو سه ماه گرفتار مرض فالج نموده
مجال توقفش در این سرای فانی نداد لطفی شیرازی بعد از آن لطفی

بهوسراو

بعرصهٔ آمده مدتها در هند سیاحت کرده لطفی منجم رصد بند اصطرلاب معلی بوده
او راست ؎ دلم کز شعلهٔ دوزخ نشود افسرده دارد گل بخشم که از حبت درود
بهر مرده دارد لطفی جونپوری اشعارش در غایت لطافت وافکارش
در نهایت نظافت است نفی اوحدی انوشته که بمنازل تمام مثنوی در
تتبع حدیقه گفته حال او بوده کفته مبروص شده و حبیب لکنتی
لاهوری اول روانی تخلص میکرده چون زبان طبعش روان بنود به
لکنتی قرار داد او راست ؎ ترک چشم او ز مستی هر چه با من راز گفت
غمزهٔ غمازیا الشوخ یکیک باز گفت مولانا لوح فلاح مداح آل رسول
مینمود اشعار بسیار در مدح اسد الله الغالب علیه السلام دارد تا اول
الف باقی بود حکیم لولوئی لالی نظمش بسکه آبدار و نتایج طبعش
غیرت گوهر شاهوار است از اماجد حکما و اعاظم بلغا بوده مولانا لقائی
لاهیجی از آدمی زاده های آنجا بوده در زمان شاه عباس ماضی مغفور اسرار
جاودانی شناخت او راست ؎ ای لشکر حسن ترا نازم زان چون
خوشه چین بوستان گل بر دو محفل شمع کردن آفتاب لطف
لطف الله بخاری فضلای آنجا و بتدریس مدرسه عبد العزیز خان با
وی بوده او راست ؎ عیدست چرا کشته جانان نشود کس
حیف است که عید آید و قربان نشود کس لطف علیخان عموی مهین
راقم حروف است بعد از رحلت شاه طوبی آشیان شاه سلیمان
صفوی حشره الله مع اجداده الطاهرین وارث منصب از

وخدمت در حینیکه خانه نشین شد چندانکه خاقان مالک رقاب مرحوم
بمبالغه ها فرمود اثر نکرد در این امر دو کس از امرا موافقت بکدیگر کردند
عموی بزرگوار مغفور مرحوم و رستم خان سپهسالار مشهور با اینکه بعد
از رحلت والد مرحوم فقیر منتهای جهد چندانکه شرح آن موجب تطویل
مقال میگردد منصب اعظم سپهسالاری و بیگلربیگیگری کل آذربایجان
وکل فارس و کوه کیلویه و نوشتر و بنادر عمان سرافراز گردید بجهت
تنبیه خوارج مسقط که در بحر عمان مصدر نایره فساد شده بعد متوجه فارس
و دریا کنار گردید بعد از فتح دار المؤمنین بحرین که متصرف خوارج مزبور
درآمده بود و اصلاح آن مفاسد و گوشمال باغیان و فراغ از آن مهم
حسب الامر اقدس اعلی شد که در آن وقت موکب همایون از دار
السلطنه قزوین ببلده طهران نزول اجلال فرموده بود و مقصد آنکه
بعد استسعاد شرف آستان بوسی مبارک اقدس متوجه تنبیه
افاغنه غلزی و ابدالی که هرات و قندهار را متصرف درآورده بودند و در آنجا
مصدر مفاسد عظیمه شده علم طغیان برافراخته بودند شد و موکب همایون
متعاقب سپهسالار بسمت خراسان حرکت فرمایند که در این مقدمه من
عزل و حبس مرحوم فتحعلیخان اعتماد الدوله عیان آمد و همچنین سپهسالار
مزبور و کلبعلیخان مرحوم عموی دیگر فقیر که بیگلربیگی شیروان بوده و عموی
ثالثم حسنعلیخان مغفور که بنیابت برادر سپهسالار حقوق اختصاص داشت
و مهرعلیخان برادر مهتر راقم حروف که بیگلربیگی ایروان ممتاز

بود همگی سلسله در هر جا و هر مکان بلکه متوسلان و دوستان و مخصوصان
معاتب و محبوس گردیدند و در حینیکه خاتم حکومت در فارس اشرف واداشت
محمود خان بن میرویس افغان با سپاه گرانه بهمین اراده که بعد از آن
بعمل آورده از فتنه‌ها متوجه کرمان شد چرا که عظیم در آن نواحی شهر کرده
آن بلده را محصور نموده بود که سپهسالار مرحوم مزبور از این معنی اطلاع یافته رسانیده سرداری
شخصی از ملازمان که ظاهرا نامش محمد بیگ قرق و منسوب بود چند نفر از کس
به تعجیل تمام بجهة تنبیه ایشان بکرمان فرستاد و سردار مزبور در چند فرسنگی
بلده مذکور رسیده چهار هزار کس از افاغنه که بقصد چراندن اطراف از اردوی
خود سوار شده بعضی خورده افاغنه مزبور در باغی متحصن شده بعضی که از آن جمله اقدام
یورش نموده اطراف باغ را فرو گرفتند احدی را مجال بیرون آمدن ندادند
و همگی آنجماعت را تا شخص آخر الف تیغ آبدار نموده گلزار عجیب در آن باغ
ترتیب داده از کشته‌ها پشته‌ها ساختند لیکن از آنجا که قصور در حزم بکار رفت
بعد از این فتح نمایان بهیچ‌وجه تمام کم گشوده بگمان آنکه احدی از ایشان بیرون
نرفته و خبر باردوی ایشان نرسیده بسبب این احتیاط نکردند که فردا سر
بر اردوی ایشان بتازند یک کس از ملازمان افغان در عقب مانده
بود رسیده از این واقعه مطلع شده خود را دوان دوان باردو رسانیده از
مقدمه واقعه مزبور اطلاع میدهد افاغنه باور نکرده اند آخر الامر بخاطر سردار
ایشان میرسد که جمعی سوار شده تحقیق این مقدمه نماید با تمام مردم خود بر سر ایشان
آمده خصم را در خواب غفلت یافته این جمعی را فوز عظیم دانسته شمشیر کشیدگان

گذاشتند تا ایشان خبردار شوند و بعد از وقوع این خبر جمعی کثیر طعمهٔ پنجهٔ شاهین قضا
گردیده بودند افاغنه تمکین قدر را غنیمت شمرده چون اکثر رؤسا و
اعیان و مردم نمایان ایشان کشته شده بودند دیگر در تحفظ حالت و طاقت
توقف در آن نواحی و بلاد ندیده بهمان روز از راهی که آمده بودند متوجه
قندهار شدند و از این مقدمه دهشت عظیم عاید احوال ایشان گردید لهذا تا مرحوم
سپهسالار قرار بود و مرحوم فتحعلیخان اعتمادالدوله معزول و محبوس نگردیده بود
دیگر اراده بیرون آمدن از قندهار ننموده نشستند بعد خلاصه کلام آنکه خان مرحوم که از شیراز
عازم دارالسلطنه اصفهان بود و در منزل ابرقوه خاص رقم عزل و حبس
بمصاحبت یکی دو کس از غلامان پادشاهی بایشان رسیده دست اطاعت
و تسلیم به یکدیگر گذاشته بطوع و رغبت با وجود استعداد خلاف امر مقید
و محبوس شده وارد اصفهان در شهر مزبور محبوس گردید و بعد از چندگاه
موکب همایون از طهران باصفهان پرتو ورود افکند و بعد از اندک فرصتی
فتنه افاغنه در نواحی کرمان بدستور سابق برپا شد و جمعی از سکنه و رعایای
آن شهر و نواحی آمده استغاثه و اظهار تسلط طاغیان و قتل و غارت
ایشان و اسیر شدن مسلمانان و بی ناموسی آن باغیان بعرض اقدس
و امرای ذوی الاقتدار رسانیده و عرایض شیر بیشهٔ دلیری و شجاعت
اعنی مرحوم رستم محمد خان بیگلربیگی آنجا در خصوص طلب کمک و اعانت
گاه گاه بعید اخری رسید لیکن احدی پروای آن سخنان ننموده هر کس سخنی
در رد و تخفیف مراتب آنها برخی بعرض اقدس میرسانیدند که رعایای کرمان

بنابر اطلاع

شریر الطبع اند بجهت تخفیف گرفتن در مال الواجب و وجوهات دیوانی
بخلاف اظهار این مراتب مینمایند و جمعی عرض میکردند که رستم محمد خان
بجهت تغلب در مالیات دیوانی حیله کرده و جماعه دیگر که صاحب
مروت بودند میگفتند که بر تقدیر وقوع البته شیوه اطفال و عیال اهل
کرمان از افاغنه حفظ نفس کرده خواهند بود ما را چه افتاده که اوقات شبانه
روزی را بجز خرجات کرمانیان بر خود تلخ نمائیم و دانایان دیگر معروض میداشتند
که بر تقدیر وقوع این خبر افاغنه جماعه قطاع الطریق اند اگر کسی را بزی و خری
برده باشند گنجایش این ندارد که بجهت آن متفکر باید شد الحاصل درین
گفتگو بودند که آن سارقان تخت و تاج بعضی بر سر اصفهان رانده منزل
دار السلطنت رسیده آتش فتنه بر افروختند گونه ای سخن در آنوقت
همگی از خواب غفلت و مست از باده شناختند بالاخره مصلحت چنین
قرار گرفت که جمیع امرا مقابله با فوج محمود با یاغیان نموده گوشمال دهند
چنانچه همگی از شهر برآمده تیاری تمام بقریه گلون آباد که در هشت فرسنگی
شهر مزبور است رسیده میدان جنگ قرار دادند لیکن از آنجا که همگی
کار نا آزموده و جنگ نادیده بودند مزید علت فیمابین امرای قزلبور
نفاق بود روز دیگر که صفوف افغان پیدا شد و هنگامه جنگ در گرفت
با اتمام عطف عنان نموده لوای مرحوم رستم خان قوللر آقاسی و محمد
بیک توپچی باشی و چندکس از امرای غلام که یار رستم خان بودند شهید
شدند دیگر همگی بصحت و سلامت و عزت و آبرو داخل دولتخانه های

های مبارک نمود شکر نواعت آلودند و افاغنه از غنایم الوان
صاحب العقدار و سرانجام گردیدند بخصی بر فوت الوان افزوده
باد نخوت زیاده از سابق در دماغ طغیان و فساد ایشان جا کرد و بعد
از تحصیل و خزانه دار اعظم اصفهان را محصور نموده روز بروز در تشدد آن
امر سعی ها بکار بردند بعد از چندی از انقضای ایام محاصره لطفعلی خان
مرحوم را از حبس برآورده سردار نموده مامور بدفع آن فتنه فرمودند
و در آخر همان روز حسّاد و اعادی مزاج اقدس را از آن امر پشیمان
و منحرف نموده بدستور سابق مقید و محبوس گردید و بعد از چند ماه
که محاصره شدت تمام یافته بود و کوچه و بازار و دکاکین و عمارات و مساکن
از مرده مملو و احیا را رشک بر احوال موتی می آمد باز مستخلص شکسته
منصب قوللر آقاسی گری و سرداری و صاحب نسقی شهر و اختیار
کل سرافراز شد و با وجود آن حال که در آن شهر آدم زنده حکم عنقا و ماکول
حکم اکسیر داشت ببذل و ایثار و دلدهی مردم و تدبیرات صایبه
و متحمل مشقتهای صعب شدن و بیداریهای شبانروزی و شکستن
انبارها و ذخایر و حبوبات و غلات و شکر و نبات و امثال آن
که اکثر از امرا و خواجه سرایان معتبر پادشاهی بود و قسمت کردن بخلق
الله و سیاست نمودن جمعی که از برای فروختن بقیمت اعلا غلات
و ماکولات را ذخیره نموده بودند و دفن فرمودن اموات و پاک
کردن اسواق و معابر و گذارها از کثافات و تعفنات فی الجمله فاتح

درام دولت کرده

و در مردم بهم رسید اینقدر شد که در سر دروازه‌ها و مورچالها و سیبه‌ها و
گذرگاههای جنگ جمعی کشته شدند و مردم را فی الجمله قوت و حالتی بهم
رسید که تفنگ و شمشیر و تیر و کمانی توانستند کار فرمود تا دو ماه دیگر که بر
براین منوال گذشت امرای دیگر کار تدبیر و مصلحت احوال و رفاه خود در
بردن خاقان مالک رقاب بعنوان تفویض سلطنت بمحمود خان بن میر
ویس افغان بعمارت باغ فرح آباد که در بیرون شهر واقع و از بناهای
خاقان مغفور است و در آنوقت مخیم و مقر سردار مذکور افغان بود بسته اند
و حال مرحمت و غفران پناه بتنهائی از بندگی آباد امتناع داشت
و رای وی این بود که خاقان مالک رقاب با شاهزادگان عالی
تبار و خدمه حرم محترم و امرا و متعلقان ایشان و اعیان شهر و سپاه
هر قدر که کاری باشند با خزانه و اسباب در قلعه تبرک که بسیار محفوظ
است تشریف ببرند و قلعه را محکم نمایند و رعایای شهر بجهت رفاه
حال با افغان متابعت نمایند و فی خجوه این عرض تمام باذربایجان رفته
بادشاهزاده عالمیان را که عبارت از نواب سلطان صاحبقران باشد
که در ایام محاصره ولیعهد فرموده بسمت آذربایجان فرستاده بودند
با سپاه بجد و جهد آورده تدبیر استخلاص محصوران خواهیم کرد با بودن هم در قلعه
مزبور در رکاب اقدس مانند مرتضی قلیخان استاجلو را که از طرف
نواب فریجه سلسلها دارد و نزد سلطان صاحبقران فرستادیم سپاه
نخواهیم طلبید اگر تدبیر موافق مطلب شد فبها و الا انبکاری که

که الحال خواهید کرد و بعد از شش ماه دیگر بگیند اتفقی امرا السنه بنا نمود
در غیبت ایشان خاقان مالک رقاب مرحوم را که بصفت سالک دلی
مشهور بود تخویف نموده بتقریب اینکه اینمقدمات طول دارد و حالت
در مردم نمانده باید که به الصلح جز عمل نموده رفته بخصم ملاقات کرد اغلب
که چجاب و انگلیس شکل بحکومت قندهار و کرمان و غیره راضی شود خزانه
و مخالف علاوه اینها باو داده او را روانه خواهیم کرد و بدون اطلاع خانم خرم
بادشاه را سوار کرده از شهر بیرون رفتند تا خبر شدن خانم نور و خود را
رسانیدن تا که داخل افاغنه شکل بودند و همه از کمال حبسه بود لابدان
نیز با مردم خود و ندان خابان و ریش کنان همراه رکاب اقدس
شدند و نیز در انوقت تدبیری اندیشیده بود لیکن از انجا که تقدیر نبود
خاقان مالک رقاب از خوف راضی بآن معنی نشد و آنچه شد انچه
شرح قلم اینجا رسید و سر بشکست : خلاصه کلام اینکه بعد از تسلط افاغنه
و قرار گرفتن سلطنت محمود خان افغان و اعتکاف کردن خاقان
مالک رقاب خانم نور محبوس افاغنه شد عاقبت حسب الامر
محمود مذموم شربت شهادت چشید و در قبرستان قبله دعای بید آباد
اصفهان مدفون گردید و وقع فی غره شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۳۵
من الهجرة المقدسه خانم نور اکثر خطوط را در کمال خوبی و زیبائی
مینوشت خصوص خط ثلث و نسخ را که در ان خط اول شاگرد
محمد رضا بیک مشهور و آخر شاگرد میرزا احمد تبریزی خوشنویس است

که اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود فقیر مکرر از میرزا احمد مرحوم مزبور استماع
نموده‌ام که میگفت خطوط خان را از خطوط خود فرق نمی‌توانم کرد چنانچه چندین
قطعه و دعوات خط ایشان در نزد من موجود است لیکن چون با خطوط
من امتحنه شد و نام هر دو را نیز در اواخر هر یک نوشته‌اند معلوم نمیشود که خط
خان کدام است مگر یک دعوات که در اواخر آن نام خود را نوشته
بود معلوم میکرد که این خط خان است در صفت همت و شجاعت و
مبالغه در سیاست و شدت غضب و سطوت و علو جاه در همه آفاق
بی عدیل و نظیر و در عالم مشهور و طاق بود اطفاء نایرهٔ غضب آن شاه را
هیچ چیز نمی‌نمود مگر قسم دادن بروح پادشاه جنت آشیان شاه
سلیمان که همان ساعت رقت فرموده غضب بعنایتهای و
شفقتهای گوناگون مبدل شد و اجل رسیدهٔ که بتدبیر این راه ندانست
رخت هستی بر بست همتش در مرتبه‌ای بود که مکرر جمیع مالوف خود را
در حالتی که احتیاج تمام بآن داشتند بذل داده بودند شخصی
از موثقین نقل میکرد که در ایامیکه بعد از شاه سلیمان مرحوم خان
مغفور تارک خدمات و مناصب شد در قزوین می‌بود و از فرط
همت چیزی در بساط نداشت در ماه مبارک رمضان در یکی
از مساجد مرا دید تکلیف افطار کرده همراه بخانهٔ خویش برد
آن شب افطار میسر نشد بآب مدار گذرانید روز دویم فرمود
که دیشب از شما خجالت کشیدم امشب بلکه تدارک آن توانند

شد توقع آنست که متحمل تصدیعه شوند و انگشت قبول بدیده نهاد از خدمت
ایشان جدا شدم شب دویم بدستور شب اول گذشت چون روز شد
همان کلمه را اعاده فرمود اگرچه از گرسنگی حالت در من نمانده بود لیکن ناچار در
خدمت ایشان ماندم آخر روز از مرحوم محرم سرا رفته از خدام حرم جستجو و پرسش
نموده هر کس از جواری و خدمه انگشتری یا اسبابی از نقره و طلا که ذخیره داشتند
با التمام را جمع آورده بخدمت خان تسلیم نمودند خانم مرحوم اسباب مسطور را
در دستمالی بسته آورده بمن داد که امروز اینها را بفروشند تا بوجه آن تدارک
افطار کرده شود باز بدستور هر روز بمسجد رفتند و من نیز در خدمت ایشان
روانه شدم بعد از رسیدن بمسجد تا ایشان مشغول نماز و اعمال بودند من نیز دوری
ببازار زرگران رفته اسباب مسطور را بسی و شش تومان فروخته و وجه مسطور
را مبلغ اشرفی و قدری از عباسی گرفته در همان دستمال بسته آوردم خانم مرحوم
از نماز و دعا فارغ شده بود عرض کردم که بفلان مبلغ فروخته شد و زر آورده
ام فرمود بسیار مبارکست برخاسته روانه شدند قدری راه که همراه امدیم
شخصی از روبروی ما پیدا شد و نزدیک خان آمده آهسته گفت که مرا و
عیال مرا فاقه چهارم شب و افطار بآب کرده ایم اگر اعانتی میسر باشد
دریغ نخواهند داشت خانم مرحوم بسمت من اشاره فرمودند فهمیدم که
چیزی باو باید داد خواستم که دستمال را گشوده چیزی باو بدهم که احوال
خانم مرحوم متغیر شد عرق از رخسارش جاری شد بغضب تمام طرف
من دیده اشاره کرد که تمامی را باو بده تمام مبلغ را بسته باو دادم بعد

از گذشتن

از گذشتن آن شخص حوصله‌ام تنگ کرده بتنبابانه عرض کردم که امروز سه روز است
که چیزی میل نفرموده اید لااقل بقدر خرج قوت امشب خود بالبت آن زن زر
نگاه باید داشت فرمود که اوراق چهارم بود و باین وجه استحقاق زیاده بر ما
داشت معهذا خجلت سؤال علاوه الم فقر شیخ شده بود و دور از انصاف
نبود که باین وجه قلیل قرض او را با خود شریک کنیم بهر حال بخانه وارد شدیم
شخص از خدمت چون احوال را چنین دید از برای افطار امشب از دکان
داران آنشهر بقرض آورده بعد از سه روز افطار کردیم روز چهارم از خدمت
ایشان مرخص شده بخانه خود رفتیم و از این مقوله بسیار است که شرح آن موجب
اطناب کلام و خارج از مقام میگردد و گاهی میل بگفتن شعر مبادرت مینمود از جمله
این بیت از ایشان است ه خانهٔ جان زغم آری خراب خوب کردی
خانه‌ات آباد باد آقا لطیف اصفهانیست مرد نیکو بود که بهندوستان
آمده در شاهجهان آباد سکنی داشت با کمال مسکنت عیبی که داشت
این بود که خود را شاعر میدانست و منفصل از خود هیچ نخواهد بهمیند و
بسبب امی بودن اکثر در بحر و قافیه هم غلط میکرد و اگر کسی میگفت که غلط
است معارض گردیده آزرده میشد اینمطلع از وست ه بعزم کربلا
گشتم بر گذار کسی که هر کس نشنید گرد غباری ه روضة المنعم
مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی قدس الله تعالی سره از اکابر اولیا و
اواجد اصفیا بوده ولادت آنجناب در بلخ ششم ربیع الاول سنه ششصد و
چهار واقع شد و بمودای السعید من سعد فی بطن امه آثار کرامت و

انوار ولایت در صغر سن از و ظاهر میگشت و منقولست که حضرت ایشان را
در پنج سالگی با صور روحانی و اشکال غیبی ملاقات و مکالمه دست میداد
مولوی عبد الرحمن جامی رحمه الله در نفحات الانس می آرد که بخط مولانا بهاء
الدین ولد نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در بلخ شش ساله بود که با اطفال
بر پشت بام سبز میگردید یکی از آن کودکان با دیگری گفت که بیا از ین بام
بآن بام بر جهیم جلال الدین محمد گفت این نوع حرکات کار سگ و گربه است
حیف باشد که آدمی مرتکب چنین حرکتها شود اگر در نفس شما قوتی هست
بیایید تا سوی آسمان پرواز نماییم و در آن ساعت از نظر کودکان غایب
شد کودکان فریاد بر آوردند بعد از لحظه باز آمد اما رنگ متغیر و رنگ روی
دیگرگون شده بود با کودکان گفت آن وقت که با شما در سخن بودم جماعتی
سبز قبایان مرا از میان بر گرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجایب ملکوت
را بمن نمودند و چون آواز فریاد شما بر آمد باز بهم باینجا فرود آوردند گویند
در وقتیکه جناب مولانا همراه والد بزرگوار خود از بلخ عازم مکه معظمه زادها
الله شرفا و تعظیما بود در نشابور بصحبت قبله احرار شیخ فرید الدین عطار
قدس سره را دریافته و شیخ از مصنفات خود کتاب اسرار نامه را
بوی داده بوده است و آن کتاب مستطاب را پیوسته با خود میداشت
و در اوایل حال تربیت از والد ماجد خود یافته اما پیر طریقت و حقیقت
مولانا شمس الدین محمد تبریز است قدس الله روحه خیال که اشعار مثنوی
تمام شعر پیرانه است گویند در وقت رحلت بچلبی حسام الدین فرمود

که یاران ما را

که یاران حالا از این طرف بسکنند و مولانا شمس الدین آنطرف میخوانند
مولانا جامی رحمة الله در نفحات می آرد که روزی جناب مولوی در سماع
بودند درویشی را در خاطر گذشت که از خدمت مولانا حقیقت فقر را
سوال کند آن قدوه عارفان بر اراده او وقوف یافته این رباعی را در اثناء
سماع انشا فرمود ~ الجوهر فقر و سوی الفقر عرض ~ الفقر شفاء و سوی
الفقر مرض ~ العالم کله خداع و غرور ~ و الفقر من العالم سر و غرض ~ گویند در مرض
اخیر با اصحاب خود فرمود که از رفتن من غمناک نشوید که نور منصور رحمه الله
بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عطار تجلی کرد و مرشد او شد
در هر حالتی که باشند مرا یاد کنید تا من ممد شما باشم و در هر لباسی که باشم
راقم حروف گوید که هر عارف محقق حقیقت حال جناب مولانا از اینجا
معلوم میکند که در چه مرتبه بوده اند فهم من فهم خلاصه جلالت قدر و علو مرتبه
حضرت مولانا زیاده از آنست که در قالب تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد
کلام بدایت انجامش کاشف احوال اوست ع آفتاب آمد
دلیل آفتاب ~ وفات آنجناب در خامس جمادی الثانی در سنه ست
و هفتاد و دو واقع شد دیوان و مثنوی معنوی او مر لقبان جاهل را النسخه
شفا و تشنه لبان وادی طلب را زلال بقاست هر بیتش بیت الله
ست و هر لفظش روح بخش دل آگاه گاهی خموش و گاهی خاموش
و گاهی شمس و گاهی مولوی تخلص میفرمایند لیکن چون بمولوی زیاده اشتهار
دارد لهذا تابع شهرت گردیده بجهت سهولت انتقال اذهان در روضه

با خود باشند ٢

المهم مذکور کردیم قاضی مجد الدین النسوی از افاضل زمان و اماجد دوران

محمد عوفی که صاحب تذکرهٔ لب الالباب گفته که وی نجیب تقدیر

در قصبهٔ مینا الشغل قضا اشتغال مینمود جمهور خلق را بحسن سلوک راضی

و شاکر میداشت و در زهد و ورع مسلم جهان بوده مجد الدین بن ضیاء

الدین عدنان السرخسی از دانشمندان روزگار بوده محمد عوفی همشیره زاده

اوست و مجد الدین فرید بوده در علم طب گوی از میدان همگنان میربوده

مجد الدین عوفی دیگر بوده غیر از محمد عوفی مجد الدین محمد الباهر النسوی

از شعرای زمان بوده محمد عوفی گوید که از شعرای عهد سلطان سکندر است

در شهور سنه ستمایه او را در نسا دیدم که وقایع زمان خوارزمشاه

را نظم آورده شاهنامه ساخت شیخ مجد الدین شرف بغدادی

در نفحات مسطور است که کنیت وی ابو سعید است و نام وی مجد الدین

شرف ابن المؤید بن ابو الفتح البغدادی و بعضی گفته اند از بغدادک است

و بغدادک قریه ایست از قرای خوارزم و قول اول اصح است و نیز در

همان کتاب آورده که شیخ مجد الدین با جمعی درویشان نشسته بود مستی

بروی غالب شد گفت ما بیضهٔ بط بودیم بر کنار دریا و شیخ ما شیخ نجم الدین

مرغی بوده بال تربیت بسر ما فرود آورد تا از بیضه بیرون آمدیم ما چون بچه

بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ در کنار بماند شیخ نجم الدین بنور کرامت آنرا

دانسته بر زبانش این گذشت که در دریا میراد شیخ مجد الدین آنرا

شنیده بترسید پیش شیخ سعد الدین حموی آمد و تضرع بسیار کرد که روزی که

[illegible]

حضرت شیخ را وقت خوش باشد مرا خبر کن تا بحضرت آیم و عذری خواهم
وقتی در سماع شیخ سعدالدین شیخ مجدالدین را خبر کرد پای برهنه بیامد و
طشتی پر آتش کرده بر سر نهاده بجای کفش بالبنا کرد شیخ بوی نظر کرد و فرمود
که چون بطریق درویشان عذر شیخ بر لسان میخواهد ایمان و دل بسلامت
بردی اما سر برود و در سر تو بامیری و ما نیز در سر تو شویم و سرهای بسیاران
و ملک خوارزم در سر تو شود و عالم خراب کرد شیخ مجدالدین در قدم شیخ
افتاد و بابرکت فرصت شیخ بظهور آمد که شیخ مجدالدین در خوارزم وعظ
میگفت و مادر سلطان محمد خوارزمشاه عورتی بود بغایت جمیله
بوعظ شیخ مجدالدین می آمد و گاه گاهی بزیارت وی میرفت مدعیان
فرصت جستند تا شبی که سلطان بغایت مست بود عرضه داشتند
که مادر تو بمذهب امام ابوحنیفه بنکاح شیخ مجدالدین در آمده است سلطان
بسیار رنجه شد و فرمود که شیخ را در دجله اندازند انداختند خبر بشیخ نجم
الدین رسید متغیر گشت و گفت انا لله و انا الیه راجعون فرزند مجدالدین
را در آب انداختند و مرد پس سر بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود
پس سر از سجده برآورد و گفت از حضرت حق درخواستم تا خونبهای
فرزندم ملک از سلطان محمد باز ستاند اجابت فرمود سلطان را
از آن خبر دادند بغایت پشیمان شد و بپای حضرت شیخ آمد و طشتی پر زر
بیاورد و شمشیر و کفن بجای آن نهاد و سر برهنه کرده در صف نعال
بایستاد و گفت اگر دیت می باید اینک زر و اگر قصاص میکنید

اینک شیخ در جواب فرمود که کان ذالک فی الکتاب مسطوراً دیت
او جمله ملک گشت و سرتو بر ود در سر خلق و ما نیز در سر شما گویم سلطان
محمد تو مید با زگشت و عنقریب چنگیز خان خروج کرد و رفت آنچه رفت
و این رباعی در نفحات بنام وی مذکورست در بحر محیط غوطه خواهم
خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن کار تو مخاطره ست خواهم کردن
یا سرخ کنم روی بدان یا زردن و نیز در نفحات مذکورست که چون شیخ
مجد الدین را در سنه سبع و ستمایه و قیل ست عشر و ستمایه شهید کردند
خاتون وی که از نیشابور بود بنیشابور نقل کرد و در سنه ثلث و ثلثین
و ستمایه وی را بالسفراین نقل کرده اند شیخ مجد الدین طالب از عارفان
کامل بوده مجد الدین جرباذقانی از فضلا و دانشمندان روزگار بوده
خواجه مجد الدین همگر مولد و منشا وی فارس ست در فضل و دانش
یگانه دهر و در جامعیت کمالات وحید عصر بوده گویند نسب وی
به شهنشاه زمان انوشیروان میرسد پیوسته مصاحبت و مجالست
با سلاطین میکرده از جمله اتابک اعظم سعد بن زنگی و مدح خواجه
شمس الدین صاحب دیوان و لیبش کرده ست ملک الشعرای
فارس و عراق در آن زمان بنام وی بوده و قد بها لسبب متغیرات
زمن و حوادث زمان چنانچه تفصیل آن در تواریخ مسطورست
در حبس بسر برد خواجه مجد الدین ملفانی بغایت فاضل و
دانشمند و عالی مرتبه در زمان اتابک ایلدگز بهمه علوم

دیوانا

دیوانی اشتغال داشته و مکرر بوزارت اصفهان معزز گردیده است گویند
میانه وی و شرف الدین و جمال الدین شفروه مکرر مدایح و مهاجات
واقع شده و محمد عوفی ذکر کرده است که چون مجیر از خدمت سلطان تخلف
ارسلان تخلف ورزید سلطان مذکور اثیر اخسیکتی و جمال الدین
اشهری را طلب کرد و عنایات عظیم او ترتیب نمود اما مشهور است که وی
شاگرد خاقانیست و بعضی نیز از کلام خاقانی مستفاد میشود و لیکن او را
از بعضی ابیات چنانچه در بعضی قصاید طعنها بحکیم خاقانی کرده و غافل
از آنکه هیچ تعریفی برای وی به از این نبود که مردم او را شاگرد خاقانی گویند چه
باعتقاد راقم حروف شاگرد وی شدن بهتر از استاد دیگران بودن است
و وفاتش در سنه تسع و ستین و خمسمایه بوده ع گفتم ز صفاهان مدد
جان خیزد لعلیست مروت که از آن کان خیزد کی دانستم کاهل
صفاهان کورند با اینهمه سرمه کز صفاهان خیزد بسبب این رباعی شعرای
اصفهان خصوص جمال الدین عبد الرزاق و کمال الدین اسمعیل و شرف
الدین شفروه هجوهای رکیک او را کرده قدح نمودند چنانچه این دو بیت
از آن جمله است ع هجو میگوی ای مجیر گداه تا ازین مر ترا بجان چه رسد
کیر عالم بکون خاقانی تا بکون خام قلتبان چه رسد این قصیده بحکیم خاقانی
رسید در معذرت این قصیده در مدح اهل اصفهان و کلا از طور البیان
که جرم دیگری را انتقام از دیگری میکشند گفته باصفهان فرستاد خلاصه مردم
صفاهان بآن قدر اکتفا نکرده مجیر را که از قبل اتابک ایلدگز محصل وجوه

دیوانهٔ ایشان بود گشتند و مبالغ کثیر چنانکه بکار دیوان دادند خواجه محمود
وراق بعضی از مورخین وی را با بهرام شاه بن سلطان مسعود معاصر دا
اند و صاحب طبقات ناصری و غیره ذکر کرده اند که وی با محمد ابن طاهر ذوالیمین
معاصر بوده چنانچه در حینی که محمود را افلاس دریافته بود و کنیزکی که
معشوق او بود به محمد ابن طاهر فروخت و محمد را اطلاع شد که محمود و این کنیز
عاشق یکدیگر اند ولی هم آرام ندارند دو بدره زر علاوه قیمت کنیزک محموده
او را بمحمود فرستاد رحمه الله علیه تقی اوحدی نوشته است که در تاریخ بیهقی آورده
که محمود وراق در سنهٔ خمس و ثلثمایه تاریخ نوشته و احوال چندین هزار سال
را تا سنهٔ چهارصد و نود هجری در آنجا ذکر کرده است ازین سخن و آن
روایات بوی آن می آید که دو محمود وراق بوده باشند الله اعلم حجة
الاسلام والمسلمین امام محمد غزالی قدس سره شرح عظمت شانش زیاده
از آنست که درین اوراق و مختصرات گنجد کتاب احیای علوم و کیمیای
سعادت و دیگر تصنیفات و تالیفات او را هر که دیده باشد بر حالت
و جلالت شان وی مطلع شده خواهد بود و در هر علم دریای بیکران
و در هر فن یگانه زمان بود گویند جمیع علوم را تحصیل نمود چنانچه نادر
چیزی از علوم باقی مانده باشد که امام غزالی او را ندانسته شیخ اکبر
بعضی جا در فتوحات سند از وی آورده و گفته که قال ابو حامد کذا
و کذا منقولست که وی را از تحصیل و دریافت اینهمه علوم تسلی
حاصل نشد چون رجوع بتصوف کرد از خدمت شیخ ابو علی فارمدی

ل عوام مفتون او شدند لهذا سخنان صوفیه را در کسوت شعر بجلوه ظهور درمی
آرد ایام حیات و وفات او بدین موجب است که گفته‌اند نقیب
حجة الاسلام زین سرای سپنج حیات پنج و چار و ممات بالفقد و پنج
در نفحات و جای دیگر شعر از وی بنظر نرسیده است لیکن شیخ اوحدی در
تذکره کعبه عرفان نوشته که این اشعار در میانه وی و برادرش شیخ احمد
غزالی قدس سره و دیگران منتشر گشت والله اعلم گفتم دلا که خیز بن
بر خویشتن بپیچ با یک طبیب محرم این راز در میان نه گفتا که هم طبیب
فرموده است این را که مهر یار داری صد مهر بر دهان نه سید محمد بن ناصر
العلوی الغزنوی از افاضل زمان بوده محمد عوفی گفته که وی برادر بزرگ
سید حسن غزنوی است شمس الدین محمد الکاتب البلخی مداح عین
الملک است با محمد عوفی مخصوص بود محی الدین یحیی ابن محمد یحیی است
که در جنگ کفره غز بدین شهید شد محمد عوفی گفته که از افاضل زمان بوده
محمد ابن بدیع النسوی محمد عوفی گفته که وی از اماجد دهر و اعاظم عصر
بوده در عهد عماد الدین زنگی دیوان انشا بوی مفوض کردید او را
شهر سلطنت مشهور آخر بر خدمات دعوائی دنیوی داد افشاند و
در کنج عزلت متوکلانه نشست خوارزمشاه و ملک مازندران
تفقد احوال وی مینمودند و او التفات بایشان نکرده دست از
دامن طلب مطلوب حقیقی بر نداشت سلطان محمد خوارزمشاه بن
تکش بادشاهی عالیجاه بوده که در سلسله خوارزمشاهیان گذشت

و ابهت پادشاهی نهاده بعد از تسخیر عراق و آذربایجان به بغداد
نهضت نمود پادشاهان و گردنکشان حلقهٔ اطاعتش در گوش
و غاشیهٔ متابعتش بر دوش کشیدند احدی را با وی مجال
مقاومت و یارای مخاصمت نماند بعد از مراجعت کوکب
اقبالش راجع گردیده چنگیزخان بر وی خروج کرد چنانچه در تواریخ
مسطور است در اندک روزی تمام ملک از دست وی بیرون
رفت فی الواقع احوال وی که در تواریخ بنظر رسیده عبرت نامه ایست
بجهت اهل دانش و هوش که فاعتبروا یا اولی الابصار تعز من
تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر شیخ محمود
شبستری قدوهٔ واصلان و زبدهٔ عارفان و پیشوای اهل طریقت و راه
نمای ارباب تحقیق است شرح جلالت شانش در حوصلهٔ تقریر
و وصف علو جاهش در حیطهٔ تحریر نیست مثنوی گلشن راز
در شرح گلشن علو فطرتش مختصریست مبین دقایق و حقایق مندرج
آن بر ضیای آفتاب جلیلتش محتجب نیست روشن است آنکس که
زشعر آشنا نیست داند که متاع او عجایب است و در مجالس العشاق
بنظر رسیده که شیخ را یکی از اقربای شیخ اسمعیل سیسی تعلق بهم رسیده
بود که نام وی شیخ ابراهیم بوده رساله شاهد نام در شرح حال عاشق
و معشوق بنام وی نوشته و در نظم گلشن نیز مطمح نظرش او بوده
جماعتی وی را از عشق آن جوان منع میکردند در جواب ایشان این رباعی موزون

جز آتش عشق در دلم سوز مباد ∴ جز عارض او شمع شب افروز مباد
روزی که دلم شاد نباشد بغمش ∴ در گردش ایام من آن روز مباد
در سنهٔ هفتصد و سی رحلت نموده در شبستر مدفون شد **حکیم عثمانی الغزنوی** عالم علمای زمان و افصح فصحای جهان بوده نام وی عثمان ابن محمد است در بدایت حال عثمان و عثمانی تخلص میکرده آخر طبعش از آن نام متنفر شد تخلص مختاری اختیار کرد گویند عمادی غزنوی پسر اوست جمیع استادان زمان و ماهر همه سخنوران بر ترجیح وی داده اند گویند حکیم سنائی قدس سره از تربیت یافته‌های اوست و همین فضل او را کافیست مدتها در خدمت سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی بوده و سالها در ظل عاطفت سلاطین سلاجقه در کرمان آسایش‌ها کرده است وفاتش در غزنین واقع شد در شهور سنهٔ چهار صد و سی و چهار **حکیم رفیع الدین مرزبانی الفارسی** از فصحای بلغای روزگار بوده محمد عوفی گفته که مداح قزل ارسلان بوده است تخلص وی مرزبانست **امیر فخر الدین مسعود ابن ابی الیمین الکرمانی** در بعض کتب لقب وی عز الدین بنظر رسیده جامع کمالات جزوی و کلی بوده محمد عوفی گوید که بلغت فارسی و عربی شعر میگفت و در هر زمان گوی از میدان همگنان ربوده و این رباعی که با یک دیوان شعر برابر است از آن امیر دوران است
کافر بچه‌ای که عشق او دین منست ∴ هم جان منست و هم جهان بین منست
گفتم بنهم لب بلب خندهٔ خود را بکن ∴ این بنده بنده بودن آیین منست
مسعود الرازی از افاضل روزگار

و فخر بن عالیمقدار و محبان خاندان نبوت و غلامان دودمان ولایت
بوده در اصفهان بشرف شهادت رسید محمد عوفی گوید که مدایح سلطان
مسعود کرده است و در تاریخ بیهقی آورده که چون اطراف ممالک سلطان
محمود شوریده شد و آتش فتنه از هر طرف بالا گرفت وی این قطعه را
گفت سلطان را خوش نیامد او را محبوس نمود و بعضی این قطعه را
بمسعود سعد نسبت داده و الله اعلم مخالفان تو موران بدند مار شدند
برآر زود ز موران مار گشته دمار مده امانشان زین بیش و روزگار مبر
که اژدها شود ار روزگار یابد مار مسعود سعد سلمان رستم میدان فصاحت
بهمن عرصه بلاغت است محمد عوفی گوید که از افاضل و صدور عالیمقدار روزگار
بوده عمرش در حبس بود بارها هر بار سالی یا بیشتر کاروانهای نعمت و مال
بخشیدی گویند او را سه دیوان است فارسی و عربی و هندی باعتقاد
راقم حروف از دیوان هندی غرض که همین باشد چه لغت هند
را ممکن نیست که غیر از متولدان آن دیار بخوانند حاکم شد زیرا که دریاییست
بی پایان و احصای آن امریست در نهایت صعوبت و بر فرض
محال که آن لغت را کسی آموخته متتبع است که غیر از متولدان
انجا که از طفولیت زبان شان عادت کرده باشند دیگری چنانکه
باید تکلم تواند کرد و در روزمره امریست تواند آورد چه دانستن
لغت امریست جدا و تکلم بران کردن امریست جدا اگر کسی تواند
او در سن شانزده باشد بهر حال نظامی عروضی گفته که در سنه چهار صد و

نقضا

هفتاد و دو سلطان ابراهیم مسعود بکعبه اهل غرض که غالباً ابوالفرج رونی
بوده بر او محبوس کرده و از اشعار او پیداست ببین استنباط مسعود اصل
مسعود از همدانست و ولادتش در لاهور بسر کرده چندین بار محبس افتاده
است انجمله دوازده سال معتقل بوده و در زمان مسعود بن ابراهیم
بسبب قربت ابونصر پارسی هشت سال در حبس ماند که مجموع حبس
سی و دو سال باشد نظامی عروضی گوید تا سنه پانزده و پانصد در حیات
بود آخر ثقة الملک طاهر مشکانی او را از حبس نجات داد سعد الدین
مسعود دولت یاری از شهرمندان و موالیان خاندان غزنویست محمد عوفی
گوید که پدر مسعود دولت یار الکن بیست بود لشرف اسلام مشرف
نشد و مسعود را در اسلام بهم رسانید ابوالفضل مرور بن محمد طالقانی
محمد عوفی گوید که از شعرای نادر از زمان سلطان محمود غزنویست مولانا
مظهر مشهور بگجراتی از ایران آمده در گجرات توطن نموده طبع در غایت بیت
قدرت و روانی داشت مظهر الدین قورچی داشت ٥ زانکه که غم
کار محالم بگرفت یعنی که تمنای وصالم بگرفت عهدی کردم که بر سر بالین
ننهم کز گفتن بیهوده ملالم بگرفت معین الملک حسین بن علی الاصم
از کتاب معزز و مقرب سلطان سنجر بوده ابوعبدالله محمد بن الحسن
المعروف البلخی از مداحان آل سامانست این دو بیت که از
استاد رشیدی مشهور است بوی نیز منسوب داشته اند ٥ گر کسی
باید بعالم کس نه نکو شاعری رودکی را بر جمیع شاعران زیبد سری

شعر او را این شمردم سیزده ره صد هزار · هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری
امیر ابو عبدالله المعزی ابن عبدالملک النیشابوری از فصحای زمان و
بلغای دوران است در عهد سلطان سنجر سلجوقی امیر الامرا و ملک الشعرا
بوده گویند قوت حفظش بمرتبه‌ای بود که قصیده را بیک شنیدن حفظ میکرد
و بعضی او را انوری گفته‌اند به نسبت معزالدین ملکشاه معزی تخلص می
کرده تفصیل احوالش در کتب تواریخ مسطور است و پدر او در خدمت
سلطان سنجر همان عزت و مرتبه بود که عنصری را در حضرت سلطان محمود
غزنوی و رودکی در جناب نصر سامانی و سوای این کس دیگر را از این طبقه
در خدمت هیچیک از سلاطین این تقرب و حشمت و ثروت نشد
نظامی عروضی گوید که امیر معزی بمن نقل کرد که چون پدرم استاد برهانی بو حیلم
آن قطعه که ۵ من رفتم و فرزند من آمد خلف الصدق · او را بخدا و بخداوند
سپردم · بملکشاه سفارش من کرده سپرد و مدتی در خدمت آن
پادشاه بسر برده محنت بسیار کشیدم تا بوسیله علاء الدوله امیر علی
فرامرز در حضرت او ترقی عظیم کردم اول شعر و من بپیش این رباعی بود که در شب
عید گفتم ۵ ای ماه کمان شهریاری گوئی · یا ابروی آن طرف نگاری گوئی · نعل
زده از زر عیاری گوئی · در گوش سپهر گوشواری گوئی · و چون بجایزه این سبب علاء الدوله
مذکور بجبه زر گرفت این رباعی گفتم ۵ چون آتش خاطر مرا شاه بدید
از خاک مرا بر سر زبر ماه کشید · چون آب یکی ترانه از من بشنید · چون باد
یکی مرکب خاصم بخشید · باعث قولش نیز سلطان سنجر است که بحسب

اتفاق و قضای فلکی دو کمانه شد بر متعلقش رسیده کشته شد و هزار دوستداران
او اشعار بلند گفته است دیدم شبی بخواب درختی بزرگوار از علم و
فضل و عقل برو شاخ و برگ و بار آن این قصیده را دولتشاه الی
آخره درج کرده ماخوذ بنام مظفر هروی که شرح ملوک کرت سیما ملک معز الدین
الدین بوده ضبط کرده است و میرزا صاحب مرحوم در بیاض خود باسم معزی
نوشته و در هنگام تسطیر این اوراق دیوان معزی در نظر نبود که تحقیق آن کرده شود
و شعری دیگر از مظفر که لایق نگارش باشد بدست نیامد لهذا اشتراک ذکر
وی کرده شد و باین ابیات مشتبهه لایق ایراد ندانست اکثر ظن غالب
آنست که از مظفر باشد امیر الشعرا معزی الغزنوی محمد عوفی گوید که دیوان
معزی غزنوی رشک بتخانهٔ آزری و از رنگ مانویست از مداحان
خاص ملک بوده حضرت خواجه معین الدین چشتی السجزی قدس الله سره العزیز
سلطان الاولیا و برهان الاصفیاست شرح مقامات و کرامات آن عالی
مقدار از آن زیاده است که بدستیاری خامهٔ الکن در این اوراق شمهٔ از آن
تواند نگاشت از چشت بهندوستان آمده در زمان رای پتهورا
در اجمیر ساکن گردید بیمن قدوم شریف و ذات مبارک لطیفش رفته
رفته ملت اسلام و کیش محمدی در کفرستان هندوستان رواج یافت
و تفصیل این بیان طول دارد لهذا حواله بکتب تواریخ نموده اطناب
ندارد خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره از خلفای آن
بزرگوار است گویند سلطان شمس الدین و سلطان شهاب الدین

غوری و مولانا ضیاء الدین بلخی نیز از مریدان او بند کتاب مثنوی موسوم بمعلقات
نمود سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان محمد بن جعفر بیک
داود بن میکائیل سلجوقی از پادشاهان عالیجاه خورشید کلاه سلاجقه است
تفصیل احوالش در کتب تواریخ مسطور ابوالنجم منوچهری اسم وی احمد
ابن یعقوب ابن احمد المنوچهری المشهور است لقبش کله است از
حکما و فضلا بوده از شعرای زمان سلطان محمود غزنوی و از ندمای خاص
اوست بسبب شهرت شصت کله بضم کاف و فتح لام مشهور شده بود
بعضی او را از بلخ دانسته اند او خود میگوید شعر که آمد منوچهری و المعانی
و گویند منوچهری تخلص دیگری بوده و خاقان منوچهر شروان شاه نیز منوچهر
تخلص میکرده خواجه مسعود حسنی از ادبای زمان بوده احوالش
در نفحات مسطور است و این بیت او راست ای لعبت
از رخسار تو از لاله برنگ آمده بیش لب تو نام گل بردن مرا ننگ آمده
مهستی در حسن و جمال یگانه آفاق و در دلبری در عالم طاق بوده هرچند
که مهستی از خواص بود لیکن دست فلک بدامن وصلش نمیرسید عالمی را
کشته و مرده غمزه و عشوه خفته بود اکثر معشوقه سلطان سنجر است لیکن چون
آفتاب سپهر نور حسنش بر همه کس تافته و از ساغر نظاره ماه
رخسارش شهری کام دل می یافته اند سلطان را با پسری تغلق نام بوده
تغلق که در شب بهانه مهستی از در در آمد سلطان از وی
احوال خواهر پرسید او بدیهه این رباعی خواند شاها فلک اسب

[illegible]

سعادت زین کرد / و ز جمله خسروان شه انجمن کرد / تا در حرکت
سمند زرین نعلت / بر گل نه ورد روی زمین سمن کرد / یک رباعی
او را که با شاعران دیوان شعر خوب برابری میکند راقم حروف تا
شش ماه ورد خود کرده بود بحدیکه در خواب هم میخواندم و هر کس نزدیک
من خوابیده بود می شنید و از خواب بیدار میشد الحق این رباعی از ان
جمله اشعار است که مثل حکیم خاقانی شاعری اگر در مدت عمر یکبار
بحسب الاتفاق شاید بخاطرش رسد و صدق این مقال بر سخندانان روشن
خواهد بود که بمزمار سلیقه راست چنگ فصاحت و قانون بلاغت
را نواخته باشند خلاصه کلام رباعی مزبور اینست / در عهد تو
گشت مبدا انشا / بشکستن آن درست مبدا انشا
دشمن ابد دولت که یاد تو کردی / آخر کردی بخت مبدا انشا
مولانا فانی / بکلک سحر افزای رقم کش نسخ بصورتخانه چین کشید
و رنگ از روی نگارخانه ارژنگ برده معاصر شاه اسمعیل است
مولانا فایض است / ما را خیال ابروی او چون هلال کرد / گشتم چنان
ضعیف که نتوان خیال کرد / مولانا ... است / رخ نمودی و
مرا بی سر و سامان کردی / آفرین باد عجب کار نمایان کردی / مولانا
مبارک ... است / گر زلف بو کمند خواهی کرد / ای اهل دل که بند
خواهی کرد / مولانا مجازی ... است / طعمه شهباز عشق شد چو غم
با دل گر گفت مرغ جان ای بس در ره گذار باز دار / مولانا مجلی

هروی اول غریبی تخلص میکرده آخر بمجلسی قرار یافته او راست
هر زمان کردی ز کوی دوست سر بر میکنند تا کدام افتاده آنجا خاک بر سر
میکنند درویش مجنون از بیم قندست بی تعین و بی پروا بوده
او راست ه هیچکس با من مجنون نشود همخانه که جنون منش از
... نکند دیوانه مجنون چپ نویس از خوشنویسان مشهد بوده مولانا
مجنون ولد مولانا کمال الدین رفیقی بوده محی لاری از شعرای زمان
سلطان یعقوبست در زمان شاه طهماسب فاضل مغفور بوده
بغایت فضیلت و کمال داشته قصیده تائیه ابن فارض را
شرح کرده بعد از مراجعت از سفر حج مثنوی بنام سلطان مظفر بن
محمود شاه گفته مسمی بفتوح الحرمین و سه هزار سکندری جایزه یافت
این بیت او راست ه چون من از رشک بمیرم که چو آیم
بر تو هر کس اول زند بوسه حال دگران محمود لنگر وردی راست
ه محمودا که ز اهل قربی هست این نسبت با اهل دل و وفا و ز نا اهل
احتراز محمود حشمی راست ه تو نازنین و نازکی خلقی بر وبت
مبتلا هر چند افزون ناز تو بیچاره خلقی در بلا دائم سعادت یار شد
اقبال اندر کار شد ورنه بکجا افتد ترا میل سوی این مبتلا نجم الدین
محمود فرزند عالیجاه ملک العلما رکن الدین محمد بن عبد الله الحسینی
المشهور بصاحب اللوح است که در محاربه شاه شجاع و شاه منصور
در پای اصطخر کشته شد در صفت جود حاتم ثانی بوده

را قدس سره مشهور بغریب نواز ارادت بشیخ نصیر الدین مشهور
بچراغ دهلی داشته از مشاهیر اولیای هندوستانست در گلبرگه
دکن می بوده بعضی شعر انجاست در طرز گفتگو چندان رعایت
بحر و قافیه نمینموده مولانا بادکار از خلفای شیخ زین الدین
قصیده برده را مخمس کرده و منازل السایرین خواجه عبد الله انصار
را قدس سره شرح نوشته او راست ه آنانکه بجز قد تو جای نگرانند
کوته نظرانند و چه کوته نظرانند مولانا محوی در زمان سلطان حسین
میرزا بوده محمد مومن میرزا ابن سلطان حسین میرزا مجمع کمالات
و صاحب حالات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده بوده حسن
سیرت را علاوه حسن صورت نموده محسود برادران گردیده بود
بواسطه اش چند خاطر پدر از وی رنجانیده چندی محبوس شد
آخر روزی در مستی فرصت یافته بموجبی از پدر حکم قتلش گرفته
همان ساعت چون کافران سنگدل آن معصوم مظلوم را شهید کردند
امّا بعد از آنکه سلطان حسین میرزا از بادهٔ غفلت بهوش آمد ندامت
سودی نداشت و درین باب شعرای خراسان میرزا را هجو کردند و
مراثی خوب بجهت آن مظلوم گفتند باعث خون ریختن محمد
مومن میرزا ابو الحسن میرزا بود و برادران دیگر مثل محمد حسین
میرزا و بکذو کس دیگر از تیغ کباب شدند و آن برادر
تا ابو الحسن در مقام مخاصمت و مخالفت بر آمدند این بیت

را در وقت شهادت گفته ﴿ ناجوانمردی که بی جرم در بر من
میکشند کافری سنگین دلی کشته است مومن میکشند محمد حسین
میرزا برادر محمد مومن میرزای شهید است بغایت شجاع و باذل
و دانشمند و صاحب کمال بوده میانه وی و برادر شهیدش
کمال خصوصیت و اتحاد بوده بعد از شهادت او این ابیات
به برادر کوچکش میرزا ابوالحسن فرستاده ﴿ منم دیوانهٔ ژولیده
موی پیرهن چاک ﴿ نه از کشتن هراسیم نه از خون ریختن باک
ز کشته گشتنم خواهم سخت بهر خاطر یاری که خون مومن مسکین طلب
دارم زبیباکی ﴿ مولانا محمد خراسانی در اوایل حال از رندان لاابالی
بوده آخر بخدمت مولانا شاد کامی رسید بسلوک در آمد و ترقیات
کرد مولانا محمد حاجی از مخصوصان زمان و مصاحبان شیخ اوحد
بوده او راست ﴿ ای لب تو که چون توبهٔ دیرینهٔ من خوبرویان
بشکستند بیک چشم زدن ﴿ مولانا محوی هروی از شعرای
مقرر زمان بوده او راست ﴿ دود دیگر از دل من در شام غم
برآید هر باطن او هر صبحدم برآید محمود برلاس ده نامه
ازوست و این ابیات نیز او راست ﴿ ما جام می گرفته
بمیخانه میرویم ﴿ پیمانه شکسته بر سر پیمانه میرویم ﴿ مگو که هست رخ
من نقاب روشن تر که هست مهر من از آفتاب روشن تر
محمود سیف از یکه تازان معرکهٔ سخنوری بوده کتاب
تکسیر

نکهت شناس یوسف معنی بوده محمد مشهور بطوطی از واصلان حق بوده
خواجه مسعود بک گویند که بک از توابع بخارا است خواجه مسعود
از محققان کامل و واصل و دانشمندان جامع فاضل بوده
مدتها با استقلال تمام در ماوراء النهر سلطنت کرده گویند که چند دیوان
شعر دارد و در مطالب صوفیه تصانیف عالیه است مانند
ام الصحایف وغیره دیوان نور العیون مشهور است لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است سید جعفر مرحوم پسر زاده عارف ربانی سید جلال دهلوی
قدس سره قدری راه از مزار خواجه قطب الدین بختیار اوشی
دور تر قبری کهنه براقم حروف نمود که این قبر مسعود بک است
ظاهرا در دهلی وارد شده و درد طلب دامنگیر حالش گردید بیعت
دست ارادت بذیل متابعت شیخ نصیر الدین محمود چراغ
دهلی که از کبار خلفای شیخ نظام الدین اولیا است بوده زود
بمدارج علیه ترقی نمود کتاب مرآت العارفین از تصنیفات
اوست در انجا می آرد که این ضعیف روزی همراه پیر خود میر
ناگاه گذرش بر سر مجذوبی افتاد که هر چه پیش او می آمد ندا
ربی آمیکفت و بحسب شهود سجده میکرد و چون اسم پیر ما انشت
میکفت اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا با
خود گفتم ای عجب قولش این و فعلش آن پیر بر خاطر مشرف
مشتمل بود که انکار بحالش روا نیست که جز حق نمی بیند و نمیداند

تقی اوحدی این ابیات را بنام وی نوشته است چند رانی
تیغ مژگان بر دلم خون من خواهد گرفتن دامنت چون کشی یک
بوسه ام ده خون بها تا نماند خون من در گردنت امیر مسعود کابلی
راست مسوز دل از غمت دل و جان حزین مرا رحمی بکن بگوشه
چشمی ببین مرا تا در بهشت کوی تو گلگشت میکنم خاطر نمیکشد
سوی خلد برین مرا امیر مسعود ترکمان از امرای سلطان یعقوب
صاحب السیف والقلم بود مثنوی مناظره تیغ و قلم از دست
تقی اوحدی نوشته که بعضی از اسامی خواجه مسعود قمی که در مجالس
مذکور است دانسته تخییل که مولدش قم و اصلش ترکمان باشد
او راست مستانم و در دم غم جانکاه از زینت مشتاق
تران دور تر اندازم از سبب کجاست قابل داغ غمت دل هم
کس کلیات الابکر تمبر و بدار زگل هرکس امیر سلطان مسعود سبزواری
از زیرکان زمان بوده امیر تبریزی از موزونان زمان بوده
او راست داغ هجرانت کشیدم آه دردآلودم آن
در جانم افتاد و بر آمد دودم نصیبی گویند از شعرای قدیم هندوستان
بوده والله اعلم مولانا نشتری استرابادی آخر فلک سخنوری بوده
او راست محتسب در زیر ابروی خم مستش دید و گفت
ای مسلمانان در محراب مستی خفته است مغنی حاجی مسجع نکو
بوده از ظرف والده سلطان سنجر میرسد لهذا گفته که منم

سنجر طاق

بسنج سلوک میکنند همه شبی که خواجه و مخدوم و منجم از صد سخن
بجیله یکی گوش میکنی آنچه نگفته‌ام که فراموش میکنی معین الدین و دادا
از متوطنین هرات بوده مولانا معین سنجری از افاضلست این رباعی
را بوی منسوب میدارند ه آنکس که خلاف گفت محالست نگفت
تا کبر منی نبود و داند که خطاست از کبر هزاران بپرس احوال مرا
شرمنده انبساط غمام مدتهاست مولانا مغیث شیرازی از جوانان
آدمی وش بوده او راست ه شد دل قلعه گر و بالله و شادیم
کآخر بسر کوی مغان جام نهادیم معین الدین جوینی صاحب نگارستان
شرح فضایل و کمالاتش از حد بیان بیرون و تفصیل حالاتش از
حوصله تحریر افزونست از مریدان شیخ سعد الدین حموی بوده و در
تحصیل علوم شاگرد فخر الدین خالدست در قریه آده متولد شد تالیفات
خوب دارد معین الدین فرای راست ه گل فصل بهار آمد
که عالم سبز و خرم شد گل وصل نگار آمد که دل با عیش همدم شد خواجه
معظم راست ه هست عشق بهر خان جکل هست مه بتان
بغمای موجب صد هزار بدنامی باعث صد هزار رسوای معین
الدین هروی در زمره صوفیه بوده شیخ مغربی نامش محمد شیرین
آفتاب مشرق حقیقت و بدر افق طریقت بوده از فرط اشتهار
محتاج بتعریف نیست شیخ اوحدی نوشته که مولدش قریه آن
نائین و مرقدش در اصطهبانات فارس است و ابو البقا سلطان

حسین میرزا در مجالس العشاق نوشته که قبرش در سر خیابان تبریز
است در سر مزار بابا مزید و در نهصد و هفت از عالم رفته و
مولوی جامی در نفحات وفات وی را نهصد و نه ضبط نموده است
میر مفلس از اغنیای زمان و اولیای دوران است از سادات
مشهد مقدس بوده ناگاه جذبهٔ حق بوی رسیده عقل و هوش
مستعار را در باخته و مجذوب شده حلقه‌ها در انگشتان خود
کرده بخود بخود حرف میزد آری غیر از خودی نمی‌دید که با او سخن کند
لهذا خطابش بخود بود مولانا سلطان علی مشهدی خطاط در رسالهٔ
خود آورده او آداب الخط خود منظوم کرده که اول بار الف [illegible] مفردات
را میر مفلس که از ابدال و اولیای زمان بوده بمن داد از عین توجه او خوشنویس
شدم اشعار بسیار دارد مقبول عبدالوهاب از ملازمان محمد خان
شیبانی بوده درویش مقصود تیرگر پیوسته کمان فکرش در چله
و شهباز فکرش بلند بوده بعضی او را از تجار دانسته‌اند و بعضی گفته
اند هروی است میر مقبول اشعار آبدارش مقبول طبایع خاص
و عام است مولدش قم بوده از شعرای زمان سلطان حسین میرزا
است مولانا مقیم از ارباب کمال بوده مولانا حکیمی شیرازی
از شعرای معتبر زمان است شعر را خوب میگفته و گوهر افکار را بثقب
اندیشه خوش میسفته مثنوی لیلی مجنون وی مشهور است الحق اشعار
خوب در آن مثنوی بنظر رسیده خواجه منصور طوسی از ارباب دانش

و کمال بوده

[illegible]

مقبول الشعر [illegible]

وکمال بوده دولتشاه نوشته که در عهد شاهرخ میرزا بملازمت
شاهزاده علاء الدوله اشتغال داشته و فاتش در سنه [illegible] بوده
مولانا مومن سمرقندی اوراست بیت گشا دهن که نوشین لب
نوشخندیم تا قیمت شکر شکنی نرخ قندیم بی بی مهری جلایر فصیح
زمان و شاعره دوران است صاحب تذکرة النسا گفته که وی
زوجه حکیم عبدالعزیز بود و بعضی دیگر این چنین دانسته اند بهر حال در زمان
شاهرخ میرزا در عرصه وجود بوده و با گوهرشاد بیگم نسبت داشته گویند
وقتی در سیرگاهی یکی از اکابر که بحسن شهره بوده اظهار نیاز و تعشق
بوی میکند وی بدیهه در جواب این رباعی را میگوید رباعی یارب که
شنم ابر آب و گلت میلم بسوی گل خان خجلت است کی
میل دل البوی پیران بودی زان پیر ضعیف ناتوانم چه گلست
پهلوان محمد مهدی در مجالس مسطور است که وی مجمع فضایل و کمالات
بوده در موسیقی و کشتی گیری نظیر نداشته اوراست بیت
هیچ سکان او وز اواره را تا بدانشان کویم احوال دل بیچاره را
مهدی رازی راست که با تبسم چو بگذری در باغ دهن غنچه
پر گلاب شود مولانا مهدی استرابادی راست ساقی
بنود بی ادبیها عجب از ما مامردم مستیم نباید ادب از ما قاضی
میرزاده جوان بود خوش طبیعت مثنوی گفته در نهایت خوبی
اوراست که گوید بر سر ملک خود پادشاهی را که هر در نالی

زلفت مسکین جان و خواب ربود مولانا میر کرمانی از شعراء زمان است با سلمان
و ناصر بخاری و مظفر هروی معاصر بوده او راست بی روی دل آرام
دل آرام ندارد مسکین دل آنکس که دل آرام ندارد مولانا میرک
شیرازی راست جانا مباش در پی آزار و کین هم کین عالم
خراب خیز و با این همه مولانا میر سبزواری لقب او وحدی است نوشته که
شیخ الاسلام آنجا بوده با کمال صلاح و وفور کمال بسیار محجوب و خرد
پسندی داشت مولانا امیرخان زرکوب ماوراء النهری است بسیار
خوش سلیقه و هنرمند بوده میرم سیاه قزوینی از فرقه ملامتیه صوفیه
است مرید بابا عباس شاه ابدال بوده بجهت اخفای احوال
بمزاح و هزل و درشت گوئی میل میکرده مولانا قابل مشهدی
راست بی لب لعلت بغیر جام نتوانم گرفت بی نوای آرام
جان آرام نتوانم گرفت مبارک شیرنگار فرهاد تخلص است سخنوری
بوده او راست زمان زمان ز فراق تو زار میگریم کنم چو باد
تو بی اختیار میگریم منائی کاشی راست وله الخضر فیه
بحیات جاودانی ور نه خاک آستانت تو آب زندگانی مولا
نا مجد الدین خافی مدتی در خدمت اکبر بادشاه بسر کرد کتاب
روضة الخلد از وست جواهر اللغة جار الله علامه را منظوم ساخته
این دو رباعی مشهور را بعضی بوی نسبت داده اند و بعضی از خواجه
محمد خافی دانسته اند که قبل از وی بوده است و رباعیات

اینست

اینست ــ مجنون بزبان حال دایم در دشت لیلی گویان بگرد
وادی میگشت، میگشت همیشه بزبانش لیلی : لیلی میگفت
تا زبانش میگشت، لیک: بوسه بباد لعل شیرین فرهاد، میکرد زتلخ
کامی غم فرهاد، جان داد و نیافت کام دل از شیرین، شیرین می
گفت که جان بتلخ میداد، مجنون نیز و جردی راست ــ زخم
ما مرهم راحت نپذیرد بگذار، گل این باغچه پژمرده زشبنم کرد. ملا
مجلسی مجالست و مصاحبت با سلطان ابراهیم میرزای جای مغفور
کرده ملا مجلسی اصفهانی شاگرد مولانا محتشم کاشی بوده در اصفهان
کارخانه جولاهی داشته بهم آورده قدری ثروت و جمعیت بهم
رسانیده و همانجا فوت شد مجنون تخلص دیگر بوده لوای انکه گذشت
زور راست ــ چون نماند ز جفای تو گریبانم چاک، که بعهد تو درستی
زگریبان رفته است، میرزا محمد حکیم شیرازی بقراط عهد و جالینوس دهر
بوده حکیم صدارتی مخاطب بمسیح الزمان بوده در تجرد وجود داشت
و این رباعی از و راست ــ ای لطف تو مایه طربناکی ما، فیض تو
روان بخش تن خاکی ما، کر عفو کنی گناه ما باکی نیست، چون عفو
تو شد باعث بیباکی ما، و این رباعی را که بدیگران نیز نسبت
میدهند از ویست والله اعلم ــ ساقی اکرم می بده سیمبرم
وز جام طرب زکف الهی می میبرم، پیمانه هر که پر شود میمیرد، پیمانه
من چو شد پر میمیرم، مولانا محتشم کاشی از شعرای مکرم و معظم و

فصحای محترم و محتشم است در ایام شاه اسمعیل و شاه طهماسب
فاضل گوئی بیکتائی در عالم الواحد دیوانش معروف و اشعارش
مشهور است مرثیه که بجهت سید الشهدا قرة العیون حیدر و زهرا شاه کربلا
علیه السلام گفته مشهور و در السنه عالم مذکور است منقولست که در آن مرثیه
است هرگز هیچ نظمی را لقب [illegible] گویند که چون پسر مولانا محتشم
وفات یافت مرثیه بجهت او گفت که این دو بیت از آنجاست
روا بود که بود در زیر خاک بالش و فرش سیاه پوشم و بر سر کنم ز
ماتم خاک چرا تو جامه نکردی سیاه در غم من چرا تو خاک نکردی
بسر ز ماتم من شبی حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین حیدر ابن
ابیطالب علیه السلام را در خواب دید که فرمودی ای محتشم
برای فرزند خود مرثیه گفتی چرا برای قرة العین من نگفتی بیدار شد و در
اندیشه آن خواب بود که شب دیگر باز خواب دید که مرثیه بجهت
فرزندم حسین بگو عرض کرد فدایت شوم چه بگویم حضرت فرمودند بگو
م باز این چه شورش است که در خلق عالم است بیدار شد مصراع در خاطرش
بود همان ساعت همین بود و نظم کرد بمنت شاه اولیا شروع در
گفتن مرثیه کرد تا رسید باین مصراع هست از ملال گرچه بری ذات
ذو الجلال مصرع دیگر بخاطر نرسید چند روز بر این گذشت شب
حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در خواب دید که فرمودند
م او در دلست هیچ دلی نیست بی ملال غرض اینکه در این شب

که هر که آن مرحوم قبول جناب رسول مختار و ائمه اطهار صلوات الله علیهم
اجمعین شده الله الله این قبولیت را به مرتبه رسانید و الا بهتر از آن اشعار فی
الکف لیکن آن قبولیت کجاست ؏ جز به این سان که فهم میشود
ربط سخن حاصل قبول خاطر دلها خدادادست میدانم و احوال
مولانا محتشم در تواریخ صفویه مسطور و مذکورست لفظ درد
محتشم و محتشم در تاریخ رحلت اوست مولوی منیر بخواب
بتخلص نامش میر محمد افضل و از سادات موسوی بوده جنابش از فضل
هویداست و وی از سلطان نعاست بابا ملک اتفاق نام دارد
همشیره محمد عیسی جلا به شعاری تخلص گوید به برادر خود بوده هم در
سخن و هم در اطوار مردانه و از معاش همکرده اوراست ؏ آه از آن
زلفی که دارد در رشته جان تاب آرزو وای از آن لعلی که هر دم میخورم خونابه
آرزو ملا اشنا که سر کوششم چشم بیرون کنند بر روی من از آن شنید و
دعوای خون کنند و صاحب تذکرة النسا گوید که وی حرم وزیر وشن
عیسی کتابدار شد که وی برادر امیر علیشیر بوده و مدتها در بلخ حکومت
داشته و هم او گوید و رفتش از شراب توبه کرد و بدیع الزمان میرزا
از تبدل اداء او استبعاد کرده است و در بدیهه گفته ؏ ای که توبه تو
می کرده ام از می سهی تو خود این توبه نکردی که مرا می ندهی و گویند که
این دو بیت از وی است که بعضی بوی منسوب داشته اند
؏ هیچ خاری که آن از خاک من حاصل شود زاهد از مسواک سازد

لا یعقل بود و آنکه (بیت) غربت چه وطن چه داستانست هر جا که حریف

وطن همانست و این رباعی از وست (بیت) نوعی دارم که هرگزم سینه نگار

یک شب بمراد دل و کام ندهد ور زانکه بیاد یکی دهم منع کند کای بی چنین

روز که دنیار مبادت الف ابدال مطیع تخلص کردی و چون الف مجردانه

روزگار گذرانیدی البسیار دانشمند و خجسته اطوار بوده گویند مدتها در خدمت

سلطان یعقوب بود چنین باصفهان آمد و در آنجا اقامت گزید تا آن که

موکب شاه دین پناه شاه اسمعیل غازی صفوی انار الله برهانه وارد

آن شهر گردید و آنجا مفتوح شد سبب حسب از اهل لشکری را که فتنه زر مطلبید او

در جواب گفت هر طفل میداند که الف هیچ ندارد ظرفا و ندیمان

این سخن او را در خدمت اقدس مذکور نمودند شاه او را طلب

فرمود این دو مطلع را در مدح آنحضرت گذرانید (بیت) تاج شاهی که

شرف بر سر قیصر دارد هر که این تاج ندارد دین بر سر دارد لله

دارم حکایتی و نه جای خوش افتادست شاهی چنین بعمر که هرگز

نیافتاده است گاهی الف هم تخلص میکرده چون اکثر مطیع تخلص می

کرده برعایت تغلیب در اینجا مذکور کردیم میر ابوتراب مرحوم پسر

گوهر قاضی مسعود را از لب بفهم و دانش شهرت داشته و در عهد

پادشاه مغفور شاه عباس قاضی بوده میر اسمعیل تنهایی راست (بیت)

تصور کن که از تو دور بودن ز وصل چون توئی مهجور بودن چه محنت

بلای بوده باشد چه دردی بی دوای بوده باشد مولانا عیاری قامعانی

بیمار غفور

بسیار غیور و پرشر و شور بود حکیم شفائی مرحوم مناجات و مشاعرات
داشته او راست ع ز رحمت مکش و روی مگردان ز نگاهم هر دیده
من بیرده بود روی سیاهم غیاث الدین منصور ترمذی دو دفعه بهند
آمده مراجعت کرده ست در خدمت رستم میرزای صفوی بسر
میبرده آخر در هندوستان از غصه خود را بزیر پاک هلاک کرد حسن بیک
شکر اغا بیقیم تخلص میکرده نقل او حالی نوشته که از بزرگان سلسلهٔ
ترکمانست و با او بسیار صحبت داشته ام بسبب خوش خانخانان
در سنه ۹۹۶ عزیمت هند نمودند و مدتها در سند بسر کرده و در سند درگذشت
شمس الدین مبارک شاه سکزی الغوری سلطنت غور متعلق
بوی بوده تخلص وی مبارک ست اشعار در مدح سلطان شمس
الدین بسیار گفته امیر شاه حسین از شجعان فوج جغتی بوده تخلص
محرم و شعرش اینست ع سیل اشک من ز کوی یار برد اغیار را
بوده ست آری اثرها کرده بسیار را ابو عبدالله محمد ابن موسی الاوبی از
شعرای آل سامانست و با او استاد ابوالحسن شهید معاصر بوده و
حکیم رودکی زمان ایشان را دریافته و بر استادی و تقدم ایشان قایل
شده و اشعار او نایابست او راست ع هیچ شفیع نیارم از
العذر گناه کرم طبع واز تو او شفیع بسم ابو السعادات مسعود
سعد سلمان شمع بزم گلستان سخنوری و بلبل گلستان معنی پروری
بوده قاسم خان موجی بدخشانی از ارباب کمال بوده و در

خدمت همایون بادشاه لبر میکرد مقیم خان بیک محرم بن حسن
سلطان شاملوست از سعدان زمان واز اعاظم دورانست
مستجمع کمالات وصاحب اخلاق حمیده بوده خط شکسته را درست
مینوشت وعود را خوب مینواخته است ودر همت وشجاعت
سرآمد روزگار بوده تقی اوحدی نوشته که باتفاق همدیگر بهند آمدیم ودر سنه ۱۰۲
درگذشت ودیوانش را حاجی الوصیت ترتیب داده ام بخاطر
راقم حروف میرسد که تقی اوحدی اشعار بلندی که از خود ذکر کرده است
اکثر ازان بیچاره خواهد بود که بحکم الوصایا منصرف شده از تذکره تقی
اوحدی اینجا استنباط شد دریابد که سواد فارسی هم داشته باشد
یا نه هرکس که تذکره مزبور را دیده وبفصاحت آشنا باشد غور نیز
خواهد کرد خواجه لطیف معنوی ظاهرا از اولاد خواجه احرار است قدس سره
بسیار بلند فطرت وعالی طبیعت است در عهد جهانگیر بادشاه در هند
بوده گویا تولد وی در بخارا شده است میر غیاث الدین محوی همدانی
از شعرای معتبر زمان شاه عباس ماضی مغفور است چند محوی تخلص دیگر
بوده اند لیکن وی از اکثر ممتاز است اشعارش رباعیست بهند آمده
مراجعت نمود ودر سنه یکهزار وده درگذشت این رباعی که دیگران
بنام وی ضبط کرده اند در کشکول شیخ بهائی بنام شیخ آذری ثبت است
در کربلا الفتی نمیدانستم وبنوز دل جز ستم نمیدانستم بنام تمن کذا
عشقت زنشان وعشق ترا چنین نمیدانستم مولانا عبد العلی

محمد ارا

محوی همدانی اردبیلی از شعرای معزز زمان شاه عباس ماضی مغفور است
وی نیز در همان زمان بوده از شعرای معزز العهد است و مدتی در سلک
ملازمت میرزا غازی کرده و از آنجا بهندوستان آمده بدکن رفت
و در سنه یکهزار و سی و پنج در نواحی برهانپور درگذشت میر محوی
صفاهانی در عهد شاه طهماسب بوده مولانا محمد رستمداری از افاضل
زمانست معاصر شاه طهماسب بوده و در ریاضی بغایت مهارت
داشته مولانا محمد صوفی مازندرانی جامعیت و فضیلت خوب
داشته بهند آمده و چندها در کشمیر که مرحوم جهانگیر پادشاه او را از کشمیر طلبیده در
سرهند بجوار رحمت حق پیوست اینمصرع تاریخ فوت اوست
مجذوبانه یکی شد بحق محمد صوفی اشعار خوب دارد مولانا محمد رازی بهند
آمده و چندها در گجرات ماند از آنجا به تبریز باز رفته درگذشت او راست
بیت بپای کف مطلع آفتاب که خون میخورد سبو جام شراب
مولانا محمد حسین خطاط محزون تبریزی خلف الصدق ملا غیاث الدین
شیخ الاسلام آنجاست بوفور فضل و کمال مشهور و معروف و در
خوشنویسی مسلم زمان و در هنرمندی یگانه دوران بوده خط نسخ تعلیق
را بدرجه رسانیده که از اجل وصلش میداد گوی سبقت از میدان
مولانا میر عماد در میربود حکیم محمد رضای مشهدی راست بیت در معصیتم عمر
بسر میگذرد روزم چو شب تیره بسر میگذرد اما همین خوشم که در
حضرت دوست نامم بوسیله گنه میگذرد مولانا محمد هادی در زمان شاه

طهماسب بوده قاضی محمد اقانی وی نیز در همان عصر بوده او راست
گفتمش گل گل شکفته رنگ رخسارت ز گل غنچه او در تبسم
شد که از گلها چه گل قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و با مزه بوده
با شاه طهماسب مغفور مصاحبتها کرده تمام خمسه مولوی و اشعار دیگر ازان
مقوله از بر کس بسیار در خاطر داشته میر محرم المشهور بمیرک کاشی قصه و قد تنها
در هندوستان خدمت خانخانان تتبع دیوان بابا فغانی کرده در برابر
حدیقه مثنوی گفته مسیح ابن لقبه گویند ابیات خوب در ان هست نظر
راقم حروف نرسیده است بیجه محرم دختر میر عسکر مشهدی زوجه میرزا
مرتضای ارتیمانی بوده اول صراحی تخلص میکرده آقا محمد قمی ولد میر مکتب
نقش اوحدی نوشته که بغایت خوش خلق و لطیف الطبع بوده مولانا محمد
جامی برادر کوچک مولوی جامی بود امیر علیشیر در مجالس خود
نوشته که تکمیل علوم ظاهر نموده بود باخلاق و صفات درویشانه مزین
و در علم موسیقی مهارت تمام داشت و این رباعی را بنام وی ذکر کرده
این بالا که من سوی بلب می آرم نی از پی شادی و طرب می آرم زلف سیه
تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش بشب می آرم این رباعی در دیوان
مولوی جامی هم بنظر راقم حروف رسیده لیکن اشتباه کتاب اعتبار
ان بدیده نیز فلم کتاب باضبط میر علیشیر مرحوم برابری نمیکند مولانا محمد
علی تلمه متخلص بوده او راست زهی در دیده رمزی داشته با غیر
در مجلس عرض کز ان اشارت رفتن من بود برخیزم مولانا محمد علی

کاهی از

کارش راست بیت از کوی تو هیچکس بدر می‌ناید مشتاق تر از تو خبر
می‌ناید ما را آنچه از تو در غیبت علم و بی قدر تو نامی نیاید محمد یوسف
بن غیاث تبریزی راست بیت لب تشنه‌ام از دیده با بو فا تو چگونه صبر کنم
در غم جدائی تو محمد شریف راست بیت ترسم که شادکامی دشمن فزون شود
ورنه فغان کنم که دل سنگ خون شود خواجه محمود معاصر شاه طهماسب
مغفور فاضل و فدائی ائمه اطهار بود میر محمود گیلانی نیز از وحدی نوشته که در
مساحت اراضی در زمان اکبر بادشاه زمین هند را اقدام می‌کرد
بموجب مولانا محمد عیسی ابن مولانا غیاث تبریزی و برادر مولانا محمد حسین
خوشنویس مشهور است بیت از غنچه لبش اثر خنده ظاهر است
هر چند از حجاب تبسم نمی‌کند مولانا محمد مصطفی از اهل هند است میر
سید محمد مجرا از طبقه علیه صوفیه بوده بابا محب علی شیرازی بود
بعد از محنت شهادت مولانا ابوالقاسم امیری کانجشته بندر آمده سکونت
اختیار نمود قاضی محمود قزوینی راست بیت شمع بر تو تا دم دیگران می
افکنند وه که این کرده مرا آتش بجان می افکنند محمود بیک حلوائی مولانا
محمد ملک از افاضل عالمیان و از علمای نادر است در مشهد مقدس
رضویه بسر میبرد جواب مکتوب علمای اوزبک را وی نوشته است
و آن مکاتیب در عالم انتشار یافته این بیت او راست بیت
بجرم عشق مرا کشته و ز خواری کفن جواب خون شهیدان که مکتب‌ها نهند
مولانا محمد تسلیم قزوینی راست بیت ما سینه بخنجر و بدر وز زنیم و اخر شمع

مقصودی العجم خود در شب نفر و خنث مولانا محب علی اصلش بیرالس است
تولد وی در تته شده لهذا امیلان محب علی سندی اشتهار یافته از جرعه نوشان
میخانه وحدت بوده معاصر اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه و با خانخانان
و فرزندانش خصوصیت داشته خواجه شیخ محمد سبزواری در حساب و
سیاق بغایت ماهر بوده میر محمد کشکن سبزواری الشهیر ابن
سلطانست بوفور حشمت و جاه ممتاز بوده و در خدمت شاه
طهماسب ماضی مغفور کمال عزت و حرمت داشته عبدالله خان اوزبک
را نیز دیده است بعد از انکه بار او خصومتها کرده بود از وی نیز اعزاز یافت
محی شیرازی از خوش خیالان عصر بوده مولانا محی نامی غیر از محی شیرازی
بوده مولانا محی ثانی ملبس بلباس فقر گردیده در ولایت شیراز وفات
میکند راقم تقی اوحدی نوشته که پیش از تغیر لباس هم دیده بودمش
سید محمد پرده دار بلخی بوده و از مجلای معانی و صاحب دولت سرای
سخندانی بوده او راست بیت عیسی کلام فن کردم ازوی دریغ داشت
بیمار او شدم قدم ازوی دریغ داشت محمود رازی راست
آنم که غم ترا بجان میخواهم بوسی لب شکرفشان میخواهم تا دور خوبی
تو بر سر تابیت ببندی بر پای آسمان میخواهم محمد علی بیگ ترکمان کمان
فلکش پر زور بوده میر محمد مومن سماکی از اعاظم روزگار است در گلکنده
لشکر لقب میداشته و معاصر جهانگیر پادشاه بوده محمد قطب شاه متقدس
ذات و محامد صفات آراسته بود فرمانفرمای مستقل مملکت

گلکنده

گلگشت دکن و بهشت موصوف و بدانش معروف بوده بسبب ارباب
کمال بسیار کرده است محمد حسین رازی مثنوی خسرو و شیرین گفته و مدتها
در هند می بوده در سنه یکهزار و بیست هجری در بنارس درگذشته است
محسن همدانی پسر ملا [illegible] شیرازی است تقی اوحدی نوشته که در احمداباد
دیدم او را است ۵ غرور حسن بگذار که یاد دوستان آری الهی
تیره که گنجد خسوف آفتاب را؛ محسن لاری در دکن می بوده این بیت بوی
منسوب است ۵ بر هنه پای آهسته بر زمین که از هر سو؛ برهگذار تو دلها چو
اخگر افتاده است؛ میان محمد کالا پهار در لغت هندی کالا پهار یعنی
کوه سیاه و ایشان معاصر اکبر بادشاه بوده اند او راست ۵
گر عفت عنان دل بگیرد؛ دل کوی بلا منزل بگیرد؛ دو داغ اشک را هر دم
بگو آتش که داغم راه بر سایل بگیرد؛ مولانا مخلص راست ۵ مردم ز
غم رخ نکوییت؛ رفتند ز جهان ندیده روییت؛ فریاد که عاقبت لحد در گور
بردیم بخاک آرزوییت؛ در حشر چو سر برآرم از خاک؛ هر سوی زنم بجستجوییت
در صحن چمن ز بیخ افتد چو نظر ما لبوت؛ در دیده مخلص دو عالم
نبود به بهای نیم مویت؛ چنان کردیم گم از نوا اگر بیند مرا یاری؛ نکند
بکجا نکی هر چند با نداشنای من؛ مخدوم لطیفه از زبان صاحب طبیعت
تیز بوده گویا لطیفه اسم مادر او است که نسبت او مخدوم لطیفه اشتهار
دارد؛ پهلوان فدائی صفاهانی از رندان و پهلوانان و تیمان آنجا بوده
در زمان شاه طهماسب ماضی مغفور درگذشته مردی مشهدی نامش

محمد هاشم بوده معاصر شاه عباس ماضی است میر مرادی استرابادی است

قاصد مسکین ز کوی دوست می آید ملول ٭ کوئیش بر حال دلم

آن سنگدل کو باز داشت ٭ مولانا مرادی بافقی برادر بزرگ مولانا

وحشی است و مولانا وجهی رازی نسبت کرده هر دو شاگرد مولانا شرف

الدین علی بافقی بوده اند مولانا مرادی فرزند کونابادی بخاطرش میگذشت

نظم موسی آمده است مولانا محمد مرندی زواره از زهروان وادی طریقت

و معتکفان کوی حقیقت بوده برادر مولانا سپهر لبیب در سنه یکهزار

ولبت در گذشت سید میر مرتضی شریف در عهد همایون بادشاه بهند آمده

و در سنه ۹۳۵ فوت شد از اوست ٭ خاطر جمع ز اسباب میسر نشود

تخم جمعیت دل نقد اسباب است ٭ میر مرتضی سمنانی مدتها در هند

شمشیر زده و اکثر بلاد دکن را مفتوح کرده در آخر عمر از دکن بخدمت اکبر بادشاه آمده

و در زمان جهانگیر بادشاه فوت شد از اوست ٭ ای از رخ تو

کار اصلد عیش و کامرانی ٭ در عیش و کامرانی صد سال زنده مانی ٭ سید شاه

مرتضی از تیجانی شیخ الاسلام آنجا بوده مرشد خان بروجردی به تته آمده

بخدمت میرزا غازی اعزاز و شرف یافت مرشد قلی خان استاجلو

از اعاظم امرای نامدار قزلباش و الله شاه عباس ماضی مغفور بوده

احوالش در تاریخ عالم آرا مفصل مذکور شد از اوست ٭ از

حقه مهر تو کام مرغ ملک نداد ٭ نامه های این ملک حقه باز عجیب

مولانا قلمی نکونتری در عهد شاه طهماسب بوده مسیح نام شاعری

در زمان

در زمان قدیم ساقی نام که گفته است بیت خان تکلو از امرای عظیم
القدر شاه طهماسپ ماضی مغفور است تا در زمان شاه عباس ماضی
مرحوم در حیات بوده تا آخر عمر روز بروز عزت و حرمت وی زیاده
میشد. حکیم رکن الدین مسیح کاشی خلف الصدق حکیم نظام الدین
علی است آبای ایشان از تبریز آمده در کاشان توطن اختیار کرده
اند حکیم مزبور در خدمت شاه عباس مغفور ماضی کمال عزت و حرمت
داشته روزی در حضور شاه بر سر مسئله با یکی از فضلا طرف شد شاه
جانب داری طرف ثانی کرد و حکیم از معنی آزرده شد ترک ملازمت
و مصاحبت شاه نموده خانه نشین گردید بعد از آنکه شاه بسمت
ماتوزندران و خراسان التفات فرمود حکیم مرحوم بسرعت و فرصت
چون برق و باد خود را بسواحل رسانیده بهند آمد از رفتن او
متغیر گردید حکیم را در خدمت اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه نهایت
تقرب و اعتبار حاصل شد بعد از رحلت شاه عباس مغفور در
سن یکصد و پنج سالگی مراجعت بایران کرد و در آن وقت یکی
از خوبان اصفهان گرفتار شد گویند دو عینک میکرد است و تماشای
جمال معشوق کرده میرزا محسن واهب اصفهانی در تاریخ عاشق شدن
او گفته است ع عشقبازان پیر پیدا کرده اند میرزا صائب مرحوم
شاگرد او است قریب هفت صد بیت از دیوان او انتخاب
کرده که هر بیت با نزاکت خوب برابری میکند و باقی اشعار

بسمت مازندران و خراسان

دیوانش بکار نمی‌آید لکن میرزا صاحب مرحوم از انتخاب آدای آن
اشعار حق استادی او ادا کرده است چنانچه بعینه این کار را مولوی
جامی بدیوان استاد خود امیر شاهی کرده که یکهزار بیت از آن منتخب کرده
نگاهداشته و باقی را شسته و آن هزار بیت گویا هزار دیوانست
فی الواقع انصاف اینست که در عالم خود نیز خوب حکیم کنایه پرداز شعر
همکس است و تقلید او این از آنکس خواهد کرد که بحقیقت آن رسیده باشد
میر محمد معصوم کاشی پسر میر سید معمائی و برادر کوچک میر هاشم بوده ای
معتبر از زایان صاحب رایت هندوستانست در زمان اکبر بادشاه
امارت داشته و لوای حشمت بر فلک می افراشته است جمال عروس
افکارش چون حسن پسران هندوستان نمکین و زبان اشارت ابرو
شاهدان اشعارش مانند تکلم خوبان شیرین نسبت بفقیر اوحدی نوشته
که در آگره چند رباعی نیز دو فرستاده بود جواب انهارا گفتم و نیز دوی
فرستادم نجم الدین مسعود هروی معاصر شاه طهماسب حاضر طبعش
بهجو گفتن بسیار مایل بوده چون معلوم نشد که مسعود اسم پدر اوست و یا
اسم خودش احتمال قوی میرود که نجم الدین تخلص باشد
لیکن در روضة الملوک و اموذیم مسعود نام منحصر است احوالش معلوم نشد
مسعود بیک فروغی است بیچاره آن کسان که عشرت آرزو
کنند خود را بدست خویش بکران نشسته تنگ کنند ملا مسعود صفاهانی
از خوبان نزدیک و فرزند خوانده و داماد ملا ان ... صفاهانست

الملا مشهور

لهذا مشهور بجلال مسعود بیننا مشهور شد جوان قابل صاحب کمالی بوده در سنه
یکهزار و شصت در گذشت ملا محمد امین مستغنی از شعرای کشمیر و فرزند
صغیر فنیست در رشت طبیعت و صاحب فهم بوده لیکن از حدی گوشه
که ویرا در ماند و دیدم هفتاد سال عمر داشت و صاحب جلیل رشید
قابل بودم در آن آوان درگذشت مولانا مشفق بخاری در زمان عبد الله
خان اوزبک ملک الشعرای ترکستان بوده شیخ مکین مشفق از مشایخ
و از اکابر قصبه سنبهل است و قصبه مذبور از مضافات صوبه شاهجهان آباد
است و الحق بسیار با مکنت و بغایت خوش آب و هوا دارد و واقع
شد در هنگامیکه علی محمد خان افغان سر دفتری افواجیه و این خاطر
اقدس را غبار ناک بود ترتیب و تنبیه آن غول بیابان
گمراه اتفاق ورود راقم حروف بقصبه مزبور افتاد اکثر اوقات آفتاب
در برج سرطان و از گرمی هوا تنگ و این میگفت خشک معبد انگیت هوای
تر و سیر نکهام جان میرسید که هوای آن کنار دریای گنگ نسبت
با اطراف تفاوت بسیار از حد دارد خلاصه آنکه شیخ مکین از ارباب طریقت
و سلوک بوده معاصر اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه است درویش صاف
صفاهانی اشعار بسیار از هر کس در خاطر داشت و پیوسته با ارباب کمال
محشور میبوده میرزا مشرب بیگلو در زمان سلطان محمد خدابنده
ابن شاه طهماسپ مغفور با معتمد خان میبوده آخر به هندوستان
آمد در همانجا فوت شد میرزا ملک مشرقی از محرران دار الانشا

شاه عباس ماضی مغفور بوده بشرف خاطر شان آفتاب نژاد و مطلع طبعش خورشید
خیالات در موسیقی نیز کمال مهارت داشته صاحب تصانیف است
بهر نشری فراهانی راست ه حرف محبت است هم داستان ما خبر بر
حد شب عمر نکرد در زبان ما نه غمی شد و چو لاله بخون جوشش نیز غم بلبل بهار
میشکفد گلستان ما سلطان مصطفی میرزا ابن شاه طهماسب صفوی
بادشاهزاده صاحب کمالی بوده که دیده فلک مثل او ندیده در همت
از حاتم بیش و در شجاعت از رستم در پیش بوده باده هزار در عالم
کهنه مکو [illegible] هزار در بار اخر خویش شاه ثانی باشد شهید شد هم
مصطفی نام تخلص بوده مصطفی خان بن حبیب خان تقی اوحدی
نوشته که در عنفوان جوانی شعله برق غضب شاه عباس ماضی مغفور فروغ
وجودش سوخت و در هم کمالات از پدر بیش بود و در علم موسیقی
که حبیب خان هروی را رجحان می آورد ملا حسن غبار نوا میر صاحب
تخلص مطربی قزوینی تقی اوحدی نقل کرده است که شاگرد فروغی
عطار است دکانش مجمع شعرا و فضلا بود در فن [illegible] در موسیقی نادر
زمان شد و بخدمت شاه عباس ماضی رسید تصانیف خوب ساخت
آخر از فرط الم و طمع انقطاع از ذمن رسید مطربی کاشی راست ه جدا
دل من از زلف پر شکن باشد چو آن غریب که آواره وطن باشد
خوش است جان شنوی درد عاشقی یارب همیشه درد محبت نصیب
من باشد سید مظفر از اطبای زمان بوده او راست ه ما نقد عمر

عرفه بار کرده

صرف ره بار کرده‌ایم حاصل بعمر خویش همین کار کرده‌ایم ❁ مولانا مظهری کشمیری
از شعرای مشهور بلند فطرت بوده مولانا محتشم و مولانا وحشی معاصر
بوده بعراق رفته با ایشان صحبت داشته باز بهندوستان مراجعت
کرد چون وی شیعه مذهب بوده پدرش از اهل سنت بقول بعضی دشنام
بسیار بیکدیگر گفته‌اند بالک مظهری را در هجو پدر اشعار بسیارست ایراد
آن لایق نبود وفاتش در محرم یکهزار و هجده واقع شد و این بیت
که بنام وی بنظر رسیده با سبری مشهدی هم منسوب داشته‌اند ❁ نمیرم
غم این مباد که بی تو مباد بمیرم و بی تو ز حالم خبر نداشته باشی ❁ خواجه عبیدالله
شیرازی از خوبان روزگار بوده ❁ شیخ معین الدین محمد اوحدی الدقاقی
الحسینی البلیانی از اهل تواجد و حال و از ارباب هنر و کمال بوده از
اولاد شیخ ابو علی دقاق و والد تقی اوحدی است در سنه ۹۰ در قزوین
بصحبت شاه طهماسپ ماضی مغفور رسیده مجلس بذکر داشت
بانعام و وظیفه و لشکر لطف فرا ایشان اختصاص یافته لیکن از مراجعت
کرده و از انجا بهندوستان آمد در سنه نهصد و شصت و ... در ملک دکن فوت
پیوست گاهی بمذاق شعر میل میشد ❁ مولانا یعقوبی در همان عصر بوده او راست
❁ اگر از خواب غفلت سر برآری آن زمان بینی که خورشید بحجاب در و
دیوار میتابد ❁ میرک معین سبزواری از عالی فطرتان بوده در عهد اکبر
بادشاه بدکن آمد در خدمت سلاطین قطب‌شاهیه بوده او راست
❁ در ظلمت فراق چنان گم شدم که وصل با شمع روی دوست

نیابد نشان من ** مولانا معروف بغدادی راست شعر ** زخم کجت خنجرم
تو هر نیم غمزه کامد راست ** درون سینه نشست آنچنانکه دل میخواست
میر معز الدین محمد خطاط کاشانی هیچ هنری نبود که وی را در وی مهارت نباشد
حتی که شبگردی و عیاری و در عاشق پیشگیها خود یگانهٔ زمان بود و بجاز
پسری عاشق میشود و دو ماه در دکان او ضمیرگیری میکند مجری یزدی بالفعل
اوحدی معاصر بوده محمد یحیی معانی تقی اوحدی این ابیات بنام وی نوشته
شعر ** که بنخاله صفت سر زند از لب ** آن اشک که در رو بت
بخواب شکستم ز دست ما در نازکه چون روی او ** لبک از حسرت
بهم مالیده ام ** تور سیبون سینه زشوق تو تا خشم ** کار تیر از بهر فره میکنند
مولانا علی معانی تخلص وی اول غباری بوده آخر معانی کرد مولانا مقصود
در مسجد جامع اصفهان بدرس و افاده مشغول بود تقی اوحدی نوشته
که وی را دیده ام پیر مبارک روی فرخنده فالی بوده او راست شعر
بهرزه دردسر خویش میدهد ناصح ** مقید است نصیحت دل نصیحت را
مولانا مقصودی ساوجی از شعرای معز العهد بوده مولانا مقصود خرده کاشی
در اوایل حال در شهر خویش خرده فروشی میکرده لهذا ملقب بمقصود
خرده شده است با مولانا محتشم و غیره معاصر بوده است مقصود بیک
از اواخر احوالش معلوم نشد مولانا مکارم در زمان شاه طهماسب بوده
این بیت را که بوی نسبت داده اند بفخری قزوینی نیز منسوب است شعر
بهر جا که آن جامه گلگون نشیند ** چو من کشته بسیار در خون نشیند مولانا

بکنی

مکین عالم امکان بوده ملک خافی فارغ از ولایت بوده او راست

شبخانه نیست بر لب آن نازنین نگار ز آه دل نفس شد لبهای او فگار

مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار کشور بلاغت گستری بوده

بدکن آمده در آنمملکت سکونت اختیار کرد و مدت چهل سال در

آنجا گذرانید سلاطین دکن شفقت بر احوالش داشتند و تفقد بسیار

بوی مینمودند مولانا ظهوری که فرزند خوانده داماد وی بوده و شربت

آرزو یافته است مولانا ملک را دو مثنوی خوب هست لیکن

بنظر راقم حروف نرسیده در سنه یکهزار در دکن بجوار رحمت حق پیوسته

او راست خوش احوال گل چینان این باغ که پا زین باغ جز

دامان نچیدم ملا ملک معروف صفاهانی از هنرمندان زمان و سخنوران

دوران است در علم سیاق و حساب یگانه بوده و در اکثر کمالات علمی

تفوق می افراخته در سنه یکهزار و دو در مشهد مقدس بجوار رحمت حق پیوسته

ملک طیفور انجدانی فاضل و سخنور و هنرمند بوده تخلص وی ملک است

برادر کوچک داعی انجدانست پیوسته در کاشان بسر میبرده تقی

اوحدی نوشته که در شهر منور او را دیدم در ایام شباب و استادی قلم

بوده مولانا ملک لوستانی از مستعدان بوده و اکثر خطوط را خوب می نوشته

وی نیز از اهل همان زمانست او راست زاغم بکلوخ سر که گرد

نفس را تا در دل خویش بکوبم هر کس را ملا ملک محمد در همان

عصر بوده او راست بوصل صد بلای ناگهانی باز از هجر گرم دل

لطفا

باو دادم نمیدانم که چون خواهند شدن ملک عطا از رندان زمان بوده

تعلق داشته و هم اسم خود رقیب نمیر او را بوده است ملک محمود بن ملک شاه

هندی راست بیت رفتن و نقش رو نمیرود از دل غیر رود بازآی که صورت

زمقابل غیر رود زمانای مشهدی از شیرین زبانان مشهور زمان و جادو وان

معروف دوران بوده التفاتش در نهایت عذوبت و رعنائی

واقع شده مولانا فهمی تبریزی در خدمت پیربداق خان حاکم شهر

خویش بوده میرزا طاهر نصرآبادی در تذکره خود آورده که مولانا در تماشای

ارباب حسن ضبط خود نمیتوانست کرد و بیشتر خدمتکاران خان که اکثر

صاحب حسن و جمال بودند نظری میداشت هرچند خان او را از

حرکت منع کرده بود ممتنع نشد و چون خان از صحبت او محظوظ بود

علاج امر منحصر در این دید که در مجلس طاقی از چرم بر سر او میکشید

تا از تماشای آن جماعت باز ماند و صحبت بدارد آخرالامر وی را از

حرکت خان حوصله تنگ گردید از کجب بواسطت تخصیص به

ملازمت امامقلی خان بیگلربیگی فارس رسید سبب آمدنش

را پرسید وی حقیقت خود و کیفیت مجلس پیربداق خان را

بعرض رسانید خان از این نقل بسیار مشعوف و محظوظ گردید و به

رعایت ها نمود و در همان شهر درگذشت ملا مفید جعفری شیرازی

تاریخ وفات او را چنین یافته است بیت شد از این ویرانه گنج اهل

معنی فهمی نقل او صادق نوشته که وی اهل شیراز و پدرم بتحصیل علوم مشغول گردد

بیتابی من بر دل جانانه گران است ای بال هما بر سر من سایه مینداز

بر شمع نسیم پر پروانه گران است بر موی پریشان من این شانه گران است

ملهم بهر عزای بی بوده از ولایت کوکن کین در واقعه حضرت علی ابن ابی طالب
را دید مسلمان بشکل سرو با بهرام میکند مولانا ملیحی با قوی تقی اوحدی
نوشته که وی برادر بزرگ اوراست تماشای چمن یاران گل رخسار با لیلی
بهار آید چه سود از کشت گلشن یار با لیلی نیز ملیح تخلص شاعری دیگر بوده
بمدار الفضل مولانا ملای سبزواری مشهور به حوزدار از افاضل و اماجد زمان
از سادات آنجا بوده خواجه ملای کازرونی تقی اوحدی نوشته که از
فرزندزادگان خواجه ملاست که در قدیم بود از نسل خواجه عبدالله
بلبانست در فضیلت و هنرمندی یگانه زمان بوده میر منهی از
از هائی فطرتان زمان و هنرمندان جهان بوده در زمان شاهزادگی
بادشاه جهانگیر بهندوستان آمد و در خدمت الشهریار شرف یافته ضابط
بندر لاهوری شد شبی در خیمه آتش گرفته سوخت منصور نام شاعری در عهد
اکبر بادشاه در هند بوده مولد و منشاءش معلوم نشد مولانا محمد منصف
قهپایه تقی اوحدی نوشته که اشعارش در کمال بی رتبگی بود لیلیا
و مجنون گفته که در بزمگه و مضحکه از تحالیف روزگارست این بیت
از نوادر اشعار اوست که عجب اتفاق وارد شد اوراست
زان جنس نرخ غره گران است که نیست محتاج ابن متاع و این دردکان
لشت مولانا موسی رضا نقاش همدانی در سنه یکهزار و ده گشته شکل
مولانا مولی معاصر تقی اوحدیست در هندوستان سیاحت میکرده
محمد سلطان ترکمان برادر کوچک محمد امین سلطان ترکمانست

نسبت قرابت بسلاطین صفویه داشته‌اند و هم دو برادران مستعد
وصاحب ادراک بوده‌اند تقی اوحدی نوشته که بخدمت ایشان
رسیده‌ام میر محمد مومن سبزواری تقی اوحدی نوشته که غالبا همان میر مومن
سابق است که گذشت والله اعلم مومن بن آقا حاجی صفاهانی تقی اوحدی
نوشته که باتفاق همدیگر بهند آمدیم در خدمت جهانگیر بادشاه در زمره احدیان
نوکر شد بتقصیری از وی واقع شده مدتها محبوس گردید آخر نجات یافته
بعراق رفت و باز به هند آمد مولانا محمد حسین تبریزی از افاضل زمان
و تلامذه ملا میرزا جان شیرازی است اما هم جا رای مخالف با آرای
استاد کرده و همین معنی دلیل رسائی سلیقه و علو ادراک اوست
گویند آخر ترک تحصیل علوم نموده بصحبت مشغول شد و قبل از اراده
شاعری در شیراز با مولانا عرفی بر سر شعر فهمی مباحثات کرده و الحق
از سخن فهمان زمانه بوده بعد از فوت وی او ذوق شاعری بهم رسید و
اشعار خوب گفت اکثر و اغلب اشعارش رباعیست مولانا حسین
مورخ کاشی تخلص تاریخ وفات او را رباعیات مولانا محمد حسین یافته
مومن ابرقوهی پسر عبدی کوچک است تقی اوحدی که جوان قابل مستعدی
بوده در صفاهان بخدمت و صحبت شعرا و فضلا میرسید مومن حسینی
راست حاشا آلوده کاشی آلوده محض کافر است لب باستغفار
تا کی بیم زندانیم ما هیچ ما دنیا و دین والبته یک جلوه است
بی‌نیاز از دین و دنیا هم زندانیم ما مومن یک ساوجی راست

تخلص

زهر غم ممزوج شد از چشمهٔ حیوان ما * خار حرمان روید از شاخ گل بستان ما
رشتهٔ بازار رسوائی زما دارد رواج * جنس بدنامی بود ارزان دکان ما
مولوی بهشتی اسم وی حاجی احمد است از شعرای مغول بوده در میان
وی و والدش با خدمت شاعرات و مهاجات واقع شده مولی
نام متخلص بوده احوالش معلوم نشد مولی بیک ترکمان راست ه در
آتش غم سوختم و باز بنالش * حاشا که محبت اثری داشته باشد
مهابت خان اسم اصلش زمانه بیک است در زمان جهانگیر
بادشاه در غایت اقتدار و اعتبار سرآمد امراء هندوستان شد
کوس انا و لاغیری نواخته بادشاه و نورجهان را تا مدتها مجبور و محکوم خود داشته
کام انتها که در آخر جهانگیر بادشاه او را به تدبیر مغلوب خود نموده از اختیار او بر آمد
و او را دیگر مجال توقف در حضور نمانده ناچار صلاح خود در رفتن دکن دیده
روانه شد و شرح این احوال مفصل در تاریخ جهانگیری ذکر شده میرزا [illegible]
ماوراءالنهری بوده میرزا میرک بیک نام متخلص بوده میرک مذکور راست ه
انجمن که رفتند یکی باز نیامد * اندر عدم آلوده که است همانا * با طالع ناساز هم
سازیم که یکبار درست نیفتادیم * و سبوی که شکستیم ملا میرحسن راست
نیست این محبت کردن از یاری گله * ورنه زان بدعهد میکردیم بسیاری گله
میرکه کور راست ه دردا که گل امید از باغ مراد * هرگز بمراد دل غمگین نکشاد
افسوس زجور یار جانی افسوس * فریاد زدوست نامرادی فریاد میرزا
جان نام متخلص راست ه دی شب از کوی تو با غم و درد بر دوش آمدم

ناامیدی در بر و حسرت در آغوشش آمدم منیر کلال بفتح کاف نام وی ثابت صح حجاب

در هندوستان وی از جهانگیر بادشاه و جد عالیش در زمان اکبر بادشاه بعهد
چون حضرت ظل الله متعینه دروازه حرم بوده از فرط خدمت گذاری ورا است
گشته محرم او و نور جهان بیگم را نظر عنایت با حوالش بوده روزی وی عرضه
بجناب بیگم که معشوقه جهانگیر بادشاه بود نوشت و التماس کرد که در جناب
بادشاه التماس کنند که حکم شود بنده چند شعری از خود در حضور اقدس بخوانم
نور جهان بیگم مطلب او را بپادشاه عرض کرد و التماس قبول و حصول
رخصت از بادشاه نمود جهانگیر بادشاه فرمودند که کار شعر باینجا رسید
که چوبداران هم شعر میگویند و میخواهند که با سلاطین باین تقریب همکلام شوند
خوب از برای خاطر شما چاره نداریم که بشنویم فردای آن روز حکم شد که
شعر خود را بخواند کورنش و تسلیمات بجا آورده و این بیت را خواند

من میروم ببرق زبان شعله آهم ای عنفوان دور شوید از سر راهم

بادشاه فرمود که در شعر هم رعایت منصب خود کرده دیگر بخواند روزی دیگر باز بالتماس
جهان بیگم اجازت یافته این شعر را خواند

فی بگریه سری دارد ای نصیحتگر کناره گیر که امروز روز طوفانست

بادشاه فرمود به بند باز منصب خود را از
دست نداد در نقل اوحدی که بتقریب اسم وی او را شراب دار و جلادش
را شراب فروش نوشته محض غلط کرده و سبب غلط او اینست که
کلال در هندوستان شراب فروش را هم میگویند چون نام و تخلص وی ثابت
وی بوده تعیین دانسته که بتقریب شراب فروشی این تخلص اختیار کرده

افال

اکثر قصاید بجواب انوری و نیز شاه ملک گفته که در سنه یکهزار و بیست و پنج
وبرادر اجمیر دیدم میر غیاث الدین محمد میر میران از اولاد و احفاد شاه
نعمت الله ولی است از اعاظم دوران خود عالیشان بلند مرتبه بوده بوفور
حشمت و ابهت از همگنان امتیاز داشته شرح احوالش از تاریخ
عالم آرا و سایر کتب معلوم شده در وقتیکه شاه عباس ماضی
مغفور از اصفهان بقصد زیارت حضرت امام ثامن علیه السلام پیاده
بمشهد آمده بود میر معمائی از درد حسارت این بیت او راست
جفا همین نه از آن شوخ بیوفا دیدم ز هر چه چشم وفا داشتم
جفا دیدم میرزا قلی میلی از اعاظم طبقه جلایر قزلباشش و از شعرای مشهور
زمان شاه طهماسب است سلطان ابراهیم میرزای جاهی وی را
تربیت کرده شرف عظیم دارد بعد از شهادت میرزای مغفور بهندوستان
آمد سیاحت مینمود تا بحق پیوست مولانا محسن شیرازی تقی اوحدی
نوشته که بهند آمده بود در سنه یکهزار و بیست و چهار در آگره وی را دیده ام
خواجم مروی اسمش خواجه حسین بن جلال الدین منصور است اصل وی
سمنانی بوده در زمان سلطان همایون بادشاه بهند آمده ملک کلام
ادراک بلند و طبع عالی داشته جمیع اموال و اسباب خود را صرف فقرا
و درویشان کرده بر بالای مغاره سکونت نموده و در سنه یکهزار و دو
بحق پیوسته در انجا مدفون شد زهی بلندی طالع که او را بوده اللهم ارزقنا
خلیفه میر اسد الله صفاهانی متخلص بطوطی جد خلیفه سلطان وزیر اعظم مشهور

است در زمان پادشاه دین پرور دشمن کاه شاه طهماسب ماضی
علیه الرحمه تولیت مشهد مقدس کرده مظفر حسین میرزا خلف سنجر میرزا
است که از طرف والد السلطان المحققین شاه نعمت الله ولی کرمانی
و از طرف والده مفخر السلاطین شاه طهماسب ماضی میرسد لنعم ما قیل
بروزگار آزاده تر آمدند ایشان که از نسب بدو جانب بآفتاب رسند
نهایت وسعت خلق و بلند طبعی داشته در زمان شاه صفی بواسطه
معاندین با والدش از نعمت دیدن محروم کردید کاهی فکر شعر میکرد
میرزا مهدی خلف مرحوم میرزا حبیب الله صدر بوده بعد از پدر بهمان
منصب سرافراز و بعد از چندگاه وزیر اعظم شد و در سنه یکهزار و هشتاد
و یک برحمت الهی فایز کردید مولانا محمد شریف [illegible]
در تاریخ فوت او گفته است ع آفتاب از سر کلاه افکند و در تاریخ
کفت آصف دوران شد از بزم سلیمان جهان ع مرتضی قلیخان
از اعاظم امرای شاملو بوده در دولت صفویه بمناصب عمده
سرفرازی یافته چنانچه در عهد شاه عباس ثانی بعد از قتل جانی
خان بمنصب قورچی باشیکری معزز کردید در صفت مردی یکانه
زمان بوده میرزا طاهر نصرابادی نوشته است که دیوان وی مشتمل چهار
هزار بیت بنظر رسیده معتقد او دو بیت از وی ذکر کرده چون فقیر
دیوانش را ندیده ام بآن یک بیت اکتفا نمایم بسوانح بود داشت
ع زخمار ملک نزی به پناه شیشه می دل ما زکف ندارد جز از خمار دیگر

مرتضی قلیخان

مرتضی قلیخان خلف الصدق حسن خان شاملوست بدستور پدر و جد
و برادران مجموعهٔ کمالات صوری و معنوی بوده خط شکسته اش بازار
جوهرهای شکسته و لآلی نظمش سلک دُرر را آنجا که سیاه برابر
ساخته در زمان شاه سلیمان مغفور بخدمت مهتمم بیرداری اقدس
و حکومت دار المؤمنین قم سرافراز بوده سید مبارک خان ولد موسی
از ولات عالیشان و اعاظم سادات حویزه است از طرف والده
با امام قلیخان بیگلربیگی فارس نسب میرساند قامت قابلیتش
به تشریف کمالات صوری و معنوی آراسته بود مرتضی قلیخان از
امرازاده های قزلباش بوده اول بمنصب قهوه‌چی باشیگری باشی
و در سنه یکهزار و هشتاد و هفت بایالت بندر عباس سرافراز گردیده
بآن مملکت که نمونه جهنم است رفته و از انجا بجنت عدن شتافت
درویش بیک والد عباسقلیخان حاکم هرات است که در روضة العین
ذکر شده بسیار قابل و نامراد بوده در عین جوانی بسرای جاودانی
شتافت او راست ه دل از فروغ حسن تو دریای آتش است
این داغهای تازه که بینی حباب اوست محمد خان بیک ولد رستم
بیک واعظ غناست که در خدمت شاه عباس ثانی کمال
تقرب داشته و بعد از پدر محمد خان بیک نیز در خدمت اعلیحضرت شهریار
مغفور نهایت اعتبار بهم رسانید مستجمع جزو و کمالات بوده و در فن
مصوری و نقاشی مانی و بهزاد را در گوشه حیرت نشانده و در

طرز سخنوری گوئی از میدان امثال و اقران ربوده بعد از شاه عباس
ثانی در خدمت بادشاه مغفور شاه سلیمان می‌بود فضلعلی بیک ممتاز
از اولاد اصلان بیگ که از اعاظم گرجستان و در سلک غلامان
خاصه شاهی منسلک بوده حبیب بیک از ملازمان شاه سلیمان
بوده و اجدادش در خدمت اجداد آن بادشاه مغفور بسر میکرده
اند مرتضی قلی بیک از زمره غلامان خاصه شاه سلیمان بیگ مغفور
بوده و بتحویلداری یکی از کارخانجات شاهی مامور است میرزا
زین العابدین نسبتی تخلص داشته از اولاد خواجه نصیر الدین است در زمان
شاه سلیمان مغفور بعد از بالارث و الاستحقاق بمنصب دار الانشا
بوی مفوض گردید مستجمع کمالات و فضایل بوده او راست ه
کس ندیدیم بهمواری خود زیر فلک گوئی این سنگ همان بر سر ما
میکردند میرزا معظم اصفهانیست در زمان شاه سلیمان مغفور کتابدار
سرکار اقدس بوده کمال تقرب داشته سید مرتضی از سادات
اصفهان در زمان شاه سلیمان مغفور بهند آمد میرزا مهدی والدش
از تجار معتبر بوده بعد از پدر اموال او را صرف ارباب احتیاج نموده
بمکه معظمه مشرف شد از آنجا مراجعت نموده دست ارادت بدرویشان
مخلص مغفور داده ترک علایق دنیوی نموده بسلوک مشغول گردید معاصر
شاه سلیمان مغفور است میرزا معصوم از حکام تبریز بوده در زمان
شاه سلیمان دو مرتبه بهند آمد مراجعت کرد او راست ه

برآرم ز غیب

پدر به بیت پر عیب از آن مبلغ زده بیت چون گشت خطا تیر کمان مبلغ زد
اعتماد سلطان فقاهت از مردم و المغالث باردبیل آمده و دست ارادت
بجانب ابراهیم داده از آنجا بهرات آمده سکونت گزید در قطایع و لطایف
و خطاطی نادره زمان بوده بقلم خط النسخ تعلیق را در مرتبه خوش مینوشت
که دست خوشنویسان به تحریر حیرت بسته بود با آنکه امی بود سلیقه در
شعر بهم رسانیده اشعار خوب ازوی سر زد بابا حسین مطلع در وقت
بابای محلات حیدری بوده در ظرافت طبع و خوش طبعی نظیر نداشته
نظیر نداشته اعزه اردوی شاهی و برا چون گل از دست میبرده اند
گویند از ظرافتهای او یکی اینست که حاکم قزوین یکی از فواحش صاحب
جمال را بعلت امری ناشایسته امر بقتل میفرماید بابا حسین بنزد
حاکم رفته مبالغه میکرده است که زن او را در عوض آن فاحشه بکشند و
آن فاحشه را باو بخشند این بیت از وست بیت یا بد امن شنیم
عالمی را فانیم سلیمان دامان ماست گوئی مظفر حسین کاشانی
از ارباب سلوک و طریقت بوده بوسته بانوروزی سلوک میکرده مشرب
وسیع داشته معاصر شاه عباس ماضی مغفور است طوفان نام قهوه چی در
اصفهان بوده با کمال صاحب که قهوه خانه او مجمع شعرا و ارباب کمال بوده
او را میدید و بجهت او گفته است در قهوه طوفان که سر خوابانست صد
جا نوح بانگ شکسته سرگردانست آن روز که مظفر که تمندر بودی
مرغابی شو که کار با طوفانست ملا میرک جان غنجت باهر ان اهل

اوراست
... بعضی ... سلی ... بدر
... از ... ... [illegible]
... بعضی ... خبرم ...
... ...

این رباعی او راست
بر بختی من ز طالع آشکست
سرتاسر آفاق گم از و تنگ است
بازار ابر نجم که مظفر تنگ است
تنگیست که در قطره رسمی تنگ است

در خدمت شاه عباس ماضی مغفور کمال عزت داشته در فضیلت
و کمالات یگانهٔ آفاق بوده بسبب وسواس و غوطه‌های متواتر روزه
در آب سرد در سنه ۱۰۹۱ فوت شد میرزا محمد مجذوب تخلص از فضلای
تبریز است بتصوف موصوف بوده و در شهر خود با فاکه طلب علوم
اشتغال داشته مثنوی در الف مسمی است براه نجات که این بیت تاریخ اتمام
آن مثنوی است بیت بهر تاریخش آنکه دره سفت شاهراه نجات
دلها گفت این دو بیت در منقبت آن کتاب است در دل
مهر دلکشای عیان کرده حفظم چو مصحف بغا آمد از خانهٔ خدا بجهان
همچون نام خدا از دل بجهان میرزای مشتاق از نوی سرکان باصفهان
آمده در مدرسه جده می بوده و از خدمت آقا حسین خوانساری استفاده
میکرده میر معز کاشی خط نسخ تعلیق را خوب مینوشته در زمان شاه عباس
ماضی بهند آمده فوت شد او راست بیت انگشت ز دانه دست خود افگار
کرده است هرگز کس ندیده است خود این کار کرده است میر محمد از طبقه علیه
صوفیه و خلیفه شیخ محمد علی مشهدی بوده و مدتی در اصفهان سکونت داشته
او راست بیت زین نمانده بجا هیچ یار جانی من تمام برده فرا آب زندگانی
من میر عطا متنبی تخلص طهرانیست در زمان شاه سلیمان مغفور در
عرصه بوده اسمعیل منصف شیرازی المشهور بطهرانی وی و مقیما و شیر نقای
کاشف ایران متشاوی شیرازی اند منصف فرنور در زمان
شاهجهان بادشاه بهند آمده مدتی ماند بوطن مراجعت نموده وفات

بجائی دیگران

بتجارت میگذرانیده مقیمای تبریزی پسر میرشمشاد و برادر منصف مشهور بطهرانیست
چون در طهران سکونت داشته‌اند مشهور بطهرانی شده‌اند مولانا مخفی رشتی
سام میرزای مغفور در تذکرهٔ تحفهٔ سامی این قطعه را ازوی ذکر کرده
مخفیا دختران خط گرنیست * چون غزالان مست میگردند * از پی مشتری بهر
بازار * بندبند تتبان بدست میگردند * و میرزا طاهر نصرابادی نیز در تذکرهٔ
خود ذکر وی باین طرز نموده که در خدمت امام قلیخان بیگلربیگی فارس می‌بود
چون بسیار حقیر جثه بود و بکوکنار عادت مفرط داشت که آن نیز علاوهٔ
ضعف و کاهش بدنش گشته بود روزی خان بوی میگوید که میشنوم
موجب کاهش جسم شما مداومت کوکنار است وی در جواب
بعرض میرساند بسبب کوکنار نیست جهت آن اینست که از بس مردم
در صدد مطایبت بکلمه یکی میشوند مخفی نمانا ولهذا انقدر بدخلق و باین
صورت شده‌ام و تقی اوحدی در تذکرهٔ کعبهٔ عرفان نوشته که زبان او مانک
در هند میباشد جمع و صحت اقوال اینها باین نحو میتوان شد که از زمان
شاه طهماسب مغفور تا زمان شاه عباس مبرور باقی بوده باشد
و بعد از مصاحبت امام قلیخان بهند آمده باشد محمد حسین بیک معلوم
تبریزی بوده در زمان شاه سلیمان مغفور صفوی بتجارت اوقات
بسر میکرده مشهوری گویند اصفهانی بوده و بسرمانی اشتغال داشته معاصر
شاه عباس ماضی است او راست * کر بمثل رخنه بیابند
نشاط دست و دلم کو که فراهم کنم * میر مشرب قمی ولد میرحسین شیخ نگر

اگرچه کاتب نیست لیکن بسبب توطن در قم مشهور بقمی شده خطوط را خوب
مشق نموده گویند وقتی پدرش در حضور شاه عباس ماضی تعریف وی را
میکرد که طالب علم و صالح است چنانچه هرگز بمغیرات حتی حلال
ارتکاب ننموده و بند زیر جامه اش بحلال هم والسلام شاه متبسم فرمود که بگو
پسر دارم بگو که خری دارم وفاتش در تبریز بوده ملا [illegible] همدانی
است در زمان شاه سلیمان در اصفهان بوده ملا مصاحب نائینی
با نهایت پیری در کمال زنده دلی و خوش خلق بوده در علم رمل نظیر
نداشته است در زمان شاه سلیمان در اصفهان بسر میکرده محمد مؤمن
اصلش از طالقان است اوراست بیت بنوح مزار دم نوشته
است بخون که این شهید نگاه منست و مخفی است این مقصودی
مقصود چون اسم پدرش مقصود علی بوده وی باضافه اسم پدر
شهرت یافته از مخصوصان شیخ بهاءالدین محمد عاملی است قدس
سره و مفتهما در بدایت حال در وادی رندی لاابالی روی کرده و آخر
پای هوس در دامن ندامت کشیده بقیه عمر خود را بصلاح بسر برده کاری
کاری گذرانده اوراست بیت گل مطلب توانی از بهار آرزو چیدن
بجای یار اگر دل از نهال دهر بر داری محمد کاظم از اهالی قم بوده کمال
اهلیت و آدمیت داشته معاصر شاه سلیمان مغفور طبع خوب
داشته است اوراست بیت یک ناله مستانه زجائی نشنیدیم
ویران شود آن شهر که میخانه ندارد ملا مشفقی قمی نامش محمد رضا است

از زمان

[illegible] ۱۰۲۱ [illegible]

[illegible]

از بزرگان آن شهر بوده در زمان شاه سلیمان باصفهان آمده بود و
در آنجا با شعرا هم صحبت بوده او راست ه شمع را در سر عندلیب هم
هوای روی گلست بوی گل می آید از دود پروانها محسنا شیرازی
بوده و با مولانا صبوحی خصوصیت بسیار داشته شیخ شیرازی خرده
فروشی میکرده با آنکه بیسواد بوده شعر خوب میگفته میرزا طاهر نصرآبادی
این بیت را بوی منسوب داشته است ه از پر بریدنهای رنگ و
وز طپیدنهای دل عاشق بیچاره هر جا هست رسوائی کشد ملا
محمد صالح مود اصفهانی از فرط حجاب شعر خود را بکسی نخوانده است
ه ملک گاه بندرت کسی از وی شعری شنیده این بیت از وست
ه چیزها که فراموش کرده ام از دانه خالست سلیمان قناعت مور را
در ولایش بگذارد طره آتش پای دل هر دردمندی بسته است
این پیرایشان هر که راه دیدست بلندی گشته است ه میر سید علی مهدی
خلف سید صالح جبل عاملیست در کمال صلاح و پرهیزگاری
بسر برده در زمان خاقان مالک رقاب بمنصب ملک الشعرائی
سرفراز گردیده الحق در فن سخنوری نهایت قدرت و مهارت داشته
اشعار خوب از وی بر زبانهاست گاهی سید هم تخلص کرده
لیکن اکثر تخلص وی مهر است چون فارسی گفتن بسیار شیرین و اعراب
نمکین است میر سید علی مرحوم با آن روش اشعار خوب دارد دیگر
از کلام مستحکم کرده و بکار انداخته از آنجمله است ه فی اللیل

لب نخوردی تو مع الغیر شراب است شد روی تو آتش جگر ما است کباب
میرزا معظم از شاهزاده ساکن عباس آباد اصفهان بوده در زمان
سارو تقی وزیر اعظم رباعی گفته ملا محسن را جواب گفته برخوردار
بیک متخلص بمنصور نائینی بوده در زمان شاه سلیمان مغفور در خدمت
مرتضی قلیخان المبکرده او راست مصرع غیر چشم تو که خون دل احباب
خورد کس نیست که بیماری ناب خورد حاجی محمد شریف
منصور از قنادیان اصفهان بوده و شیرین زبانان زمان در زمان
شاه سلیمان مغفور وفات یافته محمد صالح زرکش شیرازی در زمان
شاه سلیمان در اصفهان فوت شده مسعود ولد آقا زمان زرکش
اصفهانی بوده در تاریخ گوئی کمال قدرت داشته تاریخ جلوس
شاه سلیمان مغفور را وی گفته است این بیت او راست
گوهر خویش همان به که بخاک اندازم نتوان اینهمه منت ز خریدار
کشید ملا مسکین قمی از میرزازادگان شهر است در خدمت پادشاه
می‌بوده او راست مصرع قطره اشکم ما در درون دل نهان گر بگوئی
دیده رو باهم دریا میشود میرزا عبدالرحمن بخاری احتساب آنجا
باوی بوده تخلصش سنجر و مشغول است مصرع زلبکه ضبط نگه میکنم
ز رخسارش کمان هر نگه جائی دگر فتادم میرزا محمد طاهر درویش مسلک
قلندر وضع صاحب کمالی بوده با قدسی و کلیم و دیگر شعرای عهد جهانگیر
پادشاه و شاهجهان و عالمگیر پادشاه صحبت داشته دیوان و

مثنویات

و مثنویات او خالی از کیفیتی نیست محمد افضل سرخوش در فن شعر تمیز
او است سعدالله مسیحا در زبانی بیت تو طی داشته و با شیدا هم صحبت بوده
چنانچه خود میگوید ه درون دل نماند اندر حقیقت امتیاز و انشیدا
مانم و مانند من شیدائی من قصه رام و سیتا را از هندی بفارسی نقل
کرده خالی از مزه نیست این بیت در تعریف عشقت سیتا از
انجاست ه هنوز را بیک عریان ندیده چه جان اندر تن و
تن جان ندیده و این بیت نیز از وست ه در بزم عاشقان
جو بر آرم سینه آه چون هنر میکند دود کند دورم افکند ملا ملک
شیرازی در عهد شاهجهان بادشاه بهند آمده بود مثنوی خوبی در اکبر
آباد گفته در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بعالم باقی شتافت
میرزا قطب الدین مایل دهلوی طالب علم و خوشنویس بوده و در اوایل
در ملازمت عالمگیر بادشاه بسر میکرده آخر عمر ترک نوکری کرده
در دار الخلافه در جامع عزلت گزید و در سنه هزار و صد و شش در گذشت
طبعش در نظم خالی از درستی نبود محمد باقر اول مناسب تخلص
میکرد آخرها اشتیاق قرار داده بود در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه
باجل طبیعی در گذشت این بیت او راست ه بخواب
عدم راحتی داشتم از این خواب ما را که بیدار کرد محمد خان
سرور از امرای سلسله علیه قلوبیت والدم مرحوم در زمان
خاقان مالک رقاب مرحوم الشبک آقاسی باشی و دیوان

اشعار بوده و الشان چند گاهی در ایام فتورات ایران از جانب سلطان
صاحبقران بیگلربیگی بوده بعد از عزل از آن خدمت قدم در رکاب
اقدس گذاشته بسر برد تا اینکه بعد از جلوس عباس میرزا و وقوع واقعات
مشهوره بحکومت لار سرفراز گردیده و در آنجا بسبب ظلم و تعدی که در ان
وقت شیوه حکام و لایات ایران و آن مرز و بوم شده مردم شهر تاب
نیاورده بعد از آنکه چند ماه حکومت کرده بود شب بر سرش ریخته
نخل حیاتش را از پا در آوردند خان مزبور جامع کمالات بود از جمله
خط شکسته را خوب می‌نوشت و طبعش بگفتن شعر مایل تمام میداشت
ماهرا مولد و مسکنش بلده رشت است خط و سواد نداشت لیکن صاحب
فطرت رسا و حافظه قوی بوده شعر بسیاری از استادان بخاطر داشت
دیوان اشعار خودش نزدیک بیست هزار بیت بود و الانصاف
اینست که با وجود امی بودن شعرش کمال سلامت داشت اکثر
رطب و یابس درهم بود ابیات درست شایسته بسیار بدست
می آید یک دیوان شعر او را که تدوین نموده و نسخه منحصر بفرد بود جمعی از
جوانان شوخ طبع دزدیده سوختند بود و آن بیچاره تا بود کباب همان
بود درس کهولت در آن بلده فوت شد آقا محمد اصلش کاشیست
و در اصفهان بشغل شعربافی مشغول بود بسیار مسکنت و آرمیدگی
داشت عمرش از هشتاد تجاوز کرده بود چند سال قبل از این شنیده
شد که وفات یافته گاهی فکر شعر میکرد و تخلصش معاف میرزا محمد

اصلش از تیم بن

۲۹۶

اصلش از تبریز است و تولد خودش در سنه ۹۶ در دار السلطنت
اصفهان شده مستجمع کمالات صوری و معنوی بوده حقا که اگر خامه دو زبان
با هزار زبان خواهد که شرح محامد صفاتش بر دارد از عهدهٔ آن بر نتواند
آمد در جمیع علوم و همه کمالات و هنرها سرآمد روزگار و فرید دوران عصر و یگانه
آفاق بود خصوصاً در فقه و حدیث و حکمت و تصوف و موسیقی و
ریاضی و علم حساب و جفر و رمل و سیاق و سایر علوم جزئیه و کلیه
که گوی مسابقت از معاصرین و اقران خود ربوده علم یکتائی می افراخت
قوت حافظه اش بمرتبه بود که هر چیز یک بار بسمع شریف و نظر
دقیقش میرسید دیگر محتاج تکرار نمیشد در اکثر علوم لطایف و
تألیفات دارد سیزده قسم خطوط را بمرتبه خوش مینوشت
که دیده خورده بین از مشاهده آن منور و متحیر میشد بچهار پنج زبان
تکلم میفرمود و بلغت افغانی که لغت مغلق مشکل دیگر است
کتابی منظوم فرموده که مقام تعجب است و این لغت را در اندک
وقت فرا گرفته بود و در لغت ترکی کمال استحضار داشت
در عربی و فارسی خود بی النظیر بود راقم حروف در خدمت آنمرحوم
تربیت شده چندگاه معلم فقیر بود و بعضی کتب را در خدمت آن مکان
مطالعه نموده و مشق نسخ تعلیق نیز در خدمت آنمرحوم کرده کلیات
نوائی و چند رساله معما نیز در خدمت ایشان خوانده الحق القدر
حق تربیت و نوازش با این بی چیز دارد که بشرح در نمی آید لیکن

عفو خدا ام و انچه دم نظر باعمال خود بمنتهی عفو باشد الهی سلامت اند
الله احق لعفوی هر ابرا انهها کمان نیست که بنزای اعمال خود برسند
خلاصه کلام انکه در شاهجهان آباد پیمانه حیاتش لبریز گردید بدون
صدور تقصیر که درانوقت بسبب شعایت تحصیل باوجود انکه ادم
سهل بوده و انهم از دیگری بوقوع امده بود آتش قهر قهرمان جز بور زبانه
کشید و فرق حیاتش انهم خود را با جمعی دیگر بسوخت و عالمی از بنواقع
غم لوله بجز افسوس و اندوه نشدند احدی از اعالی و اوانی سپاه ظفر پناه
نبوده که انگشت افسوس بخاید گو با در تمام معسکر فیروزی اثر
واقع حادث شد چنانچه شاعری گفته بیاد داوری که وقت
زادن تو همه خندان بدند تو گریان انچنان زی که وقت مردن تو
همه گریان شوند تو خندان چون در فن انشاء بی نظیر آفاق بوده لهذا
منشی تخلص میفرمود این بیت که از نتایج طبع آن یگانه روزگار
در خاطر بوده ثبت نمود ه در جیب غنچه بود و در برگ لاله داغ
عشقت برنگی از دل هر کس ظهور کرد میر محمد شفیع محیط در سلک
فضلا و علمای دار السلطنه اصفهان و موزونان تازه خیال و جوانان
خوش سلیقه صالح حمیده خصال بود و از فرط غیب شاعری
از تحصیل علم باز مانده خلاصه او و امثالش بصحبت موزونان و فکر شعر
مبتلا شده اگر اجل مهلتش میداد ممکن بود که شهرگی حاصل کند
در محاصره اصفهان درگذشت میرزا محمد مهدی از اجله سادات عظام

و کمای کرام

و نجبای کرام و والد مرحوم میرزا آقا محمد مستوفی موقوفات و دارای
نظم و نثر و حسن خط و سایر کمالات مسلم جمهور بوده بمصاهرت مرحوم
میرزا داود متولی مشهد مقدس اختصاص داشته در اوایل جلوس
خاقان مالک رقاب انار الله برهانه بخدمت استیفای موقوفات
ممالک محروسه سرافراز و در سنه ۱۲۱۱ علاوه منصب مذکور به نیابت
صدارت ممالک محروسه نیز ممتاز گردید ارباب رجوع و سایر
ناس از حسن سلوکش راضی و شاکر بودند مجملا در عشر خمسین در سنه ۱۲۵۱
داعی حق را لبیک گفته در جوار نکیم میر که در مقبره منوره قدوه ارباب
سلوک السید الاجل الاکرم میر ابوالقاسم قندرسکی مدفون
گردید در شان ائمه هدی قصاید غرا انشا نموده هنگام تحریر در نظر
نبود باین یک رباعی نمکین که در خاطر مانده بود اکتفا نموده از زهر تغافلم
قدح نوش مکن حرف بد من بگو و را گوش مکن هر چند ز ساغر
رقیبان مستی ما را یکی خویش را فراموش مکن میرزا محمد مهدی
از جمله سادات عباس آباد جوان مستعد صاحب طبع لطیف
خائف نام فاخر را میر سید محمد تجویز کرده نسبت میر سید عشاقی بود از برای
تسلی خاطر خائف مذکور این رباعی را بمعرض بیان آورده خائف
ره خوبی تو که طی گردد هر لحظه فزون گشت این می گردد که شعله قد
کشت گردم زنج دریابد های سک بخش کی گردد قاضی محمد
مولد و منشا ایشان قصبه زرقول که از مضافات نوشتست

بوده بقضای آنجا مشغول بود و کمال احتیاط در آن امر مرعی میداشت و در خدمت
جمعی از فضلای اصفهان و غیرهم تحصیل نموده در معانی و بیان و فقه
و حدیث و کلام و سایر فنون مهارت تمام حاصل کرد و بسیار متتبع کتب
اخبار و درایات عربی و فارسی طبعش کمال قدرت و جامعیت
داشت منشآت لطیفه از آن در میان است و گاهی میل شعر
نیز مینمود عربی و فارسی را نیکو میگفت و بسیار خوش صحبت و شیرین کلام
و در حسن اخلاق ممتاز بود آخر الامر در رحله ستین رضا بشغل خطیر قضا نداده
ترک آن اختیار و از صحبت خلق نیز اجتناب نموده کمتر از خلوت عزلت
بیرون می آمد تا آنکه بسبب اختلال احوال روزگار ملال بسیار بخاطرش
راه یافت خبط عظیم بدماغش رسیده حالتی شبیه بمالیخولیا طاری گردید
و بالمره ترک مکالمه نموده خاموشی اختیار کرد و در همان بلده بگوشه
انزوا خزید کتاب مبسوطی مسمی به تحفه در امامت و مناقب
امیر المؤمنین علیه السلام و احوال نجف اشرف بطریق ابواب الجنان الصلوة و
تالیف نموده نکات و فواید بسیار در آن درج بود و قبل از حرکت
راقم اوراق از ایران بسمت هندوستان در حیات بود الحال
معلوم نیست محمد علی خان والد راقم حروف این ذره بیمقدار را
کجا یارای آنست که زبان قلم معترف در توصیف آن مهر سپهر دانش
و کمال و بدر فلک عزت و اقبال تواند گشود و اگر با وجود عدم لیاقت
و استعداد جرأت بشرح شمه از کمالات و اخلاق و صفات حمیده آن ملایک

ملایک خصال

خصال خامه را رخصت جولانگی دهد مبهم آنست که بنظر هر کس رسد
حمل باغراق نماید شرح او غبن است با اهل جهان همچو راز عشق
دارم در زبان قدر او بلند است ز ادراک عقول عقل اندر شرح او
شد بوالفضول گر عاجز آمد این عقل از بیان عاجزانه جنبشی باید
در آن آن شیئا کل لا یدرک کله اعلموا ان کل لا یترک کله گر نتوان
خورد طوفان سحاب کی توان کردن بترک خورد آب آب دریا
را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید مجملاً واحد مرحوم خلف
اصغر مهر علی بیک خان امیر شکار باشی بن الخاص میرزای بن الدار
شمخال اند در سن صبا از والد مرحوم مغفور خود مانده بیمن تربیت
برادر مهتر لطف علی خان مرحوم تحصیل کمالات صوری
و معنوی نموده کتب متداوله را دیده و در خوشنویسی صاحب
دستگاه شد و در میدان سپاهیگری گوی سابقت از جمیع امثال
و اقران ربوده یگانه آفاق گردید چنانچه در کل ایران در سواری
و تیر اندازی و سایر فنون سپاهیگری آن مرحوم را مسلم و احدی را اعتبار
و مقابلش نمیدانستند هنرهای ایشان در فنون متعلقه سپاهگری
که مشهور آفاق و در افواه و السنه جمهور مذکور است شرح آنها مناسب
مقام نیست و احتیاط از تهمت اغراق نیز مینماید بالجمله در سن
صبا بمنصب والی صحبت مجلس بهشت آیین سرفراز و بعد به بیگلربیگی
گنجه کبری شیروان و بعضی آن به بیگلربیگی گنجه که جماعه اگجار الفا د

برآورده با بیگلربیگی خود که محمد رضا خان کنگرلو بود سلوک بی ادبانه کرده اخراج نموده
بود بدین ممتاز چنانچه شش ماه در گنجه و شش ماه در شیروان می بود و بعد
به بیگلربیگی ایروان مفتخر و بعد بمنصب عظمای سپه سالاری بضمیمه بیگلربیگی
گری ایروان و کل آذربایجان لوای عظمت و اقتدار بفلک افراخته
و دبدبه کوس و آتش گوش گردون را کر ساخت در سنه ۱۲۱۸ هجری که
از ایروان بقصد تقبیل عتبه عالیه عازم عتبات بودند در بلده نخجوان بمرض
استسقا بجوار رحمت ایزدی پیوستند نعش مطهرش در جوار حضرت
امیر المومنین اسد الله الغالب شاه مردان علی ابن ابی طالب علیه السلام الصلوة و
مدفون گردید از عجایب و غرایب احوال ایشان یکی اینست که در
مدت حکومت ایشان و امارت و فرمان فرمائی ایشان احدی را قتل و شق نفرمودند
و این امر بخلاف هندوستان در ایران بسیار مستبعد است چه مردم
ایران سرکش و فتنه طلب و خیره و خونخوار خصوصا ایلات و مردم
سرحدات و اتراک که انحراف و خلاف جبلت ایشانست با وجود
آن سپاه و رعیت را بحدی در حساب داشتند که مجرد شنیدن نام
نامی ایشان از بیم قالب تهی میکردند و با مردم بنحوی رویه سلوک مسلوک
میداشتند که از جمیع بلاد ایران از سپاه و رعیت عراقین بخاکپای
اقدس اعلی نوشتند و استدعای آن کردند که محمد علی خان را بجای ایشان
و حاکم نمایند در مجالس و محافل بلکه در خلوت نیز خنده نمیکرد و
در گفتگو هم کسی را مخاطب نمی نمود مگر کسی را که لایق مبدأ اینست انتهی
بعد از صدور

بقدر ضرور و اختصار کلام و هرگز احدی را یارای آن نبود حتی امرای
عظیم القدر و برادران از خود بزرگترش را که کلبعلیخان مغفور
و حسنعلیخان مرحوم باشد که در خدمت و حضورش زیاده از ضرور
تکلم نمایند و احدی را هرچند از اعیان باشد یا برادران و اقوام
قدرت آن نبود که بمضاحک و ملاعب حتی بایما و اشاره توانند
مبادرت نمود یا بدون جامه و دستار و موزه و کمربسته بحضورش
توانند آمد از کلمات ایشانست که ادب روح انسانست مرده در
لحد بهتر از زنده بی ادبست که بر مسند باشد قال العارف الرومی
از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف رب بی
ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد و نیز میفرموده
اند که پادشاهان و امرای ایران را درین عهد عدم مبالات در ضبط احوال
خود موجب حقارت شان گردیده و اینمعنی بزرگان را در نظر خفیف و
ذلیل میکند و رعب و هراس از دلهای خلق بیرون میرود تا آنکه بجایی
میرسد که اگر خواهند تدارک آن نمایند بکشتن صد هزار کس بیگناه و
هزار هزار کس گناهکار صورت نمی بندد کار امارت و پادشاهی که
فی الحقیقه چوپانی و نگاهبانی خلق الله است بقصابی و جلادی انجامد
و خود که رحم خوردی باید شد و رفته رفته مردم عادت بسیاست
کرده خیره میشوند هراس این امر نیز بسبب کثرت وقوع و بسیاری
دیدن و عادت شدن قطره از دلهای خلق بیرون میرود آخر الامر هیچ

علاج چند از دو خزانه دنیا و آخرت عاید احوال خواهد گردید و صدق این
اقوال بلطف ملک العلوم سال و تجربه رسیده است از جمله مرحوم لطف علی
خان عموی مهین راقم حروف که بعد از والد مرحوم بمنصب سپه سالاری سرافراز
شد و صیت سطوتش عالم را فرو گرفت و خوان احسانش از قاف تا
قاف گسترده ابواب بذل و بخشش بر روی اعالی و ادانی و اصاغر
و اکابر عالم گشوده و همچنین در صفت قهاری مظهر اتم شده کثرت سپاه
و وفور خزانه و سامان آن ازان بیشتر بوده که شرح آن توان کرد و روزی
نبود که جمعی کثیر از اعالی و ادانی بکشتند و برخی بکشتن بسیاسات مخترعه
عجیبه نرسند معهذا اعتنائی از اعتبار سطوت و صولت برادر کهتر خود را
نداشتند اکثر ایشان نیز در اوقات رعایت فنون آداب را مرعی
داشتند لیکن قسم نبود ارباب طرب و مضاحک را علی رؤس الاشهاد
در مجلس عالیش بار بودی و منهیات رایج و صحبتش با مردم نه بر
وفق برادر کهترش بود طبعش فی الجمله بارباب هزل مایل اکثر فضلای
عالیمقدار و هنرمندان روزگار نیز منظور نظر عنایت و الطاف بودند
لیکن احوالش همیشه باین منوال نبود لیکن اد زیادی که آن هر چند میکوشیدند
چندان حصول مطلب بعمل نمی آمد و در این عهد جمع و یده شد
که همین حال و الله در غایت که باید عمل نکند و همان علتها که خانم مرحوم می
فرموده اند معاینه مشهود است و از زیاد و نقصان بهر حال گاهی طبع مبارک
مبتلا بان شده مشهود لیکن اثرانیز بجز در همه تنحوانید و مشهود که بعد

ازانکه

ازانکه امیر و سپهدار شهرت شاعری و ملائی وازبحوله کمالات بگذارند ارباب
علم را بعدم مصاحبت و قصور مناسبت مزاج و حالات در خاطر خطور
نمیکنند و باین سبب گستاخ میشوند پس باتبعیت ضرور میشود تا بتنبیه
ایشان بکردن می افتد و در نظر سپاه و ارباب سیف حقیر و ذلیل می
گردد باز در تدارک آن سعی در باید کرد و اغلب که کمتر فایده کند
لهذا افکار بلاغت آثار شان در افواه و السنه مشهور نشده و اگر جائی
نوشته بودند بسبب فتورات زمین مفقود گردید غیر ازین یک رباعی
که در پشت دیوان مولانای بخاری بنام خود بخط شکسته در نهایت
خوش نوشته بودند و آن کتاب تا حال باقی مانده بود دیگر شعری
در نظر و خاطر از ام حروم نبود ٭ جان تاب ز زلف تابداری دارد
دل داغ غم لاله عذاری دارد ٭ تن حسرت تیغ آبداری دارد ٭ سرهم
سر فتراک سواری دارد ٭ شیخ عبدالرضای متین اصلش عرب
و مولدش اصفهان است بصحبت میر نجات و دیگر موزونان آنجا رسیده
در اوایل سلطنت بادشاه عالم پناه بدار الخلافه رسیده وارد شد و
غلغله موزونان آنجا انداخت میان او و میر افضل ثابت مشاعره
واقع شد که ذکر آن طول دارد آخر الامر نقش مرادش در دار الخلافه
نشست از آنجا عزیمت اوده نموده ملازمت برهان الملک مرحوم
اختیار کرد و بعد از فوت آن مغفور نواب صفدر جنگ که قائم مقام
اوست مرتبه‌اش را بحال گذاشت تا حال بخیر در لکهنو سکونت دارد

از مشرب فقر و تصوف بهرهٔ وافی داشته و پیوسته صحبت طوایف علیه
را بجان میجست در حسن خلق و معاشرت ثانی نداشت و جهت طلاقت
لسان لطیف‌تر کس نگفته مثنوی شعر بسیار کرده و دیوانش از ده هزار بیت
متجاوز است میرزا جانجانان مظهر اصلش از سادات علوی
اما چون اهل سنت امیر المؤمنین علیه السلام را سید نمیدانند میرزای
مزبور نیز خود را داخل سادات نمیشمارد و وصفش درویشانه است
و با حافظ سعد الله که از سلسلهٔ شیخ احمد سرهندی بود دست بیعت داده
اگرچه طنطنهٔ شاعریش بگوش اکابر و اصاغر این شهر رسیده اما در شعر
بیمایه است و با محاورهٔ فارسی چندان آشنا نیست در زبان
هندی شعرهای خوب دارد ملا مفید بلخی در زمان عالمگیر بادشاه
بهند آمده بود در ملتان درگذشت محمد افضل سرخوش این قطعه در
تاریخ وفاتش گفته مرد ملا مفید در ملتان این سخن چون بگوش
سرخوش خورد بر کشید آه و سال تاریخش گفت ملا مفید بلخی مرد
ملا [illegible] لاهوری در زمان عالمگیر بادشاه بوده در نظم و نثر قدرت
داشته مخلص کاشی در زمان خاقان مالک رقاب از کاشان
باصفهان آمده نشو و نما کرد و با موزونان آنجا مطارحهٔ شعر کرد سخن را القدر
رونق داد اشعارش خالی از آداب کیفیتی نیست دیوانش بیست هزار
بیت میرسد رای تندرام مخلص از قوم کهتری هندوست مدتهاست
که امور وکالت وزیر الممالک هندوستان قمر الدین خان بهادر باو

مفوض بوده

باو مفوض است بالفعل در دار الخلافه و در حالت فراغت وقت را میگذرانند
از جماعه بود در این جزو زمان کسی بخوش محاوره که او نبود آقا عبد المطلب
خلف آقا بنیاد اصفهانی است بعلو طبع و صفای طینت و وسعت مشرب
و حسن خلق و کمال زهد و نهایت پرهیزکاری مشهور زمان بل یگانه
دوران بود در سخن شناسی و خوش صحبتی عدیل ندارند در اوایل
حال بالنوای عهد خود که از جمله میر نجات مرحوم و میرزا نور شناکرا
و نحبیا و غیره هم صحبت و هم طرح بوده و پیوسته در کمال اعزاز و نهایت
احترام اوقات میگذرانید بعد از وقوع واقعه افغان و بهم خوردن اوضاع
اصفهان و فقدان همصحبتان ترک مجالست و مصاحبت خلق کرده
در قریه سنجان که متصل محلات از امکنه ساکن اصفهان واقع است و محل
سکونت قدیمش بود سکنی نموده ابواب معاشرت و موانست
را بر روی مردم بسته و از آن وقت ترک گفتن شعر نموده مشغول
عبادت و ریاضت میبود دیگاه بحسب ندرت بشهر تشریف
آورده با خواص مخلصان و دوستان خود ملاقات مجلسی نموده مراجعت
میکرد و بهم از آنجا که مردم گاه بخدمتش میرفتند با آنکه بعد از رفع ماده
افغان از قرار ایران بعضی اوقات مجلس احباء صادق الولا را
بوجود شریف خویش زینت می بخشید و همچنین جماعه مزبور را اجازت
شرف یابی خدمت شریفش حاصل شده بود راقم حروف اکثر
شرف خدمت و صحبت آن عالی مرتبت را دریافته مورد

اتفاق بی نهایات بیکدیگر بود و بعد از عزیمت بهندوستان مکاتبت
محبت اساسش با این مهجور بهم میرسید و دو سال قبل ازین
مسموع شد که بجوار رحمت الهی پیوسته و در همان مکان که الف نفی
دارند مدفون گردید رحمة الله تعالی اکثر اشعار آن بزرگوار در جنب
سخن شناسی و سایر کمالاتش مقداری ندارند لیکن گاه ابیات
خوب از قلم ملاحت توامش سر میزد محمد حسین بیگ محفوظ شنیده
شد که از انواع کیمیا نسبت نشو نما در گیلان کرده بابا العکس آری
خوب آزردن و سلسله مرون عمر و در عبای تقدیر گویند شباهت گونه نسبت
بانسان دارد العهدة علی الراوی خلاصه اعجوبه زمان و نادره دوران
شمه از احوالش اینکه با کمال آراستگی و خودسازی روزگار ممکن دارند
اعاظم امیران صحبت کثیر المنفعتش را نوشدار وی جانهای حزین
و مومیای شکسته دلهای غمگین شمرده از جان و دل طالب
مصاحبت او میباشند از عجایب خواص او آنست که با وجود
کمال احترام که بظاهر نسبت بوی مرعی میدارند بمجرد اینکه لب
بخواندن اشعار خود میگشاید بی اختیار اهل مجلس را از فرط
خنده فریب بغش حالتی بهم میرسد و انهم دعوی مطلق متاثر شده
تا مجلس منعقد است شعر خود را میخواند و سرموی تغیر در احوالش
بهم نمیرسد با آنکه عظیمه آنکه از راه التذاذ و سرور و تهیج شده اند محفوظ
میشود علاوه شاعری عظیم دخل در موسیقی و خوانندگی نموده است

دوران فن

و در آن فن قسم لطیفه‌ای حال دارد مدتها در اصفهان و شیراز مرہم
داغهای دلکش ولایت اهل آن دیار بود و حال نیز در حیات و در
اصفهان میباشند اشعار آبدار بسیار تحقیق دارند هیچ در هندوستان کمیاب
انتخاب بیت را که مجموعه نمونه طبع تمام بهم رسانده قلمی نمود چون خالی از لطف
نیست معذور فرمایند در جواب این غزل خواجه که در وفای عشق
تو مشهور خوبانم چو شمع غزلی گفته است که این بیت از آنجاست

چو ظرف مینا بنیزم یاران شدم پر از گل چراغ شب وصالش
بگوی بزم کس که از انجمن چو شمع

لفظ چو اسقاط شد لسبب اینکه
از اضافات میدانند و نخواهد نجیب میکنند که در شعر لفظ آبدار آوردن
یاد از سیو قوم فقیرها میدهد و در مدح یکی از سادات از اولاد شاه خلیل
الله بود قصیده گفته که این بیت از آنجاست

من مدح تو
از روی دفتر قرآن میگویم هم بهر نسبت شاه خلیل الله هم بحب شاه
خلیل الله

میرزا محمد شوشتری تولدش در سنه هزار و هشتاد و هشت
و در زر قول که از توابع شوشتر است واقع شد چون بعضی از اوقات
در شوشتر بسر برده به شوشتری اشتهار دارد و بوسیله مصاحبت
امرا و خوانین عظام بسر برده و مدتی نواله خوار خوان احسان وی بود
فرحمت پناه فتح علی خان وزیر اعظم عم راقم حروف لشکر نویسی
آنکه از شوشتر را با او واده بود و هر موسم الی لخدمت تا حال با وفی
رسید و در زمان هذروان ایران موقوف ماند بسیار خوش صحبت و

ذات بخشش واقع شده لطیف طبعش هزل مبتذل تمامی دارد ظرفای اصفهان خصوص
جعفر زرکوب که از شعرا الآن مشهور زمان بوده هزلهای نمکین با میرزا مجید ای
فراوان کرده اکثر ابیاتش را جوابهای مضحک گفته که موجب شهرت آن
ابیات گردیده چنانچه مجید در غزلی که مخاطب میرزا حلیم حکیم باشد
گفته است ای فدایت مجید شوشتری خاکپایت مجید شوشتری
زرکوب نیز چند بیت در این زمین گفته داخل غزل او کرده بر زبانها
انداخته از آن جمله است بسته بر خود بجای بازوبند خایهای مجید
شوشتری هوس بوسیدنش دارد در خلایت مجید شوشتری و در جای
دیگر میرزا مجید گفته وضع ناهموار باشد پاک طینت را گران از بلندی
چون بزیر آید نماید شیون آب جعفر زرکوب گفته از خرام آن صنم
تنها نباید از فرو آب میکشد اندازه یک غربال از رو بیشتر آب
چون برد حاصل کسی از وصلش که همچو آسیا میجهاند از فرو او در حالت
گردیدن آب یار پیدا کرده آزادی که داغم کرده است بشنو ساعت
بساعت بر انشس چون روغن آب دلبر زرکوب آن رعنا گل شیرین
نگاه همچو نرگس خورده از سوراخ کون در گلشن آب خلاصه میرزای مجید
مشار الیه دو سال قبل از این بهندوستان آمد تا حال بعجز در دیار
بخدمت نواب ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سلمه الله تعالی
بسر میبرد و نواب معظم الیه تفقدات بسیار نسبت بحالش فرموده میفرمایند
اکثر آنجا در راقم حروف می آید و صحبتهای نمکین میدارد لیکن انصاف

این با

است که بدفالی مراتب سخنوری انسانیست اما گاهی شعر در لوط
هم ازوی سر بر میزند محمد علی خان مظهر از امرای خاقان مالک رقاب
مغفور بوده
وصلة النون خواجه ناصر خسرو
جامع جمیع علوم ظاهر
و باطنیت در حکمیات و فقه و حدیث و تصوف صاحب دستگاه
بوده علوم غریبه را نیز خوب میدانسته است امور عجیبه ازوی بظهور رسیده
و ریاضات شاقه بسیار کشیده از جمله بیست سال میگویند که در غاری مکان
که در جبال بدخشانست معتکف بوده وی در اوایل حال از خدمت
شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره استفاضه نموده و گویند که با فارابی
مباحثه کرده و با شیخ الرئیس مواخات و خصوصیت ها داشته است
در زمان خود اهل غرض طعنها بوی نموده اند و طعن آن غلط است
زیرا که وی از عارفان کامل و اصلست گویند که در اواخر حال کثرت
ریاضت را بجدی کار رسانیده است که در ماهی یکمرتبه طعام میخورده وی
و وی را در تسخیرات و طلسمات مهارت تام بوده وفاتش در سنه ۴۳۱
واقع شد
آصف زمان صاحب اجل قوام الدین
نظام الملک
ابو علی حسن ابن علی اسحق باتفاق مورخین نظام الملک شیرازه
دفتر سلطنت آل سلجوق بوده سعادت ابدی حاصل کرده نام باقی
بزر و سیم فانی خریده در فضل و کمال و عز و جلال یگانه دوران بوده
در عهد سلطنت الب ارسلان بساط دولتش مبسوط گشت
و بزبان تیغ و ذوالفقار قلم اسم حیات اعادی دین و دولت

را از دهر روزگار ستر و صاحب السیف و القلم بوده جمیع امرا و ملوک سر
بر خط فرمانش نهاده‌اند جهان بوجود وی نظام یافت و شرح احوال
او در امور حسنه حقایق نگار در تواریخ معتبره بشرح و بسط تمام نگاشته‌اند
در سالی که از سن شریفش نود و شش مرحله طی شده بود بضرب کارد ابو طاهر
طاهر نامی که از فدائیان اسمعیلیه بوده بدرجه شهادت رسید و وقوع این واقعه
در عاشر شهر رمضان سنه ۴۸۵ و در آنحال چند بیت را نوشته بنزد ملکشاه
فرستاد مولانا احمد زکی هراتی نظمی تخلص میکرده بغایت عالی طبع
و بلند فطرت بوده او راست شعر ندیم خاک رهت گر بدر دوانی
چنان روم که دگر بر نگرد وانی محمد امین نجیب تخلص راست شعر
آنم که صبا بجان غم ما حضرت از آه پیاپیم فلک در خطر است از
آتش دوزخم مترسان که مرا سوز لبت که دوزخ هم از آن یک شرر است
نصر اسفراینی اسم پدرش احمد بوده محمد عوفی گفته که از فضلاء عظیم
القدر نیشابور است و از اشعار وی که تا غایت این دو بیت را
دریافته است شعر بماه ماندی اگر نبستی زلف سیاه بمهر ماندی
اگر نبستی مشکین خال رخانش را یقین گفتمی که خورشید است اگر
نبودی خورشید را کسوف زوال شعر شمس الدین نیازی راست شعر
یک نان بدو روز اگر بود حاصل مرد وز کوزه شکسته دم آبی سرد
مامور کم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد
مولانا عبد العلی نجاتی مشهدی بوده خواجه عبدی بیک میفرموده

ولوی نیز از

نویسی شیرازی در سلک محرران دفترخانهٔ شاه طهماسپ ماضی
مغفور انتظام داشته بغایت خوش طبیعت و عالی فطرت بوده در
سیاق حساب نظیر نداشته در جواب خمسه مثنویات خوب وارد
نویدی تخلص میکرده سام میرزای مغفور مبرور در تحفة السامی نیز
ذکر وی نموده مولانا حیاتی استرآبادیست در زمان اکبر بادشاه
بهند آمده بود و او راست از کیمیای عشقت بس شد زرد چو دودم
رنگ دگر گرفتم آن نیستم که بودم مولانا عبدالرحمن ثانی تخلص مشهور بمیر
کن از فقرا و اولیا و در زمرهٔ اصفیا بوده معیشتش از اجرت مهرکنی
گذشته و پیوسته بعبادات و ریاضات مشغول بود بسیاری از طالبان
راه حق از خدمتش بفیض موهبتش بمنزل مقصود رسیده هدایت یافته
اند روزی در حضور جهانگیر بادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بوده
اند مطربی این بیت را میخواند بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی جهانگیر بادشاه از امرا
و حضار مجلس معنی این بیت را می پرسید همگی خاموش میبودند مولانا
که در سماع بوده از سوال بادشاه اطلاع یافته در عین ذوق
و کمال شوق که در آن وقت بر مولانا غالب بوده رقص کنان
و دست افشانان نزدیک تخت آمده میگوید در یکی ایام اعیاد
هنود که اجتماع از ذکور و اناث باکمال آرائش و تقطیع بکنار دریای
جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق میرفته اند حضرت شیخ نظام

الدین اولیا از خانقاه برآمده تفرج آنجا می نموده اند اغلب بر زبان مبارک
شیخ می گذرد [illegible] قوم اشارات دینی و فنیاکاه [illegible] و در الوقت طایفه
شیخ پسر مبارک شیخ [illegible] بود و امیر خسرو دهلوی که از مریدان شیخ است
حاضر بود عرض می کنند که [illegible] اشارت کردم [illegible] کلاه و مولانا [illegible]
بر سر میز [illegible] که طایفه خود را [illegible] کنند تا به پادشاه بنماید که [illegible] شکل [illegible] کردن
طایفه همان و [illegible] زدن و قالب [illegible] کردن همان بوده حضار مجلس [illegible]
[illegible] هجوم آورده گمان بردند که غش نموده و جمعی [illegible] انگار [illegible]
[illegible] خود را بیهوش کرده است چندانکه [illegible] کردند بود مند [illegible] اطبا
را گمان آنکه سکته شده باشد فرق مبارکش را داغ کردند و پادشاه
از تخت فرود آمده سرش را [illegible] هر [illegible] که معذور [illegible] بود [illegible] نمود
اثری مترتب نشد آخر مولانا را در پا بوس گذاشته با هزاران [illegible] و آه
بخاکش سپردند و وقع هذا الامر فی سنه عشرین بعد الالف من الهجرة
النبوی مولانا را با شیخ فیضی مباحثات و مشاعرات بسیار بوده
و مکاتبات [illegible] فرموده اند از آنجمله در این مثنوی. خواجه نصیر الدین بن
قطب الدین سرخسی مجموعه کمالات بوده محمد عوفی و برادر [illegible] محمد
عوفی گوید که در سلک شعرای محمد ابن محمود سلجوقی انتظام داشت در
[illegible] ممدوحش در قلعه [illegible] محبوس بوده این رباعی را [illegible]
وی گفته ای شاه [illegible] بود [illegible] آمد [illegible]
از [illegible] خوانش آمد از محنتها [illegible] آمد از ملکشاه [illegible]

[illegible]

بهر نوع انس آمده صدر الاولیا شیخ نجم الدین کبری قدس سره اسم مبارکش
احمد بن عمر الخیوقی بکسر خاء معجمه و سکون یاء تحتانیه و فتح واو و
کنیت وی ابو الجناب بفتح جیم و نون مشدده و از آن جهه وی را
کبری لقب کرده اند که در اوان شباب در هنگام اشتغال تحصیل
علوم با هر که مباحثه کردی بر وی غالب آمدی فلقبوه بالطامة
الکبری ثم غلب علیه ذلک اللقب فحذف الطامة و القبوه بالکبری
و وجوه دیگر نیز در این لقب ذکر کرده اند اما مولوی جامی قدس سره
این وجه را رجحان داده و حکم بصحت آن نموده جناب شیخ از کبار
اولیای وقت خود بودند و در بعضی از حالات نظر ایشان بهر که
می افتاد بمرتبه ولایت میرسید چنانچه روزی در مجلس ایشان
ذکر اصحاب کهف میرفت شیخ سعد الدین حموی را که یکی از مریدان
شیخ بود بخاطر گذشت که آیا در این امت کسی باشد که مانند اصحاب
کهف فیض صحبت او در سگ تاثیر نماید حضرت شیخ بر خاطر او
مشرف شده برخاست و بدر خانقاه لحظه توقف نموده ناگاه
سگی در آن گذار رسید و بایستاد و دم لابه میکرد نظر مبارک شیخ بر وی
افتاد حالش متغیر و بیخود شد و روی از شهر برتافته بگورستان رفت
و سر بر زمین میمالید آخر کارش بجائی رسید که در هر جا میرفت
پنجاه شصت سگ گرد او حلقه میزدند و پیش او آواز نمیکردند
و بر هیچ نمی خوردند بعد از چندی بمرد حضرت شیخ فرمود آن سگ را

دفن کردند و بر سر قبرش عمارت ساختند خدمت شیخ در بدایت سلوک
دست ارادت بدامن ارشاد شیخ اسمعیل قصری زده بود و اتمام کارش
در صحبت شیخ روزبهان مصری قدس سره دست داد ابوالفضل این
مراتب در نفحات الانس مشروحاً مذکور است گویند که چون سلطان
محمد خوارزمشاه بسببی که در کتب سیر و آثار مذکور است شیخ مجد الدین
را که زبده مریدان و منظوران حضرت شیخ بود بدرجه شهادت رسانید بعد
از تنبه و تیقظ پشیمانی بکردن آورده و طبقی پر از زر سرخ در دست گرفته
بخدمت شیخ آمد و ظاهر کرد که بموجب مذهب ائمه شرع اسلام اگر قصاص
میخواهید اینک سر و اگر دیت میطلبید اینک زر جناب شیخ را احوال
دگرگون شد که چون مجد الدین بالقتل محو نمودی با اقبال تو بود و نیز تو و خلقی
از مشرق تا سر حد مغرب سر در سر این خون خواهند کرد آخر از اثر زبان الهام
ترجمان شیخ در ظرف معدودی چنگیز خان با سلطان محمد خوارزمشاه
علم مخاصمت برافراشت و بعد از آن عالمی علف تیغ بیداد او شد
چنانچه ابوالفضل این واقعه در تواریخ مبسوطه و مضبوط است چون کفار تتار بخوارزم
رسیدند حضرت شیخ بعضی از اصحاب خود را مثل شیخ سعد الدین حموی
و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان را فرمود که زود متوجه بلاد و اوطان
خود شوید که آتشی از جانب مشرق مشتعل گردیده و تا نزدیک بمغرب
خواهد سوخت چنین فتنه تا حال در بین امت سمت وقوع نیافته
بعضی از یاران در دفع آن بلیه التماس دعا نمودند شیخ فرمود که این

قضائیست

مقتضا نیست بروم و دفع آن بدعا امکان ندارد پس اصحاب گفتند
که اگر حضرت شیخ هم با ما درین سفر موافقت نمایند دور از الطاف
نیست شیخ فرمود که من اینجا شهید خواهم شد و مرا اذن نیست که بیرون
روم اصحاب ناچار وداع شیخ نموده متوجه خراسان شدند چون کفار
بشهر در آمدند شیخ یارانی که در خدمت او مانده بودند فرمود قوموا
علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله بعد از آن خرقه خود را پوشیده میان را
محکم ببست و بغل را از هر دو جانب پر سنگ کرد و نیزه در دست
گرفته بیرون آمد چون با کفار مقابل شد در روی ایشان سنگ می
انداخت تا از آن سنگها چیزی نماند کفار وی را تیر باران کردند گویند
در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود بعد از شهادت ده کس
نتوانستند که پرچم را از دست شیخ برآرند عاقبت آن پرچم را ببریدند
همانا مولانا جلال الدین الرومی قدس سره تلمیح باین سرگذشت
نموده از آنجا که میفرماید ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن
مفلسکان که بز لاغر گیرند بیک دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست
دگر پرچم کافر گیرند شهادت حضرت شیخ در سنه ۶۱۸ از هجرت واقع گاه در
عالم ذوق و مستی شعر هم میگفته انتهی حکیم نور الدین ظهوری از اعاظم شعرا
و اکابر حکما بوده است شیخ نجم الدین رازی المعروف بدایه از اصحاب
شیخ نجم الدین کبری است تربیت وی را حواله بشیخ مجد الدین کرده بوده
است در فتنه چنگیز خان از خوارزم بروم رفت و در آن اوقات

متفق بسیار و لعب بیشمار کنید شرح آنرا اول در مرصاد العباد
بتفصیل نقل کرده است در نفحات مذکورست که وی را با شیخ صدر الدین
قونوی و مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما اتفاق ملاقات
شد روزی در یک مجلس جمع بودند نماز شام در رسید حضرات
مخادیم از روی التماس امامت کردند در هر دو رکعت سوره
قل یا ایها الکافرون خواندند چون نماز تمام کردند مولانا جلال الدین
رومی با شیخ صدر الدین بر وجه طیبت گفت که یکبار برای شما
خواند و یکبار برای ما کتاب مرصاد العباد و تفسیر بحر الحقایق
از مصنفات اوست وفات او در سنه اربع و خمسین و ستمائه
بوده است در شونیزیه بغداد بیرون مقبره شیخ سری سقطی و شیخ جنید
بغدادی قبری واقع است مولوی جامی قدس سره نوشته که آن قبر
را نسبت بوی میدهند والله تعالی اعلم و این یک رباعی را مولوی هم
در نفحات از وی نقل کرده است شمع ارچه چو من داغ جدائی
دارد با گریه و سوز آشنائی دارد سر رشته شمع به که سر رشته من کان
رشته سری بروشنائی دارد نجم الدین حسن المشهور بشیبه و به الکفالت
فهرست مجموعه کمال و دیباچه شعبه افضال بوده حکیم نجم الدین محمود
ابن الیاس از اطبای حاذق و افاضل مدقق بوده تصانیف
خوب در علم طب دارد نجم الدین سمنانی از نوادر زمان و افاضل
دوران بوده نجم الدین زرکوب از اکابر محققان و اعاظم صوفیه بوده نجیب الدین

جم ۱۷ ف ۱ ن

جهی یار فانی از شعرای مشهور زمانست و الحق حسن کمالش در زیبائی
حسن و جمال و اشتهار بعد از کمال اسمعیل در عراق بعرصه ظهور آمد
صاحب حمید الدین نظام الملک بن عبد الحمید فارس میدان سخنوری
و مبارز معرکه بلاغت گستری بوده منشیان زمان و افاضل دوران
از کلام بلاغت نظامش استفاده و استفاضه مینمایند بلغت فارسی
و تازی تالیفات و ابیات خوب بعرصه ظهور رسانده ترجمه کلیله و دمنه
از دست شرفیات عظیم در روزگار یافته آخر بحسد ابنای زمان
در چاه محنت مدتها محبوس مانده بهلاکت رسید مداح سلطان
مسعود بن ابراهیم و خسرو ملک گردیده و در حبس این رباعی گفته
ای شاه فلک انجم بنشسته از تو روزیکه بود آنکه نشسته از تو خورسند
نه ز ملک و دولت بخدای من چون باشم به بند خرسند از تو
نظام الملک نصیر الدین ابی توبه قدوه وزرای کامکار و زبده فضلای
نامدار بوده خواجه نصیر الدین الملة والدین محمد بن الحسن الطوسی از
افاضل نامدار زمان و از علمای عالیمقدار دورانست شرح کمالات
و فضایل آن قدوه فضلا و زبده علما زیاده از آنست که در حوصله تحریر
تواند گنجید مصنفات و مؤلفاتش در حکمت و غیره مشهور زمان
و مدار علیه افاضل عالیمکانست اصل وی از قریه طوس که از
توابع شهر قمست بوده و همشیره زاده بابا افضل کاشی است قدس
سره که از فرق دانشمندان صوفیه است شرح حالات آن رئیس

الفضلا در کتب تواریخ مسطور است با هلاکو خان مدتها بسر کرده و در صحبت
پیوسته بوده حاکم بوده است عزتش در نزد هلاکو خان بحد کمال
بوده چنانچه روزی بوی گفته که مرا بخاطر میرسد که تعین احترام مینمائی
وازین معنی ممنون توام جهانبانان دانند که تو حشمت وجاه از
سلطان سنجر سلجوقی بیش نیستی و در زمره علم و فضل و کمال
بسیار از عمر خیام زیادهام سلطان سنجر عمر را بر تخت خود می نشانید
پس تو اگر احترام کنی سهل خواهد بود خلاصه آنکه جلالت شان خواجه
زیاده از آنست که درین اوراق نگاشته آید شیخ الرئیس ابو علی سینا *رباعی دارد*
که آن اینست ماییم بلطف حق تولا کرده وز نیک و بد خویش تبرا
کرده انجا که عنایت تو باشد باشد ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده خواجه
این رباعی را در جواب وی گفته ای در عمل خود بدیها کرده وانگاه
بر رحمتش تولا کرده بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده
شیخ نظامی گنجوی قدس سره اسمش نظام الدین ابو احمد و اصلش
از قم بوده لیکن مولد و موطنش گنجه است گویند قوامی مطرزی گنجوی
برادر او است شیخ مذکور از فحول شعرای زمان و اماجد بلغای
دوران است اگر از آغاز آفرینش الی الغایت حال سخنوری
مثل او بعرصه وجود نیامده آدم عالم فصاحت و نوح جهان بلاغت
است اکثر در عرب و عجم شعرای زبردست عالیمقدار بسیار
گذشته اند که هر یک در ملک سخنوری صاحب لوا بوده اند

لیکن دو

لیکن در فن مثنوی گوی ارشد و اعظم همه شیخ مغفور است گو در فنون دیگر
مثل غزل و قصیده دیگران را بر وی مرتبت باشد و حقیقت این
بیان بر سخندان روشن خواهد بود زباندانان زبانم میشناسند
سخن فهمان بیانم می شناسند حکایت میکنم از حسن یوسف
عزیزان داستانم میشناسند اگر اندکی از اطناب سخن بود از مثنویات
خمسه قلیلا درین کتاب بعنوان نمایش قلمی میکرد لیکن بیم رفت که
مبادا از فرط علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در کشودن آن کتاب
خاطر هرکرا تحریک از ابیات را ضبط نتوان کرد و تا آخر شدن
تمام خمسه درین تذکره نوشته شده باشد پس حواله بهمان کتاب نموده
تاریخ اسکندرنامه که آخر مصنفات است پانصد و نود و دو از هجرت
بوده عمر وی در آن وقت از شصت گذشته بود در گنجه مدفونست
شیخ نظام الدین خالد الدهلوی المعروف بشیخ نظام اولیا هادی ارباب
طریقت و قدوه اهل تحقیق است این عاجز هیچمدان با کدام لهجه و زبان
توصیف و تعریف آن قطب زمان را می تواند نمود و عالمی را
شرح کمالات و خوارق عادات آن مظهر جمال مطلق فرو گرفته
کتب و سفاین آفاق ازان مملوست از جمله در نفحات مسطور
است که شخصی براتی که مبلغی کثیر دران نوشته بودند گم کرد و نزد
شیخ آمد حالت اضطرار خود را اظهار نمود شیخ یک درم بوی داد که
این را حلوا بخر و بارواح شیخ فرید الدین گنج شکر بدرویشان

داده چون آن شخص آن درم را به حلواگر برد قدری حلوا در کاغذ پیچیده
باو داد چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات او بوده و از این مقوله خوارق
بسیار از آن بزرگوار در کتب و السنه خلق مسطور و مذکور است و راقم
حروف خود از تربت مطهر آن قدوه آفاق فیضها برده و بسیاری
از خلایق را که معروف احوال بوده اند از آن تربت مطهر دیدم که فیضها برده اند
حضرت شیخ مرید شیخ فرید الدین شکر گنج و خلیفه اوست و خلیفه وی
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بوده امیر خسرو دهلوی و خواجه حسن دهلوی
نیز از مریدان اویند نام مبارکش محمد احمد بن علی است و لقب او
سلطان المشایخ است در بدایت حال بمولانا نظام بحاث
محفل شکن ملقب و معروف بوده مقتدا و چند سال عمر یافت
و در سنه هفتصد و بیست و پنج روح پر فتوحش از قفس عنصری
بملاء اعلی پرواز کرده نظام الدین محمود قمری صفاهانی با کمال
اسمعیل و اثیر اومانی معاصر بوده نسخه اوحدی نوشته که دیوانش
دو هزار بیت بنظر رسیده است تخلص وی نظام است و لقب
قمری معلوم نشد که از چه راه است نظام الدین اعرج راست
رخ چو لاله تو خط عنبرین دارد بنفشه زلف ترا روی بر زمین دارد
خطاست زلف ترا شبه مشک چین گفتن که زیر هر شکنی صد
هزار چین دارد دلم فدای غمت کرد جان دگر چکند چو در
جهان دل مسکین من همین دارد درویش ناصر بخاری از

درویشان

درویشان صاحب کمال بوده گویند که بعد از زیارت مکه معظمه
که به بغداد آمد سلیمان را با اصحاب وی در کنار دجله که بسبب طغیان آب
آمده بودند دریافت در آن حال سلیمان انجم عرق الکف دجله
را امروز رفتاری عجب مستانه بود و بجهة امتحان اشاره بدرویش
ناصر کرد که مصراع دیگر را شما بگویید وی در بدیهه میخواند پای در
زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود سلیمان او را بجهة سلطان ولی
آورده بانعامات و عنایات مخصوص گردانید محمد ناصر میرزا از ندماء
سلطان حسین میرزای بایقرا بوده مولانا نادر مروی از مشکل پسندان
بوده او راست چو آب زندگی هر سو که آن آرام جان گردد سر
راهش چو گیرم از ره دیگر روان گردد مولانا صبری نام از ابهر بوده
تخلص او حیدری او راست سید نور الدین نعمة الله ولی اگر سالها
بنعت رفعت شان آن یگانه گوهر دریای آفرینش بردارم
غیر از عرق خجلت که از رخساره خاطرم فرو ریزد چه حاصل خواهد
داشت پس همان به که بعجز و قصور خویش معترف شده عنان را
در عهده وضوح گذاشته جواله شهب جهانگیری آن ولی کونین و قطب
دارین نمایم کتاب فضل تر آب بحر کافی نیست که تر کنم
سر انگشت و صفحه بشماری موطن صوری آن ذات مقدس قریه ماهان است
که واقع است در هشت فرسنگ کرمان در بدایت حال
در کوهستان بلخ چهل اربعین داشته و دست ارادت

به شیخ ابو عبد الله یافعی داده نسبت و خرقهٔ ارشاد شیخ عبد القادر گیلانی
قدس سره میرسد مولوی جامی ذکر وی را و ذکر شیخ صفی الدین اردبیلی را
و ذکر شیخ صدر الدین ولد شیخ صفی الدین را و ذکر شیخ زاهد گیلانی را و
ذکر شیخ محمد ابن شیخ زاهد را در نفحات نیاورده است بجهت آنکه ایشان
ظاهر التشیع اند و خاقانی را در زمرهٔ اولیا نوشته است و تحقیق
اثبات سوای صحابه پنج مبحث که اندک بمذاق انبساطیه و افعال ملا
نزار و دواعی از بنی آدای عصبیت که منافی حال اهل کمال است استشمام
میشود آن قطب زمان التصانیف عالیه در روزگار بیادگار است
و بعضی آنها با کلیات النفحات بنظر راقم حروف رسیده خوارق
آن شمس سپهر ولایت ناصح فیاضت در حیات و ممات بمصداق
حدیث شریف الاولیا لا یموتون هیبت ظاهر و عیانست و انحرف
بر ارباب بینش روشن و هویدا خواهد بود و شرح آن موجب طول
مقال میگردد در سنه نهصد و ست و هفت طایر روحش بآشیان
قدس پرواز نمود و مدت عمر شریفش هفتاد و پنج سال راقم
حروف در ماه ... زیارت مزار کثیر الانوار ایشان استسعاد یافته
است مولانا نعمی بعد از زمان سلطان حسین میرزا در عرصه بوده
و در است منکه باشم که تمنای وصال تو کنم مگر از دور تماشای
جمال تو کنم حافظ نرای از شعرای سلطان حسین میرزا است بسیار
متورع و پرهیزکار بوده سال از خلق انزوا گزیده بعبادت مشغول

لد

شد اسم وی سلطان محمد است از الوار بهری آمد سبب تولد انجا
مشهور به بهری شده لیکن لب مانده و لیکن علیه الغفران به
مهر سد مثنوی گفته مسمی بناز و نیاز مولانا نرگسی وی نیز از شعرای همان
عهد است با مولانا هلالی مشاعرات کرده بعضی اورا هروی و برخی
ابهری دانسته اند حکیم نزاری قهستانی از حکمای عالی طبیعت و فضلای
والا همت زمان بوده گویند در قهستان شیخ سعدی بخانه او وارد شد مدتی
شیخ را نگاهداشته کمال خصوصیت باهم کرده اند ثنائی گویند از سواد
بلخ است بدو و ثنائی تخلص کرده شعر جمال تو و آفتاب
هر دو یکیست خط عذار تو و مشک ناب هر دو یکیست سید نعمة الله
شیرازی از کاملان سلسلهٔ علیه صوفیه و واصلان انفس و آفاق بوده از خوان
فضل سید نعمت الله بابا نعمت عظمی بهره مند گردیده نسیم نفس روح بخش انفاسش
را در احیای قلوب مرده دلان خاصیت باد بهار و رایحهٔ کلام معجز
نظامش را در تربیت ارواح افسرده دلان تاثیر صبا در گلزار بوده
افسرده دلان حلب وی را مانند منصور بر دار زدند و این واقعه در سنه
هشتصد و سی و هفت بوده مولف عشقبازان سخن حق بجا میگویند
از کشته شدن سر دار اسلامت باشند لطف کاتب شیرازی راست ش
چون وی دل فروزت عار اسطرب شب با ما بنشین لیکن یک شب هزار
شب شب بابا نصیبی گیلانی از شعرای زبردست مشهور نامدار
روزگار بوده نصیبی و نوزنجی از فصیح زبانان و شیرین کلامان زمان بعض

مولانا نظمی در عهد سلطان حسین میرزا بوده از شعرای خراسانست مولانا
نظام استرآبادی وی نیز از شعرای مشهور آن عهد بوده قاضی نظام الدین
بسیار دانشمند و حمید خصال بوده از قضات شهر هری و معاصر امیر علیشیر
است این بیت از وست ع بدور روی تو ام بیت بیت میگویند
چگویم ای بت من هر چه بیت میگویند قاضی نظام الدین یحیی از افاضل زمان
بوده او راست ع زبهر خلق که ننگست نام شان بردن چرا مخالف قطعه
ننگ و نام باید که قاضی نظام الدین عثمان قزوینی بعضی وی را معاصر
انجای نوخان دانسته اند و بعضی گفته اند که ملازم حضور ارغون بوده بهر
حال مملکت نظم را منتظم داشته قاضی نظام الدین کاشی از افاضل
زمان بوده او راست ع گر تو نداری سر تو دشمن من خلق جهان
ترک جان گیرم و از مهر تو دل بر نکنم سید فضل نعیمی از محققان و
عارفان جهانست در علوم ظاهری و باطنی علم تفوق در عالمی افراخت
و در سایر فنون نیز الف مثل جفر و علم عزیمه و علم حروف و حروف
اسما و علم هندسه یگانه عهد بوده و درین علوم تصانیف عالیه دارد
که اکثر از آنها مشهور است جاودان کبیر و جاودان صغیر از آن جمله اند جمعی
از اهل دانش و سلوک سلسله ارادتش را برگردن و غاشیه
متابعتش را بر دوش داشتند معاصر امیر تیمور و شاهرخ میرزا بوده
حقیقت شهادت وی در کتب تواریخ مسطور است مولانا
حاجی نگاهی از ساکنان شهر هری بوده قاضی نور الله و جمعی از

زاده

زاده فاضل عجب بوده نور الله از ظرفای خبره هرات بوده آفرین بر آن جان طراز
دور است ● جانم فدای لاله عذاری که خنجم ای روی ماه سیاه که کاری
ان خنجم نور محمد از مردم هند بوده دور است ● ای زلف مسلسل که طراز
سرو دورنی تا چند بآزار من دل اشک کوشی مولانا نوری در دل صفت
نیکو خصلتی بوده نوری ... ● مجنستی که مرا با تو است میدانم
همین تو دانی و من دانم و خدا داند نوری رازی از اعیان زمان بوده
نوری ... را است معلوم نشد که از کدام تولیت نجاری بلخ از شعرای معروف
زمان بوده پسر مولانا سید عطا نجار است اثر یوسف نجاری از امیرزادکان هرات
بوده نادری سمرقندی در عهد همایون پادشاه بهند آمده و قصاید در مدح وی
گفته نادری تونسری را است ● منم که دردم از دم عشق نسبت دارد چون
نجابت که با من معامله دارد تو کرم پیرش غیری سراچه غم کرا لبری لب ...
ز حکایت و سینه پر از گله دارد نادری سیالکوتی از شعرای هندوستان و جوان
زمان بوده ... نامی را است ● ایدل بی یار زنا بود از لب بت وی چند
زار زنا بودنی از لب بت عمریست که یار رفت و جان یار و رفت تا کی
ای تن زار از زندگانی لب شب مولانا نامی شاگرد مولانا امیدیست نام
وی افضل بوده از اوایل شباب قریب باواخر در خدمت وی
بسر کرده و شهرت آن را یافته در تاریخ وفات امیدی گفته ●
نادر العصر امیدی مظلوم که بناحق شهید شد ناگاه شب بخواب من اندر آمد
گفت ای ز حال درون من آگاه بهر تاریخ قتل من بنویس آه از خون

تا حق یافتن آه میر محمد معصوم خان نامی از امرای اکبر بادشاه است در سنه ۱۰۱۲
وبر العنوان ایلچی گری بخدمت بادشاه مغفور شاه عباس صفوی و [illegible]
بود در اصفهان با حکیم شفائی و محمد رضا فکری و تقی اوحدی صحبت داشته
و از آنجا بتبریز بخدمت شاه مغفور رفته است وی اشعار بسیار گفته
و تتبع خمسه نیز نموده است همیشه سنگ تراشی همراه داشته که اشعار خود را
در هر جا بر سنگها نقش میکرده خواجه محمد صادق ناظم تبریزی بصفات حمیده
و اخلاق پسندیده مشهور بوده بهندوستان آمده تقی اوحدی نوشته که در سنه یکهزار
و سی و هفت در گجرات بخدمت وی رسیدم مثنوی گفته مسمی بنوروز و شهباز
مولانا نامی کشمیری از خوشنویسان نیز متخلص بوده نامی تخلص را نیز معلوم
نشد که از کدام نامی است نورای نامی اصفهانی بوده بجنبازی معیشت
میکرده از علوم متداوله بهره داشته و خطوط را خوب می نوشته در سنه الف
درگذشت عطا خان نامی از طبقه امرا اکبر است بهندوستان آمده
سیاحت میکرده در سنه یکهزار و سی و پنج درگذشت مولانا نامی
رائف است قطره برهم زدن و چشم سیاهش نگرید زیر لب خنده و
دزدیده نگاهش نگرید میکشد رشک مرا ور بعض میگفتم غافلان
را که جز نظاره چو ماهش نگرید مولانا طوفی اکبرآبادی از شعرای
عالی طبیعت بوده اشعار خوب از وی بر زبانها است در زمان
اکبر بادشاه بهند آمده در بنارس فوت کرده همانجا مدفون شد
مولانا طوفی وی نیز در هند بوده بهمدر العهد شیخ نامی از شیخ زاده های مهند

بوده او راست زلف که به حلقهٔ مشکین قمری داشت قائد
شب قدر مبارک سحری داشت شاه ناصر خواجه از سادات
شهر قم بوده در عنفوان جوانی بهندوستان همراه خانزمان بسر برده و باوی
در کشته شدن نیز همراه گردید خدا او را بیامرزد مولانا نادم گیلانی از
شعرای زمان بوده در زمان شاه عباس ماضی مغفور بهندوستان آمده
مولانا نظری مرحوم تعصب بسیار بوی فرمود خود را شاگرد مولانا نظری
منسوب می دارد بعد از فوت ملا نظری مرتبه او را گفتم در زمان شاه صفی
مغفور با ایران مراجعت کرده در اصفهان سکونت کرد بسیار خلیق و کریم
الطبع بوده اگرچه کم گو است لیکن اکثر اشعارش بلند و بحسب واقع شد در
سن هفتاد سالگی برحمت حق واصل شد در بیرون ولایت اصفهان
در فون شد مولانا ناظری مشهدی در زمان شاه اسمعیل مغفور ماضی بوده
او راست سحر زلف غنیم خبر نوش رسید که هرکه بد نکند هیچ
بد نخواهد دید حافظ گیلانی راست بند از دل نخود گشاده ام یا نبود
وز دست عنانش داده ام یا نبود سر در پی آن غزال دارد دل
من سر در پی دل نهاده ام یا نبود ناظر هروی دهانش هیچ بوده ملا
شاری مروزی در ریاضی ریاضت بسیار کشیده شاری تبریزی از شعرای
زمان شاه طهماسب مغفور ماضی و تا زمان شاه عباس ماضی
مغفور در حیات بوده اشعار خوب از وی بر زبانها است مولانا
نجمی شاعری بوده مولانا نجاتی گیلانی از شعرای زمان شاه عباس

مغفور ماضی صفوی بوده صاحب مثنوی ناز و نیاز است اگرچه راقم حروف
چنانچه در دیباچهٔ این اوراق اشاره بآن نموده که نقل ابیات
مثنویات مشهورهٔ شعرا کرده است لیکن چون این مثنوی از مثنویات
مشهوره نبود و از مولانا نجاتی هم بود بکر بدست نیامد لابد قطعه از قطعات
آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بضرورت تحریر نمود و آن اینست
کنند زنانخیز معقول تخم کام شود عرب یکتا تنبر بن کلام زن آتش هست یاقوت
عذارش گزند خال رخش تخت بالش سنبلک عجب تخلص شاعر
بوده نامش عبدالواسع است میر نجدی اصلش از یاران نجد است
مدتها در نجد بسر برده به نسبت وطن اصلی نجدی تخلص کرده و در سنه
هزار و ثلث و دو در قید حیات بوده شیخ صالح نداری از هم قند است
از رسوا شدگان کوی بدنامی بوده ندای معروف یزدی نقل از وحدی
نوشته که در هرات بوده ام بدیع توزنکی اصفهانی نقل از وحدی نوشته که در طفولیت
در هرات دیده ام از بد و نیک سخن مطلع بود شعر مکیف مولانا نذری
کاشی در زمان شاه عباس مغفور ماضی بوده و با میرزا احمد کاشی نجوا
داشته بسیار درویش و نامرادی بنسبت در سنه عشر و الف درگذشت
مولانا ضیاء نثری یزدی است نثر ... که درین که پیش بیرون
زاهر بیت المقدس تحفه زنار آورد مولانا نسیم نذری شوریده حال
و بتبرین مقال بود مولانا نسبتی مشهدی از شعرای مشهور زمان شاه طهماسب
ماضی مغفور صفوی بوده ملا شاطی نام شاعر است حرا

چه کار

چه کار بوصل تو بود اینهمه غوغا چرا غبار درم و آخر از رو نگاه غبار گردم مولانا
نصیری اصلش از عراقست در زمان اکبر پادشاه بهند آمد خواجه
نصیر الدین همدانی ابن خواجه محمود ابن خواجه حسن بیگ ست ابای او
از ملوک عجم اند که بعد از قضیه یزدجرد بهمدان توطن گزیدند عمرها اولاد ایشان
دران شهر معزز و مکرم زندگانی کردند کلانتری آنجا با آن سلسله تعلق داشت
در زمان اکبر پادشاه بهند آمد و مدتی با آن پادشاه بسر نمود و چندی با
قطب ملک بود اغلب که مولانا نصیری سابق نیز همین باشد که بعضی
دو کس دانسته اند نصیرای همدانی صاحب جمال و کمال بوده باصفهان
آمد در سلک طلبه علوم منسلک گردید بتحصیل علوم اشتغال نمود تقی
اوحدی نوشته که در اصفهان ویرا دیده ام بسیار خوش منش محاوره و بخشیات
و نکته سنج و هنرور بود غالبا که نصیری و نصیر الدین هر دو از او مذکور است
هم او باشد چه وطن و زمان و حالات اتفاق ابن مسکین نطقی بن غازی
بیگ تبریزی از سخنوران زمان بوده نظام ملا فردوسی از زبدهان
آخر روزگار بوده خواجه نظام الملک رازی در عهد شاه طهماسب ماضی
مغفور بوده گویند از احفاد خواجه نظام الملک ابو اسحق است این بیت
از وست ه نیکو شدن بکسب هر دم نه ممکن است بوجهل و بولهب
هم خویش پیغمبر اند سید نظام غزه از معمران عالم سخنوری بوده
میرزا نظام دست غیب شیرازی در عهد شاه عباس ماضی مغفور
بوده از سخنوران مشهور است دیوانش نیز از سی هزار بیت میرسد در سنه

یکهزار و سی و نه وفات یافت در مصلای خواجه حافظ قدس سره مدفون گشت
حکیم نظام الدین کاشانی از اطبای مشهور شاه طهماسپ ماضی مغفور
صفوی بود حکیم رکن الدین مسعود مسیح کاشانی خلف الصدق اوست
در سنه الف وفات یافت مولانا نظیری نیشاپوری اسم شریفش محمد
حسین است خاقان اقالیم سخنوری و سلطان ممالک بلاغت پروری
بود خامه دو زبان اگر با هزار زبان در توصیف جلالت شان وی با
یکزبان شود شمه از آن بیان نتواند نمود پایه سخن را بجائی رسانیده که شهباز
خیال را با هزار پر و بال در آن عرصه مجال پرواز نیست الحق از نوادر
زمان و از عجایب دوران است میرزا صائب مرحوم با آنکه سلیمان عالم
بلاغت گشته است در شان وی چنین فرموده ٥ صائب چه خیال
است شود همچو نظیری عرفی بنظیری نرسانید سخن را بسبب توسل و
اعتقاد بخدمت درویشان و عارفان زمان سخنانش اکثر بمذاق این
طایفه واقع شده در پختگی و شستگی و عذوبت و نزاکت و لطافت
و روانی بلاغت فصاحت اشعارش بحکمیست که مجال سخن نیست
دیوانش در همه جا مشهور و معروف غزلیاتش بر اشعار منش
امتیاز دارد و در اوایل عمر مولانا از خراسان بعراق آمد با نوائی
انجا مشاعرات نموده مدتها صحبت با ایشان داشته از انجا به
هندوستان آمد در خدمت اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه ترقیات
نموده بوفور مال و حشمت مستثنی گردیده ابواب فیض بر روی مردم

گشوده مبدا

گشوده بیدار شد و در احمدآباد گجرات در سرای ملک خود مدفون شد
تاریخ وفات اوست ع زد بنیاد رفت حسان العجم آه و این مصراع نیز
تاریخ است ع مرکز دایره بزم کجاست مولانا نظیری مشهدی از شعرای سخنور
زمان بوده میر نظام طباطبائی در کنبهایت گجرات می‌بوده او راست
از بسکه داد عکس رخت روشنی بدل حاجت نبود بچراغ دگر مرا
مولانا نظمی تبریزی نیز در زمان جهانگیر بادشاه در همانجا بوده نعمت الله [illegible]
لاهوری راست رباعی ای لیس بهار بگو از لب رنگین زیاد غنچه کشاید
هزار نافه چنین نعیم خیاط قزوینی در آخر عمر شاعر شد تخلص او وحدی و ویرا
دیده است از بام افتاده بود در آن وقت این رباعی گفته رباعی یک چند بقید
ننگ و نام افتادم عمری بزبان خاص و عام افتادم بد نامانرا ز بام می
افکند فلک طشتم چو نبود خود ز بام افتادم سید نعمت الله [illegible]
در زمان همایون بادشاه بوده از زهاد زمان و عارفان دوران است
میر معصوم [illegible] لب عرب شاه مشهدیست وی نیز در همان از هند بود مولانا نوعی
از کاشان بوده شیخ عبد النبی از شعرای مشهور زمان و لصفات
حمیده از اقران خود ممتاز بود در سنه ۱۰۲ العالم لقا ارتحال نموده نقیب خان
قزوینی از امرای اکبر بادشاه است بغایت نکته سنج و قابل و مورخ
بوده گویند از فرزندان دولت شاه صاحب تذکره است اکثر بوده نام
شاعری امیر نورالله رازی از بزرگ زادهای شاه طهماسپ ماضی
مغفور است تولیت زاده عبد العزیز مفوض باو بوده او راست

واکبر بادشاه

دست رقیب داشت بدست آن نگار مست * چندان بمن گذشت

بمن گریه داد دست * شیخ نور الدین هموزی تخلص وی نوری بوده

قاضی نور الله شوشتری از افاضل زمان و اعاظم دوران * طنطنه

دانشش از قاف تا قاف رسیده و صیت فضلش شرق و غرب

عالم را فرو گرفته * تصانیف عالیه اش در عالم مشهور و شرح جلالت

شانش در السنه جمهور مذکور است در عهد اکبر پادشاه در هندوستان

قاضی القضات بود آخر در سن هفتاد سالگی در عهد جهانگیر پادشاه بسبب

تصنیف کتاب مجالس المؤمنین بضرب دره خاردار بدرجه شهادت رسید

تخلص وی نوری بوده و در فن شاعری کمال قدرت و مهارت داشته

در جواب قصیده سید حسن غزنوی قصیده گفته * قاضی نور الدین محمد

صفاهانی مشتهر بقاضی نور از فضلای متبحر عالیمقدار روزگار است وی و

برادرش قاضی معز از شاگردان خواجه افضل ترک اصفهانی بودند در

میان مردم مشهور بقاضی حمار بوده تقی اوحدی نوشته که استحقاق

برادرش باین لقب زیاده بر خودش بود و گفته که وی برادر بنده ام که

سعی بسیار میکرد تا یکمصراع بگفت اما چنان مصراعی بود که گنجایش

هزار سال فکر داشت وفاتش در سنه الف و ده * نوری میلجانی

آفتاب طبعش تابان و کواکب ادراکش درخشان بوده * نوری لاری

از شعرای زمان بوده * نوری نیشاپوری دارد است * هلال خواست

شود حلقه در شب عید * ز دور لب خیالی و به بهم نرسید

نوری اردوبادی در عهد شاه عباس ماضی مغفور بوده نورجهان نام شاعره را ارادت داشت

ای اشک دمبدم رخم از گرد غم مشوی کین خاک بر جبین من از آستانه است

مولانا محمد رضا نوعی خبوشانی از شعرای زمان و سخنوران جهانست به هندوستان آمده در خدمت امرا و شاهزادگان بسر کرده مثنوی سوز و گداز و ساقی نامه او مشهور است در سنه یکهزار و نوزده هجری بوده در برهانپور برحمت الهی پیوست نوری صفاهانی در اوایل حال الوکشی میکرده معاصر مولانا حضوری قمی اصفهانیست و بعد از وی مدتها در قید حیات مستعار مانند هرزه گرد و لوند مشرب بوده مولانا ابوالحسن گویند قزوینی بوده نهال اقبالش در باغ تربیت عادل شاه در دکن پرورش یافته بود ناگاه بصرصر اجل از پا در افتاد پیچ نهانی فاضل فصیح ظریف بوده که ملاحت کلامش شور در عالم افکنده و عذوبت بیانش شکر در کام جانها اگنده نقلی اوحدی نوشته که اگر او را در خدمت امروز بکام غضب و نزاع شوهر خود خوانده

طلاق از تو گیرم تزار کنم بگو ای حسینک دو شوهر کنم یکی احمد تازه نوجوان دوم طالبی ترکمان جوان بآن نوجوان عیش و عشرت کنم بآن ترکمانش حوالت کنم

این بیت که بنام وفائی دنبهار دارد در تذکره سام میرزا باسم کلو عشقی شیرازی ضبط شده لیکن اغلب که از پیچ نهانی باشد و بر فرض تقدیر که از پیچ نوری باشد مفاد الفاظ مقتضی آنست که این بیت را به پیچ نهانی مسلم داریم چه زیبائی و استحقاق او باین بیت از دیگریست و کلو عشقی از اینقدر بذل مضایقه نخواهد نمود

آن بیت اینست خواهم که پای کشتهٔ هم کشتهٔ خود را تا دل بتو گوید
غم دیر شد خود را نهانی وی نیز از مستورات زنان و مؤمنات دوران است
همشیرهٔ خواجه افضل دیوان سلطان حسین میرزا بوده و بیر اوست اگر مهر
بقدر ذره لایزال برآید بماه و مهر رسد گر هزار سال برآید نهانی بعضی گویند
که دختر میرزا بابا کار کند است که در زمان سلطان حسین میرزا بوده و از نظم هر دو
اغلب که مراد یک شخص واحد باشد نهانی تخلص دیگر در هند بوده که این
بیت از وست از هر دو جهان مطلب من زلف نگار است در
مذهب ما سبحه و زنار یکی باشد مولانا نهانی صفاهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان
دوران است در تصوف و کشف حقایق یگانهٔ آفاق بوده نهایت ورع
و صلاح و تقوی داشته تقی اوحدی در تاریخ فوت او گفته است والحق
خوب گفته حیف که بُد از جملهٔ نیکان جهان فرد شد در دایرهٔ کون و مکان
تاریخ زندگیش ز بعد رفتن همیان نیکی ز جهان برفت و نیکی ز جهان اشعار
خوب و در روزگار از وی بسیار بیادگار مانده نیازی بدخشانی در زمان بابر شاه
در هند آمده در مدح میرزا یوسف خان گفته است فرزند رکوع بنو
وا میت تو ملک بتو در احجرهٔ ملک تو از گرم آفتاب محشر غمی نیست
کی جا بودم سایهٔ دولت تو تقی عصار نیازی تخلص در اصفهان عصاری
میکرده در زمان اکبر پادشاه بهند آمده قدری مانده مراجعت کرده او راست
دوست و شمشیر و دزه بخون میآید عالمی کشته ببینید که چون میآید
نعیم هراتی در هرات بشغل رفّالی مشغول بود صاحب دیوانست

واین بیت

تقی اوحدی نوشته که در هشت لکی در اصفهان بخدمت وی میرسیدم و با مولانا فانی نیز ذوالحجه
واقع شده یکصد سال عمر یافته در شهر رمضان سنهٔ الف در حالت سجده بیمرض والی در گذشت

و این بیت از وست ٭ مدام خانهٔ چشمم ز آب دیده خراب است
خراب چون نشود خانه که بر سر آب است ٭ نجف قلی خان از اعاظم امرای
زنگنه بوده در زمان شاه عباس ثانی و شاه سلیمان جنگهائی در آن
با جیوش اوزبک و بند نموده و آنچه راست افکارش از فلک اثیر
گذشت ٭ میرزا نور الله از اکابر روی دشت اصفهان است در زمان
شاه عباس ماضی مغفور بوده ٭ میرزا طاهر در زمان شاه سلیمان بوزارت
زی و غیره مخصوص بوده در همان عهد فوت شد از وراست ٭ شد
فروزان شد لب لعلش ز تاثیر شراب آری کار داغ میکند بر آتش یاقوت آب
میر باب از سادات همدان است در اصفهان سکونت داشته
امرای عهد شاه سلیمان مغفور پاس حرمت وی میداشته اند ٭ مولانا
عباس ناسخ از طبقهٔ اتراک بوده در سلک طلبهٔ علوم بسر آمده و
بزهد و ورع عمر گذرانید معاصر شاه سلیمان مغفور صفوی است این بیت
از وست ٭ هر کس که با خیال تو یکدم بسر برد بوی بهشت از
نفسهاش میتوان شنید ٭ ملا مؤمن تبریزی از اعزهٔ آن شهر و ملقب
بملا مؤمن ایمان و متخلص بنعمت بوده از تلامذهٔ آخوند ملا محمد محسن
در حکمت از تصوف بنهایت بهره مند بوده این مطلع منتخب از
قصاید اوست ٭ نه بینی روی دل تا روی دل با این و آن بینی
بنای خویش را تا خویشتن را در میان بینی ٭ نجیبا شیرازی بوده در زمان
شاه سلیمان مغفور فوت شد از وراست ٭ در کنار لاله رخساران

گلشن را دو مرد تا قیامت رنگ به احوال شبنم ببرم بابا سلطان
نوای قمی در زمان شاه عباس ماضی مغفور بابای تکیه حیدری خانه واقع در
چهار باغ بوی مفوض بود ملا سلطان نیشاپوری با حاجی محمد جان قدسی معاصر
بوده نجیبای استرآبادی از طلبه علوم بوده و در زمان شاه سلیمان در اصفهان
سکونت داشته او راست بیت غبار راه گشتم سرمه گشتم توتیا گشتم
بچندین رنگ گشتم تا بچشمش آشنا گشتم ملا ناظم هروی مجموعه کمالا[ت]
بوده در خدمت عباسقلی خان شاملو که در زمان شاه سلیمان مغفور
بیگلربیگی با استقلال هرات بوده سر دو خان قزلباش (?) کمال مراعات نسبت
بوی مینمود مثنوی یوسف و زلیخا را نظم نموده انحا نو الاشان (?) گفته و داد
سخنوری دران داده و در مدت چهارده سال باتمام رسانیده است
اگرچه شاعر از هم افضل و فایق مراتب سخنوری را در آن هم عبید (?) گشته
لیکن دران عجب می آید که بعد از مولوی جامی مرتکب گفتن آن قصه مشکل
و انبعضی عیبش هم روشنست چه آن قصه را از کجا میتوان آورد لیکن و ما قیل
اگرچه شاعران نغز گفتار ز یکجام اند در بزم سخن مست ولی با ماه بعضی
حریفان قرب چشم ساقی نیز هست طبیبی یکسان که در اشعار این
قوم ورای شاعری چیزی دیگر است همانا مثنوی مولوی با مغفور
نرسیده باشد یا این شیوه را از ولایتها لطف آمیز خوش است که از فرط بیحیای
در حضور مولوی جامی بعد از آنکه مولوی مرحوم مثنوی لیلی مجنون نظم فرموده
بود مذوی (?) نیز گفته و تفضیح خود نموده است هرگاه که لطف باوجود فوات

[illegible marginal note]

ولیم حمد (?)

و مصاحبت و نهایت بیباکی مرتکب حرکت گزای شود اگر ناظمای
مغفور بالبعد زمان و کمال سخنوری و مایه داری ارتکاب چنین امری
نموده باشد محل استبعاد دارد حق واقع اینست که مثنوی ناظما در
نهایت خوبی و استادی واقع شده لیکن بانجر بالاالتماس نموده باید
گفت که ندارد و آن اختیاری نیست بهر که داد ند داد اند

میر نجات

اسم وی عبدالعال است از سادات رفیع الدرجات حسینی
بوده در حسن خلق و وسعت مشرب و صفای طینت نظیر نداشته
تمام مردم اصفهان از امرا و فضلا و عموم و اعاظم و اعزه بافضل الغایات
در پاس حرمت و عزت وی میکوشیدند و مجالس و محافل خود را
بوجود ذی جود وی زینت و زینت می بخشیدند در سخن سنجی و نادره گوئی
یگانه آفاق و در خوش صحبتی و گو حکایه در عالم طاق بوده لطیفه های
نمکین و نقلهای شیرین از وی بر زبانها است از جمله روزی در خانه میرزا
طاهر وحید الزمان وزیر اعظم مهمان بوده وقت شام پسرهای میرزا
طاهر که عدیم اللحیه و صاحب جمال بوده اند بمجلس پدر در می آیند
میرزا طاهر از ایشان میپرسد که در کجا بودید عرض میکنند که در بام دیوان
خانه بدیدن عطارد مشغول بودیم پدر عالیقدر میپرسد که پس شما بانه
عرض میکنند که دیدیم و چون مشهور است که هر کس که بدیدن عطارد
هر کس که جمیع بند ملبوسهای خود را بکشد و آن رباعی مشهور عطارد
را بخوانند البته گنجی از مال و یا گنجی از علم بدست آن شخص خواهد آمد

لهذا میرزا طاهر بعنوان خوش‌طبعی میپرسد که بندهای آخوند را او اگر دید گفتند
بنا بر این پرسد که بند از آن زمره‌ای هم میرنجات مرحوم بگوید که آن‌را در وقت دیدن
مثنوی او انتخاب بند که میرزا طاهر و اهل مجلس را از این لطیفه انبساط تمام
رو نموده و از این مقوله سخنهای او بسیار است که ذکر آنها موجب طول
کلام میگردد خلاصه میرنجات مرحوم در سلک منشیان عظام شهنشاه ایران
یعنی شاه سلیمان مغفور منسلک بوده و در آن فن کمال مهارت
داشت اما در شاعری آنچه مردم باو گمان دارند نبود بلکه میتوان
گفت که چون فدلکه شعر بعد از زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر
و شوکت بخارائی و گردن میرنجات است چه زلالی و میرزا جلال
را در بعضی اشعار راه بوادی مهملات افتاده باعتقاد خود این روش
را نزاکت گوئی دانسته‌اند و حالانکه از فرط بیمایگی در بوادی غلط
کرده از منزل مقصود دور افتاده‌اند از عهده روش نزاکت بندی
ملا ظهوری ترشیزی بقوت طبع و زور مایه بر آمده و هر کس تتبع
او کند البته کارش بمهمل گوئی انجامد و میرنجات مرحوم ماورای روش
آنها طرز تازه اختیار کرده که نسبت طبع عوام سهل یعنی تابع روزمره
اجامره و اوباش و بازاریان گردیده بطرز لوطی گفتگوی ایشان بنای
شاعری را گذاشته است و چون اکثر خلق از دقایق مراتب سخنوری
محروم و دست فکرشان از دامن عرائس مجالس فصاحت و بلاغت
کوتاه است و بدانچه مطابق سلیقه و موافق طبع شان اتفاق افتاده باشد
راغب میباشند

راغب میباشند لهذا هر وقتی ازو غیبت تمام پیدا شد اکثر بهمان طرز
مایل گردیده اگر موزون باشند تتبع آن مینمایند و الا بخواندن و شنیدن آن
القسم اشعار قناعت میکنند و برخی دیگر از شعرای زمان مانند آقا
رضای امید که مخاطب بقزلباش خان بوده جمع دیگر باز که مثلهای
طرز زلالی و اسیر را علاوه طرز میرنجات نموده کوس فرخ فالی بهم
بام فضیحت مینوازند و اکثر احبا تا کسی خواهد که درین باب سخنی که خلاف
رویهٔ اعتقاد ایشان باشد با آنها بگوید بالطبع آزرده شده و بلکه دم
از خصومت میزنند ربنا احکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر
الحاکمین چون بحسب اتفاق سر رشتهٔ سخن باینجا رسید اگر خارج از سیاق
تحریر است بجهة اثبات مدعا و وضوح مطلب ضرور شد که از اشعار
جامع مذکوره چند بیتی بعنوان نمونه درین صحیفه قلمی نماید تا اگر کسی را در آن
سخنی نماید مخبس نماند از مثنوی محمود و ایاز زلالیست در توحید وزا
تبریزی بوده در زمان شاه سلیمان در خدمت شیخعلیخان زنگنه
اسم کرده او را لطف بصحبت زندهٔ او عنایت اوست
زهر دری که در آی گدای این کوی محمد صالح نوشته است
در زمان شاه سلیمان مغفور در اصفهان بوده و بتحصیل علوم و غیره
اشتغال داشته ناجی تبریزی گاهی شعری از وی سر میزده نافع قمی
در زمان شاه سلیمان مغفور بوده بطباخی اشتغال داشته آخر او از آن
شغل باز مانده بطباخی طبع مشغول شد تا رفته رفته این مرتبه

صحیفه

مغفور

از مطلع خاطرش سر زده بیت یک سر رشتهٔ وجود و سر دیگر عدمست
زین فرق میان این حدوث و قدمست نجابت مولانا عبد الرزاق
مغفور امل التماس میکنند که بیتی گفته ام و معنی آنرا نفهمم مولانا نجابت
قدس سره الشریف نوشت محمد طاهر نقشبند کاشانی چون در نقشبندی و
نقاشی مهارت داشته نقاش تخلص میکرده و در زمان شاه سلیمان
بوده نورای کاشی متخلص به نجیب والدش محمد حسین نام داشته و در سلک
بزازان میبوده در زمان خاقان مالک رقاب مغفور بمنصب ملک
الشعرای ممتاز گردید اقرانش از راه حسد تیغ زبان خاطرش را
آزرده اهاجی رکیک او را کرده بر زبانها انداختند خلاف طبعش
در اثنای نظم خالی از قدرت و لطفی نبوده مونس از مردم فارس بوده
در زمان شاه عباس ثانی بهند آمده باز مراجعت بایران کرد
و باز بهند آمد و در انجا فوت شد تخلصش نسبت و اشعارش اینست
بیت در انجمن که امروز شور بلبل بود مگر فتیلهٔ داغم ز غنچهٔ گل بود
راجا متخلص به نقاش همشیرزادهٔ ابراهیم خوشنویس مشهور است
در اوایل حال نقاشی میکرده محمد حسین نورس دواوین نسخ
خوش می نوشته و در اوان شباب باصفهان آمده میرزا صائب مرحوم
منوط احوالش می بوده است این بیت از وست بیت آنکه محراب
دو عالم گوشهٔ ابروی اوست در دل هر ذره پنهان آفتاب روی
اوست نزهت از مردم دامغان بوده او راست بیت نشانه

دلی

دست نوازش به زلف یار کنند که اره بر سر دلهای بیقرار کنند ملا
نشاط دماوندی اسمش حاجی محمد است و گاهی به زبان هم تخلص میکرده
در زمان شاه سلیمان مغفور وفات یافت قاضی میرنام از اهالی بخارا و
قضات آنجا بوده در خدمت عبدالعزیز خان بسر میکرده ملا تجلی بخاری
در خدمت امام قلیخان می بوده بعد از فوت او به بلخ آمده درگذشت
آقا حسین ناجی در علوم ظاهری و فن شعر و انشا دستی و خط نسخ و شکسته
تعلیق خوش می نوشته مدتی در خدمت عالمگیر بادشاه داخل منشیان
بوده آخر در ایامیکه آن بادشاه مغفور متوجه تسخیر دکن بود در خفت دار
الخلافه در سال فتنه بتولیت مزار فایض الانوار خواجه قطب الدین
بختیار کاکی قدس سره العزیز باو مفوض گردید و همانجا درگذشت
محمد نوف شاه احوالش معلوم نیست دیوانی مختصر دارد ازوست
چنان گداخته ام از عکس خویش آینه را که جوهرش چو خس از آب می
توان چیدن مولانا نورالله گیلانی گیلانی از اکثر علمای زمان بجامعیت
و وسعت مشرب و اخلاق کریمه ممتاز بود در علوم ادبیه و فقه و حدیث
و کلام استحضارش به مرتبه ای که احصای کمالاتش بیرون از حیز
کیف و کم مینمود از چاشنی فقرش کام جان طالبان عارف
شیرین و از افادات علیه اش صیقل مرآت قلوب ارباب یقین
ادراک صحبت بسیاری از اعاظم هر فرقه نموده اکتساب
همه سعادات فرموده بود در اوایل شباب از بلده طیبه لاهیجان

که مولد آن علامهٔ زمان باصفهان است و در کمال صفا روزگار می‌گذرانید
تا در بین اوقات مخاصمه ازوار السلطنهٔ مزبوره بیرون رفته متوجه
عتبات عالیات نجف اشرف و کربلائی معلا گردید و در آستانهٔ سید
الشهدا علیه السلام مجاورت اختیار کرده و بعد از هفت سال انتقال بملکوت
اعلا نموده در جوار آن روضهٔ مقدسه مدفون گردید بسیار خوش صحبت و
سخن رس بود و گاهی حسب الاتفاق بیتی موزون می‌نمود از آنجمله است

عرق چو از رخ آن گلعذار لبریز و ریزد ستارهٔ فلک افتان و لرزد و ریزد

محمد علیخان متخلص به نزار ولد واصلان خان اجداد ایشان از
امرا زادگان گرجستان بوده‌اند در ایام سلطنت صفویه حشرهم الله مع
ائمة الطاهرین رسم بوده که هر سال والی گرجستان هفت طفل از
اعیان آنجا را برسم پیشکش از طرف والدان ایشان برکاب
اقدس می‌فرستاد و گاهی بوده که فرمان صادر می‌شد که طفل فلان
امیر را روانهٔ رکاب نمایند و اینجماعت را بشرف اسلام مشرف ساخته
بخواجه‌سرایان درگاه معلا سپرده می‌شدند که لالگی ایشان نمایند و
معلمان معین بودند که شب و روز متوجه درس و مشق و آداب
سلطنت و خدمت و گفتگو و سایر کمالات ظاهری ایشان در
اندک زمانی مستجمع کمالات می‌شدند و بعد از آن حسب الامر
اقدس از جاهای که گفته ایشان بودند که از صباهای امرا و گاه
از پرستاران حرم محترم معاد رجات با ایشان مرحمت می‌شد

و بمناصب مناسب

و بمناصب مناسب و بخلعت و انعام و مواجب و نوابین سرافراز
گشتند و مامور بخدمات حضور معلی و سرحدات ممالک دیگر شدند
تا هر یک رفته رفته بحضور رسید و جوهر خود بوفا فتوحات نموده بعضی از آنجمله
بمراتب عالیه و مناصب بلند مثل قوللر آقاسی گری و دیوان بیگی گری و توپچی
باشیگری و بیگلربیگیهای عمده سرحدات رسیدند از جمله اجداد محمد عیسی
خان مرحوم مزبور که والدش بمنصب عظمای دیوان بیگی گری سرافراز بود
و همچنین اسلاف و ورثه بمناصب عمده مفتخر گردیده بودند از جمله بیگلربیگی
گری قندهار و همچنین از اجداد امی اوست که ذو الفقار خان مرحوم مشهور است
بیگلربیگی قندهار بوده که با سلطان دارا شکوه بن سلطان شاهجهان و
عالمگیر پادشاه بن شاهجهان که از طرف پدر کرّه بعد اخری بتسخیر قندهار
مامور شدند مصاف نموده و سلطان دارا شکوه دو سال پی در پی
رفته و هر روز که در قدرت قوتش بود بکار برد پا بنیل مقصود
مراجعت نمود بعد از آن سلطان اورنگ زیب که در هنگام
سلطنت بعالمگیر پادشاه ملقب گردیده بود و در سن کوچکتر
از سلطان دارا شکوه بود سعد الله خان وزیر شاهجهان را همراه
برداشته در خدمت پدر بتعهد شکست رفته بود یکسال و کسری بعد ها
بکار برده آن نیز بصعوبت برادر بزرگ مراجعت نمود و تفصیل
این احوال در تواریخ مذکور است خلاصه اگر محمد عیسی خان مرحوم
در عهد خاقان مالک رقاب مرحوم جنتی به بیگلربیگی گری استراباد

بیگلربیگی

سرفراز نسل وحیدی به بیگلربیگی هرات هم سربلند گردیده بود با جماعه اوزبک
مصافهای مردانه داده بوده بالاخره در ایام محاصره بمنصب توپچی باشیگری
سرافراز شده و در همان ایام که خاقان مالک رقاب مغفور سلطان صاحبقران
را ولیعهد فرموده بجهة آوردن سپاه بکمک محصوران اصفهان بسمت
آذربایجان فرستادند از امرا محمد علی خان مرحوم را همراه کردند بجهات چند
که تفصیل آن خارج مقام بلکه تفضیح احوال خاص و عامست در رسانیدن
کمک تعویقی واقع شد و کار محصوران بانجا رسید که رسید امرا و سپاه مجتمع شده
گفتند جهانرا از سلطان نباشد گزیر شهی کو سزاوار تاج و سریر کرا بنده
باشیم و گردن نهیم کرا تاج و دیهیم و افسر دهیم چون کار خاقان مالک رقاب
بانجا رسید و تا حال کار از آب مالتبع بود الحال خود دیگر عذری نماند و بدون
پادشاه مملکت و رونق کار و بار متعذر است باید که سلطان صاحبقران
جلوس فرمایند و سلطان صاحبقران از فرط اندوه والم و ثقل احوال پدر
و برادران و غیره و هم خوار آداب پدر بزرگوار را نیز رعایت نموده راضی
نمیشدند بالاخره خواه مخواه به تکلیف امرا و دولتخواهان در دار السلطنه
قزوین جلوس فرمودند و محمد علی خان مرحوم بمراتب عظیم سرفراز گردیده
چنانچه وزارت و جمیع مهام ملکی و مالی بایشان مرجوع گردید بخطاب
اخوی ام محمد علی خان شاه آصلانی ممتاز گردید و حضرتش ملجای خاص و عام
می بود و بعضی فتورات نیز گاهی با حوالش راه یافت چنانچه از بحر منیر
تنزیل هم واقع شد و باز ترقی نمود و خلاصه تمام عمر را بعزت و آبرو گذرانید

متزلزل

تنزلش شرفی بهم امرای عظام داشت بعد از فتح اصفهان به بیگلربیگی
گری کوه گیلویه سرافرازی یافت چون آن منصب لایق شان عالیش
نبود بعد از اندک زمانی از آن شغل معزول و به بیگلربیگی کل فارس
سرافراز گردید الحق دران مملکت روزگاری خوش بسر برد و سپاه و رعیت
از حسن سلوکش راضی و شاکر بودند بعد از وقوع احوالات مشهوره و
معطل شدن سلطان صاحبقران از شغل سلطنت و جلوس
عباس میرزا بسریر سلطنت حسب الصلاح شهنشاه دوران و دهقان
ایران که دران ایام وکیل مطلق و نایب مناب سلطنت بودند ایلچی
گری هندوستان مامور شد انمرحوم نیز اینمعنی را فوز عظیم دانسته وکفارهٔ
بجوئی اغتنمت شمرده راضی باین امر شد کوچ در کوچ متوجه هندوستان
شد و بشاهجهان آباد آمده به تبلیغ رسالتی که با لب نمود اگرچه بادشاه
خواهش داشتند که او در هندوستان مانده قبول ملازمت و
نوکری دودمان تیموری نماید لیکن از انجا که علو طبع آنمرحوم بود نتوانست
که طبع خود را باین ذلتها که طبع جنس ما را ضعیف نماید رخصت حاصل
نموده مراجعت نمود و در مشهد مقدس بجوار رحمت ایزدی پیوست
را با بیرام بیرخان معز الیه مذکور باکثر صفات حمیده آراسته و پیراسته
بود از جملهٔ لطیفت همت و کوچکدلی و حسن خلق و تواضع و ادب
و حیا و مروت و رحم و صاف دلی در امثال و اقران خود ممتاز
و انگشت نما بوده با عدای خود در کمال شفقت میزیست لهذا از

عنایت ایزدی همیشه محفوظ و در عالم بیان فی بود طبعش بطرب بسیار
مایل و در موسیقی استحضار کامل داشت هرگز مجلسش بی ندیم و مطرب
و شراب خالی نمی بود اکثر از طبقات خلق نواله خوار خوان احسان او
بودند بخصوص اهل علم و در حکومت شیراز از شرب خمر تایب گردید
و بعد از آن هرچند که سلطان صاحبقران مرحوم بخوش و ناخوش خواستند
که مرتکب این امر گردد راضی نشد چنانچه یکروز در عالم مستی حکم
قتلش فرمودند گردن گذاشت و قبول نکرد و توبه ایشان از امور
عجیبه بود زیرا که بحدی عادت شرب داشت که لحظه بی آن بودن
بروی دشوار میگذشت بلکه مریض میشد آخر چنان مردانگی در
ترک آن از ایشان بظهور آمد که عالمی متحیر شدند بعد از توبه قدغن
بمرتبه بود که در شیراز مجلس علانیه نتوانست مرتکب شرب خمر
گردید چنانچه پیش ایشان معلوم میشد که کسی ارتکاب نموده کویم که باشد
بدون قتل و لنق نخدید امکان نداشت که درست بهم وارد اگر چه
در تمام عمر مرتکب قتل نگردید و کل بضرورت دو سه مرتبه که علاج را منحصر
درین دانست صحبتش بمرتبه روح افزا و دلکش بود که اگر ماتم زده
نخندیدنش دیر نشستی بمجرد مکالمه اندوهش مبدل بسرور میگردید با این
حال بمرتبه ابهت و جلال داشت که در مجلس کسی دیده شوخ بود
و الحقیقه انسان جامع اضداد میتوان گفت باراقم حروف
نظر بخصوصیاتی که از ابا عن جد فیمابین تحقیق داشت کمال لطف و

نوازش

نوازش پدرانه بیشتر بود از فوت آنحضرت هم و اندوه سخت وارد خاطر احقر
گردید از غرایب حال اکبر با کمال شجاعت بعضی نا انصافان متهم
بجبن میدانستند و راقم حروف را اکثر اتفاق افتاد که در معرکه
عظیمه ملاحظه احوال ایشان نموده الحق نمونه رستم و اسفندیار بود
لیکن حق آنست که در طریق جنگ آئین سپاه که عمده هنر سپهسالار است
چندان مهارت که بایست نداشت و غیرت هم در دل سپاه
چندان نبود و توقف در جاهای که شتاب طلب بود از حد
میگذشت چندانکه کار از دست میرفت و فقیر درین خصوص
مکرر با ایشان معارضه مینمود آخر معترف میشدند لیکن نیز جوانی و فکر حرف
فقیر بوقوع می آمد و معهذا آنچه میکرد و هم سپاه از ایشان صفت
ایشان متکفل بودند در فنون سپاهیگری سرآمد مردم کار خویش
و در زور و قوت از رستم و سام بیش بود با آنکه سن شریف
از شصت تجاوز داشت دو پهلوان کشتی گیر با ایشان را در
هنگام ایستادن از زمین جدا نمیتوانستند نمود و فنون کشتی را
تمام مستحضر بود در شعر و حفظ هم اکثر در هیچ حال ورزش را موقوف
نمیکرد و بعد از نوبه شراب مایل به گفتن شعر گردیده گاهی سخنان
خوب از خاطر شریف سر میزد از آن جمله این دو بیت از آنحضرت
در خاطر بود ثبت نمود که رفیق منی ای درد و بلا بسم الله
شغل وادی عشق بیا بسم الله ای اجل جنید چنین دور سرم گردانی

عازم عالم مسکنت از دور و مبالغ الله مرتضی قلی خان نامی کسعدلو والد مرحوم
ساروخان قورچی باشی است ابا عن جد این سلسله علیه از امرای ذوی
الاقتدار قزلباش و مورد عنایات و مراحم پادشاهان ایران بوده
فرق عزت بفلک اعظم رسانیده‌اند الحق از اوایل دولت صفویه تا انقراض
آن دولت علیه از این سلسله بلکه از این طایفه سر موی انحراف در اخلاصمندی
و جانفشانی ظهور نیامده این سلسله از طلای ناب است که اینجانب تمام افشار
دولتخواهی و نمک حلالی شان آزاران گذشته که به تحریر و تقریر درآید خان
معزالیه مرحوم در هنگامیکه خاقان مالک رقاب مغفور در قزوین نزول
اجلال داشتند با ایلچی روم معمور روانه شده بود از لطف اوردن
خاقان مالک رقاب باصفهان و حدوث واقعات مشهوره و
جلوس صاحبقران از قزوین از روم مراجعت و بملازمت سلطان
صاحبقران مشرف گردیده بمنصب عظمای قورچی باشیگری بالاار
والاستحقاق مفتخر و سرفراز گردید آنشان جلالش را آسمان بوس میداد
الحق رحمت خدا بود در میان خلق دوست و دشمن آرزو در حساب
و خاص و عام از الطافش کامیاب می‌بودند از جواهر کرم نقوش
جهان زیرکان چون صدف گشاده دهان مستجمع جمیع صفات
حمیده و جامع همه کمالات پسندیده بود با کمال شجاعت و بهادری
که السعیم و اسفندیار غاشیه دارش بودندی خورشید جمالش نیر نور
ورع و صلاح و قامت استعدادش بتشریف لطف زهد و تقوی آراسته

و چه راست از صحبت دانش بازار ارسطو که سالها از آوازه ادراکش
طنطنهٔ افلاطون برپا بودی سلطان صاحبقران دران ایام حسب
اقتضای سن و حصول اسباب و تحریک محرکان هر روز نادو شیخواره که
عشا الانفعال مرتکب مناهی و مشغول عیش و طرب بوده از کارهایی که
در پیش داشتند غافل می بودند و خان معلی الیه هر بار از فرط غیرت
و دانای شب و روز چون ماهی در تابه بیکلا اخت و پیوسته سعی
در تغییر این مجامع و رفع این اسباب و زجر دیو سیرت محرکان مینمود
و همیشه مخل این اوضاع گردیده عیش سلطان صاحبقرانه منغص
میداشت شنیده شد که یکدو مرتبه در حضور اقدس دستار بر زمین زده
گریبان چاک کرده بود که پدرت و جد امجدت و ناموست محبوس و کفته
و گرفتار افاغنه اند و ملک بر باد رفته پدر و رعیت و سپاه شب و روز
دیده انتظار در راه دارند که رفته الشان را از دست عبادی نجات
دهد و از طرف دیگر رومی عساکر بحد و حصر تعیین نموده که ملک آذر
بایجان و تا هم بجای دیگر توانند متصرف در آورند و از طرف دیگر
سپاه اروس آمده گیلانات را متصرف شده اند و همچنین
لشکری کشروانرا متصرف شد و الوس خراسان بخود داشت
و تو بخاطر جمع نشسته شرب و عیش و مناهی دیگر مشغول اینکه
خوری بر تو حرامست تا کار شاه به چه رسد لازمست که شاه
ورخت سیاه ماتمیانه بپوشی و زره از بر بیرون نکنند و بر فراش

نخوابی و نان سیر نخوری و آب سیر ننیاشامی و نخندی تا پدر و برادران
و ناموس و عیب را از دست دشمن خلاص نکنی و ملک را قرار
ندهی و معاندانش مکرر غائبانه در خدمت اقدس عرض میکردند
که این دیوانه است اینهمه کدورت که در خاطر مبارک هست باین
تدبیرات رفع اینها کرده میشود و الا خدا نخواسته موجب دق و امراض
مهلکه دیگر میگردد و اینها را از راه جهالت اینقسم سخنان عرض میکنند
و طبع اقدس نیز راغب اقوال اعادی بود که اذا اراد الله شیئا
هیی اسبابه بالاخره شبی که در روز آن باز از مقوله گفتگو شده بود
سلطان صاحبقران در مکان اسمعیل آقای خواجه سرای گرجی
جبادار باشی مردود ملعون که از جانب خاقان مالک رقاب
لاله سلطان صاحبقران شده بود بدستور معتاد مشغول شرب شده بودند
و در آن هنگام یکدو کس دیگر از اعاظم اتباع اسمعیل آقای مردود بودند
سخنان چند بعرض رسانیدند که در عالم مستی خاطر مبارک متغیر شده
از مجلس برخاسته و مردم را از همراه آمدن منع کرده بر سر دروازه
انمکان به تنهای درآمد یکی از غلامان شاه سر برخورده فرمود که
برو و سر مرتضی قلی را بیار آن غلام متحیر میشود که کدام مرتضی قلی را میفرماید
باز دوباره تاکید نموده غلام مزبور عرض کرد که کدام مرتضی قلی را شاه
فرمود آن مرتضی قلی که بی ادب است و خاطر ما را می آزارد غلام دریافت
نمود بخانه مرتضی قلی آمد در آن وقت ایشان مشغول نماز بودند عرض
کردند

عرض کردند غلامی از غلامان شاه آمده کاری دارد انجوم گفت که برای
بیرون سرم آمده است بطلبید غلام حاضر شد و عرض کرد که چنین امر کرده است
بغلام گفت که چهار رکعت از نماز من باقیست بتوانند شد که مهلت
بیابم تا ادای نماز فرموده نمایم غلام عرض کرد که من خود لاعلاج لیکن البته انقدر
درنگ میکنم شاید که در بین این خلاف حکم هم برسد خان انجوم ادای
رکعات اربعه را نموده بود که بندگان اقدس از عقب غلام
فرستادند که زودی آن شخص را بیاورید و خود متوجه مجلس شده فرمودند
که سر مرتفضی شما را طلبیدم محمد عطا خان مرحوم نیز در آن مجلس حاضر بود
اکثر جمع او را نیز در نخر یک قتل او شریک میدانستند لیکن مرحوم
محمد عطا خان در حضور راقم حروف درست بیان کرده است که من
سعایت قتل او نکردم بلکه همان عبث کسر بقدم شاه کلاه گشتم
والتماس بسیار کردم که عفو فرمایند چنانچه عفو فرمودند همان لحظه عرب
تمام بیرون دویدم چند سوار و پیاده متعاقب یکدیگر دوانیدم لیکن
از انجا که اجل انجوم رسیده بود بمجرد زدن کردنش آدم فرا رسید که کار از
کار گذشته بود و شاه را افسوس بسیار خورد مکن مکن که ره جور را
کناره نباشد مکن مکن که پشیمان شوی و چاره نباشد فکر شعر را مزید
سایر کمالات فرموده بسیار خوش فکر و درست شعر است در
روز عید غدیر خم در مجلس خوانند که ار روز بهنگام ایلچی که شکسته قلیانش
شکسته بوده ست بدیهه این رباعی را گفته بود پاشایان روم از طبع وقادش

منتخب سلیقه بودند ○ این بیت گلزار صفا میشکفت و بین شاخ
گل از ناز که رنگت شکست ناقی سر ساقی سلامت باد ا در عهد عزیز
خر اکبر شاه شکست ○ محمد رضا نایب تخلص میکرد اکثر شعر مسلکیف
اما انچه سلیقه مستحسن و منتخب بود چون طبعش شعر مبتذل تمام دا
طرفهای وقت از زبان او عاجز بودند عدم مبالاتش بحدی رسید که غم
دنیا و آخرت هیچ نداشت انقطاع از دوست و بسیار لطور گفته
ناله میدانست که در سینه ما جا نگرفت رفت و بر گشت اسیر که دنیا
نگرفت ○ میرزا عبد الرزاق تبریزی نشاء تخلص داشت در خدمات
دیوانی صاحب رشد و در سرکار مرحوم مرتضی قلی خان قورچی باشی معظم له
و برادرش محمد قلی خان مرحوم مباشر خدمات کلیه بود و بعد از آن در سنین
ازمنه در خدمت قهرمان ایران تصدیات نموده بمرتبه مصاحبت
رسیده مستثنی شد که در این اوقات فوت شد طبعش در مرتبت نظم
خالی از نشاء نیست ○ میرزا محمد بیگ نکهت کلانتر دار الامان کرمان
و شخص فهیم کاردان بود آخر خرمن حیاتش را برق غضب قهرمان ایران
سوخت از اوست ○ بخضر رشک میبرد کاب زندگی دارد یاد حلال
که او ناب زندگی دارد ○ شاه قاسم ناجی تولدش در مشهد رضوی
سلطه سال بود که در هندوستان آمد بود بعد از سیر کشمیر و سیر
خوبان بنارس که ضرب المثل هندیان است رخت عزیمت بسته
پس از مدتی باز آمده در شاهجهان آباد ساکن شد برهان الملک مرحوم

یکم از ا

تکیه از برای او بر روی نهر که از درخانه اش جانب ساخته بود و بعد از
برای او مقرر کرده بود شش هفت سال قبل از این عزیمت لکهنو
نموده در اکبرآباد به رحمت ایزدی پیوست الفقیر تجربه دیگر خوش صحبت
و ساده دل و افتاده بود که وصف نتوان کرد عادت مفرط با افیون
و قهوه و قلیان داشت اگر در آنها اندک تفاوت یا در حاضر کردن آنها
اندک تاخیری واقع میشد تندیهای تمیز میکرد میرزا زین العابدین اشرف
ولد مرحوم میرزا عسکری مستوفی سرکار خاصه شریفه است خود نیز قبل از
محاصره اصفهان بخدمت استیفاء مازندران سرفراز گردیده چندی
مباشر آن امر بود ذات شریفش مجموعه کمالات ظاهری و باطنی
است خصوصاً در حسن خط مشهور و مسلم جمهور است شکسته را بسیار
خوش می نویسد و در آن مهارت تمام دارد و با کثر علوم مربوط و بسیاری
از مطالب حکمت آشنا است تولدش در اصفهان شده و بالفعل
نیز در همان شهر مشغول عبادت و استفاده میباشد و بعضی از اوقات
خاطر را بترتیب نظم مشغول میدارد فاضل نظام الدین خوانساری
مولد و منشای وی قصبه مذکوره است در اوایل شباب
بشوق تحصیل کمالات باصفهان رفته در مدارس آنجا اختیار
سکنی و استفاده از خدمت علما نموده بسبب حسن سلیقه و استعداد
رتبه موهوب یافته در خلال تحصیل هنگام فرصت را بجهة ترطیب
دماغ و تنشیط طبع بصحبت شعرا میگذرانید بعد از چندی بحب

تقدیر جلال خرم آباد دارم بنیاد که مسند دولت والی لرستان قباد
اقبال در آنجا متاهل بوده حسب الخواهش آلهی آنجا اشتغال قضا
رضا داده بمجالست عبادت مشغول گردید بسیار فقیر مشرب و لطیف
الطبع بود شعر بسیار مربوط و بفن موسیقی کمال مهارت داشته
حسن صوتش بمرتبه بود که اگاهی در تنهائی بصوت حزین ترنم میشد وحشا الفضل
بگوشش کسی میرسید مدهوش میگردید چند سال قبل از سال تحریر در
حیات بود گاهی بیت موزون میفرمود امیر علیشیر نوائی رحمة الله علیه
مجملا از احوال آن مجتمع فضائل در روضة الصفا سمت گذارش یافته
و اشاره رفته بود که چون در اشعار ترکی نوائی تخلص مینمود و در روضة
العنون که بمقام الست از افکار بلاغت آثارش قدری به ترک
بقلم خواهد شد اکثر مجالس آن داشت که ترک الشعار ترکی وی کم
زیرا که دو این زمان کسی بنظر نمی آید که مجلس آن بی [illegible] برد آن فهم
الشعار فارسی ابنای زمان ما عاجز و قاصر اند تا بترکی چه رسد و اغلاط
کتاب علاوه الست لیکن چون در بر ابراهیم رنج کرده تالیف
این کتاب کشیده شد خواستم طبع خود را نیز ضیافت تمام کرم موجب
انشراح آن کردد لهذا القدر قلیلا از نتایج طبع وقادش اکتفا نموده
[illegible] ره این شاید نظر اند زرای منظوم [illegible] می بخشیدم و باقی
را حواله بدیوان بلاغت بنیانش نمودم میرزا زکی ندیم تخلص اصل
وی اصفهانیست در زمان خاقان مالک رقاب و مصاحبت

امرا الرحیم د

ایام را بسر برد بعد از محاصرهٔ نجف اشرف و عتبات عالیات مشرف
شد مثنوی موسوم به دُرّ نجف در سلک نظم کشید بعد از آن باز باصفهان
آمد در لباس فقرا روزگار میگذرانید تا آنکه شهر مزبور از تصرف افغان
برآمد رایات خسروان ایران بآن شهر نزول نموده بخدمت اعظم
صنع کردگار رسیده چون در زندانست بی نظیر بود صحبتش با آن سپهدار
عصر درگرفت از مخصوصان حضور گردید تا سیزده سال ملازم رکاب آن پادشاه
ظفر پناه بود در سنه ... از ملازمت آن شهریار مرخص گردید در نجف اشرف
سکونت نمود و تا حال در آن ارض مقدس مجاورست در خدمت
خسروان ایران کمال تقرب داشت و اکنون بکار خلق الله میپردازد فیما بین
راقم حروف و آن کمال ربط و دوستی بوده است سن آن
از ستین تجاوز نموده است دیوان غزل ترتیب داده در آن گلشن
نزه که باید یافت نمیشود میر محمد سمیع نیازی اصلش از خراسان و مولدش
دار الخلافه شاهجهان آباد است پدرش حاجی میر عابد به هند آمده ملازم عالمگیر پادشاه
بود آخر بخدمت احتساب دار الخلافه دار الخیر اجمیر مامور گشت و مدتها در آن امر
بقید و استقلال تمام قیام مینمود محمد مزبور نیز بعد از فوت پدر سالها بهمان
خدمت اشتغال داشت درین ایام که کفار آن حدود سر بشورش بر
آورده حکام و اهل شرع را بید خلل ساخته اند معاودت بدار الخلافه
نموده در کمال مسکنت و توکل بسر میبرد نقش مرادش از کجبازی
نرّاد فلک درست نشسته اما در قبول عزلت و انزوا با میدویدن

رخ نماید مقصود و منزلت طبعش در نظم با وصف شکستگی خاطر خالی از
درستی نیست تخلص از شیخ محمد علی حزین یافته شاه لبیبی تهانیسری
تهانیسر قصبه ایست از مضافات دهلی مشار الیه از سادات سکنه
آنجاست در زمان جهانگیر بادشاه و شاه جهان بعرصه وجود بوده بکمال
تجرد و درویشی بسر برده دیوانش قریب شش هزار بیت است
و شعرهای بمزه دارد میر زین العابدین متین برادر زاده نواب سادات خان
بهادر ذو الفقار جنگ است آبای ایشان از سادات مازندران
بوده اند و چون آنها در آن سرزمین لوای سلطنت برافراشتند در زمان شاه
طهماسب ماضی مغفور باصفهان توطن کردند و میرزا میر بود در اواسط عهد
بادشاه عالم پناه از اصفهان بدار الخلافه دهلی وارد گردیده بمنصب
و خطاب شجاعت خانی سرافراز گشته تا حال بجرم در خدمت عم بزرگوار
خود بسر برده در تحصیل علوم معقول و منقول جهد بلیغ بکار برده و استعداد
درستی بهم رسانیده طبعش بشعر نیز میل تمام دارد وصفی اوداوی
فضل الله وصاف از فضلای نامدار و علمای عالیمقدار بوده شاهد
کمال وی تاریخش کافیست معاصر سلطان محمد خدابنده است در
انشای نظم و نثر مسلم زمان و یگانه دوران بوده والهی هروی در عهد
سلطان حسین میرزا بایقرا بوده او راست ع بی منت سیب ببین لب لعل
بار لعل : باد افدای لعل لبش صد هزار لعل : خواجه والهی بخاری
اسمش خواجه عطاست از طالب علمان بوده و هراست ز جا ک

بیتش بیاض

سینه نباشد دل حزین کندم جدا چو گشتم از آن مه دل اینچنین کندم
از اهل صفا بوده او راست ـ همچنان ای یار سنگین دل جفاکاری هنوز
وقت آن نامد که آموزی وفاداری هنوز خواجه ابن عشا وافی مشهدی
نشو نمای وی در هری بوده بعد از آن در اکثر بلاد رسید وفائی مشهدی
وفائی شیرازی بعضی اهل وفای را چنین فرمای والسته انه الله اعلم
مولانا داود قلندر دولتشاه و بیرا از شعرای سلطان محمد بایسنغر ادا النسه
و در مجالس نوشته شد که در ملازمت بابر میرزا بسر برده خالی از دلیری و
بیحیائی نبوده او راست ـ نیم طول که کارم بکو [illegible] نشود نمود نشود
گو نشود خواهند شد درویش از امرای همایون پادشاه بوده بموافقت
آن پادشاه زندان بخود راکنده باعث عزت و اعتبار وی گردیده او راست
خواهم امشب بموافقت دل عرض کنم لیک حجاب نه همیشه بر خرابی
امشب با عشقبازی حروف اگر مصراع ثانی چنین بخوانند بهتر است
لیک حجاب نه امشب بخرابی امشب ـ درویش هروی در زمان سلطان حسین
میرزا بوده ـ واحد صفاهانی بغیر چنین روزی معیشت میکرده و وضع
رندانه و مشرب فقیرانه داشته ـ واحد کاشی مشهور بافتلو است شهرت
بافتلو باین اسم التعار چند بیت که در هجو جمعی گفته که در اول هر بیت
افتلوا فلان و افتلوا بهمان آورده این دو بیت ازانجاست
افتلوا کاتبان مفرده را اول آن عبدی فلک زده را افتلوا انکه حج از بهر زر نمود
سجدی لا اله دهم بحد مولانا واحدی در عهد اکبر پادشاه بهند آمده حسب

میرک ... قمی از استادان فصیح زمان و شعرای زمان است اشعار
نمکین و افکار رنگین بسیار دارد و موسیقی را خوب ورزیده و در آن تصانیف
بسیار کرده در سنه ۹۸۸ در عهد حیات بوده ... اردبیلی ... بسیار دارد
برادر کامی سبزواریست بهند و هندوستان آمده قدری مانده مراجعت بوطن نمود
و در آنجا بود روزی مشغول شد اشعار بسیار از متقدمین و متاخرین هم در
خاطر داشته است و خود هم شعر بسیار میگفته مشابهی که باید در افکار باریک
تقی اوحدی نوشته که برادر بدرام ... کرمانی ... نقش
در شهرها ملازم اکبر پادشاه بوده ... از فضلای معتبر زمان بوده
در مطایبه و بذله گوئی و هزل نظیر نداشته است جامع ناصر نام کتابی تصنیف
کرده آنرا درس میگفته است تقی اوحدی که با وی بسیار صحبت داشته
ام اصلش از همادیه است و اکثر اشعارش رباعیست ...
تقی اوحدی نوشته که در شهرها شد در هندست مردی نام او سپاهیست
در سنه ۹۹۰ در گجراتش دیدم ... مولانا وحشی بافقی هروی از غزالان وحشی
معانی رام او بوده و در استادی و شیرین زبانی مسلم روزگار و یگانه زمانست
دیوانش مشهور و عرایس الکار افکارش غیرت صد جنان حورست
متتبع روش بابا فغانیست ولیکن شوخی کلام را بطرزی افزوده
و تغیری در طور بابای مرحوم داده است که بعضی از آنها در واقع
نمکین و شیرین بسیار افتاده و بعضی دیگر کم و سست رفته و واقع شده به
اعتقاد راقم حروف بر جمیع شاعران آن زمان بازو و شوکت کناری

لیکن

صد گفته

و مولانا ظهوری

و مولانا ظهوری لیث زیرا که در وادی که مولانا ظهوری قدم نهاده جبرئیل
را مجال بر زدن نیست چه مایه و سلیقهٔ او مساعدت کرده که از عهدهٔ
طرز خود بر آمده است و هر که تتبع طرز او کرده اشعارش بی رتبه بلکه
کم معنی محض شده و سخنش را طرز او چنانچه باید نیست نمی آید و این
روشش بروی ختم شده است و دیگر مولانا وحشیست که اکثر بروشش روز
مره عوام گفتگو کرده لیکن بمعنی استادی و مایه وری او فی الجمله فایق خاقانی
و بی رتبگی کلامش مسلم نشده است و دیگران که طرز گفتگوی او خوش آمده
و خواسته اند بروشش شعر بگویند سخن ایشان یکباره از درجهٔ فصاحت و
بلاغت افتاده و بجایی رسیده است که هر کس را قدری هم از سخن عالم بهره
باشد از شنیدن آن عار و تنفر می آید و همچنین شوکتای بخارائی که نازک
خیالیها را بجای رسانیده که شهباز اندیشه به پیرامون آن نمی تواند رسید
چون او را نیز این روش مساعدت کرده بود فی الجمله از عهدهٔ آن
بر آمده و پیروانش بی راه کرده بضلالت افتاده اند و بنا گذاشتند که سخن ایشان
بسیار نازک و بلند و بلیغ است و اگر کسی از اغلاط و افهام ایشان خبر
داد از وی آزرده شده بمخاصمت و مجادلتش بر خاسته هرج سخن
دانی او نمودند و امثال شان لغویت و اعانت انها کرده سخن دانان
زبان بکام خموشی کشیدند و هرزه گویان روش خود را رواج داده
کار سخن را رسانیدند بجایی که رسیده است خصوصاً درین زمان که هر کس از
افراد انسان را باید شاعر دانست و اگر خلافش ظاهر شود نادر است

بهر حال گویند که مولانا وحشی بدست معشوق خود کشته شد و این غزل را در حالت
نزع می‌گفته است که این بیت از آنجاست مکدر و نشان دم کش
ظاهر شد که می‌بینم رفیقان را نهانی آستین بر چشم تر امشب و لحنی مسکین
تاریخ وفات اوست میانه وی و مولانا محتشم کاشی مشاعرات
و مهاجات واقع شده قصه فرهاد و شیرین و ناظر و منظور را در دو مثنوی
بکمال عذوبت و شیرین زبانی ادا نموده از هر یک چند بیت بجهت
تنشیط طبع ناظران این مجموعه فواید سمت تحریر می‌یابد از مثنوی فرهاد و
شیرین
الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده جز آب و گل نیست
مولانا وحشی نجم شفائی از شعرای شیرین زبان و فصاحت در سنه ۹۹۹ در
شیراز بوده با بوتراب فرقتی تعلق داشته مجید وی گفتی مرا بکوشش
وصل ابوتراب رسان آخر بهندوستان در سنه ۱۰۱۹ در کلکنده در
گذشت وحیدا خراسانی از سابقین واقفین بوده او راست
کشته‌ام ای بحال از آن خالی که بر رخسار اوست آفرین بر صانعی
کین نقطه بر کار اوست میر عبدالله وصفی مشکین قلم خط نسخ
را خوب می‌نوشته و از تصوف بهره داشته در سنه ۱۰۲۵ در اجمیر فوت شد
مولانا صفی از منسوبین بوده و صفی دیگر از فضلا بوده و دستار ای
دبیت میرزا محمد طاهر بوده برادر بزرگ میرزا غیاث الدین بیگ اعتماد
الدوله جهانگیر بادشاه و عم نورجهان بیگم حرم محترم آن بادشاه است

[illegible]

میر ضیا صفاهانی از فضیلت و کمال خالی نبوده مولانا وصالی همدانی این
بیت که بنام میلا اشتهار دارد بوی نیز نسبت داده اند والله اعلم
از جانبوس صبح که جای ادب نبود کوثر است از قطره ما نگاه ما مولانا
وفائی صفاهانی از ارباب اکیست در اوایل حال انوری میکرده آخر رفته رفته
بفیض خدمت شعرا شاعر شد چون در چشمش اندکی عیبی بوده بوفای کور
اشتهار یافت گویند در بیحیائی و چاپلوسی ضرب المثل بوده مولانا وقوعی
تبریزی از شعرای مشهور معروفست تقی اوحدی نوشته که وی او دیده ام آخر در
کربلای معلی مجاور گردید در زمره خدام سید الشهدا علیهم السلام در آمد میر ابو
وفا [illegible] اصفهانی بوده بهندوستان آمد لشغل دیوانی قیام می‌نمود مولانا
[illegible] راست در دل سوزان ما شک آتش نمیم مانده بود آبی گشت
از آه آتشبار انیم مانده بود مولانا [illegible] سیستانی نامش میر محمد حاجی است
از کلانتران و اکابر آنجا بوده مولانا [illegible] استرآبادی و اهل ولایت سخنوری
بوده ولی خان گرجی مولانا ولی دشت بیاضی از شعرای معروف
و سخنوران مشهورست گویند که با خواجه حسین ثنائی معاصر بوده شمشیر ظلم
اوزبکیه شهید گردید طهماسب قلی خان بیک [illegible] از طایفه سپاه
منصورست در تولید که و سایر کمالات مهارات و قابلیت خوب
داشته در زمان جهانگیر بادشاه هندوستان آمده بخدمات مناسب
معزز گردید تقی اوحدی نوشته که در سنه ۱۰۲۳ هجری در گجرات احمدآباد دیده ام
اشعار خوب دارد محمد شریف وقوعی از ارباب کمال است شکسته را

خوب می‌نوشته در خدمت اکبر بادشاه بوده میرزا غازی وقاری خلف
میرزا جانی است که ابا عن جد حکومت سند با ایشان و اجداد ایشان بوده
بملازمت جهانگیر بادشاه معزز شد بخطاب فرزند جانی مفتخر گردید در
رعایت و تربیت اهل فضل و کمال جد تمام داشته طالب آملی از
وی نوازش بسیار یافته میرزا طاهر وحید اصلش قزوینی است در اوایل
حال در سلک محرران دفترخانه شاهی منسلک بوده چون از
وجنات حالش راستی و درستی هویدا بود مرحوم سارو تقی وزیر اعظم او را
وزیر خود کرده در جمیع مهام بصوابدید وی بامور ملکی و مالی می‌پرداخت
بعد از قتل سارو تقی بوزارت خلیفه سلطان بمجلس همایون بمنصب
واقعه‌نویسی اختصاص یافت و بعد از آن رفته رفته ترقی نمود و در زمان
شاه سلیمان مغفور بار فرمان خاقان مالک رقاب مهر و تکیه فرمای
مسند وزارت اعظم گردید و در آن کار غایت راستی و خیراندیشی از وی
بظهور آورد در آخر عمر استعفای آن منصب نموده در خانه خود بعبادت الهی
مشغول گردید ترک علایق دنیوی نمود مردم را اعتقاد تمام بایشان نظم و نثر
او بود و هست لیکن آنقدر که تصور کرده اند غلط است دیوان اشعار و
بسیاری از منشآتش بنظر راقم حروف رسیده شعر نیز بسیار در کلامش
هست میرزا امام قلی بیک وحشت برادر خلیل خان نخجیبار است که
بانی بنای شهر خلیل آباد است بسیار آدمی وضع و پاکیزه روش بوده
میرزا یوسف واله برادر میرزا طاهر وحید است مجموعه کمالات و حسنات

بوده

مص آنقدر رفته‌ام از خود که اگر باز آیم
عمر جاوید خضر توشهٔ راهم نشود

بوده محمد حسن بیگ نیر وجردی واله تخلص داشته از تلامذه علامه زمان
میرزا ابراهیم همدانیست بجز مرتبه تحقیق فائز شده واز قید تقلید رسته بود میرزا
واهب اصفهانی صاحب فهم وادراک عالی بوده در زمان شاه عباس
ثانی علم تفوق بر امثال واقران می افراخته در تاریخ وتنگوئی نهایت مهارت
وقدرت داشته تاریخ اتمام مسجد جدید عباسی را او گفته ودر دروازه
مسجد که باسم خاتم میرزا محمد نقش کرده اند بیت آخر آن قطعه که ماده
تاریخست اینست ه فکر تاریخ گر دو اهب گفت شد دوم کعبه در
صفاهان باز ودر تاریخ جلوس شاه تیغ (?) مغفور ربا عباس شده
مولانا محسن (?) کاشی را جواب گفته است که یکهزار و یکصد و شصت و هشت
تاریخ از نها بر می آید میرزا حسن مزبور در حینیکه متوقف هند بوده در آنجا
فوت شد میرزا ابراهیم ادهم مزبور این رباعی را گفته از وی تخلص خواسته
بود ه واهب ز کشاکش رهی خوابت نامی تخلصی رسای خوبست
خواهی کلیمی بخوان وخواهی عبدی ما را سگ و بنده هر چه خوانی خوبست
وی در جواب گفته ه خورشید سپهر عظمت میخوانم بهتر ز تمام عالمت
میخوانم شاهی وز دولتش تخلص طلبی فرزند ابراهیم ادهمت میخوانم
مولانا حیات واحد تبریزی در علم و فضل وورع وپرهیزکاری ووصول بمراتب
علیه حقایق وعرفان یگانه زمان ونادره دوران بوده شاه عباس ثانی
مغفور در خدمت آنجناب ارادت صادق داشته در سنه یکهزار و هشتاد
هجری در دار السلطنه اصفهان بجوار رحمت الهی پیوست کاتب فکر تاریخش نمی

میرزا شاه تقی از اجلهٔ سادات اصفهان و از فضلای مشهور زمان بوده
در عهد شاه سلیمان مغفور بدار السرور ارتحال نمود تخلصش واحد مولانا اثر
وفاری اصلش از طبس است چون مدتها در تبریز ساکن بود به تبریزی اشتهار
دارد مجموعهٔ کمالات و هنرمندی بوده ملا مهدی واثق پدرش نجفی و مولد
وی در اصفهان شد معاصر شاه سلیمان مغفور بوده ملا [?] واثق نشابوری
خالی از شعور و دردی نبوده بهند آمده مراجعت نمود و در [illegible] فوت شد
ملا والد [?] رازی از اهل حکمت بوده اسمش امام قلی است بهندوستان
آمده در زمان شاه عباس ثانی مغفور مراجعت بایران نموده و در سنه [illegible]
وفات یافت ملا واجب قندهاری ازان شهر سخنوری کم خاسته
بلکه شنیده نشده است که در آنجا موزونی سوای او بهم رسیده باشد
و در لاهیجان با محمد رضا سلیم مصاحب بوده میر جمال الدین محمد وحدت از
سادات طباطبائی اردستان است بسبب فوات میر جمله شهرستانی
بهندوستان آمده بود آقا زمان واهی اصلش از نواحی اصفهان است
در زمان شاه مغفور بوده ملا محمد امین واصل اصلش لاهیج بوده نجف
بیک واله والدش ملا زمان تحویلدار است که در خدمت فلک النسا بیگم
صبیهٔ شاه عباس ماضی بوده ملکهٔ مزبوره یکی از جواری خود را
بمولانا مذکور داده نجف قلی بیک از وی متولد شد در زمان شاه
سلیمان مغفور در حیات بوده میرزا طاهر نصرابادی نوشته است که تخلص
از وی گرفته است در همان اوان فوت شد حکیم عبد الله وحدت

ولد حکیم

ولد حکیم اسمعیل گیلانی بوده بسبب توطن قم مشهور بقمی بوده حکیم فریور
اول راغب تخلص داشته آخر مبدل بوحدت نمود در زمان شاه سلیمان
مغفور بوده ملا محمد علی واحد قمی در اصفهان بسر می برده وسیع المشرب
وحمیده خصال بوده مثنوی در کمال خوبی گفته است خط نسخ تعلیق
را خوب مینوشته و در سلک خوشنویسان سرکار شاه سلیمان
مغفور انتظام داشته میرزا افضل بخاری منشی امام قلیخان بوده
تخلص والی محمد اخلاص واقف اصلش از قوم کهتری هنود است
در زمان عالمگیر بادشاه شرف اسلام را دریافته بتحصیل فضایل
کوشید در عیب و شیوه اشاد دستی داشته در اوایل جلوس محمد شاه
در گذشت ادراک و محمد افضل سرخوش در تذکره خود این بیت
را بنام وی نوشته است ه مخضب میکنی از دست تو مشکل شکست
شیشه می بر بغل آبله دل شکست بسیو میرزد نمک در ساغر من
آفتاب گرد کلفت میشود بر لب ماهتاب ملا واقف خلخالی
از ارباب فضل و عرفان بوده در زمان شاه سلیمان مغفور بروم رفت
و در همانجا فوت شده علیم دانش بیگ وفا عم زاده والد راقم حروف
است صاحب اکثر کمالات همیشه همراه والد احقر بسر می برد و در ایام
حکومتها اکثر امور و مهام فرمان مردم را همیشه بایشان حواله فرموده بود
پیوسته با شعرا و ارباب کمال و نکته شناسان اوقات میگذرانید شعر را
بسیار شیرین و بهم رتبه میفرمودند چند سال قبل از والد غفران پناه

فیض برحمت ایزدی پیوست ملا محمد کاظم مولد و مسکنش قصبهٔ سرکان از توابع
همدانست قلیل تحصیل کرده دران قصبه بسر برده و اعتبار شاعری نیز دارد
تخلصش وفا میرزا شرف الدین علی مشهور بآقا بیک متخلص
بوفا الله لدنش در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری در شهر قم که موطن
اجدادی اوست واقع شد از طرف پدر بمیرزا محمد هاشم حسینی قمی مشهور
و از طرف والده بفاضل نحریر و عارف بی نظیر مولانا عبد الرزاق فیاض لاهیجی
که ذکر او در روضهٔ ثالثه گذشت نسب میرساند والد میرزای معز الیه کشیک
خدام فیض آثار امام زاده واجب التعظیم والتکریم معصومهٔ آفاق فاطمه بنت
موسی الکاظم علیها و علی آبائها السلام بوده و میرزا شرف الدین علی جد ابن
در زمان سلاطین سابق باستیفای ممالک محروسه سرفرازی داشت
چون محمد قاسم خان مرحوم شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی که
مدتها در قم سکونت و توطن داشت بی اولاد بود میرزای معز الیه را در
صغر سن بفرزندی بر داشته مشهور بولد میت او گردید بعد از آنکه رضا قلی
میرزای ابن فرمانفرمای ایران در حینی که موکب فرمانفرمای منصور در هندوستان
نزول داشت بمظنه آنکه قاسم خان مذکور ترتیب حرکات او را
که نایب السلطنت ایران بود بوالد او منسوب بقتل رسانیدند و موکب
فرمانفرمای ایران بمعاودت بخراسان عود میرزای معز الیه در سلک امیر
زادگان ملازم رکاب آن مظفر لوا گردید بعد از چند سال از فرط تعدی
و ظلم که آن مملکت را فرو گرفته و عموم با غم بود و بهزار حیله خود را الوحل

عمان

عمان رسانیده از آنجا رخت عزیمت بهندوستان کشید در سنهٔ اتمام این نسخه
که یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری کردید وارد شاهجهان آباد گردیده تا
حال در شهر مذکور میباشد راقم حروف را از دیدن ایشان سخندان خوشوقتی
حاصل گردید که بتحریر در نیاید زیرا که درین زمان خصوص در ایران که مملو از
بهایم و سباع و انعام شکل پیدا شدن اینگونه مردم از نعمای غیر مترقبه است
الحاصل میرزای معزالیه مجموعهٔ کمالات و منبع اخلاق حمیده و معدن حیا و کان
وفاست حسن صوری را علاوه حسن معنوی نموده در صحبت و مجلس آرای
و مزه داری و رنگینی و مشربیت بی نظیر است طبعش بانشاء شعر
بسیار مایل افتاده اگر حق تعالی بفضل خود راس مال حال و روزگار را
مساعد احوالش نماید امید است که شهرهٔ نمایان درین فن بکند بشرط
آنکه جوانی و بازیگوشیها مانعش نگردند تا اندک مشغول مذاکره و مباحثه
شود خلاصه اکثر از صحبت آن بان فیض بهره مند میشود و همیشه باین ناچیز
تحریک عزیمت بسمت ایران و فقیر تاکید بالبتان نموده ام که درین
امر مبالغه و مسامحت نمایند بلکه او را بخود تحصیل کمالات نموده ام امید که
حق تعالی رفع موانع بزودی نموده نتیجه بر تحریک وی پدید آید چنانچه
قصیده درین خصوص انشا کرده و درین هم مبالغه کرده که قصیده مزبور
در ضمن اشعارش درین اوراق نوشته شود اگرچه نوشتن آن از راقم
حروف که مولف این کتابست بسیار زشت و بد نما بود لیکن بپاس
خاطر آن دوست معقول محبوب القلوب آنچه کتابت زشت را به خود

پسندید و نثرش قول و مبالغه آن را نظر بتجربه و مبالغه اول که
مذکور شد مضمون بدان است مرتضی قلی بیگ واله از مردم ایران بود
لیکن وطنش بعلوم متعارفه مدتها بود که بهندوستان آمده و در خدمت
سربلند خان توپی عمر بسر برده بعد از وفات سربلند خان به بنگاله رفت
و در آنجا فوت شد و غیر نغز گفتن عرایض میشد لیکن بنوعی عیب بلکه مربوط
کمتر ازو بنظر رسیده این مطلع که منتخب اشعار او بود نوشته شد ه در سینه
ام ز جور تو طاقت دل نماند جز یک پاره بجز رخ مژه جا جا نماند میرزا محمد علی وفا
از روفای نقشبندی و از شاعری نامی دارد و در طب و سیاق فی الجمله وقوفی داشت
خط شکسته را پاکیزه مینوشت قبل از این با مرحوم میرزا عبدالکریم استهار
وی وزیر اعظم که احوالش مذکور شده بود نسبت که بهندوستان آمد
هر چند بارگی اوقات بسر برده ولی بر دبی مبالاتی را در نثر عبارات به تبحر
رسانیده است البته که حق تعالی اصلاح حالش بکند میرزا علی اصغر واقف
اصفهانی است فی الجمله تحصیل کرده در شعر خود یک رزر کی عالی
میکرد را بید عاقبت از آن کار دست کشیده بهندوستان آمد زمانه
بار اول جنت بناکامی در سیکاکول که از مضافات صوبه حیدرآباد
است دست اجل تار عمرش را از هم گسیخت میرزا ابراهیم وفا زردی از معین
داور است باتفاق آقا غنی از رفتنها را آمده منشی الملک بادشاه انگلیا
بود اکثر با آن خوب آدم کمتر دیده شده است بحسن خلق و صفای طینت
و اعتقاد خوش و کوچکدلی و مروت ممتاز بوده در فن شعر دانش کمال
مهارت دا

مهارت و شغل داشت راقم حروف را با آن مرحوم کمال خصوصیت بوده درین
اوقات شنیده شد که بجوار رحمت الهی پیوست میرزا محمد رفیع واعظ
قزوینی از فضلای عصر و علمای دهر است لآلی آبدار وعظ و نصایح او
آویزه گوش خاص و عام بوده فن شعر و انشاء نیز به پایه تعلیم و تکمیل کمالات
ساخته بود کتاب ابواب الجنان را که مشتمل بر ترجمه احادیث اهل‌بیت
علیهم الصلوة و السلام است در غایت کیفیت و رنگینی تسوید نموده در
اوایل جلوس خاقان مالک رقاب داعی حق را لبیک اجابت گفت
روضة الصفا خواجه هارون پسر خواجه شمس الدین صاحب دیوان
است دانشمند و فاضل بوده حالت وی از اشعارش پیدا و هویدا
خواجه همام الدین تبریزی زبده اهل حال بوده و قدوه ارباب کمال
از شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی و از اقربای مولانا قطب الدین
علامه شیرازیست گویا نسبت بیعتی داشته اند بخدمت شیخ سعدی شیرازی
قدس سره بسیار رسیده و صحبتها داشته است وفاتش در سنه ۷۱۳
واقع شد [illegible] در انشاء نظم و نثر کمال مهارت داشته
مولانا غیاث بلخی بی‌نظیر بوده تخلص وی همتی است امیر شیخ
المشهور بشاه جهانگیر قدوه صوفیان صف صفا و سر حلقه سلسله اهل صفا
حضرتش مرجع فضلا و درگهش ملجاء غربا بوده شرح فضایلش زبان
از گنجایش تحریر و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر است در
مجلس ارغون بر جمیع فضلا و علما غالب آمد مثنوی مظهر الآثار

مثنوی

از نتایج طبع آن فاضل نحریرست که در جواب مخزن الاسرار تحفة الابرار
در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصوف را در آنجا درج
نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیست قاطع راقم
حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است گویند نسبش از
یکطرف بشاه نعمت الله نوربخش و از طرف دیگر بقاسم انوار میرسد
لطف او چنین نوشته که مولوی جامی را دیده و بارها صحبتها داشته است
و از مثنوی مظهر الآثار خلاف آنچه استنباط میشود از قطاع الطریق
در راه حج دو کس از وی را شهادت رسانیده در معنی فاید صراط
وصال وی بحضرت عزت شدند شیخ گویند که از طلبه علوم بوده او راست
خوشتر زانم که تیرش در دل ناشاد جا دارد که خواهد یاد من
گر از خدنگ خود چو یاد آرد : مولانا عبد الله هاتفی همشیره زاده مولوی
جامیست گویند چون اراده گفتن مثنوی لیلی و مجنون کرد بخدمت
مولوی جامی آمد اجازت طلبید مولوی فرمود که اگر جواب قطعه
مشهور فردوسی را بگوئی اجازت داده خواهد شد و آن قطعه اینست
درختی که تلخست وی را سرشت ⁂ گرش بر نشانی بباغ بهشت ور
از جوی خلدش بهنگام آب ⁂ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب سرانجام
گوهر بکار آورد ⁂ همان میوه تلخ بار آورد ⁂ مولانا هاتفی این قطعه را گفته
بخدمت مولوی گذرانید ⁂ اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت ⁂ نهی زیر طاوس
باغ بهشت ⁂ بهنگام آن بیضه پروردنش ⁂ ز انجیر جنت دهی ارزنش

دهی آبش

۳۳۵

دهد آبش از چشمهٔ سلسبیل * بآن بیضه دم در دمد جبرئیل * شود عاقبت
بیضهٔ زاغ زاغ * بر اوج سپهر طاوس باغ * مولوی فرمودند که اگر
در هر هیچ یک بیضه گذاشته آید لیکن اجازت است که آن مثنوی را تکمیل
ایشان دعا نمود که تیمناً افتتاح آنرا حضرت مولوی فرمایند ایشان این بیت
را فرمودند ه این نامه که خامه کرد بنیاد * توقیع قبول روزیش باد
ولیند دعا در حق آن مستجاب شده با تمامش توفیق یافت و قبول
خاطرها گردید و نیز منقول است که روزی پادشاه دین پرور عالم پناه
شاه اسمعیل مغفور ماضی صفوی انار الله برهانه بر در باغ مولانا هاتفی
گذشته و دروازه را بسته دیده از دیوار باندرون باغ داخل شدند
مولانا از ورود میمنت مسعود آن شهریار کامکار مطلع شد بتعجیل
شتافت آن پادشاه خورشید کلاه بی تکلفانه بر گلیم درویشانه
و بوریای فقیرانه وی نشسته از ماحضری که داشت تناول نمود تفقد
بسیار نمودند و دیوانش را بر داشته مطالعه میفرمودند که این قطعه منظر
انور در آمد که گفته است ه بس عجب دارم ز دادگستر کشور گشت
آنکه بر درگاه او گردون غلامی کرده است * کز برای خاطر جمعی بوند
ناشر ایشان نقطهٔ جامی تراشیده است و خامی کرده است * از دیدن
آن متبسم شدند و جهت گفتن این قطعه آن بود که پادشاه مغفور فرمود
حکم نموده که هر جا اسم جامی نوشته باشند نقطهٔ جیم را تراشیده بر سر شین
زنند در همانجا امر فرمودند که حقایق حالات و فتوحات زمان هاتفی را در

بجهتش

سلک نظم در آورد مولانا را از نکهت قبول بهره بیشتر الهام شروع بگفتن
فتوحات شاهی و شرح حالات آن بزرگ به درگاه الهی نموده اشعار
خوب در آن مثنوی گفته و لآلی آبدار بسیار بمنقب خامه سفته است
لیکن عمرش وفا با تمام آن نکرده زیاده بر هزار بیت نگفت امیر علیشیر
مرحوم در مجالس النفایس ذکر فرموده که مولانا عبدالله هاتفی اگرچه از رو
ظاهر خود را از اقربای حضرت مولوی جامی قدس سره میگیرد لیکن از روی
معنی لغات دور است طبعش بمثنوی میل بیشتر التفات مینماید مثنویات
قدوة المحققین شیخ نظامی گنجه و سلطان الشعرا امیر خسرو دهلوی و ملک الکلام
حکیم فردوسی طوسی علیهم الرحمة را التفات ندارد و مثنویات حضرت مخدومی
مولوی جامی التفات نمی نماید بلکه انواع اهانت میکند و
بعد از این اشعار نوشته است که نعوذ بالله من شرور انفسنا و من
سیئات اعمالنا والحق استهزا و اعتراض امیر علیشیر مرحوم بجاست
و از منقوله اشعار در مثنویات او بسیار است خصوص در مثنوی لیلی
و مجنون وجه واقع است که از برای کم مایگی ملا هاتفی مثنوی لیلی و
مجنون او بر هاتفی قاطع و این سخن را آن داند که بهره است
سخنوری آشنا باشد در حبیب السیر مسطور است که در محرم سنه
نهصد و سی و هفت بجنت پیوست هجری را است هر چند
کنم چاک زتیغ ستم او بیرون نرود از دل صد چاک غمم او
مولانا [illegible] را معاصر امیر علیشیر بوده او را است غزل بهار موسم

کلها

گلهای شکفتنی است ◦ قدح بیار باده چه جای نگفتنی است ◦ مولانا بدر
الدین هلالی آفتاب سپهر سخنوری و بدر سمای معنی پروری است اصلش
از اتراک بوده گویند در اوایل حال اشعار سره در نهج گفته مستظرفان
و مجمع آرایان آن ابیات را در مجالس و محافل جهت مضحکه میخواندند
تا آنکه امیر علیشیر از نهج مطلع مثنوی و برا طلبید و اشفاق و تنبیه
بلیغ میکند که بعنوان تمسخر و استهزا از نیکو نه اشعار را در مجامع خواندن
باعث ذلت این فن شریف میشود و اعتبار امرای کلام که از این فن
حظ اند نخواهد ماند چنانچه همان احوال در زمان ما صورت گرفته است
که هر نیم سوادی دعوی فصاحت و هر نادانی دعوی بلاغت دارد
خلاصه کلام آنکه مولانا هلالی از آنجا انزوا اختیار نموده بعد از چند سال
مراجعت نموده هم از راه بخدمت علیشیر آمد امیر که وی را دیده پرسید که در این
مدت شعری خود نگفته عرض کرد که گفته ام پرسید که یکی خود بخواند
التماس کرد که آمده ام تا اول بجناب امیر عرض کنم فرمود بخوان این
مطلع را خواند ◦ چنان از پا فکندم امروز آن رفتار و قامت هم که گر
برخیزم بلکه فردای قیامت هم ◦ امیر علیشیر برخاسته وی را در
آغوش کشید و در پهلوی خود نشانید و تفقد بسیار نموده و پرسید چه تخلص
میکنی عرض کرد که هلالی فرمود بدری یا بدری و معیشت او را بقدر کفاف
مقرر کرده و در مدرسه که خود ساخته بود بتحصیل علوم امر شریف فرمود
و بمدرس تاکید بلیغ کرد که در تربیت وی تقصیر جایز ندارد [illegible]

سال مشوش شد سبب و معیشت مولانا هلالی گردید چنین شد سبب وقوع
امیر عساکر شیر بدر فلک شد بلندی و کمالات شکل همراهان رایج اند
مولاوی استرآبادست مثنوی شاه و گدا و صفات العاشقین
از وست نقل اوحدی نوشته که مثنوی لیلی مجنون نیز گفته است
راقم حروف از مجلس شنیده ام که مولانا هلالی مثنوی لیلی و مجنون گفته
باشد تا بدین شاه چه رسد در غزل و قصیده و غیره نیز قدرت دارد
گویند در حینیکه عبید الله خان اوزبک فتح هرات کرده وی نیز
قصیده که این دو بیت از انجاست گفته باو گذرانید و نوازش
بسیار یافت خراسان سینه روی زمین از بهر آن آمد که
جان آمد درو یعنی عبید الله خان آمد سمند تند زرین نعل او خورشید
را ماند که از شرق بغرب رفت و یکشب در میان آمد آخر
بقای لنگ و شمس الدین کهستانی و غیره طمع بر اموالش کرده
متهم بر فضش نمودند و عبید الله خان حکم بر قتلش کرد در انوقت
جوانی در کمال جمال و صباحت تمام نزد خان ایستاده بود مولانا
التماس نمود که هر گاه که میکشند بدست این جوان باشد بموجب التماس
همان جوان مامور بقتلش شد و نام او سیف الله بوده اتفاقا
سیف الله کشت تاریخ قتل اوست گویند در حینیکه سرش را
شکسته یکشنبش می بردند این بیت را گفت این قطره خون
حیف بر و بر بلای گویا که دل از غصه بر و بر دوید و بعضی گفته اند

که این بیت

که این بیت از وحشی اوست که در آن حال گفته است عجب آنکه مولانا
هلالی در میان شیعه متهم بود به تسنن و اهل سنت او را به تهمت
تشیع تقی اوحدی نوشته که از سادات سمرقند است بعضی
خجند بیانش در عالم شعر و لالی افکارش از زر نگین سیراب است
از ماوراءالنهر بهرات آمده عزت تمام یافت و از آنجا بخدمت سلطان
یعقوب رفته از مقربان وی گردید میرزا صاحب و غیره او را استرابادی
نوشته اند اغلب که تقی اوحدی غلط کرده باشد چه او کثیر الغلط است
همایون پادشاه ابن بابر شاه ابن شیخ عمر میرزا ابن ابو سعید میرزا
ابن سلطان محمد ابن میران شاه ابن امیر تیمور صاحبقران مغفور است
ع شد کوکب همایون از برج سعد طالع تاریخ تولد آن شهریار است
ع وایم همای دولت آید بسایه شاه تاریخ رفتن آن جم جاه
است بنزد شاه طهماسب مغفور ماضی صفوی و تاریخ مراجعت
وی بکابل با امداد شاه مغفور و فتح کردن کابل [illegible] است ع
گفتا بگوید فتح همایون رسید باز و ملا قاسم کاهی در فوت او گفته
ع همایون پادشاه از بام افتاد شرح حالات و قضایایی که بر وی
روی داده در کتب تواریخ مسطور و مذکور است و در اینجا گنجایش تحریر
ندارد در وقت عصر جمعه منتصف ربیع الاول سنه نهصد و شصت
و سه از بام عمارتی که در اندرون قلعه شیرشاه در دهلی کهنه واقع است
افتاده بسرای جاودانی شتافت ع همایون بکار رفت اقبال او زینبر

تاریخ انوا[ایت] میرزا هندال برادر کوچک همایون بادشاه
در کمال لطافت طبع و استقامت سلیقه و علو مرتبه بوده و بخلاف
برادران دیگر که کامران میرزا و عسکری میرزا اند با همایون بادشاه
در غایت راستی و صداقت و اخلاص و عقیدت و ادب
سلوک میکرده و همیشه بعواطف و الطاف شاهانه سرافراز و ممتاز
می بود کوکب برج شاهی تاریخ ولادت اوست در وقتی که کامران
میرزا از تعاقب همایون بادشاه شبخون آورده در سنه نهصد و پنجاه و هشت
بشهادت رسید سروی از بوستان دولت رفت تاریخ
وفات اوست مولانا هوائی برادر میر شرفی مشهدی بوده و بیشتر
کاری اشتغال داشته مولانا هوائی تونی این رباعی مشهور را در القاب کوناکون
بوی نسبت داده اند هر روز که میرسد شبی در دنبالش چون نیک
کنی تفحص احوالش هرکس که میرسد زاقلیم وجود در عمر کسیست که می
رود باستقبالش هوائی هندی بعضی این بیت را از همای استر
ابادی و برخی از وی دانسته اند بلبل از شوق باغ یاد که گلزار
بجاست کل السمه که ان کوکبه دستار کجاست امیر شیخ کاشی
در زمان شاه اسمعیل مغفور و شاه طهماسب حاضر بوده مبارزگی
و کلامی مهاجات و شاعرات بسیار شده دار الملک از
همه اقسام کمالات بهره مند بوده و در خدمت کستندیل میرزای
گرچه که احوالش در عالم آرا مذکور است مسعود و در بسیاری نیز مهارت مشتهر

هاشمی قندهاری از نیکان بوده محمد هاشم راست ـ از گرمی خون جگر
هرجا که خون من چکد از فرق آتش بود آتش بر آن فرق. قندی میر هاشم
از سادات موسوی بوده میر ابو الهاشم ابرقوهی از ارباب کمال بوده
میر هادی نیز و جردی مجذوب بوده میر هادی قزوینی دیوانه طالب العلم بود
آری اگر عاقل نبود در علم چه میکرد معاصر شاه عباس ماضی مغفور است
خواجه محمد شریف هجری رازی از اکابر زمان و اعاظم دوران است
در اوایل حال وزیر محمد خان شرف الدین اغلی بوده و آخر شاه طهماسب
مغفور ماضی وبرا وزیر مستقل اصفهان فرموده در آن خدمت فوت شد
مولانا حیدری اصفهانی این مصراع را که تعمیه در غایت خوبی دارد در تاریخ وفات
او یافته است مع گردید بیا کم ز طلا وزرا. میرزا غیاث بیگ که وزیر
جهانگیر پادشاه و پدر نور جهان بیگم زوجه آن پادشاه مغفور بوده از وست
گویند اشعارش مدون بوده در هجو کلاغی و سلاقی که دو برادر بوده‌اند در
اصفهان گفته است ـ دو چیزست بد شر شیر حرامی سلام کلاغی سلاقی علیکم
جهدی شمشیر گر قصه چون تیغ غمزه خوبان خونریز و مانند نگاه دلبران فتنه
انگیز بود مولانا هراتی راست ـ عجم بگذشت و هراتی نشد از وصل تو
شاد ظاهرا محنت هجران ترا آخر شد ـ آنکس که پا نهاد بکوی تو
سر نداشت وآنکس که سر نهاد بپای تو بر نداشت. خواجه هدایت
الله رازی مشرف اصطبل سرکار شاه طهماسب ماضی بوده جواب
خمسه گفته است مشروط بانکه هیچیک از ابیات معنی نداشته باشد

و هر بیتی را یک اشرفی جایزه بگیرد و اگر مبلغ داشته باشد بعوض یک بیت
یک دندانش را بکنند آخر دندانهاش را بظرافت کندند و باقی را
بعد از ابیات انشا فرموده‌اند مولانا هلاکی همدانی از شعرای مشهور
مغفور زمان بوده اشعار آبدار بسیار دارد حکیم کوکه از مردم هندوستان
خط نسخ و تعلیق را خوب می‌نوشته و از اکثر کمالات بهره داشته همدانی شیرازی
مکتب داری میکرده میرزا احمد از ملک زادگان صاحب همت
سیستان بوده ابن عم ملک ابوالفتح و ملک حمزه عاقل تخلص داشت
که هر یک در جای خود ذکر شده وی بهندوستان آمده ملازم پادشاه
هند گردیده بود میر هادی از اعاظم شهرستان بوده خلف میرزا محمد
رفیع است در زمان شاه سلیمان بهند آمده معززی بوده او را
ه روزی خود بخورد هر که درین عالمست واسطه‌ها خوشنماست معیشت
کرم داشتن میر محمد هادی از بنی اعمام میر عبدالرزاق کاشی مشهور است
در زمان شاه سلیمان مغفور در کاشان بطبابت اشتغال داشته
او راست ه در جنب رحمتش چه نماید گناه خلق یکمشت
خاک گل نکند ز آب بحر را هدایت حسین از مردم فارس بوده محمد بیگ
همت از اتراک اردبیل بوده میرزا طاهر نصرآبادی وی را دیده است
محمد عاشق همت از مردم هندوستان بوده او راست ه بیا هنوز
غنچم از غبار حسرتست بجام آینه جوهر لقب یافت ه میرزا ابو
الطف نواده اسمعیل میرزا ایماست که در روضة الالف مذکور شد

میرزا الم

مشار الیه در صغر سن همراه پدر خود از اصفهان بهندوستان آمده
بالفعل در ملازمت نواب ابو المنصور خان امیر مهر اکرم در فن
شاعری صاحب مایه نیست اما گاه بندرت شعر خوب هم
از کلکش میتراود اکثر اشعار خود بجهت اصلاح بخدمت میر شمس
الدین فقیر دهلوی سلمه الله میگذرانند فصل اللام الف

جلال لا ادری و ملا لا اعلم ابن ملا فراموش بن ملا غفلتهای عدم آباد
اند بسم خود اندیشه در اوصاف فضایلشان بیرنگست و شهباز خیال را
در اوج عزتشان نفس گسیخته در عالم شاعری گوی سبقت
از میدان همسران این فن ربوده و در اقلیم سخنوری ابواب کمال
بر روی جهانیان گشوده اند چنانچه از جمله خوارق ایشان آنست
که در جمیع اعصار در عرصه بوده و هستند و خواهند بود همانا جرعه از جام
خضر نوشیده و خرقه لقا از دست مسیح پوشیده اند از آوازه جمال عرایس
افکار ابکار ملاحت آثارشان گوش عرشیان لبریز و از صیت
کمال نفایس سخنان دررشان عذوبت بنیان لسان صوامع
قدسیان گهر خیز است اکثری از نتایج طبع وقاد ایشان را بنام استادان
زمان منسوب اند و بعضی از لآلی خاطر دریا مقاطرشان را منسوب بدیگران
میدارند و همچنین جمعی زاده های طبایع سخنوران دیگر را النسبت بایشان
میدهند اکثر اشعارشان مدون نشد لیکن سفاین زمان از افکارشان
بحدی مالامال است که احصای آن نتوان نمود بیمنا بجهت تماشش

قدری از آن لآلی آبدار در این روضه که نوا الحقیقه با انقطاع آن دو
برادر والاجاه مغزز و مفوض است قلمی مینماید تا ارباب معنی بقوت
طبع ایشان پی بپرده صواب برگیرند ~ چون تو نیابد بدیع فرامی
توان کشید خاک رهم که از قدم یار مانده ام ~ ای خاک بوسی
درت مقصود هر صاحبدلی ~ بردن بخاک این آرزو مشکل تر از هر
مشکلی ~ روضه الیا ~ محمد بن عثمان یمنی ~ در عهد سلطان محمود
غزنوی صیت فضلش از کران تا بکران رسیده بود از کتاب زبده
آن فاضل است به نسبت یمین الدوله محمود یمنی تخلص کرده تاریخ یمینی که
هنوز به احوال سلطان محمود است از وست و تصانیف دیگر نیز دارد
تا زمان بهرام شاه باقی بود ~ خاجه اسمعیل گجی تخلص داشته احوالش
معلوم نشد از واست ~ لیس از عمر بکران کف بکره از وفا حرف جان
گفتم ز تو تسلی که آنرا هم نفهمیدم ~ مولانا باری استرابادی بسیار متقی
و پرهیزکار بوده با ذهن رسا شعر گفتی و در دردمندی خالی نبوده ~ مولانا باری
شیرازی در نقاشی و نیز بست کاری مشهور زمانه بوده و در اصفهان
سکونت داشته و نقشی از خدمت او نوشته که اوراق آن ثبت کردم و سفارشش
او را با اوستادان نمودم تا چنین شد کارش در حق خود نیز سفارش نکرده
تا چنان عمل این بیت از وست ~ گفتم در گوش تو مرا رخنه
جگر دل شنید از این گوش و از آن گوش بدر کرد ~ با محمد رخنه در خدمت
ابن حسین میرزا بوده ~ قاضی گی لاهجی از افاضل زمان و امجد دوران

بوده مدت مدید در کاشان سکونت داشته بعد از آن بهندوستان
آمده شاهجهان بادشاه در حق وی تفضلات فرموده بعد از وفات
ابوی احمد خواند بکاشان مراجعت نمود اشعار خوب از و در نظر
رسید ملا یحیی جان گیلانی وی نیز از اکابر انجابت اشعار
خوب دارد میر یحیی قزوینی از اماجد فضلای نامدار و دانشمندان
کامکار است مورخ بی بدل بود لب التواریخ از تالیفات اوست
هفتاد سال زندگی کرده در سنه ۹۰۸ درگذشت خواجه یحیی برادر خواجه
عبدالله مروارید است بسیار قابلیت و اهلیت داشته اوراست
بدین شکرانه ای همدم که میگویی سخن با او چه باشد گر بگویی نیز هم از
حال من با او سلطان یعقوب بن اوزن حسن آق قیونلو اوزن
حسن بادشاهی در غایت عظمت و اقبال و شهریاری در نهایت
ابهت و اجلال بود بیمن همت و اقبال در ایران خروج کرده دو
بادشاه عالیجاه را مثل جهان شاه و ابوسعید در اندک روزی
مستاصل نموده بادشاه باستقلال عراقین و آذربایجان گردید و
بعد از وی سلطان یعقوب پسرش مسند آرای سلطنت شد و
بر جای والد نشست تربیت اهل فضل و ارباب کمال بسیار مینمود
از جمله بابا فغانی شیرازی از تربیت یافتهای اوست قصاید
بلند در مدیح وی گفته است سلطان یعقوب مذکور بادشاه مغفور
شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی را با برادر بزرگش علی بادشاه

در حین شباب که هنوز کوکب جهانگیرش از افق اقبال طلوع نکرده بود
لیکن از ناصیهٔ همایونش نیر جهان‌کشائی طالع و لامع بود از بیم خروج در
قلعهٔ اصطخر محبوس گردید بمنصور بیگ پرناک سپرده بود و بعد از آنکه اراده دفع
آن شهریار کامکار و جهانگیر کوشکان رسول مختار در خاطرش نقش بست
یوسف نام ایلچی داشت همان و زهر داد و بعد از چند روز والده آن
پسر از غصه و فرط اندوه هلاک شد و بعد از شش روز از فوت یوسف
خود هم بمرد و آن حضرت شهزاده عالی تبار از محبس پر نور خلاص یافتند
آری کسی با آل عباس که در افتاد بر افتاد وقوع این واقعه در سنه ۹۰۶ که موافق لفظ
گنج‌رو است قریش در نهر بهر است لیبار شعرا با او بودند از جمله قاضی
عیسی و بابا نصیبی و بابا فغانی مرثیه خوب هم از برای وی گفته
است در میان سلطان یعقوب و سلطان حسین میرزا انشاء اعوا
و مراسلات فکر واقع شد قاضی عبد الله نفیسی لاجرم همشیره‌زاده
شیخ و حم قاضی یحیی مشهور است از طرف پدر هنوز تحشیه میرسد و در فضلیت
و کمال یگانه آفاق بوده مولانا نفیسی خلیق و سبع و قدری رفیع داشت
امیر علیشیر گوید که در شهر ترکی و فارسی شعر متکلف قد فنتش در ده دو
برادران است و هر است صحبت گرم زند نیز و یک نفس نوی
نجاکه بر نجز دلم و بحکس نوی مولانا یوسف طبیب از اطبای خوب
خراسان بوده تالیفاتش در طب و غیره مشهور است خواجه یوسف
دلا خواجه رکن الدین نهنه از اولاد شیخ ابو سعید ابو الخیر بوده او راست

دل را

دل زارم که جا در زلف آن نامهربان دارد کز سودا پریشان حال باشد
جای آن دارد ـ مولانا بادی ـ یزدی تقی اوحدی که وقتی او را بتهمت
خون گرفته حکم بر قتلش کردند این مطلع را گفته خلاص شده از قتل ملک
نخواهد شدن فردا تماشای دگر جز این نماند از عمر ما ما هیچ و فردای دگر
بچه اوزبک ملازمت نورم خان اوزبک میکرده که در خدمت شاه
عباس ماضی مغفور میبوده یعقوب میرزای استاجلو از اعاظم قزلباش
باش است در خدمت شاه طهماسپ مغفور ماضی عزت تمام
داشته شیخ یعقوب کشمیری از خوش خیالان بوده مولانا یمنی
سمنانی از شعرای زمان شاه طهماسپ ماضی مغفور است از تازه
خیالان و نادره گویان عصر بوده یمنی کرجی از غلامان شاه طهماسپ
ماضی مغفور بوده قیمت گوهر طبعش از این بیت روشن میگردد
دستی که عنان خویش کشیدم امروز در آستین کشیدست امیر یوسف
استرآبادی گوش بهوش شنوا و دیده طبعش بینا بوده میرزا
یونس ابهری صاحب حسن صورت و سیرت بوده بهند آمده
از آنجا بکابل رفته در آن بیت سالکی مشغول بحرفنا گردید یوسف
بیک چاوشلو از امرای شاه طهماسپ مغفور ماضی بوده شیخ
یوسف شیخ فقیه و دانشمندان بوده تقی اوحدی نوشته که برادر پیش
دیده ام او راست ـ ه ـ چشم خوابش از عیوب خلق به بندد در حسد
راست چون بربندد غنچه محمد یوسف کشمیری میرزا یوسف خان

از سادات رفیع الدرجات رضوی و خلف الصدق میرزا ابوطالب
است بهند آمده و شوهر دختر اکبر پادشاه عزت تمام یافت و بعد از آن ایام در گذشت
محمد یوسف جرپادقانی از خوش طبعان و بلند فطرتان است و در شتنا در عرصه
وجود بوده گاهی یوسف و گاهی یوسفی تخلص میکرد قلقی اوحدی نوشته که وقتی یکی
از زندان شعری آزده زده بنام خود خوانده بود و وی در این خصوص این رباعی
را گفته اتفاقا بعد از مدتی از قدری فزون شنیدم که این رباعی بنام خود
میخوانند والحق این دزدی بامزه است و آن رباعی اینست ـ رندی که کسل
است و زد کالای سخن خوش دست برآورده بیغمای سخن نتوان نمود که
داغ پیشانی شعر نتوان خود رنگ لب برنای سخن مشهور است که ملا
شانی قصیده در مدح شاه عباس ماضی مغفور گفته بود که مطلع قصیده آن
اینست ـ ای شاه از عزو شان بر جمله شاهان بر تری بر تو شهان ختم و
بر خیر البشر مغزی عیش عیان بکنم شه از زبان خلایق چو نقلی که بود گنج
شایگانش ولرزد شاه عالم او را بزر کشید ملا یوسفی بطمع افتاد روزیکه
شاه در اصطبل مشغول دیدن اسبان بوده اند قصیده در مدح آن باد شاه
میخوانند شاه تبسم نموده میفرماید که ملا شانی در خزانه قصیده خوانده
بود او را بزر کشیدیم والحال که شما در طویله خوانده اید شما را با چه چیز وزن
کنیم آخر اسپی از اسبان خاصه بوی انعام فرمود میرمحی همشیره زاده میرزا
طاهر وحید بوده او راست ـ نمیتوان سر موی کشید منت خلق خدا
کنید که نباید کسی بکار کسی میرمحی بعضی وی را کاشی و بعضی قمی دانسته اند

یوسف خوانساری عمرش در رفو و وفای آبرو گذرد از اوست ه ما را زبونی هیچ
پای کم نیست ای چرخ بگرد تا بگردیم جلالای یعنی کاشی در زمان شاه
سلیمان صفوی مغفور در اصفهان سکونت داشته از اوست ه رفت
از بر و چنانکه بگردش نمیرسیم کی عمر رفته را بدویدن توان گرفت محمود دا
متخلص به منیر و جردی بوده ملا یگانه بلخی در خدمت سبحان سلطان قلی
بمعبوده اوراست ه عرق هر که گران رخسار آتشناک سه افتد گل خورشید
مروید اگر بر خاک می افتد احمد یار خان یکتا الهیار خانست اجدادش
از ترکستان در عهد سلاطین سابق بهند آمده مورد نوازشات گردیدند
و اکثر بحکومت غزنین و بنگش سرافرازی داشتند در سالیکه راقم حروف
وارد بلاد هند گردید خبر فوتش از عظیم اباد رسید اشعار بسیار از خود
جمع کرده و خود را از جمله استادان این فن میشمرد و آخر فتوری در حواسش
بهمرسیده راه یافته بود تا انحالت بصحبت کثیر عشرت تمام داشت
این بیت برگزیده ابیات اوست ه سر و سامان چه میپرسی ز من عمریست
بچون کاکل سینه بخنجم بر بان روزکارم خانه بر دوشم یحیی خان آکل
از طایفه افغانست پدرش که جبو بابر نام داشت بهندوستان آمد
تولدوی در ۱۱۶۹ در لاهور واقع شد در سن هفت سالگی با پدران فتنه
در خدمت افاضل عصر تحصیل نموده بعد از هفت سال بهندوستان
مراجعت نمود و در انجا نیز بتحصیل علوم مشغول شد در حکمت مهارت
کلی بهم رسانید بعد از ان بملازمت بادشاه زاده والا جاه محمد

اعظم شاه سربلندی یافته و در عهد بادشاه مغفور محمد فرخ سیر بخدمت [illegible]
گری سرفراز گردید و در زمان دولت شاه عالم پناه بخدمت منشی
گری و بعد از آن بخدمت دیوانی خالصه شریفه معزز شد فیما بین راقم
حروف و ایشان ربط و دوستی بود در سنه ۱۱۹۶ در شاهجهان آباد
بجوار رحمت الهی پیوست گاه‌گاهی بسبیل ندرت منظوم می‌شد
این دو بیت را الفقیر از خود خوانده بود ز فیض عشق بمن بی وجد آید
دماغ من به رنگ گل ز باد صبح روشن شد چراغ من چو من بعینک
چشمهٔ حیات می‌بینم بناء خانهٔ هستی بر آب می‌بینم خاتمه در بیان
احوال سراپا اختلال راقم حروف اعنی مولای معروف [illegible]
داغستانی المتخلص بواله زاد الله تعالی وله محمد واله معروض رای
خورشید ضیای ارباب فهم و ذکا میدارد که در هنگام حدوث فتنهٔ هلاکو
خان و زوال دولت عباسیان جمعی که از آن سلسله باقی مانده
اند مانند بنات النعش از جفای ابنای زمان متفرق شده هر جمع
محمل اراده بسمت مغرب زمین و گروهی ناقهٔ توکل بطرف حجاز
و جماعتی مرکب مقصود بهند و هندوستان رانده متوکل گردیدند اجداد فقیر
را قابلیت تقدیر بجانب داغستان برده جماعه لکزیه که متوطن آن مملکت‌اند
اینجمع را غنیمت دانسته غاشیهٔ اطاعت ایشان را بر دوش و حلقهٔ
ارادت ایشان را در گوش کشیده بر پاس خود بر داشته لفظ خلافت
بعبارت شمخالی تبدیل یافت چنانچه الی یومنا هذا ابنای اعمام

و اقوام

واقوام این ناکام دران مملکت شمخالی اجتماع که عبارت از سلطنت باشد
مخصوص اند در زمان شاه عباس ماضی مغفور و شاه صفی مبرور که مکرر
سپاه قزلباش با آن حدود رفته محاربات عظیم کرده محجوب بلکه منکوب مرا
کرده بودند پادشاه عاقل و شهریار کامل ایران صلاح دولت خود را در
رفع خصومت دیده با ارسال رسل و رسایل غبار کینه را از صفحه
خاطر مرتفع فرمود بعد از آنکه قواعد دوستی استحکام پذیرفت شهنشاه والا
جاه ایران از الدار خان شمخال درخواست نمود که یکی از اولاد خود را
بعنوان فرزندی بحضور لامع النور آن پادشاه جم جاه بفرستد تا ربط آنچه
صورت یافته معنی یکرنگی در عالم اتحاد بظهور رسد جناب الدار خان
مغفور الخاص میرزا اکبر فرزند اصغرش بود بخدمت شهریار فلک اقتدار
ایران فرستاد در ظل رأفت شهنشاه جنت آرامگاه تربیت یافته
باعلی مدارج دولت و کمال و باقصی مراتب عزت و اقبال شرف نموده
منصب قلیچخانی و بیگلربیگی ایروان سرافراز گردیده طنطنه نوکریش عالم
را فرو گرفت و بعد از آن نوبت صبیه فرخ حسن خان اشاجلو را بموجب
فرمان واجب الاذعان شاهی بعقد ازدواج درآورده دو پسر که نام
یکی نظر علی خان و نام دیگری مهر علی خان بود بیادگار و صبیه از بطن سلطان
نجات بیگم بوصه وجود خرامیدند از مهر علی خان چهار پسر بهم رسید
که اصغر ایشان محمد علی خان والد راقم حروف و مولد این فرسوده نواب
زمان در شهر صفر سنه ۱۱۴۲ که بیگلربیگی ایروان بوالد مغفور تفویض بوده در

رکاب انجم هجوم با ایران رفته و در سنه ۱۱۱۳ که منصب عظمای سپه سالاری
و حکومت ایروان و آذربایجان و فتنه‌های عظیمه آن سرحد محول و مفوض
گشته فتنه‌ها بوده در نخجوان بجوار رحمت الهی پیوسته این مسکین محزون
یتیم مانده با متعلقان باصفهان آمد در سنه ۱۱۲۹ بمکتب بدرس اشتغال
نمود از درس قرآن شریف فارغ شد کتب فارسی میخواند که در
سنه ۱۱۳۳ فتحعلیخان عم والد فقیر از منصب وزارت و اعمام و اقوام
دیگر همگی از مناصب و حکومتهای خود معزول ماندند تفرقه عجیب باحوال
تمام سلسله رو داد و در آخر همان سال افواج افغان از قندهار آمده اصفهان
محصور و آتش فتنه از هر طرف بعیوق کشید در محرم سنه ۱۱۳۵ شهر فیروز
مفتوح انجام شد اکثر از بقیه محصوران بیچاره بیزر بیچ طعمه چنگال عقاب
آن عقابان گردیده قیامت برپا شد تا هفت سال و پنج که در
مملکت عراق و فارس پادشاهی میکردند پیوسته مردم الممالک
از بیم جان و خوف ناموس حواس جمعی برادر باخته مانا بهایم
و جماد گردیده بودند بعد از آنکه در سنه ۱۱۴۲ دار السلطنت اصفهان
و باقی الممالک فردوس نشان از تصرف انجام بیرون آمده و مهچه
رایات صاحبقرانی بآن بلاد مینو مثال پرتو افکن گردید تا در سنه ۱۱۴۸
که کوکب دولت آن سلطان صاحبقران در افق جاه غروب نمود
اکثر در رکاب فیروزی انتساب آن پادشاه مانند کواکب
در ظل رایت ماه پیکر طرف سیاره بوده در اوایل ظلام شام اقبال
صفوی

صغوی که ابتدای طلوع صبح کاذب دولت نادری بود رخت اراده
بر ناقهٔ توکل بسته خود را به ظلمت آباد هندوستان که مانا سواد زلف
جانانست رسانید و آنچه باعث بر این اراده شد هر چند اظهار نمودنش
خالی از رکاکت نیست لیکن چون سلسله جنبان تالیف این کتاب
آنست از انصاف بعید بود که یکباره شاهد احوال را با اختلال را
در پرده خفا گذاشته نیل غازهٔ تکلف بر رخساره مطلب کشیده دارد
سخن در پرده تا کی هر چه بادا باد میگویم که فتادم که فتادم که فتادم که فتادم
نعم ما قیل ه بهر که قصهٔ خود گفته ام دلش خون گشت ه تو هم مپرس زین تا نگویم
چرا نشست العقصه ه ای مستمعان بهوش باشید اما که صد خروش
باشید بعد از آنکه بلب ادب زمین نیاز بوسه داده درود نامحدود
و تحیات وافیات نثار تارک مبارک دلدادگان بیجان تمنان و جان
سوختگان نعم نواهان محنت زدهای روزگار ستمدیدهای دوران زیار
آشنایان از خرد بیگانه خردمندان بدیوانگی افسانه پیمانه کشان محفل
ناامیدی بی نیازان ساغر جمشیدی بیماران مسیحادم لب تشنگان خضر
شیم رسنان بالا شهادت زیردستان معرکه بلاست دین باختگان
کعبه جناب روشن دلان ظلمت نقاب دل بستگان زلف
بتان حیران شدگان عارض خوبان نموده بعرض میرساند که صورت
اجمال احوال این شکسته بال آنست که در صغر سن باد خرم عمر خود
نامزد شد و با آنکه در آنحال تمیز راه از چاه و سفید از سیاه نیح نمود بلبه

اختیار قبله عارض آن گلعذار کرد و دیده به لحظ آتش عشقش برنگی دود
از نهاد هر مجنون لطزری گر از بنیاد هر دم بر می آورد هر دم کویم
عشق را شرح و بیان چون لعبت آیم خجل باشم ازان چون سخن در وصف
آنحالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید عقل در شرحش چو خر
در گل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت چشم عشق از خاک
بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد واجب آمد چونکه آمد نام او
شرح کردن رمزی از انعام او دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهانست
در لبهای وی لیک داند هر که او را منظرست کین فغان این سری هم ازان
سرست دمبدم این نای از دمهای اوست های و هوی روح از هیهای
اوست جمله معشوقست عاشق پرده زنده معشوقست عاشق مرده
بی پر و بال ما کمند عشق اوست موکشانش میکشد تا کوی دوست
من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم همنفس
نور او در یمن و یسر و تحت و فوق بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق عشق خواهد
کین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود آینه داران دلداریم بین
زرنج خود پرده بردارد ببین ما چو ناییم و نوای ما ز اوست ما چو شطرنجیم
زندر برد و مات برد و مات ما ازان خوش صفات ما
عدمهاییم و هستیهای ما او وجود مطلق و فانی نما ما همه شیران ولی شیر علم
حمله‌مان از باد باشد دمبدم حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد آنکه ناپیداست
هرگز کم مباد باد ما و بود ما از داد اوست هستی ما جمله از ایجاد اوست

ما چو کوهیم و صدا در ما ز اوست

خوش گفتن

خود ثنا گفتن ز عاشق کی سزاست — گفتن از لعل صنم وز صنع خطاست

شد زبانم آتش و جان خرمنم — چند ازین آتش درین خرمن زنم

عروهٔ عشقم که عرفت اندرین — عشقهای اولین و آخرین

مجملش گفتیم نکردم زان بیان — ورنه ز ابهام بسوزد هم دهان

در جهان بو شیبه باید سر بار — خود بود در ضمن حکایت گوش دار

من چو لب گویم غرض لب دریا بود — من چو لالا گویم مراد الّا بود

در مکتب با داو مونس جان و در خانه حبالش راحت روانم بود

از هر الفم که در نظر بود — سرو قد یار جلوه گر بود

نون ابروی یار بودم از دور — وان چشم سیه ز صاد و منظور

عشقم بنمود برای ماه مکتب — آراست درون خانه مکتب

در پیش معلم فلک رخ — بنشست بدرس آن پریرو

در طالع ما دو یار جانی — نه بود فراق جاودانی

ایام ز عهد کودکی ما — کم کم میداد خوی هجران

زینسان دو سه سال چون بسر شد — احوال و فراق ما دگر شد

بالشعر و غزل شدیم دمساز — گشتیم به بلبلان هم آواز

بردیم بکنه عاشقی راه — وز درد سخن شدیم آگاه

عشق آمد و ساخت باز خوبان — بنمود بچشم یکدگرمان

گشتیم ز فیض عشق پرکار — از صورت حال هم خبردار

گشتیم بهم چنان که دانی — گویا بزبان بی زبانی

بودم ز روی دل نوازی ... سرگرم بنوی عشقبازی
در مکتب عشق همدم هم ... شاگردیم او معلم هم
القصه برین نمط شب و روز ... بودیم بهم بعیش جهان سوز
ناگاه زمانه رخ ایبک ... برشیشه عیش ما بزد سنگ

چنانکه سابق سمت گزارش یافته آتش فتنه افغان در اطراف ممالک ایران بلند گردیده بعیوق کشید و نوبت حکومت اصفهان که مقر سلطنت شهریاران بود بافغان رسید ساقی ایام باده ناکامی بجرعه این دو بیکس از شیشه ناشنیده ریخته مونس همدم زنوش راحت عالم منجب

افغان ز سپهر ظلم پیشه ... کو جور همی کنند همیشه
که سینه ببیدلی خراشند ... گاهی نمکی بزخم پاشند
صد فتنه بخوش روانه خفته ... صد دور بلطف او نهفته
آن را که دهد بلندی بخت ... بر اوج برد که افکند سخت
باشد بکسی چو میل فتنه ... صد شهر دهد بسیل فتنه
صد کشور را بهم برآرد ... تا فتنه به بیدلی گمارد
دود انگیزد ز بوستانی ... کاتش بزند بهر آشیانی

حاصل کلام آنکه در این حادثه جانکاه بطرزیکه تفصیل آن در مثنوی والد سلطان که رنجیده کلک عنبرین سلک فاضل نحریر میر شمس الدین فقیر عباسی دیبوی سمت اندراج یافته از ذکر محروم و مهجور شدیم مجمل آن مفصل آنکه دران آشوب که هنگامه قیامت برپا و علامت محشر

هویدا بود

هویدا بود والده معظمه آن گوهر درج خوبی والصدف گوهر محبوبی

آن تاجر مصر قند دربار　　　　شور از قندش به شهر و بازار

بوالده این برگشته روزگار دل افکار فرمود که گردون بوقلمون تا بسر
زیر نوبت وگردش فلک غدار در مقام و از کوی نهیب است که غنچه
ناشکفته ام بتاراج خزان حوادث رود و گل نو دمیده ام از سر
مهری ایام پژمرده گردد بهتر آنست که دامن مروت از خار خار تکلفات
رسمی بر چیده با سهل شرین وضع این دو بیدل را بیکدیگر بسپارم

مادر که آینهٔ زرحمت　　　　پیرایهٔ عالم از مروت
در دانش و هوش فخر نسوان　　　　در همت و جود فرد مردان
در مردمی و بلند نامی　　　　کم بوده زنی بدین تمامی
میخواند خرد ز غایت نور　　　　از مصحف رویش آیت نور
روپوش نگاه از بهار عفت　　　　از اطلس روزگار عفت
مرهم نه داغ مستمندان　　　　فانوس چراغ مستمندان

خلاصه از استماع این کلام والده تیره سرانجام این ناکام

ازبسکه لطیف طبع مشکل بود　　　　سنگ از دل سخت او خجل بود
دایم بدر شکستش سروکار　　　　دل از خارا زبانش از خار
چون حرف درشت خاطر آزار　　　　در حرف زدن گزنده چون مار

وکالجز نفاق چیزی دست رد بر سینه مسئول آن مرآت جمال شاید
زحمت گذاشته بدم سردی بیمهری خاطر خورشید مظاهرش را تیره و تار گردانید

سر باز زد از قبول این کار / انگیخت بهانه‌های بسیار

کف اینهمه اضطراب از چیست / در کار چنین شتاب از چیست

اکنون که اسیر صد بلاییم / در غم و غصه مبتلاییم

خویشان و برادران اسیرند / وز جان عزیز خویش سیرند

کی در دل ما هوای شادیست / با این همه غم چه جای شادیست

زینگونه بعذرهای بی اصل / شد مانع وصل باعث فصل

غافل که گره بکار خود زد / وآتش در روزگار خود زد

عمری بفراق من بسر برد / در دیدن حسرت زخم خورد

القصه بعد از وقوع انکار و مبالغه بسیار آن غزاله مشکین ناف در آن بهانه بالانصاف دانست که تیر ادقضا بر سرکج با خلق و کعبتین مقدر در اندازه غلط افتاده است

پیچید بخود ز غصه و رنج / چون مار نشسته بر سر گنج

چون چاره کار رفتش از دست / دندان بجگر فشرد و بنشست

هر روز گل نو دمیده او / باد سحری بهر طرف بو

آوازه حسن آن یگانه / در هر سر کوی شد فسانه

او خانه نشین مدام چون حور / وز شهرت حسن او جهان پر

خود نافه چنین برون دهد بو / هر چند که پرده هست صد تو

القصه جوانی از حصاری / شد شهره بعین پرده داری

جستند سران هر قبیله / از بهر وصال او وسیله

وز هر طرفی بزرگواری / برخاست برای خواستگاری

وان ماه دراو

وان مادر او که مهربان بود / هرگز بکسی التفات ننمود

میساخت ز هر طرف بهانه / غافل ز ستیزهٔ زمانه

که ناگاه فلک شعبده باز شعبده آغاز کرده شخصی از منتوسلان معز افغان از طریق مردمی و محبت آمده پیغام وصلت نمود بعد از آن که از قبول آن مایوس گردید بجانب افغان بر سر خصومت آمده چون زمانه بکام آن غولان و فلک تابع مراد ایشان بود گوی مطلب از میدان مقصود ربوده

گردید ز دور چرخ ناساز / زاغی با طوطی هم آواز

آمد بدست زنگی افتاد / مصحف بکف فرنگی افتاد

رفت از روزم جهان فروزی / افتاد ز بام بنده روزی

دل در بر من طپید و خون شد / وز راه دو دیده ام برون شد

دردا که برفت یارم از دست / شد دست نگار کارم از دست

از صحبت بخت رفت رنگم / بشکست عیش خورد سنگم

جا داشت بباغ عندلیبی / بر بوی بهار ناشکیبی

عمری بجفای خار میساخت / با محنت روزگار میساخت

در موسم دی وی کشیده بسیار / خارش بجگر خلید بسیار

چون فصل بهار عالم آرا / گردید بباغ جلوه پیرا

از باغ براند باغبانش / بخشید بجای آشیانش

آن بلبل بیدلم من زار / از محنت خار سینه افگار

از باغ و بهار خویش دورم / بلبل که ز یار خویش دورم
از غصه و درد جان بلبم / صد داغ قفس نهاده پیشم
من مرده و یار جان عزیزی / بیتاب من و توان عزیزی
من در ره او ز پا فتاده / او دست بدست غیر داده
من بیدل و او دست دلبر غیر / من بی بر و او ثمر غیر
زان شعله که سوخت خرمن من / کز دیده چراغ غیر روشن
با غیر بخفت یار جانی / هرگم که دید زند کانی
با چرخ در جفا گشوده / از زور دهی زمن بوده
با دهر کمر بکین ببسته / همچون دل من دلم شکسته
صد ناله بدل ذخیره دارم / فریاد ز بخت تیره دارم

باری اگر شمه احوال سراپا ملال خود را بعرض رسانم بهر آینه موجب بینائی خوانندگان و باعث عذاب شنوندگان گردد بس همان بهتر که اختصار کرده ام

حراید

گر قصهٔ غصه یکیک بر خوانم / غمناک شوی ز بهر من میدانم
آن به که ز بهر خاطر عاطر تو / پنهان کنم این درد و بر آید جانم

مختصر اینکه بعد از وقوع این واقعه جانسوز و بلای غم اندوز از بیم زده نام و ننگ بر آمده دیوانه وار لیل و نهار طائف کعبه کوی یار بودم تا آنکه رفته رفته این حکایت پنهان بر هر کس عیان گردید و مقارن این حال موکب اقبال صاحبقرانی وارد اصفهان و اقا عزم انهزام یافته بسمت فارس و کرمان

رفتن

رفته و از آنجا بعزم اصفهان خود شتافتند و جماعتی از معتبران و متوسلان
آنجا هم در ظل رایت آقای الوند آن دیو صورت شیطان سیرت
که زنهار که از وی بهراسند بود و از جمله ایشان بود لیکن بعد از آن بگوشه
با سپاه متعینه ملازم لعبت فامور شدند و شورش مزاج این مجاره لا علاج
کما کان در ازدیاد و طغیان می بود حقا که اگر خواهم بیان احوال یک روزه
بجز در اتمام از عهده تحریر آن نمیتوانم بر آمد و گاه باشد که مطالعه فرمایان
نیز حمل بر اغراق نمایند باری مختصر آنکه شرح احوال این باخته دل نقل
مجالس و محافل کردند هدف تیر ملامت مردمان و خویشان نا
مهربان و والده نادان گشته بحظ از زخم زبان ایشان الی بازه بحال ماهی بر دو ... [illegible]

گفتند که آن پری شمایل	با این همه خوبست قابل
از صحبت شوی عار دارد	با والده راز کار دارد
چون غنچه بدل نهان خورد خون	گل بود و شده است بلبل اکنون
زان راز که در دلش نهانست	چون نرگس خویش ناتوانست
زان غم که ربوده از دلش تاب	چون طره خویش میخورد تاب
در دیده خزان گلشن روست	سوزیکه ز شرر فروزان اوست
آن درد ز رنگ زرد پیداست	وان سوز ز آه سرد پیداست
بود از پی شرم شمع فانوس	اکنون شده برق ننگ و ناموس
شمعست و به مجلس دلکش	در دوده خویشتن زد آتش
بگذشته ز حجب او حیا نیست	در مذهب عفت این روا نیست

ناموس قبیله داده بر باد — زین دختر بی‌حفاظ فریاد

زین گونه لطیفه‌های ناخوش — در جان و دلش زدند آتش

هر سفله برای آن عفیفه — می‌خواند ز هر طرف لطیفه

با دامن پاکتر ز شبنم — شد شهرهٔ عشق او بعالم

در خاطر او ملال ره یافت — زر ولش برنگ آل ره یافت

آن چهره که بود ارغوان کار — شد از غم و درد زعفران زار

رسوائی دلبرم بلا شد — جمعیت خاطرم هبا شد

ناچار بهزاران هزار تظلم و انکسار از حضرت عرش رفعتش رخصت آوارگی یافته دربدر و شهر بشهر میرفتم تا آنکه قاید لطف به عنان مرکب آوارگیم را بجانب سواحل فارس گردانیده رخت عزیمتم را بکشتی توکل انداخته بناخدای قضا سپردم در بحر پر آشوب بلای طوفانی چار موج عناکر دیده قلزم صبرم لنگر تمام جست و بادبان مرادم در گرداب اشک افتاد کشتی طاقتم را ادریم شکست هر دم بزبان حال مترنم با این مقال میبودم ه از یار دور مانده ام و از وطن جدا کس در دیار و یار مبادا چو من جدا العظمة بنه رحمت لیل و نهار و لطف بیشمار هلال محرم سفینهٔ بختم در ساحل افق شام هندوستان طالع گردید خورشید مرادم از پیش نظر غایب شد ه سیه روزم که از کف داده ام داغان رفیقان را از بخت تیرهٔ من کوه‌ها شد بار رسائی شد مختصر آنکه از بندر نجف آباد و از آنجا به بهکر و ملتان و از آنجا بلاهور و از آنجا بجهان آباد

آمدم

اقدام نشناخته بودیم ورغبر ورزدل دارالخلافه فلک ورود بدراندافت
بادشاه عالم پناه وامرای والاجاه از ورود منبع اطلاع یافته تفقدات
از حد افزون ونوازشات گوناگون نموده تکلیف بملازمت وترغیب
بزیارت حضرت ظل الله فرمودند این ناچیز ولیکن نظر بعدم لیاقت
خود لیس از قبول این سعادت انکار بلیغ کرده چندروز بلطایف الحیل
گذرانید آخر الامر فرمان واجب الاذعان شاهنشاهی پی درپی
شرف نفاذ یافت برهان الملک بهادر مرحوم ونجم الملک
روشن الدوله ظفرخان مغفور وحکیم الملک معصوم علیخان سلمه الله
تعالی مکرر ابلاغ حکم اشرف نمودند لاجرم اختیار نا چار نموده چندی با تمام
سعادت ملازمت وزیارت بندگان حضرت اقدس اعلی افراز
گردیدم بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار ونوبت وخلعت جیغه مرصع
وچند زنجیر فیل وجاگیر ونقدی وخدمت میر توزکی سرفرازی یافت

محرومی یار بس نبودم	کاین بار غم دگر فزودم
از منصب شه مرا فراغت	جاگیرم کل زمین داغست
فی منصب یار دل نوازم	در منصب عشق سرفرازم
از شاه دگر برات کی بینم	در زمره منکران نشینم
داغ کشم از تب فراقش	خود شمع خودم ز تب فراقش
تا دادم وصل دادم از جنگ	دستم دارد بجیب آهنگ
خون دلم از کنار رفته	دست دل من زکار رفته

آوخ چه کنم چه چاره سازم | کو دست که جیب پاره سازم
در خاک سیاه هند اسیرم | مردم دانند من امیرم
در گوشش فلک گوشه گیر | بهتر بودم ازین اسیری
شد وصل او میسر زود | عمرش چو صبح بیکدم بود
القصه من غریب و مفتون | با سینه ریش و جان محزون
عمریست به هند جای دارم | داغش در زیر پای دارم
تا چون نشود فال کارم | کی دست دهد وصال یارم

خلاصه بسبب عوارضاتی که نسبت تحریر یافته زمانه ناساز فرصت تحریر فضایل و کمالات بهلامان و اقران خصوص باین ناچیز که عدم استعداد و شغل جانگداز محبت علاوه و موانع دیگر شامل بود ندادند لهذا از جمیع هنرها معرا و از همه کمالات مبرا ماندم مولف تحصیل علم و دانش خواهش بود لیکن والا که عشق جنون طبیعت منصب نداد مارا اما بموجب چون عشق آن نگار مبتلا احوال این دل افگار بود اکثر خاطر افسرده را مطالعه دواوین و سفاین مشغول نموده از تفکرات باطل و اندیشه های لاطایل عاطل داشته میدارم لهذا بر اولوالناس و دوستداران باین ذره ناتوان تا بیت کاهے کلمات موزون اعم ازینکه مربوط یا نامربوط باشد بر زبانم جاری میگردد بسبب عدم ازانها بعضی خبط مفقود و بعضی دیگر را احبای صادق الولا سیما فاضل نحریر میر شمس الدین فقیر دهلوی عبارت جمع فرد دیوانی مختصر مشتمل بر چهار هزار بیت ترتیب داده بتفصیح احوال این بی ابا طلال نمود

چنانچه

چنانچه این قطعه در معذرت آن التماس شده لمؤلفه

دارم از فضل حبیب ذوالمنن / دوستی در خطهٔ هندوستان
نکته سنجی که بود بی اشتباه / عاجز از تعریف و توصیفش زبان
میر شمس الدین فقیر دهلوی / هست نام نامی آن مهربان
چون به نظمش بی نهایت هست ذوق / [illegible] کلام این و آن
میکشیدی از زبانم حرفها / جمعشان میکردی و غافل از آن
گاه این خامه ام بی اختیار / گشت در بحر حقیقت درفشان
من کجا و آن سخنها از کجا / زاغ و آنگه نوای بلبلان
فالکیانی کند بانگ خروس / خویشتن را افکند اندر زبان
گاه هم در وادی وصف بتان / بر کمیت خامه افکندم عنان
که به تنشیط طبع شد ضرور / بر هجا و هزل بگشودن زبان
شد ولی دون عاقبت آن گفتها / موجب تفضیح احوالم شد آن
نکته یابان جهان دانند خوب / کاین روش باشد طریق شاعران
وین هم دانم راه و رسم تو چیست / شاعرم کردند جرم دوستان
هر کسی را خالق ارض و سما / آفرید از بهر کاری در جهان
چون کند انکار آن انکار این / فتنه زان گردد پدید اندر جهان
کار این بیچاره بود شاعری / هست کارم خدمت تیغ و سنان
تا بهبند افتادم از یادم برفت / آنهم از الطاف جمعی قدردان
داستانها کردمی در شرح این / لیک آنرا این نباید داستان

۱

آنکه در این قطعه بعضی قافیه	هم مکرر بینی و هم شایگان
شاید ار بر من نگیری حرف از آنکه	وجه آن را پیش از این کردم بیان

الحال که ذیل رسوائی بر رخسار و کشیدهٔ تهمت شاعری بر خود بستم لازم شد
که بجهت تفضیح و تکذیب احوال و اقوال خویش سطری از مزخرفات غرور
درینجا مسطور نمایم از جناب عالمیان مآب عارفان کامل و محققان
افاضل و واصلان عالی درجات زمان و علمای بلند مراتب دوران
و سخنوران بلاغت شعار و نکته سنجان فصاحت آثار و منشیان زرین قلم
و زرنج دلان مسیح دم التماس آنکه در هر جا سهوی و خطای رفته باشد
بنظر اصلاح در آورده قلم عفو بر صحیفهٔ جرم این سراپا قصور کشیده عذر نادانیهای
بیکرانه دانای قبول نمایند و اگر خزف ریزهٔ چند بی بها بنظر جوهریان
بازار کمال در آید که این لآلی اکلیل شهریاران ندانند نثار قدم زیردستان
نمایند که همگی خوب میدانند نغمهای حجازی را و اگر احیاناً مصراعی یا
بیتی مقبول خاطر خورشید مظاهر ارباب دانش و کمال گردد امیدوار
است که بفاتحهٔ این دلسوخته نثر ندرا سرفراز کنند باشد که بیمن انفاس
مبارک ایشان مستحق رحمت حضرت رحمن گردد و اگر در بعضی جا
دغدغه رود که لغزش قدم واقع شد در صورت ببینند محتاج طلب
مغفرت دانند که مستحق رحمت گناهکارانند المنة لله که بامداد
توفیق یزدانی و تائید فیض ربانی این لآلی شاهوار که غواص فکر از قعر
بحار زاخرهٔ دواوین استادان بیرون آورده بجواهر فروش خامه

بانامل

تا اینکه شعرا در رشته ترتیب و تألیف کشیده پیرایه انتظام و سمت اختتام
یافت اگر منصب اختتام اشعار بلغا بالاتر از پایه استعداد این بیمقدار و خلعت
تخلص فصیحانه در خور قامت قابلیت این کم مایه روزگار نیست اما چون
در مطالع این سواد و بیاض شبها بروز آورده و در گلگشت این حدائق
و ریاض لب روزها بشب برده شاید که در مختصر دیده وران خوش فهمان
سفیدی و سیاهی تواند نمود شاهد این دعوی ابیات بلند و افکار ارجمند
است که از اساتذه عالیمقدار در این اوراق پیرایه نگارش یافته اگر
سخن سنجان انصاف بین این گوهرهای آبدار را با منتخبات تذکره
های مشهور در میزان تامل بسنجند بمقتضای انصاف می‌پسندند بر ضمیر صفا تخمیر سخنوران
خبیر روشن است که مقصود از تحریر تذکره ضبط احوال و احیای نام اسلاف و اخلاف
و معاصرین است و انتفاع چندان فایده بحال متتبع نمی‌بخشد لهذا راقم
حروف این اوراق زائد الفوائد و منافع چند در فن سخنوران ساخته
که طالبان فضل و هنر را از مطالعه آن فایده معتدبه بحصول انجامد
از جمله بسیاری از فنون شعر مثل فن عروض و قوافی و صنایع و بدایع در
مطاوی این صفحات سمت اندراج یافته و تذکره دیگران از جمله
آن نوع فواید خالیست دیگر اینکه اشعار خوب از دواوین مشهوره
قدما و متأخرین بکثرت و وفور گذاشته شد مگر از بعضی مثل حکیم
خاقانی و حکیم انوری و امیر معزی و شیخ سعدی و امیر خسرو و مولوی
جامی و میرزا صائب مغفور و چندکس دیگر که بسبب تجافی از تطویل

در استیعاب اشعار شان کما ینبغی کوشش نشد دیگر آنکه بطریق شعور
شاعری مجملی از سوانح و وقایع سلاطین روزگار و خواقین والا
مقدار بسیاق تاریخ پیرایه نگارش یافته دیگر آنکه مدارج شعر و شاعری
در ضمن احوال بعضی از موزونان بقدر وسع و امکان سمت گذارش
یافته و آنکه بکثرت باز بدلیل لسان قلم در درج کلام بعضی از خام طبعان بهیچکاره
مشهور پرداخته و از پا افتاده کان شعر که بیشتر آن از دست آویز طعن
ساخته اند جائی که منظور از تحریر و قدح تعصب و تزکیه نفس باشد
بل غرض کلی و مقصد اصلی تبیین مراتب سخن و تنبیه بیگانگان این
فن است چه در این جزو زمان جمعی کثیر از بی بصران عالم معنی که زشت
از زیبا و لعل از خار فرق نمیتوانند کرد رقم دعوی این فن سلف
و تنبیه لطیف بر ناصیه احوال خود کشیده اند و اغلب تتبع و عدم
تمیز قبیح را در پایه حسن میگیرند و نامربوط را در پایه مربوط میسنجند چنانچه
از بی ربطی انجماع فن شعر که بهترین پیرایه مفاخرت فضلا نامدار و
گزین سرمایه مباهات بلغای عالیمقدار بوده باعث ننگ و عار نا
کمالان روزگار بوده خلاصه کلام اگر دیده وران معنی شناس بر اجزای
این نسخه بگذرند و منظر انصاف مطالعه نمایند در می یابند که از قحط حرف
فن شعر را بعد از آنکه قریب باندراس رسیده بود تجدید نموده و
حیاتی تازه بخشیده با اینهمه معترف بعجز و قصور و از عجب و غرور
بمراحل دور است امید که خرده بینان در هر جا نظر لغزشی بر خورند رقم

عفو بر آن کشند

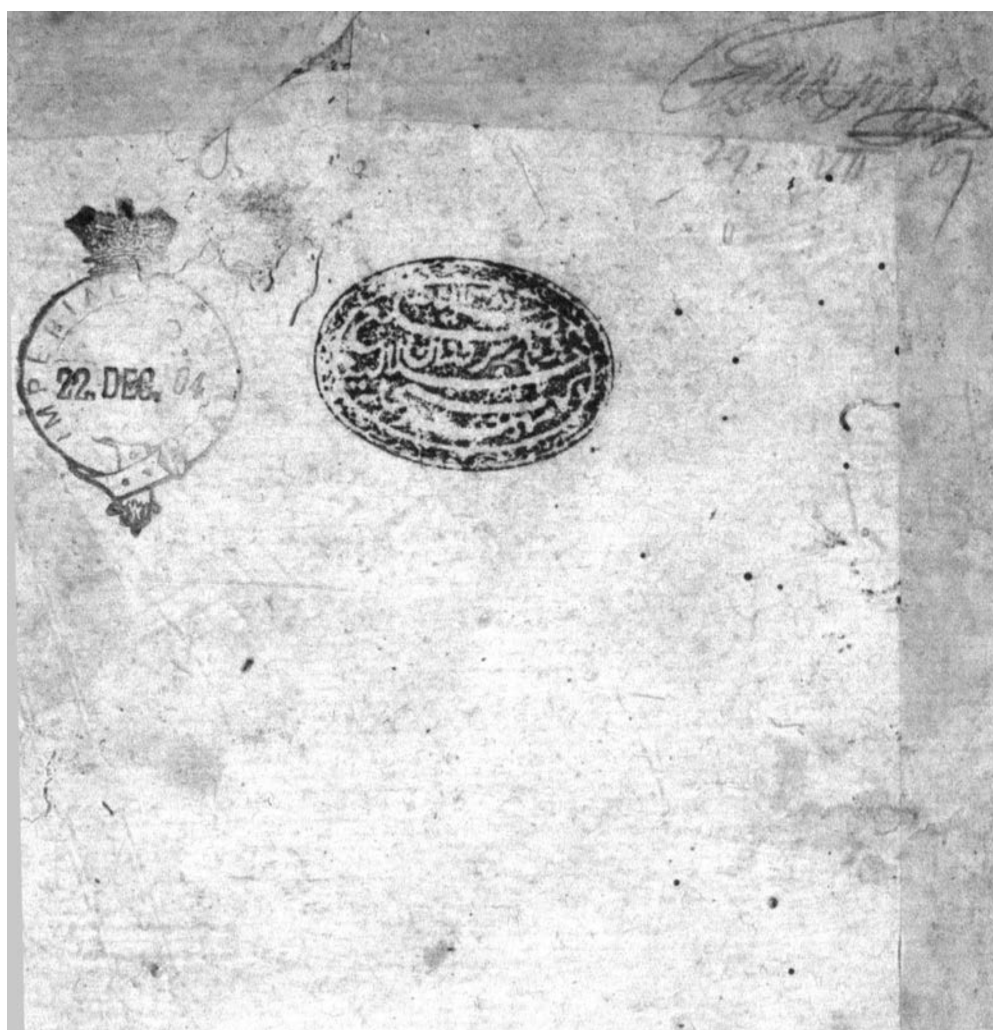
عفو بر آن کنند و عذر نا سنجیدگی را از مؤلف بپذیرند چون شاهین براز و
زبان بجلاست تا کشایند حالا وقت آنست که اطناب را بکبوتر
ایجاز بپاراییم و طول مقال را خلعت اقتصار در پوشانیده برین

رباعی که مشعر بر تاریخ اتمام است ختم نماییم

این تذکره چون طرب فزای دل شد — تاریخ اول از خرد سایل شد
کفتا ز ریاض الشعرا رفت خزان — در وی چو بهار سبزه داخل شد

۱۱۶۱

والحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی
صلی الله علیه وسلم سنه ۱۱۶۱ هجری



IMPERIAL
22. DEC. 04